



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مدیریت عمومی

نویسنده:

www.modiryar.com

ناشر چاپی:

www.modiryar.com

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	مدیریت عمومی
۹	مشخصات کتاب
۹	اندیشه‌ی امام(ره)؛ معیار اساسی در تمام سیاست‌گذاری‌ها
۱۰	سال تولد
۱۳	به لطافت بهار
۱۴	امدادهای غیبی در زندگی بشر
۲۱	فرصتی به نام اوقات فراغت
۲۴	شعبان؛ ماه پیامبر اعظم
۲۵	مثلی به نام عشق
۲۶	معصیت
۲۷	جمعه
۲۷	مادر
۲۷	سعدی
۲۷	نیکی کریمی
۲۷	درسهای عاشورا
۲۸	راز چیست
۳۱	فلسفه مورچه
۳۲	اسرار موفقیت در زندگی و تجارت
۳۵	روزه؛ تمرین تقوا
۳۶	لطفاً سکوت را رعایت فرمائید
۳۹	تغییر معنای قهرمان
۵۳	دفاع از فرهنگی مقدس

- ۵۵ تاثیر نماز در تثبیت حالات انسانی و عرفانی
- ۶۵ زندگینامه حضرت معصومه
- ۶۷ خضر پیامبر
- ۷۱ صدای پای عید می آید
- ۷۴ داستان هایی از ابلیس و شیطان
- ۷۹ مهاجرت نخبگان و موانع توسعه علمی ایران
- ۸۷ عزاداری و مداحی؛ آسیبها و راهکارها
- ۹۰ چهل چراغ عزاداری
- ۹۵ علوم انسانی و سایه سنگین منور الفکری
- ۹۷ سلمان فارسی
- ۱۰۰ بصیرت چیست و چگونه حاصل می شود
- ۱۰۲ هدفمند کردن؛ مسوولیت اجتماعی شهروندان
- ۱۰۳ آفرینش در قرآن
- ۱۱۴ مشهور ترین دانشمندان و مخترعان دنیا
- ۱۱۸ چهره حواریون در انجیل و قرآن
- ۱۲۴ سیری برآموزه های قرآن بر کذب و دروغ
- ۱۴۳ ملاک تمییز حق و باطل از دیدگاه قرآن کریم
- ۱۶۰ ملاک تمییز حق و باطل از دیدگاه قرآن کریم
- ۱۷۷ موسم حقیقت طلبی و خدا شناسی
- ۱۷۹ تفاوت تکامل انسان و طبیعت از نگاه قرآن
- ۱۸۱ رسالت معلم از دیدگاه اسلام
- ۱۸۲ پژوهشی در مصحف حضرت فاطمه
- ۱۹۰ رازها
- ۱۹۴ خمینی، عاشق حقیقت و فدایی حق

- ۱۹۸ لیلة الرغائب چگونه شبی است
- ۱۹۸ درس آموزان آموزه های حسینی
- ۲۰۲ برزخ
- ۲۰۸ تحلیلی بر دعای عرفه حضرت امام حسین
- ۲۱۳ جغرافیا و دانستنیهای کشور کانادا
- ۲۱۸ علل و عوامل صلح امام حسن مجتبی
- ۲۲۵ تحلیل محتوای فرمایشات امام خمینی(ره) در خصوص انتخابات
- ۲۳۲ بازخوانی جشن نوروز در ایران باستان
- ۲۳۴ نشانههای رستاخیز در قرآن کریم
- ۲۳۸ راز مصحف؛ فاطمه(س)
- ۲۴۱ آزادی خرمشهر؛ اوج شکوفایی عزت ملی
- ۲۴۶ موسیقی آوازی
- ۲۴۶ گل داوودی
- ۲۴۶ سکوت در مناجات
- ۲۴۶ آزادی خرمشهر
- ۲۴۷ فردوسی و خیام
- ۲۴۷ متولد چه سالی هستید
- ۲۴۸ در شب تاریک
- ۲۴۸ کمک به دیگران
- ۲۴۸ اعتماد به خدا
- ۲۴۸ سهراب سپهری
- ۲۵۰ دوریس لسینگ
- ۲۵۵ منوچهر آتشی
- ۲۵۷ اشک هایت را پاک کن

- ۲۵۷ درباره ی وحدت وجود
- ۲۵۸ اسم های اصیل فارسی
- ۲۶۰ من در دل خدا هستم
- ۲۶۰ علی اکبر دهخدا
- ۲۶۸ عجب صبری خدا دارد
- ۲۶۹ برای خاطر عشق
- ۲۶۹ بهار؛ اشتیاق وصف ناپذیر زندگی
- ۲۷۱ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

مدیریت عمومی

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: مدیریت عمومی / www.modiryar.com

ناشر: www.modiryar.com

مشخصات نشر دیجیتال: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه ، رایانه

موضوع: مدیریت - عمومی

اندیشه‌ی امام(ره)؛ معیار اساسی در تمام سیاست گذاری ها

ی امام(ره)؛ معیار اساسی در تمام سیاست گذاری ها

Imam Khomeyni

احمد یاراحمدی خراسانی

رهبر معظم انقلاب اسلامی در دی ماه سال جاری سیاست های برنامه ی پنجم توسعه را ابلاغ فرمودند. نکته ی اساسی در این ابلاغیه "؛ برجسته کردن نقش اندیشه امام (ره) به عنوان یک معیار اساسی در تمام سیاست گذاری ها" می باشد. که معظم له همچون گذشته بدان توجه ویژه ای مبذول داشته اند. بی شک امام (ره) معیار هویت ملی و اسلامی ایران امروز است. از این رو ضرورت دارد در تمامی تصمیم گیری ها و برنامه ریزی های کشور چه در سطح کلان و چه در سطح خرد بدین امر توجه ویژه ای داشته باشیم.

اکنون در آستانه ی سی امین سالگرد پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی هستیم. واقعه ی مهمی که با شکل گیری آن پیام های الهی و معنوی امام خمینی در سراسر جهان طنین انداز شد. و پهنه جغرافیایی وسیعی را دربرگرفت و کلیه کشورهای اسلامی را تحت تأثیر قرار داد و هر روز طرفداران بیشتری در مناطق مختلف پیدا کرد. رهبر کبیر انقلاب با تأسی به آموزه های اسلام ناب محمدی بسیاری از روابط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در سطح جهانی را متحول ساخت و نظام های رایج دنیا را به چالش فراخواند و الگوی تازه ای برای جهانیان ارائه کرد و میلیون ها انسان سرگشته در برهوت الحاد و بی دینی و گرفتار در دام جاهلیت عصر مدرن را با دعوت به ارزش های وجودی خویش و دین و معنویت رهایی بخشید. با این تفاسیر کشور ما بعنوان مهد این تفکر باید بیش از پیش به ترویج اندیشه ناب و ملکوتی امام (ره) در تمامی عرصه های ملی و بین المللی اهتمام ورزد که تحقق این امر در گرو توجه به اندیشه ی ایشان چه در عرصه ی سیاست گذاری و برنامه ریزی و چه در عرصه های مختلف کاربردی و عملی می باشد.

با عنایت به مرقومات فوق الذکر باید به این نکته اذعان نمود: حال که ایران اسلامی و انقلاب مردمی آن که بر اساس افکار بلند و اندیشه متعالی حضرت امام تکوین یافته است و به فضل پروردگار مهربان قریب به سی سال در مسیر توسعه و تعالی گام برمی دارد، ضرورت دارد حرکت نظام مند و توسعه ای کشور نیز کماکان در همه ی نهادها و ارگان های انقلاب اسلامی در چارچوب اندیشه ی والای ایشان انجام پذیرد. به بیان دیگر باید در تمامی عرصه ها همواره در عوامل پیدایش و طرح شعارهای محوری و تعیین اهداف و آرمان های بلند با آن شخصیت ملکوتی پیوندی ناگسستنی داشته باشیم. که این مهم در واقع همان اصلی است که رهبری معظم با انگشت نهادن بر آن به همگان این واقعیت را متذکر گردیده اند که "انقلاب و امام خمینی دو پدیده انفکاک ناپذیرند،

تحلیل انقلاب اسلامی ایران بدون شناخت شخصیت رهبر بزرگ آن ... ممکن نیست."

در پایان ذکر این نکته خالی از لطف نیست که: اندیشه‌ی امام (ره) پایه اصلی و عنصر حیاتی شروع و استمرار جریان انقلاب اسلامی بوده است. اندیشه‌ی که بر پایه مبانی ثابت و استوار و خدشه ناپذیری چون اتکا و توکل راسخ بر قدرت لایزال الهی، تکلیف مداری مطلق و ... قرار داشته است. پس برای حفظ انقلاب اسلامی، خون شهدا و بالندگی ایران اسلامی نیازمند حاکمیت این اندیشه در برنامه و عمل هستیم.

سال تولد

birthday ...

اخترشناسی ۹ صورت فلکی

هر چیزی و هر موجود زنده‌ای، در طبیعت، یک سیکل مربوط به "انتظام عالم" یا "کوسمولوژی" گردش و دورانی را دنبال کرده، وزمانی را برای به وجود آورده، رشد کردن، زندگی کردن و غیره داشته است.

فلاسفه تائوئیست عهد باستان، بر اساس دوازده ماه قمری، دوازده دوره سیستم شناخت از سیکلها و اثرات نفوذی خاکی و "دنیوی" پرداختند. این دوازده مرحله که به سال مربوط هستند، با سیکل‌های بارز شناخته شده‌ی "مشری" مطابقت دارند. در یک روز تمام سیکل دوازده، نشان از گذشت زمان، با معیار "ساعت" دارد. در کشور چین، پنج روش پیچیده "تائو کوسمولوژی" وجود دارد. این پنج سیستم سنتی که جنبه "آسترو-ریتمولوژی" دارند عبارت هستند از:

اخترشناسی ۹ صورت فلکی، اخترشناسی "تسوئی"، اخترشناسی "تسوپینگ" که از نام یک اخترشناس تائوئیست اقتباس شده است، اخترشناسی "تائی یی"، یعنی (روشنایی متعالی) و اخترشناسی "یی کینگ" که بزرگترین و پر دامنه‌ترین نوع اخترشناسی و در عین حال پیچیده‌ترین و دشوارترین آنهاست. این اخترشناسی، به اصطلاح امروزی "تقویم" هایی داشته که در آن، فعالیت‌های سال، ماه قمری، روز و ساعت و این که چه ساعتی برای انجام فلان کار مناسب است یا نیست و غیره، مشخص شده است. در کشور چین، همچنین سیستم‌های دیگری که از شهرت کمتری برخوردار هستند، وجود دارند که پایه کارشان بر حرکات ستارگان و بخصوص سیستم این که قمر در چه نقطه‌ای از آسمان قرار دارد، استوار بوده و هست. بعدها، سیستمی پیدا شد که حیوانات نمادی یا سمبولیک هم وارد اخترشناسی شدند. ساعت و روز و سال‌های تولد را به این حیوانات ارتباط دادند که ما آن را به نام "برج" می‌شناسیم؛ برای مثل: برج حمل، برج عقرب، حوت و غیره..... این نوع اخترشناسی و تقویم، سابقه‌ای دیرینه دارد و نخستین اثر کتبی در این باره، در کتاب "وانگ چون" به سال ۵۶۷ میلادی آمده است. این روش "دوازده شاخه" روی افکار هندیها، اثرات غیر قابل انکاری داشته است. افسانه‌ای در این باره وجود دارد که مربوط به هندی‌هاست و راجع به اصل و منشأ و در این مورد چنین می‌گویند: "بر اساس افسانه‌ها، بودای بزرگ بر حیوانات ظاهر شد و به آنان قول داد که برای هر کدامشان، اسم یکی از سالها را بگذارد به شرط آن که حیوانات قبول کنند که همیشه "احترام" او را نگاه دارند. حیوانات فکر کردند و فقط دوازده تا از آنها حاضر شدند به "بودا" جواب مثبت بدهند و تحت امر و فرمان او باشند. این حیوانات عبارت هستند از:

موش، گاو میش، ببر، خرگوش، اژدها، مار، اسب، بز، میمون، خروس، سگ و خوک وحشی. البته روایت دیگری هم در این زمینه وجود دارد و آن این که روزی "بودا" بر آن شد که زندگی خاکی رارها کند. در آن لحظه‌ای که می‌خواست قسمت گوشتی بدنش را ترک کند، به منظور تکمیل و اتمام "اثر فلسفی" خود که اثری الهام گرفته از طبیعت بود، خواست با حیوانات تماس گرفته و ارتباط برقرار کند. در آن قسمت کم درخت و برهوت جنگل، در زیر سایه درخت مقدس "جینک گو" که در بخش از سال‌های عمر خود را گذرانده بود، حیوانات را فراخواند ولی از میان همه حیوانات، فقط دوازده تا از آنها دعوت بودا را پذیرفته و به دیدارش

رفتند که این دوازده حیوان عبارت بودند از: موش، گاو میش، ببر، خرگوش، اژدها، مار، اسب، بز، میمون، خروس، سگ و خوک وحشی. "بودا" به نشانه سپاس از قبول این دعوت و حضور حیوانات، به هر کدام شان یک "علامت" ستاره شناسی و یک صورت فلکی هدیه داد. البته بودا، این علایم را به ترتیب ورود و حضور هر یک از حیوانات به هر کدامشان داد. این افسانه ها، نسل به نسل و سینه به سینه تا امروز افکار مردم جهان، بخصوص مشرق زمین را به خود جلب کرده است. امروزه، این سمبلها و نمادها به صورتی مدرن و جدید از این دوازده حیوان وجود داشته و بر حسب سیکلهای دایمی انرژی از نظم و ترتیب، برخوردار هستند. تمدن چین، خیلی زود، دست به کار استعمال و کاربرد این سمبلها و علایم، برای تشریح حرکت حیات و خصوصیات آنها شد. *حقیقت، شرح دادنی نیست (غیر قابل تشریح است). *سمبلها، علاقه مند هستند که از طریق الهام وحی پیش از وقوع به درک و فهم حقیقت بپردازند. *واژه ها، سمبلها را شرح می دهند. *وقتی معنی واقعی سمبل فهمیده شد، واژه فراموش می شود. خطاطی چینی ها، به خودی خود چیزی سمبولیک می باشد؛ و گاه اتفاق می افتد که یک واژه فقط از راه تصاویر و خطاطی معنی قابل فهمیدن است. به این ترتیب، این سمبلها را نمی توان واقعیاتی مطلق دانست؛ ولی می توان آنها را مانند ابزار کارهایی که فی مابین واقعیت متعالی غیر قابل اطلاع رسانی (تائو) و درک نسبی ما از جهان قرار دارند، به حساب آورد. این سمبلها یا "علایم" قبل از هر چیز، یک خصوصیت اجرایی و عملی دارند و باید راه خروج از جهت محدود کننده یک سمبول را دانست باید به زندگی رنگ و جلای کامل بخشید. چینی ها این مطلب را در تئوری دوازده انرژی خود شرح داده اند. تئوری که بی گمان به واقعیت نزدیکی دارد: یعنی چیزی ذاتی که به طور شگفت انگیزی تأثیر گذار است و از روی حرکت روزانه خورشید و از روی فصول چهارگانه، الگو برداری کرده است. انرژی و بیوریتیم چینی آن چیزی را که به شما عرضه می کنیم، یک فهرست مختصر و موجز از خصوصیات و مشخصات سیکلهای حیوانی دوازده گانه سال است. سال چینی که بر پایه قمری قرار دارد، از آخر ژانویه آغاز می شود. به این ترتیب اگر تولدتان قبل از آغاز سال و یا اوایل فوریه باشد، شما به گروه انرژی سال قبلی غربی تعلق خواهید داشت. برای شناخت انرژیهای حاکم، لازم است سمبل و علایم حیوانی مشخص کننده سال تولدتان را بشناسید. علاوه بر آن، دانستن ساعت تولد نیز از ضروریات است. به این ترتیب با توجه به ساعت تولد و سال تولد، صاحب دو علامت می شوید. اگر تصادفی ساعت و سال تولد طوری باشد که شانس بیاورید و برای هر دو، یک سمبل را نصیب خود سازید، انرژی که خواهید داشت خیلی بیشتر از حد معمول خواهد بود که در فهرست، برای شما نقل خواهد شد. بر اساس سنت، سال تولد معرف پدر و وراثت بوده و ساعت تولد از شخصیت صمیمی، درون گرایی و رازداری حکایت می کند. ماه قمری و روز تولد، اطلاعات دیگری را به آدمی می دهند که ما از جهت پیچیدگی محاسباتی که دارند، عاجز از نقل آنها می باشیم. اینک تابلوی مربوط به ارتباط "حیوان سمبل" و انرژیهای را که خیلی سریع و تند در شما ایجاد می شوند، عرضه می داریم.

علایم و سمبولها (کلمات رمز)

سالهای تولد

خرگوش

انرژی همراه با فکر، عقل و انصاف، احتیاط و تعادل، رازداری، ژرفایی بینش و درایت، اگر آرامش درونی توسعه یابد، باید قبول کند که از او انتقاد شود، بدون اینکه بخواهد زیر جلی و موزیانه، کینه ورزی کند.

۱۹۰۳ ۱۹۱۵ ۱۹۳۹ ۱۹۲۷ ۱۹۵۱ ۱۹۶۳ ۱۹۷۵ ۱۹۸۷

اژدها

خودرأی بودن و خودسری، هوش و استعداد، بی اعتنا به آینده نگری، انرژی متغیر، باید تمایل خود را به خصیصه های پر خاشگری، تحقیر و نزاع جویی کاهش دهد تا بتواند انرژی خود را حفظ کند. در ضمن باید به توصیه ها و نصیحتهای دیگران، به

منظور اجتناب از خود محوری، توجه داشته باشد .

۱۹۰۴ ۱۹۱۶ ۱۹۲۸ ۱۹۴۰ ۱۹۵۲ ۱۹۶۴ ۱۹۷۶ ۱۹۸۸

مار

تحلیلگر شایسته از اوضاع، باهوش و فهم بالا، باخوش خلقی، شوخ طبعی و ظرافت، ملاحظت طبیعی، اجتماعی و آداب دان، ولی زودرنج و درون گرا و خود خور، اگر عصبی شود، خشم او بی حساب است و باید به خاطر این که به خودش صدمه ای وارد نشود، این خشم را کنترل کند. باید از عدالت طبیعت مطمئن بوده و چنانچه دچار شکستی می شود، آن را بهتر تحمل کند.

۱۹۰۵ ۱۹۱۷ ۱۹۴۱ ۱۹۵۳ ۱۹۶۵ ۱۹۷۷ ۱۹۸۹

موش

خودسری و خودرأیی، ولی در عین حال مردد در تصمیم گیری، سرزندگی و پرحرارتی و شادابی در دوران جوانی، جاه طلبی اجتماعی، ظرفیت انجام کارهای مهم، به منظور دستیابی هر چه بیشتر انرژی مثبت؛ بدگمان بودن نسبت به خودخواهی و فرصت طلبی ها ...

۱۹۰۰ ۱۹۱۲ ۱۹۲۴ ۱۹۳۶ ۱۹۴۸ ۱۹۶۰ ۱۹۷۲ ۱۹۸۴ ۱۹۹۶

گاومیش

انرژی دعوامرافعه، انرژی بسیار قوی مقابله با والدین، زمانی که احساس می کنید مستقل از آنها هستید، بردباری، پشتکار. گاومیش باید از خشم و غضب شدید، که موجب پوچی او بوده پرهیز د تا در ضمن مادیگری بر روی او سنگینی نکند.

۱۹۰۱ ۱۹۱۳ ۱۹۲۵ ۱۹۳۷ ۱۹۴۹ ۱۹۶۱ ۱۹۷۳ ۱۹۸۵

ببر

انرژی قوی، در دوران دوم زندگی، قدرت و جبروت، استقلال مغناطیسی، اعتماد به نفس. با این حال باید خودش را از بعضی قوای جبریه خلاص کند تا بتواند به هدف برسد. صاحب این علامت باید هیجاناتی را که مانند خوره اورامی خورد، تسکین داده و آنها را فرو نشانند.

۱۹۰۲ ۱۹۱۴ ۱۹۲۶ ۱۹۳۸ ۱۹۵۰ ۱۹۶۲ ۱۹۷۴ ۱۹۸۶

اسب

نشاط و سرزندگی، لطافت و ظرافت، دارای انرژی حیاتی سرشار، علاقه مندی و شوق به مسافرت، ظاهری خندان و بشاش، دوستدار تحرک و فعالیت، صاحب این علامت، باید اختیار زبان خود را داشته باشد، بی حوصلگی ها و آتشین مزاجی خود را به منظور آن که انرژی اش را به طور هیچ و پوچ از دست ندهد، کنترل کند.

۱۹۰۶ ۱۹۱۸ ۱۹۳۰ ۱۹۴۲ ۱۹۵۴ ۱۹۶۶ ۱۹۷۸ ۱۹۹۰

بز

انرژی ملایم دارد و بخشاینده است. ذوق هنری و در عین حال رویایی فکر کردن وجود دارد. صاحب این علامت در جهت جریانها حرکت می کند. انرژی او آن چنان ضربه خور است که باید حواسش جمع باشد حتی در حالی که در "جهت" حرکت می کند، جریان او را با خود نبرد. این شخص باید درک خود را از دنیای اطراف خود، بیشتر سازد فهم خود را از آنچه در اطرافش می گذرد بالا ببرد.

۱۹۰۷ ۱۹۱۹ ۱۹۳۱ ۱۹۴۳ ۱۹۵۵ ۱۹۶۷ ۱۹۷۹ ۱۹۹۱

میمون

زرنگی و چابکی، نبوغ، حيله گری، خلق و خوی نارس، هوش و درایت، نرمش و انعطاف روحی، سیاست داری، انفعالی بودن، قابلیت انطباق و وفق دادن خود ولی خود پسندی و تکبر او موجب آن است که انرژی را از دست بدهد. او باید روحیه خود را ثابت و پابرجا نگه دارد و از مسائل سطحی دوری جوید.

۱۹۰۸ ۱۹۲۰ ۱۹۳۲ ۱۹۴۴ ۱۹۵۶ ۱۹۶۸ ۱۹۸۰

خروس

انرژی جنگجویانه مبارزه جویی، گاهی اوقات قهرمانانه، صداقت و درستی، در جستجوی هر چیزی که نباشد. کنجکاوی دارد، بیدار است، اهل تشکیلات بوده و به سازمان دهی علاقه مند است. انتقاد کردن رادوست دارد. گاهی دچار خیال پردازی و اوهام می شود. صاحب این سمبل برای حفظ انرژی خود باید از هر گونه خود محوری و دون کیشوت بازی یا پهلوان پنبه بودن دوری جوید.

۱۹۰۹ ۱۹۲۱ ۱۹۳۳ ۱۹۴۵ ۱۹۵۷ ۱۹۶۹ ۱۹۸۱ ۱۹۹۳

سگ

ثبات و استقامت، تداوم، وفاداری، صداقت و درستکاری، فداکاری و از خود گذشتگی، محتاط و احتیاط کار، عادل و منصف، اندکی دودل و مردد، اهل اخلاق، گاهی اوقات بدبین. صاحب این سمبل، باید بداند چگونه استقلال درونی خود را پیدا کند و خود را، از شر حالت غیر مطمئن و مردد خلاص کند.

۱۹۱۰ ۱۹۲۲ ۱۹۳۴ ۱۹۴۶ ۱۹۵۸ ۱۹۷۰ ۱۹۸۲ ۱۹۹۴

خوک

صمیمیت و صداقت، سادگی، دنبال خوشگذرانی دارای نیت نیکو، بدون بدکاری، گاهی صاف و ساده، هیچ گاه انرژی خود را برای خشونت به کار نمی برد مگر آن که بازورگویی روبه رو شود. او باید از "مادی گرایی" خود را جدا کند تا بار و سنگینی انرژی اش از آنچه هست کمتر شود.

۱۹۱۱ ۱۹۲۳ ۱۹۳۵ ۱۹۴۷ ۱۹۵۹ ۱۹۷۱ ۱۹۸۳ ۱۹۹۵

*<http://www.skam.blogfa.com/۸۶۰۱.aspx>

به لطافت بهار

مهدی یاراحمدی خراسانی بهار فصلی زیبا، لطیف، چشم نواز و معتدل است. هنگامه ی رویش سبزه‌ها و شکوفه‌ها که یادآور انتظار پائیز، نتیجه ی رنج زمستان و مقدمه محصول تابستان است. بهار یعنی؛ آغازی دوباره بر پایان شیرین سختی‌ها، یعنی امیدواری به شکفتن مجدد، یعنی رستاخیز طبیعت، یعنی حیات بعد از ممات و یعنی اشتیاق وصف ناپذیر زندگی. بهار پدیده‌ی زیبایی است که باید آثار لطف و جمال و جلال خداوند گردون سپهر را در آن جستجو کرد. فصلی که هر انسانی را به تفکر و تأمل در زیبایی‌های طبیعت وادار می‌دارد. یکی از خصوصیات تدبر و تعمق رویاندن اندیشه احساس درد و روان آدمی است از این رو بهار تنها " دگرگونی در طبیعت " نیست، بلکه هنگامه ی "تحولی عمیق و هدفمند در روح و قلب آدمی " نیز می باشد. بدین ترتیب باید گفت: آمد و رفت بهار، تکرار درس های معلم طبیعت است که همواره در گوش انسان زمزمه گر این واقعیت است که ؛ رستاخیز آمدنی و بلاشک استنرم نرمک صدای پای بهار به گوش می رسد. و نسیم دل انگیز بهاری پیام طراوت و شادابی، امید و زندگی را به گوش همگان می رساند. طبق تعبیر قرآن، خداوند با دها را می فرستد که ابرها را برانگیزد، آن گاه آن را به سوی سرزمین مرده می راند تا زمین را پس از مرگش دوباره زنده کند. توصیف طبیعت و حیات دوباره آن یک نمونه از شگفتی های طبیعت در قرآن است، اما جالب است بدانیم هدف این توصیف، نشان دادن طبیعی حیات انسان پس از مرگ است. به عبارت دیگر برای آن است که بدانیم چگونه پس از آنکه تمام جسم پوسید و متلاشی شد، دوباره زنده می شود، همان گونه که طبیعت زمین پس از پژمردگی و خزان و مرگ حیاتی مجدد پیدا می کند. بهار با خود پیام دارد. پیام زندگی، پیام دوباره زیستن و پیام دوباره نگرستن. بهار همراه با رویش، زیبایی و انبساط است و همین امر را باید مدنظر قرار داده و با تجدیدنظر در اعمال و رفتار به گونه ای باشیم که زیبایی،

زندگی و شادی آفرینی را برای خود و دیگران به ارمغان بیاوریم. مانند بیشتر عناصر طبیعت بهار نیز درس‌هایی آموزنده و زندگی‌ساز دارد که حیات بخش و تأمل‌انگیز است. تنوع، شادابی، تبادل، تحول و حیات آفرینی مهمترین آموزه‌های بهار می‌باشد. در پی هر بهار دل‌انگیز فصول دگرگون‌گری است به نام برگ‌ریزان و زمستان! پس عقل سلیم حکم می‌کند به دنبال هر سرور و شادمانی، فرا رسیدن غمی بیکران را از یاد نبرد و لازمه همه اینها ابراز امتنان است و ادای شکر به بارگاه خدای مَنان. اکنون که با عنایت قادر متعال توفیق درک بهار دیگری حاصل گردیده است مستانه و شورانگیز از این نعمت بزرگ، به هنگامه‌ی "؛" اِذَا رَأَيْتُمُ الرَّبِيعَ " مشتاقانه ذاکر و شاکر نعمت‌های بیکران ایزد منان خواهیم بود پس "؛ فاکثرو ذکر النشور. « " هرگاه بهار را می‌بینید، بسیار قیامت را به یاد آرید. پیامبر اعظم (ص)»

مفهومدر بهاران کی شود سرسبزسنگ؟ خاک شو تاگل برآیی رنگ رنگ

امدادهای غیبی در زندگی بشر

استاد شهید مرتضی مطهری - تلخیص: قاسم تارم

مسئله‌ای با شنیدن عنوان امدادهای غیبی خواهند گفت در عصر علم و دانش و تجربه و آزمایش که بشر همه چیز را تحت تسلط مشاهدات عینی و حسی و لمسی خود در آورده است مدد‌های غیبی یعنی چه؟ در این عصر که عصر نور و روشنایی است بحث در اطراف غیبی و نهان و پشت پرده و بالاخره ماوراء الطبیعه معنی ندارد. امدادهای غیبی در زندگی بشر

چاپ و صحافی چاپ و نشر علامه طباطبایی اثر: متفکر شهید مرتضی مطهری ناشر: انتشارات صدرا چاپ چهارم: بهار ۱۳۶۹ تعداد: ۱۰۰۰۰ آنچه بصورت یک کتاب از نظر خواننده محترم میگذرد مجموع پنج گفتار است که در زمانها و مکانهای دور از یکدیگر تدوین یافته است گفتار اول: خورشید دین هرگز نمی‌کند بر همه اینها مقدم است در سال ۱۳۴۵ مقارن بامبعث رسول اکرم صدر دانشگاه نفت ابادان ایراد گردید گفتار دوم: امدادهای غیبی در زندگی بشر در سال ۱۳۴۶ مقارن بانیمه شعبان در دانشگاه پهلوی شیراز ایراد گفتار سوم: رهبری و مدیریت در اسلام در ایام در مدرسه عالی مدیریت کرمان گفتار چهارم: درباره رشد اسلامی در حسینیه اصفهانیه در ابادان ایراد شد گفتار پنجم: پیرامون محلل: مقاله‌ای که در بهمن ۱۳۵۰ انتقاد از فیلم مغرضانه که در همان ایام نمایش داده می‌شد در روزنامه کیهان نوشتن امدادهای غیبی در زندگی بشر مسئله‌ای با شنیدن عنوان امدادهای غیبی خواهند گفت در عصر علم و دانش و تجربه و آزمایش که بشر همه چیز را تحت تسلط مشاهدات عینی و حسی و لمسی خود در آورده است مدد‌های غیبی یعنی چه؟ در این عصر که عصر نور و روشنایی است بحث در اطراف غیبی و نهان و پشت پرده و بالاخره ماوراء الطبیعه معنی ندارد. یعنی این افکار و اعراضها و این ادعاها که در عصر علم و دانش سخن از مسائلی از قبیل مدد‌های غیبی بی معنی است ضد علم است و با روح علمی سازگار نیست و نوعی جهالت است بلکه برتر از جهالت است. غیب یعنی چه؟ نهان پشت پرده یعنی آن چیزهایی که از حواس ظاهری ما نهان است و پشت پرده محسوسات واقع شده است. قرآن کریم این کلمه را زیاد بکار برده، گاهی تنها مثل اینکه می‌فرماید: «الذین یؤمنون بالغیب» یعنی آنان که به غیب ایمان دارند یا می‌فرماید: «و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو» یعنی کلیدهای غیب نزد خداست و جز او کسی از آنها آگاه نیست و گاهی هم با کلمه شهادت مثل اینکه می‌فرماید: «عالم الغیب و الشهاده» خداوند هم به غیب آگاه است و هم به شهادت. فلاسفه از این تعبیر قرآنی استفاده کرده و جهان طبیعت را عالم شهادت و جهان ملکوت را عالم غیب اصطلاح کرده‌اند. در ادبیات عرفانی ما از غیب و نهان و پشت پرده و ماوراء ظاهری زیاد سخن رفته و لطف و زیبایی خاصی به آن داده است: حافظ: ز سر غیب کسی آگاه نیست قصد مخوان کدام محرم دل ره در این حرم دارد ما از برون در شده مغرور صد رقیب تا خود درون پره چه تدبیر می‌کنند. خیام می‌گوید: اسرار ازل را نه تو دانی و نه من و این خطّ معما نه تو خوانی و نه من هست از پس پرده گفتگو من و

تو چون پرده برافتد نه تو مانی و نه منبرای ایمان و اعتقاد ما به عالم شهادت حواس ما کافی است این عالم از آن جمعیت شهادت نامیده است که ما با حواس خود با آن سر و کار داریم و محسوس و ملموس ماست اما این حواس برای ایمان و اعتقاد به جهان غیب قوه عمق که خود مرتبه غیب وجود ماست باید دست به کار و فعالیت بشود و یا قوه ای نهان تر و مخفی تر از عقل باید غیب را شهود کند. مولوی می گوید: جسم، ظاهر، روح مخفی آمده است جسم همچون آستین جان همچو استبا عقل از روح مخفی تر بود حس بسوی روح روتره برد روح وحی از عقل پنهان تر بود زانکه او غیب است او زان سر بود آن حسی که حق بدان حس مظهر نیست حس این جهان آن دیگر است حس حیوان گر بدیدی آن صور بایزید وقت بودی گاو غیر و فهم و جان که در گاو و خر است آدمی را فهم و جای دیگر است باز غیر فهم و جان آدمی هست فهمی در نیی و در ولیپغمبران راهنمای جهان غیب آمده اند تا مردم را به غیب و ماوراء ظاهر و محسوسات مؤمن و معتقد کنند. آمده اند تا حلقه اتصال میام مردم و جهان غیب باشند مردم را مؤمن به مددهای غیبی و عنایت های خاص غیبی در شرایط خاصی بنمایند، اینجاست که مسئله غیب با زندگی بشر تماس پیدا می کند. پرده غیبگفتم غیب یعنی نهان پس پرده این پرده چیست؟ آیا واقعاً پرده ای وجود دارد که باید پس برود تا ببینیم یا اینکه این تعبیر است کنایه از حقایق دیگر است اتفاقاً همین تعبیر پرده در خود قرآن آمده است که درباره اهل قیامت می فرماید: «و لقد كشفنا عنك عطاءك فبصرك اليوم الحديد» (حدید ۱۲) پس امروز پرده را از جلوی تو برداشتیم اینک دیده تو باز است و می توانی همه چیز را ببینی جمله معروف از حضرت علی (ع): «لو كشف الغطاء و ما زددت یقیناً: فرضاً پره غیب برافتد به یقین من افزوده نمی شود. این پرده از نوع ماده و جسم نیست این پرده جز حجاب محدودیت حواس ما که تنها امور نسبی و محدود را درک می کند نمی باشد مقصود اینست که غیب بودن غیب و راز بودنش مربوط به مقدار توانایی دستگاههای حسی و ادراکی ماست نه به وجود حایل و مانع میان دستگاه ادراکی و حس ما و غیب. مددهای غیبی گذشته از اینکه اشیاء در اصل هستی خود از غیب مدد می گیرند عبارت دیگر سراسر طبیعت مدد غیبی است در زندگی بشر یک سلسله مددهای غیبی خاص هم دارد بلکه مددهای عمومی و خصوصی در کار است. اصطلاحی از قرآن ذکر می کنیم قرآن: خداوند را هم به صفت رحمان و هم به صفت رحیم یاد می کند با این تفاوت که رحمت رحمانی از رحمت عمومی که شامل همه موجودات است اما رحمت رحیمیه عبارت است از الطاف و دستگیریهای خاص که یک موجود مکلف در اثر حسن وظیفه مستحق آن می گردد. پیامبران آمده اند که ما را به این گونه امدادهای غیبی را مؤمن نمی بیند اگر چنین ایمانی در ما پیدا شود ما عملاً با خداوند وارد معامله و بده وستان شویم احساس می کنیم که نیکی کردیم و خداوند به ما پاداش نیک داد ما را حفظ و نگهداری کرد برعکس بدی کردیم و کیفر دیدیم ما در نمازهای پنجگانه می گوئیم «ایاک نعبد و ایاک نستعین» خایا تنها تو را می پرستیم و تنها از تو کمک می خواهیم این خود نوعی استمداد از غیب است. انواع امدادها کمکهای غیبی گاهی به صورت فراهم شدن شرایط موفقیت است و گاهی بصورت الهامات و هدایت ها و روشنیها و روشن بینیها. دو آیه از قرآن ذکر می کنیم که یکی در مورد مددهای که بصورت فراهم شدن شرایط موفقیت است و دیگری در مورد مددهای به صورت الهامات و هدایتها معنوی است ببینید که قرآن چه شرایطی ذکر می کند و چگونه است که بصورت گزاف و رایگان رخ ننماید. در مورد اول می فرماید ان تنصرو الله ینصرکم و یتبث اقدامکم اگر خدا را یاری کنید خداوند شما را یاری می کند و ثابت قدمتان می دارد. یاری الهی را که مدد غیبی است مشروط به یاری قلبی خداوند یعنی به اینکه خدمت به عمل مجاهدتی در راه خیر عموم صورت بگیرد هم عمل و مجاهدت و کوشش به شرط است و در مورد دوم می فرماید والذین جاهدوا فیما لهنهینهم سبلنا و ان الله مع المحسنین یعنی در راه کوشش و جدیت بخرج می دهند ما راههای خود را به آن ارائه می دهیم خداوند با نیکوکاران است در این هم کوشش را و هم اینکه «در راه ما» باشد ذکر می کند هم صرف نیروی بدنی و هم صرف نیروی روحی را شرط قرار می دهد در این صورت است

که هدایت و روشنی باطنی به انسان داده می‌شود. (ص ۸۷) قرآن در داستان اصحاب کهف چنین می‌فرماید: «...هم فثیه امنوا بر بهم و زدناهم هدی و ربطنا علی قلوبهم اذ قاموا یعنی آنها گروهی جوانمرد بودند که پروردگار خویش را شناختند و به او ایمان آوردند و ما بر هدایت و روشنایی آنها افزودیم و قلب آنها را قوت بخشیدیم زیرا آنها بپا خاسته بودند و عقاید سخیف قوم را مورد حمله قرار داده بود، سخیف! در این جا هم سخن از مدد غیبی به صورت هدایت و روشن بینی است و هم سخن از تقویت نیروی اراده است و هر دو را مشروط کرده است به دو چیز یکی قیام و به پا خاستن و دیگر لله و فی الله بودن قیام انسان می‌تواند با پیمودن راه، راه خدمت به خلق، کمک به ضعیفان مخصوصاً احسان به والدین بشرط اخلاص و حسن نیت کم و بیش آثار لطف خدا را همراه خود ببیند. تفاوت تفکر الهی و تفکر مادی از نظر یک نفر مادی در حساب عالم هیچ تفاوتی میان راه حق و راه ناحق نیست ولی از نظر انسان الهی در حساب کلی جهان میان این دو تفاوت است حقیقتی در کار است و به حمایت مردان راه حق برمی‌خیزد. در کتاب انسان و سرنوشت، تأثیر عوامل معنوی در سرنوشت از نظر جهان بینی مادی عوامل مؤثر در اجل روزی سلامت سعادت و خوشبختی منحصرأ مادی است تنها عوامل مادی است که اجل را دور یا نزدیک می‌کند روزی را توسعه می‌دهد یا تنگ می‌کند به تن سلامت می‌دهد یا می‌گیرد خوشبختی و سعادت را تأمین یا نابود می‌کند اما از نظر جهان بینی الهی علل و عوامل دیگر که عوامل روحی و معنوی نامیده می‌شود نیز هم‌دوش عوامل مادی در کار اجل و روزی سلامت و سعادت و امثال اینها مؤثرند. الهام و اشراق: یکی از انواع مددهای غیبی الهامات و اشراقاتی است که به دانشمندان می‌شود و ناگهان دری از علم به روی آنها گشوده می‌شود، واکنشهای عظیم رخ می‌دهد. راههای حصول علم دو تاست یکی تجربه و مشاهدات عینی دیگر قیاس و استدلال بشر از راه مطالعه و مشاهده عینی طبیعت، شاید اغلب اکتشافات بزرگ از نوع برقی بوده که ناگهان در روح و مغز دانشمند جهیده و روشن کرده و سپس خاموش شده است ابن سینا معتقد است که: چنین قوه‌ای در بسیاری از افراد با اختلاف و تفاوتها وجود دارد جمله آیه شریفه یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسه نار را بر همین قوه که در بعضی از افراد احیاناً به صورت شدیدی وجود دارد عمل می‌کند. غزالی در کتاب المنقذ من ضلال مدعی می‌شود که بسیاری از معلومات بشر که مربوط به احتیاجات زندگی است ابتدا به صورت الهام صورت گرفته است زیرا بشر یک سلسله اطلاعات درباره دواها و علاجه‌ها و درباره نجوم دارد که تصور نمی‌شود از طریق تجربه توانسته باشد آنها را بدست آورده باشد فقط باید گفت لطف الهی از طریق الهام بشر را هدایت کرده است. الکیس کارل در کتاب انسان موجود ناشناخته یکی از طرفداران نظریه اشراق و الهام است او می‌گوید به یقین اکتشافات علمی تنها محصول و اثر فکر آدمی نیست نوابغ علاوه بر نیروی مطالعه و درک قضایا از خصایص دیگری چون اشراق و تصور علاقه برخوردارند بوسیله اشراق چیزهایی را که بر دیگران پوشیده است می‌یابند و روابط مجهول قضایایی که ظاهراً با هم ارتباطی ندارند می‌بینند و وجود گنجهای مجهول را به فراست در می‌یابند و بدون دلیل و تحلیل آنچه را دانستنش اهمیت دارد می‌دانند. پس مجهولاً معلوم شد که در زندگی افراد بشر انواعی از مددهای غیبی وجود دارد به صورت تقویت دل و اراده به صورت فراهم شدن اسباب و وسایل مادی کار، به صورت هدایت و روشنی به صورت الهام افکار بلند علمی از اینها معلوم می‌شود که بشر به خود واگذاشته نیست دست و عنایت پروردگار در شرایط خاص او را دستگیری می‌کند از ضلالت و گمراهی و سرگردانی و از عجز و ضعف و ناتوانی نجات می‌دهد. مددهای غیبی اجتماعیبامبران عظیم الشأن همانند ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (ص) که ظهور کرده‌اند در شرایط بوده که جامعه بشریت سخت نیازمند بوجود آمدن آنها بوده است آنها مانند یک دست غیبی از آستین بیرون آمده‌اند و بشریت را نجات داده‌اند مانند بارن رحمت بوده‌اند که در بیابان بر تشنه‌ای بیبارد. مصداق قول خداوند است که و نُرید ان نمّن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین خداوند بواسطه وجود آنها بر بیچارگان و مظلومان منت نهاد و آنها را برای نجات این خوارشمردگان مبعوث فرمود. حضرت علی (ع) عصر و زمینه بعثت رسول اکرم (ص) را اینطور توصیف می‌فرماید: خداوند او را در دوره‌ای مبعوث فرمود که فترت و فاصله‌ای در آمدن پیامبران رخ داده بود ملتها در

خوابی گران و طولانی فرو رفته بودند کارها پراکنده، تنور جنگها داغ بود، جهان را تاریکی فرا گرفته بود و غرور و فریب در آنها نمایان بود برگ درخت بشریت به سوی زردی گرائیده امیدی به میوه این درخت نمی رفت قرآن خطاب به مردم عصر رسول اکرم (ص) چنین می فرماید و کنتم علی شرف حفره من النار فأنقذکم منها شما در پرتگاه سقوط در آتشی بودید که خداوند بوسیله رسول اکرم (ص) شما را از آن نجات داد می گویند عند ابتهاء الشده تکون الفرج شدت که نهایت رسید فرج طلوع می کند. مهدویت در اسلام مسئله مهدویت در اسلام و بالخاص در تشیع یک فلسفه بزرگ است اعتقاد به ظهور منجی است نه در شعاع زندگی یک قوم و یک ملت و یک منطقه و یا یک نژاد بلکه در شعاع زندگی بشریت. ممکنست افرادی خیال کنند که دلیلی ندارد در عصر علم و دانش در عصری که بشر زمین را در زیر پای خود کوچک می بیند و آهنگ تسخیر آسمانها را داده تصور کنیم که خطری بشریت را تهدید می کند و بشریت نیازی به چنین مدد غیبی دارد بشر روز به روز مستقل تر و بالغ تر و کامل تر می شود و طبعاً نیازمند به کمک ها و مددهای غیبی (به فرض قبول آنها) کمتر می گردد و عقل و علم تدریجاً این خلأها و نیازها را پر می کند و از میان می برد خطر آن زمان بشریت را تهدید می کند که جهالت و نادانی حکمفرما بود. متأسفانه این خیالی باطل است خطراتی که به اصطلاح در عصر علم و دانش برای بشریت است از خطرات عصرهای پیشین کمتر نیست بیشتر است و عظیم تر. اشتباه است که خیال کنیم منشأ انحرافات بشر همیشه نادانی است علما اخلاق همواره این مسأله را طرح کرده و می کنند که آیا تنها منشأ انحرافات بشر نادانی است و بنابراین تعلیم کافی است برای مبارزه با انحرافات و یا اینکه نادانی یکی از علل انحراف بشر است. انحرافات بشر بیشتر از ناحیه غرایز و تمایلات مهار نشده است از ناحیه شوت و غضب است از ناحیه افزون طلبی، جاه طلبی، برتر طلبی و لذت طلبی و بالخاص نفس پرستی و نفع پرستی است. غرایز بشر بسی دیوانه تر از سابق گشته است و علم و فن ابزار آلات کاری شده است در دست این غرایز. فرشته علم در خدمت دیو شهوت قرار گرفته، دانشمندان و عساکر علم خادمان سیاستمداران و عساکر جاه طلبی و مدعیان انا ربکم الاعلی گشته اند. به همین جهت خود علم و فن امروز بصورت بزرگترین دشمن در آمده است یعنی به همین چیزی که بزرگترین دوست بشر است بزرگترین دشمن بشر است. علم چراغی است روشنائی و بستگی به موارد و هدف دارد که بکار می رود بقول سنائی برای مطالعه یک کتاب از آن استفاده کنیم یا برای دزدیدن کالا در شب تاریک، چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا. علم همه چیز را تحت تسلط خویش قرار می دهد مگر انسان و غرایز او را، انسان علم را در اختیار می گیرد و در هر جهت که خواهد آن را بکار می برد اما دین انسان را در اختیار می گیرد جهت انسان را و مقصد انسان را عوض می کند. ویل دورانت در مقدمه «لذات فلسفه» درباره انسان عصر ماشین می گوید ما از نظر ماشین توانگر شده ایم و از نظر مفسد فقیر. آیده جهان ما به دلیل اینکه مؤمن و مسلمانییم و در عمق ضمیرمان این اصل وجود دارد که جهان را صاحبی باشد خدا نام هر چه در دنیا پیشامدهاهاش می شود هرگز احساس خطر عظیم خطری که احياناً بشریت را نیست و نابود کند و کره زمین را تبدیل به توده خاکستر کند و زحمات چند هزار سال بشریت را کان لم یکن نماید نمی کنیم تعلیمات انبیاء نوعی امنیت و اطمینان خاطر به ما داده است و در واقع در قلب خود به مددهای غیبی ایمان و اتکاء داریم. راسل در کتاب امیدهای نو می گوید زمان حاضر زمانی است که در آن حس حیرت توأم با ضعف و ناتوانی همه را فرا گرفته است. اگر بر اساس علل مادی و ظاهری قضاوت کنیم این بدبینی ها بسیار بجاست فقط یک ایمان معنوی ایمان به «امدادهای غیبی» و اینکه جهان را صاحبی است خدای نام این بدبینی ها را زایل و تبدیل به خوش بینی کند و بگوید برعکس سعادت بشریت رفاه و کمال بشریت زندگی انسان و زندگی مقرون به عدل و آزادی و امن و خوش بشر در آینده است و در انتظار بشریت. روز بهروزی خواهد رسید و اشرف الارض بنور ربها. روزی که اذا قام القائم حکم بالعدل و ارتقع فی ایامه الجور و امنه به السبل و اخرجت الارض برکاتها و لا یجد الرجل منکم یومئذ موضعاً لصدقاته و لا بزه و هو قوله تعالی و العاقبه للمتقین. در آن روز که به عدل حکم شود و ستم برای همیشه رخت بر بندد راهها امن گردد زمین به برکات و استعدادها خود را ظاهر گرداند و حداکثر استفاده از منابع و خیرات زمین صورت گیرد

فقیری پیدا نشود که مردم صدقات و ذکات خود را به او بدهند و این است معنی سخن خدا عاقبت ازان متقیان است همان طور که ظهورها گذشته پس از سختی‌هایی بوده قطعاً این ظهور نیز پس از سختی‌ها و شدت‌ها خواهد بود همیشه بر آنها در ظلمت‌ها می‌جهد. حضرت علی (ع) در اشاره به ظهور مهدی موعود می‌فرماید: جنگ قد علم خواهد کرد در حالی که دندان‌های خود را نشان می‌دهد پستانهایش پر است و آماده است، شروع کار شیرین است و عاقبت آن تلخ همان فردا - فردا چیزی ظاهر خواهد کرد که او را نمی‌شناسید و انتظارش را ندارید آن حاکم انقلابی هر یک از اعمال حکومت‌های قبل را به سزای خویش خواهد رسانید زمین پاره‌های جگر خود را از معادن و خیرات و برکات برای او بیرون خواهد آورد و کلیدهای خود را با تمکین به او تسلیم خواهد کرد آن وقت به شما نشان خواهد داد که عدالت واقعی چیست و کتاب و سنت پیامبر را احیاء خواهد کرد. قرآن کریم هم می‌فرماید: و لقد کتبا فی الزبور من بعد الذکران لارض یرثها عبادی الصالحون. یعنی ما از پیش اطلاع دادیم که وارث اصلی زمین بندگان صالح و شایسته ما خواهند بود برای همیشه زمین در اختیار ارباب شهوت و غضب و بندگان جاه و مقام و اسیران هوای نفس نخواهد بود. این فلسفه بزرگ مهدویت در عین اینکه پیش‌بینی یک سلسله تکان‌های شدید و نابسامانیها و کشتارها و بی‌عدالتی‌ها است پیش‌بینی یک آینده سعادت بخش و پیروزی کامل عقل بر جهل توحید بر شرک ایمان بر شک عدالت بر ظلم سعادت بر شقاوت است لهذا نوید و آرزوست. اللهم انا ارغب الیک فی دوله کریمه تعز بها الاسلام و اهله و تذلل بها النفاق و اهله و تجعلنا فیها من الدعاء الی طعتک و القاده الی سیلک و ترزقها بها الکرامه لدنیا و الآخره. خورشید دین هرگز غروب کردنی نیست خورشید دین غروب نمی‌کند و روز به روز در آسمان انسانیت ظاهرتر می‌شود. اسلام پس از چهارده قرن در مثل این کانون که کانون دانش است، یک مرکز فرهنگی است، تجلی می‌کند و کانون‌هایی نظیر این کانون را که مسلماً نه اولین و نه آخرینشان است فتح می‌کند. آیا دین اجل و پایان دارد؟ دنیای ما دنیای تغییر و تحول است، در این دنیا چیزی وجود ندارد که برای همیشه باقی بماند همه چیز عوض می‌شود، دوران عمرش منقضی می‌شود و به نهایت می‌رسد آیا دین نیز همین طور است؟ نه، هر اندازه علیه دین نهضت و قیام شود باز دین بعد از مدت موقتی دوباره باز می‌گردد و رفتنی نیست. ویل دورانت که شخصاً لادین است در کتاب «درسهای تاریخ» با نوعی عصبانیت می‌گوید: دین صد جان دارد هر چیزی اگر یک بار میرانده شود برای همیشه می‌میرد مگر دین که اگر صد نوبت میرانده شود باز زنده می‌شود. این را که دین مردنی نیست می‌خواهم بر پایه علمی برای شما بیان کنم که طبق قانون طبیعت چه چیز در دنیا از میان رفتنی است و چه چیز برای همیشه باقی خواهد ماند! معیار جاودانگی هاپدیده‌های اجتماعی در مدتی که باقی هستند باید یا خواسته‌های بشر تطبیق کند به این معنی که با خود آن پدیده‌ها خواسته بشر باشند یا تأمین‌کننده خواسته‌های بشر بوده باشند. در میان خواسته‌های بشر باز دو جور خواسته داریم: خواسته‌های طبیعی و خواسته‌های غیرطبیعی یا اعتیادی. خواسته‌های طبیعی آن چیزهایی است که ناشی از ساختمان طبیعی بشر است یک سلسله اموری که هر بشری به موجب آنکه بشر است خواهان آنست مثلاً بشر علاقمند به تحقیق و کاوش علمی است و نیز به زیبایی و جمال، به تشکیل کانون خانوادگی و تولید نسل با همه زحمتهای و مرارت‌هایش و ... اما چرا بشر به این مسائل علاقمند است هنوز رمز آن کشف نشده غیر از این خواسته‌های طبیعی یک سلسله خواسته‌های دیگر هم در میان بسیاری از افراد بشر هست که اعتیادات نامیده می‌شود. اعتیادات قابل ترک دادن و عوض کردن است به طور مثال عده‌ای عادت به چای دارند عده‌ای به سیگار، مشروب و تریاک و ... عادت دارند. بشر نمی‌تواند اینطور زندگی کند که نداند از لحاظ نسلی از کجا آمده؟ از کدام مادر؟ از کدام پدر؟ چگونه و به چه شکلی وجودش امتداد پیدا می‌کند و از افرادی که بعد به وجود آمده اند کدام یک از اینها فرزند اویند؟ اینها بر خلاف خواسته بشر است لهذا دنیا دیگر زیر بار این حرف نرفته یکبار در دو هزار و سیصد سال پیش افلاطون این پیشنهاد را رد کرد اما بعد خود افلاطون از این پیشنهاد خود پشیمان شد بعد در قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم دوباره این پیشنهاد شد و این بار نیز قبول نشد چون بر خلاف طبیعت است حکماً قاعده‌ای دارند، می‌گویند القسر لایدوم یعنی یک امر غیرطبیعی دوام پیا نمی‌کند و مخالف این

سخن این است که جریانه‌های طبیعی قابل دوام است پس دین اگر بخواهد باقی بماند یا باید خودش جزو خواسته‌های بشر باشد یا تأمین کننده خواسته‌های بشر باشد آن هم بدین شکل که تأمین کننده منحصر به فرد باشد اتفاقاً دین هر دو خاصیت را دارد یعنی هم جزو نهاد بشر است جزو خواسته‌های فطری و عاطفی بشر است و هم از لحاظ تأمین حوائج و خواسته‌های بشری مقامی را دارد که جانشین ندارد و اگر تحلیل کنیم معلوم می‌شود اصلاً امکان ندارد چیز دیگری جایش را بگیرد. فطری بودن دینقرآن راجع به اینکه دین را خدا در نهاد بشر قرار داده اینطور می‌فرماید: فاقم وجهک للدين حنیفاً فطره الله التي فطر الناس علیها. توجه خویش را بسوی دین حق گرایانه پایدار و استوار کن. همانا این فطره الله را که همه مردم بر آن آفریده نگهدار. علی (ع) نیز انبیاء را این طور تعریف می‌کند: خدا انبیاء را یکی پس از دیگری فرستاد تا اینکه وفای آن پیمانی را که در نهاد بشر با دست خلقت بسته شده از مردم بخواهند، از مردم بخواهند به آن پیمانی که با زبان بسته نشده و روی کاغذ نیامده بلکه روی صفحه دل آمده روی عمق ذات و فطرت آمده، قلم خلقت او را در سر ضمیر، در اعماق شور باطن بشر نوشته است و قبل از اسلام چنین تزی در جهان وجود نداشت تا قرن هفدهم و هجدهم میلادی بشر در این زمینه ها هزار گونه فکر می‌کرد در حالی که اکنون می بینیم کاوشهای روانی هماهنگ با قرآن می گوید: فطره الله التي فطر الناس علیها نظریات درباره علل پیدایش دین: نظریه فطری بودن دیندر مورد فطری بودن دین دانشمندان زیادی نظر داده اند یکی شاگرد فروید، یونگ است او می گفت فروید می گوید دین از نهاد ناخودآگاه بشر تراوش می کند درست است ولی اینکه او خیال می کند عناصر روان ناخودآگاه بشر منحصر به تمایلات جنسی ای که به شعور باطن گریخته اند می باشد بی احساس است. انسان یک روان ناخودآگاه فطری و طبیعی دارد روان ناخودآگاه بشر برخلاف ادعای فروید صرفاً انباری که از شعور ظاهری در آن چیزهای ریخته شده و پر شده باشد نیست او می گفت فروید به اشتباه خیال کرد که روان ناخودآگاه فقط از عناصر مطرود از شعور ظاهر تشکیل می گردد خیر، روان ناخودآگاه جزء سرشت بشر است دین جزء اموری است که در روان ناخودآگاه بشر به طور فطری و طبیعی وجود دارد. ویلیام جیمز در کتاب دین و روان می گوید سرچشمه بسیاری از امیال درونی ما امور مادی طبیعی است ولی بسیاری از آنها هم از دنیای ماوراء این دنیا سرچشمه می گیرد و دلیل اینکه اصولاً بسیاری از کارهای بشر با حسابهای مادی جور در نمی آید همین است من در هر امر مذهبی همیشه نوعی وقار و صمیمیت وجود و لطف محبت و ایثار مابین حالات روانی مذهبی خواهی دارد که آن خواص با هیچ حالت از حالات بشر تطبیق نمی کند به همان دلیل که یک سلسله غرایز مادی ما را با این دنیا پیوند می دهد. غرایز معنوی هم ما را با دنیای دیگر پیوند می دهد. الکیس کارل در کتاب «نیایش» می گوید دعا عالی ترین حالت مذهبی انسان است و حقیقت آن پرواز روح بشر است بسوی خدا، می گوید در وجدان انسان شعله فروزان است که گاه و بیگاه انسان را متوجه خطاهای خویش می کند متوجه گمراهیها و کج فکریهایش می سازد همین شعله فروزان است که انسان را از کجروی باز می دارد و گاهی انسان در حالت معنوی خود جلال و ابهت آموزش را احساس می کند. البرت انیشتاین «مذهب و علوم» او می گوید: برای یک انسان ابتدایی ترس، ترس از مرگ ترس از گرسنگی از جانور وحشی ترس از مرض ایجاد کننده زمینه مذهبی است. خصیصه اجتماعی بشر نیز یکی از تبلورات مذهبی است یک فرد می بیند پدر و مادر خویشان و رهبران و بزرگان می میرند یک یک اطراف او را خالی می گذارند پس آرزوی هدایت شدن دوست داشتن محبوب بودن و اتکاء و امید داشتن به کسی زمینه قبول عقیده به خدا را در او ایجاد می کند و در قرآن فرموده است: الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذكر الله الا- بذكر الله تطمئن القلوب. تنها با یاد خدا و جای گرفتن خدا در قلب است که دل آدمی آرامش خویش را باز می یابد مولوی این عشق و احساس را که انشتاین «احساس آفرینش» نام نهاد چه خوب و عالی بیان می کند: جزءها را رویها سوی گل است بلبلان را عشق با روی گل است آنچه از دریا به دریا می رود از همانجا کامد آن جا می رود از سر که سیل های تند رو وز تن ما جان عشق آمیز دودین سرمایه زندگیچگونه دین تأمین کننده خواسته های بشر است و جانشین هم ندارد وقتی از یک طرف تصورات و تمایلات عظیم را در خود

احساس می‌کنیم و از طرف دیگر به ساختمان محدود و فانی شونده انسان به هیچ وجه جور نمی‌آید و یک عدم تعادل عجیب و ناراحت‌کننده‌ای میان آرزوها و خواسته‌ها از یک طرف و میان استعداد جسمانی خود از طرف دیگر می‌بیند. ویکتور هوگو نویسنده معروف فرانسوی می‌گوید اگر انسان فکر کند عدم است و بعد از زندگی نیستی مطلق است دیگر اصلاً بر او زندگی ارزشی نخواهد داشت آن چیزی که زندگی را برای انسان گوارا و لذت‌بخش می‌سازد کار او را مفرح می‌سازد و دل او را حرارت و گرمی می‌بخشد افق دید انسان را خیلی وسیع می‌کند همان چیزی است که دین به انسان می‌دهد یعنی اعتقاد به جهان ابدیت اعتقاد به خلود اعتقاد به بقا بشر اعتقاد به اینکه تو ای بشر فانی نیستی و باقی خواهی بود تو از جهان بزرگتری این جهان برای تو یک آشیان کوچک و موقتی است این جهان فقط یک گهواره است برای دوران کودکی. از تولستوی پرسیدند ایمان چیست؟ گفت ایمان همان چیزی است که انسان با آن زندگی می‌کند سرمایه زندگی است. او نمی‌گوید ایمان «سربار» است می‌گوید «سرمایه است» این سخن او مرا به یاد شعر معروف ناصر خسرو خطاب به فرزندش انداخت که می‌گوید: زدنی روی زی دین کرم ایراک مرا بی دین جهان چه بودوزندان مرا پورا زین ملک است در دل که آن هرگز نخواهد گشت

ویرانهدین ، پشتوانه اخلاق و قانونرکن اساسی در اجتماعات بشری اخلاق است و قانون اجتماع قانون و اخلاق می‌خواهد و پشتوانه قانون و اخلاق هم فقط و فقط دین است الکیس کارل مغزها خیلی پیشرفته اما افسوس که دلها هنوز ضعیف است دل را فقط ایمان قوی می‌کند تمام مفاسد بشریت از این ایت که مغزها نیرومند و دلها ضعیف و ناتوان باقی مانده است. دنیا نیززد آنکه پریشان کنی دلی زینها بد مکن که نکرده است عاقلیانسانیت مساوی است با دین و ایمان و اگر دین و ایمان نباشد انسانیتی نیست. اشکالاتاگر دین فطری است چرا گروههای از مردم از دین خارج می‌شوند والتر اسکات لندبرگ دانشمند آمریکائی درباره علت عدم ایمان بعضی از دانشمندان به خدا می‌گوید. بعضی از دانشمندان در مطالعات علمی منعطف به درک وجود خدا نمی‌شوند علل متعدد دارد نخست اینکه غالباً شرایط سیاسی استبدادی یا کیفیت اجتماعی و یا تشکیلات مملکتی انکار وجود مانع را ایجاد می‌کند. دوم فکر انسان همیشه تحت تأثیر بعضی اوهام قرار دارد و با آنکه شخص از هیچ عذابی روحی و جسمی بیم نداشته باشد باز فکر او در اختیار و انتخاب راه درست کاملاً آزاد نیست. این دانشمند نامساعد بودن بعضی از محیط‌های اجتماعی که الزاماً ماتریالیسم را یک عقیده رسمی می‌شناسند و دیگر سوء تفاهمی که در آن مسئله خدا برای دانشمندان پیدا می‌شود علت این سوء تفاهم آن است که مسئله خدا را در کودکی از کسانی می‌آموزند که مدعی خداشناسی هستند ولی خدا را نمی‌شناسند مسلماً علت انکار و اعراض بسیاری از افراد تحصیل کرده این است که مفاهیم مذهبی و دینی به طرز صحیحی به آنها تعلیم شده است و آن چیزی که آنها انکار می‌کنند مفهوم واقعی خدا و دین نیست چیز دیگری است. یکی دیگر از چیزهایی که موجب اعراض و تنفر مردم از خدا و دین و همه معنویات می‌شود آلوده بودن محیط و غرق شدن افراد در شهوت پرستی و هواپرستی است محیط آلوده همواره موجبات تحریک شهوات و تن پروری و حیوان‌صفتی را فراهم می‌کند. غرق شدن در شهوات پست حیوانی با هر گونه احساس تعالی اعم از تعالی مذهبی یا اخلاقی یا علمی یا هنری منافات دارد همه آنها را می‌میراند آدم شهوت پرست نه تنها نمی‌تواند احساسات عالی مذهبی را در خود پروراند احساس عزت و شرافت و سیادت را نیز از دست می‌دهد، نقشه‌ای که مسیحیان برای تصرف اندلس و بیرون کشیدن آن از دست مسلمین کشیدند این بود که به صورت دوستی و خدمت وسایل عیاشی برای آنها فراهم کردند باغها و بوستانها وقف ساختن شراب و نوشانیدن مسلمین شد دختران زیبا و طنّاز در خیابانها به دلربایی و عاشق‌سازی پرداختند سرگرمیها شهوانی از هر جهت فراهم شد و روح ایمان و جوانمردی مُرد پس از این جریان بود که توانستند مسلمانان را بی‌درنگ از دم تیغ بگذرانند. استعمار غرب نیز این برنامه را در قرون اخیر بصورت دقیقی در کشورهای اسلامی اجرا کرد به هر حال غرق شدن در شهوات حیوانی عامل دیگری است که برای اینکه تعالی دینی در وجود بشر ضعیف و احیاناً منفور گردد. در زبان دین این مطلب اینگونه بیان شده است که وقتی دلها را کدورت و تیرگی و قساوت می‌گیرد نور ایمان در دلها راه

نمی‌یابد. یکی دیگر از موجبات اعراض و روگرداندن از این جنگ و ستیزی است که برخی از داعیان و مبلغان دینی بی‌خرد میان دین و سایر غرایز فطری و طبیعی بشر ایجاد می‌کنند و دین را به جای اینکه مصلح و تعدیل‌کننده غرایز دیگر معرفی کند آن را ضد و منافی و دشمن سایر فطریات بشر معرفی می‌کنند. بعضی از مقدس‌مآبان و مدعیان تبلیغ دین به نام دین با همه چیز به جنگ بر می‌خیزند شعارشان این است اگر می‌خواهی دین داشته باشی پشت پا بزن به همه چیز گرد مال و ثروت نگرند ترک حیثیت و مقام کن زن و فرزند را رها کن از علم بگریز که حجاب اکبر است و مایه گمراهی است شاد مباش و شادی مکن از خلق بگریز و به انزوا پناه ببر. مریبان دین اول بکوشند خودشان عالم و محقق و دین‌شناس بشوند و به نام دین مفاهیم و معانی نامعقول در اذهان مردم وارد نکنند که همان معانی نامعقول منشأ حرکت‌های ضد دینی می‌شود. ثانیاً در اصلاح محیط بکوشند و از آلودگی‌های محیط تا حد امکان بکاهند. ثالثاً از همه مهمتر و بالاتر اینکه به نام دین و به اسم دین با فطریات مردم معارضه و مبارزه نکنند آن وقت است که خواهند دید مردم یدخلون فی دین الله افواجاً. فیلمی که سراسر قلب مسخ و تحریف است. پیغمبر اکرم (ص): مردی که کار طلاق را به مُحلّل بکشاند و نیز شخص مُحلّل را لعن کرده است. از زمان شروع فیلم روزی نیست که آشنایان دور و نزدیک و یا به وسیله تلفن به بنده «استاد مطهری» مراجعه نکنند و درباره گمراه‌کنندگی آن سخن نگویند. عقیده آنها این بود که هر چند این فیلم از نظر هنری و فکری مبتذل است اما نظر به اینکه طوری تنظیم شده که قانون مُحلّل را که در قرآن کریم (مجید) به آن تصریح شده است بی‌پایه و ستمگرانه جلوه می‌دهد و طبعاً در روحیه جوانان که از ماهیت و فلسفه آن بی‌خبرند اثر بدی می‌گذارد. لازم است لااقل در مقاله‌ای به آن پاسخ داده شود من پیاده آن فیلم را روی کاغذ خواندن دیدم سراسر قلب و مسخ و تحریف است چه از نظر قانون مُحلّل و چه از نظر اینکه در جامعه ما در گذشته و حال جریان داشته باشد. تهیه‌کننده فیلم از آنجا که نظر تبلیغاتی داشته و می‌توانسته با خود واقعیت مواجه گردد نتیجه معکوس می‌داده یعنی به نفع قانون مُحلّل تمام می‌شده بر خلاف اصل صداقت رفتار کرده هم قانون مُحلّل را مسخ کرده است و هم صحنه‌های ساختگی که مشابه آن هیچ وقت در جامعه ما وجود نداشته و ندارد آفریده است و گذشته از جنبه اسلامی از جنبه‌هایی نیز یک خیانت است. مجازات طلاقهای مکرر، قانون مُحلّل در اسلام از توابع قانون طلاق است نوعی مجازات عاطفی است و تدبیری است از مجرای احساسات برای جلوگیری از تکرار طلاق آمارها و تجربه‌ها نشان می‌دهد که این قانون اثر فوق‌العاده در جلوگیری از طلاق داشته است. حلال مبقوض‌طلاق از نظر اسلام (حلال مبقوض است) پیغمبر اسلام (ص) فرمود: مبقوضترین حلالها در نزد خداوند طلاق است و نیز آن حضرت فرمودند ازدواج کنید و طلاق ندهید که عرش الهی از طلاق می‌لرزد. طلاق حلال مبقوض است یعنی چه؟ در عین اینکه در حد یک حرام منفور و مبقوض است اسلام مانع اجباری جلوی آن قرار نمی‌دهد و این خود از یک فلسفه کلی در نظام خانوادگی ریشه می‌کند که مورد توجه اسلام است نظام خانوادگی بر پایه علاقه زوجین به یکدیگر است یعنی شعله عشق و علاقه مرد همیشه روشن بوده و زن نیز پاسخگوی آن باشد. آنچه از نظر اسلام مبقوض و منفور است این است که این شعله خاموش گردد و کانون خانوادگی به سردی گراید اما اگر زن در قلب مرد سقوط کند دیگر نباید زن را به زور به مرد چسبانید مثل امام جماعتی که اهل محل به او ارادتی نمی‌ورزند و به زور پاسبان می‌خواهد خود را مقتدای مردم کند. اسلام هر گونه اجبار برای بقا زن در چنین محیطی را بیهوده و بر خلاف اساس روابط خانوادگی می‌داند. پس معلوم شد با گفتن مرد به شخص که برو زن مرا سه طلاق کن امکان اینکه زن سه طلاق شود نیست باید جریان به نحوی که گفته شرطی شود و آلا نه زن سه طلاق می‌شود و نیازی به قانون مُحلّل پیدا می‌شود، نیاز به مُحلّل آنگاه پیدا می‌شود که طلاق سه بار تکرار شود و در خاتمه طلاقها یا ازدواج مجدد صورت گیرد پس از طلاق سوم این مجازات برقرار می‌شود.

مهدی یاراحمدی خراسانی

اشاره: در سال اصلاح الگوی مصرف یکی از زمینه‌های مصرفی که باید بدان توجه نمود مقوله زمان است. زمان، عمر و به بیان عامیانه تر فرصت زندگی نعماتی است بزرگ، زودگذر و غیر قابل تکرار. از این رو ضرورت دارد همواره انسان برای بهره بردای حداکثری از آن تلاش نماید. در احادیث آمده است یکی از مسائلی که در قیامت در مورد آن پرسش می شود این است که: "عمر و جوانی خود را در چه راهی سپری نموده اید"؟ از این رو در راستای بهره برداری مناسب از فرصت زندگی می بایست به مقوله‌ی اوقات فراغت بخصوص در سنین نوجوانی و جوانی توجه ویژه ای مبذول نمود. مقدمه: برای تحقق اهداف سند چشم انداز ۲۰ ساله نظام، با برنامه ریزی مناسب برای اوقات فراغت می توانیم به رصد نیازهای جوانان و امکانات دستگاه های متولی در این حوزه بپردازیم. برای تحقق این امر دستگاه های مجری اوقات فراغت موظف به شناسایی و معرفی مفاهیم خود در این حوزه می باشند. جمع آوری اطلاعات، ثبت نام و اطلاع رسانی در ارتباط با این مقوله اهمیت زیادی دارد. برنامه های فراغتی اگر در راستای برنامه های فرهنگی و هنری با تأکید بر تقویت آگاهی دینی مبتنی بر قرآن و عترت، کتابخوانی، مطالعه و پژوهش، برنامه های ورزشی، برگزاری اردوهای جهادی، زیارتی، سیاحتی، علمی و گردشگری، برنامه های مهارت آموزی، فضای مجازی و رسانه، برگزاری حلقه های گفتگوی جوانان، شناسایی، معرفی و تقدیر از اختراعات و ابتکارات جوانان باشد ضمن بهره مندی مناسب عمر و فراغت جوانان زمینه ی انتقال مفاهیم مناسب دینی، ملی و فرهنگی را فراهم می آورد. مفهوم اوقات فراغت: اوقات فراغت به زمان هایی اطلاق می شود که؛ افراد کار ضروری برای انجام ندارند و معمولاً در این مواقع تمایل به انجام فعالیت های فرح بخش و نشاط آور بیشتر می شود. اوقات فراغت در واقع زمان هایی است که فرد آن را طبق تمایل شخصی خود و برای خود تنظیم می کند و برنامه آن در مورد هر کس متفاوت است و به سلیقه، نیازهای روحی، سن و توان مالی فرد بستگی دارد. ریشه شناسی واژه اوقات فراغت: اگر لغت اوقات فراغت را ریشه شناسی کنیم از ریشه لا-تین *licere* به معنی "اجازه دادن" می آید لذا فراغت به معنی رخصت دادن معنی می دهد. حتی در اندیشه یونانی نیز لغت *leisure* هم زوج کار و یا نیروی کارگر بوده است. در میان متفکران گذشته ارسطو فراغت را به مثابه پیشه ای جدی می دانسته است: "ما حرفه و کار و شغلی را در پیش می گیریم تا فراغتی داشته باشیم." در نظر اول این طور استنباط می شود که به نظر ارسطو فراغت وضع ایده آلی است که هر شهروند به دنبال و در آرزویش است. لذا صرف اوقات فراغت لازمه زندگی است. آن چه ارسطو از اوقات فراغت منظور نظر داشته است هم زوج بودن آن با کار است و نه در مقابل کاربودن. از زمان شروع زندگی انگلستان مدرن یعنی قرن ۱۴ فراغت به معنی "فرصتی برای وقت آزاد" محسوب می شده است. سیر تحول مفهوم اوقات فراغت: مفهوم اوقات فراغت در طی دوره صنعتی شدن و گسترش سرمایه داری در اواخر قرن نوزدهم و قرن بیستم و تحولات بعد از دهه ۱۹۸۰ متحول شده است. تحولاتی که در ساخت اقتصادی و بازار کار در این دوران رخ داد ماهیت اوقات فراغت را دگرگون کرد. مفهوم اوقات فراغت در سه مرحله ماقبل مدرن (دوران باستان)، دوره مدرن (انقلاب صنعتی و صنعتی شدن) و دوره مدرنیته متأخر (دوران جهانی شدن) متحول شده است. در هر یک از این دوره ها نگرش گروه های مختلف مردم در جوامع گوناگون به اوقات فراغت متفاوت بوده است. در دوره ماقبل مدرن اوقات فراغت بخشی از زندگی فرهنگی بوده است. اما در دوره صنعتی فراغت به واقع مشکل جامعه صنعتی تلقی می شده است چون بطور مشخص فعالیت های فراغتی ماقبل مدرن فعالیت هایی غیر مولد تلقی شدند. بنابر این می توان تحول در مفهوم اوقات فراغت را همگام در تحول در ساخت های اقتصادی که پیامد ظهور حوزه ستیز است نیز جستجو کرد. کارکردهای فراغت: فراغت دارای کارکردهایی سه گانه است که هر سه به نیازهای انسان پاسخ می دهند. کارکردهای سه گانه ی فراغت شامل موارد زیر است: ۱- رفع خستگی کار و برطرف کردن خسارت های جسمی و روانی، استراحت، ۲- تفریح، فرار از تکرار و روزمرگی و ورود به خیال پردازی های خستگی زدا و ۳- رشد و خودشکوفایی، آفرینندگی. رابطه بازی و اوقات فراغت: سه مفهوم بازی، سرگرمی و فراغت برای توضیح

سه پدیده متمایز به کار می‌روند. اما چه بسا بدون در نظر گرفتن این تمایز به صورت واژه‌هایی مترادف به کار روند. به نظر مازلو بازی آزاد و اوقات فراغت می‌تواند در خدمت رفع متعالی‌ترین نیازهای انسان یعنی تحقق خویشتن قرار گیرد. اما این نظریه‌های ساده، پدیده پیچیده بازی را کاملاً توضیح نمی‌دهند. براساس دیدگاه مردم شناختی بازی در اشکال گوناگون خود واجد اهمیتی حیاتی است زیرا رشته گسترده‌ای از رفتار بزرگسالی را آموزش می‌دهد. انسان‌شناسان در ترسیم روند پیشرفت انسان، در کنار ابزارهای مربوط به کار و حفظ حیات وسایل بازی از جمله عروسک‌ها، تپله‌ها، حلقه‌ها و تاس‌هایی به دست آورده‌اند. بسیاری از دستاوردها و کشفیات بشری نتیجه بازی یا اشتیاق عمیق به یک سرگرمی بوده است. در هر حال بازی کودکان امری پذیرفته شده است اما بازی بزرگسالان بیشتر تصاویر کلیشه‌ای مثل فوتبال و یا سایر مسابقه‌ها را به ذهن متبادر می‌کند. برای این سؤال که "چرا بازی می‌کنیم؟" می‌توان پاسخ‌های زیر را متصور بود: ۱- تخلیه انرژی مازاد، ۲- تمرینی برای زندگی واقعی و ۳- تنش‌زدایی از زندگی شهری، آرامش و سلامت بخشی. رابطه کار و اوقات فراغت: تأکید بر رابطه کار - فراغت مسأله‌ای جامعه شناختی است. کار زمانی است که برای صرف آن پرداختی صورت می‌گیرد اما فراغت صرف زمانی است که اجباری در انجامش نیست و پولی هم در قبال آن دریافت نمی‌گردد. اما در عصر صنعتی برخی رابطه کار و فراغت را رابطه‌ای متجانس نمی‌دیدند و این‌ها که متعصبانه به نظم توسعه صنعتی و جامعه صنعتی نگاه می‌کردند فراغت را بالقوه مشکل جامعه صنعتی می‌دانستند. آنها معتقد بودند که "اگر کارگر صنعتی عادت به صرف اوقات فراغت - به همان گونه جامعه و فرهنگ ماقبل سرمایه داری و صنعتی - کند نظم نیروی کار و تولید در خطر قرار خواهد گرفت. برای همین بود که فرهنگ اوقات فراغت و تفریح سنتی مورد حمله قرار می‌گرفت تا به حاشیه رود. در حقیقت می‌توان گفت فعالیت فراغتی در اوایل رشد دوره صنعتی مدرن حوزه تضادهای سیاسی و فرهنگی و اجتماعی بود و به تدریج با تشکیل بازار مصرفی حوزه‌های فراغتی اقشار مختلف شکل یافته است. رابطه تفریح و اوقات فراغت: رایج‌ترین تعریف از تفریح آن است که تفریح شامل سرگرمی‌هایی است که مردم در اوقات فراغت‌شان انجام می‌دهند و می‌تواند فردی یا گروهی باشد و بازی را نیز رفتاری شاد، آزاد و معنی‌دار نامیده‌اند که به فرایند رشد فرد (کودک) کمک می‌کند. بسیاری از تعاریف امروزی تفریح را نه مخالف و مغایر با کار تلقی می‌کنند و نه انتظار دارند اخلاقی و درست باشد، حتی به فعالیت بودن آن هم اعتقاد ندارند. تفریح به معنای حالتی است که فرد را به حالت اول بازگردانده و بازآفرینی می‌کند و به معنای بازگشت به سلامتی نیز به کار رفته اما اکثراً آن را به عنوان شکل خاصی از سرگرمی تلقی می‌کنند. پس تفریح فعلیتی است که به صورت انفرادی یا گروهی در اوقات فراغت انجام شده و شرکت در آن اختیاری و لذت‌بخش و دارای جاذبه‌آنی است و هیچ پاداشی غیر از خود تفریح، شرکت‌کننده را به آن تشویق نمی‌کند. پس تفریح امری فردی، رضایت‌بخش، اختیاری و نشاط‌آور است که گاه توام با بازی است با واژه‌هایی چون اوقات فراغت، استراحت، آرامش، لذت و رضایت قرین است. اما هیچ‌کدام به تنهایی ماهیت آن را آشکار نمی‌کند تفریح به نیاز انسان پاسخ می‌دهد. تفریح در انسان بیش از اهمیت فیزیکی، اهمیت روانی دارد. رابطه بیکاری و اوقات فراغت: نظریه پردازان اجتماعی نه فقط به مسأله سرمایه داری و کار یا نیروی کار در نظریه‌های مدرن اهمیت می‌دهند بلکه به مسأله ماهیت اوقات فراغت هم پرداخته‌اند. مسأله اوقات فراغت موقعی مشکل می‌شود و نیاز به کاویدن بیشتری دارد که با مسأله‌ای به نام بیکاری روبرو می‌شویم. به این لحاظ برخی جامعه‌شناسان به جد به این مسأله اهمیت داده‌اند "هونی کات" اوقات فراغت را به مثابه یک خلاقیت نگاه می‌کند: وی می‌گوید: "جامعه باید برای افراد فرصتی آماده کند تا کارهای خلاقانه تولید کنند و اوقات فراغت همین فرصت است." مناقشات در باره پست مدرنیسم و جهانی شدن بر اوقات فراغت هم متمرکز است: به این معنی که مصرف‌کننده معاصر یک نوع خاص و متناسب سبک زندگی اوقات فراغتی در زندگی آزاد خود ساخته است این را ما می‌توانیم در خانه یا در دنیای توریستی هم ببینیم. صنایع فرهنگی و اوقات فراغت در واقع صنایع بزرگی هستند. که جامعه‌شناسان را به چالش جدی کشیده‌اند تا مدل‌های قدیمی پویایی رابطه تولید / مصرف را تجدید نظر کنند و بویژه در بررسی فرایند مصرف

تجدید نظر اساسی کنند. نگاه کنید به فرهنگ عامه و جامعه مصرفی. این امور حتی با بحث آزادی و استقلال و محدودیت ها ، فاعلیت و ساختار رابطه دارند. یعنی اینکه این سوال مطرح است که آیا اوقات فراغت چیزی است که ما آن را با اختیار انتخاب می کنیم؟ مطالعه اوقات فراغت می تواند به شکلی سیاسی باشد و نیز به شکلی تحلیل اجتماعی، یعنی اینکه با مطالعه آن می توان برخی مسائل را در فرایند قدرت و امتیاز یا قدرت و طبقه روشن کرد. استفاده صحیح از اوقات فراغت صرف اوقات فراغت از آن جهت مهم است که بر اساس آن می توان موقعیت اجتماعی هر کس را مشخص کرد به این ترتیب که توانایی درگیر شدن در فعالیتی که وقت آزاد شما بحساب می آید موقعیت شما را در اجتماع نشان می دهد: برای افراد طبقه متوسط به بالا اوقات فراغت زمان جدی است. بیکاری، تنهایی، نداشتن تحرک و فعالیت، نداشتن سرگرمی هائی که توجه و علاقه ی افراد را به خود جلب کند از عوامل ایجاد انحراف و بزهکاری (بخصوص در نوجوانان) است. از این رو باید به تناسب امکانات خانواده تدابیری اندیشیده شود که افراد بالا-خص جوانان و نوجوانان اوقات فراغت خود را به ویژه در ایام تعطیلی تابستان در راه های مفید و سالم مصرف کنند. عادت کردن به مطالعات سالم و سازنده از دوران کودکی می تواند در این راستا بسیار مفید و اثر بخش باشد. گسترش مراکز پرورشی، تقویت روحیه ی علمی و حماسی، ورزش، کوهنوردی و سرگرمی های علمی و یا هنری و هم چنین مشارکت در فعالیت های اجتماعی و به ویژه کارهای عام المنفعه و نیکوکارانه از مهمترین زمینه های استفاده و بهره برداری صحیح از اوقات فراغت می باشد که بسیار سازنده بوده و روح ارزش گرای انسان را ارضاء می کند و پرورش می دهد. نتیجه گیری برخی از جامعه شناسان معتقدند جوامع غربی در حال تبدیل شدن به جوامع فراغتی هستند. مردم نسبت به گذشته پول و وقت بیشتری دارند. به همین دلیل تلویزیون نگاه می کنند، سفر می روند یا برخی در خانه اوقات را سر می کنند. به همین لحاظ این مساله اوقات فراغت به روندهای اجتماعی مرتبط هستند. از سوی دیگر بخش زیادی از اوقات فراغت در خانه صرف می شود که همین به گرایش به نام خصوصی سازی خانواده تبدیل شده است - یعنی عقب نشینی به طرف خانه و خانواده. از سوی دیگر بخش زیادی از اوقات فراغت به کالایی شدن زندگی تبدیل شده است که به رشد جامعه مصرفی دامن زده است. همچنین باید گفت که توزیع صرف اوقات فراغت به طور ناموزون بین جمعیت انجام شده است. برای مثال طبقات متخصص و حرفه ای بیشتر اوقات فراغت را در بیرون خانه دنبال می کنند اما کارگران ساده و بی تخصص ممکن است بیشتر در خانه اوقات فراغت را بگذرانند. آنچه فراغت را از سایر فعالیت ها متمایز می کند، جست و جوی یک حالت خشنودی است. حالتی که به عنوان هدفی برای خود جست و جو می شود. این حالت خصلتی لذت جوینانه دارد. مسلماً شادی موضوعی صرفاً مربوط به اوقات فراغت نیست زیرا آدمی در هنگام انجام وظایف کاری و اجتماعی هم می تواند شاد باشد اما جست و جوی ارضاء، لذت و شادمانی یکی از ویژگی های اساسی فراغت در جامعه امروزین است. هنگامی که ارضای ناشی از یک فعالیت ضعیف شده یا کاهش یابد فرد گرایش می یابد از آن فعالیت دست بردارد. پس شرط اول فعالیت فراغت ارضاء و خشنود شدن است و چه بسا شامل فعالیتی شدید باشد. جست و جوی رضامندی و خشنودی برای فراغت اهمیتی آنچنان دارد که اگر شادی یا ارضای مورد نظر تحقق نیابد، فراغت خصلت خودش را از دست می دهد. در نتیجه شادی یا ارضاء یکی از وجوه فراغت و الزامات آن است. منابع و ماخذ: ۱- تئودور آدرنو، " اوقات فراغت "، ترجمه ج آل احمد ۲- کریستوفر پیرسون، (۱۳۸۰) معنای مدرنیت: گفتگوی با آنتونی گیدنز، ترجمه ا.ع. سعیدی، کویر ۳- گزارش ملی جوانان، (۱۳۸۱) بررسی وضعیت اوقات فراغت جوانان، سازمان ملی جوانان، نشر اهل قلم ۴- رفعت جاه مریم، رابطه مفهوم اوقات فراغت با سه مفهوم بازی، سرگرمی و تفریح/ www.modiryar.com

شعبان؛ ماه پیامبر اعظم

(ص) احمد یاراحمدی خراسانی

در طول زندگی خداوند متعال فرصت‌ها و زمینه‌هایی را برای انسان گنهکار قرار داده است تا خود را در مسیر رحمت و اسعه‌ی الهی قرار داده و از پلیدی‌ها و آلودگی‌ها رهایی بخشد. امروزه در عصری به سر می‌بریم که انسان‌ها به شدت گرفتار و آلوده مظاهر دنیوی هستند. و معنویت و اخلاق حلقه‌ی مفقوده‌ی کارکرد نظام‌های بشری است از این رو زمینه و فرصت مناسبی همچون ماه شعبان انسان را به خویشتن خویش نزدیک می‌سازد. ماه شعبان، ماه هشتم از ماه‌های قمری، ماهی بسیار شریف و منسوب به رسول اعظم (ص) است. آن حضرت این ماه را روزه می‌داشت و به ماه مبارک رمضان وصل می‌کرد. ایشان می‌فرمود: شعبان ماه من است هر که یک روز از ماه مرا روزه بدارد بهشت او را واجب شود. در مفاتیح الجنان آمده است: هنگامی که ماه شعبان فرا می‌رسد امام سجاد علیه السلام اصحاب خود را فرا می‌خواند و درباره فضیلت این ماه سخن می‌گفت. آنگاه می‌فرمود: «هر کس برای محبت پیامبر و تقرب به خداوند، ماه شعبان را روزه بدارد، خداوند او را در روز قیامت مشمول کرامت خود می‌گرداند و بهشت را برای او لازم می‌شمارد.» به هر حال علاوه بر روزه که فضیلت بسیاری دارد، اعمال دیگری همچون نماز و اذکار و ادعیه و استغفار نیز در این ماه وارد شده که در کتاب شریف مفاتیح الجنان در فصل اعمال ماه شعبان ذکر شده است. بزرگان معرفت پیوسته ماه شعبان را مقدمه ورود به «ضیافه‌ی الله در ماه رمضان دانسته‌اند. از این رو، کسب آمادگی‌های فکری و روحی برای درک هر چه بیشتر فیض معنوی آن لازم است. «شعبان» هم، ماه دعا و ذکر و یاد و توجه و عبادت است و هم ماهی است که حوادث و وقایع تاریخی فراوانی نیز در آن روی داده که مهمترین آن ولادت امام حسین، امام سجاد، امام مهدی و حضرت ابوالفضل علیهم السلام است. آری خداوند متعال از خزائن رحمت و اسعه‌ی خویش خوان گسترده‌ای می‌گستراند و بی‌شک مناجات و تهجد وسیله حضور در کنار این مائده معنوی است. نمازگزاران و متعبدان و نیایشگران، در محرابی می‌ایستند که همه عارفان و سالکان و پیامبران و امامان، مقیم و معتکف آن بوده‌اند. مناجات شعبانیه، سهمی از این ره توشه دارد که امامان معصوم علیهم السلام بر خواندن آن استمرار داشته‌اند. هنگامه‌ی شعبان که فرا می‌رسد در واقع زمانی است که انسان می‌تواند حجاب از چهره‌ی جان خویش بزدايد تا جلوه‌ی ربانی بر آینه دل بتابد و انسان روح بزرگ و متعالی خویش را به شکوفائی برساند. زندگی پریاهو، ماشینی، پر مشغله و پر دغدغه‌ی هزاره‌ی سوم نمی‌تواند و نباید آدمی را از هدف واقعی و فلسفه‌ی خلقت جدا نماید. مسلماً لحظه لحظه زندگی ما اگر با عبادت و عمل صالح همراه باشد «مبارک» می‌شود و اگر به غفلت و سستی بگذرد، بی‌برکت خواهد شد. شب زنده داری‌های عابدان، اشک‌های شب بیداران، استغفار متعبدان، «یا رب، یا رب» سحر خیزان، نجوای خالصانه دعا خوانان، همه و همه جلوه‌هایی از "برکت" است که در ساعات و لحظات این ماه مبارک نهفته است. پس از آن غفلت نورزیم و روح خود را به جایگاه واقعی مقام آدمیت نزدیک کنیم: رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت

مثلی به نام عشق

هر که گوید عشق را شرح و بیان
چون به عشق آیم خجل باشم از آنگرچه تفشیر زبان روشن گر
است
لیک عشق بی زبان روشن تر است چون قلم اندر نوشتن می‌شتافت
چون به عشق
آمد قلم بر خود شکافت عشق، رمز و راز زندگی است و زندگی بدون آن معنا ندارد. همه ما آدم‌ها به نوعی عاشق هستیم و ارزش عشقمان به معشوقمان بستگی دارد از تعریف عشق واقعی این گونه برداشت می‌کنیم دست‌گیری عشق بالاتر از عشق پایین تر و ما باید در مرحله اول عقل خود را رشد دهیم تا بتوانیم عشق را درک کنیم. عشق واقعی آن عشقی است که انسان از خدا طلب کند. هر فردی از اعماق روح و روانش نیاز به شخصی دارد که او را درک کند و از صمیم دل، عزیزش بدارد اما این دوست داشتن هم باید صحیح و منطقی باشد و از خود خواهی‌های زودگذر هم فرسنگ‌ها فاصله داشته باشد. عشق مانند پلی است که میتواند رابطه‌ی بین

دو انسان را به هم نزدیک کند و به آن استحکام ببخشد. بدون تردید عشق یکی از غنی‌ترین تجربه‌های انسان است و این تجربه نیرو بخش و انگیزه‌ی بسیاری از رفتارهای آدمی است. عشق محصول رشد کردن، ورشد کردن نیز ثمره‌ی عشق است. عشق را میتوان یک سفر در نظر گرفت نه یک هدف، سفری برای رشد هر چه بیشتر. ازدواج مقدس‌ترین پیمان زندگی انسانهاست اگر پیمان عشق و ازدواج نبود حیات معنا و مفهومی پیدا نمی‌کرد. اما حال باید بیندیشیم این عشق چه جایگاهی در یک ازدواج موفق دارد. اما گاهی اوقات سوالی شاید ذهنمان را به خود مشغول سازد که چرا بعضی‌ها که به قول معروف ادعای عشق ورزیدن و مجنون بودن دارند بعد از مدتی فارغ از همه چیز میشوند؟ عشق بلوغ یافته از پیوند ((من)) و ((تو)) مایی درست میکند که به تنهایی مراتب پر شورتر و توانمندتر از من و تو است. و با این وجود هرگز من و تو شکسته و بی هویت نمی‌شوند در عشق عزت نفس طرفین حفظ می‌شود و هر فرد برای خودش احترام قایل است زمانی که فردی برای خودش ارزش و احترام قایل باش می‌تواند به دیگری هم محبت و عشق بورزد و عشق خود را قوی و غنی سازد. در تعریف عشق گفته‌اند: دوست داشتن به طور افراط، شیفتگی، دل‌دادگی، دل‌بستگی، و دوستی مفرطه ما میدانیم عشق و علاقه مفرط و مطلق عشق خداوند است به ارزانی داشتن بی حد و حصر هستی که هیچ‌گاه نمی‌توان در قلب اعداد و ارقام تخمین زد. به جهان خرم از انم که جهان خرم از اوست عاشقم

بر همه عالم که همه عالم از اوست. در مقایسه عشق سالم و نا سالم باید گفت: عشق سالم و پایدار عشقی است که تحت پوشش عقل و منطق باشد در این صورت است که عشق به سمت و سویی مثبت هدایت می‌شود در این نوع عشق ورزیدن نفع و سود هر دو طرف لحاظ می‌شود. در مقابل عشق نا سالم قرار دارد که لجام گسیخته است در این نوع عشق فارغ از عقل و اندیشه عمل می‌کند در حالی که در عشق سالم فرد آزادی و حرمت طرف مقابلش را در نظر دارد. مشخصه دیگر عشق نا سالم این است که فرد با عاشق شدن طرف مقابلش را اسیر یک سری رفتارهای نا مناسب مجبور می‌کند و این نقطه عشق سالم است. ما انسانها دو کانال ارتباطی داریم یکی احساس و عاطفه و هیجان و دیگری شناخت و منطق که در یک ازدواج عاقلانه باید هر دو را مد نظر قرار دهیم. عشق یک مثلث سه مولفه‌ای است که شامل: تعهد، صمیمیت، شور و اشتیاق می‌باشد. تعهد: میزان توانایی و انتظار فرد از باقی ماندن در یک رابطه صمیمیت: نزدیک بودن عاطفی، حمایت و درک متقابل، خوشحالی ناشی از حضور همدیگر و لذت بردن از اینکه بتوان برای دیگری کاری انجام داد. میل و اشتیاق: انگیزه‌هایی مانند جذابیت و تمایلات جنسی و نیازهایی مانند: نزدیک بودن و هیجان‌هایی مثل آرزو و اشتیاق. دکتر علی اصغر احمدی: معتقد است عشق جایگاه بسیار رفیعی در ازدواج دارد و عشقی پایدار است که در زندگی هم استمرار داشته باشد. وی می‌گوید: این اصطلاح صحیح نیست که می‌گویند ازدواج، مدفن عشق است که اگر این گونه باشد دیگر نمی‌توانیم آن را عشق بنامیم. وی با توجه به این نکته که ممکن است دو نفر قبل از ازدواج عاشق هم باشند، اما نباید عشق، عامل تصمیم‌گیری قرار گیرد می‌افزاید: در انتخاب همسر آینده باید هم کفو بودن در راس امور باشد. وی تصریح میکند: بعضی‌ها معتقدند عشق سوء تفاهمی است که بعد از ازدواج بر طرف میشود، به این معنا که برخی افراد عاشق در انتخاب خود فقط بر عشق تکیه می‌کنند و با تشخیص اشتباه مشکلات بهدی را به وجود می‌آورند. دکتر احمدی در مورد ویژگی‌های عشق ماندگار می‌گوید: عشقی ماندگار است که حاصل رشد حقیقی و عمیق انسانها باشد و این عشق در جهت وصول به خداوند امکان‌پذیر است، چون کسی که عاشق خالق خود باشد به هر آنچه که او خلق کرده باشد به عنوان نهمت الهی عشق می‌ورزد. وی در پایان می‌افزاید: همیشه باید مد نظر داشته باشیم عشقی زیبا و اثر بخش است که شخصیت انسان را خرد نکند و از میزان احترام که سرمایه‌ی وجودی هر فرد است، نگاهد. در عشق نباید عطفوت روح خود را نادیده بگیریم. عشقی میتواند زیبا باشد که انسان از سر ناتوانی و ضعف‌هایش به آن پناه نیاورده باشد. عشقی واقعی است که عاشق و معشوق برای رشد و تعالی یکدیگر تلاش کنند و نگاه که به ارزش‌های واقعی خود پی‌برند، میتوانند در کنار یکدیگر به آرامش برسند.

sin گاهی انسان در اثر کثرت معصیت گناه را زیبا می بیند... شهید دستغیب

جمعه

Friday هر لحظه ممکنه آقا بیان آماده باشیم

مادر

Mothers typically fulfill the primary role in the raising of children . مرا گر دولت عالم ببخشند برابر با نگاه مادرم نیست .

سعدی

Saadi: byname of MUSHARRIF سعدی چون تو کجا نادره گفتاری هست؟ یا چو شیرین سخت نخل شکرباری هست؟
OD-DIN MUSLIH OD-DIN, Persian poet, one of the greatest figures in classical Persian literature

نیکی کریمی

Niki Karimi born on ۱۰ November ۱۹۷۱ in Tehran, is a multi-award winning Iranian actress and movie director
نیکی کریمی به عنوان یکی از داوران بخش «فیلم کوتاه» جشنواره "کن" در شصتمین جشنواره بین المللی کن حضور داشت.

در سهای عاشورا

احمد یار احمدی خراسانی

عاشورا باشکوه ترین ، حماسی ترین و ناب ترین انقلاب تاریخ اسلام است که تداوم آن با انقلاب عصر ظهور که کامل ترین و آخرین انقلاب تاریخ انسان می باشد جلوه گر می گردد. عاشورا قصه مردان و زنانی است که بصیرتشان چراغ راهشان و بینش ژرف و زلالشان ، کشتی عبور آنها از طوفانهای درونی و بیرونی است و در این راه بدرستی پیامبر اعظم (ص) فرمود : ((ان الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاه)) چرا که کشتیان این جریان عظیم، چراغ هدایت جامعه و منجی بشریت است. امام حسین (ع) با توجه به مقتضات زمان و جریانهای منحرف ایجاد شده در دوران حکومت امویان بر جامعه اسلامی و براساس اهدافی نظیر : احیای جامعه ای مبتنی بر شاخصهای اسلامی بر مبنای قرآن و سیره نبوی و اهل بیت (ع)، احیای امر به معروف و نهی از منکر ، احیای ترویج فرهنگ گفتگو بر مبنای عدل و عقل ، احیای ترویج فرهنگ اتحاد و محبت در جامعه ، اصلاح امت و شناساندن ضعفهای موجود در جامعه و نیز افشای استبداد و خود کامگی امویان (که تداعی کننده دوران جاهلیت بودند) قیام نمودند. منطبق این قیام نه براساس قدرت طلبی و جاه طلبی و مقام پرستی بود بلکه نشأت گرفته از همان نگاهی بود که امیرالمومنین (ع) در رویارویی با مارقین ، قاسطین و ناکثین آن را بیان می کنند. نهضت امام حسین (ع) در جهت احیای اخلاق و سیاست رحیمانه پیامبر (ص) در مقابل با اخلاق و سیاست خشن و خود کامه امویان بود. خشونت ستیزی و مبارزه با ظلم از صفات انسانهای کامل و آزاده و

بارزترین بخشهای رسالت پیامبر (ص) و علی (ع) می باشد و نبی اسلام با این ویژگی به اصلاح جامعه قبیله ای جاهلی عصر خویش پرداخت. احتمالاً می توان اوج رجعت به جاهلیت، در نیمه نخست قرن اول اسلامی را در بیعت خواهی یزید بن معاویه با توسل به خشونت و زور و تزویر شمرد و تاکید کرد که امام حسین (ع) به عنوان وارث و احیاگر سنت پیامبر (ص) در جهت مبارزه با زورمداری و دیکتاتوری و ارتجاع حزب اموی قیام نمودند. در یک نگاه همه جانبه وقایع کربلا صرفاً مصیبت، تشنگی، سربردن، درماندگی، بی پناهی، آوارگی و اسارت نیست البته اینها هم هست چون این بلایا در صحرای کربلا بوده است لکن عظمت نهضت عاشورا در این است که یاران امام با وجود چنین مصائبی شجاعت و شهامت، ایستادگی، دلاوری، قهرمانی و ذوب شدن در جریان حق و امام معصوم را جلوه گر کردند. شجاعت در برابر دشمن، رهایی از دنیاطلبی، سازش ناپذیری با باطل و ستم، فداکاری برای احیای حق، تحول روحی، عزت آفرینی و شکست ناپذیری، امر به معروف و نهی از منکر، اهمیت به نماز، حفظ عزت و کرامت، آزادی و آزادگی از پیامهای اساسی و عبرتهای عاشوراست. از این رو ائمه معصومین (ع) بر حادثه کربلا به عنوان برنامه ای تحول آفرین، احیاگر و بسیج کننده تاکید داشتند و همواره می کوشیدند تا آن را زنده و سازنده نگه دارند. امام خمینی (ره) که نقش بی بدیلی در حفظ میراث عاشورا در تاریخ معاصر تشیع داشتند می فرمود: ((دستور آموزنده کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا باید سرمشق امت اسلامی باشد. قیام همگانی در هر روز و در هر سرزمین، عاشورا قیام عدالتخواهان با عددی قلیل و ایمان و عشقی بزرگ در مقابل ستمگران کاخ نشین و مستکبران غارتگر بود و دستور آن است که این برنامه سرلوحه زندگی امت در هر روز و در هر سرزمین باشد)) آن رهبر حکیم بر این اساس نهضت خود را بنا نهاد و در برابر مستکبران تا پیروزی انقلابی عظیم ایستادگی کرد و بر این اساس فرمود: ((این محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است)). امام خمینی (ره) بر ترسیم دو جناح حق و باطل و مبارزه قاطع با اهل فساد و ستم به معنای عام آن و سازش ناپذیری با آن تاکید می ورزیدند و در هدف خویش در این راستا از قاطعیت، عزم راسخ و تغییر ناپذیری برخوردار بود. امروز جمهوری اسلامی ایران با رهبری مردی حکیم و عالم و شاگرد امام با الگوگیری از این حماسه عظیم و زنده نگه داشتن جریان کربلا و بهره گیری از تعالیم ناب و انسان ساز نهضت عاشورا، انقلاب اسلامی را با همه وجود و سرمایه های خود حفظ خواهد کرد و تا ظهور امام عصر (عج) جهت تحقق انقلابی ستم ستیز، عدالت خواه، آزادی بخش و انقلابی برای زدودن لایه های جاهلیت در دنیای امروز و معرفی اسلامی در هیأتی نو، شفاف و شسته از غبارهای تحریف، انحراف و فریب ایستادگی می نماید.

راز چیست

؟ ارائه دهنده: علی عزتی یزدانی

همه ی ما با یک نیروی بیکران کار می کنیم و تمامی ما با قوانین کاملاً مشابهی راهنمایی میشویم و راه زندگی خود را پیدا می کنیم. قوانین موجود در طبیعت بسیار دقیق هستند که ما می توانیم با دانستن آنها به راحتی چیزهای مختلفی بسازیم مثلاً سفینه ای را ساخته و آن را به کرات دیگر می شد بفرستیم بدون اینکه مشکلی پیش آید. در هر کجای دنیا که باشید همه و همه با یک نیرو کار می کنیم با یک قانون. این قانون کشش است. راز همان قانون کشش است. هر چیزی که شما در زندگی تان دریافت می کنید همه از طریق خود شما به زندگی تان راه یافته اند یعنی ما خالق آن رویدادهایی هستیم که قبلاً در سر پرورنده ایم. همه استادان بزرگ تاریخ از قانون کشش به عنوان قدیمی ترین و مهمترین قانون عالم یاد کرده اند. شاعرانی نظیر شکسپیر، ویلیام باراک، و... در اشعارشان به این قانون اشاره دارند. هنرمندانی مانند لئوناردو داوینچی راز را در نقاشی هایشان به تصویر کشیده اند، متفکرانی مانند پیکن، نیوتن، گوته، ویکتور هوگو آن را در نوشته ها و داستان هایشان داشته اند. مهم این نیست که شما که هستید و کجا هستید قانون کشش به آنچه که در زندگی شما اتفاق می افتد شکل می دهد و قانون کشش کارش انجام چیزی است که شما در فکرتان

دارید. شما همانی هستید که خودتان به آن فکر می کنید و در زندگی انجام می دهید. در سال ۱۹۱۲ چارلز مانل قانون کش را چنین تعریف می کند: بزرگترین و قابل اعتمادترین قانونی است که همه ی نظام خلقت به آن بستگی دارد راز هر چیز مشابه خود را جذب می کند. جان آسارف: ساده ترین راهی را که من بتوانم قانون کشش را برای شما توضیح دهم این است که اگر من آهن ربایی باشم به طور یقین آهن رباهای دیگر جذب من خواهند شد. یادتان باشد که شما قوی ترین آهن ربای جهان هستید و درون شما نیروی مغناطیسی قوی وجود دارد که پر قدرت ترین نیروی مغناطیسی جهان است و این قدرت بی پایان مغناطیسی از طریق افکارتان انتشار می یابد و هر چه را که به آن فکر کنید با قدرت بسیار جذب می کند. به طور ساده منظور از قانون کشش این است که هر چیزی مشابه خودش را جذب می کند. شما هر فکری که در سر دارید آن فکر در حال جذب به طرف شماست آیا تا به حال به چیزی که شما را ناراحت می کند و یا برای شما ناخوشایند هستند فکر کرده اید. جالب است بدانید هر چه بیشتر به این مسائل فکر کنید آنها بیشتر و بیشتر به سراغ شما می آیند و شما وضعیت و موقعیت نامطلوب را جذب کرده و در لحظات کوتاهی افکار ناخوشایند را به طرف خود کشیده و وضع را بدتر کرده اید هر چه بیشتر در مورد آن فکر کنید بیشتر ناراحت و ناراحت تر می شوید. جان آسارف: تنها کاری که ما به عنوان یک انسان باید انجام دهیم این است که افکارمان را بر آنچه که می خواهیم متمرکز کنیم و آنها را به وضوح ببینیم و در فکرمان هم آن را مجسم کنیم با انجام این کار یکی از بزرگترین قوانین هستی را به نفع خود برای بدست آوردن آنچه که می خواهیم به مرحله عمل در آوریم. باب پراکتر: هر آنچه را که در افکارتان همین الان تصور می کنید بزودی شما در دستانتان لمس خواهید کرد. در واقع افکار به اجسام تبدیل می شوند. جان آسارف: چیزی که بیشتر مردم نمی دانند این است که هر فکری یک موج و فرکانسی دارد که ما امروزه می توانیم آن را اندازه بگیریم بنابراین وقتی مرتباً و متناوباً فکری را در ذهن خود داشته و آن را در ذهن پیور کنید مثل داشتن یک اتومبیل نو، پولی که نیاز دارید یا هر چیزی که ذهنتان را به آن معطوف کنید و آن را مجسم کنید در حقیقت یک فرکانس از خود منتشر کرده اید که اثرش را بزودی آشکار می کند. دکتر جووتیل: افکار شما علائم مغناطیسی به بیرون می فرستند که موجب کشیدن علائم مشابه به طرف شما می شوند یادتان باشد افکار شما از نوع مغناطیسی می باشد و دارای موج هستند پس وقتی شما به چیزی فکر می کنید که در حال فرستادن افکارتان به کائنات می باشد و این افکار مغناطیسی چیزهایی که دارای فرکانس و یا امواج مشابه می باشند جذب کرده و دوباره به منبع و مبدا که آنها را فرستاده است بر می گردند. مسئله را اینگونه در نظر بگیرید ما همگی می دانیم که ایستگاههای تلویزیونی امواجی دارند که به دکل مخابراتی انتقال می دهند این امواج به صورت تصویر در آمده و روی تلویزیونهای شما ظاهر می شوند بیشتر ما از چگونگی طرز کار آن اطلاعی نداریم اما می دانیم که هر کانال فرکانس مخصوص به خود دارد وقتی که ما تلویزیون مان را بر روی آن فرکانس تنظیم کنیم آن تصویر را دریافت کرده و اگر بخواهیم کانال دیگر را ببینیم باید فرکانس دیگری را انتخاب کنیم تا گیرنده قادر به پخش آن کانال باشد. شما دکل مخابراتی انسانی هستید و از همه ی دکل های مخابراتی موجود در روی زمین توانا ترید. فرکانس ارسالی شما زندگی شما را می سازد و فرکانس های که شما می فرستید به همه جا ارسال می شوند از شهر ها و کشورها می گذرند و در کل دنیا پخش می شوند. شما این فرکانس ها را از طریق افکارتان به سراسر جهان ارسال می کنید. به جای بدی ها، خوبی ها را به طرف خود جذب کنید. جان آسارف: مشکل اینجاست که بسیاری از مردم به اشتباه آن چه که نمی خواهند فکر می کنند و از خود می پرسند چرا چیزهایی که نمی خواهند به سراغشان می آید تنها دلیلی که می توان بیان کرد این است که آنان بیشتر به آنچه که نمی خواهند فکر میکنند تا به آنچه که می خواهند. بیماری شایعی که بیشتر از هر بیماری مسری در کل تاریخ انسان را متضرر کرده است بیماری مسری و واگیر دار «من نمی خواهم» است. مردم با تمرکز فکر و حرف زدن های مداوم و عمل خود را روی چیزی که نمی خواهند موجب این بیماری شده اند. به آنچه که می خواهید تمرکز کنید و فقط در مورد آنچه که می خواهید فکر کنید و حرف بزنید نه آنچه که نمی خواهید. باب دوویل: برای قانون کشش تفاوتی نمی کند که آنچه شما به

خود جذب کرده اید خوب است یا بد یا آن را می خواهید یا آن را نمی خواهید قانون کشش فقط به افکار شما پاسخ می دهد بنابراین وقتی به کوهی از بدی ها و مشکلات خود فکر می کنید علائمی را به جهان ارسال می کنید این است که من کلی بدی دارم و حالم به همین دلیل بسیار بد است در اصل شما این افکار را به خود تاکید می کنید و آن را به خود و کائنات هم تلقین کرده اید و شما این حال بد را بیشتر و بیشتر تجربه می کنید. وقتی شما افکارتان را متوجه چیزهایی می کنید که نمی خواهید مثلا نمی خواهید که دیر برسید قانون کشش نمی تواند تشخیص دهد که شما می گوید نمی خواهید بلکه به آنچه که در موردش فکر می کنید یعنی به دیر رسیدن توجه می کند و همان را نیز تجربه خواهید کرد. قانون کشش، نمی خواهم، نکن، نه، را نمی شناسد و حتی از این کلمات استفاده می کنید قانون کشش فقط معنی مخالفت را دریافت می کند. بطور مثال: نمی خواهم دیر برسم می خواهم دیر برسم نمی خواهم سرما بخورم می خواهم سرما بخورم باب پراکتر: قانون کشش همیشه در حال کار کردن است چه شما آن را باور داشته باشید و یا نداشته باشید و یا آن را درک کنید یا نکنید. قانون کشش قانون خلقت است. فیزیک کوانتوم بیان می کند که تمامی دنیا از فکر تشکیل شده است شما از طریق افکارتان و قانون کشش زندگی تان را می سازید. البته همه همین کار را انجام می دهند این قانون فقط برای کسانی نیست که از آن آگاهند بلکه برای همه کار می کند. اگر کسی برای اولین بار است که این مطلب را می شنود ممکن است به خود بگوید چقدر این کار وحشتناک است مجبورم همه اش حواسم به افکارم باشم و آن را دائما کنترل کنم این کار بسیار سخت است و شاید من نتوانم از عهده اش بر آیم. البته کنترل تمامی افکارمان کاری غیر ممکن است چرا که محققین تخمین زده اند روزانه شصت هزار فکر از ذهنمان می گذرد و اگر بخواهیم همه ی آنها را کنترل کنیم کار طاقت فرسایی است راه ساده تر این است که از طریق احساساتمان افکارمان را کنترل کنیم چون از طریق احساسات هم می توانیم بفهمیم که به چیزی داریم فکر می کنیم. احساسات به سرعت به شما می گویند که به چه فکر می کنید مثلا زمانی را در نظر بگیرید که خبر بدی را می شنوید و حس خاصی را تجربه می کنید که به شما هشدار سریع می دهد و در می یابد که چه افکاری از مغز تان می گذرد پس سعی کنید که با احساسات در ارتباط باشید چون سریع ترین راهی است که می توانید بفهمید در ذهنتان چه می گذرد. شما دو نوع احساس دارید. احساس خوب و احساس بد، مهمترین موضوعی که باید بدانید این است که شما یا احساس خوب و یا احساس بدی دارید چرا امکان ندارد که شما در یک زمان هم احساس خوب و هم احساس بد را داشته باشید. طبق قانون جذب نیز نمی توانید به طور همزمان افکار خوب و بد را با هم داشته باشید اگر حال بدی دارید این فقط و فقط ناشی از افکار بدی است که در ذهن شما وجود دارد. افکارتان فرکانس وجود شما را تعیین می کند. احساسات نیز این فرکانس را بلافاصله به شما اعلام می کند. وقتی شما احساس نامطلوبی دارید قطعا به افکار نامطلوبی فکر می کنید و طبق قانون شما دارید رویدادهای بدو ناخوشایند به زندگی خود فرا می خوانید و آن را جذب می کنید. وقتی که حس بدی دارید و تلاش در تغییر افکارتان نمی کنید انگار بیان می کنید که شرایط بد بیشتری برای من فراهم آن تا احساسا من بد و بد تر شود. اما از آن جا که هر سکه دو رو دارد و طرف دیگر احساسات بد، احساسات خوب است که اگر به این گونه احساسات خوب توجه کنید متوجه حضور آن ها می شوید چرا که شور و شوق و شادی، قدرشناسی و عشق را برای شما می آورد تصور کنید که چه می شود اگر همیشه این احساسات خوب را فرا می خواندید و در حقیقت این شرایط و موارد که به شما حس خوبی می دهند به طرف خود می کشید. روش استفاده از راز گام اول: طلب کردن است گام اول این است که آن چه را که می خواهید از کائنات طلب کنید و بدانید که به شما پاسخ خواهد داد. آنچه را که می خواهید روی ورق کاغذی بنویسید و در جملاتان از زمان حال استفاده کنید مثلا این طور عبارت خود را بنویسید که من بسیار خوشحال هستم و بعد توضیح دهید که مایلید زندگی شما از هر جهت چگونه باشد. خواستن و طلب کردن اولین گامی است که باید بر دارید پس سعی کنید این را به خود بیاموزیم که چه می خواهید و آن را از کائنات طلب کنید. این کار بسیار جالب است که جهان هستی را بمانند کاتالوگی در دست بگیرید و آن چه را

که می خواهید در داخل آن انتخاب کرده سپس آن را طلب کنید گویی که کائنات به مانند فروشگاه‌ای است که جنس مورد علاقه خود را در آن سفارش می دهید و سپس خود را آماده می کنید تا آن را تحویل بگیرید. گام دوم: باور کنید. دومین مرحله باور کردن است این نکته را باور کنید در لحظه ای که چیزی را طلب می کنید دیگر مال شماست و به این موضوع ایمان راسخ داشته باشید این طور تصور کنید که آن چه را که در کاتالوگ دیده و پسندیده اید و سفارش داده اید دیگر به شما تعلق دارد درست مثل این که چیزی را از فروشگاه‌ای می خرید و سفارش داده اید و با اطمینان کامل منتظر دریافتش هستید. در لحظه ای که خواسته ای را مطرح می کنید باور داشته باشید و آگاه باشید که در دنیای نامرئی از آن شما شده است و نظام کائنات دست به دست هم می دهند تا آن را به دنیای شما برسانند و شما باید به گونه ای سخن بگویید و بیندیشید که هم اکنون در حال دریافت آن هستید. دکتر جوویتال: کائنات طوری خودش را تغییر می دهد تا شما به آن چه که می خواهید برسید. جک کنفیلد: اکثر ما تنها به این دلیل که اجازه خواستن چیزهای مورد علاقه مان را به خود نمی هیم به آن ها دست نمی یابیم و باور نمی کنیم که می توانیم آن ما را مطالبه کنیم. باب پراکتر: با یک بررسی اجمالی برای ما روشن می شود که تمامی کسانی که به خواسته هایشان دست یافته اند کسانی بوده اند که با تمام نیرو می خواستند که کار را انجام دهند و با این تفکر آن را با آگاهی کامل از کائنات خواسته اند. گام سوم: دریافت کنید مرحله سوم و یا آخرین گام در قانون کشش دریافت کردن است و در این مرحله احساس خوبی در خود ایجاد کنید و آن حس را در خود تجربه کنید احساسی که در هنگام رسیدن به هر چیز خوبی در زندگی به شما دست می دهد و آن را تجربه کرده اید. یادتان باشد دنیا دنیای احساس است باور داشته باشید که اگر به طور عقلانی به چیزی اعتقاد داشته باشد و در اعماق وجودتان آن را احساس کرده و باور داشته باشید قدرت لازم و کافی را برای دریافت آن چه که می خواهید در خود ایجاد کرده اید. مایکل برنارد جک ویت: شما قادرید از هیچ همه چیز و از غیر ممکن ممکن را بسازید. اغلب اوقات وقتی مردم راز را درک می کنند از افکار منفی خود می ترسند و نگران می شوند که احتمالاً آن هم نیز بر وقوع می پیوندند لازم است بدانید از نظر علمی ثابت شده است که قدرت افکار مثبت صد برابر افکار منفی است با این گفته از درجه نگرانی آن ها کاسته خواهد شد و نگرانی بی مورد را از خود دور می کنند. برای این که اتفاق منفی و بد در زندگی مان اتفاق بیفتد باید به میزان زیاد و مرتباً افکار منفی در ذهن ایجاد شود چنانچه شما مرتباً به افکار منفی فکر کرده پس از مدتی ممکن است آن افکار منفی در زندگی شما اثر گذارند. و یا افکار منفی دیگری را برایتان به ارمغان آورند. چقدر طول خواهد کشید موضوع دیگر آن است که رسیدن به آن چیزی که شما روی آن تمرکز کرده اید چقدر طول می کشد. هیچ قانونی در این مورد وجود ندارد که به ما بگوید این روند به طور مثال ۳۰ دقیقه، ۳ روز و یا سی روز طول می کشد این موضوع به هم سو و هم جهت بدون شما با کائنات مربوط می شود. نکته دیگر برای عالم هستی اندازه مطرح نیست به مبنای اصول علمی جذب چیزی که آن را بزرگ می دانیم مشکل تر از جذب اجسام خیلی کوچک نیست. اندازه از دید کائنات اهمیتی ندارد. مسئله فقط افکاری است که در مغز ما می گذرد وقتی به خود می گوئیم این بزرگ است پس زمان می گیرد و یا این کوچک است صرف کردن زمان کوتاهی برایش کافی است این قوانین و تعاریف ماست برای کائنات قاعده ای وجود ندارد شما کفایت چیزی را از کائنات بخواهید صرف نظر از کوچکی یا بزرگی آن برای شما انجام شدنی است. تخته سیاه زندگیتان را آن طور که می خواهید بنویسید. تخته سیاه زندگیتان را آن طور که می خواهید بنویسید.

فلسفه مورچه

جیم ران

تسلیم نشو، آینده را ببین، مثبت بمان و همه تلاشت را بکن. سال هاست که من به کودکان مفهومی ساده اما قدرت مند می آموزم: "فلسفه مورچه." به نظر من هر کسی باید درباره مورچه مطالعه کند. آنها یک فلسفه چهار بخشی شگفت انگیز دارند، که

اولین بخش آن این است: "مورچه‌ها هرگز تسلیم نمی‌شوند". فلسفه خوبی است. اگر آنها به سمتی پیش بروند و شما سعی کنید متوقفشان کنید به دنبال راه دیگری می‌گردند. بالا می‌روند، پایین می‌روند، دور می‌زنند. آنها به جستجوی خود برای یافتن راه دیگر ادامه می‌دهند. چه فلسفه کارآمدی؛ هرگز از جست و جوی راهی که تو را به مقصد مورد نظر می‌رساند دست نکش. بخش دوم: مورچه‌ها کل تابستان را زمستانی می‌اندیشند. این نگرش مهمی است. نمی‌توان اینقدر ساده لوح بود که گمان کرد تابستان برای همیشه ماندگار است. پس مورچه‌ها وسط تابستان در حال جمع‌آوری غذای زمستانشان هستند. یک حکایت قدیمی می‌گوید: "خانه‌ات را در تابستان بر روی شن نساز". آینده‌نگری اصل مهمی است و باید در تابستان فکر طوفان را هم کرد. باید همچنان که از آفتاب و شن لذت می‌برید به فکر سنگ و صخره هم باشید. سومین بخش از فلسفه مورچه این است: مورچه‌ها کل زمستان را تابستانی می‌اندیشند. این هم مهم است. در طول زمستان مورچه‌ها به خود یادآور می‌شوند که "این دوران زیاد طول نمی‌کشد؛ به زودی از اینجا بیرون خواهیم رفت". و در اولین روز گرم، مورچه‌ها بیرون می‌آیند. اگر دوباره سرد شد آنها برمی‌گردند زیر، ولی باز در اولین روز گرم بیرون می‌آیند. آنها برای بیرون آمدن نمی‌توانند زیاد منتظر بمانند. و اما آخرین بخش از فلسفه مورچه: یک مورچه در تابستان چه قدر برای زمستان خود جمع می‌کند؟ هر چه قدر که در توانش باشد. چه فلسفه باور نکردنی ای، فلسفه: "هر چه قدر در توانایی‌ات است". فلسفه فوق‌العاده‌ای است که هرگز تسلیم نشوی، آینده را بینی، مثبت‌بمانی و همه تلاشت را بکنی.

<http://novin۲۱.blogspot.com/۱۳۸۸/۰۵/۲۴/post-۷۳>

اسرار موفقیت در زندگی و تجارت

ترجمه و ویرایش: الهام حاجی باقری - حسنعلی میرزا بیگی

خلاصه کتاب: ناشر: فراگفت- ناشر همکار: آئینه دانش. دکتر باهر - فن افزر - نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۸ - تلخیص: سیمین رضایی: - وقتی داشتن جایگاهی متوسط کفایت میکند چرا خود را شکنجه میدهیم تا به حد اعلی برسیم؟ در دنیای تجارت افراد معدودی در صدد رسیدن به عالی‌ترین درجه هستند. البته چنین رویه‌ای که حکمفرماست خوب است. دنیایی را تصور کنید که در آن همه‌ی ارباب رجوع فوق‌العاده باشند جایی که ما بتوانیم هر چیزی را که دوست داریم بدون هیچ محدودیت و قید و بندی تولید کنیم و هر فردی آنقدر آزادی داشته باشد که تمام صور خیال و تصوراتش را هر چند کاری‌کسل‌کننده باشد عملی کند! مطمئناً زندگی در دنیایی که چنین است کسل‌کننده و یکنواخت خواهد بود. بهتر است کمی کارها را ناقص انجام دهیم تا بد و نامطلوب به نظر برسد! مسلماً اگر کیفیت پایین‌تری داشته باشد سرگرم‌کننده تر و جالبتر خواهد شد. طبیعت اشخاص خلاق همین است. چنین افرادی همواره به دنبال چیزی می‌گردند تا با آن دست و پنجه نرم کنند. ایشان خواهان مبارزه‌اند. این همان چیزیست که زندگیشان را مهیج کرده و نشاط میبخشد. البته زندگی ارباب رجوع نیز به سبب وجود انسان‌های خلاق است. شما می‌خواهید تا چه اندازه خوب باشید؟ همه‌ی ما می‌خواهیم کارمان را به خوبی انجام داده و موفق شویم اما واقعاً می‌خواهیم در چه سطحی باشیم؟ تقریباً خوب؟ خوب؟ بسیار خوب؟ بهترین فرد در رشته‌ی تخصصی خود؟ یا بهترین انسان روی کره‌ی زمین؟ به طور قطع ذوق و استعداد شما موثرترین عامل در این زمینه خواهد بود اما هرگز شما را به اوج مقام مطلوبتان نمی‌رساند. هر کسی می‌خواهد خوب باشد اما عده‌ی اندکی از افراد هستند که برای رتبه از همه چیز می‌گذرند و بسیاری چیزها را فدای آن میکنند. بسیاری از افراد از آن جهت خوب بودن را ترجیح میدهند که دیگران دوستشان بدانند و کسب محبت و احترام دیگران از هر چیزی برایشان مهم‌تر است. اکثر مردم در پی یافتن راه حلی هستند تا روشی به سوی خوب بودن بیابند اما باید دانست که هیچ راه حل مشخصی در این باره وجود ندارد. تنها شیوه‌ی مکنه‌ی یادگیری از طریق آزمون و خطا. و کسب تجربه است. - من می‌خواهم همچون پرسیل آتوماتیک

به منتهای شهرت دست پیدا کنم. آرزوی ویکتوریا بکهام نوجوان فقط این نبود که بهتر از همسالان خود باشد یا حتی خواننده ای معروف باشد او می خواست جهانی شود! (مشهورترین فرد در روی زمین)) ویکتوریا نه تنها رویای آن را در سر داشت بلکه تمنای این خواسته آن قدر در او شدید بود که به اندازه ی کافی رای دستیابی به آن تلاش کرد و همین امر او را از همه ی ما متفاوت و متمایز ساخت. موضوع این نیست که او چقدر توانایی این کار را داشت و تا چه اندازه خوب بود بلکه مهم این است که او می خواست چقدر خوب باشد! اما نکته ی جالب در جمله ی نقل شده از او این است که ویکتوریا خودش را با جورج میشل و ماریا کری مقایسه نمی کند بلکه شهنش آتوماتیک پرسیل را الگو و مقیاس سنجش خود قرار میدهد. همین تخیل ناب اولیه است که او را به موقعیتی که امروز در آن قرار دارد رسانده است. در طلب انتقاد افراد از خود باشید. تائید شدن از سوی دیگران فوق العاده آسان است تنها کفایت اراده کنیم یا از افرادی احتمال بیشتری دارد آنچه را خواهان شنیدن آن هستیم به زبان بیاورند تقاضای تائید داشته باشیم. احتمالا آنها فقط ما را تحسین کرده و هیچ کلمه یا جمله ای انتقاد آمیز بیان نخواهند کرد. ما چون بی صبرانه منتظر شنیدن محسنات خود و تعریف و تمجید از سوی دیگران هستیم سعی میکنیم بر کم و کاستی ها و نقص هایمان سرپوش بگذاریم. در عوض اگر شما درصدد کسب ستایش دیگران نباشید میپرسید: ((چه اشکالی در کار من وجود دارد؟ کجای کار من ناقص است؟ چطور میتوانم نقایص آنرا رفع کرده و سطحش را بالاتر ببرم؟)) بدین ترتیب احتمال بیشتری وجود دارد که پاسخی منتقدانه و حقیقی دریافت کنید. حتی ممکن است ایده ی جدیدی نیز به ذهنتان خطور کرده و باعث پیشرفت و قوت شما در کارتان شود. -مقصر خود من هستم. تمام اشتباهات از جانب من بوده است. اگر در کاری که مشغول به انجام آن بوده اید اشتباهی رخ داد هرگز دیگران را سرزنش نکنید. تقصیر را به عهده ی هیچ کس جز خودتان نیندازید. حتی اگر کوچکترین نقش و کمترین تماسی با آن کار داشته اید مسئولیت کل کار را بپذیرید. وقتی شما کار را به عهده بپذیرید و تمام مسئولیت آن را بپذیرید در جایگاهی خواهید بود که می توانید دست به هر اقدامی در مورد آن بزنید. -دنبال فرصت های بعدی نباشید. لحظه ای را در آن هستید غنیمت شمارید که بهترین شانس شما همان است. ما اغلب منتظریم تا مشتری ایده ای خاص و ناب را مطرح کرده و ما را تماما در چند و چون کار قرار دهد. اما این امر تقریبا هرگز اتفاق نمی افتد. شاید شما همین حالا پروژه ای را در دست داشته یا مشغول انجام کاری باشید. احتمالا می گوئید خیلی کسل کننده است، بهتر است هر طور شده آن را سر هم کرده و تحویل دهید. سعی می کنید کار بعدی را خوب انجام دهید. کاری که اینک رو به روی شماست عینا یکی از این موارد است. نهایت سعی خود را بکنید و آن را به نحو احسن به سر انجام برسانید. شاید نتوانید کار فوق العاده انجام دهید، اما حداقل این است که، چون منتهای تلاشتان را کرده اید، قلبا احساس رضایت خواهید کرد و چیزهای بسیاری را نیز یاد خواهید گرفت. البته شما همواره آزادی انتخاب دارید. میتوانید کاری را برگزیده و انجام دهید که هر چه بیشتر خلاقیت هایتان را بکار گیرد. - کاری را که دیگران از پس آن بر نمی آیند، شما انجام دهید. تگر شما نیز دست به انجام آن نزنید چنین چیزی هیچ گاه موجودیت پیدا نخواهد کرد. فقط با حرف زدن و شرح و توصیف آن نمی توان در مورد آن قضاوت کرد. لین ایده خاص حتما باید به اجرا در آید تا موجودیت داشته باشد. دیگران برای آنچه که هیچ درکی از آن ندارند هیچ هزینه ای را نمی پردازند و این خود شما هستید که باید آن را به مرحله اجرا درآوردید حال هر هزینه ای که میخواهد داشته باشد. - کسی که هرگز اشتباه نکند، محال است که موفق شده و به جایی برسد. بنیامین فرانکلین در جایی عنوان کرد: ((من شکست نخورده ام تنها ده هزار ایده داشته ام که هیچ یک به عمل در نیامده اند.)) (توماس ادیسون میگوید: ((از دوستان حباب لامپی که روشن نشد، هر شکست چیزی را به من آموخت که در تلاش و آزمایش بعدی خود آن را به کار گرفتم.)) همه این شخصیت های نامی در یافته اند که شکست ها و استارت های نادرست مقدمه ی موفقیت هستند. و شکست ها اصلی ترین یار موفقیت می باشند. - اینک بخواهیم همواره خوب، شماره یک، و حق به جانب باشیم، اشتباه است. خوب بودن و درجه یک بودن بر مبنای دانش و تجربه پایه ریزی می شود و غالبا هم قابل اثبات است. دانش از گذشته می آید، پس بی خطر

است. دانش همچنین از قدیم الایام بوده است، پس نقطه‌ی مقابل نیروی ابتکار خواهد بود. تجربه حاصل راهکارهایی برای فرار از مشکلات و شرایط گذشته است. مسلماً، موقعیت‌های پیشین با شرایط کنونی تفاوت دارند، بنابراین باید ترتیبی داد تا این موفقیت‌ها با مشکلات جدید همخوانی داشته باشند. گرچه این احتمال هم وجود دارد که اگر شما تجربه‌ای را کسب کرده باشید مطمئناً آن را به کار خواهید گرفت. اگر بتوانید خود را به اثبات برسانید انسانی واقعی هستید. شما می‌توانید همواره با زمان پیش رفته و مطابق خواسته‌ی افراد رفتار کنید. دائماً شماره یک بودن نیز کسالت آور است و میزان خلاقیت شما را پایین می‌آورد. راه ورود ایده‌های جدید به ذهن را نیز مسدود میکند. بدین ترتیب شما در خوب بودن دائم خود و حق به جانب بودن‌تان که نوعی تکبر و خودبینی نیز هست فرورفته و ریشه دوانیده‌اید. تکبر ابزار ارزشمندی است اما مشروط بر آنکه شدیداً محتاطانه به کار گرفته شود. بدتر از همه اینکه خوب بودن نوعی نمایش اخلاقی را نیز با خود به همراه دارد. انسان جایز الخطاست و هر رفتار ضعیفی که از او سر بزند قابل پذیرش است اما اشخاص درجه یک متنفرند از اینکه دیگران ایشان را جایز الخطا دانسته و چنین تصویری در رابطه با آنها داشته باشد. - باید اشتباه کرد. فقط کافیست دست به کار شوید حتی اگر مرتکب اشتباه شدید ناگهان خواهید دید همه چیز برایتان امکان پذیر شده است و دیگر سعی نمی‌کنید مصمن از گناه و خطا باشید. بدین ترتیب شما در مسیری نا شناخته قدم نهاده‌اید. هیچ راهی وجود ندارد که مطلع شوید چه اتفاقی خواهد افتاد اما اینک نسبت به زمانی که همه چیز به خوبی پیش میرود و شما هم سعی دارید خوب و نمونه باشید شانس بیشتری وجود دارد که تمامی موارد سرگرم کننده و هیجان انگیز باشند. البته اشتباه کردن نوعی ریشک است. برخی افراد می‌ترسند ایده‌های پیشنهادی خود را مطرح کنند که مبدا کم بنیه و احمقانه باشند. آنها از آنچه که دیگران در موردشان فکر خواهند کرد در هراسند. ریسک‌ها مقیاس سنجش افراد هستند. اشخاصی که هیچ‌گاه خطر نمیکنند بسیار محتاط بوده و سعی در حفظ کارهایشان دارند. اما آنهایی که خطر نمیکنند اغلب برداشته‌هایشان می‌افزایند. بعضی ریسک‌ها در آینده به نتیجه می‌رسند. بنابراین برخی افراد دست زدن به چنین کارهایی را اشتباه میدانند. اما همواره خوب بودن همچون به عقب گام برداشتن است چون فقط در این صورت می‌توانید ثابت کنید که در چه نقطه‌ای بوده‌اید. موفقیت یعنی پیاپی شکست خوردن بدون آنکه ذره‌ای از اشتیاق و حرارت شما کاسته شود. - از بیان ایده‌های احمقانه‌ی خود نترسید. همه‌ی ما ممکن است به موانعی ذهنی برخورد کنیم اما باید این موانع را از سر راه برداریم. راه از میان برداشتن چنین سدهایی اهمیت ندادن به منعیات و دائماً نگران خوب و شماره یک بودن است. جان کلیر - کم‌دین معروف - میگوید ((نبوغ خلاق مسئول موقعیت‌هایی به دور از تفکر انتقادی است.)) از تعامل با افراد کارآموده و درجه یک نهراسید. - بهترینها همیشه دشوارترین‌ها هستند. آنها ساده دل و بی‌تزویرند بدون آنکه به همه جوانب پرسشی خاص پردازند فقط یک بخش از آنرا بررسی میکنند. همین است که ایشان را در چشم همگان خوب و نیکو می‌نمایاند. این دسته از افراد هیچ تمایلی به سازش و مصالحه ندارند. شاید این قبیل افراد به دیگران و مخصوصاً تشر بزنند و با تهدید با ایشان صحبت کنند. اما اگر شما نزد آنها بروید و تقاضای راهنمایی کنید و بگویید که میخواهید کاری را به خوبی به انجام برسانید مطمئناً با روی باز به شما پاسخ خواهند داد اگر شما کاملاً بدانید که چه میخواهید و تمام توان خود را برای به دست آوردن آن به کار بگیرید گرچه ممکن است بحث و جدل‌هایی وجود داشته باشد آنها نیز به شما احترام خواهند گذاشت. شاید در همان لحظه‌ی نخست چنین نکنند اما چندی پس از آن به سوی شما خواهند آمد. البته تضمینی وجود ندارد که شما جایگاه شغلی بالاتر و برتری پیدا کنید اما حداقل از کار با آدم‌های دون پایه بهتر است. - فقط در صدد کسب جوایز نباشید. تقریباً همه‌ی انسان‌ها برنده شدن و جایزه گرفتن را دوست دارند و همین انرژی نوسب ایجاد درآمد است. اما آگاه باشید کمیسیون همواره جوایزی شناخته شده به اشخاص اهدا میکند. به عبارت دیگر آنچه اهدا میشود مطابق مد روز است. اما نیروی ابتکار و خلاقیت نمیتواند متداول و شیک باشد چرا که از جانب کمیسیون به تصویب نرسیده است. به دنبال مد نباشید فقط به موضوع انتخابی خود اطمینان کنید و آنرا پیش ببرید. بسیار بعید به نظر میرسد که وقتتان به هدر رفته و طرحی بی ارزش خلق کنید. هنر واقعی همین

جاست . هنر واقعی همین است.

روزه؛ تمرین تقوا

مهدی یاراحمدی خراسانی

اشاره: تقارن ماه رحمت و میهمانی الهی با روزهای گرم، بلند و طاقت فرسای تابستان فرصت مناسبی است که کوله بار سنگین گناهان را به زمین گذاشته و زنگار عصیان، زشتی و پلیدی را که بر جسم و جان خسته مان نشسته در برابر باران رحمت الهی قرار دهیم و به قول شاعر " دست از مس وجود چو مردان ره بشوئیم " و حق جویانه به سوی حضرت دوست پرواز کنیم. و به راستی چه زیباست بنده ی گنجهکار خدای مهربان با نفس خویش پیکار می کند، نفس را به زانو در می آورد و در دریای رحمت کریم شکست ناپذیر شناور می گردد. امام صادق (ع) می فرماید: هر کس در روز بسیار گرم برای خدا روزه بگیرد و تشنه شود، خداوند هزار فرشته را می گمارد تا دست به چهره او بکشند و به وی بشارت دهند تا هنگامی که افطار کند. (الکافی، ج ۴، ص ۶۴). تقوا؛ علت اصلی روزهانگیزه و جوب روزه از سوی خداوند متعال تمرین تقوا از سوی روزه داران است. تقوا در فرهنگ قرآنی از جایگاه ارزشی والایی برخوردار است. چنان که بسیاری از احکام و پاداش ها مبتنی بر این اصل است و حتی دریافت پیام های وحی و قرار گرفتن در مسیر هدایت الهی و بهره مندی از آن منوط به تحقق نوعی تقوای عقلانی و عقلایی است. تقوا به معنای نگه داشت و پرهیز از پلشتی ها و پلیدی های عقلانی و شرعی است. خداوند متعال در بیان علت و انگیزه و جوب روزه برانسان ها در همه ادیان به تقوا اشاره می فرماید: «خداوند به عنوان قانون بر شما روزه را نگاهت و حکم کرد چنان که بر کسانی که پیش از شما بودند این حکم نوشته شده تا شاید شما تقوا پیشه کنید. (بقره آیه ۱۸۳) در آیه کریمه به صراحت بیان شده است که هدف از روزه دست یابی روزه داران به تقواست و به کارگیری واژه لعل (شاید) به این علت است که روزه به معنای تقوا نیست بلکه تمرین تقوایی است. بر این اساس است که فعل (تتقون) آورده شده است. به بیان دیگر اموری که در مجموعه روزه مورد توجه قرار گرفته حتی در میان خردمندان عالم به عنوان اموری تمرینی برای ایجاد تقوا و مهار نفس مطرح است و آن را برابر با تقوا نمی شمارند. کیفیت روزه داری خداوند ماه رمضان را میدان مسابقه ای برای آفریدگان خود قرار داده تا با طاعتش برای خشنودی او از یکدیگر پیشی گیرند. در صحف ادریس پیامبر (ع) در کیفیت روزه داری آمده است: " هر گاه وارد ماه صیام شدید، پس خویشتن را از هر پلیدی و ناپاکی پاک سازید، (درون خود را برای پذیرش عبادت ویژه خداوند پاکسازی نمائید) و روزه بگیرید برای خداوند با قلبی خالص و نورانی و پاک از فکرهای بد، و صداها نامفهوم و بی معنی و زشت، زیرا خداوند حبس می نماید دل های ناپاک و نیت های غیر خالص شما را و دهن های شما نباید فقط با امساک از خوردنی ها صائم و روزه دار باشد. بلکه باید جوارح شما از گناهان نیز روزه باشد (یعنی اعضاء شما هم باید از معصیت خدا امساک نمایند) و همانا خداوند راضی نمی گردد و خشنود نمی شود از شما به اینکه فقط از خوردنی ها پرهیز کنید، بلکه از کل منکرات و زشتی ها باید پرهیز نمائید تا آنجا که تغییر حالت پیدا کنید. " روزه در آیات و روایات ۱- پایه های اسلام: اسلام بر پنج چیز استوار است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت. (امام باقر .ع.) ۲- فلسفه روزه: خداوند روزه را واجب کرده تا بدین وسیله دارا و ندار مساوی گردند. (امام صادق .ع.) ۳- یادآور قیامت: مردم به انجام روزه امر شده اند تا درد گرسنگی و تشنگی را بفهمند و به واسطه آن فقر و بیچارگی آخرت را ببینند. (امام رضا .ع.) ۴- زکات بدن: برای هر چیزی زکاتی است و زکات بدن ها روزه است. (پیامبر .ص.) ۵- سپر آتش: روزه سپر آتش (جهنم) است. (پیامبر .ص.) ۶- برترین روزه: روزه قلب بهتر از روزه زبان است و روزه زبان بهتر از روزه شکم است. (امام علی .ع.) ۷- روزه چشم و گوش: آنگاه که روزه می گیری باید چشم و گوش و مو و پوست تو هم روزه دار باشند. «یعنی از گناهان پرهیز کند.» (امام صادق .ع.) ۸- روزه اعضاء جوارح: روزه داری که زبان و گوش و چشم و جوارح خود را حفظ نکرده روزه اش به چه کارش خواهد آمد. (حضرت زهرا

س. ۹- بهشت و روزه‌دارن: برای بهشت دری است بنام (ریان) که از آن فقط روزه داران وارد می‌شوند. (پیامبر. ص. ۱۰) - روزه خواری: هر کس یک روز ماه رمضان را (بدون عذر)، بخورد روح ایمان از او جد می‌شود. (امام صادق. ع. ۱۱) - ماه رحمت: رمضان ماهی است که ابتدایش رحمت است و میانه‌اش مغفرت و پایانش آزادی از آتش جهنم. (پیامبر. ص. ۱۲) - ماه قرآن: هر کس ماه رمضان یک آیه از کتاب خدا را قرائت کند مثل اینست که در ماههای دیگر تمام قرآن را بخواند. (امام رضا. ع.) ادای حق روزه‌در کلام برزگان دین آمده است: حق روزه را ادا نکرده فردی که زبان و گوش و چشم و جوارحش را از محرّمات حفظ نکرده باشد. یعنی روزه در معنای واقعی حفظ شکم از کل خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و مبطلات دیگر و خلاصه‌ای از اجتناب از گناهان و معصیت‌خداوند می‌باشد، زیرا روزه‌دار بدون پرهیز از تمامی محرّمات روزه واقعی را تحقق نبخشیده است. نقل است از پیامبر اعظم (ص) که می‌فرماید: پنج خصلت موجب افطار روزه و بطلان وضوء می‌شود: «خمس خصال یفطرن الصائم، و ینقضن الوضوء الکذب، و الغیبه و النمیمه، و النظر بشهوه، و الیمین الکاذبه» پنج صفت است که روزه را باطل و وضوء را می‌شکند؛ دروغ و غیبت و سخن چینی و نظر شهوت‌انگیز، و قسم دروغ. سخن پایانبیا شروع میهمانی خدا و طلوع ماه مبارک رمضان آسمان لبخند می‌زند و درهای آن در شب اول ماه گشوده می‌گردد و تا آخرین شب بسته نمی‌شود. و چه زیباست در این روزهای بلند عشق بازی بنده با مهر ثابت و عشق پایدار؛ "خدای مهربان. "رسول خدا (ص) فرمود: روزه گرفتن در گرما، جهاد است. (بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۲۵۷). سفره رحمت و مغفرت پهن می‌شود و همه می‌توانند (یعنی باید بتوانند) در این ماه خود را از بند نفس‌رهایی ببخشند و لغزش‌های گذشته را جبران کنند تا مورد آمرزش الهی قرار گیرند. و فرمایش رسول گرامی حق تکلیف را بر مؤمنان روشن می‌نماید: «بدبخت واقعی کسی است که این ماه را پشت سر گذارد و گناهانش آمرزیده نشود»

لطفاً سکوت را رعایت فرمائید

!مهدی یاراحمدی خراسانی

اشاره: با توجه به اثراتی که کلام می‌تواند در مسائل اجتماعی داشته باشد اهمیت چگونگی استفاده از آن همواره در ارتباطات اجتماعی مورد توجه قرار داشته است. نعمت "بیان" از ویژگی خاصی برخوردار است، لکن از این نکته نیز نباید غافل شد که زبان دارای دو بُعد مثبت و منفی است و نمی‌توان گفت چون زبان نعمت الهی است پس باید هر چه بیشتر آن را به کار انداخت و بدون حساب هر سخنی را بر زبان جاری ساخت بلکه باید در موارد ضروری و مفید از آن بهره برداری کرد. مقدمه‌ی یکی از مواردی که در مسائل اخلاقی بسیار مورد توجه قرار می‌گیرد سخن گفتن و سکوت به موقع و در جای مناسب خود است. در آغاز سوره الرحمن (آیات ۱ تا ۴) تعبیر بسیار مهمی درباره نعمت بیان که مولود زبان است آمده، و بعد از ذکر نام خداوند «رحمان» که رحمتش دوست و دشمن را احاطه کرده، اشاره به مهمترین مواهب الهی یعنی قرآن و سپس اشاره به آفرینش انسان و بعد نعمت بیان را به عنوان یک موهبت عظیم بیان می‌دارد و می‌فرماید: «الرحمن - علم القرآن - خلق الانسان - علمه الیابن؛ خداوند رحمان - قرآن را تعلیم فرمود، انسان را آفرید - (و) به او بیان آموخت». اما شکرگزاری عملی از این نعمت، مانند سایر نعمات الهی تابع در نظر گرفتن برخی از اصول است. معنای سکوت و صمتدر فارسی صمت به فتح صاد و سکون میم را برخی به سکوت معنا کرده اند ولی چنان که از ادله و شواهد بی‌شمار بر می‌آید میان این دو واژه، تفاوت‌های مهم و اساسی وجود دارد. حضرت علی (ع) در عبارت کوتاه، با اشاره به این دو اصطلاح می‌فرماید: الصمت حکمه والسکوت سلامه و الکتیمان طرف من السعاده؛ صمت و خاموشی، حکمت و فرزاندگی است و سکوت، سلامت از گرفتاری و کتمان و راز داری، بخشی از سعادت است. صمت، نوعی از خاموشی پایدار است درحالی که سکوت خاموشی از سخن گفتن در زمانی خاص است. واژه سکوت برای آرامش‌های موقتی و گذرا نیز به کار می‌رود، مانند آن که گفته می‌شود: فلما سکت عنه الغضب؛ هنگامی که خشمش فرو نشست. بنابر این نخستین تفاوت صمت

وسکوت، در پایداری و ناپایداری آن دو است و دیگر آن که صمت اصولاً ترک مطلق سخن گفتن است، در حالی که سکوت درجایی است که سخنی به میان آمده و پس از آن آرامش یافته و از گفتن باز ایستاده است. در روایات است که سکوت انسان می‌بایست نسبت به امور بیهوده باشد ولی صمت امری است که حتی نسبت به امور غیر بیهوده نیز می‌بایست انجام شود. به این معنا که گاه سخن از کم‌گویی و سکوت است و گاه لازم است که شخص اصلاً سخن نگوید و خاموشی دایمی برگزیند. اهمیت سکوت در روایات اسلامیدر ارتباط با اهمیت «صمت» (سکوت) در روایات اسلامی نکته‌های دقیق و فراوانی بیان شده، و آثار و نتایج آن با تعبیرات جالبی ارائه گردیده است که بخشی از آن عبارتند از: ۱- تعمیق تفکر و استواری عقل: پیامبر اعظم (ص) می‌فرمایند: "هنگامی که مؤمن را خاموش ببینید به او نزدیک شوید که دانش و حکمت به شما القا می‌کند، و مؤمن کمتر سخن می‌گوید و بسیار عمل می‌کند، و منافق بسیار سخن می‌گوید و کمتر عمل می‌کند." (بحارالانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۱۲) ۲- بارور شدن فکر و اندیشه: رابطه دقیقی میان بارور شدن فکر و اندیشه، با سکوت وجود دارد؛ دلیل آن هم روشن است، زیرا قسمت مهمی از نیروهای فکری انسان در فضول کلام و سخنان بیهوده از میان می‌رود؛ هنگامی که انسان سکوت را پیشه می‌کند، این نیروها متمرکز می‌گردد، و فکر و اندیشه را به کار می‌اندازد، و ابواب حکمت را به روی انسان می‌گشاید؛ به همین دلیل، مردم سخن گفتن بسیار را دلیل کم‌عقلی می‌شمرند و افراد کم‌عقل سخنان بیهوده بسیار می‌گویند. امام علی (ع) می‌فرمایند: "بسیار خاموشی برگزین تا فکرت زیاد شود، و عقلت نورانی گردد، و مردم از دست (و زبان) تو سالم بمانند." (میزان الحکمه، جلد ۲) ۳- سکوت: نوعی عبادت: از بعضی از روایات استفاده می‌شود که یکی از مهمترین عبادت سکوت است؛ از جمله، در مواعظ پیامبر (ص) به ابوذر می‌خوانیم: "اربع لایصیبهن الا- مؤمن، الصمت و هو اول العبادة...؛ چهار چیز است که تنها نصیب مؤمن می‌شود، نخست سکوت است که سرآغاز عبادت می‌باشد" (میزان الحکمه، ماده صمت، حدیث ۱۰۸۰۵). ۴- پرگویی مایه قساوت و سنگدلی: امام صادق (ع) می‌فرمایند: "حضرت مسیح (ع) می‌فرمود؛ جز به ذکر خدا سخن زیاد مگوئید، زیرا کسانی که در غیر ذکر خدا سخن بسیار می‌گویند دل‌هایی پر قساوت دارند ولی نمی‌دانند" (اصول کافی، جلد ۲) ۵- راهنما به سوی خیر و نیکی: امام رضا (ع) می‌فرمایند: "سکوت نه تنها از اسباب علم و دانش است، بلکه راهنما به سوی هر خیر و نیکی است." ۶- محبت در سکوت: این که می‌گویند سکوت محبت می‌آورد به خاطر این است که بسیاری از رنجش‌ها و عداوت‌ها از نیش زبان زدن و تعبیرات نامناسب درباره اشخاص حاصل می‌شود، و سکوت انسان را از آن نجات می‌دهد. ۷- کلید ورود به بهشت: سکوت سبب نجات از بسیاری از گناهان می‌شود و در نتیجه کلید ورود در بهشت است. چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) می‌خوانیم: که مردی نزد آن حضرت آمد (و طالب سعادت و نجات بود) پیغمبر (ص) فرمود: آیا تو را به چیزی راهنمایی کنم که خدا به وسیله آن تو را وارد بهشت می‌سازد، عرض کرد آری ای رسول خدا! سپس دستور به انفاق و یاری مظلوم و کمک از طریق مشورت فرمود، و بعد دستور به سکوت داد و فرمود: «فاصمت لسانک الا من خیر؛ سکوت اختیار کن جز از نیکی‌ها» و در پایان افزود: «هرگاه یکی از این صفات در تو باشد، تو را به سوی بهشت می‌برد». (اصول کافی) ۸- وقار در سکوت: امام علی (ع) می‌فرمایند: "الصمت یکسبک الوقار، و یکفیک مؤنه الاعتذار؛ سکوت لباس وقار بر تو می‌پوشاند و مشکل عذر خواهی را از تو بر می‌دارد" (غررالحکم) ۹- سلامت از لغزش‌ها: امام علی (ع) می‌فرمایند: "ان کان فی الکلام بلاغه ففی الصمت السلامة من العثار؛ اگر در سخن گفتن، بلاغت بوده باشد، در سکوت سلامت از لغزش‌هاست." (غررالحکم) فواید سکوت امام صادق (ع) درباره فواید خاموشی فرمود: صمت و خاموشی طریقه اهل تحقیق و شعار کسانی است که با دیده بصیرت در حقایق ثابت و استوار جهان می‌نگرند؛ کسانی که در حقایق زمانهای گذشته بررسی کرده و حقایقی را بیان می‌کنند که قلم‌ها ننوشته و در کتاب‌ها نیامده است. آن‌گاه فواید و آثار سکوت را بر شمرده و می‌فرماید: ۱. سکوت کلید هرگونه راحتی و آسایش دنیا و آخرت است. ۲. موجب رضا و خشنودی خدا است. ۳. باعث سبک شدن حساب انسان در روز قیامت است. ۴. وسیله محفوظ ماندن از خطاها و لغزش‌ها است. ۵. برای

جاهل پرده و ساتر، و برای عالم زینت است. ۶. وسیله ای است برای قطع شدن هوی و هوس های نفسانی. ۷. وسیله ریاضت نفس است. ۸. وسیله درک حلاوت و لذت عبادت و مناجات با پروردگار است. ۹. قساوت و سختی دل را از بین می برد. ۱۰. وسیله ای است برای کسب حیا و پرهیزکاری. ۱۱. سبب زیاد شدن تدبیر و تعقل و مرآت و مردانگی است. ۱۲. موجب فهم و کیاست و عقل انسان می شود. سپس امام صادق (ع) فرمود: اکنون که به فایده های سکوت آگاه شدی، پس دهان فروبند و تا مجبور نشدی لب به سخن مگشای، به ویژه اگر کسی را پیدا نکنی که برای خدا و در راه خدا با او گفتگو کنی. آنگاه فرمود: وسیله هلاکت و نجات مردم سخن گفتن و سکوت است. پس خوشا به حال کسی که توفیق شناخت سخن خوب و بد را پیدا کند و به فواید و آثار پسندیده کم گویی و سکوت آگاه گردد، زیرا سکوت از اخلاق انبیای الهی و شعار بندگان برگزیده خداوند است و اگر کسی ارزش و قدر کلام را بداند بیجا سخن نمی گوید و سکوت را شعار خود قرار می دهد و کسی که بر لطایف سکوت آگاهی و اشراف داشته باشد و صمت و خاموشی را امین خزاین و اسرار دل خویش قرار دهد چنین شخصی گفتار و خاموشی اش هر دو عبادت می شود و کسی جز خدا به حقیقت این عبادت آگاهی ندارد. (مصباح الشریعه، باب ۲۷) جایی که خاموشی گناه است با عنایت به مرقومات فوق الذکر بیان این نکته ضروری است که هدف اصلی از احادیث سکوت این نیست که انسان باید همیشه و در همه حال لب فرو بسته و زبان به سخن نگشاید و حتی در مقام احقاق حق خود و دیگران سکوت اختیار کند و به دفاع از خود برنخیزد، بلکه مقصود جلوگیری از هرزه گویی و فضول کلام است، زیرا اگر روایات سکوت را این گونه تفسیر کنیم که انسان باید در هر حال حتی در برابر ستم ستمکاران و افساد مفسدان مهر سکوت بر لب زده و فریاد برنیورد چنین تفسیری بی تردید مخالف ضرورت شرع انور است که امر به معروف و نهی از منکر را از اهمّ واجبات شمرده و سکوت در برابر ظلم را گناهی بزرگ می داند. اگر در برابر مفساد و مظالم بنا بر سکوت باشد کیان اسلام به خطر می افتد. در این گونه موارد اسلام دستور می دهد که مهر سکوت را بشکنید و داد بزنید و فریاد برآورید و مردم را نیز علیه فساد و ستم برانگیزانید. کدامیک برتر است: سخن گفتن یا خاموشی؟ در برخی از روایات، گفتاری که آفتی به دنبال نداشته باشد و به ایمان انسان زیان نرساند بر سکوت ترجیح داده شده است: از امام علی بن حسین (ع) درباره سخن گفتن و خاموشی پرسیدند: کدامیک از این دو برتر است؟ فرمود: هر یک از این دو آفتی دارد که اگر از این آفات سالم بماند سخن گفتن از خاموشی بهتر است. عرض شد: چگونه یا ابن رسول الله؟ فرمود: برای اینکه خداوند عزوجل پیامبران و اوصیای آنان را با سکوت مبعوث نکرد. آنها آمدند که با مردم سخن بگویند. و هیچ کس با سکوت و خاموشی سزاوار بهشت و مستوجب ولایه الله و مصون از عذاب خدا نمی شود. تمام این فواید و نتایج به وسیله سخن متحقق می شود. (سپس فرمود: من هیچگاه ماه را با خورشید در یک کفه برابر قرار نمی دهم (یعنی کلام به مثابه خورشید و سکوت به منزله ماه است)، چون تو در مقام توصیف سکوت از کلام بهره می گیری ولی در توصیف کلام از سکوت نمی توان استفاده کرد. (بحارالانوار) یعنی چنانکه ماه به وسیله نور خورشید خود را نشان می دهد سکوت هم به وسیله سخن فضیلتش آشکار می شود و عکس آن ممکن نیست که خورشید را با ماه نشان دهند. اهمیت سکوت در شرایط اجتماعی امروز کشور اگر روحیه اتحاد و همدلی در میان آحاد یک جامعه جاری باشد و افراد در طبقات مختلف اجتماعی غم یکدیگر بخورند و نسبت به مشکلات هم احساس مسئولیت و همدردی نمایند تحمل مسائل و مصائب زندگی بسیار آسان تر می شود و انسان ها با آرامش بیشتری در کنار هم زندگی می کنند. و به دنبال آن با جاری شدن لطافت و محبت در اجتماع، زندگی از سلامت بیشتری برخوردار میگردد. اهمیت این امر در هیجانات اجتماعی بیشتر است. یعنی زمانی که احساسات بر عقلانیت چیره می گردد و عملکرد افراد بیشتر لجوجانه و خودخواهانه است تا خیرخواهانه و عاقلانه. وقتی هیجانات اجتماعی در یک جامعه فوران می کند آن جامعه بیش از هر زمان دیگری مستعد از دست دادن روحیه اتحاد و همدلی می گردد. به عنوان مثال در سال های اخیر در کشور عزیزمان این مسئله را در عرصه های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، ورزشی و... بسیار دیده ایم. امری که در ابتدا سطحی بود ولی در ماه های

اخیر به یک بیماری سخت تبدیل شده است. نگاهی به آرشیو جراید و خبرگزاری‌ها در چند ماه اخیر این مسأله را به خوبی نشان می‌دهد. مشکلی که علی‌رغم توصیه رهبران، خردمندان و بزرگان اجتماع نه تنها مورد توجه قرار نمی‌گیرد بلکه روز به روز عمیق‌تر و حادث‌تر می‌گردد. برای رفع این مشکل نیازمند توجه به برخی اصول مهم در رفتار اجتماعی هستیم. یکی از این اصول که در اسلام نیز بدان بسیار توصیه شده است مقوله‌ی "سکوت" است. همان امری که از سوی امام رضا(ع) "دری از درهای حکمت" نامیده شده است. متأسفانه بد اخلاقی‌های اجتماعی اثرات مخربی به دنبال دارد. مذاقه در رفتار برخی از نخبگان اجتماعی در عرصه‌های مختلف نشان می‌دهد عده‌ای از افراد که اکثراً به بوق‌های رسانه‌ای نیز دسترسی دارند در کردار و گفتار خود مسائلی را بروز داده‌اند که در تضعیف روحیه اجتماعی و مودت و محبت نقش اساسی داشته است. نگاهی به سیل بیانیه‌ها، مناظره‌ها، مصاحبه‌ها و... این مسأله را به خوبی نمایان می‌کند. کافیت به عنوان مثال نظر خود را به مسائل بعد از انتخابات در کشور جلب نماییم. آنچه می‌توانست سند پرافتخار و ماندگار کشور باشد، تا جایی پیش رفت که به تهدید علیه امنیت ملی هم رسید. و یا مصاحبه‌ها، بیانیه‌ها و کشمکش‌های جنجالی در عرصه ورزش کشور گواهی دیگر بر این مدعاست. چرا ما عادت نموده‌ایم هیچ بدی را بدون پاسخ نگذاریم؟ پس توصیه قرآن کریم مبنی بر "و اذا مروا باللغو مروا کراماً" کجا باید در رفتار مسلمانان نمود داشته باشد؟ گذشت، سکوت، صبر و دیگر فضایل مؤکد رفتاری کجاست؟ و در آخر اینکه نگارنده به دنبال بیان این نکته است که رعایت فرهنگ سخن گفتن، یعنی بیان سخن در جای خود و رعایت سکوت در جای خود از مهمترین اصول رفتار اجتماعی است. در خیلی از مسائلی که در جامعه ایجاد می‌گردد سکوت کردن بهتر از سخن گفتن بوده است. چه بسا در موارد بسیاری سکوت به موقع می‌توانست از بروز خیلی مسائل جلوگیری نماید. هر چند بیان این نکته هم بسیار مهم است که: مسلماً سکوت هم باید در جایگاه مناسب خود انجام پذیرد و الا در برخی از رخدادها سکوت کردن گناهی نابخشودنی است. باید در آنجایی که سخن ما می‌تواند آبرویی از مؤمنی بریزد، میان مسلمانان تفرقه و دشمنی بوجود آورد، کینه و عداوت را زیاد کند و یا جامعه را به التهاب بکشانند سکوت را رعایت نماییم. که به فرموده امام رضا(ع)؛ "سکوت دری از درهای حکمت است، سکوت محبت می‌آورد، و دلیل و راهنمای همه خیرات است" (اصول کافی، ج ۲) سخن پایانی رعایت فرهنگ سخن گفتن، یعنی "بیان" در جای خود و "سکوت" در جای خود از مهمترین اصول رفتار اجتماعی است. آنچه درباره اهمیت سکوت و آثار سازنده و مثبت آن در تعمیق تفکر آدمی و جلوگیری از اشتباهات و مصون ماندن از انواع گناهان و حفظ شخصیت و ابهت و وقار، و عدم نیاز به عذر خواهی‌های مکرر و مانند آن آمد، به این معنی نیست که سخن گفتن همه جا نکوهیده و مذموم باشد، و انسان از همه چیز لب فرو بندد، چرا که این خود آفت بزرگ دیگری است. هدف از ستایش سکوت در آیات و روایات اسلامی، باز داشتن از پرگویی و سخنان لغو و بیهوده و گفتارهای اضافی و غیر لازم است و گرنه در بسیاری از موارد، سخن گفتن، واجب و لب فرو بستن و سکوت، حرام مسلم است.

تغییر معنای قهرمان

هریور ۱۳۸۹، ۱۶:۰۸

تغییر معنای "قهرمان" "مرد زیرزمین" داستایفسکی و "تراویس بیکل" اسکورسیسی نویسنده: اندرو جی سونسون - ترجمه: آرش گودرزی - داستان‌ها چه کوتاه باشند چه رمان، چه حماسه باشند یا اسطوره همگی بر اساس نقش "قهرمان" که تجلی جستجوی آدمی برای یک انسان کامل است پایه ریزی شده‌اند. در قرون نوزدهم و بیستم دو پدیده‌ی مدرن، معنی "قهرمان" را به طور کلی و برای همیشه عوض کردند. نخست، همانطور که در آثار جورج زیمل، امیل دورکیم، والتر بنیامین و زیگموند فروید مشخص شده، در نتیجه‌ی توسعه‌ی اقتصادی و ازدیاد جمعیت، شهر مدرن - مکانی که

بستر نارضایتی و بی‌عدالتی است - متولد می‌شود. شهرهای تودرتو، کثرت جمعیت و تقویت دیوانه‌وار و سوسه‌ی فسق و فجور در آن، استثمار آدم‌ها، حرص و طمع و آلودگی صنایع، متعاقباً شکلی از بی‌تفاوتی و بدبینی دسته‌جمعی و یک ذهنیت شهری تباه‌کننده را به وجود آورد که باعث شد بسیاری از مفاهیم "قهرمان" تغییر کند^۱. مفهوم "قهرمان" به طور روزافزون از جامعه جدا شد تا به عنوان یک معنای خاص در گذشته حل شود و آنطور که جورج زیمل اشاره می‌کند زندگی ذهنی از زندگی اجتماعی فاصله گرفت. دوم مورد شک واقع شدن بسیاری از تعاریف انسان کامل بود که در پی آن نه تنها مبارزه برای جستجوی کمال، بلکه هر چیزی که قهرمان می‌بایست با آن درگیر شود به شکل تلاشی سخت و ابدی و شاید غیرممکن درآمد و با این تصور همراه شد که شاید اصلاً هیچ کمالی وجود نداشته باشد. شکل‌های مختلف روایت عرصه‌ای برای نمایش این بحران شدند و دو اثر به دقت تطبیق داده شده از دو سنت مختلف "یادداشت‌های زیرزمین" داستایفسکی و "راننده تاکسی" مارتین اسکورسیسی شخصیتی را پرداخت کرده‌اند که متناوباً مفهوم "قهرمان" را تغییر می‌دهد تحریف می‌کند و کاملاً وارونه می‌سازد. هر دو اثر چیزی را پدید آورده‌اند که برتون پایک آن را "ادبیات شهری" یا "زبان شهری" می‌نامد که مفهومی کهن‌الگویی در روایتی از فرد و گروه است در جایی که "گروه" شکل عجیب و غریبی از ضداجتماع را درون این فرهنگ گسسته شکل می‌دهد. یک سری تناقضات، شخصیتی را که در این محیط قرار گرفته تبیین می‌کند و به تفصیل یک واقعیت جهانی جدید را نشان می‌دهند: احساس انزوا و گمنامی در میان انبوه جمعیت، بیگانگی نسبت به دیگران که با معاشرت بیشتر با آن‌ها زیادتر می‌شود، احساس تنفر و اشتیاق توامان نسبت به هرزگی و فساد رو به گسترش شهرها و سرانجام روانشناسی آسیب‌شناسانه و رفتار غیراجتماعی که به طور متناقضی از جستجوی به دنبال کمال زاییده می‌شود. دو شخصیت اصلی داستان‌های داستایفسکی و اسکورسیسی - مرد زیرزمین و تراویس بیکل - هر دو به کلان‌شهرها به شکل جهنمی زمینی که خداوند در آن‌ها مرده‌است، نگاه می‌کنند. آن‌ها خودشان را در موقعیتی خصمانه نسبت به دنیا قرار می‌دهند و با رفتار کنایه‌آمیز ناسازگارشان به دنبال دست یافتن به آشتی دوباره با روح و خود آگاهی هستند. هر دو علاوه بر این، احساس غیرمعارفی از قداست را در خود حفظ می‌کنند و این تقدس یا پارسایی غیرمعارف در خاطره‌گویی اعتراف‌گونه شان، در خشونت‌شان نسبت به جامعه‌ی شرور و در دلسوزی‌شان برای آدم‌های استثمار شده و مورد تعدی واقع شده (در هر دو مورد به شکلی سنتی در قالب یک فاحشه) مشهود است. در نهایت، بیننده یا خواننده در یک آن، هم با این "قهرمان"‌ها همذات‌پنداری می‌کند هم آن‌ها را پس می‌زند و همین احساس دوگانه که باعث خشم بیننده می‌شود قهرمان جدید را مشخص می‌کند. تلاش برای ترسیم آرمان‌ها، در دوره‌ای به ما ارائه می‌شود که این آرمان‌ها تزیین شده‌اند و در عین حال توسط شکل گروتسک شهری "مردان زیرزمین" طرد شده‌اند. یادداشت‌های زیرزمین و راننده تاکسی در کیفیت‌های ساختاری‌ای سهیم هستند که بعضی از آن‌ها نتیجه‌ی تاثیر مستقیم داستان بر فیلم است و خیلی دیگر به نظر مستقل از آن می‌رسند. در مفهومی وسیع‌تر باید متذکر شد که هاله‌ی شخصیت داستان داستایفسکی به شکلی گریزناپذیر بر داستان‌های بعدی که زمینه‌ی شهری داشته‌اند تاثیر گذاشته است و این تاثیر یادداشت‌ها بر راننده تاکسی، از پیشینه‌ی ادبی و سینمایی مرد زیرزمین داستایفسکی که به اسکورسیسی رسیده است خبر می‌دهد. ما همچنین این تاثیر مشهود را از اشاره‌ی اسکورسیسی به اینکه پل شریدر مخصوصاً به این نیت که "یادداشت‌های زیرزمین" را به فیلم برگرداند راننده تاکسی را نوشته نیز درمی‌یابیم^۲. در اشکال ساختاری مشترک‌شان، هر دو اثر شخصیت‌های اصلی روایت‌گری دارند که به شدت آشفته و انزواطلب هستند. اگرچه گذشته‌ی آن دو، آن‌ها را متفاوت می‌سازد (ما هیچوقت نمی‌توانیم اشارات تراویس به کانت و بایرون را دریابیم) اما انگیزه‌های روانی آن‌ها از موقعیت‌های بسیار مشابهی برمی‌خیزد. فضای هر دو اثر، به طور غیرقابل اجتنابی شخصیت‌های داستان را در برمی‌گیرد - فضایی شامل کلان‌شهر و یک آپارتمان کوچک و کثیف در یک بخش متروک. در نهایت، در حالی که دو اثر به شکلی کاملاً متفاوت به پایان می‌رسند اما مضمون کلی‌شان در اظهار تاسف بر بدبختی شهری، در حمله به یک ایدئولوژی، در اعلام جرم علیه وحشی‌گری شهری و "رستگاری و رهایی" یک فاحشه که قربانی

جامعه شده، آن‌ها را با هم متفق می‌سازد^۳. قصد اسکورسیسی در برگرداندن یادداشت‌ها به فیلم وسوسه‌ی بررسی تطبیقی فیلم را جذاب‌تر، پرمعنی‌تر و حتی هوشمندانه‌تر از عنوان کردن یک تاثیر ساده مطرح می‌کند. در وهله نخست، دیدن راننده تاکسی با این آگاهی که از "یادداشت‌ها" برگرفته شده زمینه‌هایی را برای ما فراهم می‌کند که این فیلم را در ادامه‌ی سنت دیرپای مردان زیرزمینی قرار دهیم. اگر تراویس بیکل در چهارچوب "ضدقهرمان" زیرزمینی داستایفسکی قرار گیرد در آن صورت نگاه ما به تراویس هم از جنبه‌ی انتقادی و هم از جنبه‌ی تاریخ روایت عمیق‌تر خواهد بود. این نکته دوم متضمن این است که خوانش تطبیقی ما شامل بررسی روند تکامل این تیپ (مخصوصاً در ساختار نمایشی) است. ما مقدمتاً در اینجا انحراف از کمالات و انگیزه‌های آرمان‌گرایانه‌ی شخصیت را بررسی می‌کنیم و کمتر به پدیده‌ی کلی تکامل روایت (از یک داستان قرن نوزدهمی به یک فیلم قرن بیستمی) می‌پردازیم. باز به این دلیل که این شخصیت ریشه‌های عمیقی در پدیده‌ی شهر دارد، ما با در نظر گرفتن این نظریه که این شخصیت در دوره‌ای تکامل می‌یابد که سینما به عنوان "الگوی زندگی مردم در شهر مدرن" مطرح است (دونالد، ۱۹۶۶) ۴ نگاهی به سیر تحول مردم شناسانه‌ی آن می‌کنیم. سرانجام باید بررسی کنیم که در این مطالعه‌ی تطبیقی، ما به چه میزان از یادداشت‌های زیرزمین می‌دانسته‌ایم و در اینجا نکات جالبی روشن خواهد شد. با انگیزه‌ی فاضلان‌های که اسکورسیسی در ساخت فیلم داشته است، راننده‌ی تاکسی تفسیری مذهب‌گونه از یادداشت‌ها شده است و فیلم اسکورسیسی، خواننده‌ی مدرنی تربیت می‌کند که توانایی بکارگیری زبان انتقادی فیلم برای بررسی داستان برجسته‌ی داستایفسکی را دارد. هر دو اثر آگاهانه ریشه در سابقه‌ی فرهنگی کشورشان دارند. مرد زیرزمین داستایفسکی به عنوان یک تیپ ادبی قرن نوزدهمی به طور قابل توجهی از ادبیات نیکلای گوگول نشأت گرفته است. مخصوصاً این را در ارجاعاتی می‌توانیم ببینیم که مرد زیرزمین به شخصیت پاپیشچین داستان "یادداشت‌های یک خانم" گوگول می‌دهد (۵:۱۲۶ یادداشت‌ها ۳۲)، همچنین در زمختی و بی‌دستی و پبایی و کینه‌توزی‌ای که شخصیت‌های "روح مرده" دارند (مقایسه کنید جکسون). داستایفسکی این شخصیت را همچنین به شکل هجویه‌ای از قهرمان‌های رمانتیکی مثل سیلویوی پوشکین (داستان "شلیک)، "آربنین لرمانتف (داستان "بالماسکه)" و حتی مانفرد بایرون ترسیم می‌کند (۵، ۱۵۰؛ ۱۳۳؛ یادداشت‌ها ۴۰، ۵۸). بازتاب تاثیر اگرستانسیالیسم فرانسوی را نیز در راننده‌ی تاکسی می‌توان دید؛ به ویژه در شیوه‌ی میزانسن، نورپردازی و محیط تاریک و نیمه روشن آن که وامدار فیلم نوار است و آخر سر دغدغه‌ی دیوانه‌وار فکر کردن به "رهایی" یک دختر نوجوان قربانی شده که کمابیش به شخصیت اتان ادواردز "جویندگان" جان فورد پهلو می‌زند (شریدر راننده تاکسی XVI؛ کولکر ۲۳۹؛ فریدمن ۶۷). با این وجود، مرد زیرزمین و راننده‌ی تاکسی تنها نمونه‌های اجتماعی طرد شده‌ی یک خدمتکار روسی یا کهنه سرباز جنگ ویتنام نیستند بلکه به شکل تمنایی از الگوی ازلی قهرمان‌ها ظاهر می‌شوند که نمونه‌ی تجربه‌ی خودآگاهی جمعی از یک تغییر در بنیادشان هستند. ماهیت کهن‌الگویی آن‌ها، نقدی با همین ویژگی را چنانکه نورتروپ فرای (Frye) مطرح می‌کند، می‌طلبد. زمانی که شخصیت‌ها و راویان‌شان از "اجتماعی بودن" صحبت می‌کنند این معنی را پشت سر می‌گذارند و حقایق تازه‌ای، از درون طبقه‌ی مدرن می‌گویند؛ از یک حقیقت جهانی (فرای، ۹۹). قهرمانان ما می‌خواهند که خودشان را در قلمرو گفته‌ی جامع یونگ "لایه‌ی روانی مشترک ابر انسان" که از عقاید افلاطونی و مفهومی الهی گرفته شده است، قرار دهند (یونگ، ۷۵-۴). جایی که در پیوند با صنعتی شدن، مدرنیته و فلسفه‌ی قرن بیستم هنوز این امکان که گردش جهان به خدا نیاز دارد فراموش نشده باشد. بنابراین ما با یک تغییر بنیادی در محورهای جهانی (axis mundi) یا حتی امحاء آن مواجه هستیم. یک تغییر در هرگونه "لایه‌ی روانی مشترک" و این امر باعث می‌شود که این آثار با آنکه در بستری از واقعیت‌های ابتدایی مثل ترس مدرن و سرخوردگی تلخ "زیرزمین" قرار گرفته‌اند، به یک اثر برجسته ارتقا یابند. ۶ اکنون کسی می‌باید با ترس ناشی از جامعه صنعتی و ترس ماورایی دنیای بدون خدا مقابله کند. در کلان‌شهر، در کنار توسعه‌ی جمعیت، بحرانی ذهنی‌ای که جورج زیمل آن را "توسعه‌ی گروه و فزونی فردیت" می‌نامد به سرعت شکل می‌گیرد. یکی از شکل‌های اولیه آنچه

ما اکنون "جامعه شناسی" می‌نامیم توسط زیمبل به افزایش ناامنی در ارتباط با رشد سریع "زندگی شهرنشینی" در محیط جامعه تعبیر می‌شود. بر طبق نظر زیمبل تلاش برای یافتن هویت فردی، در واقع با نسبت مستقیمی با اندازه‌ی محیط اجتماعی افزایش می‌یابد (فردیت و شکل‌های اجتماعی، ۲۵۲). گسترش گروه "در قشری که الزام بیشتری برای دست یافتن به هویت فردی احساس می‌کند سبب ایجاد تشویش می‌شود. این انگیزه‌ی تمیز "من" از "تو" به ایجاد تناسبات اغراق آمیزی در مرد زیرزمین و تراویس بیکل می‌انجامد (البته در مورد هر کهن الگوی دیگری هم صادق است). این ویژگی همچنین گفتگوهای شخصیت‌ها را جلو می‌برد و رابطه‌ی متقابلی بین بیگانگی آن‌ها از زندگی بیرونی‌شان و نفس‌گرایی زندگی درونی‌شان ایجاد می‌کند. به خاطر انزوای شخصیت‌ها، نوشته‌هایی که توسط آن‌ها خلق شده در ژانر "اعتراف" قرار می‌گیرد و پیوندی را با ژانر ژاک روسو (Rousseau) نویسنده‌ی شاخص این ژانر نمایان می‌کند. نویسنده‌ای که جملاتش بتواند شاید به سادگی از قلم مرد زیرزمین یا تراویس بیکل بیرون آمده باشد: «با همه‌ی نبوغی که در تنفر می‌تواند وجود داشته باشد آن‌ها سرسختانه به دنبال ظالمانه‌ترین راه شکنجه برای آزار روح حساس من می‌گردند و با خشونت، تمام بندهایی که مرا به آن‌ها مقید کرده است را پاره می‌کنند» (تخیلات، ۲۷). داستایفسکی ابتدا "یادداشت‌ها" را یک "اعتراف" نامیده بود. او مانند روسو، گفتگوهای استعاری به کار می‌گیرد که به شکلی فصیحانه از نقش ضدقهرمان جلوتر می‌رود و به تفسیر کلی اجتماعی متمایل می‌شود (بکتین ۰۶-۳۰۵). تراویس هم به شناختی از وضعیت خود به عنوان "مرد تنهای خداوند" ۸ می‌رسد و به شکلی اعتراف‌گونه می‌نویسد: «تنهایی، همه‌ی عمرم دنبال من بوده. هر جا که رفتم دنبالم کرده: توی بارها، ماشین‌ها، کافه‌ها، سینماها، مغازه‌ها، پیاده‌روها. هیچ راه فراری وجود ندارد. من مرد تنهای خداوند هستم». این قضیه تا حدی است که نویسنده‌ی "اعتراف"، معنای هویت راستین را در معنای جدایی از دیگران می‌بیند. اعمال بیرونی او، منشوری برای درک شخصیت و سدی در مقابل تعدی از بیرون می‌شود. "اعتراف" ("متن" یادداشت‌ها، "وقایع نوشته‌های تراویس و نیروی جلورنده‌ی روایت راننده تاکسی) خود یک روایت اول شخص است اما از نوعی که به دقت تعریف شده است. یادداشت‌ها بر حضور پرننگی از "دوم شخص" متکی است و همانطور که بکتین، می‌گوید این فرض وجود "دوم شخص" یک پیش‌آگاهی کامل از وجود هر احتمالی را در ذهن خواننده به وجود می‌آورد. داستایفسکی در متن مرتباً با با بکار بردن "تو" به شخصیت اصلی داستان اشاره می‌کند. طعنه‌های فراوانی در متن این "تو" را به عنوان یک دشمن نشان می‌دهد. اگر چه در مورد تراویس، ما در نوشته‌های او، هیچ اشاره‌ی ضمنی‌ای به خواننده نمی‌یابیم با اینحال در فیلم اسکورسیسی، این اشاره به تماشاگر به طور واضح قابل درک است. بنابراین به راحتی می‌توانیم از این الگو در یادداشت‌ها، برای قرار دادن خودمان در فیلم، به شکلی خیلی ساده (مثلاً در صندلی عقب تاکسی تراویس) بهره ببریم. زاویه دید به ظاهر عینی ما به عنوان یک "تو"ی درونی مشخص باعث می‌شود که ما در حالی که "دیگران" را شخصیت مثبت فرض می‌کنیم جنون شخصیت اصلی فیلم را به خود نسبت دهیم. به هر حال مانند یک خواننده‌ی "اعتراف"، ما از موقعیتی بهتر و نزدیکتر برای دیدن محیط پیرامون مرد زیرزمین و دیدگاه غمزده و نامتعادل او برخوردار شده ایم (اکستلم، ۹). تنش بین درون و برون و طبع ناآرام "قرائت" در قالب تکنیک‌های مشابه که داستایفسکی و اسکورسیسی هر دو به کار برده‌اند بازتاب یافته است. داستایفسکی تک‌گویی اول شخص را در میان اظهار نظرهای کوتاه، به گونه‌ای مقاله‌وار به کار می‌گیرد. در شرحی بر صفحه‌ی اول، ویراستار می‌نویسد که نویسنده و یادداشت‌هایش خیالی هستند اما آن را با یک تناقض عجیب به پایان می‌رساند: «گزیده‌های زیر شامل یادداشت‌های واقعی این فرد از اتفاقاتی در زندگی‌اش هستند» (۵:۹۹؛ یادداشت‌ها ۳). متن با بازگشت دایره‌واری به برون به پایان می‌رسد. ویراستار می‌نویسد: «این تناقض‌گویی اینجا تمام نمی‌شود. او نمی‌تواند مقاومت کند و به نوشتن ادامه می‌دهد» (۵:۱۷۹؛ یادداشت‌ها ۸۹). به همین نحو اسکورسیسی اصرار دارد که فیلم کاملاً از زبان تراویس نقل شود و دفتر خاطرات تراویس مدخل‌هایی برای تک‌گویی‌هایی می‌شود که بر روی تصاویری از نوشتن، رانندگی کردن و راه رفتن تراویس در خیابان‌های نیویورک قرار گرفته‌اند. همانطور که داستایفسکی جایی را برای یک ویراستار سوم شخص در کنار

پروتاگونیست داستان قراردادده اسکورسیسی هم از زاویه دوربین‌های فضا‌ساز (Diegetic) برای قرار دادن ما در درون و بیرون شخصیت تراویس استفاده می‌کند. ایده‌ی فضا‌سازی (Diegesis) به مواردی از جمله واقع‌گرایی فیلم ارجاع داده می‌شود (متر را ببینید، زبان فیلم). در معنایی محدود می‌توان گفت وقتی که بازیگر متوجه دوربین می‌شود به تقلید از فیلم‌های مستند یا فیلم‌های خانگی دوربین وارد فضای داستان (Diegesis) می‌شود (تمهیدی که اسکورسیسی در "خیابان‌های پایین شهر" و "گاوخشمگین" نیز استفاده می‌کند). دوربین در راننده تاکسی، با استفاده‌ی اسکورسیسی در نشان دادن حرکات چشم تراویس و زاویه دید او باز وارد فضای داستان ((Diegesis می‌شود هر چند این ویژگی چندان به استفاده از خود دوربین مربوط نمی‌شود. عناصر فضا‌ساز قصه (Diegesis) در فیلم، شامل باند صدا، نورپردازی و دوربین است با این شرط که سعی شود این فنون به عنوان جزئی از ابزار فیلم به چشم نیایند. زاویه‌ی دید دوربین می‌تواند به عنوان تمثیلی از تصور دیوار چهارم تاتر دیده شود. سکانس تیتراژ فیلم، پیش‌درآمدی که سرشار از نشانه است، با به کار گرفتن این دو تمهید استفاده از زاویه‌ی دوربین سبب ایجاد احساس پریشانی تماشاگر می‌شود. ابتدا تاکسی در میان بخار آب‌های ابرگون می‌گذرد سپس اسکورسیسی به نمایی از چشم‌های تراویس کات می‌کند. بعد تصاویر شبانه‌ی شهر را در باران می‌بینیم تصاویری مثل پاشیدن آب به شیشه‌ی ماشین، تصاویری با جلوه‌های پیچده و سرانجام دوباره به چشم‌های تراویس برمی‌گردیم. تدوین اسکورسیسی ما را در چشمان تراویس حرکت می‌دهد. به طوری که ما لحظه‌به‌لحظه، آنچه را چشمان تراویس می‌بیند تصور می‌کنیم و از درون منشور چشمان او به اطراف می‌نگریم (مقایسه کنید کولکر، ۲۳۰ و بوم). به هر حال تدوین، تفسیر هم‌ترازی را ارائه می‌دهد و ساختار روایت برای تماشاگر موقعیتی عینی و زاویه دیدی بسیار فضا‌سازی شده (Extra-Diegetic Perspective) می‌سازد که در تجسم موقعیت تراویس خلاصه نمی‌شود بلکه موقعیت او را چنانکه او درک می‌کند برای ما جلوه گر می‌سازد. تمرکز بر خصوصیات درونی و رابطه‌ی بیرونی شخصیت اصلی به طور طبیعی عملکرد مکان و فضا را افزایش داده است. مکان در هر دو اثر می‌تواند مطابق با آنچه که بومی و درونی است و آنچه که بیگانه و خارجی است به دو بخش تقسیم شود. مکان بومی شامل آپارتمان شخصیت‌های اصلی است. مثالی دیگر در راننده تاکسی، می‌تواند صندلی جلو تاکسی تراویس باشد. این مکان‌ها، مانند زیرزمین، تمثیل ادبی مفهوم انزوا می‌شود و در مقابل وسعت، بیگانگی و خصومت بالانشین‌ها قرار می‌گیرد. زیمل این پدیده‌ی اجتماعی را اینگونه توضیح می‌دهد: «تپ کلان شهری که به طور طبیعی با هزاران تغییر و تحول فردی مواجه است برای خودش، یک وسیله‌ی دفاعی در مقابل فاصله‌ی عمیقی خلق می‌کند که نوسانات اقتصادی و تهدیدات محیط خارجی ایجاد کرده‌اند» (۳۲۶). در هر دو اثر، شخصیت‌های اصلی از فضای زیرزمین یک پناهگاه یا قفس برای محافظت خودشان در مقابل محیط بزرگ شهر می‌سازند. این قفس، بسیاری از مکان‌ها را در داستان‌های گوگول به یاد می‌آورد مثل آپارتمان آکاکی آکایوویچ در داستان "بالا-پوش" و "یا سلول نوانخانه" پاپرشچین (۱۶۸:۵؛ یادداشت‌ها ۷۷). زیرزمین، فضای روحی روانی بسیار بااهمیتی به وجود می‌آورد. نمایشی از فضای ذهنی در محیط بیرون (دونالد ۱۳). تعارض بین قهرمان و جامعه در تصویر شخصیت قهرمان در محیط‌های عمومی و شخصی نشان داده می‌شود. به عنوان مثال، داخل تاکسی و خیابان‌هایی که در آن حرکت می‌کند. مرد زیرزمین جزئیاتی از آپارتمانش را ارائه می‌دهد اما در عین حال آنرا کثیف و زشت توصیف می‌کند (drianaia, skvernaia؛ ۱۰۱:۵؛ یادداشت‌ها ۵) و برای "بی‌چیزی‌اش" (Nishcheta) تاسف می‌خورد. پل شریدر و اسکورسیسی هر دو در راننده تاکسی توجه‌شان را به زیرزمین تراویس معطوف می‌کنند. با اینکه به طور مختصر آنجا مبلمان شده ولی باز هم به هم‌ریختگی آپارتمان انفصال ذهنی تراویس را منعکس می‌کند. دو چیز زینتی در طول فیلم ظاهر می‌شود که هر کدام ایده‌ی ثابتی را توسط قهرمان در زیرزمینش بازنمایی می‌کند. ابتدا شیفتگی تراویس به بتسی (در بیانیه‌ای که بر روی میز قرار دارد مشاهده می‌شود) با این جمله که: «من باید سازمان داده بشم». سپس تعداد زیادی پوسترهای مبارزات سیاسی پالتاین ظاهر می‌شود که بر طرح تروری که از نفرت نوپا و بی‌هدف تراویس برمی‌آید اشاره می‌کند. اولین صدای

خارج از قاب بر یادداشت‌های تراویس که با تصاویری از زیرزمین همراه شده است به خوبی پیوند بین فضای روانی و فیزیکی را نشان می‌دهد. این نما با حرکت افقی آرام دوربین در عرض آپارتمان آغاز می‌شود طوری که ما می‌توانیم رنگ‌های ترک خورده‌ی دیوار، کتاب‌های پراکنده، رشته لامپ بدون حباب، میزی کوچک پر از شیشه‌های قرص و یک تختخواب سفری فلزی را ببینیم. صدای خارج از قاب که یادداشت‌های تراویس را می‌خواند ادامه می‌یابد. تصاویر به سراغ تاکسی تراویس می‌رود و سپس دوباره به آپارتمان برمی‌گردد. در این زمان دوربین روی تراویس که روی تختخواب دراز کشیده و به سقف خیره شده تیلت می‌کند. این نما با اوج گرفتن نفرت در صدای تراویس همراه می‌شود و قرار گرفتن موسیقی سنگین برنارد هرمن در کنار آن، تصویر ناراحت‌کننده‌ای از تشویش ضداجتماعی‌ای که در این زیرزمین جاری‌ست را ارائه می‌دهد. حرکت از فضای بومی زیرزمین به فضای اجتماعی بیگانه‌ی بالای زمین به شکلی مجازی به عمل دریافت (Perception) اشاره دارد. در زبانی که از ادراک شکست نور و مناظر موهوم فضای شخصی گرفته شده است (بنیامین، ۵۱). مرد زیرزمین داستایفسکی، گفتگوهای فرضی‌اش را با مناظران فلسفی قسمت اول تشریح می‌کند: «البته، این من بودم که این جملات را برای تو می‌ساختم. این‌ها هم از زیر زمین می‌آید. چهل سالی‌ست که من از درون شکافی به همه‌ی حرف‌های تو گوش داده‌ام و وقتی همه این چیزها برای خودم اتفاق می‌افتاد این نوشته‌ها را از خودم ساختم» (۵: ۱۲۲؛ یادداشت‌ها ۲۷). شخصیت داستان به درستی محیط اطرافش را می‌شناسد و نقد بی‌رحمانه‌ی فلسفی قسمت اول یادداشت‌ها، مستمع زیرک و بادقتی را پشت دیوار نشان می‌دهد. به هر حال، مرد زیرزمین صراحتاً به تحریفی که در اثر دست بردن او در گفتگوهای پس دیوار ایجاد شده اقرار می‌کند. در فضای ذهنی او کسی یادآور می‌شود که مرد زیرزمین، (مثل تراویس بیکل قبل از نقطه‌ی اوج راننده‌ی تاکسی)، از گفتن آرمان‌هایش به یک شنونده‌ی واقعی امتناع می‌کند تا در عوض یک ضدقهرمان را از ملغمه‌ی "توده‌ی جامع‌پدید آورده‌ی راننده تاکسی، تیتراژ آغازین موتیف‌های تصویری را بوجود می‌آورد که بعداً در سراسر فیلم بسط پیدا می‌کند. تصاویر شیشه، آینه و چشم‌ها حلقه‌ی اتصالی به ادراک شخصیت اصلی از کمبود معنوی و بر شکستگی روحی جهانی می‌شود. اسکورسیسی تدوین و زاویای دوربین‌اش را به کار می‌گیرد تا بر نگاه تراویس به دنیا از درون شیشه یا آینه تاکید بگذارد. این تاکید مخصوصاً در نماهایی که از آینه‌ی عقب و یا شیشه‌ی جلوی ماشین وقتی که شخصیت‌های مهم وارد تاکسی تراویس می‌شوند دیده می‌شود: مثل دیدن بتسی درون دفتری تمام شیشه‌ای؛ دیدن پلنتاین از میان آینه عقب ماشین و دیدن ناگهانی آیریس و اسپرت در آینه عقب ماشینش. سه تصویر دیگر در شیشه، متعاقباً دگردیسی تهوع ماورایی مبهمی را (اشاره به اثر سارترم) به قصه‌ی دیوانه‌وار نشان می‌دهد. یک مسافر ناشناس که توسط اسکورسیسی نقش‌اش اجرا می‌شود به تراویس حرف‌هایی درباره‌ی همسر خائن‌اش و نقشه‌هایی که برای کشتن او کشیده می‌زند و در آهنگ مقطعی از سخنان جنون‌آمیز سادیست‌وار، اسکورسیسی سکانشی فصیح از نقشه‌های خشونت بار علیه یک زن را با یک هفت تیر مگنوم ۴۴ به نمایش می‌گذارد. در بازی دنیرو در این صحنه که ظاهراً تراویس ساکت است، خصومت مبهم تراویس در نگاهش که بین آینه‌ی عقب ماشین و شمایل ضد نور زن رد و بدل می‌شود به قصه‌ی خشن تبدیل می‌شود. نگاه او به زن که گویی از پشت یک پارچه‌ی کرباسی از یک پنجره به یک پنجره‌ی دیگر می‌رود هیز و خشونت‌بار می‌گردد. خشونت تصاویر شیشه و اسلحه به خوبی یک لایت موتیف دوباره هنگامی که تراویس با فروشنده‌ی سیاهپوست اسلحه ملاقات می‌کند درهم می‌آمیزد. در این صحنه، اسلحه به گونه‌ای ادبی وسیله‌ای برای فهم مطلب می‌شود. دوربین وارد فضای داستانی (Diegesis) می‌شود. اسکورسیسی دوربین را بر روی دست تراویس قرار می‌دهد دستی که اسلحه دارد و به آرامی عرض اتاق را طی می‌کند تا از پنجره به سمت خیابان پایین نشانه رود. در نهایت این اشارات در صحنه‌ای که تکیه کلام سینمایی تراویس را ساخته است «تو با منی؟» به خوبی جلوه گر می‌شود. کاراکتر زیرزمینی فیلم در آینه به خودش نگاه می‌کند، با دشمنان خیالی‌اش روبرو می‌شود و اسلحه‌های گوناگونش را به روی آن‌ها می‌کشد. ایهام این تصویر بسیار گزنده است: تراویس در آینه نگاه می‌کند و در عین که در حال شلیک به تصویر خود است با

دشمنانش حرف می‌زند و این پیش‌گویی تلاش او برای خودکشی در نقطه‌ی اوج فیلم می‌شود. تراویس به آینه نگاه می‌کند و خیلی جدی به این دنیای غریب‌نواز عکس‌العمل نشان می‌دهد. یک خود بیزاری که با نفرت جامعه ستیزانه نمایش داده می‌شود. ارتباط برقرار کردن، عمل معکوسی را در مفاهمه انجام می‌دهد علاوه بر آنکه پر از انقطاع نیز هست. ناهمخوانی‌ای که بین تفکرات شخصیت اصلی و شناخت و یا عدم شناخت دیگران از او وجود دارد این عدم تفاهم را بیشتر هم می‌کند. این ناکامی‌ها در برقراری ارتباط، شخصیت را دوباره به زیرزمین بازمی‌گرداند، جایی که فریادهای تب آلودش در پسزمینه‌ای از انفعال اتفاق می‌افتد. در یک نمونه‌ی خاص پوچ‌گرایانه در یادداشت‌ها، شخصیت اصلی برای انتقام گرفتن از افسری نقشه می‌کشد که روحش هم از گفتگویی که بین او و مرد زیرزمین انجام گرفته اطلاعی ندارد. وقتی طراحی دقیق و چند هفته‌ی زمانی که برای تدارک نقشه انتقام توسط مرد زیرزمین صرف شده با بیانیه‌ی انتقام او - تصادم شانه به شانه - مقایسه می‌شود بیانیه به گونه‌ای پوچ‌گرایانه مبتدل به نظر می‌رسد. در راننده تاکسی، فاصله‌ی ارتباطی، عنصر مرکزی میزانشن صحنه‌ای می‌شود که تراویس و بتسی با تلفن صحبت می‌کنند. اسکورسیسی تنها صحبت کردن تراویس را به تماشاگر نشان می‌دهد. دورین به آرامی از تراویس به یک راهروی خالی طویلی پن می‌کند. تجسمی از سکون و تعادل که در تضاد با غوغای درونی تراویس قرار می‌گیرد. قبل از آن اسکورسیسی، روی تراویس که بی‌حرکت روی تخت دراز کشیده و به سقف زل زده پن می‌کند در حالی که صدای خارج از قاب تراویس شنیده می‌شود که با صدای حیوانات شب در کنار آن منجرکننده شده‌است. اگرچه با پایانی که راننده تاکسی دارد به قول مرد زیرزمین داستایفسکی، تراویس یکی از آن آدم‌های فعال می‌شود، چیزی که یک تفاوت اساسی بین این دو اثر شده است ولی باز فیلم بسیار زیاد بر نشان دادن مسائلی که کهن‌الگوی زیرزمین را فلج کرده تمرکز کرده‌است. یادداشت‌های زیرزمین و راننده تاکسی، زندگی ذهنی و کلان‌شهر را ترسیم کرده‌اند. طبیعت دوگانه‌ای که در هر دو اثر به شکلی منحصر به فرد پرداخت شده است (فرانک ۳۱۰، کال ۱۳۲). در ترسیم کلان‌شهرهای شان، اسکورسیسی و داستایفسکی جهانی از نومییدی روحی، جهانی از تباهی و سقوط را خلق می‌کنند که تاریکی و بارش برف و باران بر آن حکمفرما شده است. این تصویر کلان‌شهر به مقدار زیادی به رئالیسم خیالی داستان برجسته‌ی داستایفسکی و عناصر فیلم نوار در اثر اسکورسیسی وابسته است. داستایفسکی داستان‌های بعدی‌اش "محبوب" و "رویای یک مرد مضحک" را با عنوان "یک داستان کوتاه خیالی" همراه می‌کند. تعبیر این نامگذاری در داستان "محبوب" آشکار می‌شود. «من وقتی فهمیدم که داستان از واقعیت بسیار بالایی برخوردار است از آن با عنوان خیالی یاد کردم. چرا که رویای آن کاملاً واقعی است» (۵:۲۴). پل شریدر تناقض مشابهی از همین نوع را، از ژانر نوار سینمای روایی به کار می‌گیرد. او می‌گوید: «فیلم نوار، رئالیسمِ خشنِ قصه‌گویی بعد از جنگ را با سایه روشن تصنعی سینمای اکسپرسیونیست آلمان درهم می‌آمیزد» (شریدر درباره‌ی شریدر ۸۳). او تصدیق می‌کند که اسکورسیسی به سنت فیلم نوار در خلق تصویر قدرتمندی از زیرساخت جامعه‌ای فاسد متکی است و خصوصیات نوار فیلم به طور کلی از نیویورک اسکورسیسی برمی‌آید نیویورکی که اسکورسیسی «در میان بازتاب‌های فیلم نوار در آن بزرگ شد» (آمریکن سینما). در مقدمه‌ای بر بازپخش "قدرت شر"، اسکورسیسی از نیویورک به عنوان "فراواقعیتی" (Hyper-Reality) نام می‌برد که نشانگر دنیای فاسد از درون ویران شده است. در اینجا فقط فردیت نیست که تباه می‌شود بلکه «کل مجموعه است که ویران می‌شود». طرح داستان و شخصیت‌پردازی "قدرت شر" شباهت‌های اندکی با راننده تاکسی دارد و پل شریدر هم تاثیر فیلم نوار را بر فیلمنامه‌ی خود اندک می‌داند (شریدر درباره‌ی شریدر ۱۲۷). با این وجود، اسکورسیسی ترکیب‌بندی، فضاسازی و طراحی صحنه‌ی نیویورک راننده تاکسی را به کار می‌گیرد تا ترسیمش از «دنیایی که من می‌شناسم» را بازتاب دهد. در بطن رئالیسمی خیالی، اسکورسیسی «جهانی که می‌شناسد» را با تصاویری گروتسک در قالب ترس روزمره‌ی می‌ریزد. تصاویری که با نورهای محو و رگه مانند شب‌های نیویورک، حرکات آهسته‌ی مردمان عادی در خیابان و نورپردازی مصنوعی‌ای که ته مایه‌ی قرمز به تصویر داده است شکل گرفته است. رئالیسم خیالی "یادداشت‌ها"، صریح و خشن، تجسم تکان

دهنده‌ای از بی‌عاطفگی را که کلان‌شهر نسبت به قشر آسیب‌پذیرش، ساکنان فراموش شده‌ی شهر وارد می‌کند نشان می‌دهد. همانطور که راننده تاکسی، برداشت اسکورسیسی از یادداشت‌های زیرزمین را به نمایش می‌گذارد معیارهای او در نمایش فیلم نوار شهر می‌تواند به عنوان اسبابی نظری برای مطالعه‌ی یادداشت‌ها به کار رود. با در نظر گرفتن این واقعیت که ویژگی‌های رئالیسم خیالی، از یادداشت‌ها به راننده تاکسی منتقل شده است. استفاده از ژانر فیلم نوار برای تحلیل ادبیات داستانی‌فلسفی مناسب به نظر می‌رسد چون فضا و روح حاکم بر فیلم نوار از منجلاب بلا تکلیفی‌ای نشأت می‌گیرد که مضمون آن در تمام آثار داستانی‌فلسفی و از طریق او در آثار فریتز لانگ، هرمان هسه، برتولت برشت و فرانتس کافکا نیز دیده می‌شود. بنابراین، مانند یک کارگردان و یا بیننده‌ی فیلم نوار، ما می‌توانیم خود را در موقعیت عینی یک دوربین برای دیدن فراواقعیتی که اسکورسیسی در پترزبورگ، از انبوه مردمانش، از بدبختی‌اش تصویر می‌کند قرار دهیم. استفاده از بارش برف و باران نقش یک شاخص عینی، یک واقعیت طبیعی، که ملال‌انگیزی و غم‌افزایی محیط را نشان می‌دهد بازی می‌کند (یادداشت‌هایی بر ۳۸۵:۵، Zapiski iz podpol'ia). در میان شخصیت‌ها، شخصیتی که همچنان بارزتر به نظر می‌رسد روسپی است. کهن‌الگویی متکی به خود که تجسم یک پرتره‌ی مرکب از خشونت غیرانسانی است که توسط جامعه ایجاد شده است (برنادت). در اینجا با یک سندرم واقعی اجتماعی مواجه می‌شویم. برداشتی که مضطربانه از بیانه‌ای بوجود آمده است که توسط یاوه‌گویی‌های یک مرد متزلزل زیرزمین ایجاد شده است در حالی که خود نیز از سندرمش رنج می‌برد. دیگر تصاویر خشن و نمادین (سمبلیک) مثل جسد زنی که در لجن دفن می‌شود و سرآغازهای تکرار شونده‌ای از سوگواره‌های شعرگونه‌ی نکراشف لحن نوار اثر را کامل می‌کند. مرد زیرزمین، همانند تراویس به عنوان پست‌ترین بخش جامعه ترسیم می‌شود. زمانی که او به فاحشه‌خانه می‌شتابد یک قیاس ادبی برای فیلم نوار کلاسیک به وجود می‌آید: «تنها چراغ‌های خیابان بودند که با دلتنگی در مهی غلیظ همچون مشعل‌هایی در مراسم تدفین می‌درخشیدند». این تشبیه، مثل یک نمای دوربین، خیلی موجز، مضحکه‌ی وحشتناکی از پیش‌پافتادگی را نمایان می‌سازد. بیدارشدن مرد زیرزمین پس از یک رویارویی جنسی با لیزا تاثیر دیگری را از فیلم نوار نشان می‌دهد: «در اتاق تنگ و باریکی با سقف کوتاه، شمعی می‌سوخت. هربار سوسو زدنش کمتر می‌شد و تقریباً رو به خاموشی می‌رفت. چند لحظه‌ای تاریکی محض همه جا را دربر گرفت». روایت داستانی‌فلسفی گویای یک طراحی ست که شریدر از آن صحبت می‌کند یعنی تاریکی غم‌انگیزی که با نورهای پراکنده و معجوج کننده، تصویر شده است. تصاویری که از پس دانه‌های برف یا از پس دیوار اتاقی ناخوشایند و تاریکی‌ای که به زودی تمام شهر، اتاق و قهرمان اصلی را می‌پوشاند سوسو می‌زنند. صحنه به وضوح سنت فیلم نوار را از پیش به نمایش می‌گذارد. ترکیب بندی آن چیزی را ارائه می‌دهد که جان بیلی آن را امضای فیلم نوار می‌نامد. کنتراست بین تاریکی و روشنایی در شب در حالتی که «منابع نور خودشان جزئی از صحنه هستند» (آمریکن سینما). تفاوت‌های قراردادی، امکانات مختلف و استحالتهای گوناگونی را ایجاد می‌کنند. در "یادداشت‌ها" آگاهی ما از ماجراها و انگیزش‌های روانی همگی بر پایه‌ی صدای خود مرد زیرزمین که با فریب به خواننده اطلاعات می‌دهد بنا شده است. متعاقباً ما هنگامی که تنها از زاویه دید اول شخص به سمت نتیجه‌گیری داستان می‌رویم با پرسش‌هایی درباره‌ی میزان صحت روایت قهرمان اصلی مواجه می‌شویم. به خاطر ترکیب زاویه دیدهای مختلف و استفاده‌ی همزمان از عناصر دیداری و شنیداری، فیلم می‌تواند بدون گسست در روایت، ما را به درون دنیای قهرمان ببرد و یا از آن دور کند. در راننده تاکسی بعضی تلفیقات (صدا) دوگانگی کلان‌شهر و زندگی ذهنی را به تصویر می‌کشند. در بازگشت به صحنه‌ی اصلی دست‌نوشته‌های تراویس ما درمی‌یابیم که این صحنه به هیچ وجه یک صحنه نیست بلکه تقریباً سه صحنه است: نوشتن تراویس، سپس رانندگی و بعد دراز کشیدن او بر روی تخت مسافرتی. پیوستگی صدا به هر حال، یک تداوم در جریان داستان ایجاد می‌کند. تمهید صدای خارج از قاب، استعاره‌ای نمونه‌وار از فیلم نوار است که صدای والتر نف (فرد مک موری) را وقتی حوادث فیلم "گرامت مضاعف" را روایت می‌کند به یاد می‌آورد یا موردی ناخوشایندتر که باعث اذیت تماشاگر نیز می‌شود شروع فیلم

"سانست بلوار" جایی که جو گیلیس (ویلیام هولدن) توجه بیننده را به جسد خودش جلب می‌کند. در راننده تاکسی ما از یک تصویر و صدای همزمان (تراویس نوشته‌هایش را در حالی که ما نوشته شدن همان کلمات را می‌بینیم، برایمان می‌خواند) به روایتی موازی می‌رسیم - نمایش همزمان دو لحظه‌ی جدای از هم (تراویس رانندگی می‌کند در حالی که همچنان صدای خواندن یادداشت‌هایش را می‌شنویم). در آن واحد، ما هم اطلاعی صمیمانه از زندگی ذهنی قهرمان پیدا می‌کنیم و هم از او فاصله می‌گیریم. شاید با نگاهی انتقادی این زاویه دیدی از خود تراویس باشد که او برای کلان‌شهر به نمایش درمی‌آورد. در مقایسه متن‌ها این نکته به شکلی ملموس‌تر روشن می‌گردد. ساختار نامانوس هر دو اثر شکلی از نگرانی را در ما به وجود می‌آورد. نگرانی‌ای که حاصل یک تنش بین زاویه دید درونی و بیرونی ما، بین محرم بودن و غریبه بودن و بین همذات پنداری و از بیرون منتقدانه نگاه کردن است. سرانجام، سقوط قهرمان به قعر کلان‌شهر به طور مجازی سقوط او را به جهنمی مدرن به تصویر کشیده می‌شود. تصاویر آغازین از تاکسی تراویس، همانند تصاویری که به دنبال آن می‌آیند، متن اقباسی دوزخی آن را معرفی می‌کند. تصاویری شامل بخار آبی که از خیابان بلند می‌شود و تاکسی که به صورت حرکت آهسته در این دنیای مه و سایه رد می‌شود. حتی در ساعات روز، تراویس دوباره ما را به درون تاریکی می‌کشاند - به سالن سینماهای فیلم جنسی، با آن چهره‌های شناخته شده‌ای که به شکلی عریان تجسمی از روح‌های گم گشته‌شان است. و در نهایت، نقطه‌ی اوج فیلم با جهنمی از جسد‌های روی زمین افتاده در یک قلمرو نمادین دیگر به تصویر در می‌آید - هتلی درجه سه که در واقع مکانی برای روسپی‌گری است. در یادداشت‌های زیرزمین نیز مرگ و پوسیدگی بر سقوطی اهریمنی دلالت دارد و کسی در دل شهر جهنمیان را پیدا می‌کند: امروز به عده‌ی تابوت رو می‌برند یعنی تقریباً داشتند پرتش می‌کردند. به تابوت؟ آره! تو "هی مارکت"، از یه انباری زیرزمینی می‌آوردنش بالا - از یه انباری زیرزمینی؟ نه یه انبار، ولی از زیرزمین. خب می‌دونی ... یه زیرپله بود ... یه خونه‌ای که معدن مریضیه ... اونجا پر از آشغال بود ... پوست تخم مرغ، زباله ... بوی گند می‌داد ... تهوع آور بود (۵:۱۵۳؛ یادداشت‌ها ۶۱). در صحبت کردن از زندگی یک فاحشه، به زبانی بسیار استعاری، مرد زیرزمین از لیزا می‌پرسد، «غیر از بوی گند چی اونجا بود؟» و در ادامه در جر و بحث با لیزا، او قلمرو جهنم گونه‌ای که در آن لیزا روحش را به شیطان فروخته است را تشریح می‌کند و می‌گوید که او با خرید و فروش گوشت بدن خود، منفعت بردن از میل نفسانی و از دست دادن خصوصیات انسانی جزء شیاطین شده است. در این جهنم، همانند جهنم دانت، دودی با بوی تند و تهوع آور از گستره‌ی بشریت در حال فساد برمی‌خیزد. اینجا نیز مکانی نامتعادل و کاریکاتوری گروتسک مانند از جامعه‌ی انسان آرمانی است. یک وارونه از شهر افلاطون، که بیشتر با عوامیت و کثیفی مشخص شده است تا با اشرافیت و نظم مدنی. دغدغه‌ی ذهنی قهرمان نسبت به وفور فساد در جهان و جهنم جانفرسای مدرنش، او را در قالب یک جنگجوی صلیبی یا یک موعظه‌گر مدرن در مقابل بی‌تقوایی‌ای که به حد غیرقابل فهمی بزرگ شده قرار می‌دهد. این جامعه با بوی متعفن پوسیدگی‌اش، زیبایی و بیگناهی بیگناهان جهانش را غارت می‌کند. یک چنین جهنمی باعث دردهای استعاری می‌شود. هر دوی آن‌ها از احساس تهوع و دل درد شدیدی شکایت می‌کنند. در مورد مرد زیرزمین این درد، دندان‌درد است. این دردها، دردهای ماورایی مدرنیته هستند: «التماست می‌کنم، آقا، به ناله‌های یک آدم تحصیلکرده قرن نوزدهمی که از دندان‌درد زجر می‌کشد گوش کن، به خصوص وقتی که ناله‌هایش بعد از دو سه روز درد کشیدن طور متفاوتی از روز اول شده است. آن هم نه مثل ناله‌ی یک داهاتی زمخت، بلکه مثل مردی که با تمدن و پیشرفت اروپایی بزرگ شده، مردی که از مردم معمولی و کثیف دوری کرده و الان این کار به خاطر داشتن دندان درد اصلاً برایش راحت نیست». همانطوری که امروزی‌ها می‌گویند. ناله‌هایش یک جورهایی زننده، زشت و ناخوشایند می‌شود و برای شب‌ها و روزهای متمادی ادامه پیدا می‌کند (۵:۰۷-۱۰۶؛ یادداشت‌ها ۱۱). اعتقاد او به اینکه به تنهایی، مفهوم یک کمال را که دیگران آن را ویران کرده اند زنده نگه داشته است خشم و درد را در وجودش برمی‌انگیزاند. این خود برترینی اخلاقی علتی برای نفس‌گرایی او می‌شود. تا وقتی که جامعه، مرد زیرزمین را به شکل یک حشره از خود طرد می‌کند او از

درون در خود می‌جوشد و خود را برتر از بقیه می‌بیند: «کسی باهوش تر از دیگران است و کسی که از بقیه متمایز است». تراویس در ابتدا معتقد است که انسان نباید خودش را وقف مرض مرکز توجه بودن بکند بلکه باید کسی مانند بقیه باشد. اما خیلی زود این عقیده به احساس حقارت نسبت به دیگرانی که دائم در حال بزرگ شدن‌اند تبدیل می‌شود: «اینجا مردی هست که بیش از این تحمل نخواهد کرد. مردی که علیه تفاله‌ها برخاسته است» (۵:۱۳۲؛ یادداشت‌ها ۳۶). تراویس می‌نویسد که «من مرد تنهای خداوند هستم». این کهن الگوی زیرزمین در قلمروی بالای زمین توجیه می‌شود و در جهان زیر منزوی می‌شود ۱۲. تراویس و مرد زیرزمین به عنوان "مردان تنهای خداوند" متعهد می‌شوند که از قربانی فساد طبقاتی جامعه بودن خود را رهایی بخشند. دو روسپی دو داستان، لیزا و آیریس نمادی از زنان ساده و خامی هستند که تاجرانی دیوسپرت از بی‌گناهی آنان برای انتفاع خود سود می‌جویند. این مفاهیم در اینجا به گونه‌ای متفاوت مطرح می‌شوند. مرد زیرزمین در واقع در دوباری که با انگیزه‌ی جنسی به سراغ لیزا می‌رود قصد تحقیر کردن او را دارد در حالی که تراویس هیچ تمایل جنسی به آیریس نشان نمی‌دهد. با این وجود در گفتگویی مشابه هر دو شخصیت اصلی می‌خواهند که از گذشته‌ی این زنان آگاه شوند و سعی می‌کنند با گفتن چیزهایی درباره‌ی اینکه زندگی چگونه باید باشد آن‌ها را متقاعد کنند که به گرمی، آرامش و عشق زندگی خانوادگی برگردند. لیزا و آیریس به پترزبورگ و نیویورک آمده‌اند جایی که مرد زیرزمین با استهزا از آن به عنوان مرکز تمدن یاد می‌کند. سفر آن‌ها مجازاً بازتابی از نیروی کشش کلان‌شهر است که آن‌ها را به سوی تباهی می‌کشاند. هر کدام از آن‌ها زندگی روسپی‌ها را به نحوی شیطانی توصیف می‌کند. مرد زیرزمین می‌گوید: «تو روحت را فروخته‌ای» و در لحظات غلیان احساسی به فصاحت بیان می‌دارد که در نهایت آنچه که در انتظار لیزاست فراموشی و احساس تنفوری ست که او از جذابیت خودش نصیبش می‌شود. تراویس موجزانه وضعیت آیریس را در این جمله بیان می‌کند. «تو نمی‌تونی اینطوری زندگی کنی. این جهنمه». جمله‌ی «این جهنمه» با تصاویر آغازین فیلم تشدید می‌شود و توصیف عمل لیزا یعنی "فروختن روح" را منعکس می‌کند. ماهیت شیطانی وضعیت آیریس با نشان دادن پنج صحنه‌ی سکansı مستندگونه از دنیای او بیشتر آشکار می‌شود. ابتدا، اسپرت برای تراویس از خشونت‌های جنسی که مشتری‌ها ممکن است در مورد آیریس انجام دهند برای او تعریف می‌کند. سپس تراویس با آیریس در اتاقش حرف می‌زند و هنگامی که او آنجا را ترک می‌کند تغییری در موسیقی برنارد هرمن به وضوح بازگشت به جهنم را با تبدیل موسیقی دلنواز ساکسیفون به ضرباهنگی شوم اعلام می‌دارد. این آهنگ که در سراسر فیلم به یک لایت موتیف تبدیل می‌شود و پیرمرد را (یک سودجوی دیگر در روسپی‌گری) هنگامی که از تاریکی به راهرویی تنگ وارد می‌شود همراهی می‌کند. همان راهرویی که مکان نقطه‌ی اوج کشتار فیلم می‌شود. بعد از صحنه‌ای که بین تراویس و آیریس در کافی شاپ می‌گذرد ما به اتاق آیریس برمی‌گردیم. اسپرت اکنون تغییر چهره داده و مانند دیوی که دختر نابالغی را برای لذت‌جویی و منفعت‌طلبی اغوا می‌کند نشان داده می‌شود. شاید ما به زیرلایه‌ی جهنمی این صحنه شک کنیم ولی اسکورسیسی با فیلمبرداری صحنه با نور قرمز، زمانی که اسپرت با دختر می‌رقصد این مفهوم را کاملاً محسوس می‌کند.

قهرمان به طور مجازی برای حفظ شخصیت نافرمان زنانه‌اش به قلمرویی اهریمنی سقوط می‌کند (قهرمانی که حتی از مخاطره‌ی شیطانی‌ای که با آن روبرو شده است آگاه نیست) شیطان را رسوا می‌کند و برای نجات زن می‌جنگد. عذاب جهنم، رستگاری و رهایی که به یک روسپی وعده داده شده است و خشونت کینه‌توزانه‌ای که در مقابل فساد و بی‌اخلاقی قرار می‌گیرد لحنی آرمانی (hagiographic) به متن داده است. این لحن هنگامی که مرد زیرزمین طلب امید و عشق و ایمان می‌کند حتی ماهیتی گسترده تر پیدا می‌کند و وقتی که قدم در راه خداوند می‌گذارد «گویی که سواری ست بر اسب سفید با تاجی از برگ» (۵:۱۳۲؛ یادداشت‌ها ۳۹). اسکورسیسی هنگامی که تراویس را یک قدیس - پل قدیس می‌نامد (فریدمن، ۶۷) باز یک چیز به طور غریزی از این بینش‌های مصنوعی قدیسانی چون پل و جرج پس زده می‌شود چون بعضی قهرمان‌ها بینش قدیسی قهرمانی را حتی با آنکه تلاش می‌کنند تا این نقش را به طور کامل انجام دهند ولی باز از آن منحرف می‌شوند. مرد زیرزمین، در توهین‌های نیشداری در

ازای خدماتی که لیزا تحت عنوان عشق به او ارائه می‌دهد پیشنهاد پرداخت پول می‌کند و به این ترتیب فروشنده‌ی روحش می‌شود. تراویس هم درگیر قتل می‌شود که نقشه‌اش به بیراهه کشیده شده است. هرگونه مشروعیت دادن به غضب اخلاقی مرد زیرزمین و تراویس در نهایت با غلبانی از احساس از خودبیزاری و انسان‌گریزی روبرو می‌گردد که مانع می‌شود آنان را در زمره‌ی قهرمانان به حساب بیاوریم. غضب اخلاقی آنان، هجویه‌ی موثری بر ریاکاری می‌سازد و به شکل دشنامی علیه گناهکاری ظاهر می‌شود. اما فساد جامعه، کهن‌الگوی ما را برای اینکه از خودش یک ضد جامعه بسازد توجیه نمی‌کند. در خوانش قسمت اول یادداشت‌ها، چیزی که بر بحث سنگینی می‌کند این فرض است که انسان به طور انفرادی قادر است انسانیت را در میان زیبایی، عشق و پاکی پیدا کند. امروزه برخی نظرات تدریجاً پذیرفته‌اند که این فرض بیشتر منتج از یک احساس کینه خواهانه است تا بلند منشی نجیبانه. "کینه توز" ("یا" کره"، "شروور" "زلوی) و "معاند" ("kyerno) صفت‌هایی هستند که متناوباً به مرد زیرزمین داده می‌شوند. ارتقا یافتن جایگاه راننده تاکسی به یک فرمان محبوب مردمی، به سبب اتفاقات غریب کنایه آمیز، نقشه‌ها و به طور خلاصه به رفتار کینه ورزانه‌ی او مربوط می‌شود. «الان من دیگه می‌دونم چیکار باید بکنم» و ادامه می‌دهد «مردی که دیگر بیشتر از این تحمل نخواهد کرد». طنز قضیه در اینجا است که این «کاری که باید انجام دهم» در واقع تدارک قتل است که از او یک مجرم اجتماعی می‌سازد نه یک قهرمان مشهور (مقایسه کنید شریدر درباره شریدر ۱۱۸-۱۹). قهرمان ناجی روسپی به شکلی متناقض خود را طرفدار اخلاقیات خیالی جنسی نشان می‌دهد. اما این تلاش به ظاهر قهرمانانه به طرز غیرقابل انعطافی در تضاد با هرزگی و زن ستیزی‌ای که کهن‌الگوی مرد زیرزمین در خود دارد قرار می‌گیرد. بعد از گفتن این جمله به لیزا که او «روح خود را اسیر می‌کند»، مرد زیرزمین بلافاصله ادامه می‌دهد: بعد از همه‌ی این‌ها تنها چیزی که وجود داره عشقه! عشق به گوهر بارزشه، گنجینه‌ی یه دختر ... این عشقه ... اما عشق تو الان به چی می‌ارزه؟ تو خریدی می‌شی، همه‌ی شما. پس چرا یه نفر باید برای عشق دادن به تو تلاش کنه وقتی تو همه چیز رو بدون اون در اختیارش قرار می‌دی؟ (۵:۱۵۹؛ یادداشت‌ها ۶۸) در رستوران، تراویس نیز پیشنهاد مشابهی را به آیریس می‌دهد. هرچند آشکارا پیچیده‌گویی کمتری دارد: «تو با اون مردنی‌ها با اون خزنده‌های فاسد لعنتی بیرون می‌ری و خودت رو می‌فروشی!». خوی منحرف شده‌ی شخصیت‌های اصلی، به هر حال قسمتی از زیرزمین آن می‌شود و زمانی که این تمایل جنسی برای یک انسان‌گریز گوشه گیر اتفاق می‌افتد قاعدتاً خودارضایی جنسی را نیز به همراه دارد. تراویس مدام به سالن‌های نمایش پورنو می‌رود و در همان حال به تفاله‌های جامعه که در کنارش در سینما نشسته‌اند فحش می‌دهد. او ناآگاهی مضحکی از اینکه خودش هم جزئی از این جامعه است را بروز می‌دهد. بعدها وقتی بتسی - کسی که می‌تواند دولسینای تراویس فرض شود - از دیدن او امتناع می‌کند یک زن ستیزی پارانویایی در نوشته‌هایش پیدا می‌شود. بتسی از یک فرشته به آشغال کثافت تقلیل داده می‌شود و تراویس با تحقیر او را جز "آن‌ها" به حساب می‌آورد: «من الان می‌دونم که اون چقدر شبیه بقیه ست. سرد و دور. شاید مردم همچین چیزی رو دوست داشته باشند. در مورد زن‌ها که حتما همینطوره». مرد زیرزمین خیلی بی‌واسطه انحرافش را می‌شناسد و استفاده‌ی مکرر او از واژه‌ی "انحراف" ("Razvart) آن را مانند واژه‌های "انزجار" و "کینه" به یک مشخصه در کلام او بدل می‌کند. گویش شاعرانه‌ی روایت او از به کار بردن شکل فعل و یا مصغره‌های این کلمه مثل Razvratik (انحراف کوچک) و یا شکل‌هایی که به طرز طعنه آمیزی صمیمی به نظر می‌رسند مثل Razi, Ratishko لذت می‌برد. مرد زیرزمین "شرم" و "لذت واقعی" این انحراف را با هم پذیرا می‌شود. "لذتی در یک خودارضایی دزدکی" و "انحراف کوچکش: من در تاریکی، قهقهرا و بیزاری نه یک انحراف جنسی کامل بلکه یک انحراف کوچولو غرق شدم. خوشی‌های کوچک من به خاطر ناخوشی‌های دردناک و دائمی‌ام سوزنده و تند هستند... آنجا در من اشتیاق روانی شدیدی برای تناقض گویی و تضاد ایجاد کرد و من عذاب بی‌اختیاری در برابر گناه را چشیدم ... این عذاب را تنهایی، در تاریکی، مخفیانه، با ترس و حقارت، با احساس شرمی که هیچوقت حتی در شرم آورترین لحظه‌های زندگیم من را رها نکرده تحمل کردم و به احساسی رسیدم که وقتی به مقدسات توهین می‌کردم داشتم

(۵: ۱۲۷-۸ یادداشت‌ها ۳۳؛ من کمی ترجمه‌ی کاتز را اصلاح کرده‌ام). او وقتی از "لذت کوچکش" (مصرغ واژه‌ی روسی Naslazhden'itse) که برخاسته از "انحراف کوچکش" می‌باشد حرف می‌زند کامجویی نامشروعش را آشکار می‌سازد: من شرم زده بودم (شاید هنوز هم باشم)؛ به جایی رسیدم که در راه برگشت به خانه، به گوشه‌ی نفرت‌انگیز شب‌های پترزبورگ احساس کردم لذت کوچک غیرعادی، مخفیانه و پست من، شدیداً به من یادآوری می‌کند که یکبار دیگر کار مشتمل کننده‌ای را امروز انجام داده‌ام، کاری که انجام شده بود و دیگر کاری نمی‌شد کرد. من خودم را از درون می‌خوردم و می‌خوردم تا تلخی آن به یک جور حلاوت نفرین شده‌ی شرم آور تبدیل شد و سرانجام به لذت مطبوع واقعی رسید (۵: ۱۰۲)؛ یادداشت‌ها ۶). متن، بازگشت به «گوشه‌ی نفرت‌انگیز شب‌های پترزبورگ» و «حلاوت نفرین شده شرم آور» را به هم مربوط می‌کند و به این ترتیب انحرافات را با ویژگی‌هایی که قبلاً در این کهن الگو دیدیم مانند انزوا، شب بیداری و هرزگی پیوند می‌دهد. منزوی شدن، تاریکی و انحراف، همانطور که «لذت مطبوع» را در خود دارند با حضور فراگیر شهر برای رسیدن به گونه‌ای ادبی قرن نوزدهمی از فیلم نوار همراه می‌شوند - فیلم نواری روایت گونه که همه‌ی انحرافات اخلاقی‌اش در شب پدیدار می‌شوند یا آنطور که اسکورسیسی می‌گوید، «فکر می‌کنم شخصیتی که شب‌ها بیرون می‌آید جذابیت بیشتری دارد. این واقعاً کل ماجراست» (آمریکن سینما). مرد زیرمین و تراویس بسیاری از قهرمان‌های سرگردان قرن نوزدهمی، شوالیه‌های آوارهی ماجراجو یا قدیس‌های مسافر را تخریب و مضحکه می‌کنند قهرمان‌هایی مثل "راهیان تنها"ی روسو، دلاوران بیگانه شده ولی آرمانی رومانسیسم، افراد خشن ولی شریف غرب آمریکا و شخصیت‌های بدبین ولی هنوز کارزمایی داستان‌های مدرن شهری را هجو می‌کنند. قهرمان‌های قبلی با بزرگنمایی در واکنش منفی دادن نسبت به بدبینی‌شان تصویر می‌شدند و به خاطر ندای شرافتی که آن‌ها را به سوی خود می‌خواند آرمانی به نظر می‌رسیدند در حالی که تراویس و مرد زیرمین عامی به نظر می‌آیند و صدایی که آن‌ها به آن جواب می‌دهند توهمی بیش نیست. این مضحکه‌ی قهرمان شاید قهرمان‌های ابله فولکور و یا حتی آدم‌های خیالاتی سروانتس را تداعی کند. شخصیت‌هایی که داستایفسکی با آن‌ها را بسیار دوست می‌داشت ولی به شکل احمق‌های تمام عیار در داستان‌هایشان نشان‌شان داده است ۱۴. با این حال باز کهن الگوی زیرزمین فاقد هرگونه بیگانگی ناشی از خیالاتی بودن یا پاکی روح می‌شود و عامی بودن و معمولی بودن او جنبه‌ی شرافتمندانه و شرعی کار او را هر چند هم که رویاپردازانه باشد زیر سوال می‌برد. وقتی این قهرمان‌ها را با قهرمان‌هایی که از نفوذ ممتد شر خسته شده‌اند و با اکراه با آن کنار آمده‌اند مقایسه می‌کنیم با اینکه تاثیر قهرمان‌های پرومته‌ای رومانسیسم یا آدم‌های سرگردان وسترن و فیلم نوارهای کلان‌شهری را بر شخصیت اصلی اسکورسیسی می‌توانیم ببینیم اما شکلی از قهرمان در اینجا پرداخت شده است که به طرز بیرحمانه‌ای، شکل عجیب و غریبی به آن داده شده است. او از خود نه شکوهی از نافرمانی‌هایش را به نمایش می‌گذارد نه دل بستگی شرافتمندانه به آرمان‌هایش در این جهان را - جهانی که در آن آرمان‌ها نامفهوم و ناخالص شده‌اند. مرد زیرزمین بعد از منازعه‌ی سخنورانه‌اش با لیزا، به "حقیقت زشت" پنهانی‌ای در سرگشتگی‌اش پی می‌برد: این راهی منزوی در واقع نوعی از انحراف روسو است و "یادداشت‌هایش" در واقع هجویه‌ای است از اعتراف به گناه. تراویس به چنین برداشتی نمی‌رسد اما بیننده‌ی راننده تاکسی با تناقضی که در قهرمان می‌بیند و وجود سکانس اختتامیه یقیناً به چنین برداشتی خواهد رسید. در گفتار پایانی، مرد زیرزمین، یک کهن الگوی جدید خسته از پوچی گشتن به دنبال هدف‌هایش (در جهانی که با پلیدی‌های کلان شهر احاطه شده است) را به نمایش می‌گذارد. کلان‌شهری که هرگونه امید به زیبایی و پاکی را در کینه‌ها و بیزاری‌های عقده شده‌ی خود غرق می‌کند. مرد زیرزمین در کلامی که می‌تواند به راحتی در راننده تاکسی نیز شنیده شود می‌نویسد «ما همه از زندگی بیگانه شده‌ایم، ناقص شدیم. کم یا زیاد ولی همه ناقص شده ایم». این قهرمان ناکام چیزی بیش از انزوا و کنار گذاشته شدن توسط جامعه را به نمایش می‌گذارد. دغدغه‌های از جنس تمنای فرازمینی مرد تنهای خداوند به دلیل زندگی در دنیایی که در آن حقیقت، خوبی و زیبایی بی‌معنا شده‌اند و به کلی رخت بر بسته‌اند شکلی پوچ گرایانه پیدا کرده است. مرد زیرزمین و تراویس، در

واقع کتب انبیای بابل هستند اما بدون هیچ تضمینی برای رسیدن به رستگاری. آن‌ها تیسوس‌هایی در هزارتوهای شهر هستند ولی بدون Ariadne و کوه المپ. بیانی از "فقر معنوی" و "سردی معنوی" که یونگ پیش بینی می‌کند که قهرمانان با آن روبرو شوند (یونگ ۱۴-۱۵). شخصیت اصلی که اشتیاق ذاتی‌ای برای آرمان‌طلبی را زنده می‌کند البته نه با ظرفیت زیادی برای تشخیص، تشریح و درک آن. «کثافت شهری که اکنون دیگر در زیر زمین نیست» مرد زیرمین را ترسیم می‌کند. البته نه هیچ زیرزمینی برای این کهن‌الگو وجود دارد و نه هیچ تمایزی بین قهرمان و ناپاکی‌ها. پی‌نوشت‌ها ۱- لوئیس مامفرد ماهیت این پدیده را به خوبی دریافته است. او می‌نویسد: وقتی یک شهر از نشانه‌های هنرمنداری دست می‌کشد به حالتی منفی عمل می‌کند: کمک می‌کند تا واقعیت از هم پاشیدگی [جامعه] شکلی جهانی تر پیدا کند. در محله‌های بسته‌ی شهر فساد و انحراف بسیار سریعتر شیوع پیدا می‌کند و در هر آجر آن اینگونه وقایع ضد اجتماعی نفوذ پیدا می‌کند: این پیروزی زندگی کلان‌شهری نیست که ارزش‌های پیامبرانی چون ارمیا، Savonrola, Rousseau or Ruskin را زنده می‌کند (مامفرد، ۲۴) - اسکورسیسی یادآوری می‌کند که «من با شخصیت، به طریقی که داستایفسکی آن را ترسیم کرده خیلی احساس نزدیکی می‌کردم. همیشه می‌خواستم که بر اساس یادداشت‌های زیرزمین فیلمی بسازم. به پل [شریدر] این را گفتم و او گفت خب من این کار را در راننده تاکسی انجام داده‌ام. و من گفتم: عالی! خودشه ... (کلی ۹۰-۹۱). او در گفتگو با شریدر می‌گوید: «ما آن فیلم را ساختیم چون احساس می‌کردیم چیزی شبیه یادداشت‌های زیرمین داریم» (فیلمنامه راننده تاکسی شریدر، XIV). با وجود این رابطه‌ی روشن ولی این موضوع تا زمانی که بررسی مختصر ولی نافذ فریدمن درباره‌ی کارهای اسکورسیسی انجام نشد به طور بارز مورد توجه قرار نگرفت (۶۶-۶۷). کال نیز اشاره‌هایی مشابه ولی فقط به طور گذرا دارد. ۳- چرنیشفسکی منتقد برجسته‌ی ادبی و از نخستین جامعه‌شناسان، بحثی را بر پایه‌ی "منفعت طلبی عقلانی" مطرح می‌کند. بحثی درباره‌ی اینکه مرد زیرزمین پاسخی در برابر جامعه‌ای است که آزادی‌ها و اراده‌های فردی را سلب می‌کند. این گفتمان به طرز جالبی بحث‌های جورج زیمل را درباره‌ی سوسیالیسم، آزادی و فردیت پیشگویی می‌کند. ۴- او در اینجا از زیگفرید کراکوئر نقل می‌کند و از او به عنوان چهره‌ی اصلی در شناخت جامعه‌شناسی فیلم و همچنین به عنوان یک شکل هنر شهری نام می‌برد. این بررسی، البته هم در مطالعه فیلم و هم در مطالعه کلان‌شهر یک الگو و معیار است. ۵- ارجاعات به "یادداشت‌هایی از زیرزمین" شامل دو مرجع می‌باشد، اول به نسخه و صفحاتی از Polnoe Sobranie Sochinenii داستایفسکی و دوم ترجمه‌ی مایکل کاتز تحت عنوان "یادداشت‌ها". من از این نسخه‌ی انگلیسی استفاده کردم تا خوانندگان انگلیسی زبان برای یافتن عبارات در متن مشکلی نداشته باشند. در موارد غیر از این، در نقل قول‌های از راننده تاکسی، از دیالوگ‌های خود فیلم استفاده شده است که با دیالوگ‌های فیلمنامه اصلی به خاطر تغییرات حین فیلمبرداری و همچنین به خاطر بداهه‌گویی‌های که در نسخه‌ی نهایی انجام شده متفاوت شده است و به همین جهت در این ارجاعات به شماره صفحه اشاره نشده است. ۶- من قصد ندارم که اهمیت یادداشت‌ها را به عنوان یک سند تاریخ روشنفکری کم کنم بلکه می‌خواهم مقام آن را به عنوان یک تفسیر جهانی در مورد فردیت مدرن و به عنوان قسمتی از سنت نیچه، مان و ساتر ارتقا دهم. همانطور که، برای مثال، روبرت لوئیس جکسون، از نام‌های سارتر، کی‌یرکگارد و کامو برای معرفی مرد زیرزمین داستایفسکی در ادبیات روس استفاده می‌کند قبل از آنکه به ادبیات کهن روس برای تحلیل‌اش استناد کند. ۷- برای مطالعه‌ی یادداشت‌ها به عنوان اعتراف به گناه، Axthelm ۱۳ and Howard ۲۲-۲۱۵, Bakhtin ۱۸-۳۰۴, Coetzee ۵۳ را ببینید. برای بازنگری در وجود رابطه داستایفسکی با روسو؛ Coetzee and Howard را ببینید؛ برای تعریف ژانر "داستان اعتراف گونه" فصل دیباچه در Axthelm را ببینید. ۸- چند خط آغازنوشته‌ای که شریدر در ابتدای فیلمنامه از مرد تنهای خداوند توماس ولف نقل قول می‌آورد این است: «همه‌ی باور من در زندگی اکنون بر این اعتقاد قرار گرفته که تنهایی بیشتر از آنکه یک پدیده‌ی نادر و غریب باشد یک حقیقت اجتناب‌ناپذیر وجود انسان است». ۹) (xxiii- همه‌ی بررسی‌ها درباره‌ی اسکورسیسی و راننده تاکسی به تاثیر فیلم نوار در آن اشاره دارند؛

(Kolker ۲۲۴-۲۷ and Friedman ۸۴-۸۵). در بررسی پالمر درباره‌ی فیلم نوار راننده تاکسی به عنوان یک نمونه مورد مطالعه قرار گرفته است. برای خواندن تعبیر اسکورسیسی درباره‌ی فیلم نوار American Cinema را ببینید. ۱۰- تعدادی از منتقدان، اشارات به جهنم را در نماهای آغازین فیلم یادآوری کرده‌اند (کنبی؛ کال ۱۳۳). کولکر مخالفت می‌کند و آن را "آشنایابی" می‌نامد، البته کاستن پس‌زمینه‌ی جهنمی توسط او متقاعدکننده نیست مخصوصاً وقتی که اسکورسیسی خود گفته است: «تمام زندگی من منحصر به فیلم‌ها و مقوله دین شده‌اند. قضیه همین است و هیچ چیز دیگری هم نیست» (کلی، ۶). ۱۱- زمینه‌های اگزستانسیالیسم آشکار هستند و حتی شریدر می‌گوید که تهوع سارتر را قبل از نوشتن راننده تاکسی خوانده بوده است (شریدر درباره شریدر ۱۱۶). لارنس فریدمن به ویژگی مشترک "سوء هاضمه همیشگی" در این دو اثر اشاره می‌کند و آن را به خواست اسکورسیسی در مورد اینکه تراویس یک "قدیس امروزی" ببیند ربط می‌دهد (۶۶). ۱۲- جکسون می‌نویسد که مرد زیرزمین، در لحظه‌ی اعترافش، در "محیط جامعه" زندگی می‌کند و خود را به مانند کسی نشان می‌دهد که «شناخت ویژه‌ای نسبت به دنیایی پیدا کرده است که عمدتاً با آنچه فکر می‌کند یا می‌خواهد بداند در تناقض است». ۱۳- (۲۲۰) Cf. Jackson, Dialogues and Frank ۳۱۴-۱۷) فرانک تأکید می‌کند که خیلی از تحلیل‌ها، مرد زیرزمین را در زمره‌ی قهرمان‌های مسلکی قرار می‌دهند و فلسفه‌ی چرنیشفسکی را رد می‌کنند. او بر "جنبه‌ی خودپرستانه" مرد زیرزمین به عنوان طنز تأکید می‌کند. ۱۴- داستایفسکی درباره‌ی دون کیشوت می‌نویسد، «در تمام دنیا هیچ چیز عمیق‌تر و قدرتمندتر از این نوشته نیست» (۲۳:۲۹). من تا اندازه‌ی مدیون مقاله‌ی چاپ نشده‌ای کارل براون برای ارائه رابطه‌ی بین مرد زیرزمین و دون کیشوت هستم. مشخصات متن اصلی:

<http://www.encyclopedia.com/doc/۱G۱-۸۳۷۶۲۰۱۰.html>

منابع مورد استفاده:

American Cinema. Vol. ۴: Film Noir. A production of the New York Center for Visual – History, in Co-production with KCET and the BBC. Dir. Jeffrey Schon. ۱۹۹۴. Axthelm, Peter M. The Modern Confessional Novel. New Haven: Yale UP, ۱۹۶۷.– Bakhtin, M. Problemy poetiki Dostoevskogo. Moscow: Sovetskii pisatel', ۱۹۶۳. Behrendt, Patricia Flanagan. "The Russian Iconic Representation of the Christian–Madonna: A Feminine Archetype in Notes from Underground." Dostoevskii and the Human Condition after a Century. Ed. Alexej Ugrinsky and Valija Ozolins. New York: Greenwood, ۱۹۸۶.– Benjamin, Walter. "Paris: Capital of the Nineteenth Century." Metropolis: Center and Symbol of Our Times. Ed. Philip Kasinitz. New York: New York UP, ۱۹۹۵.– Boyum, Joy Gould. "Alienation in a Garish City." Wall Street Journal ۹ Feb. ۱۹۷۶: ۱۱. Canby, Vincent. Review of Taxi Driver. New York Times ۹ Feb. ۱۹۷۶: ۳۶.– Coetzee, J. M. "Confession and Double Thoughts: Tolstoy, Rousseau, Dostoevsky." Comparative Literature ۳۷.۳ (۱۹۸۵): ۱۹۳–۲۳۲.– Donald, James. Imagining the Modern City. Minneapolis: U of Minnesota P, ۱۹۹۹. Dostoevskii, E M. Polnoe sobranie sochienii. ۳۰ vol. Leningrad: Nauka, ۱۹۷۲–۱۹۹۰. Dostoevsky, Fyodor. Notes from Underground. Trans. Michael R. Katz. New York: Norton, ۱۹۸۹.– Frank, Joseph. Dostoevsky: The Stir of Liberation ۱۸۶۰–۱۸۶۵. Princeton: Princeton UP, ۱۹۸۶.– Friedman, Lawrence S. The Cinema of Martin Scorsese. New York: Continuum, ۱۹۹۷. Frye, Northrop. Anatomy of

Criticism. Princeton: Princeton UP, ۱۹۵۷.– Howard, Barbara F "The Rhetoric of Confession: Dostoevskii's Notes from Underground and Rousseau's Confessions." Critical Essays on Dostoevsky. Ed Robin Feuer Miller. Boston: G. K. Hall, ۱۹۸۶.– Jackson, Robert Louis. Dostoevsky's Underground Man in Russian Literature. The Hague: Mouton, ۱۹۵۸.– Dialogues with Dostoevsky: The Overwhelming Questions. Stanford: Stanford UP, ۱۹۹۳.– Jung, C. G. The Archetypes and the Collective Unconscious. Princeton: Princeton UP, ۱۹۶۹.– Kael, Pauline. When the Lights Go Down. New York: Holt Rinehard and Winston, ۱۹۸۰. (Her article on Taxi Driver [۱۳۱–۳۵], is a reprint of her original review which appeared in New Yorker, Feb. ۹, ۱۹۷۶.)– Kelly, Mary Pat. Martin Scorsese: A Journey. New York: Thunder's Mouth Press, ۱۹۹۱. Kolker, Robert Philip. A Cinema of Loneliness. New York: Oxford UP, ۱۹۸۰.– Metz, Christian. Film Language. Trans. Michael Taylor. New York: Oxford UP, ۱۹۷۴. Mumford, Lewis. "The Culture of Cities." Metropolis: Center and Symbol of Our Times. Ed. Philip Kasinitz. New York: New York UP, ۱۹۹۵.– Palmer, R. Barton. Hollywood's Dark Cinema: The American Film Noir. New York: Twayne, ۱۹۹۴.– Pike Burton. The Image of the City in Modern Literature. Princeton: Princeton UP, ۱۹۸۱. Rousseau, Jean-Jacques. The Reveries of the Solitary Walker. Trans. Peter France. New York: Penguin, ۱۹۷۹.– Schrader, Paul. Schrader on Schrader. Ed. Kevin Jackson. London: Faber and Faber, ۱۹۹۰. ^ . Taxi Driver. London: Faber and Faber, ۱۹۹۰. (The original screenplay.)– Scorsese. Martin. Martin Scorsese Presents Force of Evil. Republic Pictures, ۱۹۹۴. Prefatory comments to the re-release of: Force of Evil. Dir. Abraham Polonsky. Prod. Bob Roberts. Per. John Garfield, Beatrice Pearson, Thomas Gomez. Metro-GoldwynMayer, ۱۹۴۸.– Simmel, Georg. On Individuality and Social Forms. Ed. Donald N. Levine. Chicago: U of Chicago P, ۱۹۷۱.– Taxi Driver. Dir. Martin Scorsese. Prod. Michael Phillips and Julia Phillips. Per. Robert De Niro, Jodie Foster, Cybill Shepherd, and Harvey Keitel. Screenplay by Paul Schrader. Columbia Pictures, ۱۹۷۶.<http://www.hccmr.com>

دفاع از فرهنگی مقدس

مهدی یاراحمدی خراسانی

اشاره: انقلاب اسلامی ایران تحت هدایت مردی از جنس مردم و با وحدت و شور بی نظیر آحاد جامعه بدون وابستگی به هیچ کشور و جریان و گروهی خاص شکل می گیرد و استعداد همدلی یک ملت را در عرصه ی جهانی به رخ می کشد. هر چند این کشور -همانند خیلی از ممالک مستکبر غربی- از لحاظ پیشرفت های تکنولوژیکی و صنعتی در سطح عالی قرار ندارد ولی از چنان روحیه ای برخوردار است که -در صورت اراده- برای رسیدن به هدف خود از جان مایه می گذارد. کما این که بارور شدن نهال انقلاب تنها از خون هزاران شهید گلگون کفن میسر گردید. این ویژگی می تواند ایران را در عرصه ی جهانی قدرتمند نماید. لذا

آنان که به تعبیر امام (ره) چشم دیدن استقلال و آزادی مردم در انقلاب "پابرهنگان و مستضعفان" را ندارند راهی جز ایجاد جنگی ددمشانه و بیرحمانه برای تخلیه عقده های خود نمی بینند. پس چنان جنگ بیرحمانه ای به راه می اندازند که اثبات کنند:

حماقتشان انتهایی ندارد. "مقدمهسال ها از روزهای دفاع مقدس می گذرد و به ظاهر از آن دوران بجز خسارت های مالی و جانی، خاطرات تلخ و شیرین، جراحت های هر روز ملتهدتر از دیروز، چیز دیگری باقی نمانده است، اما نباید فراموش کرد که هدف، "جنگ" نبود. هدف، دفاع از اسلام و کیان مقدس آن بود و این همان آرمان مقدسی است که در راستای نبرد حق علیه باطل که از آدم (ع) شروع شده است و تا پیروزی نهایی حق توسط منجی عالم بشریت مهدی (عج) ادامه خواهد یافت. این نبرد حق علیه باطل در همه روزگارها وجود داشته داشت و هرگز تعطیل بردار نبوده است و نخواهد بود؛ هر چند که شیوه های آن ممکن است در ادوار مختلف متفاوت باشد. وقتی یک ملت آزاده کیان و ناموس خود را در مقابل گرگ های درنده ی وحشی در خطر می بیند تنها هدف خود را "جنگ جنگ تا پیروزی" قرار می دهد تا یک بار برای همیشه به مستکبران نشان بدهد "هیچ غلطی نمی توانند بکنند" و درس عبرتی برایشان در تاریخ به ثبت برسد که "غلط زیادی موقوف." چرایی آغاز جنگ تحمیلی ایران که تا قبل از پیروزی انقلاب به عنوان یک قدرت منطقه ای حافظ منافع غرب تلقی می شد و به عنوان مانعی در برابر نفوذ گسترش کمونیسم بود، با پیروزی انقلاب اسلامی با ارائه الگوهای جدیدی در سیاست خارجی خود، با شعار «نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی» استراتژی وابستگی را به استراتژی عدم تعهد تغییر داد. امریکا که یار دیرین خود و منافع بسیاری را در منطقه از دست داده بود در صدد برمی آید که از طریق عراق ایران را متنبه کند تا پاسخی به امریکا ستیزی که در ایران به راه افتاده بود داده باشد و به همین دلیل چراغ سبز را به عراق نشان می دهد. از طرفی رسیدن به آب های ساحلی و دسترسی به مناطق مهم و استراتژیک حاشیه خلیج فارس جزو استراتژی عراق به ویژه حزب بعث بود که این هدف از دو راه محقق می شد؛ دسترسی به بخشی از مناطق ساحلی ایران و تسلط بر جزایر بویان که جزو خاک کویت بود، اما صدام حسین اعلام کرد که عراق آماده است تمام اختلافات خود با ایران را از راه زور حل کند. این موضع گیری آشکارترین اعلام آمادگی عراق برای فشار به ایران در راستای سیاست واشنگتن بود؛ سیاستی که از طرق مختلف مثل تطمیع بر صدام تحمیل شده بود. تحركات عراق رفته رفته از سال ۵۸ شروع شد. جنگ هشت ساله که با تحریک و حمایت همه جانبه استکبار جهانی توسط رژیم بعثی عراق بر مردم ایران تحمیل شد، تنها محدود به خطوط مقدم جبهه ها نبود، بلکه تمام سرزمین اسلامی، اعم از شهرها و روستاها را دربر گرفت. در عراق نیز صدام جنگ تبلیغاتی شدیدی علیه ایران اسلامی را آغاز نمود و در تلویزیون دولتی به بهانه باز پس گیری سه جزیره ابوموسی، تنب بزرگ، تنب کوچک حملات مستقیم و غیرمستقیم تبلیغاتی را متوجه ایران کرد و سرانجام پس از یک دوره مذاکرات مسئولان عراقی با مسئولان امریکایی و حضور برخی فرماندهان ارشد نظام شاه در عراق، وزارت امور خارجه آن کشور به صورت رسمی در ۲۶/۶/۵۹ طی یادداشتی قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را لغو کرد و ارتش عراق در ۳۱/۶/۵۹ حمله سراسری خود را آغاز کرد. لذا سردمدار عدالت خواهی دوران، بنیانگذار انقلاب اسلامی، ملت را به جهاد اسلامی فراخواند و باید به حق گفت که ملت نیز به بهترین وجه ممکن لبیک گفتند و به سوی میدان های جنگ شتافتند و چه بسیار که از خود و عزیزانشان گذشتند، اما حتی یک وجب از خاک میهن را به اسارت ندادند. در این جنگ نابرابر ایران با تکیه بر نیروهای مردمی، ارتش و سپاه پاسداران هشت سال جانانه دفاع کرد تا اینکه در سال ۱۳۶۷ قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت. و اما اکنون؛ دفاع از فرهنگی مقدسهر چند در ارتباط با نحوه ی مدیریت جنگ نظرات متفاوتی نقل می گردد و بعضاً شاهد انتقاداتی نیز در این راستا هستیم اما نباید از این نکته ی مهم فراموش کرد که هشت سال دفاع مقدس سرمایه ای جاودان برای ایران اسلامی است. سرمایه ی ارزشمندی که حاصل خون هزاران شهید و فداکاری و مجاهدت انسان های آزاده ای است که از جان و مال خود گذشته اند. فارغ از اختلاف نظراتی که در ارتباط با شیوه ی اداره جنگ تحمیلی و یا پذیرش قطعنامه وجود دارد آنچه مسلم است تمام دلسوزان و علاقمندان انقلاب اسلامی بر یک نکته اساسی وحدت نظر دارند و آن حفظ

آزادگی و استقلال کشور و اتحاد و همدلی در برابر تجاوز و بداندیشی بیگانگان است. در واقع هشت سال دفاع مقدس تنها یک جنگ قهرمانانه و یا یک دفاع جانانه نیست. دفاع مقدس یک فرهنگ است. فرهنگ ایثار، مجاهدت، مقاومت، صبر، اتحاد، همدلی و هزاران واژه دیگر. نبایستی تجلیل و قدردانی از افرادی که بدون هیچ چشم داشت مالی با نثار جان و مالشان و صرفاً با هدف صیانت از اسلام و دفاع از تمامیت ارضی این مرز و بوم قیام و در جبهه های حق علیه باطل شرکت نمودند، به این دوره کوتاه محدود گردد. به یاد بیاوریم که در هشت سال دوران دفاع مقدس انبوهی از فرهنگ ها و شخصیت ها شکل گرفت به طوری که جمعی از رزمندگان دعوت حق را لبیک گفتند به درجه رفیع شهادت نائل آمدند، تعداد دیگری جانباز و ایثارگر ماندند، گروهی در زمره آزادگان قرار گرفتند و جمعی دیگر با یاد و خاطره جبهه و جنگ در عرصه های سازندگی کشور حضور یافتند. فرهنگ دفاع مقدس فرهنگ پایداری، مجاهدت و صبر است. فرهنگی که به ما می آموزد برای رسیدن به اهداف متعالی باید کمر همت بسته و با تمام سختی ها و فتنه ها مبارزه نمود. هر چند به ظاهر جنگ به پایان رسیده، ولی آنچه بر جهان حاکم است نشان می دهد ما نباید مبارزه و جنگ را تمام شده تلقی کنیم. که به فرموده ی امام راحل: "ما انقلابمان را به تمام جهان صادر می کنیم، زیرا انقلاب ما اسلامی است... تا بانگ لا اله الا... و محمد رسول... بر تمام جهان طنین نیفکند، مبارزه هست و تا مبارزه در هر جای جهان علیه مستکبران هست، ما هستیم." و این در واقع همان دفاع جانانه از فرهنگی مقدس است. سخن پایانی به قول شهید آوینی: «شهادت ماندند و زمان ما را با خود برده است.» کاش زمان بایستد تا این قدر از شهدا دور نشویم. شهدای ما آسمانی بودند؛ اما از آسمان نیامده بودند. فرشته ها گفتند: «آیا می خواهی انسان را خلق کنی که بر روی زمین خون ریزی کند؟» خداوند متعال فرمود: «من چیزی را می دانم که شما نمی دانید.» باید به این راز خدایی فکر کنیم! ما هم خیلی روی خاک نمی مانیم. باید بار دیگر با خدای خود پیمان ببندیم که در راه ارزش های مقدس خود تا آخر ایستاده ایم و مجاهدان این عرصه به اندازه ی جان عزیز می داریم: مرا عهدی است با جانان که تا جان در بدن دارم هواداران کویش را چو جان خویش پندارم

تأثیر نماز در تثبیت حالات انسانی و عرفانی

مهدی جلالی نظرآبادی

مقدمه و هدف: نماز در لغت به معنی دعاست و جهت قرب به خدا اقامه می شود. نماز ارتباط صمیمانه ای است میان انسان و خدا. نماز تسلی بخش دل های مضطرب و خسته و مایه ی روشنی و صفای باطن است. در قرآن نام های دیگری نیز در مورد نماز نقل شده است: صلاة، ایمان، تسبیح، قرآن، رکوع، قنوت، قیام و سجده، امانت، استغفار و ذکر. دعا و نیایش در سراسر تمدن انسان و در تمام فرهنگ ها و ادیان وسیله ای برای رهایی از گرفتاری ها، درماندگی ها، تحقق آرزوها و درمان آسیب های بدنی و روانی بوده است. در قرآن کریم موارد فراوانی از توسل پیامبران و مردمان به دعا آمده است. مقوله روان درمانی و ویژگی های آن و رابطه ای که با دعا و نیایش دارد مبحثی است که طیف وسیعی را در بر می گیرد اما در این تحقیق سعی محقق بر این بوده است تا حتی الامکان این ویژگی ها را از جنبه های مختلف مورد ارزیابی قرار دهد. مذهب، نیایش و ارتباط با خداوند راهی است که بشر پس از قرن ها جدایی از آن، دیگر بار به سوی بازگشته و به توانایی های عمیق و کارساز آن در مبارزه با مشکلات زندگی جدید؛ که اضطراب نیز ثمره ی آن است، پی برده و دیگر نمی تواند منکر تعامل بین روان پزشکی، روان شناسی و حتی در مواردی پزشکی از یک سو و مذهب از سوی دیگر شود لذا محقق در صدد است با طرح پرسشهایی چهار چوبه بحث را معین نموده و سپس در جستجوی پاسخ و روشن نمودن آن برآید. اکنون چند سوال که اساس تحقیق برای دستیابی آنها بوده است به شرح ذیل بیان می شود: ۱. آیا مراسم دعا و نیایش با مراحل روان درمانی مقایسه شدنی است؟ چگونه؟ ۲. آیا چگونگی و چندی سخن و واژه ها در قرآن کریم با آنچه در روان درمانی به کار می رود همسانی دارد؟ ۳. آیا شرایط پذیرش نماز، پیام هایی برای افزایش تأثیر پذیری روان درمانی دارد؟ ۴.

وقت‌های نماز چه تاثیری بر روی جسم و روح انسان دارد؟ سخن از عبارتی است که خداوند متعال در قرآن از آن به عنوان بازدارنده از بدیها یاد کرده و رسول خدا (ص) آن را ستون دین و معراج مومن نامیده و امامان علیه السلام با سخنان گهربارشان اهمیت و ارزش والای آن را خاطر نشان فرموده اند. امام خمینی (ره) آن را به کارخانه انسان سازی خوانده اند و رهبر معظم انقلاب حضرت ایه الله العظمی خامنه ای نماز را گنجینه ذکر راز دانسته اند. اما هدف این حقیر از انتخاب موضوع این است که سه خصوصیت عمده در نماز هست که نقش برتر آن و رابطه ای که در سیر بهبود بیماریها و همچنین تهذیب نفس و پرورش روانی انسانهاست را نشان می دهد. نخست آنکه نماز با شکلی که در اسلام برای آن معین گشته یعنی حرکات و اذکار مخصوص به طور طبیعی نماز گزار را به دوری از گناه و آلودگی فرا می خواند "ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر" این فراخوانی پیوسته توانایی آن را دارد که هر کس را از منجلاها رهایی سازد و عروج بخشد. دوم آنکه در او روح پرستش و خضوع در برابر حضرت باری تعالی را که محبوب حقیقی و فطری هر انسان است، زنده می کند و غبار فراموشی از این حقیقت درخشنده را که در ژرفای فطرت او نهاده شده است می سترد. سوم آنکه بر جان و دل نماز گزار آن آرامش و اطمینانی را که شروط اصلی موفقیت در همه عرصه های زندگی است هدیه می کند و تزلزل و اضطراب را که مانع بزرگی در راه اقدام مجدانه برای پرورش اخلاق است، از او دور می سازد و انسان در سایه سار این اطمینانی که به واسطه حضور قلب برای وی حاصل شده است به چنان آرامش روحی و روانی می رسد که آلام خود را فراموش کرده و تنها به معبود می اندیشد. و چه بسا که در این رهنمود بر بسیاری از بیماریهای خود فائق می آید. هدف اصلی از انجام این تحقیق آن است که پیشوایان و امامان ما همانطور که از حدود ۱۴ قرن پیش به صور مختلف ما را به ارزش درمانبخشی و سلامت زای نماز در درمان بسیاری از ناهنجاریهای فکری و آشفتگیهای روحی انسانها آگاه ساخته اند و اکنون که این اختلالات روانی و اضطرابها و روان پریشیها در انسان قرن بیست و یکم بیش از پیش دیده میشود، ارزش سفارشات آنها در مورد محبوب ترین عمل در نزد خداوند یعنی نماز دو چندان گردد. اگرچه گفته می شود هیچ فردی در مقابل مشکلات روانی مصونیت ندارد و این خطر ممکن است هر فردی را تهدید کند ولی باید این واقعیت انکارناپذیر را پذیرفت که چنانچه افراد ظرفیت روانی و ایمان قلبی خود را بالا برده و خود را مقاوم سازند می توانند شیوه‌های حل مسئله و رویارویی با مسایل و مشکلات را فرا گرفته و کمک بزرگی در جهت پیشگیری از مبتلا شدن به بیماریهای روانی داشته باشند. نکته ای که در مورد نماز قابل توضیح است، توجه دادن به این حقیقت متعالی است که روح حقیقی نماز و فلسفه شکوهمند آن چیزی جز عبودیت محض در مقابل آفرینشگر یگانه هستی و ابراز خشوع بنده ناتوان در پیشگاه قادر متعال نیست و هر آنچه که اندیشمندان و قلم به دستان، پیرامون فواید گوناگون نماز در عرصه های مختلف بگویند و بنویسند تنها به منزله حاشیه ای بر این متن گهر بار خواهد بود. مواد و روش ها: محقق در این کاوش حول محور مقایسه نماز و رابطه آن در پیشگیری و بهبود روند بیماریها به تحقیق و بررسی پرداخته و مطالعات و نوشتار محتوی این تحقیق بر اساس آیات شریفه قرآن مجید و احادیث و روایات ائمه اطهار (ع) و نظرات فقهی علمای بزرگ شیعه و همچنین مباحث و تئوریهای علم پزشکی گردآوری شده است نماز ستون دین و بهترین و استوارترین برنامه آدم سازی است. نماز گزار با خدایش به راز و نیاز می پردازد و بال فرشتگان بندگان خوب خدا هم نشین و دمساز می شود. نماز انسان را فرشته خو می کند چراکه نماز گزار از هر بدی پاک می شود. انسان با نماز از احساس تنهایی خلاص می شود، گویی از نو متولد شده، و یأس و ناامیدی در آسمان روح وی دیده نمی شود، لذا با گام های استوار به سوی زندگی پیش می رود. هیچ عملی نزد خداوند محبوب تر از نماز نیست، پس هیچ کاری از کارهای دنیا نباید انسان را از نماز غافل سازد. نماز زینت بزم عارفانی است که از بیگانه دست شسته اند و با دوست پیمان پاکی بسته اند در سایه ی نماز می توان از کمنند شیطان و عصیان رهید و به رضوان الهی رسید. تدبر و اندیشه در سراسر نماز همانند غواصی در اقیانوس ژرف و بی کرانی است که حاصل آن گوهرهای بی بدیل اخلاص و تسلیم و فروتنی و رسیدن به آرامش روانی است. در اسلام هیچ فریضه ای بالاتر از نماز نیست، ادیان آسمانی

دیگر نیز در دعوت به عبادات خدا و دوری از طاغوت باهم متحد بودند و وظایف گوناگون را بر عهده بندگان می‌نهادند ولی وجه مشترک تمامی آن‌ها، اقامه‌ی نماز است. حضرت رسول اکرم (ص) درباره‌ی زیبایی نماز می‌فرماید: «به راستی برای هر چیز زینتی است و زینت اسلام نمازهای پنج‌گانه می‌باشد، و برای هر چیز صورتی، و صورت دین نماز است. پس در اثر بی‌توجهی به نماز صورت دینتان را زشت نشان ندهید». وقتی انسان چیزی را از خدا می‌خواهد و به خاطر طلب آن، نماز می‌گذارد و در نماز به خدای خود توجه می‌کند و خدا نیز دو صد چندان او را مورد لطف و توجه خود قرار می‌دهد، آن چیز به طرز اعجاب‌انگیزی برای او حاصل خواهد شد. این منطقی کاملاً گویا در تمامی ادیان است. در تاریخ اسلام و ایران تا به امروز، موارد بی‌شماری از درمان‌های معجزه‌وار و شفای بیماران غیر قابل‌علاج و رو به مرگ در امام زاده‌ها و مساجد و درمان توسط شخصیت‌های مذهبی را می‌توان یافت. هر چند که این موضوع، گاهی به انگیزه سودجویی و استحمار مردم انجام گرفته و در واقع به شارلاتان بازی تبدیل شده است، اما موارد متعددی که مورد تایید "علم و دین" می‌باشد را نیز، در بر می‌گیرد، زیرا علم پزشکی این مقولات را به وسیله پدیده نیرومند تلقین، توجیه می‌کند. از طرفی در دین با اعتقاد به قدرت بی‌انتهای الهی و ممکن نمودن هر غیر ممکن بشری توسط ذات اقدس خداوند، می‌توان با اطمینان کامل، شفای هر دردی، هر چند لاعلاج را از او خواست و در درمان هر بیماری که حتی پزشکان از کنترل آن عاجز مانده‌اند، از رحمت بیکرانه‌اش استفاده کرد. با این دیدگاه می‌توان گفت، زمانی که پزشکان به مادری بگویند: "برای فرزندت، دیگر هیچ کاری از دست ما ساخته نیست"، آن موقع همه چیز به پایان نرسیده است، بلکه همان خدایی که پزشکان را وسیله‌ای برای انتقال رحمت خودش در درمان بیماران علاج‌پذیر قرار داده است، چنان چه اراده کند می‌تواند وسایل و واسطه‌های دیگری را هم که چه بسا غیر مادی باشند، برای درمان کودک بیمار برانگیزد. اما جایگاه نماز در بروز چنین درمان‌هایی خاص است. چه بسیار است شرح حال کسانی که با متوسل شدن به درگاه نورانی ائمه دین (ع) و به خصوص حضرت رضا (ع)، و پس از اقامه نمازهای طولانی و عجز و لابه بسیار به بارگاه حضرت باریتعالی یا با واسطه قرار دادن حضرت امام زمان (عج)، چنان از چنگال بیماری‌های سخت نجات یافته‌اند، که زبان و قلم از توصیف آن قاصر و دانش پزشکی از کشف ماهیت آن، انگشت به دهان است. بدین ترتیب آن زمان که همه درهای علم و طبابت، بر روی انسان‌های دردمند و ناتوان، بسته می‌شود و علم از نقص نسبی خود، شرمسار می‌گردد، شکوهمندترین جلوه دین یعنی نماز است که قادر خواهد بود دروازه‌هایی بزرگ از رحمت الهی را بر بنده عاجز و بیمار بگشاید و شفایی شگفت‌انگیز، به او هدیه کند، چرا که نماز گفتگو با کسی است که اسمش دوا و ذکرش شفاست". نماز می‌تواند ایفاگر نقش بسیار مهمی در پیش‌گیری و درمان اختلالات عمیق شخصیت باشد. پذیرفتن مطلق و تسلیم در مقابل "یک دین" و پیروی از "یک مذهب" و پیمودن "یک راه" که همانا صراط مستقیم است، ویژگی مهم و برجسته نمازگزاران است. نماز گزار ضمن تکرار مکرر "یک مجموعه" از الفاظ و اذکار واحد در طی نمازهای روزانه خود، پیوسته "یک عقیده واحد" و "یک خط مشی مشخص" را در زندگی خود دنبال می‌کند و بدین ترتیب گویی "یک شخصیت ثابت" و "یک روش و منش معین" و "یک ایدئولوژی همیشگی" را برای خود انتخاب می‌نماید و در حین تکرار جزء به جزء اصول اساسی ایدئولوژی خود در نماز (که همگی آن اصول در مضامین نماز متجلی است)، پیوسته به تثبیت شخصیت واحد و ثابت خود می‌پردازد. بدین ترتیب برای آن گروه که نماز را تکرار مکررات می‌دانند، شاید توجه به همین یک نکته کافی باشد که در ورای همین تکرار همیشگی، موهبت بزرگ ثبات شخصیت و تعادل کامل روانی نهفته است که می‌توان آن را به نوعی سرمنشا تمام موفقیت‌های بشری در عالم ماده و معنا دانست.

راه‌های درمان آسیب‌های اجتماعی نمازگریزی: ۱. به کارگیری روش محبت: از نیکوترین و اساسی‌ترین روش‌های تربیت دینی جامعه و عامل اساسی پیشگیری و درمان آسیب‌های اجتماعی نمازگریزی، بکارگیری روش محبت است. با توجه به سرشت آدمی و تأثیرپذیری انسان از نرمی و دوستی و انزجار فطرت آدمی از

تندی و خشونت‌گرایی، نیکوترین راه و رسم تربیت مذهبی کودکان و نوجوانان و همچنان عامل مؤثر در درمان نماز‌گزیزی آنان، بکارگیری روش محبت است. پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - والاترین مربی بشر، مردمان را به محبت تربیت نموده و بیش از هر چیز از این روش بهره بُرد. از علی - علیه السّلام - روایت شده که گفت از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - درباره سبب آن حضرت پرسیدم، فرمود: و الحُبُّ اساسی یعنی محبت بنیاد و اساس (روش و سنت) من است. محبت هم در مورد کودکان و هم در مورد جوانان و نوجوانان می‌تواند از بسیاری رفتارهای نامطلوب از جمله نماز‌گزیزی جلوگیری نماید. رسول گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله - درباره محبت به کودکان فرمود: کودکان خود را دوست بدارید و به آنان مهر ورزید^۲. استفاده از روش الگویی: به دلیل نیاز فطری آدمی به الگو و همانندسازی؛ در درمان نماز‌گزیزی لازم است الگوهای والا از نمازگزاران واقعی به افراد جامعه معرفی شوند. البته روش الگویی نه تنها در تربیت مذهبی و درمان نماز‌گزیزی بلکه در تمامی رفتارهای انسان، کاربُرد دارد، افرادی که علاقه به نماز ندارند و یا نمازگریز هستند نیز بخاطر وجود نداشتن الگوهای مناسب، با افراد بی‌نماز و نمازگریز همانند سازی نموده و آنها را الگوی شخصیتی خویش قرار داده‌اند. روش تذکر: یکی دیگر از روش‌های درمان نماز‌گزیزی در جامعه به کارگیری روش تذکر و یادآوری است. چه بسا افرادی که علاقه به نماز ندارند بخاطر این که به اهمیت و جایگاه نماز پی نبرده‌اند، اگر به این افراد یادآوری شود که نماز کلید بهشت است و به منزله پرچم و آرم و نشانه اسلام است ممکن است به نماز علاقمند شوند. همچنان اگر پیامدهای منفی نماز‌گزیزی هم در بُعد فردی و هم در بُعد اجتماعی و نیز پیامدهای دنیوی و اخروی آن بیان گردد، ممکن است عده‌ای متنبه شوند و همچنان بیان عاقبت افرادی که اهل نماز نبوده‌اند، می‌تواند در علاقمندی افراد به نماز مؤثر باشد. ۴. نقل یا نمایش قصه‌ها و خاطره‌های زیبا در ارتباط با اهمیت و عظمت نماز: بدون شک بیان قصه‌های لطیف و خاطره‌های زیبا و فراموش‌نشدنی درباره نماز و اهمیت آن در زندگی و استفاده بهینه از هنر نمایش در به تصویر کشیدن نگرش و رفتار پیشوایان، رهبران و الگوهای محبوب در ارتباط با نماز، می‌تواند تأثیرات بسیار مؤثر در درمان نماز‌گزیزی در بین همه مردم داشته باشد. ۵. احداث و زیباسازی مساجد و نمازخانه‌ها: مسجد و نمازخانه باید احساسات و خاطره‌های زیبا و بیاد ماندنی را برای همه تداعی کند. لذا باید تدابیری اتخاذ شود که افراد، مسجد را محل آرامش بخش، زیبا و دوست‌داشتنی بدانند تا با انگیزه و علاقه مندی بیشتر به آن روی آورند. ۶. عامل دیگری که می‌تواند افراد جامعه را به نماز علاقمند کند و از آسیب نماز‌گزیزی جلوگیری نماید، ویژگی‌های شخصیتی و رفتاری امام جماعت مساجد و مدارس است. خلق و خوی نیکوی امام مسجد و مهارت اجتماعی او در برقراری ارتباط با نمازگذاران فوق‌العاده مؤثر است، اگر رفتار مناسب و حاکی از احترام مشاهده نمایند، به نماز علاقمند می‌شوند. ۷. بیان رمز و راز نماز و آثار اسلام در دستوره‌های عبادی خود که اصولاً بر «تعبد» و «تسلیم» مبتنی است به عنصر دانش و بینش و بصیرت اهتمام می‌ورزد. مسلمانی که وظیفه دارد در هر شبانه روز پنج بار، عبادت بزرگی همچون نماز را به جا آورد، باید رمز و راز آن را بداند. پرسشی که برای بسیاری از مردم و به ویژه جوانان و نوجوانان ما مطرح می‌شود این است که «چرا باید نماز بخوانیم؟» قرآن کریم به این پرسش با عباراتی کوتاه اما پر محتوا، پاسخ‌های گوناگونی داده است. در جایی می‌فرماید: «و أقم الصلوة لذكری» «نماز را برای آن که به یاد من باشی بپا دار». نماز ذکر و یاد خداست، باید آثار سازنده ذکر خدا و عواقب رویگردانی از آن را برای جوانان روشن سازیم. اگر درباره یاد خداوند تنها این آیه وجود داشت که می‌فرماید: فاذکرونی أذکرکم «پس مرا یاد کنید تا شما را یاد نمایم». کافی بود تا جان مشتاقان بسوزد، اما ما که استعداد این شوق را نداریم چه بسا بتوانیم با آیات دیگری از قرآن مجید آثار ارزنده ذکر و یاد خدا را تصور کنیم. هر انسانی آرامش و سکون را دوست می‌دارد و از اضطراب و دغدغه و نگرانی بیزار است. قرآن می‌فرماید: ذکر خدا مایه آرامش دلهاست، ألا بذکر الله تطمئن القلوب هر انسانی وسعت زندگی و روانی آن را دوست دارد و از فشار و سختی رویگردان است. همچنین می‌فرماید: محصول رویگردانی از یاد خدا، زندگی همراه با فشار و سختی و نابینایی و بی‌بصیرتی در دنیا و آخرت و همنشینی با شیطان است. پس اولین

آموزش قرآن به ما درباره نماز این است که نماز ذکر و یاد خداست، ذکرى که این همه آثار و فواید سازنده را در پی دارد. حال اگر کسانی از درک لذت یاد خدا و لذت این که خدا به یاد ذاکران و نمازگزاران است عاجزند، می‌توانیم آثار سازنده و ملموس‌تر نماز را برای آنان تشریح کنیم تا به این فریضه الهی جذب شوند. همه ما دارای بدی‌هایی در عرصه فکر و عمل و رفتار هستیم و دوست داریم آنها را از وجود خود بزدایم و از کارنامه مان محو نماییم. نماز آن حسنه است که بدی‌ها را می‌زداید و وجود انسان را از کاستی می‌رهاند. و اقم الصلوه طرفی النهار و زلفا من الليل ان الحسنات يذهبن السيئات ذلك ذکرى للذاكرين . بر پایه حدیثی از امیر المؤمنین (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این آیه امید بخش‌ترین آیه‌های کتاب آسمانی است هر چند فهم این آموزش قرآنی نیز به مختصر بیداری و هوشیاری نیاز دارد؛ که: ذلك ذکرى للذاكرين. اگر خدای ناکرده قدری خودبین باشیم و بدی‌ها و نقایص خود را انکار کنیم دست کم باید اعتراف نماییم که چون انسانیم در معرض آلوده شدن به بدی‌ها و پلیدی‌ها هستیم. آیا در مقابل خطر آلودگی به پاد زهری که سلامتی ما را تضمین کند، نیاز نداریم؟ قرآن می‌فرماید: آن پاد زهر همانا نماز است. ان الصلوه تنهى عن الفحشاء والمنکر. بشارت به بهشت برین و نعمت‌های والایی که در سرای دیگر نصیب نمازگزاران می‌شود، زمینه مناسبی است تا شوق و رغبت به نماز فزونی یابد. الذين هم على صلاتهم دائمون... اولئك فى جنات مكرمون ا بسیاری به بهشت راه می‌یابند اما نمازگزاران در بهشت عزیز و محترمند. قد افلح المؤمنون الذين هم فى صلاتهم خاشعون... اولئك هم الوارثون الذين يرثون الفردوس هم فيها خالدون نمازگزاران خاشع وارد بهشت نمی‌شوند بلکه آنان وارثان فردوس یعنی بهشت برین‌اند. و بالاخره بیان آثار زیانبار رویگردانی از نماز و دچار خشم و غضب خدا شدن و از ساحت رحمتش دور بودن نیز روشی تهدیدی و اندازی است که باید آن را در مورد برخی از مخاطبان به کار برد. الا أصحاب اليمين فى جنات يتساءلون عن المجرمين ما سلكم فى سقر قالوا لم نك من المصلين ۳ «اصحاب یمین که در باغ‌های بهشتند از مجرمان می‌پرسند: چه چیز شما را به دوزخ کرد؟ گویند: ما از نمازگزاران نبودیم.» آری اگر نمازگزاران در بهشت برین‌اند، نمازگریزان در قعر جهنمند. چنانکه ملاحظه می‌شود قرآن مجید در بیان رمز و راز نماز و بیان فواید سازنده آن و آثار زیانبار رویگردانی از آن، شیوه‌های گوناگونی را به کار بسته است .

۸. ترسیم چهره ای زیبا و جذّاب از نمازگزاران راه سومى که قرآن مجید برای ترغیب به نماز برگزیده است، ترسیم چهره ای زیبا و جذّاب از نمازگزاران است تا دیگران بادیدن جلوه‌های رفتاری آنان در عرصه‌های مختلف به نماز گرایش نمایند. اگر با این دید به آیاتی که به گونه ای مسأله نماز در آن مطرح شده، نگاهی مجدد بیفکنیم، در می‌یابیم که قرآن مجید بر این روش بیش از سایر شیوه‌ها تأکید نموده است. شاید آنچه باعث شده قرآن مجید بدین شیوه بها دهد آن است که قرآن، کتاب تربیت و انسان‌سازی است. در تربیت و پرورش آن اندازه که الگوهای عملی و عینی می‌توانند کار ساز باشند، صرف ارائه مفاهیم ذهنی و نظری کارآیی ندارد. تحلیل ماهیت نماز و بر شمردن فواید و آثار آن گر چه سازنده است؛ اما سازنده‌تر آن است که نشان دهیم؛ این مفاهیم می‌تواند در وجود انسان‌ها تبلور یابد و عینی و مجسم شود. معمولاً اذهان عموم مردم به ویژه جوانان چندان حوصله تجلیل و شناخت مفاهیم ذهنی را ندارد؛ آنان بیشتر به نمونه‌های عینی و شواهد زنده و گویا توجه دارند. پس مهمتر از تبیین مفهوم نماز؛ معرفی نمازگزاران است. این که یک ماهیت اعتباری همچون نماز قدرت بازدارندگی از بدی‌ها و زشتی‌ها را دارد، نمی‌تواند به اندازه یک نمازگزار واقعی که عملاً از زشتی‌ها و بدی‌ها در همه چهره‌های آن بیزار است، کارساز باشد. چهره‌هایی که آثار نماز را در وجود و رفتار خود بروز و ظهور می‌دهند، سازنده بودن نماز را عملاً نشان می‌دهند و در یک آموزش طبیعی و ناخودآگاه به دیگران می‌آموزند که نماز می‌تواند انسان‌های کاملی را پرورد. در قرآن مجید برای تأکید پیرامون جایگاه نماز این شیوه بیش از سایر شیوه‌ها مورد استفاده قرار گرفته است. یافته‌ها: اصولاً- نتایج نماز و نیایش را با علم نیز می‌توان دریافت، زیرا نماز و نیایش نه تنها بر روی حالات عاطفی بلکه روی کیفیات بدنی نیز اثر می‌کند و گاهی در چند لحظه یا چند روز بیماری جسمی را بهبود می‌بخشد. اما

حرکات نماز، چنانکه امروزه ثابت گردیده، تکرار قیام و قعود در نماز بهترین وسیله‌ای است که سرعت گردش خون را افزایش داده و از این رو نماز را یکی از عوامل موثر در به کار انداختن جهاز هاضمه دانسته‌اند که راه اشتها و میل به غذا را نیز هموار می‌سازد. و جالب این است که اوقات نماز و مواقع هضم غذا کاملاً مناسب و هماهنگ بوده و چنانکه ملاحظه می‌نماییم، در این امر حکمت عجیبی به کار برده شده است... به این ترتیب که وقت نماز صبح پیش از شروع به غذای صبحانه بوده، و ظهر قبل از آنکه انسان به نهار پردازد و عصر یا همان وقت که هضم غذا آغاز شده... و به هنگام غروب یا موقعی که انسان بین دو وعده نهار و شام قرار دارد. و به همین ترتیب موقع عشا که هضم غذا تازه شروع گردیده است. افزایش فشار خون یکی از شایع‌ترین دلایل مراجعه به پزشک در سرتاسر دنیاست. به علت عوارض خطرناک و متعددی که این بیماری برای بسیاری از اعضای بدن از جمله قلب، مغز، کلیه و چشم و... دارد، سعی و اهتمام فراوانی در دانش پزشکی برای پیشگیری و کنترل این بیماری وجود دارد. در تمامی منابع معتبر علمی، برای پیشگیری از ابتلا به افزایش فشار خون و همچنین کنترل تعداد زیادی از بیماران که افزایش فشار خونی در حد خفیف یا متوسط دارند، رعایت برخی اصول و استفاده از درمان‌های غیر دارویی توصیه می‌شود. درمان‌های غیر دارویی ضمن آن که هزینه‌چندانی را بر بیمار تحمیل نمی‌کنند، در پایین آوردن فشار خون و ممانعت از بروز و پیشرفت آن مؤثرند. چهار درمان اولیه و بسیار مهم غیر دارویی که در منابع جدید علمی برای کنترل فشار خون مورد توجه قرار می‌گیرند، عبارتند از: ۱. کاهش اضطراب و استرس ۲. کاهش یا عدم مصرف الکل ۳. کم کردن وزن ۴. انجام ورزش‌های سبک به طور منظم در شبانه روز از طرفی نماز با حرکات موزون و قیام و قعود و رکوع و سجود منظمی توأم است که قابل مقایسه با یک نرمش سبک روزانه مشابه آنچه که در درمان‌های غیر دارویی فشار خون توصیه می‌شود، می‌باشد. همچنین اگر به یاد آوریم که مسلمان نماز گزار، رو به قبله مکتبی نماز می‌خواند که خدای آن مکتب از پُرخوری و شکم پارگی بیزار است و مثلاً "عالمان فربه و چاق را دشمن می‌انگارد" متوجه خواهیم شد که هر چهار درمان غیر دارویی مذکور، برای کنترل و پیشگیری افزایش فشار خون، در ورای احکام نورانی نماز نهفته است. طب جدید این موضوع را ثابت کرده و مدلل ساخته که نماز بهترین وسیله‌ای است که از بالا رفتن فشار خون جلوگیری کرده و در حفظ تعادل آن اثر بسزایی خواهد داشت. آری طبق نظریه پزشکان چنانچه در ادای نماز مراقبت و محافظت به عمل آمده و حرکات موزون آن به آرامی و طمانینه که از شرایط صحت آن است، توأم باشد، ثابت و مسلم گردیده که از بسیاری بیماریهای ناشی از فشار خون جلوگیری خواهد کرد... و این خود اثری آنی و فوری بر قلب گذاشته و از ضربان تند و سریع آن مانع خواهد شد. مجله ریدرز دایجست می‌نویسد: بر اساس تحقیقات معلوم شده است افرادی که بطور مرتب به عبادتگاه می‌روند، در برابر بسیاری از بیماریها نظیر: فشار خون، بیماریهای قلبی، سل و سرطانهای ناحیه گردن مصونیت دارند. دکتر ادوین فردریک پاورز، استاد امراض عصبی در ایالات متحده آمریکا می‌گوید: علم طب در دنیای کنونی از بسیاری از رموز و اسرار بیماریها به طرز معجزه آسایی پرده برداشته است. با این وصف هنوز هم هزاران بیماری و مرض باقی است که بزرگترین اطباء هوشمند و نوابغ پزشکی کمترین بارقه امیدی به کشف و معالجه آنها به دست نیاورده‌اند. اما بررسی و دقت در مطالعات این اطباء و نوابغ این نکته را روشن می‌سازد که اغلب آنها این نظریه را تایید نموده و اعتقاد پیدا کرده‌اند که در میان معجزات فراوانی که برای نماز شمرده‌اند، یکی اعاده صحت و تندرستی روحی و شفای کلیه بیماریهای است که مداوا شده و کلیه روشهای پزشکی در برابر آنها عاجز مانده است. یک جراح مصری اخیراً با یک سری تحقیقات گسترده اعلام داشت: نماز بهترین درمان برای بیماران مبتلا به جابجایی غضروفهای ستون فقرات است. دکتر الزیات استاد دانشگاه نوادا در آمریکا پس از مطالعه بر روی چهل بیمار گفت: حرکت‌های ناشی از پنج بار نماز در روز می‌تواند عمل جراحی ناشی از بیماری مذکور را در مدت یک هفته بهبود بخشد. این پزشک مصری به بیماران جراحی شده خود توصیه کرده است که بلافاصله پس از عمل جراحی حرکت کرده و به مدت یک هفته روزی پنج بار حرکات نماز را به جای آورند و این حرکات را در هر صورت تا پایان عمر ادامه دهند. همچنین یک دانشمند آمریکایی در کتابی

که به تازگی بنام بیماریهای فقرات منتشر ساخته ، گفته های این پزشک مصری را تایید کرده و به بیماران خود نیز سفارش کرده است که روزانه پنج نوبت حرکاتی شبیه نماز مسلمانان انجام دهند. امروزه ضرب المثل ایرانی " خنده بر هر درد بی درمان دواست " مصداق کاملاً علمی پیدا کرده است. دانش پزشکی در قرن حاضر به وضوح میداند ، اشخاصی که اصطلاحاً یک لب و هزار خنده گفته می شوند ، نسبت به آنان که به اصطلاح با خودشان نیز قهرند و نسبت به زندگی بدبین و عبوس هستند ، بسیار کمتر دچار بیماری جسمی و روانی می شوند . به این ترتیب هر عاملی که شادابی را به انسان هدیه کند ، در واقع به سلامتی جسم و روان او کمک کرده است. اما نکته بسیار مهمی که دانش طب به بشر آموخته است ، این مطلب است که شادابی و افسردگی انسان در سلسله اعصاب مرکزی انسان است. اما در اینجا ذکر همین نکته کافی است که مثلاً افزایش یک ماده شیمیایی به نام دوپامین در بدن سبب می شود ، که انسان بدون آنکه خود بخواهد ، دچار ناراحتی و کاهش این ماده نیز سبب شاد شدن غیر ارادی انسان خواهد شد . بعنوان مثال ، عصبانیت و ناراحتی غیر ارادی و بدون علت صبحگاهی که حالت شدید آن بعنوان ملانکولی یا همان مالیخولیا (افسردگی درونزاد صبحگاهی) شناخته می شود ، در اثر تغییرات و کم و زیاد شدن همین مواد شیمیایی بوقوع می پیوندد. اما از جمله این مواد شیمیایی داخل بدن که به صورت غیر ارادی سبب شادی انسان می شود و به او شمع و شنه بی نظیر می بخشد ، ماده ای به نام کورتیزول می باشد .. که میزان آن در داخل بدن انسان در ساعات سحرگاهی بشدت افزایش می یابد و در صورت بیداری انسان در این ساعات لذت و شمع سرمست کننده ای نصیب او می شود که بی شک بر زندگی او در تمام طول روز تأثیر گذار است . افزایش کورتیزول در ساعات صبح و ارتباط آن با سرخوشی صبحگاهی ، که امروزه از مسلمات پزشکی است ، در واقع توجیه قابل توجهی بر همه مضامینی که در فرهنگ و ادب و عرفان پیرامون اسرار سحر معرفی میشوند ارائه می دهد . از آنجا که زندگی انسان ها در عصر حاضر، با استرس های بسیار متعدد و گوناگونی همراه شده است و با توجه به این که لازمه زیستن و تداوم زندگی، سازش پذیری و مقاومت در برابر استرس هاست، لزوم برخورداری انسان از وسایلی که درجه مقاومت او را در مقابل استرس ها افزایش بخشند و احساس آرامش و امنیت روانی را در وجود او حکمفرما سازند، به وضوح احساس می شود. چنانچه با دقت کافی و استناد به شواهد آماری به مکان هایی که استرس های متعدد زندگی، افراد را به آنجا می کشاند (مکان هایی مثل مطب پزشکان، بیمارستان های جسمی و روانی، قبرستان جوانمرگ ها؟! ، زندان ها و ..) سری بزنیم متوجه می شویم که تعداد مذهبی ها، در مقایسه با غیر مذهبی های حاضر در این قبیل جاها بسیار متفاوت است. در کشور خودمان ۹۰ درصد محکومان زندان ها را افراد بی نماز تشکیل می دهند. یا مثلاً آمار بیماران بستری در بیمارستان ها که با نماز بیگانه اند، به طرز باورنکردنی، بیش از اشخاص مقید به نماز است. این موضوع نه فقط در کشورهای مسلمان، بلکه در سرتاسر جهان عمومیت دارد. به عنوان مثال: بررسی جوامع " هوتری در آمریکای شمالی حاکی از آن است که بروز اختلال روانی در آنها کمتر از سایر افراد جامعه است. جوامع هوتری نسبتاً پایدار و منزوی هستند و در شرایط آرام کشاورزی و با عقاید دینی استوار زندگی می کنند. بدین ترتیب می توان با فیلسوف بزرگ قرن اخیر " لیمان " هم عقیده بود، آنجا که گفته است: " دین و مذهب در زندگی به انسان اطمینان و تکیه گاه روحی می بخشد ". در بعد دیگر آن ، پیشگیری از اضطراب و برای رسیدن به آرامش دائمی جسم و روان، " نماز " نقش خارق العاده ای را ایفا می کند. چرا که امروزه در درمان بیماران مبتلا به اضطراب، علاوه بر درمان های دارویی، از روش های چون آموزش انبساط آرامش عضلانی و همچنین تلقین بوسیله هیپنوتیزم نیز استفاده می شود . با این اوصاف " نماز " به عنوان برجسته ترین چهره ایمان، نقش بزرگی در ایجاد امنیت روانی و توانایی مقابله با استرس ها در انسان ایفا می کند و اگر به یاد آوریم که بیش از ۶۰ درصد مراجعه کنندگان به بیمارستان های عمومی، در واقع از یک مشکل روانی رنج می برند و بیماری های (روان تنی) در طب نوین روز به روز جایگاه مهم تری پیدا می کند، می توانیم از دریچه تازه ای درباره ی نقش نماز در تثبیت حالات انسانی و عرفانی سخن بگوییم . شاید بد نباشد " شخصیت پارانوئید (" Paranoid Personality) را به " شخصیت ظنین "

ترجمه نمایم، چرا که مبتلایان به این اختلال، دچار سوء ظن عمیق و عدم اعتماد نسبت به بسیاری از اطرافیان خود می باشند. شروع این اختلال در آغاز جوانی می باشد، یعنی زمانی که چند سالی از وجوب فریضه نماز گذشته است و انسان نمازگزار سال هاست که در نماز خود "الحمد لله رب العالمین" گفته است و خدای را به بزرگی و احاطه کامل بر جهان و جهانیان ستوده است و بدین ترتیب این باور را در وجود خویش ملکه ساخته است که "جهان را صاحبی است به نام خدا، که برگگی بی اذن و اجازه او از درخت بر زمین نمی افتد" و با زمزمه مداوم "ایاک نعبد و ایاک نستعین" بدین باور قلبی رسیده است که همه کارهای خود، همه زندگی خود و همه هستی خودش را فقط به خدایی این چنین قدرتمند بسپرد و از هیچ اتفاق ناگواری، نگران نباشد. تکرار این باور عمیق ایمانی، بارها و بارها در طی شبانه روز، نمازگزار را بدان جا می رساند، که حتی اگر در اطرافیان خود رفتاری را تهدید کننده یا تحقیر آمیز بیابد و یا به سوء ظنی در رابطه با همسر یا بستگان خود برسد، با تکیه بر همان نماز و ایمان، از سوء ظن گناه آلود بپرهیزد و حساب کار را به پروردگار متعال و منتقم بسپارد. به قول حافظ شیرازی: کار خود گر به خدا باز گذاری حافظ ای بسا عیش که با بخت خدا داده کنیبا توجه به این که سن شیوع و شروع این اختلال در آغاز جوانی و سال ها پس از وجوب نماز است، بروز این اختلال در نمازگزاران به مراتب کمتر از افراد تارک الصلوه می باشد. بهترین راه تقویت روح، نماز است. بیشتر بزرگان، دانشمندان و روان شناسان، شفای دردها و درمان بیماریها، نگرانی ها، ناامیدی ها را راز و نیاز با خدا و پرستش او می دانند. از جمله، روان شناس معروف، دکتر هانری لینگ می گوید: در نتیجه تحقیقات طولانی خود در اجرای آزمایش های روانی بر روی افراد، به این موضوع پی برده ام کسی که با دین سر و کار داشته باشد و به عبادت و نیایش پردازد، آنچنان شخصیتی قوی و نیرومند پیدا می کند که هیچ گاه یک بی دین، نمی تواند چنین شخصیتی به دست آورد. همچنین، کارلایل محقق معروف اروپایی می گوید: «دعا و نیایش، عمیق ترین سرچشمه نیرو و کمال است، ولی ما از این سرچشمه نیرو و کمال غفلت داریم.» مهاتما گاندی رهبر بزرگ هند و نجات بخش این سرزمین از استعمار انگلیس، در زمینه تأثیر نماز در غلبه بر ناامیدی ها می گوید: دعا و نماز زندگی مرا نجات داده است. و گرنه من بدون آنها مدت ها پیش دیوانه شده بودم، من در تجارب زندگی عمومی و خصوصی خود تلخ کامی های بسیار سخت داشته ام که مرادست خوش ناامیدی می ساخت. اگر توانسته ام بر این ناامیدی ها چیره شوم، به خاطر دعا و نمازهایم بوده است. دکتر ادوین فردریک باورز، استاد بیماری های اعصاب نیز در زمینه نیروی شگفت انگیز دعا و نماز در درمان بیماری های سخت روانی می گوید: هزاران حالت و بیماری های سخت داریم که مشهورترین پزشکان ماهر نتوانسته اند کوچک ترین امیدی به درمان آن پیدا کنند، ولی همین بیماران با این همه ناامیدی که در شفای آنان بوده است، ضمن یکی از معجزات شگفت انگیز نماز و دعا، بیماری شان به طور کامل شفا یافته و سلامت و عقل خود را باز یافته اند. پروفیسور روالتر کوفمان، استاد دانشگاه بریستول انگلستان نیز درباره تأثیر نماز و نیایش چنین می گوید: هنگام ستایش و نیایش در آدمی، چنان صمیمیت و اخلاقی ایجاد می شود که در تمام حالات معمولی ممکن نیست. سکوت تنهایی می شکند. فضای گسترده ای در پیش روینمایش کننده گشوده می شود. احساسات و عطوفتی که در گفت و گوهای معمولی با مردم دچار شرمساری ها و رودربایستی ها می شود، در اینجا به شکل سپاس گزاری صمیمانه، گله گزاری های خودمانی و خواهش های دوستانه درمی آید. روح آدمی پر و بال گرفته، به آسمان ها پرواز کرده و اوج می گیرد. گروهی از نویسندگان مسلمان، کوشیده اند، در حرکات حین نماز اعم از قیام و قعود و رکوع و سجود جنبه های از نرمش عضلانی و ورزش بدنی را بجویند و آن را با نرمش های متداول دیگر که منجر به استراحتی و آمادگی عضلانی می شوند، مقایسه کنند. اما دیدگاه ما به آرامش عضلانی ناشی از نماز، از دریچه دیگری است. دانش پزشکی امروزه به اثبات رسانیده است که اگر شخصی در ساعت حدود ۱۰ شب بخوابد و حدود ساعت ۵ صبح از خواب بیدار شود (یعنی حدود ۷ ساعت خواب) در ساعت حدود ۱ بامداد، در بدن او برخی مواد شیمیایی شبه مورفین که به عنوان گروهی اندورفین ها و آنکفالین ها نامگذاری شده اند، ترشح می شوند که این مواد اثر

مستقیم بر روی قسمت‌های مختلف بدن از جمله عضلات اسکلتی دارند و منجر به راحتی عضلانی، در طول روز آینده برای فرد می‌شوند اما چنانچه شخص در ساعت حدود ۱۲ شب بخوابد و صبح روز بعد ساعت ۱۰ صبح از خواب برخیزد (یعنی حدود ۱۰ ساعت خواب) اندروپین‌ها و آنکفالین‌ها برخلاف حالت گذشته افزایش ترشح کافی پیدا نمی‌کنند و در نتیجه این امر، سبب می‌شود با این که این شخص حدود ۳ ساعت بیشتر از شخص قبلی خوابیده است، از آرامش و استراحت عضلانی به اندازه کافی بهره‌مند نشوند. و درست به همین علت است که هر چه خواب انسان بیشتر ادامه پیدا کند مثلاً تا ساعت ۱۰ صبح به دراز بکشد، احساس خستگی و کوفتگی عضلانی پس از آن بیشتر خواهد بود. و اما فریضه نماز با اثر درخشان و بی‌نظیری که در ایجاد بهداشت خواب دارد در این مورد نیز نقش بسیار مؤثری ایفا می‌کند. چرا که نماز صبح ضمن ایجاد الزام و وجوب برای سحر خیزی، انسان را خود بخود به سوی آرامش عضلانی ناشی از مواد شیمیایی دور نژاد، سوق می‌دهد. بزرگان عرصه قلم و اندیشه مانند استاد شهید مرتضی مطهری (ره) نیز برنامه زندگی خود را مبنای خوابیدن در ساعت حدود ۱۰ شب و برخاستن از خواب، حدود نیم ساعت قبل از اذان صبح تنظیم کرده بودند تا از مواهب خدادادی و بی‌حد و حصر نماز، حداکثر فیض و بهره را ببرند. پروفسور Newberg در بخش اشعه ایکس مرکز پزشکی دانشگاه پنسیلوانیا بر روی تعدادی از انسان‌هایی که ایمان قوی به خدا دارند و دارای ادیان مختلفی هستند، در Single Photon C.T. هنگام عبادت کردن تحقیقی را انجام داده است که این تحقیق با استفاده از دستگاه scan انجام شده که جریان خون در قسمت پیشینی مغز را با رنگ‌های مختلف نشان می‌دهد به طوری که رنگ قرمز نمایانگر بیشترین فعالیت و رنگ‌های زرد و سبز بیانگر کم‌ترین فعالیت هستند. تصویر اول این تصویر نشان دهنده فعالیت مغز قبل از انجام مراقبه (سمت چپ) و بعد از مراقبه (سمت راست) است. همان‌طور که می‌بینیم در هنگام مراقبه و دعا، جریان عبوری خون بیشتر شده است. قسمت قدامی مغز مسئول کنترل کردن احساسات و هیجانات است و همچنین این قسمت مسئول یادگیری و فهمیدن و انجام فعالیت پیچیده می‌باشد. تصویر دوم این تصویر نشان دهنده قسمت استخوان اهیانه‌ای (Parietal lobe) است که این قسمت مسئول داشتن احساسی از زمان و فضا است. از این تصاویر این‌طور نتیجه‌گیری شد که در هنگام دعا، تفکر و طلییدن خداوند، احساس خود هوشیاری (توجه به خویشتن) محو می‌شود و به جای آن حسی از آرامش و اطمینان و آزادی در شخص ایجاد می‌شود و شخص احساسی از تقرب به خداوند پیدا می‌کند که با هیچ جمله‌ای نمی‌توان آن را توصیف کرد. نتیجه‌گیری: بسیاری از گرفتاری‌ها و رنجوری‌های روحی و روانی انسان با توسل و استمداد از درگاه ذات خداوندی تسکین می‌یابد. از نظر اسلام مصدر و منشأ قدرت و کمال روحی و روانی برای انسان و تنها عامل متعالی کردن بشر صرفاً توجه قلبی و درونی رو به سوی خالق خویش می‌باشد و به جرأت می‌توان گفت قسمت عمده‌ای از بیماری‌های روانی و رزایل اخلاقی به طور کلی انجام آن‌چه پست شمرده می‌شود و روح و روان را آلوده می‌کند، همه و همه ناشی از غفلت از یاد خدا و پرداختن به مسایل بی‌اهمیت و جزئی زندگی دنیوی است. و بی‌جهت نیست که در شرح مقدس اسلام، انسان وظیفه دارد از صبح‌گاه تا شام‌گاهان از یاد خداوند و ذکر نعمات او غافل نباشد و در مرحله‌ی بالاتر، اسلام انسان را مؤظف کرده است که در همه احوال از یاد خدای خویش غفلت ننماید. علت تأکید اسلام بر ذکر پیوسته‌ی خدوند یکی این است که انسان در خلال زندگی دنیوی لحظه به لحظه ممکن است استرس‌ها و فشارهای روانی گوناگونی را تجربه کند، که غلبه بر آن‌ها از قدرت روحی و روانی انسان به طور تدریجی کاسته و زمینه را برای ایجاد بیماری‌های خطرناک روانی و گاه جسمی فراهم می‌سازد. بنابراین انسان باید با ارتباط دادن خویش به منبع و سرچشمه‌ی هستی و استمداد قلبی از او و در سایه دعا و نیایش پیوسته بر قدرت روحی و روانی خود بافزاید. و نه تنها بر مشکلات کنونی غلبه کند بلکه در گامی فراتر و در پرتو ایمان و نیایش به درگاه ذات باری تعالی به پیشرفت‌های شگرفی دست یابد؛ کوتاه سخن این که ذکر و یاد قلبی خداوند نتایج و پیامدهای روحی و معنوی زیبا و دلنشین دارد و معمولاً با عمیق‌ترین و لطیف‌ترین احساسات و هیجانات روحی و روانی همراه است. مدت‌ها است که فرض می‌شود، ارتباط مثبتی

بین نیایش، نماز و باورهای مذهبی و سلامت روانی وجود دارد و اخیراً روان‌شناسی مذهب، حمایت‌های تجربی برای این عقیده را فراهم نموده است. هر عاملی که شادابی را به انسان هدیه کند، در واقع به سلامتی جسم و روان او کمک کرده است، اما نکته بسیار مهمی که دانش طب امروز به بشر آموخته است، این است که شادابی و افسردگی انسان پیش از آن که تحت کنترل اراده او باشد، زیر فرمان تغییرات مواد شیمیایی در سلسله اعصاب مرکزی انسان است. مثلاً افزایش یک ماده شیمیایی به نام «دوپامین» در بدن سبب می‌شود، انسان بدون آن که خود بخواهد دچار ناراحتی شود و کاهش این ماده نیز سبب شاد شدن غیر ارادی انسان خواهد شد. عصبانیت و ناراحتی غیر ارادی و بدون علت صبح‌گاهی که حالت شدید آن به عنوان «ملانکولی» و یا همان مالیخولیا (افسردگی درون زاد صبحگاهی) شناخته می‌شود، در اثر تغییرات و کم و زیاد شدن همین مواد شیمیایی به وقوع می‌پیوندد. اضطراب یک حالت احساسی، هیجانی است که از خصوصیات برجسته آن ایجاد حالت بی‌قراری و دلواپسی است که با اتفاقات زمان و شرایط مکان تناسب ندارد. اگر اضطراب عکس العنل نسبت به شرایط زمان و مکان باشد نه تنها بیماری نبوده، بلکه ممکن است رساننده و سازنده باشد، مانند دلهره در موقع امتحانات و یا اضطراب در رسیدن به فرودگاه یا ایستگاه قطار و مانند اینها. در صحنه‌ی پر غوغای زندگی امروز هزاران گونه نگرانی وجود دارد، انسان در این دریای متلاطم در جستجوی پناهگاهی است که در مشکلات از وی استمداد جوید و حتی به امید او زنده بماند و برای امید او نفس بکشد. این پناهگاه جز خدا نمی‌تواند باشد، خدایی که تمام مشکلات در برابر قدرت و توانایی او سهل و آسان است. خدایی که نطفه‌ی بی‌ارزش را جان می‌بخشد و به او نیروی فوق العاده‌ای می‌دهد تا با کمک بال و پر علم و ایمان به فضا پرواز کند و آثار عظمت او را همه جا ببیند. آری یاد اوست که دل را آرامش و جان را نور و صفا می‌دهد و تیرگی‌های یأس و نگرانی را از دل می‌زداید، چه پناهگاهی بهتر از او می‌توان پیدا کرد. مذهب، نیایش و ارتباط با خداوند راهی است که بشر پس از قرن‌ها جدایی از آن، دیگر بار به سوی بازگشته و به توانایی‌های عمیق و کارساز آن در مبارزه با مشکلات زندگی جدید، که اضطراب نیز ثمره‌ی آن است، پی برده و دیگر نمی‌تواند منکر تعامل بین روان‌پزشکی، روان‌شناسی و حتی در مواردی پزشکی از یک سو و مذهب از سوی دیگر شود. ذکر و وابسته شدن به ریسمان الهی که پیوندی قوی و ناگسستنی با حقیقت وجود و زندگی است، انسان را به وادی امن می‌رساند و فکر اتصال به نیرویی مافوق تمام نیروهای طبیعی خوف و بیم را از دل و ذهن انسان بیرون می‌راند و به عقیده‌ی روان‌شناسان این مهم‌ترین داروی ضد اضطراب است. انسان با ایجاد ارتباط با خداوند و دعا، راه رهیدن از ناراحتی‌های درونی و بیرونی را آسان نموده، و در نتیجه به عوارض روانی نیز مبتلا نمی‌گردد. و از طریق دعا و نیایش نیروی محدود خویش را با توسل به منبع نامحدودی چون قدرت خداوند افزایش می‌دهد، هنگامی که دعا می‌کند؛ خویش را به قوه‌ی محرکه‌ی پایان‌ناپذیری که آفرینش و تمام کائنات را به هم پیوسته، متصل می‌کند و یادآوری مشکلات و بازگو نمودن آن‌ها نه تنها در حالات عاطفی مؤثر بوده بلکه در کیفیات بدنی نیز تأثیر داشته و سبب بهبودی می‌شود. احساس این که انسان می‌تواند با نیایش، خواسته‌ها، کاستی‌ها و ناآرامی‌های خویش را به درگاه معبودی که قادر متعال است اظهار کند سبب آرامش می‌گردد. مطالبی که در مورد فواید علمی نماز گفته می‌شود، همگی دربرگیرنده بعد کوچکی از ابعاد متعدد نماز است و پرداختن به فواید دنیوی و مزایای مادی نماز، هرگز نباید انسان را از توجه به دریا‌های نور و معنویت همراه با نماز، غافل کند و بر این اساس باید مراقب بود که توجه به مزایای پزشکی نماز و این قبیل مقولات، تنها به عنوان تأییدات علمی و دنیایی بر این عبودیت محض شود و خدای نکرده، حدود فواید و مزایای این فرضیه نورانی، در حد خاک و دنیا باقی نماند و حکایت آن گروه گمراه که نماز را به یک نوع ورزش سوئیسی تشبیه کرده بودند و دل خوش داشتند که فلسفه نماز را دریافته اند، نشود. آیه‌های بسیاری در مورد اهمیت اقامه نماز در قرآن وجود دارد از طرفی قرآن ارتباطی بین صبر و نماز ایجاد کرده است تا مطمئن شویم که نماز گزار احساس تحریک و بی‌صبری نمی‌کند. خداوند متعال در آیه ۴۵ سوره بقره می‌فرماید: **وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ** "از صبر و نماز یاری بجویید، به درستی که این کار جز برای فروتنان، برای بقیه مشکل و

سخت است. "همچنین در آیه ۱۰۳ سوره نساء در مورد نماز و آرامش انسان آورده است که: **فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا**" پس هرگاه نماز بگزاردید، خدا را ایستاده و بر پهلو خوابیده یاد کنید و چون آرامش یافتید نماز را برپای دارید، که نماز برای ایمان آورندگان واجبی به هنگام است. "پیام متن: ۱. احراز شخصیت قوی و نیرومند در سایه نماز؛ ۲. درمان بیماری های روحی و روانی و غلبه بر ناامیدی ها و نگرانی ها از هگذرنماز؛ ۳. نماز، عمیق ترین سرچشمه نیرو و کمال؛ ۴. نماز، وسیله ای برای سپاس گزاری های صمیمانه، گله گزاری های خودمانی خواهش های دوستانه. برای درمان آسیب اجتماعی نماز گریزی، کارهای مختلف و متنوع باید انجام شود. یکی از مهم ترین و محوری ترین راه های درمان آسیب اجتماعی نماز گریزی این است که فرهنگ نماز بر جامعه حاکم شود. اما این که چگونه فرهنگ نماز را در جامعه حاکم سازیم، تا دیگر پدیده های بنام نماز گریزی در جامعه نداشته باشیم، مستلزم تلاش هماهنگ کلیه نهادهای فرهنگی - اجتماعی مانند صدا و سیما، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان تبلیغات اسلامی و از همه مهم تر نهاد خانواده است که هم در بُعد فردی و هم در بُعد اجتماعی به نهادینه شدن نماز می تواند کمک نمایند. روش های درمان آسیب اجتماعی نماز گریزی، همان شیوه ها و روش های تعلیم و تربیت اسلامی است که می تواند با دادن بینش و جهان بینی توحیدی، انسان آگاه، مؤمن، متعادل و پایمند به نماز تربیت نماید. علاوه بر تعمیق و گسترش شناخت و باروهای دینی استفاده از شیوه های مناسب برای دعوت به نماز نیز در درمان آسیب اجتماعی نماز گریزی مفید است. و حتی به تعبیر دقیق تر - امروزه بیش از آن که نیازمند دانش باشیم، نیازمند روش و منش مناسب برای تربیت مذهبی و ترویج فرهنگ نماز در جامعه هستیم. این آیه های نورانی از قرآن و تحقیقات علمی بیانگر اهمیت نماز در زندگی مومنان است. بدین ترتیب منطق اسلام در اهمیت قایل شدن برای خطر ترک نماز مشخص می شود. این آیه را که تائیدی برای اهمیت ایجاد ارتباط با خدا است به یاد می آوریم که بر پرهیزگاری، فرمانبرداری خالص سازی قلب و واگذاری امور به خداوند تاکید دارد. خداوند متعال در قرآن فرموده اند: **حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ**^۱ نماز ها را و نماز میانین را پاس دارید و برای خدا به نیایش بایستید. "این دعا از پیامبر اسلام را نیز به یاد داشته باشیم: بارالها به من و خاندانم توفیق عبادت خالص عطا کن و خدای من، نمازم را از من قبول کن. بیا باران برای ما بیاور بهاران را به این صحرا بیاور عطش داریم، تا کی قطره قطره بیا و با خودت دریا بیاور فهرست منابع ۱ - حاتمی ورز، مجید - یحیایی، علی اکبر. درمان بیماریها با نماز، تهران، موسسه انتشارات گل‌های بهشت، چاپ اول، بهار ۱۳۸۵۲ - نوفل، عبد الرزاق. اسلام و علم جدید، حسین وجدانی، روزنامه همشهری، ش ۸۱۱.۳ - سیف، علی اکبر. تغییر رفتار و رفتار سازمانی، نشر دوران، ۱۳۷۹۴ - نجاتی، محمد عثمان - عرب، عباس. قرآن و روانشناسی، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی. ۵ - دایجست، ریدرز. معجزه های دعا و نیایش، ترجمه امیردیوانی - روزنامه کیهان، ۲۲ مرداد ۱۳۸۲.۶ - <http://www.rahpouyan.com/Forum/topic.aspx> - ریس، روانپزشکی لینهورد. اختلالاتهای خلقی، ترجمه دکتر لون داویدیان، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۶۴۸ - بنجامین جیمز سادوک، روبرت کاپلان. خلاصه روانپزشکی (علوم رفتاری/روانپزشکی)، ترجمه فرزین رضاعی. ۹ - قرائتی، محسن. پرتوی از اسرار نماز، ستاد اقامه نماز، تدوین جواد محدثی. ۱۰ - ریس، روانپزشکی لینهورد. اختلالاتهای خلقی، ترجمه دکتر عظیم وهازاده، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۶۴۱۱ - وحیدی، علی اصغر. مجموعه سخنرانیهای تغذیه کودک با شیر مادر، دانشکده پزشکی دانشگاه علوم پزشکی کرمان. ۱۲ - شهید پاک نژاد، سید رضا. "اولین دانشگاه، آخرین پیامبر"، ج ۲۱۱۳ - مجلسی، محمد باقر. حلیه المتقین، انتشارات باربد، چاپ اول، ۱۳۸۳

(س) تیان

حضرت معصومه علیها سلام در اول سال ۱۷۳ هجری قمری در مدینه چشم به جهان گشود. پدرش امام هفتم شیعیان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و مادرش حضرت نجمه بود که به علت پاکی و طهارت نفس به او طاهره می گفتند. حضرت معصومه در ۲۸ سالگی و در روز دوازدهم ربیع الثانی سال ۲۰۱ هجری قمری در قم به شهادت رسید که امروز بارگاه ملکوتی و مرقد مطهرش همچون خورشیدی در قلب شهرستان قم می درخشد و همواره فیض بخش و نورافشان دلها و جانهای تشنه معارف حقانی است. آن حضرت در واقع بتول دوم و جلوه ای از وجود حضرت زهرا سلام الله علیها بود. در طهارت نفس امتیازی خاص و بسیار والاداشت که امام هشتم برادر تنی آن حضرت او را (که نامش فاطمه بود) معصومه خواند. فرمود: «من زار المعصومه بقم کمن زارنی»: (کسی که حضرت معصومه علیها سلام را در قم زیارت کند مانند آن است که مرا زیارت کرده است). مقام علم و عرفان او در مرحله ای است که در فرازی از زیارتنامه غیر معروف او چنین می خوانیم: «السلام علیک یا فاطمه بنت موسی بن جعفر و حجت و امینه»: (سلام بر تو ای فاطمه دختر موسی بن جعفر و حجت و امین از جانب موسی بن جعفر). و باز می خوانیم: «السلام علیک ایته الطاهره الحمیده البره الرشیده التقیه الرضیه المرضیه»: (سلام بر تو ای بانو پسندیده نیک سرشت، ای بانوی رشد یافته، پاک طینت، پاک روش، شایسته و پسندیده). بدین لحاظ و مقامات عالی معنوی آن بانوست که حضرت رضا علیه السلام در فرازی از زیارتنامه معروفش به ما آموخته که در کنار مرقدش خطاب به او بگوییم: «یا فاطمه اشفعی لی فی الجنة فان لك عندالله شانا من الشان». (ای فاطمه! در بهشت از من شفاعت کن چرا که تو در پیشگاه خداوند دارای مقامی بس ارجمند و والا هستی). امام صادق علیه السلام سالها قبل از ولادت حضرت معصومه علیها سلام در توصیف قم سخن گفته و آن مکان را حرم خاندان رسالت خوانده بود. آنگاه فرمود: به زودی بانویی از فرزندانم به سوی آن کوچ کند که نامش فاطمه دختر موسی بن جعفر است و با شفاعت او همه شیعیان وارد بهشت می شوند. خاندان عصمت پیامبر در انتظار آن بودند که این دختر ممتاز چشم به این جهان بگشاید تا قلب و روی آنان را به دیدار خود روشن و منور گرداند. آغاز ماه ذیقعده برای حضرت رضا علیه السلام و دودمان نبوت و آل علی علیه السلام پیام آور شادی مخصوص و پایان بخش انتظاری عمیق و شور آفرین بود زیرا حضرت نجمه فرزندی جز حضرت رضا علیه السلام نداشت و مدتها پس از حضرت رضا نیز دارای فرزندی نشده بود. از آنجا که سال ولادت حضرت رضا علیه السلام یعنی سال ۱۴۸ هجری قمری و سال ولادت حضرت معصومه علیها سلام سال ۱۷۳ و بین این دو ولادت بیست و پنج سال فاصله بود و از طرفی امام صادق علیه السلام ولادت چنان دختری را مژده داده بود، از این رو خاندان پیامبر بیصبرانه در انتظار طلوع خورشید وجود حضرت معصومه علیها سلام بودند. هنگامی که وی چشم به جهان گشود براستی که آنروز برای اهل بیت عصمت بخصوص امام هشتم و حضرت نجمه سلام الله علیه روز شادی و سرور وصف ناپذیر و از ایام الله بود زیرا اختری از آسمان ولایت و امامت طلوع کرده بود که قلبها را جلا و شفا می داد و چشمها را روشن می کرد و به کانون مقدس اهل بیت علیهم السلام گرمی و صفا می بخشید این سوال که پیامبر اسلام با آنکه چند فرزند دختر داشت چرا حضرت زهرا را بیشتر دوست می داشت و به او بیشتر اعتبار می داد. سوالی است که درباره حضرت معصومه علیها سلام نیز صادق است که چرا حضرت موسی بن جعفر علیه السلام با داشتن دختران بسیار به حضرت معصومه علیها سلام توجه می کرد و در میان آنها این دختر به آن همه مقامات نایل شد. پاسخش این است که در آیات قرآن و گفتار پیامبر و امامان به طور مکرر معیار، داشتن علم، تقوا و جهاد و سایر ارزشهای والای انسانی است. براستی که حضرت معصومه علیها سلام همچون جده اش حضرت زهرا سلام الله علیه در معیارهای ارزشی اسلام یکه تاز عرصه ها و در علم و کمالات و قداست گوی سبقت را از دیگران ربوده بود. وی تافته ای ملکوتی و جدا بافته و ساختار وجودی او از دیگران ممتاز بود. همان گونه که پیامبر (ص) در شان حضرت زهرا سلام الله علیها فرمود: «فداها ابوها»: (پدرش به فدایش باد)، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نیز در شان حضرت معصومه علیها سلام فرمود: «فداها ابوها» حضرت معصومه علیها سلام همانم حضرت فاطمه

زهراست در این نام رازها نهفته است. یکی از رازها این بود که در علم و عمل از رقبای خود پیشی گرفته و دیگر این که از ورود شیعیان به آتش دوزخ جلوگیری می نماید. همچنین از نظر کمالات علمی و عملی بی نظیر است دیگر این که گرچه مرقد مطهرش آشکار است و همانند مرقد مطهر حضرت زهرا سلام الله علیها مخفی نیست ولی مطابق مکاشفه ای که برای بعضی از اولیای خدا روی داده امام باقر یا امام صادق علیهم السلام فرمودند: «کسی که مرقد حضرت معصومه علیها سلام را زیارت کند به همان مقصودی نایل خواهد شد که از زیارت قبر حضرت زهرا سلام الله علیها نایل می شود. از دیگر مشابیهت های حضرت معصومه علیها سلام به حضرت زهرا فداکاری ایشان در راه اثبات ولایت بود زیرا حضرت معصومه علیها سلام نیز آن چنان تلاش کرد ه جان خود را فدا نمود و به شهادت رسید. یعنی حضرت معصومه علیها سلام نیز با کاروانی از حجاز به سوی خراسان برای دیدار چهره عظیم ولایتمداران عصر یعنی برادرش حضرت رضا علیه السلام حرکت کرده تیار و یاور او باشد ولی در مسیر هنگامی که به سرزمین ساوه رسید دشمنان خاندان نبوت در یک جنگ نابرابر بستگان و برادرش را به شهادت رساندند و با ریختن زهر در غذایش او را مسموم ساختند که بیمار شد و به قم آمد و پس از شانزده روز سکونت در قم به شهادت رسید همان گونه که حضرت زهرا سلام الله علیها با استدلالهای متین و استوار، حقانیت ولایت حضرت علی علیه السلام را تبیین می کرد، حضرت معصومه علیها سلام نیز چنین بود. روایاتی که از آن حضرت نقل شده غالباً درباره امامت و ولایت علی علیه السلام است که با اثبات ولایت او ولایت امامان معصوم نیز ثابت می شود برای نمونه حضرت معصومه با چند واسطه از حضرت زهرا نقل می کنند که فرمود: پیامبر در شب معراج به بهشت رفت و بر روی پرده ای در قصر بهشت دید که چنین نوشته شده: «لا اله الا الله محمدا رسوله علی ولی القوم»: (معبودی جز خدای یکتا و بی همتا نیست محمد رسول خدا و علی ولی و رهبر مردم است) و بر روی پرده در گاه قصر دیگری نوشته شده است: «شیعت علی هم الفائزون» (شیعیان علی رستگارانند). نیز با چند واسطه از رسول خدا (ص) نقل می کند که فرمود: «الا من مات علی حب آل محمد مات شهیداً»: آگاه باشید! کسی که با حب آل محمد از دنیا برود شهید از دنیا رفته است. یکی از روایات او که با چند واسطه به حضرت زهرا سلام الله علیها می رسد این است که: حضرت زهرا سلام الله علیها فرمود: آیا سخن رسول خدا را فراموش کرده اید که در روز عید غدیر خم فرمود: هر کس من مولا و رهبر اویم علی هم مولا و رهبر او است و نیز به علی فرمود: نسبت تو به من همانند نسبت هارون برادر موسی به موسی (ع) است. به این ترتیب می بینیم حضرت معصومه علیها سلام عالمه محدثه آل طه بود و قدم به جای پای حضرت زهرا سلام الله علیها گذاشت و همچون او در عرصه جهاد و تلاش برای اثبات حق کوشید تا جایی که جانش را فدای ولایت نمود و شاهد شهادت نوشید. شخصیت های بزرگ دین ارج و منزلت بسیار والایی برای حضرت معصومه علیها سلام قائل بودند و هستند و او را با حضرت زهرا سلام الله علیها مقایسه می کنند: مرجع کل حضرت آیت الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی (قدس سره) مکرر کنار مرقد مطهر حضرت معصومه سلام الله علیها می آمد و در آنجا با تضرع و تواضع خاص آن حضرت را واسطه قرار می داد و به مناجات می پرداخت.

خضر پیامبر

(ع) گردآورنده: مهناز کوره پز مقدمه: خضر(ع) از انبیاء الهی است. از فرمایش امام صادق علیه السلام چنین بر می آید که خضر را خدا به سوی قومش مبعوث فرموده بود و او مردم را به سوی توحید و اقرار به انبیاء و فرستادگان خدا و کتابهای او دعوت می کرد. از معجزاتش این بود که روی هر زمین خشکی می نشست، زمین سبز و خرم می گشت و دلیل نامش، خضر(سبز) نیز همین است. نام اصلی خضر «تالیا بن ملکان بن عامر بن أرفخشید بن سام بن نوح علیه السلام» است. محتمل است همان الیاس پیامبر باشد زیرا در کتب مقدس بنی اسرائیل ذکری از نام خضر نیامده است. او نزد صوفیان نیز مقامی والا دارد. پژوهشگران غربی نوشته اند که از دو شخصیت ایلای نبی و جرجیس قدیس صورت خضر در آمده و او در روایات اسلامی یکی از جاویدانان می باشد. او تا

قیامت مسافران خشکی را هدایت می کند همچنان که الیاس مسافران دریا را و همان عالم الاهی بود که موسی به دیدارش رفت و در قرآن بدون ذکر نام با عبارتی درخشان ستوده شده است: «عبداً من عبادنا آتیناه رحمۃ من عندنا و علمنا من لدنا علماً.» (او یکی از بندگان ما بود که رحمت خویش را به سؤیش فروفرستادیم و از نزد خویش به او علم آموختیم.) در قرآن کریم درباره‌ی حضرت خضر غیر از توصیف مذکور و داستان همراهی حضرت موسی با او چیز دیگری ذکر نشده است. خضر نبی و امام زمان (ع) امام صادق (ع) آورده اند که... اما آن بنده صالح خدا خضر، خداوند عمر او را نه به خاطر رسالتش طولانی گردانید و نه به خاطر کتابی که بدو نازل کند و نه به خاطر این که به وسیله او و شریعت او، شریعت پیامبران پیش از او را نسخ کند و نه به خاطر امامتی که بندگان بدو اقتدا نمایند و نه به خاطر طاعتی که خدا بر او واجب ساخته بود، بلکه خدای جهان آفرین، بدان دلیل که اراده فرموده بود عمر گرامی قائم (ع) را در دوران غیبت او بسیار طولانی سازد و می دانست که بندگانش بر طول عمر او ایراد و اشکال خواهند نمود، به همین جهت عمر این بنده صالح خویش خضر را طولانی ساخت که بدان استدلال شود و عمر قائم (ع) بدان تشبیه گردد. بدون تردید او زنده است و هم اکنون بیش از شش هزار سال از عمر شریفش می گذرد. زندگی حضرت خضر و رفتنش به بحر ظلمات و خوردنش از آب حیات خود داستان مفصلی است که در کتب تاریخی و حدیثی به تفصیل از آن بحث شده است. شرکت حضرت خضر در مراسم عید غدیر در سرزمین غدیر خم و در مراسم سوگواری رسول اکرم (ص) به هنگام رحلت آن حضرت و در سوگ حضرت علی (ع) به هنگام شهادت آن حضرت در کتاب های حدیثی مشروحا آمده است امام رضا (ع) می فرماید: حضرت خضر (ع) از آب حیات خورد، او زنده است و تا دمیده شدن صور از دنیا نمی رود، او پیش ما می آید و بر ما سلام می کند، ما صدایش را می شنویم و خودش را نمی بینیم، او در مراسم حج شرکت می کند و همه مناسک را انجام می دهد، در روز عرفه در سرزمین عرفات می ایستد و برای دعای مؤمنان آمین می گوید. خداوند به وسیله او در زمان غیبت، از قائم ما رفع غربت می کند و به وسیله او وحشتش را تبدیل به انس می کند از این حدیث استفاده می شود که حضرت خضر (ع) جزء سی نفری است که همواره در محضر حضرت بقیه الله (ع) هستند و رتق و فتق امور به فرمان آن حضرت در دست آن هاست قرآن کریم طی آیات ۶۰ تا ۸۲ کهف دیدار حضرت موسی را با ایشان بیان می کند. موسی به همراه یوشع خادم خود در کنار دریای احمر قدم میزد و منتظر دیدار مردی حکیم بود سرانجام او را یافت و از او تقاضای دانش و آگاهی کرد او خضر نبی بود و فرمود تو توان همراهی مرا نداری موسی گفت انشا... خواهیم توانست ترا همراهی کنم آندو حرکت کردند و سوار بر کشتی شدند خضر کشتی را سوراخ کرد موسی به او اعتراض نمود و خضر گفت دیدی نمیتوانی مرا تحمل کنی موسی پوزش خواست دوباره حرکت کردند تا بجوانی برخورد کردند خضران جوان را کشت موسی بدو اعتراض نمود و خضر مسئله را بار دیگر گوشزد نمود و موسی عذر خواست دوباره راهی شدند تا به قریه ای رسیدند در آنجا از آنان پذیرایی شد و به هنگام خروج خضر دیوار مخروبه ای را تجدید بنا کرد و این امر موجب اعتراض موسی شد خضر فرمود دیگر میان من تو جدایی است اما حکمت این امر چه بود اولاً آن کشتی مورد طمع پادشاه آن زمان بود که من با سوراخ کردنش جلوگیری از ضبط آن کردم و آن جوان که کشته شد پدر و مادر موحدی داشت که نگران از مرگ آن دو بودم لذا آن جوان ناباب را کشتم و بالاخره در زیر آن دیوار مخروبه گنجی پنهان بود متعلق به یتیمی صغیر دیوار را تجدید بنا کردم تا یتیم بزرگ شود و برای یافتن گنج پدر بیاید اینها تاویل اقدامات من بود. جا و مکان خضر نبی بنا به روایات از ائمه اطهار علیه السلام، مسکن و محل زندگی حضرت خضر مسجد سهله می باشد که در مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی به این مطلب اشاره شده است. در این مسجد مقام حضرت خضر (ع) وجود دارد که خواندن نماز و دعای مخصوص در این مقام دارای اجر و ثواب عظیمی است داستان موسی و خضر (ع) از داستانهای جالب زندگی موسی - علیه السلام - ماجرای شیرین او با حضرت خضر - علیه السلام - است که در قرآن سوره کهف آمده و دارای نکات و درسهای آموزنده گوناگونی است، در این راستا نظر شما به فرازهایی زیر از آن داستان جلب میکنیم. سخنرانی موسی - علیه السلام - و ترک اولی او هنگامی که فرعون و فرعونیان در دریای

نیل غرق شده و به هلاکت رسیدند، بنیاسرائیل به رهبری حضرت موسی - علیه السلام - پس از سالها مبارزه، پیروز شدند و زمام امور رهبری به دست موسی - علیه السلام - افتاد. او در یک اجتماع بسیار بزرگ (که میتوان آن را به عنوان جشن پیروزی نامید) در حضور بنیاسرائیل سخنرانی کرد، مجلس بسیار باشکوه بود، ناگاه یک نفر از موسی - علیه السلام - پرسید: «آیا کسی را میشناسی که نسبت به تو اعلم (عالیتر) باشد؟» موسی - علیه السلام - در پاسخ گفت: نه. و مطابق بعضی از روایات، پس از نزول تورات و سخن گفتن مستقیم خدا با موسی - علیه السلام - موسی در ذهن خود به خودش گفت: «خداوند هیچکس را عالمتر از من نیافریده است.» در این هنگام خداوند به جبرئیل وحی کرد موسی را دریاب که در وادی هلاکت افتاده. (یعنی بر اثر حالتی شبیه خودخواهی، در سرایشی نزول از مقامات عالی معنوی قرار گرفته، به یاریش بشتاب تا اصلاح شود. جبرئیل به سراغ موسی آمد...) خداوند همانند به موسی - علیه السلام - وحی کرد: آری دانایتر از تو عبد و بنده ما خضر - علیه السلام - است، او اکنون در تنگه دو دریا، [۱] در کنار سنگی عظیم است. موسی - علیه السلام - عرض کرد: «چگونه به حضور او نایل شوم؟» خداوند فرمود: «یک عدد ماهی بگیر و در میان زنبیل خود بگذار، و به سوی آن تنگه دو دریا برو، در هر جا که آن ماهی را گم کردی، آن عالم در همانجا است.» [۲] موسی - علیه السلام - در جستجوی استاد موسی - علیه السلام - که دانشدوست بود، گفت: من دست از جستجو برنمیذارم تا به محل آن تنگه دو دریا برسم، هرچند مدت طولانی به راه خود ادامه دهم. موسی دوست و همسفری برای خود انتخاب کرد که همان مرد رشید و شجاع و با ایمان بنیاسرائیل به نام یوشع بن نون بود، موسی یک عدد ماهی در میان زنبیل نهاد و اندکی زاد و توشه راه برداشت و همراه یوشع به سوی تنگه دو دریا حرکت کردند. هنگامی که به آنجا رسیدند در کنار صخرهای اندکی استراحت کردند، در همانجا موسی و یوشع، ماهیای را به همراه داشتند، فراموش کردند. بعد معلوم شد که ماهی بر اثر رسیدن قطرات آب به طور معجزه‌آسایی خود را در همان تنگه به دریا افکنده و ناپدید شده است. موسی و همسفرش از آن محل گذشتند، طولانی بودن راه و سفر موجب خستگی و گرسنگی آنها گردید، در این هنگام موسی - علیه السلام - به خاطرش آمد که غذایی به همراه خود آورده‌اند، به یوشع گفت: «غذای ما را بیاور که از این سفر سخت خسته شده‌ایم.» یوشع گفت: آیا به خاطر داری هنگامی که ما به کنار آن صخره پناه بردیم، من در آنجا فراموش کردم که ماجرای ماهی را بازگو کنم، و این شیطان بود که یاد آن را از خاطر من ربود، و ماهی راهش را به طرز شگفتانگیز در دریا پیش گرفت و ناپدید شد. و از آنجا که این موضوع به صورت نشانه‌ای برای موسی - علیه السلام - در رابطه با پیدا کردن عالم، بیان شده بود موسی - علیه السلام - مطلب را دریافت و گفت: این همان چیزی است که ما میخواستیم و به دنبال آن می‌گشتیم. در این هنگام از همانجا بازگشتند و به جستجوی آن عالم پرداختند، وقتی که به تنگه رسیدند حضرت خضر - علیه السلام - را در آنجا دیدند. [۳] پس از احوالپرسی، موسی - علیه السلام - به او گفت: «آیا من از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده است و مایه رشد و صلاح است به من بیاموزی؟» خضر: تو هرگز نمی‌توانی همراه من صبر و تحمل کنی، و چگونه میتوانی در مورد رموز و اسراری که به آن آگاهی نداری شکیا باشی؟ موسی: به خواست خدا مرا شکیا خواهی یافت، و در هیچ کاری مخالفت فرمان تو را نخواهم کرد. خضر: پس اگر میخواهی به دنبال من بیایی از هیچ چیز سؤال نکن، تا خودم به موقع، آن را برای تو بازگو کنم. موسی - علیه السلام - مجدداً این تعهد را داد که با صبر و تحمل همراه استاد حرکت کند و به این ترتیب همراه خضر - علیه السلام - به راه افتاد. [۴] دیدار موسی از سه حادثه عجیب موسی و یوشع و خضر - علیه السلام - با هم به کنار دریا آمدند و در آنجا سوار کشتی شدند آن کشتی پر از مسافر بود، در عین حال صاحبان کشتی آنها را سوار کردند. پس از آنکه کشتی مقداری حرکت کرد، خضر - علیه السلام - برخاست و گوشهای از کشتی را سوراخ کرد و آن قسمت را شکست و سپس آن قسمت ویران شده را با پارچه و گل محکم نمود که آب وارد کشتی نشود. موسی - علیه السلام - وقتی این منظره نامناسب را که موجب خطر جان مسافران میشد دید، بسیار خشمگین شد و به خضر گفت: «آیا کشتی را سوراخ کردی که اهلش را غرق کنی، راستی چه کار بدی انجام دادی؟» حضرت خضر - علیه السلام - گفت: «آیا نگفتم که تو نمیتوانی

همراه من صبر و تحمل کنی؟!» موسی گفت: مرا به خاطر این فراموشکاری، بازخواست نکن و بر من به خاطر این اعتراض سخت نگیر. از آنجا گذشتند و از کشتی پیاده شدند به راه خود ادامه دادند، در مسیر راه خضر - علیه السلام - کودکی را دید که همراه خردسالان بازی میکرد، خضر به سوی او حمله کرد و او را گرفت و کشت. موسی - علیه السلام - با دیدن این منظره وحشتناک تاب نیاورد و با خشم به خضر - علیه السلام - گفت: «آیا انسان پاک را بیآنکه قتلی کرده باشد کشتی؟ به راستی کار زشتی انجام دادی.» حتی موسی - علیه السلام - بر اثر شدت ناراحتی به خضر - علیه السلام - حمله کرد و او را گرفت و به زمین کوبید که چرا این کار را کردی؟ خضر گفت: به تو نگفتم تو هرگز توانایی نداری با من صبر کنی؟ موسی - علیه السلام - گفت: اگر بعد از این از تو درباره چیزی سؤال کنم، دیگر با من مصاحبت نکن، چرا که از ناحیه من معذور خواهی بود. از آنجا حرکت کردند تا اینکه شب به قریه‌ای به نام ناصره رسیدند، آنها از مردم آنجا غذا و آب خواستند، مردم ناصره، غذایی به آنها ندادند و آنها را مهمان خود نمودند، در این هنگام خضر - علیه السلام - به دیواری که در حال ویران شدن بود نگاه کرد و به موسی - علیه السلام - گفت: به اذن خدا برخیز تا این دیوار را تعمیر و استوار کنیم تا خراب نشود. خضر - علیه السلام - مشغول تعمیر شد. موسی - علیه السلام - که خسته و کوفته و گرسنه بود، و از همه مهمتر احساس میکرد شخصیت والای او و استادش به خاطر عمل نامناسب اهل آن آبادی سخت جریحهدار شده و در عین حال خضر - علیه السلام - به تعمیر دیوار آن آبادی میپردازد، بار دیگر تعهد خود را به کلی فراموش کرد و زبان به اعتراض گشود، اما اعتراضی سبکتر و ملایمتر از گذشته، گفت: «میخواستی در مقابل این کار اجرتی بگیری؟» اینجا بود که خضر - علیه السلام - به موسی - علیه السلام - گفت: «هذا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ...؛ اینک وقت جدایی من و تو است، اما به زودی راز آنچه را که توانستی بر آن صبر کنی، برای تو بازگو میکنم.» [۵] موسی - علیه السلام - سخنی نگفت، و دریافت که نمیتواند همراه خضر - علیه السلام - باشد و در برابر کارهای عجیب او صبر و تحمل داشته باشد. توضیحات خضر - علیه السلام - در مورد سه حادثه عجیب حضرت خضر - علیه السلام - راز سه حادثه شگفتانگیز فوق را برای موسی - علیه السلام - چنین توضیح داد: اما آن کشتی مال گروهی از مستمندان بود که با آن در دریا کار میکردند، و من خواستم آن را معیوب کنم و به این وسیله آن کشتی را از غضب ستمگر زمان برهانم. چرا که پشت سرشان پادشاه ستمگری بود که هر کشتی سالمی را به زور میگرفت. معیوب کردن من، برای نگهداری کشتی برای صاحبانش بود. و اما آن نوجوان، پدر و مادرش با ایمان بودند و بیم داشتیم که آنان را به طغیان و کفر وادارد، از این رو خواستیم که پروردگارشان به جای او فرزندی پاکسرشت و با محبت به آن دو بدهد. و اما آن دیوار از آن دو نوجوان یتیم در آن شهر بود، گنجی متعلق به آن یتیمان در زیر دیوار وجد داشت، و پدرشان مرد صالحی بود، و پروردگار تو میخواست آنها به حد بلوغ برسند و گنجشان را استخراج کنند. این رحمتی از پروردگار تو بود، من آن کارها را انجام دادم تا زیر دیوار محفوظ بماند و آن گنج خارج نشود و به دست بیگانه نیفتد، من این کارها را خودسرانه انجام ندادم. این بود راز کارهایی که نتوانستی در برابر آنها تحمل کنی موسی - علیه السلام - از توضیحات حضرت خضر - علیه السلام - قانع شد. توصیه خضر - علیه السلام - و نوشته لوح گنج هنگام جدایی خضر - علیه السلام - از موسی - علیه السلام - موسی به او گفت: مرا سفارش و موعظه کن، خضر مطالبی فرمود از جمله گفت: «از سه چیز بپرهیز و دوری کن: ۱. لجاجت ۲. و از راه رفتن بیهدف و بدون نیاز ۳. و از خنده بدون تعجب، خطاهایت را بیاد بیاور و از تجسس در خطاهای مردم بپرهیز کن.» از حضرت رضا - علیه السلام - نقل شده آن گنجی که زیر دیوار مخفی بود، لوح طلائی بود که در آن چنین نوشته شده بود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَجِبْتُ لِمَنْ أَيْقَنَ بِالمَوْتِ كَيْفَ يَفْرَحُ، عَجِبْتُ لِمَنْ أَيْقَنَ بِالْقَدَرِ كَيْفَ يَحْزَنُ؟ وَ عَجِبْتُ لِمَنْ رَأَى الدُّنْيَا وَ تَقَلَّبَهَا بِأَهْلِهَا كَيْفَ يَزُكُّ إِلَيْهَا، وَ يَتَّبِعِي لِمَنْ غَفَلَ عَنِ اللَّهِ أَلَّا يَتَّهَمَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِي قَضَائِهِ وَ لَا يَسْتَبْطِئُهُ فِي رِزْقِهِ؛ به نام خداوند بخشنده مهربان - تعجب میکنم برای کسی که یقین به مرگ دارد چگونه شادی مستانه می کند؟ تعجب میکنم برای کسی که یقین به قضا و قدر الهی دارد، چگونه اندوهگین میشود، تعجب میکنم برای کسی که دنیا و دگرگونیهای آن را با اهلش مینگرد، چگونه بر آن

اعتماد میکند؟ و سزاوار است آن کسی که از خداوند غافل میگردد، خداوند متعال را در قضاوتش متهم نکند، و در رزق و روزی رساندن او را به کندی و تأخیر یاد ننماید تهیه شده از چند سایت و تفسیر موضوعی سوره کهف

صدای پای عید می آید

نویسنده: احمد محمدی نسب عید قربان که پس از وقوف در عرفات (مرحله شناخت) و مشعر (محل آگاهی و شعور) و منا (سرزمین آرزوها، رسیدن به عشق) فرامی رسد، عید رهایی از تعلقات است. رهایی از هر آنچه غیرخدایی است. در این روز حجگزار، اسماعیل و جودش را، یعنی هر آنچه بدان دل بستگی دنیوی پیدا کرده قربانیمی کند تا سبکبال شود. صدای پای عید می آید. عید قربان عید پاک ترین عیدهاست عید سر سپردگی و بندگی است. عید بر آمدن انسانی نو از خاکسترهای خویشتن خویش است. عید قربان عید نزدیک شدن دل‌هایی است که به قرب الهی رسیده اند. عید قربان عید بر آمدن روزی نو و انسانینو است. و اکنون در منایی، ابراهیمی، و اسماعیل را به قربانگاه آورده ای اسماعیل تو کیست؟ چیست؟ مقامت؟ آبرویت؟ موقعیت، شغلت؟ پولت؟ خانه ات؟ املاکت؟ ...؟ این را تو خود میدانی، تو خود آن را، او را - هر چه هست و هر که هست - باید به منا آوری و برای قربانی، انتخاب کنی، من فقط می توانم " نشانیها " یش را به تو بدهم: آنچه تو را، در راهایمان ضعیف می کند، آنچه تو را در " رفتن، " به " ماندن " میخواند، آنچه تو را، در راه " مسئولیت " به تردید می افکند، آنچه تو را به خود بسته است و نگه داشته است، آنچه دل بستگی اش نمی گذارد تا " پیام " رابشنوی، تا حقیقت را اعتراف کنی، آنچه ترا به " فرار " می خواند آنچه تراه به توجیه و تاویل های مصلحت جویانه می کشاند، و عشق به او، کور و کرت می کند ابراهیمی و " ضعف اسماعیلی " ات، ترا بازیچه ابلیس می سازد. در قله بلندشرفی و سراپا فخر و فضیلت، در زندگی ات تنها یک چیز هست که برای بدست آوردنش، از بلندی فرود می آیی، برای از دست ندادنش، همه دستاوردهای ابراهیم وارت را از دست میدهی، او اسماعیل توست، اسماعیل تو ممکن است یک شخص باشد، یا یک شیء، یا یکحالت، یک وضع، و حتی، یک " نقطه ضعف! " اما اسماعیل ابراهیم، پسرش بود! سالخورده مردی در پایان عمر، پس از یک قرن زندگی پر کشاکش و پر از حرکت، همه آوارگی و جنگ و جهاد و تلاش و درگیری با جهل قوم و جور نمود و تعصب متولیان بت پرستی و خرافه های ستارهپرستی و شکنجه زندگی. جوانی آزاده و روشن و عصیانی در خانه پدری متعصب و بت پرست و بت تراش! و در خانه اش زنی نازا، متعصب، اشرافی: سارا. و اکنون، در زیر بار سنگین رسالت توحید، در نظام جور و جهل شرک، و تحمل یک قرن شکنجه " مسئولیت‌روشنگری و آزادی، " در " عصر ظلمت و با قوم خورده با ظلم، " پیر شده‌است و تنها، و در اوج قله بلند نبوت، باز یک " بشر " مانده است و در پایان رسالت عظیم خدایی اش، یک " بنده خدا، " دوست دارد پسری داشته‌باشد، اما زنش نازا است و خودش، پیری از صد گذشته، آرزومندی که دیگر امیدوار نیست، حسرت و یأس جاننش را می خورد، خدا، بر پیری و ناامیدی و تنهایی و رنج این رسول امینو بنده وفادارش - که عمر را همه در کار او به پایان آورده است، رحمت می آورد و از کنیز سارا - زنی سیاه پوست - به او یک فرزند می بخشد، آن هم یک پسر! اسماعیل، اسماعیل، برای ابراهیم، تنها یک پسر، برای پدر، نبود، پایان یک عمر انتظار بود، پاداش یک قرن رنج، ثمره یک زندگی پرماجرا، تنها پسر جوان یک پدر پیر، و نویدعیزیز، پس از نومیدی تلخ. و اکنون، در برابرچشمان پدر - چشمانی که در زیر ابروان سپیدی که بر آن افتاده، از شادی، برق می زند - می رود و در زیر باران نوازش و آفتاب عشق پدری که جاننش به تن او بسته است، میبald و پدر، چون باغبانی که در کویر پهناور و سوخته ی حیاتش، چشم به تنها نو نهالخرم و جوانش دوخته است، گویی روئیدن او را، می بیند و نوازش عشق را و گرمای امید را در عمق جاننش حس می کند. در عمر دراز ابراهیم، که همه در سختی و خطر گذشته، این روزها، روزهای پایان زندگی بالذت " داشتاسماعیل " می گذرد، پسری که پدر، آمدنش را صد سال انتظار کشیده است، و هنگامیآمده است که پدر، انتظارش نداشته است! اسماعیل، اکنون نهالی برومند شده است، جوانی جان ابراهیم، تنها ثمر

زندگی ابراهیم، تمامی عشقو امید و لذت پیوند ابراهیم! در این ایام، ناگهان صدایی می شنود: "ابراهیم! به دودست خویش، کارد بر حلقوم اسماعیل بنه و بگش!" مگر می توان با کلمات، وحشت این پدر را در ضربه آن پیام وصف کرد؟ ابراهیم، بنده ی خاضع خدا، برای نخستین بار در عمر طولانی اش، از وحشت می لرزد، قهرمان پولادین رسالتدوب می شود، و بت شکن عظیم تاریخ، درهم می شکنند، از تصور پیام، وحشت می کند اما، فرمان فرمان خداوند است. جنگ! بزرگترین جنگ، جنگ در خویش، جهاد اکبر! فاتح عظیمترین نبرد تاریخ، اکنون آشفته و بیچاره! جنگ، جنگ میان خدا و اسماعیل، در ابراهیم. دشواری "انتخاب!" کدامین را انتخاب میکنی ابراهیم؟! خدا را یا خود را؟ سود را یا ارزش را؟ پیوند را یا رهایی را؟ لذت را یا مسئولیت را؟ پدری را یا پیامبری را؟ بالاخره، "اسماعیلت" را یا "خدایت" را؟ انتخاب کن! ابراهیم. در پایان یک قرن رسالتخدایی در میان خلق، یک عمر نبوت توحید و امامت مردم و جهاد علیه شرک و بنائیتوحید و شکستن بت و نابودی جهل و کوبیدن غرور و مرگ جور، و از همه جبهه ها پیروزبرآمدن و از همه مسئولیت ها موفق بیرون آمدن و هیچ جا، به خاطر خود درنگ نکردن واز راه، گامی، در پی خویش، کج نشدن و از هر انسانی، خدایی تر شدن و امت توحید راپی ریختن و امامت انسان را پیش بردن و همه جا و همیشه، خوب امتحان دادن ... ای ابراهیم! قهرمان پیروز پرشکوه ترین نبرد تاریخ! ای روئین تن، پولادین روح، ای رسول الوالعزم، مبنی دار که در پایان یک قرن رسالت خدایی، به پایان رسیده ای! میان انسان و خدا فاصله ای نیست، خدا به آدمی از شاهرگ گردنش نزدیک تر است، "اما، راه انسان تا خدا، به فاصله ابدیت است، لایتناهی است! چه پنداشته ای؟ اکنون ابراهیم است که در راه پایان راه دراز رسالت، بر سر یک "دو راهی" رسیده است: سراپای وجودش فریاد می کشد: اسماعیل! و حق فرمان می دهد: ذبح! باید انتخاب کند! "این پیام را مندر خواب شنیدم، از کجا معلوم که!" ... ابلیسی در دلش "مهر فرزند" را بر می افروزد و در عقلش "دلیل منطقی" می دهد. این بار اول، "جمرهاولی،" رمی کن! از انجام فرمان خود داری می کند و اسماعیلش را نگاه میدارد، "ابراهیم، اسماعیلت را ذبح کن!" این بار، پیام صریحتر، قاطع تر! جنگ در درون ابراهیم غوغا می کند. قهرمان بزرگ تاریخ بیچاره ای استدستخوش پریشانی، تردید، ترس، ضعف، پرچمدار رسالت عظیم توحید، در کشاکش میان خدا و ابلیس، خرد شده است و درد، آتش در استخوانش افکنده است. روز دوم است، سنگینی "مسئولیت"، بر جاذبه ی "میل"، بیشتر از روز پیش می چربد. اسماعیل در خطر افتاده است و نگهداریش دشوارتر. ابلیس، هوشیاری و منطقو مهارت بیشتری در فریب ابراهیم باید بکار زند. از آن "میوه ی ممنوع" که به خورد "آدم" داد! ابلیس در دلش "مهر فرزند" را بر می افروزد و در عقلش "دلیل منطقی" می دهد. "اما ... من این پیام را در خواب شنیدم، از کجا معلوم که؟" ... این بار دوم، "جمرهاوسطی،" رمی کن! از انجام فرمان خود داری می کند و اسماعیل را نگه می دارد. "ابراهیم! اسماعیلت را ذبح کن!" صریح تر و قاطع تر. ابراهیم چنان در تنگنا افتاده است که احساس می کند تردید در پیام، دیگر توجیه نیست، خیانت است، مرز "رشد" و "غی" چنان قاطعانه و صریح، در برابرش نمایان شده است که از قدرت و نبوغ ابلیس نیز در مغلظه کاری، دیگر کاری ساخته نیست. ابراهیم مسئول است، آری، این را دیگر خوب می داند، اما این مسئولیت تلخ تر و دشوارتر از آنست که به تصور پدری آید. آن هم سالخورده پدری، تنها، چون ابراهیم! او آن هم ذبحتنها پسری، چون اسماعیل! کاشکی ذبح ابراهیم میبود، به دست اسماعیل، چه آسان! چه لذت بخش! اما نه، اسماعیل جوان باید بمیرد و ابراهیم پیر باید بماند، تنها، غمگین و داغدار... ابراهیم، هر گاه که به پیام می اندیشد، جز به تسلیم نمی اندیشد، و دیگر اندکی تردید ندارد، پیام پیام خداوند است و ابراهیم، در برابر او، تسلیم محض! اکنون، ابراهیم دل از داشتن اسماعیل برکنده است، پیام پیام حق است. اما در دل او، جای لذت "داشتن اسماعیل" را، درد "از دست دادنش" پر کرده است. ابراهیم تصمیم گرفت، انتخاب کرد، پیدا است که "انتخاب" ابراهیم، کدام است؟! آزادیم مطلق بندگی خداوند! "ذبح اسماعیل! آخرین بندی که او را به بندگی خود می خواند! ابتدا تصمیم گرفت کهداستانش را با پسر در میان گذارد، پسر را صدا زد، پسر پیش آمد، و پدر، در قامتوالای این "قربانی خویش" می نگرست! اسماعیل، این ذبیح عظیم! اکنون در منا، در خلوتگاه سنگی آن گوشه، گفتگوی پدری و پسری! پدری برف

پیری بر سر و رویش نشسته، سالیان دراز بیش از یک قرن، بر تن رنجورش گذشته، و پسری، نوشکفته و نازک! آسمان شبه جزیره، چه می گویم؟ آسمان جهان، تاب دیدن این منظره را ندارد. تاریخ، قادر نیست بشنود. هرگز، بر روی زمین چنین گفتگویی میان دو تن، پدری و پسری، در خیال نیز نگذشته است. گفتگویی این چنین صمیمانه و این چنین هولناک! "اسماعیل، من در خواب دیدم که تو را ذبح می کنم!"... این کلمات را چنانستابزده از دهان بیرون می افکند که خود نشنود، نفهمد. زود پایان گیرد. و پایانگرفت و خاموش ماند، با چهره ای هولناک و نگاههای هراسانی که از دیدار اسماعیل وحشت داشتند! اسماعیل دریافت، بر چهره ی رقت بار پدر دلش بسوخت، تسلیتش داد! "پدر! در انجام فرمان حق تردید مکن، تسلیم باش، مرا نیز در این کار تسلیم خواهی یافت و خواهی دید که - ان شاء الله - از - صابران خواهیم بود!" ابراهیم اکنون، قدرتشگفت انگیز یافته بود. با اراده ای که دیگر جز به نیروی حق پرستی نمی جنید و جز آزادی مطلق نبود، با تصمیمی قاطع، به قامت برخاست، آنچنان تافته و چالاک که ابلیسرا یکسره نومید کرد، و اسماعیل - جوانمرد توحید - که جز آزادی مطلق نبود، و با ارادهای که دیگر جز به نیروی حق پرستی نمی جنید، در تسلیم حق، چنان نرم و رام شده بود که گوی، یک "قربانی آرام و صبور" است! پدر کارد را بر گرفت، به قدرت و خشمی وصف ناپذیر، بر سنگ می کشید تا تیزش کند! مهر پدری را، در باره عزیزترین دلبدش در زندگی، این چنین نشان می داد، و این تنها محبتی بود که بهفرزندش می توانست کرد. با قدرتی که عشق به روح می بخشد، ابتدا، خود را در درونکشت، و رگ جانش را در خود گسست و خالی از خویش شد، و پر از عشق به خداوند. زندهای که تنها به خدا نفس می کشد! آنگاه، به نیروی خدا برخاست، قربانی جوان خویش را - که آرام و خاموش، ایستاده بود، به قربانگاه برد، بر روی خاک خواباند، زیر دست و پای چالاکش را گرفت، گونه اش را بر سنگ نهاد، بر سرش چنگ زد، - دسته ای از مویش را به مشت گرفت، اندکی به قفا خم کرد، شاهرگش بیرونزد، خود را به خدا سپرد، کارد را بر حلقوم قربانش نهاد، فشرد، با فشاری غیظ آمیز، شتابی هول آور، پیرمرد تمام تلاشش این است که هنوز بخود نیامده، چشم نگشوده، ندیده، در یک لحظه " همه او" تمام شود، رها شود، اما... آخ! این کارد! این کارد... نمی برد! آزار می دهد، این چه شکنجه ی بیرحمی است! کارد را به خشم بر سنگ می کوبد! همچون شیر مجروحی میغرد، به درد و خشم، بر خود می پیچد، می ترسد، از پدر بودن خویش بیمناک می شود، بر قاسا بر می جهد و کارد را چنگ می زند و بر سر قربانی اش، که همچنان رام و خاموش، نمی جنبد دوباره هجوم می آورد، که ناگهان، گوسفندی! او پیامی که "ای ابراهیم! خداوند از ذبح اسماعیل در گذشته است، این گوسفند را فرستاده است تا بجای او ذبح کنی، تو فرمان را انجام دادی! الله اکبر! یعنی که قربانی انسان برای خدا - که در گذشته، یک سنت رایج دینی بود و یک عبادت - ممنوع! در "ملت ابراهیم"، "قربانی گوسفند، بجای قربانی انسان! و از این معنی دارتر، یعنی کهخدای ابراهیم، همچون خدایان دیگر، تشنه خون نیست. این بندگان خدای اند که گرسنهاند، گرسنه گوشت! و از این معنی دارتر، خدا، از آغاز، نمی خواست که اسماعیل ذبحشود، می خواست که ابراهیم ذبح کننده اسماعیل شود، و شد، چه دلیر! دیگر، قتلاسماعیل بیهوده است، و خدا، از آغاز می خواست که اسماعیل، ذبیح خدا شود، و شد، چه صبور! دیگر، قتل اسماعیل، بیهوده است! در اینجا، سخن از "نیاز خدا" نیست، همه جا سخن از "نیاز انسان" است، و این چنین است "حکمت" خداوند حکیم و مهربان"، دوستدار انسان، "که ابراهیمرا، تا قله بلند" قربانی کردن اسماعیلش "بالا می برد، بی آنکه اسماعیل را قربانی کند! و اسماعیل را به مقام بلند" ذبیح عظیم خداوند" ارتقاء می دهد، بی آنکه بر وی گزند رسد! که داستان این دین، داستان شکنجه و خود آزاری انسان و خون و عطش خدایان نیست داستان "کمالانسان" است، آزادی از بند غریزه است، رهایی از حصار تنگ خودخواهی است، و صعود روح و معراج عشق و اقتدار معجزه آسای اراده بشریست و نجات از هر بندی و پیوندی کهتو را بنام یک «انسان مسئول در برابر حقیقت»، "اسیر می کند و عاجز، و بالأخره، نیل به قله رفیع" شهادت، "اسماعیل وار، و بالاتر از" شهادت - آنچه در قاموس بشر، هنوز نامی ندارد - ابراهیم وار! و پایان این داستان؟ ذبحگوسفندی، و آنچه در این عظیم ترین تراژدی انسانی، خدا برای خود می طلبید؟ کشتن گوسفندی برای چند گرسنه ای! موسم عید است. روز شادی

مسلمانان. روزقبولی در جشن بندگی خداوند. ای مسلمان حج گزار و ای کسی که در شکوه‌مندترین آییندینی از زخارف دنیا دور شدی و به او نزدیکتر. ایام حج را نشانه ای از پاکیزگی، رهایی، آزادگی، آگاهی و معنویت بدان. بدان که زمین سراسر حجبی است که تو در آنی و باید با سادگی، وقوف در جهان درون و بیرون و قربانی کردن همه آرزوهای پوچ دنیوی، خود را برای سفر بزرگ آماده کنی. انسان مسافر چند روزه کاروان زندگی است. سلام بر ابراهیم، سلام بر محمد و سلام بر همه بندگان صالح خدا و منبع: <http://www.kb-tebyan.ir/article.aspx?artid=12>

داستان هایی از ابلیس و شیطان

مؤلف: سید محمد میر سلطانی ابلیس که اسم اول آن عزازیل است از همان جوانی در میان قوم خود مشغول عبادت و بندگی خداوند بود تا بزرگ شد. وقتی تصمیم به ازدواج گرفت با دختری به نام لهبا که آن هم از طایفه ی جن بود ازدواج کرد و فرزندان زیادی از آن ملعون به جود آمده که از شمارش بیرون رفت که همه ی آنها مشغول عبادت خداوند بودند و در میان آنها عبادت و بندگی ابلیس از همه ی آنها بیشتر بود و سپس او را به آسمان اول و بعد دوم و سپس او را به آسمان هفتم و با ملائکه ی هر آسمان خدا ستایش می کرد تا وقتی که خداوند آدم را خلق کرد. اولین مخالفت شیطان با خلقت آدم:

خلاصه کتاب: تلخیص: سیده زهرا مهاجریان مقدم: شناسنامه ی کتاب: Tales On Satan And Iblis - نام کتاب: داستان هایی از ابلیس و شیطان - حروف چین و صفحه آرا: احمد قلی پور - ناشر: مباحله - چاپ: بقیع - سال انتشار: ۱۳۸۷ - نوبت چاپ: اول ازدواج شیطان: درباره ی ازدواج شیطان دو نقل است: ۱. وقتی که خداوند متعال اراده کرد که برای ابلیس همسر و نسلی قرار دهد غضبش را بر وی مستولی ساخت و از غضب او تکه آتشی پیدا شد و از آن آتش برای او همسری آفرید. ۲. ابلیس که اسم اول آن عزازیل است از همان جوانی در میان قوم خود مشغول عبادت و بندگی خداوند بود تا بزرگ شد. وقتی تصمیم به ازدواج گرفت با دختری به نام لهبا که آن هم از طایفه ی جن بود ازدواج کرد و فرزندان زیادی از آن ملعون به جود آمده که از شمارش بیرون رفت که همه ی آنها مشغول عبادت خداوند بودند و در میان آنها عبادت و بندگی ابلیس از همه ی آنها بیشتر بود و سپس او را به آسمان اول و بعد دوم و سپس او را به آسمان هفتم و با ملائکه ی هر آسمان خدا ستایش می کرد تا وقتی که خداوند آدم را خلق کرد. اولین مخالفت شیطان با خلقت آدم: شیطان در میان فرشتگان مشغول عبادت بود تا وقتی که خداوند اراده کرد برای خود در زمین جانشین انتخاب کند. به ملائکه خطاب نمود که من می خواهم خلیفه ای در زمین قرار دهم و آنان را از مقصود خود آگاه کرد. در این هنگام ابلیس به زمین آمد و فریاد زد ای زمین من آمده ام تو را نصیحت کنم. خداوند اراده فرموده که از تو پدیده ای به وجود آورد که برترین خلایق باشد و من می ترسم او خدا را معصیت کند و داخل آتش شود و در نتیجه تو داخل آتش شوی. وقتی ملائکه آمدند که از تو خاک بردارند آنها را به خدای بزرگ قسم بده که از تو خاک بردارند. امام علی (ع) می فرماید: وقتی خداوند متعال اراده کرد که آدم (ع) را خلق کند خطاب به جبرئیل فرمود: مقداری خاک از زمین بیاور تا خلقی جدید به وجود آورم که افضل موجودات و اشرف مخلوقات باشد. جبرئیل به زمین آمد تا خاک بردارد. زمین نالید و او را به خدا قسم داد که از آن خاک بردارد. جبرئیل هم برگشت و داستان را گزارش داد. بعد از او میکائیل و اسرافیل را فرستاد. باز هم آنها دست خالی برگشتند. برای بار چهارم عزرائیل را فرستاد که حتما از زمین خاک بیاور. او که خواست از زمین خاک بردارد باز زمین نالید ولی این بار عزرائیل گفت: من از جانب خدا مامور شدم و خاک را از زمین برداشتم و خداوند آدم را از آن ساخت و از به بعد بود که خداوند قبض روح آدمیان را به دست عزرائیل داد از این جهت که ناله و گریه ی آنها در هنگام جان دادن در وی اثر نمی کند و او ماموریت خود را انجام می دهد. هنگامی که خداوند آن خاک را با آب خالص مخلوط کرد و پیکر خاکی او را قالب زد. شیطان با خود گفت: این مخلوقی ضعیف است که از گل چسبیده به وجود آمده و من با او مخالفت خواهم کرد و اگر روزی قدرت

پیدا کنم او را هلاک خواهم کرد. پس خداوند به فرشتگان فرمود که بر او سجده کنند ولی شیطان گفت که من از آتشم او را سجده نخواهم کرد به این ترتیب خدانند او را از بهشت بیرون کرد ولی شیطان از خدا مهلت خواست و خداوند نیز به مهلت معین داد و او هم دام‌های خود را می‌گستراند ولی این طور نیست که که انسان به خاطر دام‌های ابلیس گناه کند. او فقط وسوسه می‌کند ولی قدرت اختیار و انتخاب افراد است که به او جواب مثبت می‌دهند. رقص شیطان: از جاهایی که خوشایند شیطان است هنگامی است که زن و شوهر با یکدیگر نزاع کنند و سر و صدا راه بیندازند شیطان شروع به رقصیدن و خوشحالی می‌کند. برای مثال کارهای خانه را برای زنان بزرگ نشان می‌دهد و کارهای شوهرش را کوچک و شوهر نیز که خسته از سر کار آمده در برابر پرخاش‌های زنش از کوره در می‌رود و با یکدیگر نزاع می‌کنند ولی هنگامی که میان آنها صلح و صفا برقرار می‌شود شیطان عزادار خواهد شد. لشکر شیطان: ۱. بنا به فرموده‌ی امام صادق (ع) لشکر شیطان از تبار او پدید می‌آید که همان شیاطین هستند. ۲. پیروان او اعم از فرزندان و فرزندان اعم از جن و انس. ۳. معصیت کاران اعم از جن و انس. ۴. کسانی که بت پرست هستند. ۵. هم‌نشینان شیطان که قرآن آنان را به عنوان کسانی که از گمراهی دست بر نمی‌دارند معرفی می‌کند مگر اینکه موجبات ورود آنها را به آتش دوزخ فراهم آورند. در حدیثی آمده است که ابلیس به خدمت حضرت یحیی آمد و حضرت از او پرسیدند چه چیز بیشتر موجب خوشحالی و روشنی چشم توست؟ او گفت: هیچ چیز مثل زنان بی‌ایمان کمر مرا محکم نمی‌کند و چشم مرا محکم نمی‌گرداند. ایشان تله‌ها و دام‌های من هستند و تیری هستند که به وسیله‌ی آنان خطا نخواهم کرد. پدر و مادرم به فدای ایشان باد. که اگر آنان نبودند من نمی‌توانستم پست‌ترین مردان را همراه کنم. کابینه‌ی شیطان: افراد کابینه‌ی شیطان فرزندان او هستند که آنها را هر صبح و شام جمع می‌کند و دستورات لازم را به آنها می‌دهد و هر کس را در پی ماموریت خود می‌فرستد. اولها یا ولهان: مامور طهارت و نماز و عبادت است. او انسان را در طهارت و نماز و وسوسه می‌کند و به شک می‌اندازد که نماز باطل است و نماز دیگری را شروع کن یا وضوی تو باطل است و دوباره وضو بگیر. ۲. هفاف: مامور اذیت و ترساندن انسانها در بیابانها و صحراها است که او را به وهم و خیال اندازد و یا به شکل حیوانات گوناگون به نظر انسان آید. ۳. زلنبور: که موکل بازاری هاست که فروشنده را برای فروش جنس خود وادار به گفتن دروغ و قسم و مدح متاع می‌کند. ۴. در مصیبتی که به انسان وارد می‌شود اعمالی مانند خراشیدن و سیلی زدن به خود و یقه‌ی لباس را پاره کردن را پسندیده جلوه می‌دهد. ۵. ایض: انبیاء را وسوسه می‌کند یا مامور به خشم در آوردن انسانها است که به وسیله‌ی آن خونها ریخته می‌شود. ۶. اعور: کارش تحریک شهوات در مردان و زنان است و آنها را به گناه دعوت می‌کند. ۷. داسم: همواره مراقب خانه هاست که وقتی انسان داخل خانه شد سلام نکند و اسم خدا را به زبان نیاورد و او را آن قدر وسوسه می‌کند تا شر و فتنه در آنها ایجاد شود. ۸. قنذر: او نظارت بر زندگی افراد دارد به طوری که فرد در برابر ناموس خود بی‌تفاوت می‌شود. ۹. دهار: آزار مؤمنان در خواب به صورت خوابهای وحشتناک و یا وسوسه از طریق خواب. ۱۰. ابقض: وظیفه‌ی او گذاشتن سی عدد تخم در هر روز که همگی آنها دشمن انسان هستند. ۱۱. تمریح: او در آغاز شب با وسوسه کردن وقت مردم را پر می‌کند. ۱۲. لاقیص: او یکی از دختران شیطان است و کارش وادار کردن زنان به مساحقه می‌باشد. ۱۳. متکون: شکل خود را تغییر می‌دهد و مردم را وادار به گناه می‌کند. ۱۴. مذهب: به شکلهای مختلف غیر از صورت پیامبر و امامان در می‌آید و مردم را همراه می‌سازد. ۱۵. خترب: بین نماز گزار و نمازش حایل می‌شود و توجه قلب را از وی می‌گیرد. ۱۶. مقلاص: مؤکل قمار است، قماربازها به دستورات او رفتار می‌کنند. ۱۷. طرطبه: یکی از دختران شیطان است که کار او وادار کردن زنان به زنا است. ۱۸. قزح. ۱۹. زوال. ۲۰. مال التجاره‌ی شیطان: شیطان هم مانند سرمایه داران بزرگ، سرمایه و مالهایی آماده کرده و برای فروش به دنبال مشتری می‌گردد. روزی حضرت عیسی بن مریم شیطان را دید که پنج الاغ سیاه در پیش دارد و بارهایی بر آنان گذاشته و از راهی می‌رود. حضرت پرسید: ای شیطان بار این الاغ‌ها چیست و به کجا می‌روی؟ گفت: برای فروش مال مرا می‌برم. حضرت عیسی گفت: بار آن الاغ چیست؟ گفت: یکی ظلم و جور است. فرمود خریدارش

کیست؟ گفت: پادشاهان ظالم و حاکمان جور. پرسید دومی بارش چیست؟ گفت: غرور و خو پسندی. گفت: خریدارش کیست؟ کدخدای آبادی ها و رؤسای دهات. گفت: سومی بارش چیست؟ گفت: حسد. مشتری آن کیست؟ گفت: عالمان درباری و مزدوران آنها و نوکران اجانب. پرسید چهارمین الاغ بارش چیست؟ گفت: خیانت. مشتری آن کیست؟ گفت: تجار و عمال، یعنی کسانی که مال تجار را به امانت می گیرند ولی در امانت خیانت می کنند. و در آخر پرسید، بار پنجمین الاغ چیست؟ گفت: نیرنگ. گفت مشتری آن کیست؟ گفت: زنها مشتری آن هستند. جنگ شیطان: یکی از جاهایی که شیطان با تمام نیرو به جنگ انسان می رود و در این راه از اینکه خودش آسیب بیندیا فرزندانش، بیمی ندارد هنگامی است که انسان سرگرم ذکر خدا و درود بر پیامبر و آتش می باشد. پیامبر فرمودند: ای امت من، در مشکلات و سختی ها دست به دامن من و آلم شوید و آنها را بخوانید که خدای متعال ملایکه را یاری دهد بر شیطانی که می خواهد شما را منحرف کند زیرا هر کدام از شما دو ملک بر دوش دارید که ملک راست نیکی ها را می نویسد و نیز ملک چپ بدی ها را می نویسد و نیز دو شیطان از جانب ابلیس که انسان را گمراه کند پس یکی از شما اگر وسواسی در قلبش پیدا کرد بگوید (لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم و صلی الله علی محمد و آله الطیبین) در این هنگام آن دو شیطان پیش ابلیس می روند و یار بیشتری می خواهند خسته شده اند. اولشکری بیشتری به آنها می دهد تا انسان را گمراه کنند و اگر آن شخص باز هم ذکر خدا را گوید، در اینجا خود ابلیس فرماندهی لشکر را در دست می گیرد و خداوند هم به ملایکه می گوید در مقابل او قرار گیرید و او را دستگیر کنید، من که وعده داده ام او را نمی کشم ولی عذاب را به او می چشانم و زخم ها و آسیب های شیطان بهبودی نمی یابد مگر اینکه با شنیدن صدای مشرکان که به خدا شرک می ورزند و کافر می شوند و یا اینکه اگر مؤمن به حمد و ثنای پروردگار و پیامبرش اصرار ورزد زخم هایش درمان نمی شود تا هنگامی که ذکر خدا را فراموش کند و اگر زخم های شیطان بهبود یابد، بعد شیطان سوارش می شود و هر چه شیطان گوید انسان انجام خواهد داد و او لشکرش را بر گردن انسان سوار می کند و هر کجا که بخواهد انسان را می کشاند. انبار شیطان: رسول خدا (ص) روزی شیطان را با قیافه شگفت آوری دید. چند سؤال از او پرسید که یکی از آنها این بود که خزانه دار تو کیست؟ گفت: کسانی که زکات مال خود را نمی دهند و آنها را جمع می کنند و به مصرفی که باید برسانند. شیاطن آنها را منع می کند و از فقر و بی چیزی می ترسانند و انسانها را وسوسه می کند و می گوید: چرا شما سختی بکشید و مالی را بدست آورید و آن را به آسانی در اختیار دیگران قرار دهید؟ اضافی مالتان را به صورت طلا و نقره در آورید تا در آینده محتاج کسی نشوید، خدا فرمود: در قیامت آن طلا و نقره را در آتش جهنم داغ می کنند و به صورت و پهلوی و پشت هایشان می زنند و به آنها می گویند، بچشید عذاب خدا را، اینها همان طلا و نقره است که در دنیا جمع نموده اید. زنجیر شیطان: از امام زین العابدین سؤال شد که کدام عمل در پیشگاه خدا افضل است؟ هیچ عملی بعد از خدا و پیامبر بهتر از بغض و کینه ی دنیا نیست. زیرا هر فتنه و فسادى که در عالم است از دوستی دنیا سرچشمه می گیرد. روزی فردی شیطان را دید که زنجیرها و طنابهایی کلفت و نازک را بار الاغ کرده و از راهی می رود. سؤال کرد که اینها چیست و کجا می روی؟ گفت: اینها دام های من است و به وسیله ی این ها مردم را گمراه می کنم. آن شخص گفت: دام من کدام است. جواب داد که تو احتیاج به دام نداری، خودت بدون دام دنبال من می آیی. پرسید آن زنجیر بسیا محکم از کیست؟ گفت: از شیخ انصاری، دیشب سه بار آن را به گردن ایشان انداختم و او هر سه مرتبه آن را گسست. می گوید به پیش شیخ انصاری رفتم و داستان را برای ایشان نقل کردم. فرمود درست است. من دیشب پولی برای خوردن نداشتم و سه مرتبه تصمیم گرفتم از جوهاتی که پیشم بود بردارم و غذایی بخرم ولی هر سه بار فکری به خاطرم رسید و از دست زدن به آن پول چشم پوشیدم و گرسنه شب را گذراندم این همان زنجیری بود که از شیطان پاره کردم. گریه ی شیطان: شیطان از بعضی از کارها خوشحال می شود و از بعضی کارها ی دیگر ناراحت می شود که کاری جز گریه از دست او ساخته نیست. ۱. وقتی مؤمنی، مؤمن دیگری را ملاقات می کند و به او سلام می کند. وای بر من که این دو نفر از هم جدا نمی شوند مگر اینکه خداوند می آمرزد و داخل بهشت می کند و زحمات من در

گمراهی آنها از بین می‌رود. ۲. وقتی کسی برای رضای خدا ازدواج کند و با همسرش نزدیکی کند. ۳. وقتی کسی عطسه کند و بعد از آن الحمدلله گوید. ۴. وقتی انسان در برابر خدای خود سجده می‌کند و آن را طول می‌دهد. شیطان از ناراحتی گریه می‌کند که این بنده خدا را چگونه اطاعت می‌کنند در مقابل او به خاک افتاده است در حالی که من معصیت خدا را نمودم و به او سجده نکردم. گریه‌ی دروغین شیطان: نقل شده است که حضرت یحیی روزی به ابلیس بر خورد نمود. در حالیکه ملعون گریه می‌کرد و به یحیی گفت و هر چه به خانه‌ی خدا می‌روم و او را می‌خوانم جوابم را نمی‌دهد یحیی از روی دلسوزی عرض کرد. خدایا چه می‌شد اگر در عنایت خویش را به این مرد باز می‌کردی؟! خطاب رسید ای یحیی، شیطان است که به دروغ بر تو گریه می‌کند و با گریه‌ی خود بندگانم را فریب می‌دهد. گفت: به او بگو او را می‌بخشم به شرطی که بر قبر آدم (ع) سجده کند. یحیی (ع) جریان را برای ابلیس گفت. شیطان گفت: آن وقت که آدم بر مسند قدرت و عزت بود بر او سجده نکردم چگونه حال که مرده است و زیر خاک است، برخاکش سجده کنم. هرگز چنین کاری را نخواهم کرد و خطاب از جانب خدا رسید که حال دانستی که گریه‌ی آن ملعون از روی نیرنگ است و مقصودش منحرف کردن مردم است. فریاد شیطان: روزی شیطان در گوشه‌ی مسجد الحرام ایستاده بود و حضرت رسول (ص) سرگرم طواف خانه‌ی خدا بودند. وقتی آن حضرت از طواف فارغ شدند؛ دیدند که ابلیس ضعیف و رنگ پریده است. از او پرسیدند برای چه اینقدر ضعیف شده‌ای؟ گفت: دست امت شما. حضرت فرمودند مگر امت من با تو چه کرده‌اند؟ گفت: ۱. هرگاه به یکدیگر می‌رسند به یکدیگر سلام می‌کنند و سلام یکی از نام‌های خدا است. پس هر که سلام کند حق تعالی بلا- و رنج دور می‌کند و هر که جواب سلام را دهد، خداوند متعال رحمت خود را شامل حال او می‌گرداند. ۲. وقتی همدیگر را می‌بینند به یکدیگر دست می‌دهند در آن چندان ثواب است که هنوز دست از یکدیگر جدا نکرده‌اند حق تعالی هر دوی آنها را رحمت می‌کند. ۳. هنگام شروع غذا و کارها بسم الله الرحمن الرحیم می‌گویند و مرا از خوردن طعام دور می‌کنند. ۴. هرگاه که سخن انشاءالله را گویند قضای خداوند حتمی می‌شود و من نمی‌توانم کار آنها را از هم بپاشم و آنها رنج مرا ضایع می‌کنند. ۵. از صبح تا شب تلاش می‌کنم که آنها را به معصیت بکشانم باز چون شام می‌شود توبه می‌کنند و خداوند گناهان آنها را می‌آمرزد. ۶. وقتی نام تو را می‌شنوند صلوات می‌فرستند و من چون ثواب آن را می‌دانم ناراحت می‌شوم و فرار می‌کنم. ۷. آنها وقتی اهل بیت تو را می‌بینند به آنها مهر می‌ورزند و این بهترین اعمال است سپس حضرت رو به یاران خویش کرد و گفت: هر کس یکی از این خصلت‌ها را داشته باشد اهل بهشت خواهد بود تسلط شیطان بر جان و اموال ایوب: بیشترین کوشش شیطان این است که اگر کسی خدا را بپرستد یا شکر نعمت هایش را ادا نماید یا کارهای نیک دیگری انجام دهد، وی را عبادت و شکر خدا باز دارد و به گمراهی اندازد. ابوبصیر از امام صادق (ع) پرسید: بلاهایی که بر سر حضرت ایوب (ع) آمده است به چه سبب بوده است؟ حضرت فرمودند: به خاطر نعمت‌های بسیاری که خدا به او داده است و آن هم به طور شایسته شکر نعمت هایش را به جا آورده است. شیطان به خدا گفت: ایوب به این خاطر شکر و ثنای تو را به جا می‌آورد که نعمت فراوان به او عنایت کردی؛ خواهی دید که اگر محروم کنی دیگر سپاسگذار نخواهد بود و برای امتحان مرا بر دارایی اش مسلط کن. پروردگار هم این را پذیرفت. شیطان همه‌ی ثروت او را از بین برد ولی ایوب سپاسگذارتر شد و باز شیطان گفت او زراعت می‌کند و دلش بر آن خوش است؛ مرا بر زراعتش مسلط کن. خدا هم پذیرفت. او همه‌ی زراعتش را نابود کرد اما شکر او زیادتر شد. گفت: خدایا مرا بر گوسفندان و گاوها و اشتران او مسلط فرما، زیرا هنوز به آنها امید دارد. خدا به او رخصت داد و او همه را نابود کرد، باز روحیه‌ی بندگی او افزونی یافت. گفت ای خدا ایوب دوازده پسر دارد و او به آنها امید دارد مرا بر آنها مسلط کن. در روزی که یک مهمانی در خانه‌ی فرزند بزرگتر بود؛ ساختمان بر سرشان خراب شد ولی ایوب شکر گزار بود و می‌گفت خدا به من فرزند داده و اختیار همه به دست اوست. وقتی شیطان باز دید که ایوب شکر گزار است. گفت: خدایا ایوب سالم است، مرا بر آن مسلط کن و خدا غیر از عقل و دل و گوش و زبان و چشم که آنها مربوط به خدا است، پذیرفت. و شیطان از آتشی که با آن به وجود آمده است بر بدن

ایوب دمید و ایوب از سر تا پا زخمی شد و زبان ایوب همیشه در حال ذکر خدا بود و به خاطر بیماری سختش به بیرون شهر رفت و یک مرتبه از درد خویش گلایه نکرد، روزی همسرش از ایوب خواست که از خدا بخواهد که بر تو عافیت دهد. ایوب فرمود: ای زن چند سال است که در رفاه و آسایش بودم. گفت: بیش از هفتاد سال. فرمود: هفتاد سال در رفاه و سلامت بودم، حال اگر هفت سال در رنج و بلا باشم. آیا جا دارد که تندرستی خود را از خدا بخواهم؟! وقتی شیطان را دید به یاران ایوب گفت: بروید و علت بیماری را از ایوب پرسید. آنها به ایوب گفتند مگر چه گناه بزرگی انجام داده ای که بیماری ات خوب نمی شود. فرمود: به عزت پروردگام قسم می خورم که گناهی نکرده ام، دزدی نکرده ام و در طاعتش پیش نیامده، مگر اینکه هر کدام را که سخت تر بوده را برگزیدم. پس شیطان از کار ایوب سرگشته گشت و به مقصودش نرسید. هم جنس شیطان: شیطان هم مانند آدمیان هم جنس هایی دارد که با آنها نشست و برخاست می کند. هم جنس شیطان «تارک الصلاة» است. کسانی که برای نماز ارزشی قایل نمی شوند و آن را ترک می کنند و بی نمازی حتی از شیطان هم بدتر است. زیرا: شیطان که رانده گشت بجز یک خطا نکرد خود را برای سجده ی آدم رضا نکرد شیطان هزار مرتبه بهتر ز بی نماز کو سجده بر آدم و این بر خدا نکرد شیطان و امام سجاد(ع): شبی از شبها حضرت امام سجاد(ع) در نماز بودند و با خلوص نیت خدا را عبادت می کردند. شیطان خواست کاری کند که امام را از نماز و عبادت منصرف کند، حتی به کوتاه کردن نماز باشد. شیطان به شکل ماری بزرگ درآمده و جلوی امام رفت و آمد می کرد تا امام را بترساند ولی حضرت ملتفت او نشد. داخل سجاده ی امام آمده، باز ایشان متوجه نشد. پس از آن انگشت پای امام را در دهان گرفت و فشار داد به طوری که پای امام مجروح شد. باز آن حضرت متوجه نشد و نماز خود را به پایان رسانید. بعد از آن حضرت دانست که آن شیطان است و او را لعن کرد و فرمود دور شو و باز متوجه نماز و عبادت شد. ناگهان صدایی شنید که می گوید: انت زین العابدین (تو زینت عبادت کنندگان هستی) و آن را سه بار تکرار کرد. و از آن بعد حضرت با این اسم ملقب شد و در میان مردم مشهور شد. خواسته ی شیطان از یک زن هنگام نماز: در زمان حضرت عیسی بن مریم زنی پرهیزگار و با خدا بود. وقت نماز هر کاری را رها می کرد و مشغول نماز می شد. روزی مشغول پختن نان بود که صدای اذان را شنید و مشغول نماز شد. شیطان شروع به وسوسه ی او کرد و گفت: ای زن تا تو نمازت تمام شود، همه ی نان هایت خواهد سوخت. زن در دل خود جواب داد: اگر همه ی نان ها بسوزد، بهتر از این است که در روز قیامت تنم در آتش دوزخ بسوزد. شیطان به آن زن گفت: پسرت در تنور افتاده و تنش سوخت. زن گفت: اگر این را خداوند مقرر کرده است، من راضی به قضای الهی هستم. و در این حال شوهرش از راه رسید. زن را دید که نماز می خواند و تنور روشن، در تنور نان ها هستند که پخته شده ولی نسوخته و فرزندش در میان آتش بازی می کند و به قدرت خدا آتش در او اثری نداشته است. وقتی زن از نماز فارغ شد، دید فرزندش و نانها در تنور سالم هستند و او سریع سجده ی شکر بجا آورد و خدای خود را سپاس گزارد. شوهر فرزندش را برداشت و پیش حضرت عیسی برد و داستانش را برای حضرت تعریف کرد و آن حضرت فرمود: برو و از همسرت بپرس چه کرده و با خدای خود چه رابطه ای داشته است؟ زن در پاسخ به شوهرش فرمود: ۱. همیشه کار آخرت را به دنیا مقدم می دارم. ۲. همیشه با وضو هستم. ۳. همیشه نمازم را اول وقت می خوانم. ۴. اگر کسی به من دشمنی کرد، کینه ی او را در دل نمی گیرم و به خدا واگذار می کنم. ۵. در کارهای خود به قضای الهی راضی هستم. ۶. گدایی را از در خانه ام مایوس نکرده ام. ۷. نماز شبم را ترک نمی کنم. حضرت عیسی فرمودند: اگر این زن مرد بود، پیغمبر می شد، چون کارهای پیغمبران را می کند و شیطان نمی تواند او را فریب دهد. نماز شیطان: از امام صادق(ع) نقل شده است که در بنی اسرائیل عابدی بود که در غار کوه مدت ها خدا را عبادت کرده و همیشه مشغول نماز بود. شیطان هر چه خواست او را فریب دهد نتوانست. همه ی لشکریان را جمع کرد و از آنها چاره جویی کرد. آیا کسی هست که او را فریب دهد؟ یکی گفت: من از طریق دنیا او را فریب می دهم. گفت: نه، زیرا او به دنیا علاقه ندارد. دیگری گفت: من او را از طریق شهوت فریب می دهم. گفت: تو هم نمی توانی. زیرا او از شهوت به زنان آگاهی ندارد و لذت آن را نچشیده است. دیگری گفت: از طریق عبادت و

نماز؛ او گفت تو می توانی. هنگام شب خود را به صورت عابدی در آورد و از او خواست که امشب مهمان او باشد و عابد هم پذیرفت. شیطان از شب اول تا صبح عبادت کرد و روز هم پیوسته مشغول نماز بود، نه غذا میخورد و نه استراحت می کرد و نه می خوابید، در حالی که گاهی عابد خسته می شد ولی ابلیس نه. عابد پیش او رفت و گفت: اجازه می دهی از تو سؤالی کنم. شیطان گفت: نه وقت ندارم. با اصرار عابد گفت که می توانی سؤالی بکنی. عابد پرسید: چه کرده ای که این قدر عاشق عبادت هستی؟ گفت: من مرتکب گناه بزرگی شدم و هر وقت فکر آن را می کنم، از ترس خدا بر خودم لرزم و خورد و خوراک را از من می گیرد و مشغول نماز و عبادت می شوم ولی تو که تا بحال گناهی نکرده ای که ترس از خدا را بچشی؟! عابد پرسید چه کرده ای؟ گفت: من زنا کرده ام و وقتی که به آن فکر می کنم؛ می ترسم و قدرت عبادتم بیشتر می شود و اگر تو می خواهی که مانند من عبادت کنی، باید حداقل یک بار زنا کنی. سپس گفت: من زنی را می شناسم که پول می گیرد و این کار را انجام می دهد و به عابد پول داد و آدرس آن زن را به او داد. وقتی از مردم خانه ی آن زن را می گرفت، مردم خوشحال می شدند، زیرا فکر می کردند، می خواهد او را وادار به توبه کند. خانه را به او نشان دادند. با همان قیافه ای که داشت، داخل شد و گفت: ای زن پول را بگیر و آماده شو که از وقت نماز نگذرد. زن نگاهی به او کرد و ماجرا را از عابد پرسید، عابد ماجرا را تعریف کرد و زن فهمید که آن شخص شیطان است. گفت: ای بنده ی خدا، شیطان بوده است که با نماز می خواسته تو را فریب دهد و برگرد و از این کار منصرف شو که گناه نکردن، بهتر از گناه کردن و توبه ی بعد از آن است. ای عابد: اگر آن شخص هنوز مشغول عبادت است، او انسان است و اگر رفته باشد، شیطان بوده است و عابد برگشت و کسی را ندید. همان شب زن از دنیا رفت. سه روز بود که مرده بود و هنوز او را دفن نکرده بودند که خداوند به حضرت موسی خطاب کرد که برو و مردم را خبر کن و جنازه اش را غسل دهند و نماز گذارند و در قبرستان مسلمین دفن کنند. من او را بخاطر اینکه یکی از بندگانم را از گناه منصرف کرد، او را بخشیدم و او را اهل بهشت قرار می دهم. رودست خوردن شیطان: روزی مؤمنی با شیطان ملاقات کرد. بعد از گفتگوهای گفت: می خواهم با تو دوست و رفیق شوم و از تو اطاعت نمایم. شیطان گفت: همه از من می گریزند و بیم دارند، تو می خواهی با من دوست شوی. به آن شخص گفت که قول بده که اسرار مرا فاش نکنی و به دیگران نگوئی. مرد مؤمن گفت: اشکالی ندارد و با هم عقد برادری بستند. شیطان گفت: اول باید نمازت را ترک کنی، زیرا هیچ چیز به اندازه ی نماز من را ناراحت نمی کند و دل من را به درد نمی آورد که به واسطه ی نماز بیشترین مردم را به بهشت می برند. مرد مؤمن قبول کرد و گفت: دیگر چه اعمالی باید انجام دهم. شیطان گفت: دروغ بسیار بگو، هر جا که دروغ می گویند آن جا حاضر شو و به آن گوش بده، زیرا بیشترین غضب الهی برای دروغ گویان است. مرد مؤمن وقتی چنین شنید، سر به آسمان کرد و گفت: بار الها! همین جا عهد کردم که تا زنده ام دروغ نگویم و هرگز نماز خود را ترک نکرده و آن را کوچک نشمارم. وقتی شیطان این را شنید، فریادش بلند شد و گفت: مگر نگفتی اسرار من را فاش نمی کنی و هر چه بگویم انجام می دهی؟! مگر با من عقد اخوت نبستی؟! چرا عکس گفته هایت انجام می دهی؟! مرد مؤمن گفت: خواستم ببینم از چه چیزهایی ناراحت می شوی تا من همان را انجام دهم و مخالف آشکار تو باشم. شیطان از شدت ناراحتی به زمین زد و گفت که دیگر اسرار خود را به اولاد آدم نمی گویم. «والسلام علیکم و الرحمة الله و برکاة»

مهاجرت نخبگان و موانع توسعه علمی ایران

سعید هداوند

چکیده: امروزه تمامی کشورهای توسعه یافته و یا در حال توسعه برای حفظ یا ایجاد بنیانهای توسعه یافتگی و ارتقای قدرت رقابت خود با دیگر کشورها، علم و فناوری را به عنوان محور اصلی فعالیتهای خود مورد توجه قرار می دهند. با توجه به اینکه علم و فناوری محصول فعالیتهای پژوهشی است و در صورتی که فعالیتهای علمی و پژوهشی با سایر فعالیتهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی

ترکیب گردد قطعاً توسعه پایدار حاصل خواهد گردید. بنابراین، برپایه ضرورت‌های ملی، ضروری است با شناخت و تحلیل مشکلات موجود، استراتژی‌های موثر در جهت توسعه فعالیت‌های علمی و پژوهشی تهیه و تدوین گردد. در این مقاله ۹ چالش اساسی در مدیریت علمی ایران و نیز پیامدهای مربوطه در خروج نخبگان از کشور مورد بررسی تحلیلی قرار می‌گیرد. کلید واژه‌ها: پژوهش، توسعه علمی، فرار مغزها، مقدم‌مهرشد روزافزون علم و دانش و افزایش اطلاعات و آگاهی‌ها موجب ظهور فناوری‌های جدید گردیده است. به گونه‌ای که همواره رابطه مستقیمی بین جم اطلاعات علمی و پیشرفت فناوری‌ها از یک سو و ایجاد رفاه و امنیت ملی از سوی دیگر وجود دارد. امروزه برای پیشرفت علمی و آموزشی و رسیدن به حداقل‌های توسعه یافتگی، پژوهش و تحقیق سنگ بنای اولیه به شمار می‌رود و به همین جهت است که همواره می‌توان میان کم و کیف عملکرد پژوهشی در هر جامعه و میزان توسعه یافتگی آن جامعه رابطه مستقیمی برقرار کرد. به گونه‌ای که می‌توان ادعا کرد که بدون آن هیچ کشور قادر به شناسایی و حل مشکلات موجود و طرح استراتژی در جهت توسعه و پیشرفت نخواهد بود. بر همین اساس و با توجه به اینکه توسعه علمی در گرو پژوهش است رویکرد اصلی خود را معطوف به این عامل اساسی کرده و در نظر داریم با نگاهی تحلیلی، برجسته‌ترین چالش‌های موجود در مدیریت علمی ایران را به نقد کشیده و تحلیل خود را متوجه مهمترین پیامد منفی حاصل از این امر یعنی خروج نخبگان از کشور معطوف سازیم. چالش‌های اساسی در مدیریت علمی ایران ۱- شرایط سیاسی و فرهنگی: امروزه پژوهش و واقعیتهای اجتماعی است که در فرایند آن اجزا و عناصر عدیده‌ای نظیر موضوع پژوهش، متولی، پژوهشگر، بودجه و امکانات و... در تعامل با یکدیگر قرار گرفته و ساختار پژوهش را به وجود می‌آورند که این ساختار در تعامل با جامعه، فرهنگ و نگرش‌های حاکم بر آن تعیین کننده کم و کیف عملکرد علمی و پژوهشی به شمار می‌رود. به عنوان مثال، در کشورهای توسعه یافته، پژوهش یکی از عناصر اصلی توسعه محسوب شده و کاملاً نهادینه گردیده است به گونه‌ای که محققان شاغل در بخش‌های دولتی و خصوصی کاملاً تحت نظارت مستقیم مراکز علمی فعالیت می‌کنند. اما در جوامع در حال توسعه، نهادهای پژوهشی عمدتاً وابسته به دولت بوده و سرنوشت آنها با تحولات سیاسی و اجتماعی گره خورده است. در این جوامع، نهادهای مستقل علمی از جایگاه و نقش تعیین کننده‌ای برخوردار نبوده و بخش دولتی هم چندان تمایلی به سرمایه گذاری در حوزه علم و پژوهش از خود نشان نمی‌دهد. لذا می‌توان گفت ضعف پژوهشی و عقب ماندگی علمی مهمترین دغدغه و مانع اصلی توسعه این جوامع محسوب می‌گردد، به طوری که بدون رفع آن هیچ گاه توسعه اصیل و پایدار حاصل نخواهد گردید. (۱) ایران که از لحاظ پژوهش و ساختارهای علمی وضعیتی مشابه سایر جوامع در حال توسعه دارد با چالش‌هایی چون ضعف و کمبود شدید مراکز مستقل علمی و وابستگی به بخش دولتی، عدم حمایت همه جانبه دولت از نهادهای تحقیقاتی و مهمتر از همه ضعف شدید مدیریت تصمیم گیری در نظام علمی و پژوهشی روبرو بوده و این سبب گردیده تا تولید علمی در ایران دچار رکود چشمگیری گردد و ما از نظر کمی و کیفی از استانداردهای جهانی پژوهش عقب بیفتیم. هر چند مسئولان، روشنفکران و دانشگاهیان متفق القولند که پیشرفت در گرو توسعه علمی و پژوهشی است اما پژوهشگران نیز از فقر پژوهش و تحقیقات در ایران گله مند هستند و براین باورند که این اندک توجه به پژوهش نیز مانند سایر مسائل که در ایران اتفاق می‌افتد موسمی است و به زودی جای خود را به عنوان دیگری خواهد داد. مشخص شدن جایگاه و نقش پژوهش و نهادینه کردن آن در تاروپود جامعه و فرهنگ حاکم بر آن و نیز اهمیت بخشیدن به آن در سیاست‌گذاری‌ها و مدیریتهای کلان از جمله مسائلی است که می‌بایست هرچه سریعتر به آن پرداخته و راهکارهای اجرایی مناسبی برای آن اندیشید. نکته اصلی در مورد سیاست‌گذاری برای توسعه این است که کشور در راستای توسعه ملی باید رویکرد مشخصی را داشته باشد و با برنامه ریزی‌های مناسب به ایجاد ساختارهای تحقیقاتی پویا اقدام ورزد. در حال حاضر، ساختارهای موجود، تقلیدی از الگوهایی است که با شرایط جامعه ما تناسب چندانی نداشته که در چنین شرایطی، کشور بسیار مشکل می‌تواند در مسیر توسعه علمی قرار گیرد. از پیامدهای این امر می‌توان به عدم هماهنگی در سیاست‌گذاری، عدم هماهنگی بین سیاست‌گذاری و اجرا،

غیرواقعی بودن اولویت‌های تحقیقاتی تدوین شده و نبود یک رویکرد نظام‌گرا در تحلیل و تبیین نیازها، تداوم شکاف بین مراکز پژوهشی و دستگاه‌های اجرایی، روشن نبودن استراتژی توسعه کشور، وابستگی روانی به فناوری خارجی و بی‌توجهی به توان داخلی، اشاره کرد که جملگی از مهمترین چالش‌های نظام سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیرنده به شمار می‌رود که فرایند تحقیقات و سرمایه‌گذارهای حاصله را بی‌اثر خواهد ساخت. ۲- مدیریت مؤسسات علمی و پژوهشی: اگرچه مدیریت کلان علمی کشور در مقایسه با گذشته عملکرد بهتری داشته و نسبت به تحقیق و پژوهش رویکرد مطلوبی را از خود به نمایش گذاشته و به شاخص‌های مدیریت علمی نزدیکتر گردیده است ولی هنوز در بخش پژوهش، مدیریت‌ها بی‌برنامه و همراه با روزمرگی است و لذا ساختار اجرایی و اداری ما توان استفاده از نتایج کارهای پژوهشی را ندارد. انتصاب مدیران پژوهشی بدون توجه به شرایط احراز و نیازمندی‌های شغل مدیریت پژوهشی، از شایعترین بیماری‌های مدیریتی در کشور ما است. به اعتقاد دکتر محمدعلی برخورداری رئیس دانشگاه تربیت معلم ایجادنشدن باور و ایمان پژوهشی بین مدیران و مسئولین ذیربط مهمترین مشکل و عامل اصلی در ضعف مدیریت پژوهشی و نداشتن یک سیستم کارآمد به شمار می‌رود (۳) در واقع ساده‌انگاری در خصوص اداره سازمان‌های پژوهشی اغلب موجب گردیده که مدیریت آنها آسان تشخیص داده شود و بعضاً افراد با پایین‌ترین سطح از شایستگی‌های مورد نیاز مناصب مدیریت این سازمانها را برعهده گیرند که وقوع چنین حالتی علاوه بر عدم برنامه‌ریزی مناسب پژوهشی، اتلاف بودجه‌های تحقیقاتی و گریزان شدن محققان از امر تحقیق و پژوهش، دشواری‌های موجود در حوزه علمی را نیز افزایش خواهد داد. در حوزه کلان که متولی سیاست‌گذاری علمی و پژوهشی است اقدامات جدی و اساسی صورت نمی‌پذیرد و در مؤسسات علمی و پژوهشی نیز که می‌بایست از سیاست‌های کلان‌پرووی و براساس آن برنامه‌ریزی کنند. تلاشهایی که حاکی از توجه به این وظیفه مهم مدیریتی باشد کمتر دیده می‌شود. (۲) ضعف مدیران پژوهشی در ایجاد بستر مناسب برای پژوهش، چندگانگی مدیریت، بی‌توجهی و بی‌اعتمادی مدیران نسبت به دستاوردهای پژوهشی، شکافهای نگرشی و ارتباطی میان مدیران، محققان در تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری‌های مختلف بی‌اعتمادی غالب مدیران میانی کشور نسبت به نقش تحقیقات در تقویت بنیانهای اقتصادی و اجتماعی و ده‌ها عامل دیگر از جمله عواملی است که ضعف و ناکارآمدی نظام آموزشی و ساختار فرهنگی جامعه را در بلندمدت موجب شده و زمینه مناسبی را برای فرار مغزها و نخبگان کشور فراهم می‌آورد. ۳- سیستم اطلاع‌رسانی و تبادل علمی: یکی از نقاط ضعف عمده نظام پژوهشی کشور که موجب شکاف و پراکندگی بین فعالیتهای تحقیقاتی، دوباره کاری، هدررفتن منابع و همچنین تضعیف روند مبتنی ساختن تصمیمات بر نتایج پژوهشها می‌گردد، فقدان یک سیستم کارآمد اطلاع‌رسانی و نظام هماهنگی است. نبود مدیریت در این بخش سبب موازی کردن بسیاری از پژوهشها گردیده و این موجب شده تا تولیدات علمی معطل بماند. ضعف نظام اطلاع‌رسانی و نارسایی در سیستم طبقه‌بندی و نگهداری اطلاعات و عدم دسترسی به پژوهشهای انجام شده در سطح ملی و بین‌المللی از جمله مسائل و مشکلات منحصر به فردی است که نظام علمی و پژوهشی ما به آن مبتلاست و در نتیجه به دلیل ناتوانی در گردآوری، مستندسازی، سازماندهی، ذخیره‌سازی و اشاعه به موقع اطلاعات، بسیاری از فعالیتهای تحقیقاتی تکراری گردیده و تصمیم‌گیرها نیز تحت تاثیر ضعف یا فقدان اطلاعات بااطمینان و قوت کافی اتخاذ نکرده. به اعتقاد دکتر حمید شرکاء پژوهشگر اقتصادی و استاد دانشگاه داشتن یک مرجع قوی و علمی برای مدیریت و سیاست‌گذاری و ایجاد ساز و کارهای مناسب در جهت اطلاع‌رسانی و نظام مند ساختن دستاوردهای پژوهشی از جمله ضروریات مهم و اساسی در بخش پژوهش می‌باشد (۳) که در این رابطه عدم ارتباط بین مراکز و مؤسسات علمی و پژوهشی با سایر بخشهای جامعه و عدم پیوند علمی و تحقیقاتی با مراکز تولیدی و خدماتی، زمینه‌های مناسب برای حمایت از پژوهش را فراهم نساخته و مانع رشد و ترغیب نیروهای پژوهشگر در پرداختن به تحقیق می‌گردد. ضعف در ساختار اطلاع‌رسانی از پیشرفتهای علمی و دستاوردهای ارزنده تحقیقاتی در سایر کشورها، نارساییهای متعدد در نظام اطلاع‌رسانی از حیث تولید و مستندسازی اطلاعات و ایجاد شبکه‌های اطلاع‌رسانی، عدم سرمایه‌گذاری لازم در

اشاعه فرهنگ تحقیق ناهماهنگی بین سازمانی میان مراکز تحقیقاتی، دانشگاهها و دستگاههای اجرایی که در یک زمینه فعالیت دارند. ضعف ساختار ارتباطی مراکز تحقیقاتی و محققان کشور با مراکز پژوهشی منطقه ای و بین المللی، ضعف کتابخانه ها در پاسخگویی به نیازهای محققان، کمبود وسایل و تجهیزات نوین اطلاع رسانی، ضعف سیستم پستی در عرضه خدمات سریع و مطمئن و ارزان برای بخش پژوهش و محققان که از مهمترین چالشهای سیستم اطلاع رسانی علمی در داخل کشور محسوب می گردد موجب انزوای علمی جامعه ما و زمینه ای برای خروج نخبگان از کشور و مهاجرت به کشورهای توسعه یافته محسوب می گردد. ۴- اعتبارات تحقیقاتی: مقایسه هزینه سرانه تحقیقاتی کشورهای مختلف موید این مدعا است که شکوفایی و رشد امور تحقیقاتی تا چه حد با مسئله بودجه اختصاصی ارتباط مستقیم دارد. برآورد اعتبارات تحقیقاتی کشورهای پیشرفته جهان حاکی از آن است که این کشورها بیش از ۲ درصد تولید ناخالص ملی خود را صرف تحقیق و توسعه می کنند. (طبق آمارهای منتشره کشورهای بزرگ صنعتی ۹۶ درصد هزینه های مربوط به تحقیق و توسعه جهان را به کار برده اند). در این کشورها اعتبارات تحقیقاتی مرتباً روند صعودی داشته است. به عنوان مثال در سال ۱۹۹۰ در کشور آلمان حدود ۲/۹ درصد از تولید ناخالص ملی صرف تحقیقات گردیده است که این رقم در سال ۱۹۹۱ به ۳/۵ درصد افزایش پیدا کرده است. (۲) این در حالی است که در کشور ما حجم سرمایه گذاری در امور علمی بسیار اندک است و به دلیل عدم اهتمام مسئولان ذیربط، بخشش خصوصی نیز اقبال به سرمایه گذاری نشان نمی دهد. کل سرمایه گذاری دولت در جهت توسعه علمی در مجموع سه برنامه توسعه در مقایسه با سایر کشورها بسیار ناچیز است. (۴) به گونه ای که اعتبارات پژوهشی در ایران نه تنها سیر صعودی نداشته بلکه سیر آن به طور یکنواخت و گاهی نزولی است. مثلاً قرار بود در پایان برنامه پنج ساله اول یک درصد از تولید ناخالص ملی به امر پژوهش اختصاص یابد ولی متأسفانه در پایان برنامه پنج ساله سوم به ۰/۳۳ درصد محدود گردیده است. (۳) دکتر رضا منصوری معاون پژوهشی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری با اشاره به اینکه از کمبود ۱۲ درصدی اعتبارات پژوهشی در کشور برخورداریم می گوید: طبق برنامه سوم توسعه، اعتبارات تحقیقات می بایست افزایش می یافت که باتوجه به این برنامه باید در سال ۸۲ حدود ۰/۷۵ درصد از تولید ناخالص ملی به تحقیقات اختصاص یابد که این رقم هم اکنون ۰/۳۳ درصد است. (۳) این در حالی است که در اکثر کشورهای توسعه یافته به طور میانگین ۲ درصد از تولید ناخالص ملی صرف پژوهش می گردد اما در ایران و در سال ۱۳۸۲ کسری از تولید ناخالص ملی که قرار بود صرف پژوهش گردد فقط ۰/۷۵ درصد است که اگر این عدد را با میانگین اروپا یعنی ۲ درصد مقایسه کنید می بینید که برای تولید علمی باید هزینه کرد در حالی که ما حتی به اندازه بضاعت مالی خود نیز صرف پژوهش نمی کنیم و اگر قرار است این فاصله علمی کم شود حتی کافی نیست بودجه پژوهشی ایران به ۲ درصد تولید ناخالص ملی برسد. افزایش درصد بودجه پژوهشی به مقداری بیش از میانگین کشورهای صنعتی، کاری است که کشورهای آسیای شرقی نظیر کره جنوبی و ژاپن کرده اند. (۶) استفاده از منابع و اعتبارات تحقیقاتی در فعالیتهای غیر تحقیقاتی، ناهماهنگی اعتبارات تحقیقاتی و آموزشی و ضعف جایگاه تحقیقات در نظام بودجه ریزی کشور و نهایتاً وجود مشکلات مربوط به جذب بودجه های ارزی، از جمله مشکلات اساسی موجود در تامین بودجه های مورد نیاز علمی و تحقیقاتی کشور بوده که بدنه تحقیقاتی کشور را به شدت در معرض آسیب قرار داده است. ۵- مشارکت بخش خصوصی در پژوهش: متولی پژوهش و توسعه علمی در کشور دولت بوده و تاسیس مراکز و نهادهای پژوهشی در دست دولت است. بنابراین، نقش مراکز خصوصی در تولید علم کمرنگ است. این در حالی است که وزارت علوم در سالهای اخیر و در دو ماده ۱۰۱ و ۱۰۲ امتیازات خاصی را به منظور فعال کردن و مورد تشویق قراردادن مراکز خصوصی جهت انجام فعالیتهای پژوهشی در نظر گرفته است. دکتر عزت الله سام آرام بر این باور است که هرچند دولت اقداماتی را در خصوص پژوهش انجام داده است ولی نشان داده که عملاً توانایی اداره پژوهش کشور را نداشته و نمی تواند متولی مناسبی برای آن به شمار رود زیرا اغلب پژوهشگران در دانشگاهها بوده اما بیشتر بودجه و امکانات پژوهشی در اختیار دولت و اداره

های اجرایی است. (۳) اگرچه در سالهای اخیر سازمانهای متعدد غیردولتی برای پژوهش و پیگیری امور تحقیقاتی در حوزه های مختلف ایجاد شده است اما آنچه که می تواند موجب تامل و نگرانی در این خصوص گردد تبعیت کامل این سازمانها از الگوهای سازمانهای غیرپژوهشی به ویژه الگوهای دولتی در طراحی ساختار و تشکیلات و انتخاب شیوه و راهکارها است، الگوهایی که ناکارآمدی آنها در تحقق هدفها و انجام وظایف سازمانی آشکار گردیده است. در واقع سازمانهای پژوهشی غیردولتی با تبعیت از شیوه های سازمانی فاقد اثربخشی از ابتدا با بیماری تاسیس می گردند که در صورت بی توجهی به آنها در نهایت با ابتلا به فلج مغزی، ناکامی از حصول اهداف را به عنوان کمترین عارضه به دنبال می آورند. بدیهی است تاسیس چنین سازمانهایی نه تنها هیچگونه مشکلی را حل نخواهد کرد و قادر به پیمودن فاصله های علمی موجود میان کشور با سطح جهانی نخواهد بود بلکه بر مسائل و مشکلات موجود نیز افزوده و هزینه های بسیاری را بر پیکره نحیف تحقیقات کشور وارد خواهد ساخت. ضعف شدید فرهنگ تعاون و کارجمعی میان مراکز تحقیقاتی و پژوهشگران و روشن نبودن استراتژی های سازمانی از دغدغه ها و چالشهای موجود در این بخش است. ۶- ساختار تحقیقاتی دانشگاهها و موسسات علمی و پژوهشی: در تمامی دنیا دانشگاهها و موسسات علمی (اعم از دولتی و خصوصی) تامین کننده اصلی نیازهای علمی و پژوهشی به شمار می روند ولی در کشور ما این مراکز علمی وضعیتی به غایت اسفبار دارند. نظام اداری دانشگاهی و مراکز پژوهشی و تحقیقاتی ما هیچ تناسبی با یک نظام تحقیقاتی و پژوهشی پویا و پژوهنده ندارند. تصویب و اجرای آیین نامه ها و مقررات انعطاف ناپذیر، عهده داری صرفاً وظیفه نظارت و نه هدایت نظام آموزش عالی از سوی وزارت علوم، از جمله مسایلی است که موجب گردیده تا دانشگاهها با فراموشی پژوهش، خود را وقف آموزش کنند. و طبیعی است که در چنین شرایطی تعداد زیادی از استادان دانشگاهها، استاد به معنای واقعی کلمه نخواهند بود. بلکه در بهترین حالت، معلمان حرفه ای هستند که از راه تدریس روزگار می گذرانند و جالب است که بدانیم در جوامع پیشرفته صنعتی، استادان دانشگاهها موظف به انجام کارهای علمی و تحقیقاتی، نوشتن مقالات و کتابهای علمی در هر سال تحصیلی هستند و چنانچه مقدار کارهای تحقیقاتی ایشان از حد معینی کمتر باشد از ادامه همکاری آنها با دانشگاه جلوگیری به عمل خواهد آمد. به عبارت دیگر، اولویت با تحقیق است نه تدریس. به عنوان مثال در ژاپن دانشگاهها حدود ۴۲ درصد پژوهشگران و ۳۴ درصد از کل هزینه های تحقیقاتی را به خود اختصاص داده اند. (۴) در حالی که در کشور ما این قضیه معکوس است. استادان غالباً حداکثر توان خود را صرف تدریس می کنند و کمتر با تحقیق سروکار دارند. نتایج یک طرح تحقیقاتی انجام گرفته از اعضای هیئت علمی در دو دانشگاه تهران و شهید بهشتی (دانشگاه تهران ۳۵ نفر) و دانشگاه شهید بهشتی (۲۷ نفر) درباره عوامل گرایش به فعالیتهای تحقیقاتی حکایت از آن دارد که اصلاح ساختار اداری پژوهش، توجه به نتایج تحقیقات و کاربردی بودن آن، افزایش میزان درآمد فعالیتهای تحقیقاتی، افزایش بودجه و اعتبارات تخصیص یافته و اصلاح آیین نامه ارتقای اعضای هیئت علمی در رشد فعالیتهای پژوهشی موثر است. نکته قابل توجه ای که در این تحقیق اکثریت اعضای هیئت علمی دانشگاهها از آن به عنوان عامل بازدارنده در انجام تحقیقات یاد کرده اند بی نظمی و بی سازمانی اجتماعی موجود است که سبب می گردد ایشان بیشتر درگیر حل مسائل روزمره خود شوند. (۳) به عبارت دیگر، در شرایطی که فرد برای زندگی خود نمی تواند برنامه منظمی داشته باشد نبایستی انتظار داشت که امر تحقیق برای او در اولویت باشد. دکتر محمدحسین سلیمی ریاست وقت دانشگاه امیرکبیر معتقد است که پایه گذاری دانشگاهها در ایران براساس ساختار و عملکردی کامل و همه جانبه طراحی نشده و یا حداقل عملکرد آن همه جانبه نبوده است. از این رو دانشگاه رسالت اصلی خود را آموزش تلقی کرده و لذا رسیدگی به سایر امور از جمله امور پژوهشی به صورت بخشهای جنبی و درجه دوم و سوم اهمیت تلقی شده اند» (۳) عمده چالشهایی که موجب گردیده تا پژوهشهای دانشگاهی نتواند جایگاه خود را در جامعه احراز کند در مسائلی همچون ضعف مفرط فرهنگ پژوهش و رواج سطحی نگری در جامعه، تاکید نظام آموزشی بر یاددهی به جای یادگیری و پژوهش، عدم وجود کادر علمی صرفاً پژوهشی، متکی بودن اعتبارات مالی دانشگاهها بر بودجه دولت

و عدم تلاش آنها در بازاریابی تحقیقات برای کسب درآمد، شفاف نبودن اهداف و رسالت‌های دانشگاهها، عدم پویایی برنامه های آموزشی و پژوهشی دانشگاهها، فقدان ارتباط تنگاتنگ معاونتهای آموزشی و پژوهشی دانشگاه به عنوان اجزای یک کل و با اهداف مشترک و نهایتاً افزایش روزافزون میزان پذیرش دانشجو بدون در نظر گرفتن قابلیتها و توان دانشگاهها می توان جستجو کرد. ۷- ایجاد انگیزه در محققان: روانشناسان اجتماعی بر این باورند که جوامعی که تعداد زیادی از افراد آن، نیاز فراوانی برای موفقیت نشان دهند بخت بیشتری برای رشد و توسعه دارند. اگر بخواهیم این نظریه را در زمینه مسائل و چالشهای علمی در کشور خودمان مطرح کنیم شاید بتوان گفت که این نیاز در بین محققان ایرانی کمتر احساس می شود. بسیاری از محققان دارای انگیزه و رغبت کافی برای پژوهش نیستند. در ایران دغدغه اصلی محققان و پژوهشگران ابتدایی به جای موضوع تحقیق، تامین منابع مالی است. ضمن اینکه در شرایط فعلی به دلیل بالا بودن هزینه های پژوهش، محققان گزینه تحقیق را به عنوان گزینه اول انتخاب نمی کنند. (بخشی از این هزینه ها شامل هزینه های روانی، مادی و اجتماعی است. هراس از بازتاب نتایج پژوهشی و یا عدم بازگشت یافته های پژوهشی برای جبران ضعفهای پژوهش و عدم به کارگیری نتایج پژوهش در فعالیتهای اجرایی حتی ممکن است پژوهشگر را دچار عارضه های روانی کند). پروفیسور عبدالسلام، فیزیکدان برجسته مسلمان و برنده جایزه نوبل بارها در نوشته ها و سخنرانیهای خود تاکید کرده است که پژوهشگران نیازمند خدمات و تسهیلات پژوهشی درجه اول هستند که طیف وسیعی از انواع خدمات و تسهیلات را در بر می گیرد. برای جلوگیری از خروج نخبگان علمی می توان شرایط را به گونه ای ایجاد کرد که آنها با رغبت و رضایت خاطر جذب فعالیتهای تحقیقاتی گردند. (۷) حذف بوروکراسی پیچیده کنونی، رفع مشکلات معیشتی محققان، امکان ارائه تحقیقات برتر در خارج از کشور، فراهم ساختن امکان انتشار کار تحقیقاتی، ایجاد روشهای ساده تر برای تصویب طرحها، فراهم کردن امکان ادامه تحصیل در مقاطع عالی، از جمله اقدامات اساسی است که اگر مهیا گردد قطعاً گامی در جهت رفع موانع و حرکت به سوی توسعه پایدار است. ۸- ساختار سازمانهای دولتی: بوروکراسی موجود برای تصویب یک طرح تحقیقاتی در مراکز علمی یا دولتی آنقدر آزاردهنده است که محققان را از انجام کار تحقیقاتی دلسرد کرده و در نتیجه آنها جذب فعالیتهای حاشیه ای می شوند. مقررات اداری و قوانین و ضوابط دست و پاگیر برای پژوهشگران از مهمترین چالشها در سازمانهای علمی و پژوهشی است. تحقیق و پژوهش فرهنگ خاصی را داراست و محققان دارای خصوصیات متفاوتی هستند و بنابراین می بایست محیطهای مناسب فرهنگی هم برای آنها ایجاد کرد. (۸) محقق گرایش به نواندیشی دارد، به داشتن حق انتخاب علاقه مند است. تمایل به فرهنگ بسیط دارد. دارای شجاعت اخلاقی و صراحت در رویارویی با مسایل است. تمایل به ریشه یابی و جستجوی علل پدیده ها دارد و بدیهی است که شرایط و محیط کار باید به گونه ای فراهم شود که با این خصوصیات در تضاد نباشد. پژوهشگران به دلیل نوع تربیت فکری و عملی خود به شدت از آشفتگی و بی سامانی گریزانند و در محیطهایی که فاقد انضباط حرفه ای و یا دارای ضوابط دست و پاگیر اداری باشند رنج می برند. در واقع آنها محیطهای غیررسمی تر را ترجیح می دهند و به همین دلیل، مقررات اداری حاکم بر گروههای پژوهشی باید تا حد زیادی متفاوت از مقررات حاکم بر گروههای تولیدی یا ستادی باشد. از برجسته ترین چالشهای موجود در این بخش می توان به فقدان بدنه تحقیقات قوی در سازمانهای پژوهشی، نبود نظام و سازوکار صحیح ارزیابی و نظارت بر اجرای طرحهای تحقیقاتی، نبود آیین نامه استخدامی ویژه محققان، وجود مقررات دست و پاگیر در مورد نحوه مشارکت آنها در طرحهای تحقیقاتی از نظر مدت زمان اشتغال در هر ماه و نظایر آن، عدم شفافیت قوانین و مقررات در زمینه حق تملیک و ثبت اختراعات و نوآوریها اشاره کرد. ۹- نیروهای پژوهشگر: کارشناسان بر این باورند که همین سهم ناچیز بودجه نیز در اختیار برخی از پژوهشگرانی قرار می گیرد که متخصص نیستند و این بودجه ناچیز نیز نه تنها به هدر می رود بلکه موجب خواهد گردید تا پژوهشها کاربردی نباشد و اگر پژوهشی کاربردی نباشد دارای جایگاه علمی نخواهد بود که این امر از یک طرف بی اعتمادی دستگاههای اجرایی به پژوهش و یافته های پژوهشی را به همراه خواهد داشت و

از طرف دیگر بخشهای تحقیقاتی و علمی نیز نمی‌توانند از امکانات و تسهیلات بخشهای اجرایی برای انجام تحقیقات بهره‌مند شوند. کمبود نیروهای پژوهشگر و عدم برنامه‌ریزی جامع و علمی برای تربیت چنین نیرویی در زمره مهمترین عوامل بازدارنده انجام تحقیقات و مانعی بزرگ در راه توسعه علمی کشور است. بنابر آمارهای موجود تعداد محققان و پژوهشگران ژاپن در سال ۱۹۹۶ حدود ۵ هزار نفر در یک میلیون است. در کره جنوبی و سنگاپور در همین سال این رقم به ترتیب ۲۱۹۳ و ۲۱۳۸ به یک میلیون می‌رسد. اما این درصدها در ایران به ۳۳۸ در یک میلیون می‌رسد. (۹) اگر شاخص تعداد مقالات همین پژوهشگران برای هر یک میلیون نفر جمعیت منظور شود خواهیم دید که کشور ما در مقایسه با بسیاری از کشورها نظیر مصر، ترکیه و کره از رتبه پایینی برخوردار خواهد شد. با این حال، جای بسیار خوشحالی است که اخیراً در مجله معتبر ۵، NATURE مقاله در دوره ۱۹۹۳-۱۹۹۷ و ۱۴ مقاله در دوره ۱۹۹۷-۲۰۰۱ از ایران در جدولی با ۳۱ کشور - جزو پراستنادترین مقالات از بین به ترتیب ۳۴/۹۸۲ و ۳۸/۲۶۳ مقاله علمی دنیا قرار گرفته است. (۵) به هر حال تامین نشدن زندگی پژوهشگر و عدم اطمینان خاطر وی از حاصل کار و تلاشش، فقدان نداشتن انگیزه جهت اقدام به کار تحقیقاتی و همچنین نبودن رقابت سازنده بین پژوهشگران سبب گردیده تا شمار نیروی انسانی شاغل در این بخش به حداقل ممکن رسیده و آن تعداد باقیمانده نیز در جستجوی راهی برای خروج از کشور باشند. فرار مغزها اگر بپذیریم که قدرت برتر جهان از آن کسانی است که قدرت علمی و تکنولوژیک بیشتری دارند وصف آرای و مبارزه قدرت در نظام نوین جهانی نه براساس تعداد و نوع تسلیحات جنگی بلکه برحسب نیروهای متخصص و نخبه علمی تعیین می‌گردد، باید این واقعیت را نیز قبول داشته باشیم که با از دست دادن چنین نیروهایی و پیوستن آنان به کشورهای توسعه یافته، در واقع به تضعیف خود کمک کرده و حداقل یک آجر به مصالح بنای قدرت کشورهای توسعه یافته اضافه کرده ایم. یک برآورد نشان می‌دهد که در ۲۰ سال گذشته حدود ۴۰۰ میلیارد دلار بابت از دست دادن متخصصان خویش متضرر شده ایم. حدود ۱۵۰ هزار دکتر و مهندس ایرانی در خارج از کشور زندگی می‌کنند که اگر به طور متوسط آموزش و پرورش هر کدام از آنها ۲۰ هزار دلار هزینه داشته باشد، محاسبه کنید که چه سرمایه عظیم علمی و مالی از ایران خارج و جذب کشورهای دیگر گردیده است. (۱۰) واقعیت آن است که کشور ما از لحاظ حفظ و نگهداشت نخبگان علمی و نیز به کارگیری آنان ناتوان بوده است، بنابر گفته دکتر احمد آقازاده عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی ۷۲ درصد از برگزیدگان ایرانی المپیادها جذب دانشگاههای آمریکا شده‌اند، به طوری که در سال ۱۳۸۰ از مجموع ۱۲۵ نفر برگزیدگان المپیادهای دانش آموزی و دانشجویی تعداد ۹۰ نفر به آمریکا رفته و مابقی جذب سایر کشورهای اروپایی شده‌اند. وی علت اساسی اینگونه مهاجرتها را عدم توسعه علمی و پژوهشی، عدم شایسته‌سالاری و منزوی شدن نیروهای علمی و کارآمد بر می‌شمارد. (۱۱) اصولاً فرار مغزها، سوای از برنامه ریزیهای دقیق و حساب شده کشورهای پیشرفته، مویده تاثیر مستقیم دانش‌ناپذیری، نبود سازمانهای برنامه ریز و بی‌توجهی فراوان به امر تحقیق و پژوهش و عدم ایجاد انگیزه در محققان است. پروفیسور محمد عبدالسلام معتقد است علت اصلی مهاجرت نخبگان معمولاً مسائل مادی و دریافت حقوق بیشتر نیست بلکه عامل مهمتر، زیربنای بهتر کشورهای پیشرفته از نظر علمی است. براین اساس وی معتقد است که با ایجاد زمینه‌های علمی بهتر، برنامه ریزی در جهت توسعه پژوهش و فراهم آوردن امکان دسترسی به یافته‌های جدید علمی و نیز ایجاد مکانیسم‌های ایجاد انگیزه، می‌توان از خروج نخبگان از کشور جلوگیری کرد. (۱۲) در حالی که اکثر کارشناسان عواملی همچون شرایط ساختاری مبدا و مقصد مهاجرت، ساختار نظام علمی جامعه و نهایتاً عوامل شخصی را از مهمترین علل خروج نخبگان بر می‌شمارند (۱۳) متغیرهای دیگری نظیر عوامل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، کاری و حرفه‌ای در این قضیه دخیلند. عوامل موثر در خروج نخبگان علمی از کشورهای اقتصادی: فاصله‌های زیاد درآمدی، ناکافی بودن فرصتهای شغلی و... عوامل اجتماعی: تبعیض عدم برخورد اجتماعی مناسب، عدم رفاه اجتماعی و... عوامل سیاسی: متغیر بودن سیاستهای علمی، اقتصادی و... عوامل فرهنگی: نوع نگرش به علم، نظامهای علمی، پژوهشی و... عوامل کاری: عدم تسهیلات مناسب، عدم پیشرفت شغلی

مناسب و... عوامل حرفه ای: عدم بهره برداری مناسب از دانش، محدودیت امکان آشنایی با پیشرفتهای علمی (۱۴). ارتباط بین فرار مغزها با سطح زندگی، نابرابریهای درآمدی، افزایش بی رویه جمعیت، رشد فزاینده و لجام گسیخته فارغ التحصیلان دانشگاهی، رشد کند اقتصادی، بی اعتنایی به جایگاه و نقش علم و بی توجهی یا کم توجهی به تحقیقات و پژوهشهای علمی و تخصصی و عدم برخورداری از یافته های جدید علمی معنی دار جلوه می کند. (۱۵) با وجود تمام تلاشهای دولت در طی سالهای اخیر و به ویژه در برنامه سوم توسعه نسبت به رفع چالشها و موانع علمی برشمرده شده، متاسفانه هنوز کاستیهای بسیاری به چشم می خورد که اثرات منفی بی شماری از جمله کندی توسعه یافتگی و از دست دادن متخصصان را به دنبال خواهد داشت. با اعتقاد به اینکه ایران فعلی در دوره زایندهگی و بارآوری علمی قرار داشته و با اتکا به نیروهای علمی خویش می تواند جایگاه مناسبی در عرصه های علمی به خود اختصاص دهد، باید به یادداشته باشیم که به ازای هر متخصصی که مهاجرت می کند، یک پروژه تحقیقاتی، یک ابتکار و یک نوآوری را که بالقوه از آن ما بوده است از دست می دهیم و در اختیار دیگران می گذاریم. در واقع یک نیروی مستعد و تلاشگر را در خدمت حل مسائل و معضلات فنی و علمی جامعه بیگانه قرار داده و از واقعتهای جامعه خود غافل می مانیم. (۱۶) یکی از مهمترین آسیبهای حاصل از فرار مغزها، زیان دهی شدید جامعه علمی است. فقدان تحقیقات علمی و کاربردی، فقدان تالیف کتابهای دانشگاهی معتبر و نظایر آن از یک سو جامعه را با فقر منابع علمی و در نهایت با ایستایی علم، تحقیق و تالیف مواجه می کند و از سوی دیگر، باعث حل نشدن بسیاری از مسائل و معضلات اقتصادی، فنی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی خواهد گردید. بررسی کم و کیف وضعیت علمی ایران و نیز جامعه متخصصان و نخبگان علمی که از کشور خارج شده یا قصد مهاجرت دارند گویای این واقعیت است که بخش اعظم این جامعه نبود یک سیستم و مدیریت منسجم در بخش علم و پژوهش و بی توجهی به حفظ حقوق و محققان و متخصصان را از دلایل عمده مهاجرت بر می شمردند. با نگاهی به آمارهای مربوط به پدیده فرار مغزها، پیامدهای بسیار ناگوار آن غیرقابل تصور می نماید. در این آمارها در یک سو، کشورهای صنعتی و به اصطلاح کشورهای مقصد قرار دارند. (۱۷) به گونه ای که اخیراً کشورهای بزرگ صنعتی اعلام کرده اند که تا سال ۲۰۲۰ نیازمند ۸۰ میلیون نفر نیروی کار متخصص هستند و لذا طبیعی است که برنامه ای جهت جذب سالانه حدود ۵ میلیون نفر مهاجر متخصص را طراحی و تدوین کرده اند و در سوی دیگر کشورهای جهان سوم (از جمله ایران) قرار دارند که بخش وسیعی از سرمایه های علمی خود را به راحتی تقدیم بیگانگان می کنند به گونه ای که زیان کشور ما از صادرات مغزهای علمی بالغ بر ۳۸ میلیارد دلار برآورد شده است، در حالی که درآمد تقریبی سالانه کشور ما از محل صادرات نفت قریب به ۱۲ میلیارد دلار اعلام گردیده است. (۱۸) بی توجهی به فرهنگ پژوهش و عدم برنامه ریزی و بسترسازی علمی و نیز نداشتن سازوکارهای اجرایی مناسب برای این کار، خود عامل مصرف زدگی ما در عرصه های علمی و نیز وابستگی اقتصادی است. وابستگی به درآمدهای نفتی ما را با واردات انبوه فناوریهای غربی روبرو ساخته و موجب احساس بی نیازی به علم و پژوهش شده است. با مزمن شدن بیماری جامعه علمی ایران و نیز افزایش نرخ بیکاری دانش آموختگان آموزش عالی (به طوری که در حال حاضر در برخی از حوزه های علمی، دانش آموختگان با نرخهای ۲۰ تا ۳۰ درصدی بیکاری روبرو هستند) طبیعی ترین واکنش به این بیماری مزمن، جستجوی کار در آن سوی مرزها است. با خروج نخبگان از کشور، توان تولید علمی و بنیه اقتصادی کشور تضعیف شده و کارآیی سرمایه فیزیکی نیز رو به کاستی می رود. همچنین با این برون رفت، خلاقیت و نوآوری کم شده و مزیت های رقابتی کشور از بین می رود و بدین ترتیب به سمت فقر پایدار پیش خواهیم رفت. به عبارت دیگر، هر قدر نقش و سهم سرمایه های انسانی در توسعه ملی کاهش یابد به همان میزان برداشتها، انتظارات و دریافتهای نخبگان از چشم اندازهای آینده در رفتارها و کنشهای آنان به مراتب کم رنگ تر خواهد گردید. نتیجه گیری و پیشنهادات توجه به ارتباط مستقیم بین چالشهای توسعه علمی و خروج نخبگان از کشور بنابراین، می بایست راههای جلوگیری از فرار مغزها را نیز در توسعه برنامه های علمی و پژوهشی جستجو کرد. به عبارت دیگر، آن دسته از تدابیر و

برنامه هایی که به رفع چالشهای علمی منجر خواهد گردید می تواند به جذب و حفظ نخبگان نیز بینجامد. پس راه حلهای زیر تدابیری است برای دو بیماری فقر علمی/پژوهشی و نیز فرار مغزها، به شرط اینکه نگرش مثبت، برنامه ریزی، حوصله و استمرار را فراموش نکنیم: ۱- ایجاد سازمان یا متولی اطلاع رسانی در جهت اشاعه یافته های پژوهشی در داخل یا خارج از کشور و سهولت دستیابی به نتایج آن توسط متقاضیان و نیز ایجاد راههای ارتباطی با نخبگان علمی ایرانی و خارجی در خارج از کشور؛ ۲- سیاستگذاری و ابلاغ ساز و کارهای لازم برای احیا و تقویت منزلت دانشمندان و محققان در کشور توسط دستگاههای ذیربط؛ ۳- ارایه ساز و کارهای کنترلی به منظور تعدیل و تطبیق پرورش نیروهای متخصص در جامعه برحسب فرصتهای شغلی و نیازهای بازار کار در میان مدت و ایجاد بسترها و مقدمات تامین تقاضای اجتماعی تحصیلات دانشگاهی و دانش اندوزی در بلندمدت؛ ۴- اصلاح ساختار نظام آموزش و پژوهش کشور و اقدام در خصوص تقویت و نوسازی آن و تلاش در جهت تربیت نیروی انسانی خلاق، تصمیم گیرنده، محقق و نیز اجرای نظام شایسته سالاری به جای دیوان سالاری؛ ۵- تاسیس موسسات علمی و پژوهشی در جهت شناسایی، ساماندهی و رفع دغدغه های محققان و نیز استفاده بهینه از توان علمی آنان؛ ۶- تقویت منابع مالی در زمینه تحقیقات و اختصاص عادلانه بودجه های تحقیقاتی به بخشهای مختلف آموزشی و پژوهشی؛ ۷- تاسیس شهرکهای علمی و تحقیقاتی برای محققان و تامین نیازهای علمی آنان؛ ۸- تجدیدنظر در بودجه های تحقیقاتی دانشگاهها و تخصیص اعتبارات و امکانات ویژه برای آنان؛ ۹- تاسیس مراکز کاربایی برای فارغ التحصیلان و نخبگان دانشگاهی؛ ۱۰- ایجاد زمینه و بستر مناسب در خصوص تقویت رابطه صنعت و دانشگاه که موجب علاقه مندسازی محققان به توسعه صنعتی کشور، جذب سرمایه های داخلی و اشتغال زایی در صنایع می گردد؛ ۱۱- بسترسازی فرهنگی در جهت بسط فرهنگ پژوهش و ایجاد روحیه تحقیق؛ ۱۲- ایجاد تعاملات مناسب بین بخشهای دولتی و نهادهای مستقل علمی براساس یک الگوی مکمل مبتنی بر توانایی و تخصص هریک از این بخشها. منابع و ماخذ: ۱- پژوهش علمی و موانع آن در ایران، ماهنامه فرهنگ پژوهش، شماره ۱۰۰، ۱۳۸۱. ص ۵۳.۲ و ۵۲ - جوان، خسرو، نظام تحقیقاتی در ژاپن، فصلنامه سیاست علمی و پژوهشی، شماره ۱، ۱۳۷۰، ص ۶۳.۳ - سعادت، لیلا، بدون جایگاه، بدون آینده، روزنامه همشهری، مورخه ۳۱/۲/۸۲.۴ - منصور، رضا، نگرشی بر وضعیت تحقیقات در ایران، فصلنامه سیاست علمی و پژوهشی، شماره ۱، ۱۳۷۰، ص ۶۰۵ - مقام تحقیقاتی واقعی ایران در جهان، روزنامه همشهری، مورخه ۷/۶/۸۳۶ - هداوند، سعید. پژوهش و پژوهش محوری در قاب بایدها و نبایدها، ماهنامه صنایع الکترونیک، شماره ۱۰، ۱۳۸۲، ص ۶۳. ۷ - آسیب شناسی پژوهش، روزنامه اطلاعات، مورخه ۱۳۸۰/۲/۱۸ - امینی نیک، سعید و دیگران، پژوهش در ایران، وضعیت موجود - موانع، ماهنامه گلشن اندیشه، شماره های ۲ و ۳، ص ۴۶ و ۴۷.۹ - جایگاه پژوهش در جمهوری اسلامی ایران، ماهنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره های ۱۹۱ و ۱۹۲، ۱۳۸۱، ص ۷۲ و ۷۳.۱۰ - خبرنامه تحقیقات و فناوری، شماره ۱۳، پاییز ۱۳۸۱. ص ۲۳ و ۲۴.۱۱ - مشرف جواد، محمدحسن، فرار مغزها، ماهنامه تدبیر، شماره ۱۳۲، ۱۳۸۲.۱۲ - محسنی، منوچهر، مبانی جامعه شناسی علم، تهران: انتشارات طهوری، ۱۳۷۲، ص ۴۳.۱۳ - وحیدی پریدخت، مهاجرت بین المللی و پیامدهای آن، تهران: سازمان برنامه ریزی و بودجه، ۱۳۶۴، ص ۴۴.۱۴ - کامینگر، شیائونگ، فرار مغزها و انتقال تکنولوژی معکوس، مترجم: مجید محمدی، تهران: نشر قطره، ۱۳۷۶، ص ۷۶.۱۵ - پدیده مهاجرت و فرار مغزها، ماهنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۴، ۱۳۸۰، ص ۱۳۳.۱۶ - حاضری، علی محمدی، نقش تحصیلات تکمیلی در فرایند توسعه ایران، مجموعه مقالات سمینار جامعه شناسی (جلد اول)، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۳، ص ۳۵.۱۷ - فولادی، محمد، بررسی پدیده فرار مغزها، ماهنامه معرفت، ۱۳۸۱، ص ۹.۱۸ - وقوفی، حسن، فرار مغزها، موسسه فرهنگی و انتشاراتی زاهد، ۱۳۸۱، ص ۹. این مقاله در ماهنامه تدبیر، شماره ۱۵۴، دی ۱۳۸۳ به چاپ رسیده است.

نویسنده: منصوره نرگسی

سال‌هاست که از عاشورا می‌گذرد، ولی داغ آن هنوز هم چشم‌ها را گریان و قلب‌ها را پردرد می‌کند. گویی این واقعه، هر سال با فرا رسیدن محرم تکرار می‌شود؛ چرا که این حزن پایان‌یافتنی نیست. ولی آیا این عاشورایی که می‌شنویم، همان حادثه‌ای است که روزی در کربلا رخ داد؟ آیا این واقعه، بی‌کم و کاست، پس از نسل‌ها به ما رسیده است؟ با کمی کاوش و جست‌وجو در کتاب‌های مقتل و کتاب‌هایی که به نقل ماجرا همت گماشته‌اند، با تناقضاتی روبه‌رو می‌شویم؛ مثلاً یک‌جا مطلبی را به واقعه نسبت داده‌اند، ولی در کتاب دیگر، آن را منکر شده یا اصلاً نقل نکرده‌اند. آخر مگر می‌شود حادثه‌ای هم روی داده باشد، هم نه؟! تنها پاسخ این سؤال این است که در این میان، کسی یا کسانی دروغ می‌گویند یا حقیقت را آن‌گونه که بوده، ابراز نمی‌کنند، و این‌گونه است که واقعه‌ای دستخوش تحریف می‌شود! این مقاله بر آن است که با تحلیل مفاهیمی چون تحریف و انواع و عوامل آن، به روشن شدن نقاط تاریک و تحریف‌شده این واقعه عظیم بپردازد. تحریف «تحریف» طبق تعریفی که استاد شهید مرتضی مطهری ارائه می‌دهد، «از ماده حرف است؛ یعنی منحرف کردن چیزی از مسیر و وضع اصلی خود که داشته است یا باید داشته باشد. به عبارت دیگر، تحریف نوعی تغییر و تبدیل است». [۱] انواع تحریف‌استاد مطهری معتقد است که دو نوع تحریف امکان‌پذیر است: تحریف لفظی و تحریف معنوی. تحریف لفظی؛ این است که ظاهر مطلبی را عوض کنند. مثلاً از یک گفتار، عبارتی حذف شود یا به آن عبارتی اضافه شود، و یا حتی جمله‌ها را چنان پس و پیش کنند که معنی‌اش فرق کند، ... [۲] اما تحریف معنوی، به معنای دست‌کاری مفهوم و مقصود گوینده است؛ یعنی معنای کردن کلام به طوری که مطابق مقصود خود شما باشد، نه مقصود اصلی گوینده. [۳] عوامل تحریف‌عوامل مؤثر در ایجاد تحریف را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد: ۱. غرض‌ورزی دشمناناستاد مطهری معتقد است همیشه اغراض دشمنان، عاملی است که حادثه‌ای را دچار تحریف و دگرگونی می‌کند و دشمن برای نیل به هدف خود، تغییراتی در متن تاریخ به وجود می‌آورد. [۴] بی‌شک، حادثه عاشورا هم از این قاعده عمومی مستثنا نیست؛ چرا که بازخوانی این واقعه، آن‌طور که واقعاً رخ داده بود، می‌توانست خسارات جبران‌ناپذیری به افراد بسیاری، از جمله امویان و کارگزاران آنها وارد کند، همان‌گونه که کرد! نخستین تحریفی که بنی‌امیه به ایجاد آن همت گماشت، این بود که شهادت امام حسین (ع) را به قضا و قدر الهی نسبت داده، بدین ترتیب خود را از هر گونه اتهامی مبرا سازد که این مطلب در سخنان ابن‌زیاد به خوبی هویدا است. [۵] ۲. تمایل به اسطوره‌سازیعامل دیگر، تمایل بشر به اسطوره‌سازی است. واژه اسطوره، به نوعی کلمه افسانه را نیز با خود یدک می‌کشد؛ چرا که اصولاً اسطوره‌ها، افسانه‌هایی به دنبال دارند که در میان مردم، جایگاه ویژه‌ای دارد. به قول استاد مطهری، این حس قهرمان‌پرستی در بشر است که همواره او را به افسانه‌پردازی درباره قهرمان‌های تاریخ ترغیب می‌کند. [۶] برخی از مبالغه‌ها و اغراق‌های موجود در سخن بعضی واعظان و مداحان نیز معلول همین حس است. از این‌رو، «از آنجا که حس کمال‌جویی و قهرمان‌طلبی در نهاد انسان نهفته است، ناخواسته با اسطوره‌سازی‌ها و افسانه‌پردازی‌ها می‌خواهد آن حس غریزی و فطری را ارضاء و اشباع کند». [۷] ۳. تلاش برای گریانداناستاد مطهری از این مورد با عنوان عاملی یاد می‌کند که اختصاص به حادثه عاشورا دارد و منشأ ظهور آن، می‌تواند سفارش اکید پیشوایان دین، مبنی بر زنده‌نگه‌داشتن نام و یاد امام حسین (ع) باشد. [۸] آری، این‌گونه است که برخی از واعظان و مداحان ما برای نیل به این هدف، می‌کوشند به هر قیمتی شده، اشک‌ها از چشم‌ها جاری سازند، حال در این میان اگر لازم شد، کمی پیاز داغش را هم زیاد می‌کنند، حتی به دروغ! «برخی روضه‌خوانان و مداحان، همیشه با این تصور و پیش‌ذهن، به سراغ مقاتل و تاریخ می‌روند که سوزناک‌ترین و گریه‌آورترین سخن یا داستان را به دست آورند. حال اگر هم چیزی اعم از درست و نادرست پیدا کردند، آن‌قدر به آن شاخ و برگ می‌دهند که به کلی از حالت اصلی خارج می‌سازند». [۹] ۴. قیاس به نفس‌عامل دیگری که در تحریف این واقعه بزرگ، خواسته یا ناخواسته نقش داشته، قیاس به نفس است. بدین ترتیب که برخی از مداحان و واعظان به جای زبان حال امام حسین (ع) و اهل بیت و یاران ایشان، زبان حال خود را به تصویر کشیده‌اند و گاه رفتارها و

گفتارهایی را به ایشان نسبت می‌دهند که به هیچ وجه شایسته شأن و منزلت ایشان نیست. محققى در این باره معتقد است: همین زبان حال‌ها با مرور زمان از کتاب‌های منظوم و شعر، به کتاب‌های مقاتل و مجالس هم راه یافته و صورت رسمی به خود گرفته است و به عنوان حدیث یا روایت تاریخی، مشهور و مقبول خاص و عام شده است. [۱۰] گونه‌های تحریف واقعه عاشورا تحریف در واقعه عاشورا، به سه صورت می‌تواند رخ دهد: ۱. تحریف در شکل بیان حادثه و دگرگون کردن قضایا و مقدمات حادثه کربلا. ایجاد تحریفات لفظی و وارونه شدن حوادث و نیز اغراق‌ها و اسطوره‌سازی‌ها در این دسته جای می‌گیرد. ۲. تحریف در تفسیر حادثه. برخی چنان این حادثه را توصیف می‌کنند که گویی حضرت، شخصی مظلوم بوده، بی‌جهت کشته شده و خونسش به هدر رفته است یا قیام امام، به گونه‌ای تفسیر می‌شود که گویی این اقدام و مبارزه، از حوزه عمل بشری و قابل اقتدا بودن خارج است. حتی برخی حرکت امام را برای فدایی شدن امت گنهکار معرفی کرده، مقصود اصلی ایشان را، شفاعت افراد آلوده و گناهکار در قیامت توضیح می‌دهند. ۳. جهت‌دادن به قضایای جنبی و کم‌رنگ نشان دادن فلسفه حماسه کربلا یا بی‌توجهی به آموزه‌های حادثه. درست است که امام حسین (ع) و عزاداری ایشان، وسیله‌ای برای برآورده شدن حوائج و مشکلات ماست، و گریه بر ایشان، آثار و پی‌آمدهای به خصوصی دارد و اطعام و انفاق در راه خدا و در مجالس عزاداری پادشاه‌های عظیمی برخوردار است ولی محدود کردن نهضت عاشورا به این مسائل و غافل شدن از پیام‌ها و درس‌های اصلی نهضت، نوعی کم‌رنگ نشان دادن فلسفه حماسه کربلاست. نمونه‌ای از تحریفات وارد هالف) زینب، الگوی سر به محمل کوبیدن روضه مشهوری در میان روضه‌خوانان و مداحان رایج است که بر اساس آن، حضرت زینب با دیدن سر بریده برادرش، از شدت تأثر، سر خود را چنان به چوب محمل می‌کوبد که خون از زیر مقنعه‌اش جاری می‌شود. این بهانه‌ای شده که بسیاری از عزاداران که به قمه زنی مبادرت می‌ورزند، عمل خود را به تأسی از حضرت زینب (س) موجه جلوه دهند؛ در حالی که در بررسی دقیق منابع و تاریخ عاشورا، درمی‌یابیم که این روایت، جعلی بوده و در هیچ‌یک از منابع معتبر سندی مبنی بر درستی آن، یافت نمی‌شود. [۱۱] اب افسانه سقاییت ابوالفضل العباس در مسجد کوفه بر اساس این افسانه سوزناک، روزی در میان خطبه خواندن امام علی (ع) بر منبر، حسین (ع) اظهار عطش می‌کند. حضرت ابوالفضل (ع) به محض شنیدن صدای برادر، دوان دوان نزد مادر می‌رود و همراه با کاسه‌ای آب باز می‌گردد... امام علی (ع) بر بالای منبر، با دیدن این صحنه شروع به گریستن می‌کند و می‌فرماید که: روزی در کربلا گروهی از این امت، آب را بر حسین و یاران و فرزندان‌ش می‌بندند و همین عباس چنین می‌کند. مهم‌ترین دلیلی که بر نادرستی این مطلب می‌توان ارائه کرد این است که امام علی (ع) اصلاً پیش از خلافت، بر منبری نمی‌رفته است. اگر هم بپذیریم که این واقعه در سال نخست خلافت امام، روی داده باشد، امام حسین (ع) در آن زمان، مردی سی ساله یا حتی بزرگ‌تر بوده است. با این توصیف، اظهار عطش کردن امام در مجلس عام و سخن گفتن با مقام امامت آن هم بالای منبر، حتی با رسوم متعارف انسانی تناسخی ندارد، چه برسد به مقام حضرت ابوالفضل (ع)! پیشنهادهای عملی‌حال باید اندیشید که در مواجهه با این سیل تحریفات که تاریخ مقدس عاشورا را تهدید می‌کند، چه باید کرد. چگونه می‌توان اذهان مردم را از این همه جعلیات پاک نمود؟ آیا باید در گوشه‌ای نشست تا هر روز بر میزان این دروغ‌پردازی‌ها افزوده شود؟ مگر نه این است که اسلام به ما مسلمانان همیشه امر فرموده که هرگاه دیدیم حقی از مظلومی گرفته می‌شود، ساکت ننشینیم و حق مظلوم از ظالم بستانیم. اکنون هم در حق تاریخ مظلوم عاشورا است که این چنین ظلم می‌شود، پس نباید دست روی دست گذاشت، و فقط نظاره کرد. برخی از راهکارهای مبارزه با تحریفات عاشورا به قرار ذیل است: ۱. معرفی منابع معتبر و قابل استفاده در قیام حسینی و نقد و بررسی کتاب‌هایی که به نقل جعلیات و خرافات پرداخته‌اند. ۲. توجیه مردم از راه بیانیه‌ها و دستگاه‌های ارتباط جمعی و ایجاد حساسیت لازم درباره وقایع دروغ و ساختگی، تا خود مردم به حرکت‌های منفی حساسیت نشان دهند و از شرکت در مجالس این‌چنینی خودداری کنند. ۳. تأکید بر بهره‌گیری از مجالس عزاداری در راه ارشاد و هدایت مردم، به ویژه در روزهای تاسوعا و عاشورا که اجتماعات بیشتر است و فرصت تبلیغ، ممکن و استثنایی است. ۴. رعایت احکام و مقررات اسلام و توجه به

اهمیت آن در عزاداری‌ها، همچون رعایت نماز اول وقت و نماز جماعت و نپوشیدن لباس‌های بدن‌نما در مجامع عمومی، و رعایت حال فقرا و مستمندان در اطعام‌ها. ۵. مبارزه تبلیغاتی با حرکات مخالف شئون اسلام، مانند قمه‌زنی یا برخی از شبیه‌خوانی‌ها. ۶. برگزاری جلسات و مجامع توجیهی در چند نوبت در سال برای مداحان، ذاکران و روضه‌خوان‌ها، و آشنا ساختن آنان به اهداف و فلسفه حسینی و بازگرددن خطر انحراف از فلسفه عزاداری. همچنین دعوت از رؤسای هیئت‌ها و دسته‌های عزاداری در راه تبیین اهداف و پیش‌گیری از کارهای دون شأن امام حسین (ع) و عزاداری. ۷. برگزاری جلسات توجیهی برای طلاب حوزه‌های علمیه و یادآوری نکات یاد شده. ۸. تشویق شاعران در ارائه اشعار سوزناک با معانی بلند و مطابق با روح نهضت حسینی. [۱۲]. پی نوشت‌ها: [۱]. نک: مرتضی مطهری، مقاله «تحریفات و عوامل آن»، عاشورا، عزاداری، تحریفات؛ مقالات و مصاحبه‌ها، تدوین: مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم، قم، صحیفه خرد، ۱۳۸۵، چ ۱، صص ۲۵ و ۲۶؛ مرتضی مطهری، حماسه حسینی، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۶۸، چ ۱۴، ج ۱، ص ۱۲. [۲]. حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۳. [۳]. همان. [۴]. نک: مقاله «تحریفات و عوامل آن»، عاشورا، عزاداری، تحریفات، ص ۴۵. [۵]. نک: علی آقاجانی، مقاله «آسیب‌های عزاداری»، همان، ص ۳۶۲. [۶]. نک: مرتضی مطهری، «تحریفات و عوامل آن»، همان، ص ۴۶. [۷]. محمد صحتی سردودی، عاشورا پژوهی؛ با رویکردی به تحریف‌شناسی تاریخ امام حسین (ع)، قم، انتشارات خادم‌الرضا، ۱۳۸۵، چ ۲، ص ۴۰۷. [۸]. نک: مرتضی مطهری، «تحریفات و عوامل آن»، عاشورا، عزاداری، تحریفات، ص ۵۰. [۹]. عاشورا پژوهی، ص ۴۱۰. [۱۰]. همان، ص ۴۱۷. [۱۱]. همان، ص ۳۸۷ و ۳۸۸. [۱۲]. «نگاهی به عزاداری‌های حسینی»، عاشورا، عزاداری، تحریفات، صص ۲۰۶. ۲۰۷. منبع: ماهنامه گلبرگ

چهل چراغ عزاداری

نویسنده: حجت الاسلام جواد محدثی

عزاداری، احیاء خط خون و شهادت: زندانی کردن «نور» در حصار شب، شیوه کهن ستمگران حاکم، در برخورد و مقابله با «حق» بوده است. خط فکری و سیاسی امامان شیعه، از همین رو همواره از سوی قدرتها، مورد تضییق و محدودیت و انزوای تحمیلی قرار گرفته بود. طبیعی است که در چنان شرایط، نوشتن و گفتن و سرودن و نشر تفکر و راه و خط آنان، از اسلوبهای مؤثر شیعه به حساب می‌آمد و پیروان حق، با زبان و قلم و شعر و مرثیه و اشک و عزاداری، در «احیاء امر ائمه» و زنده نگه داشتن حماسه‌ها و بیان فضایلشان تلاش می‌کردند. در آن عصر خفقان، طرح «خط امامان»، نوعی مبارزه سیاسی اجتماعی بود و خطرها در پی داشت. جلسات انس و دیدار شیعیان، وسیله‌ای برای الهام‌گیری و یافتن محورهای «وحدت مکتبی» به حساب می‌آمد و شعر و مرثیه و نوحه و گریستن و عزاداری بر شهیدان کربلا و سید الشهداء و مظلومیت اهل بیت علیهم السلام در آن عصر «نتوانستن»‌ها، ابعادی از مسأله زنده نگه داشتن مشعل حق و دعوت به «نور» و «ایمان» بود. سروده‌های موضعدار شاعران شیعی، آنچه که به اهل بیت مربوط می‌شد، بطور عمده دو محور اساسی داشت: ۱. مدایح. ۲. مراثی استفاده از مدح و مرثیه، همواره بعنوان اهرمی در دفاع از حق و مبارزه با حکومت‌های جور، مورد استفاده قرار می‌گرفت. برپایی مراسم سوگواری برای ائمه و احیای خاطره شکوهمند و الهام بخش حیات و جهاد و شهادتشان، همواره در تاریخ، حرکت آفرین و بیدارگر بوده است. سنت شعر گفتن و مرثیه خواندن و گریستن و گریاندن در مجالس سوگ اهل بیت نیز، مورد تشویق و دستور امامان بود، چرا که عزاداری، رساندن صدای مظلومیت آل علی به گوش مسلمانان بود و رسالتی عظیم داشت. اقامه مجالس به یاد آنان، بیان رنجهای جانکاه پیشوایان حق و خون دلهای ائمه عدل، فاش ساختن و آشکار کردن ناله مظلومانه آنان در هیاهوی پرفریب اغواگران بود و عزاداری برای شهید، انتقال فرهنگ شهادت به نسلهای آینده تلقی می‌شد... و این خط همچنان ادامه یافت، تا اکنون. در اینگونه مجالس، احساس و عاطفه، به کمک شعور می‌آید و مکتب عاشورا زنده می‌ماند و اشک، زبان گویای احساسهای عمیق یک انسان متعهد و پای بند به

خط حسینی و کربلایی است. اشک، دلیل عشق است و نشانه پیوند. اشک، زبان دل است و شاهد شوق. دلی که به حسین علیه السلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عشق دارد، بی شک در سوگ آنان می‌گرید و با این گریه، مهر و علاقه درونی خود را نشان می‌دهد و گریه بر حسین علیه السلام تجدید بیعت با «کربلا» و فرهنگ شهادت است و امضای راه خونین شهیدان. جبهه‌های گرم ایران اسلامی در سالهای «دفاع مقدس»، گویاترین و زنده‌ترین سندی است که نشان می‌دهد چگونه عشق عاشورایی و مراسم نوحه‌خوانی و اشک ریختن بر سالار شهیدان، محرم را ماه «پیروزی خون بر شمشیر» می‌سازد و اشک را به سلاحی کاری و مؤثر تبدیل می‌کند. سابقه عزاداری و سوگواری بر مظلومیت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بسیار دیرینه است و خود پیامبر و علی و فاطمه و... علیهم السلام و فرشتگان و کروییان و جن و انس بر مظلومیت «آل الله» گریسته و مجالس عزا و گریه بر پا کرده‌اند. حتی انبیای گذشته هم اشکی ریزان و دلی سوزان و توسل و توجهی به خاندان عصمت و اسوه‌های شهادت داشته‌اند. شبهه آفرینهای کج فهمان یا مغرضان نسبت به مسأله گریستن و عزاداری و توسل و اقامه مراسم و شعائر دینی در سوگ امامان مظلوم و شهید، جز از بی خبری آنان از تعالیم اسلام و دستورها و سنتهای پیامبر اسلام، نشأت نمی‌گیرد. این مجموعه چهل حدیث که پیش رو دارید، برخی از احادیث مربوط به این سنت ارزشمند و سازنده را در بردارد. امید است که آشنایی با فرهنگ دینی و عمل به آن، وسیله نجات ما و سبب شفاعت «اهل بیت» از ما در روز قیامت گردد. حدیث اولاًش عشق حسینیقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: ان لقتل الحسين عليه السلام حراره في قلوب المؤمنين لا تبرد ابدا. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برای شهادت حسین علیه السلام، حرارت و گرمایی در دل‌های مؤمنان است که هرگز سرد و خاموش نمی‌شود. جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۵۶. حدیث دومعاشورا، روز غمقال الرضا علیه السلام: من كان يوم عاشورا يوم مصيبتة و حزنه و بكائه جعل الله عز و جل يوم القيامة يوم فرحه و سروره. امام رضا علیه السلام فرمود: هر کس که عاشورا، روز مصیبت و اندوه و گریه‌اش باشد، خداوند روز قیامت را برای او روز شادی و سرور قرار می‌دهد. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴. حدیث سوممحرم، ماه سوگواریقال الرضا علیه السلام: كان ابی اذا دخل شهر المحرم لا یری ضاحکا و كانت الکابه تغلب علیه حتی یمضی منه عشره ایام، فاذا كان الیوم العاشر كان ذلك الیوم يوم مصيبتة و حزنه و بكائه... امام رضا علیه السلام فرمود: هر گاه ماه محرم فرا می‌رسید، پدرم (موسی بن جعفر علیه السلام) دیگر خندان دیده نمی‌شد و غم و افسردگی بر او غلبه می‌یافت تا آن که ده روز از محرم می‌گذشت، روز دهم محرم که می‌شد، آن روز، روز مصیبت و اندوه و گریه پدرم بود. امالی صدوق، ص ۱۱۱. حدیث چهارمدیده‌های خندانقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: یا فاطمه! کل عین باکیه يوم القيامة الا عین بکت علی مصاب الحسین فانها ضاحکه مستبشرة بنعیم الجنة. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فاطمه جان! روز قیامت هر چشمی گریان است، مگر چشمی که در مصیبت و عزای حسین گریسته باشد، که آن چشم در قیامت خندان است و به نعمتهای بهشتی مژده داده می‌شود. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۳. حدیث پنجمسالگرد سوگ حسینعلیه الصادق علیه السلام: نیح علی الحسین بن علی سنة فی کل یوم و لیله و ثلاث سنین من الیوم الذی اصیب فیه. حضرت صادق علیه السلام فرمود: یک سال تمام، هر شب و روز بر حسین بن علی علیه السلام نوحه خوانی شد و سه سال، در روز شهادتش سوگواری برپا گشت. بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۰۲. حدیث ششمبودجه عزاداریقال الصادق علیه السلام: قال لی ابی: یا جعفر! اوقف لی من منالی کذا و کذا النوادب تندبني عشر سنین بمنی ایام منی. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: پدرم امام باقر علیه السلام به من فرمود: ای جعفر! از مال خودم فلان مقدار وقف نوحه خوانان کن که به مدت ده سال در «منا» در ایام حج، بر من نوحه خوانی و سوگواری کنند. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۲۰. حدیث هفتمنوحه خوانی سنتین ابی هارون مکفوف قال: دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فقال لی: انشدنی، فأنشده فقال: لا، کما تشدون و کما ترثیه عند قبره... ابو هارون مکفوف می‌گوید: خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم. امام به من فرمود: «برایم شعر بخوان». پس برایش اشعاری خواندم. فرمود: اینطور نه، همان طور که (برای خودتان) شعر خوانی می‌کنید و همانگونه که نزد قبر حضرت سید الشهداء مرثیه می‌خوانی. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۷. حدیث هشتمپاداش

شعر گفتن برای حسین علیه السلام: ما من احد قال فی الحسین شعرا فبکی و ابکی به الا اوجب الله له الجنة و غفر له. امام صادق علیه السلام به جعفر بن عفان فرمود: هیچ کس نیست که درباره حسین علیه السلام شعری بسراید و بگرید و با آن بگریاند مگر آن که خداوند، بهشت را بر او واجب می‌کند و او را می‌آمرزد. رجال شیخ طوسی، ص ۲۸۹. حدیث نهمسروندن برای اهل بیت علیه السلام: من قال فینا بیت شعر بنی الله له بیتا فی الجنة. امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس در راه ما و برای ما یک بیت شعر بسراید، خداوند برای او خانه‌ای در بهشت، بنا می‌کند. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۶۷. حدیث دهم: صاحب مدح و مرثیه‌ها: امام صادق علیه السلام: الحمد لله الذی جعل فی الناس من یفد الینا و یمدحنا و یرثی لنا. امام صادق علیه السلام فرمود: خدا را سپاس که در میان مردم، کسانی را قرار داد که به سوی ما می‌آیند و بر ما وارد می‌شوند و ما را مدح و مرثیه می‌گویند. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۶۹. حدیث یازدهم: شعر خوانی در ایام عزای الرضا علیه السلام: یا دعبل! احب ان تنشدنی شعرا فان هذه الايام حزن کانت علینا اهل البیت علیه السلام. امام رضا علیه السلام به دعبل (شاعر اهل بیت) فرمود: ای دعبل! دوست دارم که برایم شعری بسرایی و بخوانی، چرا که این روزها (ایام عاشورا) روز اندوه و غمی است که بر ما خاندان رفته است. جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۶۷. حدیث دوازدهم: مرثیه، نصرت اهل بیت علیه السلام: امام رضا علیه السلام: یا دعبل! ارث الحسین علیه السلام فانت ناصرنا و مادحنا ما دمت حیا فلا تقصر عن نصرنا ما استطعت. امام رضا علیه السلام فرمود: ای دعبل! برای حسین بن علی علیه السلام مرثیه بگو، تو تا زنده‌ای، یاور و ستایشگر مایی، پی تا می‌توانی، از یاری ما کوتاهی مکن. جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۶۷. حدیث سیزدهم: شیعیان همراه و همدل: امام صادق علیه السلام: ان الله... اختار لنا شیعة ینصروننا و یفرحون بفرحنا و یحزنون لحزننا. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند برای ما، شیعیان و پیروانی برگزیده است که ما را یاری می‌کنند، با خوشحالی ما خوشحال می‌شوند و در اندوه و غم ما، محزون می‌گردند. غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۳۵. حدیث چهاردهم: کشته شده اشکال الحسین علیه السلام: انا قتیل العبرة لا یدکرنی مؤمن الا بکی. حسین بن علی علیه السلام فرمود: من کشته اشکم. هیچ مؤمنی مرا یاد نمی‌کند مگر آنکه (بخاطر مصیبت‌هایم) گریه می‌کند. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۹. حدیث پانزدهم: قطره اشکال الحسین علیه السلام: من دمعت عیناه فینا قطرة بواه الله عز و جل الجنة. حسین بن علی علیه السلام فرمود: چشمان هر کس که در مصیبت‌های ما قطره‌ای اشک بریزد، خداوند او را در بهشت جای می‌دهد. احقاق الحق، ج ۵، ص ۵۲۳. حدیث شانزدهم: بهشت، پاداش عزاداری: امام صادق علیه السلام: من دعا علی بن الحسین السجاد علیه السلام: ایما مؤمن دمعت عیناه لقتل الحسین و من معه حتی یسیل علی خدی بواه الله فی الجنة غرنا. امام سجاد علیه السلام فرمود: هر مؤمنی که چشمانش برای کشته شدن حسین بن علی علیه السلام و همراهانش اشکبار شود و اشک بر صورتش جاری گردد، خداوند او را در غرفه‌های بهشتی جای می‌دهد. ینابیع الموده، ص ۴۲۹. حدیث هفدهم: یاد فرزندان فاطمه علیها السلام: امام سجاد علیه السلام: انی لم اذکر مصرع بنی فاطمة الا خنقنی لذلك عبرة. امام سجاد علیه السلام فرمود: من هرگز شهادت فرزندان فاطمه علیها السلام را به یاد نیاوردم، مگر آنکه بخاطر آن، چشمانم اشکبار گشت. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۹. حدیث هیجدهم: سوگواری در خانه‌ها: امام صادق علیه السلام: ثم لئدب الحسین و بیکیه و یأمر من فی داره بالبکاء علیه و یقیم فی داره مصیبه باظهار الجزع علیه و یتلاقون بالبکاء بعضهم بعضا فی البیوت و ليعز بعضهم بعضا بمصاب الحسین علیه السلام. امام باقر علیه السلام نسبت به کسانی که در روز عاشورا نمی‌توانند به زیارت آن حضرت بروند، اینگونه دستور عزاداری دادند و فرمودند: بر حسین علیه السلام ندبه و عزاداری و گریه کند و به اهل خانه خود دستور دهد که بر او بگریند و در خانه‌اش با اظهار گریه و ناله بر حسین علیه السلام، مراسم عزاداری بر پا کند و یکدیگر را با گریه و تعزیت و تسلیت گویی در سوگ حسین علیه السلام در خانه‌هایشان ملاقات کنند. کامل الزیارات، ص ۱۷۵. حدیث نوزدهم: اشک علی علیه السلام در سوگ شهدای کربلا: امام صادق علیه السلام: مر علی بکربلا فی اثنین من اصحابه قال: فلما مر بها ترفقت عیناه للبکاء ثم قال: هذا مناخ رکابهم و هذا ملقی رحالهم و هی هنا تهراق دماؤهم، طوبی لک من تربة علیک تهراق دماء الأحب. امام باقر علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام با دو تن از یارانش از «کربلا» گذر کردند، حضرت،

هنگام عبور از آنجا، چشمهایش اشک آلود شد، سپس فرمود: اینجا مرکبهایشان بر زمین می‌خوابد، اینجا محل بارافکندنشان است و اینجا خونهایشان ریخته می‌شود، خوشا به حال تو ای خاکی که خون دوستان بر روی تو ریخته می‌شود! بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۵۸ حدیث بیستم‌اشک، حجاب دوزخقال باقر علیه السلام: ما من رجل ذكرنا او ذكرنا عنده يخرج من عينه ماء و لو مثل جناح البعوضه الا بنى الله له بيتا فى الجنة و جعل ذلك الدمع حجبا بينه و بين النار. امام باقر علیه السلام پس از شنیدن سروده‌های «کمیت» درباره اهل بیت، گریست و سپس فرمود: هیچ کس نیست که ما را یاد کند، یا نزد او از ما یاد شود و از چشمانش هر چند به اندازه بال پشه‌ای اشک آید، مگر آنکه خداوند برایش در بهشت، خانه‌ای بنا کند و آن اشک را حجاب میان او و آتش دوزخ قرار دهد. الغدير، ج ۲، ص ۲۰۲ حدیث بیست و یکم بیست سال گریه‌قال الصادق علیه السلام: بکی علی بن الحسین علیه السلام عشرين سنة و ما وضع بين يديه طعام الا بکی. امام صادق علیه السلام فرمود: امام زین العابدین علیه السلام بیست ساله (به یاد عاشورا) گریست و هرگز طعامی پیش روی او نمی‌گذاشتند مگر اینکه گریه می‌کرد. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۸ حدیث بیست و دوم ادب سوگواريقال الصادق علیه السلام: لما مات ابراهيم بن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم حملت عين رسول الله بالدموع ثم قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم: تدمع العين و يحزن القلب و لا نقول ما يسخط الرب و انا بك يا ابراهيم لمحزونون. امام صادق علیه السلام فرمود: چون ابراهیم پسر رسول خدا از دنیا رفت، چشم پیامبر پر از اشک شد. سپس پیامبر فرمود: چشم، اشکبار می‌شود و دل غمگین می‌گردد، ولی چیزی نمی‌گوئیم که خدا را به خشم آورد، و ما در سوگ تو ای ابراهیم اندوهناکیم. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۷ حدیث بیست و سوم چشمهای اشکبارقال الصادق علیه السلام: من ذكرنا عنده ففاضت عينه حرم الله وجهه علی النار. امام صادق علیه السلام فرمود: نزد هر کس که از ما (و مظلومیت ما) یاد شود و چشمانش پر از اشک گردد، خداوند چهره‌اش را بر آتش دوزخ حرام می‌کند. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۵ حدیث بیست و چهار ما حياء خط اهل بيت عليهم السلامقال الصادق علیه السلام: تراوروا و تلاقوا و تذاكروا و احيوا امرنا. امام صادق علیه السلام فرمود: به زیارت و دیدار یکدیگر بروید، با هم به سخن و مذاکره بنشینید و امر ما را (کنایه از حکومت و رهبری) زنده کنید. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۵۲ حدیث بیست و پنجم مجالس حسینیقال الصادق علیه السلام للفضيل: تجلسون و تحدثون؟ فقال: نعم، قال: ان تلك المجالس احبها فأحيوا امرنا، فرحم الله من احيى امرنا. امام صادق علیه السلام از «فضیل» پرسید: آیا (دور هم) می‌نشینید و حدیث و سخن می‌گوئید؟ گفت: آری فرمود: اینگونه مجالس را دوست دارم، پس امر (امامت) ما را زنده بدارید. خدای رحمت کند کسی را که امر و راه ما را احیا کند. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۲ حدیث بیست و ششم اشکهای ارزشمندقال الصادق علیه السلام:..رحم الله دمعتك، اما انك من الذين يعدون من اهل الجزع لنا و الذين يفرحون لفرحنا و يحزنون لحزننا، اما انك ستري عند موتك حضور آبائي لك... امام صادق علیه السلام به «مسمع» که از سوگواران و گریه کنندگان بر عزای حسینی بود، فرمود: خدای، اشک تو را مورد رحمت قرار دهد. آگاه باش، تو از آنانی که از دلسوختگان ما به شمار می‌آیند، و از آنانی که با شادی ما شاد می‌شوند و با اندوه ما غمگین می‌گردند. آگاه باش! تو هنگام مرگ، شاهد حضور پدرانم بر بالین خویش خواهی بود. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۷ حدیث بیست و هفتم دلهای سوختهقال الصادق علیه السلام: اللهم... و ارحم تلك الأعين التي جرت دموعها رحمة لنا و ارحم تلك القلوب التي جزعت و احترقت لنا و ارحم الصرخة التي كانت لنا. امام صادق علیه السلام بر سجاده خود نشسته و بر زائران و سوگواران اهل بیت، چنین دعا می‌کرد و می‌فرمود: خدایا... آن دیدگان را که اشکهایش در راه ترحم و عاطفه بر ما جاری شده و دلهایی را که بخاطر ما نالان گشته و سوخته و آن فریادها و ناله‌هایی را که در راه ما بوده است، مورد رحمت قرار بده. بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۸ حدیث بیست و هشتم گریه بر مظلومیت شیعهقال الصادق علیه السلام: من دمت عينه فينا دمعاً لدم سفك لنا او حق لنا نقصناه او عرض انتهك لنا او لأحد من شيعتنا بوأه الله تعالى بها فى الجنة حقبا. امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس که چشمش در راه ما گریان شود، بخاطر خونی که از ما ریخته شده است، یا حقی که از ما گرفته‌اند، یا آبرویی که از ما یا یکی از شیعیان ما برده و هتک حرمت کرده‌اند، خدای متعال به همین سبب،

او را در بهشت جاودان، برای ابد جای می‌دهد. امالی شیخ مفید، ص ۱۷۵. حدیث بیست و نهمثواب بی حسابالصادق علیه السلام: لکل شیء ثواب الا الدمعة فینا. امام صادق علیه السلام فرمود: هر چیزی پاداش و مزدی دارد، مگر اشکی که برای ما ریخته شود (که چیزی با آن برابری نمی‌کند و مزد بی اندازه دارد). جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۴۸. حدیث سی امکوثر و اشکقالصادق علیه السلام: ما من عین بکت لنا الا نعمت بالنظر الی الكوثر و سقیت منه. امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ چشمی نیست که برای ما بگرید، مگر اینکه برخوردار از نعمت نگاه به «کوثر» می‌شود و از آن سیرابش می‌کنند. جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۵۴. حدیث سی و یکمگریه آسمانن الصادق علیه السلام: یا زراره! ان السماء بکت علی الحسین اربعین صباحا. امام صادق علیه السلام فرمود: ای زراره! آسمان چهل روز، در سوگ حسین بن علی علیه السلام گریه کرد. جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۵۲. حدیث سی و دومگریه و اندوه مطلوبقالصادق علیه السلام: کل الجزع و البكاء مکروه سوی الجزع و البكاء علی الحسین علیه السلام. امام صادق علیه السلام فرمود: هر نالیدن و گریه‌ای مکروه است، مگر ناله و گریه بر حسین علیه السلام. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۱۳. حدیث سی و سومپیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و گریه بر شهیدقالصادق علیه السلام: ان النبی لما جائته وفاة جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه کان اذا دخل بینه کثر بکائه علیهما جدا و یقول: کانا یحدثانی و یؤانسانی فذهبا جمیعا. امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی خبر شهادت جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه به پیامبر خدا رسید، از آن پس هر گاه وارد خانه می‌شد، بر آن دو شهید بشدت می‌گریست و می‌فرمود: آن دو شهید، با من هم سخن و همدم و انیس بودند، و هر دو رفتند! ... من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۷۷. حدیث سی و چهارمنفسهای تسبیحقالصادق علیه السلام: نفس المهموم لظلمنا تسبیح و همه لنا عبادة و کتمان سرنا جهاد فی سبیل الله. ثم قال ابو عبد الله علیه السلام: یجب ان یکتب هذا الحدیث بالذهب. امام صادق علیه السلام فرمود: نفس کسی که بخاطر مظلومیت ما اندوهگین شود، تسبیح است و اندوهش برای ما، عبادت است و پوشاندن راز ما جهاد در راه خداست. سپس امام صادق علیه السلام افزود: این حدیث را باید با طلا-نوشت! امالی شیخ مفید، ص ۳۳۸. حدیث سی و پنجمفرشتگان سوگوارقالصادق علیه السلام: اربعة الاف ملک عند قبر الحسین علیه السلام شعث غیر ییکونه الی یوم القیامة. امام صادق علیه السلام فرمود: چهار هزار فرشته نزد قبر سید الشهداء علیه السلام ژولیده و غبار آلود، تا روز قیامت بر آن حضرت می‌گریند. کامل الزیارات، ص ۱۱۹. حدیث سی و ششمگریه بر حسین علیه السلامقالالرضا علیه السلام: یا ابن شیب! ان کنت باکیا لشیء فابک للحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام فانه ذبح کما یذبح الکبش. امام رضا علیه السلام به «ریان بن شیب» فرمود: ای پسر شیب! اگر بر چیزی گریه می‌کنی، بر حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام گریه کن، چرا که او را مانند گوسفند سر بریدند. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۶. حدیث سی و هفتممجالسی به یاد ائمه علیهم السلامقالالرضا علیه السلام: من جلس مجلسا یحیی فیه امرنا لم یمت قلبه یوم تموت القلوب. امام رضا علیه السلام فرمود: هر کس در مجلسی بنشیند که در آن، امر (و خط و مرام ما) احیا می‌شود، دلش در روزی که دلها می‌میرند، نمی‌میرد. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۸. حدیث سی و هشتمآثار گریستن بر حسین علیه السلامقالالرضا علیه السلام: فعلی مثل الحسین فلیبک الباکون فان البكاء علیه یحط الذنوب العظام. امام رضا علیه السلام فرمود: گریه کنندگان باید بر کسی همچون حسین علیه السلام گریه کنند، چرا که گریستن برای او، گناهان بزرگ را فرو می‌ریزد. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴. حدیث سی و نهماشک و آمرزش گناهقالالرضا علیه السلام: یا بن شیب! ان بکیت علی الحسین علیه السلام حتی تصیر دموعک علی خدیک غفر الله لک کل ذنب اذنبته صغیرا کان او کبیرا قلیلا کان او کثیرا. امام رضا علیه السلام فرمود: ای پسر شیب! اگر بر، حسین علیه السلام آن قدر گریه کنی که اشکهایت بر چهره‌ات جاری شود، خداوند همه گناهانت را که مرتکب شده‌ای می‌آمرزد، کوچک باشد یا بزرگ، کم باشد یا زیاد. امالی صدوق، ص ۱۱۲. حدیث چهلمهمدلی با عترتقالالرضا علیه السلام: ان سرک ان تکون معنا فی الدرجات العلی من الجنان فاحزن لحزننا و افرح لفرحنا. امام رضا علیه السلام به ریان بن شیب فرمود: اگر تو را خوشحال می‌کند که در درجات والای بهشت با ما باشی، پس در اندوه ما غمگین باش و در شادی ما خوشحال

باش. جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۴۹ منبع: چهل حدیث عزاداری
<http://www.rasekhoon.net/Article/Show-17048.aspx>

علوم انسانی و سایه سنگین منور الفکری

روح الامین سعیدی

یکی از حقایق کشف شده در عرصه تفکر و اندیشه ورزی کشور بعد از جریان فتنه‌های پس از انتخابات این بود که نشان داد سیطره جریان منورالفکری غربزده بر فضای اندیشه‌ورزی جامعه بالأخص در عرصه فلسفه و علوم انسانی از یک سو و کم کاری نخبگان اسلامگرای حوزه و دانشگاه برای تولید علوم انسانی بومی با صبغه اسلامی - ایرانی از سوی دیگر چه عواقب وخیمی را به همراه خواهد آورد. این مسئله‌ای است که تصمیم‌سازان و اصحاب فکر و اندیشه کشور می‌بایست با نگاهی ژرف و با لحاظ نمودن شرایط نوین جامعه متعاقب حوادث اخیر بدان بنگرند و توجه داشته باشند چیزی که آقای "سعید حجاریان" در خلال اعترافاتش در دادگاه با عنوان کاربست نائمَنقَحِ تئوریهای غربی از آن یاد کرد، چگونه می‌تواند ظرف چند سال یک تهدید امنیتی جدی را فراروی نظام جمهوری اسلامی قرار دهد جریان منورالفکری که تقریباً از ابتدای دهه هفتاد سایه سنگین اندیشه‌ورزی به سبک غربی را شتابان بر فضای محافل علمی و دانشگاهی کشور گسترانیده بود، وقتی که از خرداد ۷۶ قدرت سیاسی و اجرایی را در قبضه اقتدار خود دید، طی هشت سال کاملاً بی‌پروا و لجام‌گسیخته کمر به هدم سنتها و باورهای دینی ملت و اصول اساسی انقلاب بست. نیروهای مستعد و خوشفکر این جریان با همه ظرفیت و توان به میدان آمدند تا به زعم خود موانع برکندن جامعه ارتجاع و پوشیدن جامعه فاخر مدرنیته را یک به یک از سر راه بردارند. یکی نبوت را تا حد تجربه شخصی پیامبر(ص) فروکاست؛ یکی کلام وحی را غیرقابل استناد خواند؛ یکی الگوی فاطمی را برای زنان امروز منسوخ دانست؛ یک حسین را خشونت طلب نامید؛ یکی از کهنگی و تحجر قوانین اسلام سخن گفت؛ یکی عصمت اهل بیت را انکار نمود؛ یکی موجودیت امام زمان(عج) را زیر سؤال برد؛ یکی ولایت فقیه را دیکتاتوری نامید؛ یکی حجاب و عفاف را آفت حضور اجتماعی زن تلقی کرد؛ یکی به جواز عصیان و اعتراض حتی در مقابل احکام الهی فتوا داد و یکی.. اما در مقابل، همگی تابلوی دلربایی را از مدرنیته غرب به تصویر کشیدند که هر بیننده‌ای را مُجاب می‌کرد که برای خلق دوباره چنین تابلویی می‌بایست به سبک نقاشان چیره‌دست مغرب زمین قلم بزنیم. پس اگر آنها فرایند اصلاح مذهبی و پروتستانیسم را تجربه کردند، ما نیز باید همین بلا را بر سر اسلام بیاوریم؛ اگر آنها با ترویج سکولاریسم دیوار حائلی میان دین و دنیا ساختند، ما نیز باید چنین کنیم؛ اگر آنها مسیحیت را در چهاردیوار کلیسا به صلیب انزوا کشیدند، ما نیز باید اسلام را در اندرون مساجد محبوس نماییم؛ اگر آنها دین و اخلاقیات را به پای بُت اومانیسیم قربانی کردند، ما نیز محتاج این قربانی هستیم و اگر آنها از قول "فردریش نیچه" مرگ خدا را اعلام نمودند، ما نیز برای ملبَس شدن به جامعه زربفت مدرنیته باید ابتدا تشییع جنازه خداوند را برپا سازیم و رشته اتصال آسمان و زمین را از هم بگسلیم. عجیب است که اینان در نیافتند یا شاید نخواستند دریابند که مدرنیته غربی یک پدیده خاص تاریخی و معلول و محصول شرایط منحصر به فرد جامعه اروپایی بوده و تکرار آن با همان سبک و سیاق در یک بستر تاریخی و اجتماعی کاملاً متفاوت امکان پذیر نمی‌باشد در نتیجه، روشنفکران جامعه ما گرفتار افسون اندیشه غرب مدرن، مبدل به ماشینهای مترجم و کپی برداری شدند که آموزه‌های وارداتی را بدون اینکه کمترین خلاقیتی در جهت بومی سازی و همسنخ کردنشان با شرایط جامعه اسلامی - ایرانی از خود بروز دهند، برگردان نموده و به خورد دانشجویان فلسفه و علوم انسانی کشور دادند. متون ترجمه‌ای همچون قارچ تکثیر یافتند و قفسه کتابخانه‌ها را به تسخیر در آوردند. نخبگان منورالفکر ما نیز در صحنه دانشگاه با افتخار تمام مقابل دانشجویان مشتاق ایستادند تا تکرار گری بی‌کم و کاست همه چیزهایی باشند که زمانی پیشتر در دانشگاههای اروپا و آمریکای شمالی تقریر شده بود اینک که قریب به دو دهه از مجاهدت علمی جریان

منورالفکری می گذرد، می توان رسوب القانات رهبران آن در ذهن قشرهایی از نسل جوان را به وضوح در محتوای شعارهای آشوبگران و معترضان حوادث پس از انتخابات مشاهده کرد. به راستی چه رخ می دهد که در لافاه اعتراض به نتایج انتخابات، ناگاه جماعتی نوک پیکان حملات را به جانب اسلام نشانه می روند؟! چرا جمهوری ایرانی بر جمهوری منبعث از شریعت اسلام ترجیح داده می شود؟! چرا جمعی از جوانان این کشور اسلامی در روز قدس از ابراز همدردی با ملت مظلوم فلسطین و اعلام برائت از رژیم نژادپرست صهیونیست امتناع می ورزند؟! چرا ولایت فقیه مآذون از امام معصوم را دیکتاتوری خطاب می کنند حال آنکه دموکراسی همچون بتی مُتزه از هر کژی تسییح و تقدیس می گردد؟! چه می شود که عده ای هنجارشکن در ظهر عاشورای حسینی حرمت مقدسترین شعایر شیعیان را لگدمال نموده و پرچم عزای سرسلسله آزادگان عالم را با شعار آزادی و دموکراسی به آتش می کشند؟! آیا این شعارها خلق الساعه بودند یا معلول یک جریان هدفمند که سالهاست در عمق کالبد فرهنگی و فکری جامعه ایرانی رخنه کرده است؟ آن جوانی که حسین (ع) را قهرمان دنیای عرب و نامرتب با فرهنگ خود می پندارد و در عوض از احساس تفاخر به اسطوره های کهن پارسی همچون آرش کمانگیر یا کاوه آهنگر دم می زند، در کدامین بستر فکری تربیت یافته است؟! چه کسی پاسخگوی این میزان زاویه گرفتن اقشاری از نسل دوم و سوم انقلاب از مبانی و سنن اصیل اسلامی - ایرانی و مستحیل گردیدن آنان در فرهنگ وارداتی غرب می باشد؟ به نظر می رسد در طول سه دهه حیات جمهوری اسلامی ایران نوعی اهمال و سهل انگاری در واگذاری اتاقهای فکر و کرسی های نظریه پردازی علوم انسانی به جریان منورالفکر غریزه که اختلافات عقیدتی بنیادینی با معماران انقلاب داشته و چندان پایبند و دلبسته آرمانهای اسلامی و انقلابی نیست صورت گرفته است. عدم اهتمام جدی اندیشمندان متعهد حوزه و دانشگاه به امر خطیر تشریح مبانی ایدئولوژیک انقلاب اسلامی برای نسلهای دوم و سوم به نحوی که سبب زدودن شبهات ذهنی گوناگون آنان گردد از یک سو و یله و رها کردن محافل فکری در اختیار طیفهای لیبرال سکولار از سوی دیگر موجب شده تا امروز بخش قابل توجهی از نسل جوان که در این فضای ناسالم فکری تنفس کرده اند، هیچ باوری به آموزه های دینی و انقلابی نداشته باشند و نه تنها میان خود با دولت و انقلاب بلکه حتی با اصل اسلام نیز نوعی رابطه غیریت و خصومت تعریف نمایند. در آشوبهای پس از انتخابات شاهد حضور نمایندگانی از همین قشر در خیابانهای پایتخت بودیم که شعار سرنگونی نظام اسلامی و جایگزینی آن با یک دموکراسی سکولار غربگرا و یا حتی رجعت به سلطنت را فریاد می زدند. علی الظاهر جمهوری اسلامی ایران تا کنون فاقد یک راهبرد جامع و مشخص در زمینه علوم انسانی بوده و اصولاً رفعت جایگاه علوم انسانی در امر تداوم انقلاب به درستی درک و هضم نگردیده است. لکن بحران سیاسی - اجتماعی اخیر همچون تلنگری بود که بسیاری از مسئولین ذیربط را تکان داد و متوجه این معنا ساخت که غفلت از جریان حرکت فکر و اندیشه در جامعه چه بسا می تواند به پیدایی تهدیدات امنیتی عظیمی علیه نظام حاکم بینجامد. لذا شاهد بودیم که بازار بحثها پیرامون بومی سازی علوم انسانی رونق گرفت و علی رغم رهنمودهای مؤکد رهبر فرزانه انقلاب طی چند سال گذشته مبنی بر ضرورت آغاز جنبش نرم افزاری و تولید علم در کشور، عده ای تنها پس از لمس عینی پیامدهای وخیم سیطره نظریه های وارداتی به صرافت اقدام عاجل افتادند اگرچه شاید اکنون نیز اندکی دیر شده باشد و حرکت امروز بسیار صعبتر و پرهزینه تر از حرکت دیروز باشد، اما بی هیچ تردیدی بازنگری بنیادین در علوم انسانی رایج از زوایای گوناگون معرفت شناختی، هستی شناختی و روش شناختی و سازگار نمودن آن با ایدئولوژی و باورهای انسان مسلمان ایرانی، شرط لازم تداوم انقلاب در خلال دهه چهارم عمر آن خواهد بود. اصولاً راز ماندگاری یک گفتمان در میزان توانایی اش برای پالایش و بازتولید مداوم خود در بستر زمان نهفته است. گفتمان انقلاب اسلامی نیز از این امر مستثنی نیست و می بایست فرایند پالایش و بازتولید مداوم را در چارچوبه علوم انسانی بومی طی نماید. البته باید توجه داشت که بازنگری در علوم انسانی و بومی سازی آن یک پروژه عظیم، پرهزینه، زمانبر و دیربازده ملی است که اراده ای از جنس اراده توأمان نظام و ملت برای دستیابی به انرژی هسته ای را طلب می کند روزنامه رسالت

سلمان فارسی

گرد آورنده: مریم ابراهیمی مقدمه: سلمان فارسی، به تحقیق یکی از چهره های درخشان و ماندگار تاریخ ایران و اسلام است. او چون آن ستاره ای در محفل یاران رسول خدا(ص) میدرخشد و نورافشانی میکند. سلمان حقیقت خواه بود و در پی دستیابی به حق و حقیقت و آیین جاودان الهی بسی رنج برد تا در نهایت به آرزوی خود رسید و از دستان پیامبر اکرم(ص) آب حیات نوشید و نام خویش را در ایوان بلند تاریخ جاودانه ساخت. او در عهد و پیمانی که با مراد خود بسته بود وفادار ماند و در کنار خاندان پیامبر(ص) جانانه و استوار ایستاد. سلمان به یقین مایه مباهات و افتخار است و راه روشن وی در حقیقت پویی، الگوی ماندگار برای همه تشنگان راه حق و حقیقت. مشخصات فرد: نام: سلمان‌کنیه: ابو عبدالله، ابوالحسن یا ابواسحاق تاریخ تولد: نامعلوم (فعلاً مجال تعیین آن نیست) وفات: سال سی و چهارم هجری عمر: گفته شده سیصد سال، کمتر و بیشتر هم گفته اند. محل تولد: جی (از دهات اصفهان) گفته شده رامهرمز از شهرهای ایران محل دفن: مدائن، شهری در نزدیکی بغداد (قبر حدیفه بن یمان هم در آنجاست) شغل پدر: دهقان حرفه: حصیریافی، در زمانی که والی مدائن بود حصیر میبافت و از فروش آن امرار معاش میکرد. خانه مسکونی: خانه ای نداشت که در آن سکونت کند. در سایه دیوار و درختان سر میکرد. بعضی او را راضی کردند که برایش خانه ای بسازند که وقتی می ایستاد سرش به سقف میرسید و چون دراز میکشید پاهایش به دیوار میخورد. سلمان فارسی، زندگانی و مسلمانی: گویندگان کندن خندق در جنگی که در تاریخ اسلام به غزوه خندق معروف است به اشارت سلمان است. کندن این خندق در ممانعت از تجاوز کافران به لشکرگاه مسلمانان اثری بزرگ داشت. بر طبق روایتی مشهور رسول خدا(ص) سلمان را از اهل بیت شمرده است. سلمان گذشته از مقام بزرگی که نزد شیعیان دارد نزد اهل سنت و جماعت نیز دارای منزلت و مرتبه ای است. وفات او به سال ۳۵ یا ۳۶ هجری اتفاق افتاده است. چه بعد از خلافت علی(ع) از او چیزی در دست نیست. در مدت عمر وی مابین محدثین اختلاف است. بعضی گفته اند او حضرت عیسی(ع) را دیده. سید مرتضی درشافی گوید: اصحاب اخبار گفته اند که سلمان فارسی ۳۵۰ سال زندگی کرده و بعضی گفته اند زیاده از ۴۰۰ سال زیست و پیداست این روایات به صحت مقرون نیست ولی از قرائن معلوم میشود که عمری طولانی کرده است. قبر سلمان در مدائن در نزدیکی بغداد است و به نام سلمان پاک شهرت دارد و مسجدی در آن موضع ساخته شده است. شیخ طوسی در کتاب امالی از منصور بن رومی روایت کند که گفت: امام جعفر صادق را گفته: ای مولای من! ذکر سلمان فارسی را زیاد از شما میشنوم. سبب آن چیست؟ در جواب گفت: نگو سلمان فارسی، بگو سلمان محمدی، سبب آن که من فراوان او را یاد میکنم این است که در او سه خصلت عظیم است که به آن آراسته بود: اول آنکه اختیار هوای امیرالمومنین(ع) به هوای نفس خود کرد. دیگر آنکه دوست داشتن او فقرا را و اختیار او ایشان را به اغنیا و صاحبان ثروت و مال، سوم محبت او به علم و علما "ان سلمان کان عبداً صالحاً حنیفاً مسلماً و ما کان من المشرکین" فضائل سلمان و ابوذر و مقداد: منقول است از امام صادق(ع) که امیرالمومنین(ع) به سلمان گفت: ای سلمان! برو به خانه حضرت فاطمه(س) و بگو تحفه های بهشت که از برای او حق سبحانه و تعالی فرستاده به تو عطا فرماید. سلمان چون پس پرده آمد، دید سه سبد نزد حضرت فاطمه(س) گذاشته. گفت: ای دختر رسول خدا، تحفه به من کرامت فرما. حضرت فرمود: این سه سبد را سه حوریه از بهشت از جهت من آورده اند. اسم ایشان را پرسیدم. یکی از ایشان گفت: من سمی نام دارم. خدا مرا از جهت سلمان خلق کرده. دیگری گفت: من ذره نام دارم، خدا مرا از جهت ابوذر خلق کرده. سلمان گفت: حضرت فاطمه(س) قدری از آن تحفه به من کرامت فرمود و به هر قومی که میگذاشتم از بوی خوش آن متعجب میشدند. از حضرت موسی کاظم(ع) روایت است که: در روز قیامت منادی از جانب رب العزه ندا کند که: کجایند حواری و مخلصان محمد بن عبدالله(ص) که به طریقه آن و پیمان آن حضرت را نشکستند، برخیزند، سلمان و ابوذر و مقداد. به سند معتبر از امام محمد باقر(ع) منقول است که ابوذر از خوف الهی چنان گریست که چشم او آزرده شد. به او

گفتند: دعا کن که خدا چشم تو را شفا بخشد. گفت: مرا چندان غم آن نیست. گفتند: چه غم است که تو را از خود بیخود کرده است؟ گفت: دو چیز عظیم که در پیش دارم که بهشت و دوزخ است. به سند معتبر از امام صادق (ع) منقول است که فرمود: ایمان ۱۰ پایه دارد که بر او بالا روند و سلمان در پایه دهم است ابوذر در پایه نهم و مقداد در پایه هشتم. سخنانی از سلمان فارسی: (۱) بخیل به یکی از هفت بلایا مبتلا میشود: یا میمیرد و مال او را برای وارث مینهند و او در غیر اطاعت خدا صرف میکند. یا ظالمی به خفت و خواری از او میگیرد، یا هوسی به سرش میزند و همه مال را در راه رسیدن به آن میدهد، یا به فکر تجدید بنای خانه و تعمیر ویرانه می افتد و دارایی را از آنجا به باد میدهد، یا به نکبتی دچار میشود. از قبیل غرق، آتش سوزی، دزدی و غیره، یا به دردی بی درمان مبتلا میشود و ثروت را در معالجه آن خرج مینماید، و یا در محلی به خاک میسپارد و بعد فراموش میکند. (۲) از شش چیز در شگفتم. سه چیز آنها موجب گریه و سه چیز مایه خنده است. سه چیز باعث گریه: فراق دوستان محمد (ص) و اصحابش، وحشت قبر و ایستادن در برابر خداوند است (در قیامت). مایه خنده دنیا طلب است از راه حرام که مرد به دنبال او میدود (و او به دنبال دنیا) و آنکه دهان را از خنده پر کرده اما نمیداند خدا از او راضی است یا نه. (۳) روایت شده از ابن عباس که وقتی جناب سلمان را به خواب دید با جلالی اعلی و تاجی از یاقوت، پرسید: ای سلمان! بگو در بهشت بعد از ایمان به خدا و رسول چه عملی افضل است؟ فرمود، چیزی افضل تر از حب علی (ع) و اقتدای به آن حضرت نیست. (۴) هرگاه عزوجل هلاک بنده ای را بخواهد حیا را از او بگیرد و چون حیا را از او گرفت او به مردم خیانت کند و مردم به او و چون چنین کرد امانت به کلی از او برکنار رود و چون امانت از او رخت بریست همواره خشن و سخت دل شود و چون خشن و سخت دل شود رشته ایمان از او بریده شود و چون رشته ایمان او بریده شود او را جز شیطان ملعون نبینی. (۵) اگر سجده برای خدا و همنشینی با افرادی که سخن پاک و ریبا دارند نبود هر آئینه آرزوی مرگ میکردند. (۶) اگر مسلمانان با علی بیعت میکردند به سعادت و سیادت جهانی دست میافتند و برکات زمین و آسمان به سوی آنان روی می آورد. خصوصیات سلمان: زهد و پرهیزکاری سلمان را از خانه مسکونی، حرفه و کاری که با مستمری خود کرد شناختیم در اینجا قصد نداریم بیشتر از این کنکاش کنیم. بعضی سلمان را چنین وصف کردند: سلمان انسانی خیر، فاضل، دانشمند و زاهد بود. به زندگی سخت و مشقت بارش، عبایی داشت که از آن زیرانداز و قسمت دیگرش روانداز بود. تهیدستان را دوست میداشت. آنان را بر ثروتمندان و اغنیا برتری میداد. آنطور که گفته اند اسم اعظم را میدانست. سلمان از کسانی بود که با دیدن افراد به ایمان و کفر آنان پی میبرد. ایمان را ۱۰ درجه است. سلمان در عالی ترین درجه دهم قرار داشت. او دانش و دانشمندان را دوست میداشت. آنطور که از امام صادق (ع) روایت شده: بنده ای صالح و مسلمان و راستین بود. سلمان از مشرکان نبود. سلمان دانش اولین و آخرین را میدانست. دریایی بود پایان ناپذیر. از ظهور خوارج و قتلگاه شهیدان در کربلا- خبر داد. اسلام آوردن سلمان: سلمان محمدی مشهور به سلمان فارسی که خدایش رحمت و از او خشنود شود و ما را با او و در جمع او مشحور نماید در سال اول هجرت و دقیقاً در ماه جمادی الاول به آئین اسلام گروید. او در جستجوی دین حق از شهر و دیار خود هجرت کرد و در این راه مشقت های فراوان و دشواری های بزرگی تحمل کرد تا آنجا که به بردگی گرفته شد اما خدا بر او منت نهاد و او را به دین و حقیقت هدایت کرد. سلمان را در راه طلب دین حق به بردگی گرفتند و به سرزمین حجاز و درست به مدینه بردند. گفته شد به مکه یا وادی القرا برده شده و سرانجام کارش به مدینه کشیده شده است. سلمان شنیده بود که پیامبری ظهور خواهد کرد که صدقه نمیخورد اما هدیه میپذیرد و بین دو کتفش مهر نبوت قرار دارد و از هنگامی که در قبا با پیامبر اکرم (ص) برخورد کرد خرمایی به اسم صدقه به آن حضرت داد. پیامبر (ص) به یارانش فرمود تا از آن بخورند اما خود از آن نخورد زیرا صدقه بود. سلمان این جریان را یکی از آن نشانه های سه گانه به حساب آورد و بار دیگر در مدینه پیامبر را دید. خرمایی را به عنوان هدیه به آن حضرت داد. ملاحظه کرد که این بار خود حضرت آن خرما را خورد. برای بار سوم در بقیع الفرقد حضرت را در تشییع جنازه یکی از یارانش دید. به او سلام کرد و به دنبالش برگشت. پیامبر (ص) پشتش را به او نمایاند. سلمان مهر نبوت را در میان دو کتفش دید. ما و اسلام

سلمان: ملاحظه میشود سلمان با انگیزه عاطفی یا از روی مصلحت اندیشی و یا در نتیجه فشار با اجبار و تحت شرایط معینی ایمان نیاورد بلکه از روی خلوص و بر اساس پذیرش فکری و پس از مهاجرت در راه جستجوی دین حق و تحمل مشکلات و سختی های فراوان تا جایی که در این راه به بندگی و بردگی هم گرفتار شد به اسلام گروید. این در حالی است که از آغاز اظهار شرک میکرد و اسلام خود را پنهان میداشت. این بیان در روایت آمده و ما آن را خواهیم آورد. این مطلب بیانگر آن حقیقت است که دینداری یک امر فطری است و عقل سلیم انسان را به آن دعوت میکند و از همین راه بود که سلمان به ایمان به خدای یگانه و پیامبران الهی و شرایط آسمانی رسید. آزادی سلمان: میگویند آزادی سلمان از قید و بند بردگی به صورت کامل در اوایل سال پنجم هجری بود. بدین معنی که او قبل از جنگ خندق که بنا بر اعتقاد برخی مورخین در ذی القعدة سال پنجم هجری به وقوع پیوست آزاد شد. از نظر ما این مطلب از دو جهت مشکوک است: (۱) تاریخ وقوع جنگ خندق (۲) تاریخ آزادی مسلمانان اقدامات بزرگ سلمان: سلمان از مخالفان جریان انحرافی سقیفه بود. جریانی که موجب شد علی رغم تأکیدات فراوان رسول خدا مبنی بر اینکه علی (ع) پس از او خلیفه مسلمین است خلافت به صاحب حقیقی اش امیرالمومنین نرسد. سلمان از طرف خلیفه دوم عمر بن خطاب والی مدائن شد و تا دم مرگ سالیان دراز کار گزار و والی آنجا بود. گذشته از اینکه میگویند: سلمان بود که در جنگ احزاب به کندن خندق در اطراف مدینه نظر داد. گفته میشود هنگامی که دید بعضی از قسمت های خندق به قدری تنگ است که اسب میتواند از آن عبور کند و سپاه دشمن به مسلمین دست یابد. به توسعه آن رأی داد و با این اقدام فرصت نفوذ دشمن را از آنان گرفت. پیامبر اکرم (ص) منجیق را به طرف طائف قرار داد. سلمان آن را گرفت. همچنین گفته میشود به نصب آن به طرف شهر نظر داد. علاوه بر این سلمان در جنگهای صدر اسلام شرکت داشت و بسیاری از شهرها را فتح کرد. مسلمانان او را در فتح ایران، راهنمای سپاه و دعوتگر مردمان به اسلام قرار داده بودند. خدا سلمان را رحمت کند و او را در وسیع ترین منزلها و بهترین غرفه های بهشت مسکن دهد. تاریخ نگاران در این مورد با هم اختلاف نظر دارند. ما در اینجا نظر آنان را بیان میکنیم و به نقد و بررسی میردازیم. (۱) بعضی میگویند پیامبر اکرم (ص) بین سلمان و ابوذر پیمان برادری برقرار نمود. (۲) در روایتی دیگر گفته اند رسول خدا (ص) بین سلمان و حذیفه بن یمان عقد اخوت بست. (۳) در روایت سوم آمده پیامبر اکرم (ص) بین سلمان و مقداد پیمان برادری برقرار کرد. از امام سجاد روایت است که: اگر ابوذر میدانست در قلب سلمان چیست او را میکشت. با این همه رسول خدا بین آن دو برادری برقرار کرد. پس درباره سایر مردمان چه فکر میکنید. امام صادق فرمودند: رسول خدا بین سلمان و ابوذر برادری برقرار کرد و با ابوذر شرط کرد که از سلمان نافرمانی نکنند. ما معتقدیم که عقد اخوت بین سلمان و ابوذر درست است و با آنچه از پیامبر نقل میکنند مبنی بر اینکه آن حضرت افراد همانند را به هم برادر میکرد موافقت است. زیرا ابوذر به سلمان شبیه تر بود تا به ابوذر به او. همانگونه که گذشت تأکید دارد. اگر قرآن و سلطان با هم درگیر شوند میبایست در جبهه قرآن ایستاد. ابوذر نیز هنگامی که دید حکومت در خط انحرافی خطرناک حرکت میکند و میبایست جانب حق را بگیرد و مخالفت خود را با انحراف به صورت قاطعی اعلان دارد موضع سرسختانه ای در قبال حکومت اتخاذ کرد. همچنین هر دو در قبال حوادث ثقیفه و آثار آن موضع واحد و هماهنگی اتخاذ کردند و تا آخر در کنار خاندان پیامبر (ص) ایستادند و در این راه هر گونه و آزاری را به جان خریدند اما ابوذر او پس از رسول خدا از عالمان درباری و اعوان و انصار مالکان مسلط به امور مسلمین گردید تا آنجا که معاویه در قبال خدمات او به بنی امیه به مدح و ثنا و گرامیداشت وی اهتمام ورزید. ابوذر شام را سرزمین مقدس میدانست نه مکه و مدینه را. طی نامه ای به سلمان نوشت و او را به سرزمین مقدس دعوت کرد. سیاست تبعیذ نژادی: تبعیذ نژادی یعنی دادن امتیازی به فرد یا گروهی بر اساس رنگ، خون، نژاد، مذهب، سرزمین و محروم ساختن دیگران از امتیاز و در نتیجه روا داشتن ستم به آنان. تبعیذ نژادی از امور زشتی است که فطرت پاک آن را مردود میداند و عقل سلیم از پذیرش آن ابا دارد و وجدان بیدار آن را انکار میکند. حتی بسیاری از کسانی که در عمل بر اساس این عقیده عمل کرده و میکوشند و به آن شکل و رنگ مزینده تمدن با برچسب گمراه

کننده ای بزنند آن را زشت میخوانند. تبعیذ نژادی مسئله جدیدی نیست. بلکه از رمان های قدیم در میان اقوام و ملل مختلف به چشم میخورد و آنگاه که یهودیان آن را یکی از تعالیم اساسی دین خود اعلام کردند و بر اساس آن با دیگران رفتار نمودند. رنگ قداست و لباس شریعت به خود پوشیدند. اسلام و تبعیذ نژادی: بدیهی است که از نظر اسلام عرب را برتری نیست، مگر به تقوا و پرهیزگاری. رسول اکرم (ص) این مطلب را در حجه الوداع که سفر آخرش به مکه مکرمه و زیارت بیت الله الحرام بود در اجتماع حاجیان سراسر جهان و اسلام بیان فرمود. از نظر رسول خدا (ص) هر کس در آئین اسلام به دنیا آید عرب است و هر کس به اختیار خود به دین اسلام گراید مهاجر است. بخش اول عبارت که به معیار عربیت انسان اشاره دارد از امام باقر (ع) نیز نقل شده است. ابو هریره به طریق مرفوع نقل کرد که: هر کس به زبان عربی سخن گوید عرب است و هر کس دو نسل از پدرانش مسلمان باشند او نیز عرب است. روایت شد که رسول خدا (ص) در فتح مکه بالای منبر رفت و فرمود: مردم! خداوند تکبر و فخر فروشی پدران را که از سنت های جاهلی است از شما برداشته است. بدانید که شما از آدمید و آدم از خاک. آنگاه باشید بهترین بندگان خدا کسی است که تقوا پیشه کنند. عرب بودن به پدر نیست بلکه زبانی است که بدان سخن میگوید. هر کس عملش او را به جایی نرساند حسبش نخواهد توانست او را به جایی برساند. پاسخ رسول خدا (ص) به قیس بن مطاطیه خواهد آمد که فرمود: هر کس به زبان عربی سخن گوید عرب است. آثار منفی تبعیذ نژادی: کمترین نتایج و آثار سیاست تبعیذ افراد بر اساس طبقه، خون، رنگ، نژاد، زبان و سرزمین پیدایش حالت کینه توزی بین مردم و نابودی کرامات انسانی بدون داشتن عذر معقول و تباه کردن حقوق افراد بدون سبب است و موجب برخورد آنان با یکدیگر به شیوه ای که نه شرع میپسندد، نه عقل و نه وجدان. به جای اینکه اهل ایمان با هم برادر باشند و در کارهای خوب همدیگر را یاری کنند و در آن میان روحیه مودت و محبت و هماهنگی حاکم باشد و در راه غلبه بر مشکلات و مسائل زندگی و اجتناب از سختی ها پشتیبان هم و مکمل یکدیگر و اسباب قدرت، عزت و سعادت هم باشند به دشمنی به هم پشت کرده بدل خواهند شد که هر یک در جهت نابودی دیگران و بهره کشی از نیروها و امکانات و استفاده از منافع و نابودی سعادت و پراکنده ساختن نیروهای آنان در کوشش و تلاش باشند. آنچنان که بر آنان روحیه کینه توزی حاکم و با همدیگر خشن و از یکدیگر در هراس باشند. رنگ، نژاد، زبان و طبقه به جای اینکه وسیله ای باشد برای اجتماع و وحدت مردم، ابزاری خواهد بود برای تجزیه و تفرقه آنان. از راه انگشت نهادن بر موارد افترا و امتیازات باطل و بیفایده و نادیده گرفتن موارد اشتراک که برای اهتمام و عنایت شایسته تر و سودمندتر است. زیرا در تکامل و رشد انسان که در مسیر زندگی با آن مواجه میشود والا تر، سودمندتر، اصیل تر، صحیح تر و موثر است. سیاست تبعیذ نژادی آثار خاص خود را داشت. چه در مورد کسانی که بر اساس این سیاست آبرو و حیثیتشان به هدر رفت و حقوقشان سبب شد و چه در مورد پایه گذار و پرچم دار آن و دیگر کسانی که در این مسیر گام نهادند و راه او را دنبال کردند. گروهی که با قدرت و ثابت قدم در مقابل این سیاست به مخالفت برخاستند. گروه سوم هستند. این گروه همانا امیرالمومنین علی (ع) و خاندان پاکیزه اش و شیعیان نیکو کردار و درست رفتار آنان و تمامی کسانی بودند که به دنبال آنان حرکت کردند و راهشان را که راه ایمان و اسلام است پیمودند. ما از خدای سبحان مسئلت داریم که به ما گفتار نیک، پندار نیک و کردار نیک همراه با صفا و خلوص و بقای عمل الهام و عنایت فرماید. عملی که در روزی که نه مال و ثروت سود میدهد و نه فرزندان و پسران. مگر کسی که با قلب سلیم به لقای پروردگار آید ما را مفید افتد.

بصیرت چیست و چگونه حاصل می شود

؟

مجمع جهانی اهل بیت

معنای بصیرت: بصیرت به معنی دانایی، بینایی، بینایی دل، هوشیاری، زیرکی و یقین است. (۱) نزد اهل معنا، نیرویی نهانی و قوهای

قلبی است که در شناخت حقایق تا عمق وجود و باطن ذات آن رسوخ می‌کند. برخی از اهل معرفت می‌گویند: «بصیرت قوه قلبی یا نیرویی باطنی است که به نور قدس روشن گردیده و از پرتو آن، صاحب بصیرت، حقایق و بواطن اشیا را در می‌یابد. بصیرت به مثابه بَصِیر (چشم) است برای نفس». (۳) میان بَصِیر که تأمین کننده نور ظاهری، و بصیرت که آورنده نور باطنی است، تفاوت بسیار است؛ مانند: ۱. نور ظاهری، تنها با بینایی انسان سر و کار دارد. خورشید و ماه و چراغ، بیش از این که فضا را روشن و بینایی انسان را یاری کند، کاری انجام نمیدهد. پس اگر انسانی ناشنوا بود یا در بویایی و لامسه و گویایی خود نقص داشت، با تابش آفتاب و مهتاب و نورهایی از این قبیل، مشکلاتش حل نمیشود. اما نور باطن همه نقصهای (باطنی و معنوی) انسان را برطرف، و تمام دردهای او را، درمان می‌کند... در صورتی که درون کسی را روشن کرد، ساحت جاننش چنان نورانی می‌شود، که هم صحنه‌های خوبی را در خواب و بیداری می‌بیند، هم آهنگهای خوبی را می‌شنود، هم رایحه‌های دل‌انگیزی را استشمام میکند و هم لطیفه‌های فراوانی را لمس می‌نماید. (۴) ۲. انسان دو چهره یا دوجنبه دارد: چهره ظاهری یا مُلکی و چهره باطنی یا ملکوتی، خداوند برای دیدن ظاهر، بَصِیر را به صورت بالفعل به انسان داده، بشر از آغاز تولد به کمک آن هر چه را که در شعاع چشم و منظر او قرار گیرد می‌بیند. اما برای دیدن باطن و شهود ملکوت، قوه نوری را در نهاد او نهادینه نموده به نام بصیرت، که تا آن "نور استعدادی" از قوه به فعلیت در نیاید، رؤیت باطن و شهود ملکوت، میسر نخواهد بود. صاحب جامع الاسرار می‌نویسد: معنای سخن خداوند (نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء)، (۵) (... و من لم يجعل الله له نوراً فماله من نور)، (۶) چیزی جز این نیست که تا نور حق حاصل نیاید و به دل و جان سالک نتابد، بصیرت در او پدید نیاید. نور حق سرمه چشم بصیرت است و تمام تلاش اهل مجاهده برای آن است که مورد عنایت حق قرار گیرند و نور حق بر دل و بر جانانشان پرتو افکن گردد. (۷) حافظ شیرازی که می‌گوید: گرنور عشق حق به دل و جانت افتد - بالله کز آفتاب فلک خوبتر شویناظر به همین نور است. با پرتو افکن شدن نور حق است که سالک از تحیر و تردد می‌رهد و سرانجام به حقیقت می‌رسد. راه تحصیل بصیرت برای نیل به مقام رفیع بصیرت باید به بازسازی و اصلاح نفس خویش پرداخت. مجاهده با هوای نفسانی و تهذیب روح از زنگارهای گناه، و لطیف و شفاف ساختن آئینه دل به نور توحید، تنها صراط مستقیمی است که "حجاب دیدگان دل" را می‌گشاید و آدمی را در معرض الهامات غیبی و مقام کشف و شهود قرار می‌دهد. ۱. توبه: اولین گام برای تهذیب نفس و تحصیل بصیرت است. توبه از تقصیرات و گناهان، بلکه از کوتاهیها و جبران حق الله و حق الناس است. ۲. ذکر خدا: ذکر زبانی، قلبی و عملی، موجب بصیرت می‌گردد. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ اسْتَبْصَرَ» (۸) هر کسی به یاد خدا باشد، بینایی و بصیرت یابد. ۳. هم نشینی با علما: مجالست با علما که موجب بصیرت و بینایی است. علی (ع) می‌فرماید: «جاور العلماء تستبصر» (۹) با دانایان بنشین تا آگاهی یابی. ۴. خرد ورزی: کسی که هر خبر یا مطلبی را می‌شنود، فوراً نمیپذیرد، بلکه پیرامون آن می‌اندیشد و آن را از صافی عقل و اندیشه‌اش می‌گذراند، بصیرت و بینایی می‌یابد، چنان که آینده نگری و به کارگیری خرد در فرجام امور باعث بصیرت و بینایی می‌گردد. (۱۰) ۵. زهد: زهد و عدم دلبستگی به دنیا، از اموری است که باعث بصیرت می‌گردد. (۱۱) ۶. ارتباط با خدا: ازدیاد معرفت به خدا، انس با قرآن و معانی و معارف آن، توسل به ائمه (ع) و مناجات با خدا در خلوت مخصوصاً نماز شب از اموری هستند که موجب بصیرت و بینایی و برخورداری از الهامات غیبی می‌شود. درجات و مراتب بصیرت باطنی و بینایی دل، درجات و مراتبی دارد. اوج آن مرتبه‌های است که ائمه (ع) دارند. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً؛ اگر همه پردهها فرو افتد، چیزی بر یقین من افزوده نمی‌شود». (۱۲) اگر چه آن مرتبه از یقین مخصوص اولیای معصوم (ع) است، ولی دیگران نیز می‌توانند مراتبی را تحصیل نمایند. هر کسی نور باطنی را از فطرت خدا داد خویش استخراج کند و چشم و گوشش باز شود، می‌تواند خدا و نشانهای او را با «چشم دل» ببیند و صدای تسبیح موجودات هستی را بشنود، که به حکم «يسبح لله ما في السموات وما في الارض» (۱۳) همه آنان که در آسمان و زمینند، تسبیح خدا می‌کنند. بسیاری از واقعیتها را که با ابصر نمیتوان دید، با بصیرت مشاهده می‌کنند، بلکه توانایی دیدن

جهنم و شنیدن صدای زفیر آن را پیدا می‌کند، چنان که قرآن می‌فرماید: «کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ» (۱۴) آثار بصیرت در حدیث نبوی آمده است که در دل هر بندهای دو دیده نهانی است که به واسطه آن دو، غیب را می‌نگرد و چون خدا بخواهد در حق بندهای نیکی کند، دو چشم دلش را می‌گشاید تا به واسطه آن، آنچه را که از دیدگان ظاهریش نهان است، بتواند دید. از شمار انسانهای صاحب بصیرت «حارث بن مالک بن نعمان انصاری» بود. پیامبر اکرم از او پرسید: "چگونه‌ای و در چه حالی؟" عرض کرد: "مؤمن راستین و اهل یقینم." پیامبر فرمود: "علامت یقین و ایمان راستین چیست؟" عرض کرد: "زهد و کناره‌گیری نفسم از دنیا و دل‌بستگی آن، موجب شد که شبهایم را به بیداری و عبادت و روزهایم را به روزه و تشنگی بگذرانم، از این رو به درجه‌ای از بصیرت و بینایی رسیده‌ام که گویی عرش پروردگارم را که برای حسابرسی بر پا شده است، می‌بینم و بهشتیان را در حال زیارت یکدیگر می‌نگرم و زوزه وحشتناک جهنمیان را از درون آتش می‌شنوم." پیامبر فرمود: "بنده‌ای است که خدا قلبش را روشن کرده است. حال به برکت این نور الهی صاحب بصیرت شده‌ای پس آن را حفظ کن." (۱۵) این خاصیت نور باطنی یا بصیرت است که از فطرت انسان پرتو افشان می‌شود و اگر منبع الهی آن (فطرت) زنده به گور نشود و غبار آلودگیها و تیرگی هواهای نفسانی آن را نپوشاند، همواره چشم بصیرت باطن پر فروغ خواهد بود اما اگر در پشت ظلمت گناه پنهان گردد و انسان تبه‌کار، حقیقت خود را نبیند، از آن رو که نوری ندارد، خود را گم می‌کند و پس از مدتی خویشتن را به کلی فراموش می‌نماید. ————— پی نوشت ها: ۱. دکتر محمد معین، فرهنگ فارسی، ج ۱، ص ۵۴۶.۳. دائرة المعارف تشیع، جمعی از محققان، ج ۳، ص ۲۷۱.۴. آیت الله جوادی آملی، تفسیر موضوعی ج ۱۴، ص ۱۳۲ - ۱۳۵. نور (۲۴) آیه ۳۵.۶. همان، آیه ۴۰.۷. جامع الاسرار، ص ۵۱۰ و ۵۸۰ - ۵۷۹. ۸. غررالحکم، ج ۵، ص ۱۶۶۹. غررالحکم، ج ۳، ص ۳۸۷.۱۰. من استقبال الامور ابصر "یا" من فکر أبصر العواقب؛ همان. ۱۱. همان. ۱۲. بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۰۹.۱۳. جمعه (۶۲) آیه ۱.۱۴. تکاثر (۱۵۲) آیات ۷-۶-۵.۱۵. الکافی، ج ۲، ص ۵۴.

هدفمند کردن؛ مسوولیت اجتماعی شهروندان

هدفمند کردن «مسوولیت اجتماعی» شهروندان نویسنده: فاطمه حامدی خواه

بنی آدم اعضای یک پیکرند / که در آفرینش ز یک گوهرند / این شعر سعدی حاوی یک مفهوم جهانشمول است. شیخ اجل با دمیدن در روح کلمات، پیامی انسانی را صادر می‌کند تا دیگر باره به انسان‌ها انداز دهد. از این دست اشعار در ادبیات ایران کم نیست چنانچه هر یک از ادیبان این مرز و بوم با فن بیانی، روح انسان‌ها را به سوی معانی فراروزانه و معنوی دعوت کرده‌اند و به پیرو همین آگاهی، که ملهم از آیین مردمان نیک سرشت است، امروزه ایرانی جماعت به سخا و کرم شهره‌اند. براساس همین فرهنگ، ایرانیان از قدیم تا امروز به زعم و توان خود در کارهای خیریه و اجتماعی مشارکت داشته‌اند که از نمونه‌های موفق آن می‌توان به نهضت مدرسه‌سازی اشاره کرد تا جایی که آموزش و پرورش را در این حوزه به استقلال نسبی رساند. اما در جهان فرامردن امروز، دیگر مانند گذشته رفع و رجوع بسیاری از کمبودها با شیوه‌های سنتی امکان‌پذیر نیست الا با عزم ملی و کار کارشناسی. تجربه موفق نهضت مدرسه‌سازی از سوی خیرین، افق‌های روشنی را برای سایر حوزه‌ها که نیازمند اقداماتی از این دست است، گشود. اما نکته مهم تبدیل کارهای فردی نیکوکارانه در راستای ایجاد یک نهضت بزرگ و ملی است، نهضتی که به عنوان یک دغدغه در جامعه مطرح شود. بدون شک استفاده از پتانسیل‌های دینی و فرهنگ ایرانی این چرخه را تسریع می‌بخشد. این بستر می‌تواند زمینه فرهنگ‌سازی بنیادین در این عرصه باشد، مشروط بر این که پیش از اقدام کار کارشناسی صورت گرفته شود. اما در مورد چرایی تبدیل این اقدام به یک نهضت ملی باید اذعان کرد؛ امروزه در سراسر کشور نیکوکاران به اندازه توان خویش در این کار وارد شده‌اند اما بیشتر مواقع به دلیل جزیره‌ای عمل کردن مانع از استفاده از ظرفیت‌های کلان نیکوکاران می‌

شود. برای حل این مساله با ایجاد یک بانک اطلاعاتی غنی می‌توان دو فرد نیکوکار که یکی ملک اهدا می‌کند و دیگری آماده ساخت آن است، به هم پیوند داد و نتیجه مطلوب تری را برای گروه هدف به ارمغان آورد. سخن در این وادی بسیار است، اما در حال حاضر نیازمند بسط و هدفمند کردن این فعالیت‌ها در راستای اولویت‌های جامعه هستیم. در حال حاضر بیشتر نیکوکاران از راهکارهای سنتی همچون دیدار و گفت‌وگوی رودررو یا معرفی دیگران گام در راه کمک‌های خیریه به گروه‌های نیازمند جامعه می‌گذارند، اما برای جلب و افزایش کمک‌های بخش دیگری از نیکوکاران باید گزاره‌های جدیدی را در دستور کار قرار داد. گزاره‌هایی که به صورت مهندسی شده به مخاطب منتقل شود و مخاطب با خوانش آن بازخورد لازم را نشان دهد. شاید تبدیل مشارکت‌های مردمی به عرصه آزمون و خطا چندان مطلوب نباشد از این روی بهره‌گیری از تجربه‌های داخلی به عنوان گام اول و اطلاع و استفاده از تجربه سایر کشورها در مرحله دوم، راه را برای رسیدن به هدف، کوتاه و نتیجه و بازدهی را بیشتر کند. با توجه به این مطالب آن چه رخ خود را در جامعه عیان ساخته، وجود بسیاری از ناملایمات در زندگی روزمره گروهی از شهروندان است که برخی از آنها تحت پوشش نهادهای ذی‌ربط هستند، اما نهادهای مزبور هم به تنهایی قادر به پیشبرد همه اهداف خود نخواهند بود، الا به مدد مردمان بزرگوار این دیار. جام جم

آفرینش در قرآن

ارائه: زهرا روحانی ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض فی سته ایام ثم استوی علی العرش یدبر الامر مامن شفیع الامن بعد اذنه ذلکم الله ربکم فاعبدوه افلا تذکرون - بدرستی که پروردگار شما آن خدائست که آسمان و زمین را در مدت شش روز آفرید و آنگاه بر عرش استیلا یافت. اوست که نظام آفرینش را به دست داد، هیچ شفاعتی را از هیچ شفيعی نمی‌پذیرد مگر آنکه باذن او باشد. اینست (الله) پروردگار شما. پس او را پرستید و در مقابلش اظهار بندگی و عبودیت کنید. آیا با این همه نشانه‌ها که می‌بینید باز او را انکار می‌کنید. (قرآن کریم - سوره یونس - آیه ۳۹) چون اراده خداوند بر خلقت موجودات تعلق گرفت ابتدا آسمان و زمین را در مدت شش دوره آفرید و این مدت همانگونه که زمین‌شناسان معتقدند دهها میلیون سال طول کشیده و از این مدت طولانی در اصطلاح آیات قرآنی و روایات، تعبیر بروز شده است. بعضی گمان می‌کنند که وقتی صحبت از روز به میان می‌آید منظور همان فاصله میان طلوع تا غروب خورشید است و بعد ایراد می‌گیرند که این کلام با نظریه‌ی زمین‌شناسان منطبق نیست که معتقدند که خلقت آسمانها و زمین در مدت میلیونها سال صورت گرفته است. منظور از (الیوم) در آیات قرآنی و روایات در این مورد مدتی است که از زمان، مرحله یا دوره می‌باشد و دیگر به فاصله میان طلوع آفتاب تا غروب آن اطلاق نمی‌شود برای اینکه در آن زمان یعنی قبل از آفرینش کهکشانها و سیارات و ثوابت، نه آسمانی وجود داشته نه خورشید و نه زمین، تا زمین در مدت معینی به دور خورشید گردش کند و (روز) با اصطلاح معمولی را به وجود بیاورد و این مطلب که شش دوره‌ای که خلقت آسمانها و زمینها در طول آن انجام گرفته براساس چه مقیاسی بوده بر ما هیچ مجهول است تنها می‌توانیم بگوییم کلمه (یوم) در آیات مربوطه تنها به مدتی از زمان اطلاق می‌شود که زمان آن از نقطه نظر ساعت و روز معمولی ممکن است میلیونها سال طول کشیده باشد. خداوند بزرگ پس از خلقت آسمانها و زمین بر عرش استقرار یافت و آنگاه شب و روز را به وجود آورد و بعد از آن مدت هزاران سال باران‌های شدید و سراسر زمین را آب فرا گرفت و آنگاه خشکیها سر از آب بدر آورد و بر روی زمین حیات نباتی و حیوانی آغاز شد. گیاه و سبزه‌ها روئیدند و موجودات مختلف خلقت یافتند. اراده‌ی خداوند بر آن تعلق گرفت که در این کره‌ی خاکی حیات و زندگی تا میلیونها سال ادامه یابد، حیوانات مختلف پدیدار شوند و گیاهان گوناگون برویند و زمینه زندگی برای موجودی که بعدها (انسان) نام گرفت فراهم گردد و آن موجود مدتی از زمان بر روی کره‌ی زمین زیست کند و از میان تمامی موجودات خلقت یافته تنها او تکامل داشته باشد؛ شهرها بسازد، به کشفیات عظیم نائل آید و زندگی مادی خود را به

آخرین مراحل ممکن پیشرفت دهد. در آیه ی ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ از سوره مؤمنون می فرماید: ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طین (۱۲) ثم جعلناه نطفه فی قرار مکین (۱۳) ثم خلقناه النطفه علته فخلقنا العلقه مضغه فخلقنا المضغه عظاما فکسونا العظام لحما ثم انشأناه خلقا آخر فتبارک الله احسن الخالقین (۱۴)» و بدرستی که آدمی را از چکیده ای از گل آفریدیم (۱۲) و آنگاه او را به صورت نطفه در آوردیم و در جایگاهی مطمئن و استوار قرار دادیم (رحم) (۱۳) پس نطفه را به صورت خون بسته شده در آوردیم و خون بسته شده را به صورت پاره ی گوشت خلقت فرمودیم. و پاره گوشت را به صورت استخوان در آوردیم و بر استخوانها گوشت رویاندیم و او را بهتر و برتر از سایر خلقت ها آفریدیم پس بزرگ آن قادر یکتائی که بهترین آفرینندگان است (۱۴). در این ایه نیز به خلقت انسان از خاک و پس از نطفه بیان شد و آنگاه به مراحل رشد جنین، از نطفه گرفته تا زمانی که بر استخوانها گوشت می روید و نوزاد کاملی به وجود می آید اشاره گردیده است. یا بنی آدم لا یفتنکم الشیطان کما اخرج ابویکم من الجنه «ای فرزندان آدم! بهوش باشید تا شیطان شما را نفریبید و گمراه نسازد همچنانکه با فریب پدر و مادر شما (آدم و حوا) را از بهشت اخراج کرد». (کلام مجید، سوره الاعراف آیه ۲۷) آنگاه خداوند آدم را در بهشت قبرار داد تا از نعمت های آن بهره مند شود. آدم مدتی در بهشت بود ولی از تنهایی رنج میبرد و از اینرو از خدا خواست تا او را از تنهایی نجات بخشد. خداوند در یک روز که آدم به خواب رفته بود حوا را آفرید و وقتی که او از خواب بیدار شد با کمال تعجب زنی را در کنار خود دید و از او پرسید: - تو که هستی و برای چه باینجا آمده ای؟ - من جزئی از اجزاء وجود توام که خداوند مرا خداوند خطاب به آدم فرمود: - آدم! تو با همسرت در بهشت مسکن گزین و از هر نعمتی که می خواهی استفاده کنی و بهر جای آن که می خواهی بروی اما تنها یک درخت نزدیک نشوید که اگر به نزدیک آن درخت رفتید بر خود ستم نموده اید. در میان مردم مشهور است که آن درخت گندم بوده و گروهی هم معتقدند که سیب و جمعی را عقیده بر اینست که آن درخت (شجره دانستن نیک و بد) بوده است. شیطان از اینکه می دید آدم و حوا در نهایت اسایش زندگی می کنند و خداوند هم به آنها نظر لطف دارد رشک می برد از اینرو تدبیری اندیشید تا وارد بهشت شود و آدم و حوا را بفریبید. شیطان برای داخل شدن به بهشت ابتدا نزد طاووی نگهبان بهشت رفت و به او گفت: - من بر تو حقوق بسیاری دارم چه ما چه ما در گذشته با هم نگهبان بهشت بوده ایم اما اکنون برای من یک گرفتاری پیش آمده است و من هم به نزد تو آمده ام تا مرا یاری کنی و آنگاه قصه را با او در میان گذاشت و از او خواست تا اجازه دهد تا وارد بهشت شود. اما طاووس از این کار امتناع ورزید و با و هیچ کمکی نکرد و او را به بهشت راه نداد ولی او را راهنمایی کرد که موضوع را با «مار» در میان بگذارد. شیطان به نزد مار رفت و با او به صحبت پرداخت و با چرب زبانی او را فریفت. افسون شیطان در مار اثر کرد و او را در دهان خود جای داد و طوری به بهشت آورد که خازنان متوجه نشدند و اگر متوجه می شدند او را بیرون می کردند، چون ورود به بهشت برای شیطان ممنوع شده بود. شیطان به نزد آدم و حوا آمد و بنای گریه و زاری را گذاشت. آنها او را نشناخته و علت گریه و زاری او را پرسیدند او در جواب گفت: - من بر عاقبت حال شما گریه می کنم. خدا می خواهد که شما را از بهشت بیرون کند و این نعمتها را از شما بگیرد! شیطان این سخنان را گفت و از آنها دور شد. آدم و حوا از این موضوع خیلی ناراحت شدند و وقتی شیطان از دور اضطراب آنها را دید مجدداً به نزدشان برگشت و خطاب به آدم گفت: - چنانچه به حرف من گوش کنی من شما را به درختی راهنمایی می کنم که اگر از میوه ی آن بخورید در بهشت جاویدان خواهید ماند. آدم از شیطان پرسید: - آن کدام درخت است؟ شیطان درختی را که خداوند آنها را از نزدیکی به آن نهی فرموده بود نشان داد و به آنها گفت: - چنانچه از میوه ی این درخت بخورید برای همیشه در بهشت خواهید ماند. اما آدم امتناع ورزید و به حرف او توجه نکرد. شیطان به نزد حوا رفت و او را فریفت. حوا به نزد آدم آمد و به او گفت که از میوه ی آن درخت بخورد و مار هم به درستی سخن شیطان شهادت داد. حوا به آدم گفت: - مار از نگهبانان بهشت است و شهادت او یقیناً راست و درست میباشد اول من از میوه ی این درخت می خورم اگر واقعه ای اتفاق افتاد، تو برای من طلب آمرزش کن و اگر برای

من حادثه ای پیش نیامد تو هم از آن بخور. از آنجا که طبع انسان طوری است که از هر چیز که او را منع کنند نسبت به آن جرمی می شود آدم سخن حوا را پذیرفت. ابتدا حوا از آن میوه خورد و سپس از آن به آدم داد تا بخورد. هنوز بیش از چند لحظه از خوردن آن میوه نگذشته بود که ناگهان حالت آنها عوض شد و از اینکه برهنه بودند در خود احساس شرم کردند و هردو با برگ انجیری عورت خود را مستور نمودند. از جانب خداوند به آدم خطاب شد: - بلی پروردگار من! به علت آنست که من از میوه ی آن درختی که تو از خوردنش منع فرموده بودی تناول کرده ام و به سخن تو گوش ندادم اما اول حوا آن زنی که تو برایم فرستادی جرأت این کار را پیدا کرد و من هم بنا به اصرار او از میوه ی آن درخت خوردم. حوا از گفته ی آدم مضطرب شده گفت: خدایا! مار که نگهبان بهشت بود به من گفت تا از میوه ی آن درخت تناول کنم و گرنه من هرگز این گناه را انجام نمی دادم. خداوند به مار گفت که چون تو مقصر اصلی هستی من ترا تغییر شکل می دهم و از این پس باید با شکم و سینه روی زمین بخزی و غذای تو از خاک تیره خواهد بود و روزگار را با خواری خواهی گذراند و نوشته اند که مار قبل از این حادثه یکی از خوش صورت ترین و زیباترین موجودات جنت بوده و در اثر جرمی که مرتکب شد بدین صورت درآمد است. و خدا داناتر است. و به حوا هم خطاب شد: چون تو در این امر تقصیر کاری لذا برای تو هم درد زایمان و حیض و استیلا شوهر مقرر فرمودیم. آدم و حوا به واسطه ی این کنگاه که از روی غفلت از ایشان سرزد خداوند از بهشت بیرونشان نمود. می گویند آدم از بهشت مقداری گندم و سی نهال میوه با خود آورد و باز نوشته اند که او حجرالاسود را نیز بهشت بیرون برد و جبرئیل بر آدم نازل و طریقه ی آرد کردن گندم و کاشتن گیاهان را باو یاد داد. نوشته وقتی آدم دم و حوا از بهشت اخراج شدند آدم بکوه سراندیب و حوا بسر زمین جده و ابلیس به سیستان و مار به اصفهان و طاووس به اندیه کابل افتاد (و خدابهتر می داد میداند) آدم در فراق حوا مدت چهل شبانه روز غذا نخورده و خداوند او را به دردها مبتلا کرد. احساس شرم از گناه و پشیمانی و فراق حوا تمام اینها چیزهایی بود که آدم را می آزد و روح او را رنج می داد آدم مدت سیصد سال گریه و زاری کرد و از گناه خود اظهار ندامت مینمود آدم دیگر آنقدر نحیف و لاغر شده بود که قوه ی کار و فعالین نداشت و روزگارش در نهایت تلخی می گذشت. تا عاقبت یکروز جبرئیل بر او نازل شد و مژده داد که خداوند توبه او را پذیرفته و از گناه او درگذشته است. آدم اگر چه آمرزیده شده بود ولی همیشه در خود احساس شرم می نمود. خداوند با او خطاب فرمود: - آدم! اگر چه گناهت را بخشیدم ولی بدان که تا قیامت بین فرزندان تو عداوت و دشمنی برقرار خواهد بود و از این پس در زندگی باید برای رزق خود تلاش کنی و برای رسیدن به هدفهایت رنج میبری. دیگر آن زندگی راحت و مرفه تمام شد و از بین پس سرما و گرما ناراحت میشوی و از گرسنگی تشنگی رنج میبری. تو اینک در سرزمینی قدم گذارده ای که در مقابلت دو راه وجود دارد. گمراهی و نجات، ایمان و رستگاری و کفر و شرک. مواظب باش تا باز فریب شیطان را نخوری. بدان که اگر این بار از خدای خود خود روی بگردانی و او را نافرمانی کنی شیطان بر تو مسلط میشود و از نظر من خواهی افتاد و در قیامت از زیانکاران خواهی بود. الم عهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین. «ای فرزندان آدم! آیا با شما پیمان بنستم که فریب شیطان را نخورید و طوق بندگی او را بگردان نیندازید بدرستی که او دشمنی است که با شما آشکارا عداوت می ورزد». (قرآن کریم، سوره یس آیه ۶۰) آدم پس از آنکه توبه اش قبول شد و خداوند او را آمرزید و گناهِش را عفو فرمود زندگی زندگی تازه ای را در روی زمین آغاز کرد. مقارن با همین زمان بود که فرمان ساختن خانه کعبه از جانب خداوند خطاب شد و آدم به همراهی جبرئیل از محلی که اقامت داشت و می گویند که سراندیب بوده بهتر می داند به راه افتادند از بیابانها و کشتزارها و کوهها و دره های زیادی گذشتند تا به سرزمین مکه رسیدند. و در آنجا او با همکاری جبرئیل و دستیاری بعضی از فرشتگان خانه را بنا نهاد و حجرالاسود را که خود از بهشت آورده بوده به دیواره ی آن نصب نمود آنگاه جبرئیل دستور داد طواف و زیارت خانه را با آدم یاد داد. آدم پس از زیارت و طواف خانه همراه جبرئیل برای جستجوی حوا روانه ی کوه عرفات شد. البته از زمانی که آدم و حوا از بهشت اخراج شدند تا این هنگام که عده ای معتقدند سیصد سال بوده بین آنها

جدایی افتاده بود و آرام از فراق حوا سخت در رنج و سختی زندگی می‌کرد. پس از آنکه گناه آدم بخشیده شد و خانه کعبه را هم ساخت از طرف خداوند به او خطاب شد تا به اتفاق جبرئیل به جستجوی حوا بروند. از آنطرف حوا هم از دوری آدم رنج می‌برد و در جستجوی او از جده به کوه عرفات آمده بود. ابتدا وقتی که آدم و حوا در کوه عرفات به رسیدند یکدیگر را نشناختند و خدا داناتر است ولی جبرئیل آنها را به هم معرفی کرد و آن کوه را از این جهت که محل آشنایی و شناسایی آدم و حوا بود در آن هنگام به کوه عرفات نامیده شد و بدین ترتیب آنها پس از سالها جدائی و دوری از یکدیگر دوباره به هم رسیدند. چون آب و هوای مکه خشک و این سرزمین قابل سکونت نبود آدم و حوا از خدای بزرگ تقاضا کردند تا آنها را بکوه سراندیب (محل سکونت آدم) برگرداند. آدم پس از بازگشت به زراعت مشغول شد و با حوا زندگی آرام و آسوده ای را می‌گذراند تا آنکه به ایشان خطاب شد که تکثیر شوند. آنگاه خداوند آدم را رسالت داد و فرزندان می‌هم به او عطا فرمود. می‌گویند حوا در دو نوبت فرزند آورد و هر با یک پسر و یک دختر. در مرتبه ی اول قابیل و خواهرش (اقلیما ۹ و بار دوم خواهرش (لبودا) به دنیا آمدند. آدم و حوا پس از سالها رنج و مشقت در کنار فرزندان خود با آسایش خاطر می‌زیستند تا آنکه فرزندانشان بسن بلوغ رسیدند. در این وقت آدم از جانب حق تعالی مأمور شد که قابیل را لبودا و هابیل را با اقلیما به ازدواج هم در آورد و خدا داناتر است. قابیل از این موضوع ناراحت شد و از فرمان پدر سرپیچیده چه خواهرش اقلیما که با او دوقلو بود و در یکبار به دنیا آمده بودند زیاتر از لبودا بود و نمی‌خواست که خواهر زیبایش اقلیما به ازدواج هابیل درآید. آدم مکرر قابیل را نصیحت کرد که این کار بامر من نشده این فرمان خدا بوده است فرمان او بر هر بنده ای واجب می‌باشد. ولی قابیل زیر بار نرفت و سخنان آدم ذره ای در او اثر نکرد. آدم از این موضوع خیلی ناراحت شد و پس از مدتها تفکر چاره ای اندیشید و به پسران خود گفت: هر کدام از شما از مال خود چیزی به درگاه خدا نذر کنید و نذر هر کس که مقبول درگاه حضرت احدیت قرار گرفت اقلیما را به او خواهیم داد. هر دو برادر این شرط را پذیرفتند. هابیل که شغل دامداری داشت یکی از بهترین گوسفندان خود را برای اینکار انتخاب کرد و قابیل که زراعت می‌کرد و به کشاورزی مشغول بود مقدار کمی از پست ترین نوع گندم را که خود کاشته بود باین کار اختصاص داد. آنها هر دو نذرهای خود را بر سرکوهی گذاردند. خداوند قربانی هابیل را پذیرفت ولی به نذر قابیل اعتنایی نفرمود. چون هابیل از روی صفای دل و توجه مخصوص یکی از بهترین های گوسفندان خود را نذر کرده بود. ولی قابیل فقط برای جمال خواهر و ازدواج با بدون ذره ای اخلاص با بی اعتنایی دست به اینکار زده بود و خداوند متعال هم عملی را می‌پذیرد که از روی اخلاص و صفا انجام شده باشد. آتش حسد در دل قابیل شعله ور شد و با راهنمایی شیطان تصمیم به قتل برادر گرفت و هر چه هابیل او را نصیحت نمود و پند داد که این ماجرا کوچکتر از آنست که او به خاطر آن دست به چنین عمل ننگینی بزند ولی این سخنان هرگز در دل سنگ قابیل اثری نگذاشت و ارده و تصمیم او تغییر نداد و بالاخره در یک روز که آدم برای زیارت کعبه رفته بود قابیل با سنگ بیر سر برادر خود کوفت و او را به قتل رسانید. اما پس از این کار ناگهان به خود آمد. - عجب!! این چه کاری بود من کردم. برادر خود را با دست خود به قتل رساندم یقیناً خدا هیچگاه این گناه مرا نخواهد بخشید. او چندین روز با جسد برادر خود سرگردان بود و نمی‌دانست او را چه کند تا اینکه خداوند دو پرنده را که می‌گویند زاغ یا کلاغ بوده است به نزد او فرستاد و آنها با یکدیگر نزاع کردند و یکی از آنها دیگری را کشت و جسد او را در دل خاک پنهان ساخت. قابیل که ناظر این صحنه بود برادر را به تقلید از آن پرنده در زیر خاک مدفون کرد. خداوند خواست با پیش آوردن این صحنه به او فهماند. ای جوان کم تجربه و مغرور، تو که از یک پرنده کمتری و قدرت فهم و فکر یک زاغ را نداری دیگر این غرور و سرکشیت برای چیست؟ این نخستین قتلی بود که در روی زمین به تحریک شیطان و در اثر پیروی هوای نفس صورت گرفت. وقتی آدم از زیارت کعبه فارغ شد متوجه گردید که وضع جهان عادی نیست. زمین چون گذشته جلوه نداشته و آب گوارا نمی‌باشد، از همه چیز بوی ظلم می‌آید. این یک واقعیت بود که آدم را متوجه می‌کرد. بنای جهان هستی بر پایه عدل است و مختصر ظلمی که در دنیا اتفاق افتد عالم به هم می‌خورد اکنون در دنیا

ظلمی بزرگ اتفاق افتاده و حقی از بین رفته بود. لذا تغییر اوضاع عالم آدم را متوجه کرد که حتما حادثه ناگواری اتفاق افتاده است. وقتی که آدم به سرانیدب رسید هابیل را ندید و از قایل پرسید: برادرت کجاست؟ و قایل با بی‌اعتنایی و خونسردی ساختگی جواب داد: من که محافظ هابیل نبوده‌ام که او را از من می‌خواهی، گوسفندان او همه ی کشت و زرع مرا از بین برده‌اند و او یقیناً از ترس گریخته است. آدم موضوع را فهمید و جبرئیل هم قضیه را برای او شرح داد. آدم از حادثه ی مرگ فرزند بسیار ناراحت شد چون او فرزندش هابیل را خیلی دوست داشت. او قاتل هابیل را لعنت کرد اگر چه فرزندش بود و او را از خود راند. قایل بار دیگر از همه چیز متنفر شد و در کوه صحرا سرگردان گردید. حیوانات را با سنگدلی و بیرحمی می‌کشت و از گوشت آنها استفاده می‌کرد. آدم از طرف خداوند مأمور شد تا قایل را به قصاص خون هابیل بکشد ولی او گریخت و آدم هرگز او را نیافت. قایل به طرف یمن رفت و در آنجا اقامت گزید و بقیه عمرش را در آن سرزمین سپری شد. شیطان هم او را فریب داد و او را از پرستش خدای یگانه سرباز زد و آتش را معبود خود قرار داد. اولاد او در آن سرزمین زیاد شدند و در آنجا فساد کردند، مرتکب گناهان زیادی گردیدند و برای همیشه خود را از رحمت حق دور نمودند. پس از کشته شدن هابیل و فرار قایل خداوند چشمان آدم و حوا را به جمال فرزندی ذکور روشن فرمود که او را شیث نهادند و خداوند هم پیغمبری و رسالت را در نسل او قرار داد. قال هذا صراط مستقیم ان عبادی لیس لک علیهم سلطان الا- من اتبعک الغاوین. «این است راه راست و بدرستی که تو ای شیطان هرگز بر بندگان من سلطه و قدرت نخواهی یافت مگر بدکارانی از ایشان که از تو پیروی می‌کنند.» (کتاب مجید سوره حجر - ایه ۴۱-۴۴) آدم سالی یکبار به خانه ی کعبه می‌رفت و در آنجا مناسک حج را به جا می‌آورد. یکسال که به زیارت خانه ی کعبه رفته بود پس از فراغت از طواف خانه در گوشه ای به خواب رفت، وقتی از خواب بیدار شد ناگهان چشمش به منظره ی عجیبی افتاد. او دید که اطرافش را عده ی زیادی گرفته‌اند وقتی به سمت راست خود نگاه کرد اشخاصی را دید که با قیافه هایی روشن و چهره هایی که نور از آنها می‌ریزد به او لبخند می‌زدند. نظر به سمت چپ خود افکند، کسانی را دید که با چهره هایی گرفته و کدر در حالیکه ظلمت از سر و رویشان میبارد و وجودشان را غبار گناه تیره ساخته بود سر خود را بزیر افکنده بودند. تعجب آدمی بیشتر شد و وحشتزده به اطراف خود نگاه می‌کرد. در این ال جبرئیل به نزد آدم آمد و او را از این حالت نجات داد. آدم به مجرد اینکه چشمش به جبرئیل افتاد از او پرسید؟ - جبرئیل اینها کیستند: - ای آدم اینها همه از فرزندان تو اند کسانی را که در سمت راست خود مشاهده می‌کنی فرزندان نیکوکار و متقی تو هستند که خداوند آنان را در جوار رحمت خود جای می‌دهد. و اما کسانی را که در سمت چپ تو ایستاده‌اند ذریه گنهکار و ناخلف تو می‌باشند. آنها از فرمان خدا سرر می‌پیچند و خداوند هم نظر لطف و عنایت خود را از آنها بر می‌دارد و ایشان را از رحمت خود محروم می‌سازد. در این وقت آدم در میان دست راستیها و فرزندان خلف و نیکوکار خود که با چهره ای بشاش و خندان به او نگاه می‌کردند جوانی دید بسیار زیبا و با اندامی موزون که می‌گرید و بسیار ناراحت است گویا از حادثه ای رنج می‌برد. از اینرو از جبرئیل پرسید: - این جوان کیست؟ - او از فرزندان نیکوکار تست که نامش داود است و از پیغمبران مرسل خواهد بود ولی افسوس که عمرش بسیار کوتاه است و علت ناراحتی او همین است. - مگر عمر او چند سال است؟ - شصت سال آدم ناراحت شد و از جبرئیل پرسید: - عمر من چند سال است؟ - هزار سال. آدم از خداوند خواست تا چهل سال از عمر او را به داود بدهد تا او صد سال زندگی کند و آدم نهصد و شصت سال. خداوند حاجت او را پذیرفت و دعایش را مستجاب فرمود. می‌نویسند بعدخها وقتی عمر آدم به نهصد و شصت سال رسید روزی عزرائیل که مأمور قبض روح او و فرزندان او بود به نزدش آمد و خواست او را قبض روح کند. آدم وقتی از جریان آگاه شد گفت: از عمر من هنوز چهل سال باقی مانده است. مگر نه وعده خداست که من باید هزار سال عمر کنم؟ (و خدا داناتر است). - مگر تو چهل سال از عمرت را به فرزند خود داود نبخشیدی؟ آدم که بر اثر کهلوت موضوع را به کلی فراموش کرده بود گفت: - من هرگز چهل سال از عمرم را به داود نبخشیده‌ام و حق هم داشت چون سال‌ها از آن موضع گذشته و او مطلب را فراموش نموده بود. - خداوند هم از آن پس

مقرر فرمود که بعد از آن فرزندان آدم تمام چیزهایی که به هم می بخشند و یا می فروشند بنویند تا بعد دچار زحمت نشوند. -

خدای بزرگ چهل سالی را که آدم به داود بخشیده بود به او برگرداند بدون اینکه از مدت صد سال عمر داود کسر کند. عزرائیل آدم را قبض روح نمود و آنگاه جبرئیل و جمعی از فرشتگان به کمک فرزندان آدم جسدش را در جامه ای بهشتی پیچیدند و بعد آن را در قبر گذاشتند و خاک بر او ریختند. حوا هم یک سال یا هفت ماه بعد از آدم زنده بود و بعد درگذشت. این مدت بسرایی باقی شتافت. نوشته اند که آدم و حوا تا زمان مرگ خود قریب چهل هزار نفر از فرزندان خود را دیده بودند. در تاریخ است که جبرئیل آدم را بر روی کوه اوقیس مدفون نمود. پس از رحلت آدم (ع) نوبت رسالت به فرزندش شیث رسید. شیث پنجاه سال پس از قتل برادرش هابیل به دنیا آمد. او مردی بود بسیار زیبا صورت و با فضیلت که از لحاظ دانش و علم شباهت بسیاری با آدم داشت و او محبوبترین فرزندان آدم بود. آدم هنگام مرگ شیث را ولیعهد و جانشین خود قرار داد و اسرار نبوت را به او آموخت خداوند هم او را رسالت داد و برایش کتاب فرستاد. شیث مدت نهصد و دوازده سال عمر کرد و شریعت و کتابش هم مطابق شریعت پدرش آدم (ع) بود وقتی عمر شریف آنحضرت به پایان رسید فرزندان خود را به دور خویش جمع نمود و از میان آنها (انوش) را به جانشینی خود انتخاب کرد و خود بسرایی باقی شتافت. انوش فرزند شیث پس از مرگ پدر به ریاست بین آدم رسید. نوشته اند که مادر او از حوریه های بهشتی بوده است. او مدت ششصد سال یا نهصد سال عمر کرد و مردی وارسته و آراسته به زیور کمالات بود. بعد از مرگ او پسرش (قینان) جانشین او شد و او هم مدت هشتصد سال عمر کرد و پس از او فرزندانش مهلائیل جانشین او شد. در زمان مهلائیل چون تعداد فرزندان آدم زیاد شده بود و آنها از جهت تنگی جا برای زندگی و زراعت و دامداری در مضیقه بودند از این جهت مجبور شدند که هر قوم و طایفه ای به گوشه های بروود و خود مهلائیل با عده ای به سرزمین بابل آمده و شهر شوش را بنا نهادند. مدت زندگانی مهلائیل نهصد و هشت سال بوده و پس از او فرزندش (برد) جانشین او شد و مدت نهصد و شصت سال عمر کرد. برد فرزندان بسیاری داشت که خداوند از میان آنها ادریس را برگزید و او را فرمان رسالت داد. واذکر فی الکتاب اعدریس انه کان صدیقاً نیا و رفعا مکانا علیا» و نیز ادریس را یاد کن که پیغمبر راستین بود و ما او را به مقام والا ئی ترفیع دادیم». (مریم- ۵۶-۵۷) خداوند ادریس را به پیامبری برگزید و به او معجزاتی عطا فرمود. ادریس به میان قوم رفت و آنان را به سوی خدا دعوت کرد و از کارهای ناپسند منع فرمود. عده ای دعوتش را پذیرفتند و جمعی هم بر کفر و ضلالت خود باقی مانده و دعوتش را رد نمودند. نوشته اند خط در زمان ادریس به وجود آمد و علم ستاره شناسی را آنحضرت بنیان نهاد. ادریس در زمان رحلت حضرت آدم صد سال داشت و دویست سال پس از آنحضرت مبعوث به رسالت شد. ابتدای رسالت ادریس چنان بود که پادشاهی ظالم و ستمگر بر قوم او حکومت و فرمانش بر جان و مال مردم نافذ بود. روزی امیر وقت برای تفریح و خوشگذرانی از مرکز حکومت خود خارج شد. از قضا عبورش به چمنزار سبز و خرمی افتاد و مورد پسندش واقع شد. از وزرا خود پرسید: - این چمنزار کیست؟ گفتند از مردیست خداپرست با این نام و با این نشان! امیر دستور داد مرد بینوا را حاضر کردند و باو گفت: - تو باید این زمین را به من واگذار کنی! - مرد با ایمان که متکی به خدا بود در پاسخ گفت: - من عائله ای دارم که از تو محتاج ترند. امیر گفت پس آن را به من بفروش اما آنمرد زیر بار نرفت و حاضر نشد ملک خود را بفروشد. امیر غضبناک به خانه بازگشت ولی بسیار ناراحت به نظر می رسید. و پیوسته در این اندیشه بود که آن زمین را به چه وسیله از مالکش بگیرد. امیر همسری ناپاک داشت و او چون همسر خود را غضبناک دید سببش را پرسید. امیر داستان زمین و مالک را نقل کرد و گفت: - چاره کار بسیار آسانست و شما این کار را به عهده ی من واگذار کنید. آنگاه آن زن ناپاک عده ای از یاران ناپاک و خدانشناس خود را طلیید و دستور داد. - بروید و نزد امیر گواهی دهید که فلان مرد (همان مالک زمین) از دین امیر روگردان شده و به صف گمراهان پیوسته است. آن عده که طمع مال و ثروت چشم عقلشان را بسته بود نزد امیر رفتند و به ناحق علیه آنمرد بینوا گواهی دادند، امیر هم که قبلاً زمینه را مساعد کرده بود در طی یک محاکمه کوتاه او را محکوم به مرگ نمود و بلافاصله به کشتن او فرمان داد. و به

این ترتیب خونی به ناحق بر زمین ریخته شد. در این وقت بود که دریای غضب الهی در مقابل این جنایت بزرگپ به جوش آمد و بادریس وحی رسید: - ای ادریس نزد این امیرستمکار برو و به او بگو تو بکشتن بنده ی من اکتفا نکردی؟ زمین و ملک او را گرفتی و عائله اش را بیچاره و بینوا ساختی؟ بهوش باش که از تو انتقام می گیریم و حکومت را از تو سلب می کنیم و مرکز فرمانروایی تو را ویران و گوشت زن ناپاکت را طعمه ی سگان میسازم آیا حلم و بردباری من ترا مغرور و سرکش ساخته است؟ ادریس به نزد امیر رفت و پیام پروردگار خود را به او رسانید اما در جواب گفت: - پیش از آنکه به دست من کشته شوی از نزد من بیرون رو. بلکه به شوهر خود گفت: از پیام خدای ادریس هیچگونه بیم به خود را مده من چند نفر را می فرستم تا او را بکشند و عده ای را در تعقیب ادریس فرستاد. مامورین در جستجوی ادریس بودند به فرمان خداوند از شهر خارج شد و خود را مخفی ساخت و از خداوند درخواست کرد: - خدایا! باران رحمت خود را بر این شهر نازل مفرما تا من درخواست کنم. دعای ادریس مستجاب شد و وی به غار پناهنده شد و خداوند فرشته ای بر او گماشت تا همه شب غذای مورد احتیاجش را به او برساند. ادریس در پناه غار با آرامش خاطر به سر می برد و موضوع نفرین او در شهر ورد زبان بود. در آن هنگام پروردگار عالم بانتقام خون آن مرد بیگناه امیر ستمکار را از تخت امارت سرنگون کرد و او را به چنگال مرگ گرفتار ساخت، شهرش را ویران و زنش را طعمه ی سگان نمود و سلطنت را به دست یکنفر گنکار گردنکش دیگر افتاد. از گمشدن ادریس بیست سال گذشت، یک قطره باران نیامد، زندگانی بر مردم بسی سخت شد، زراعتها از بین رفت و باغستانها از بی آبی خشک گردید. اهالی دست نیازمندی به شهرها و نقاط دیگر دراز کردند و در اثر فشار و پیچیدگی به خود آمدند و گفتند: - این بدبختی ما برای نفرین ادریس است که از خدا خواست تا بر ما باران نفرستد اکنون ادریس در میان نیست و ناپدید است اما خدای ادریس که همیشه ناظر ماست و از هر موجودی به ما نزدیکتر است رحمت او واسع تر و مهربانیش بیشتر از ادریس می باشد حال ما به نزد خدا می رویم و از او می خواهیم تا ادریس را به میان ما بازگرداند. آنها به درگاه خدا رفتند و از گناه خود استغفار نمودند و خاک ندامت بسر ریختند و خداوند هم توبه ی آنها را پذیرفت و به ادریس فرمان داد تا به شهر برگردد. ادریس به شهر بازگشت و مردم دسته دسته به حضور او شرفیاب شده و توبه ی خود را تجدید نمودند و رسالتش را تصدیق کردند. ادریس هم از خداوند طلب باران نمود، ابرها آسمان را پوشاندند و بارانی بارید و مردم سیراب شدند. تدریس در میان قوم به تبلیغ رسالت خود مشغول بود و مردم را پند و اندرز می داد تا آنکه یكروز عزرائیل که از فرشتگان مقرب درگاه الهی است به نزد او آمد. ادریس از دیدنش خوشحال شده و از او پرسید: آیا برای قبض روح من آمده ای؟ نه پیغمبر خدا برای زیارت آمده ام. اما ادریس خواست تا او را قبض روح کند و از محنت این دنیا اسوده به سرای باقی شتابد. قومی که سخن خود را نمی پذیرفتند و لقد ارسلنا نوحا الی قومہ انی لکم نذیر مبین ان لا تعبدوا الا الله انی اخاف علیکم عذاب یوم الیم. شیطان پس از حادثه طوفان نوح به نزد نوح (ع) آمد و گفت: - ای پیغمبر خدا من و پیروان خود از تو بسیار سپاسگزاریم و از خدمتی که بما کردی تشکر می کنیم آنحضرت فرمود: - من برای شما چه کار انجام داده ام؟ - تو نفرین کردی تا خداوند تمام اهالی زمین را به وسیله ی طوفان هلاک کرد و آنها را یکسره به دوزخ فرستاد. اگر نفرین نمی کردی من چه قدر باید در قلبشان وسوسه کنم و فریبشان دهم تا آنکه دوزخی شوند اما تو زحمت من و پیروانم را کم کردی. نوح دانست که شیطان او را سرزنش می کند و او فکر کرد چه می شد که من مدت بیشتری بر آزار و اذیت آنها صبر می کردم شاید عده ای از آنها از کارهای زشت خود پشیمان شده و به یگانگی خدا و رسالت من ایمان می آورند از این جهت بسیار متاسف شد و آنقدر گریه و زاری کرد که نام او را نوح گذاشتند. می نویسند که نوح در مدت ۲۵۰ سالی که بعد از طوفان زندگی می کرد اطاقک کوچکی از سنگ ساخته بود و روزها در پناه آن استراحت می کرد و از حرارت آفتاب محفوظ بود. پس از طی این مدت روزی ملک الموت به نزد او آمد و گفت: - ای پیامبر خدا! من مأمورم که جان تو را بگیرم و روح پاکت را به ملکوت اعلی پرواز دهم وقتی نوح از قصد عزرائیل آگاه شد دست بر روی دست زد و گفت: - اگر کمن می دانستم که عمرم اینقدر کوتاه است. من

هرگز این خانه سنگی را هم برای خود نمی ساختم!! نوح چهار پسر داشت به نامهای: سام، حام، یافث، کنعانکنعان که در زمن رسالت نوح کافر شد و از پچدر رو گردانید و خداوند هم به جرم این گستاخی او را در حادثه ی طوفان هلاک کرد. در این حادثه بعد از آنکه کشتی به زمین نشست. نوح تنها سه فرزند به نام های سام، حام و یافث داشت و او سراسر زمین را بین این سه پسر تقسیم کرد. سرزمین شام و شبه جزیره ی عربستان و عراق و فارس و خراسان به سام که افضل و ارشد اولاد نوح بود رسید. سرتاسر آفریقا و هند و سرزمین مغرب به حام و کشور چین و سرزمین ترکستان و مشرق به یافث تعلق گرفت. نوشته اند که نسب عرب و رومی و پارسی و قسمتی از سکنه ی شبه قاره ی هند به سام و همه ی سیاهان آفریقا و جنوب هند به حام و نسبت مردم ترک و خزرها به یافث منتهی می شود و خدا داناست. سام به نقل بعضی از مورخین یکی از انبیای بزرگ مرسلست و چون بین فرزندان نوح از همه هشیارتر و فهمیده تر و خردمتر بود از اینجهت در نزد پدر محبوبیت فراوان داشت و نوح در هنگام مرگ خود او را به ولایتعهدی خود برگزید. نوح در حق سام دعاهای فراوانی کرد از آنجمله از خدای یکتا خواست تا بیشتر انبیاء و ملوک و دانشمندان را از نسل او قرار دهد. سام به فرمان پدر به طرف شامات حرکت کرد. و خداوند به او نه فرزند داد که به تدریج تکثیر شدند و نژاد سامی را به وجود آوردند. سام مدت پانصد سال زندگی کرد. عده ای می گویند که حام از پیغمبران بوده است. حام پس از طوفان به طرف آفریقا رفت و نسل او زیاد شدند او مجموعاً نه پسر داشت. می نویسند که در میان فرزندان حام لغات و اصطلاحات زیاد پیدا شد و هر دسته بلهجه ی خاصی صحبت می کردند که دسته ی دیگر آنرا نمی فهمیدند از این جهت مجبور شدند جدا از هم زندگی کنند. از اینرو هر دسته به سوئی رفتند و شهرها و قصبات زیادی را بنیان نهادند. درباره یافث هم سخنانی مختلفی هست و بعضی معتقدند او هم از پیغمبران مرسل بوده است. وی بعد از آنکه از پدر جدا شد به طرف سرزمین ترکستان به راه افتاد او با فرزندان او در ابتدا در صحرا زندگی می کرد ولی بعد که نسلشان زیاد شد شهرهای فراوانی بنا نهادند. یافث یازده پسر داشت که بزرگترین آنها ترک نام داشت که یافث او در هنگام مرگ جانشین خود کرد. ملتی که منجی خود را دیوانه بخواند سرنوشتش بکجا می انجامد؟! و تلک عاد جحدوا بایات ربهم و عصوا رسله و اتبعوا امر کل جبار عنید. «و این قوم عاد بودند که آیات خدای خود را انکار کردند و از پیروی پیغمبران او سرباز زدند و تابع هر دیکتاتوری شقی گردیدند.» (قرآن مجید- سوره هود آیه ۵۹). عاد طایفه ای از اقوام عرب بودند که در قسمت یمن و عمان می زیستند و زندگانی آنها به خوشی و کامرانی می گذشت. این قوم به قدری در ناز را با آنها ارزانی داشته بود. قوم عاد به قدری بند قد و طویل القامه بودند که اندازه قامت ایشان گاهی به پنج متر می رسید و خدا بهتر می داند. مردمانی بسیار قوی و زورمند که در غایت اسودگی زندگی می کردند. ولی از آنجا که اگر نعمتی به قوم و طایفه ای رو کرد و اگر آنها در خود مختصر زور و قدرت و بی نیازی یافتند مبدأ اصلی را از یدای برده و اصلاً فراموش می کنند که از کجا آمده اند و بکجا خواهند رفت، از چه بوجود آمده اند و برای چه به وجود آمده اند، (ان الانسان لیطغی- ان راه استغنی). آری، قوم عاد هم به جای شکر و سپاس بدرگاه خداوندی که اینهمه نعمت به آنها داده و از زندگی بهره ی کایشان بخشیده، در مقابل بتانی که هیچ کاری از آنها بر نمی آمد، نه می شنیدند، و نه قدرت یخن گفتن داشتند و شاخه ی خود آنها بود سجده می کردند و حاجات خود را از آنها می خواستند. برای آگاه کردن آنها به سوی حق و مبدأ اصلی، اراده فرمود که از میان خودشان پیغمبری که با اخلاق و رفتار و کداری پسندیده او آگاهی داشتند برانگیزد تا مردم را از ضلالت و گمراهی نجات داده و صراط مستقیم و راه راست را با آنان بنمایاند. هود: مردی بود بسیار متواضع و صبور و موحد که از اولاد سام بن نوح (ع) به شمار می رفت. خداوند او را به پیغمبری برگزید و به او فرمان داد تا قوم خود را از خواب غفلت بیدار کند. هود خود را برای مقابله با مشکلات آماده کرده و بهمیان قوم رفت و دعوت خود را آشکار نمود. از تو می خواهم که آنها را به بدترین وجهی عذاب کنی!! نفرین هود مؤثر افتاد. خداوند بر آن قوم خشم گرفت و مدت هفت سال تمام باران رحمتش را بر آنها نبارید، این نخستین علائم عذاب بود، کشتزارها خشکید و درختان و اشجار همه خشک شدند وضع قوم عاد تا دیروز در ان همه نعمت زندگی می

کردند بسیار بد و اسف انگیز شد و زندگیشان در مشقت و سختی می گذشت، اما آنها با اینکه این علائم را می دیدند و نشانه های غضب خدا را در هر گوشه مشاهده می کردند، معذالک همچنان در کفر و عصیان خود باقی بودند. یکروز آن قوم ابر سیاهی را در گوشه ی آسمان مشاهده کردند و بگمان اینکه آن ابر حامل باران است خوشحال شده و کشتزارهای خود را برای آبیاری آماده ساختند. هود به آنها گفت: - ای قوم این ابر حامل باران رحمت نیست بلکه عذابی است که خداوند برای هلاکت شما فرستاده است. در این اثنا ناگهان باد تندی وزیدن گرفت، شدت باد به قدری بود که حیوانات و اشیاء را از مین بلند کرده و به جای های دور پرت می کرد ترس و وحشت بر قوم عاد حکمفرما شد و همه به خانه هایی که درون کوه ساخته بودند پناهنده شدند. آنها فکر می کردند که با این وسیله می توانند در مقابل عذاب الهی استقامت کنند. نوشته اند هفت شبانه روز باد به شدت می وزید تا سرانجام روز هفتم صاعقه ای عظیم آن قوم را شرور و نافرمان را هلاک کرد و در روی زمین کوچکترین اثری از آنها باقی نگذاشت. اینست سرنوشت قوم و ملتی که خدا را رها کرده و به دنبال خواهشهای نفسانی خود بروند. خداوند داستان قوم عاد را برای عبرت آیندگان، در آیات زیادی از قرآن کریم نقل کرده است. پس از این واقعه، هود (ع) با پیروان خود از آنجا به طرف حضرموت رفت: آنحضرت: مدت چهارصد و شصت و سه سال عمر کرد. آهی که اثر کرد! «شدید» و «شداد» دو برادر از فرزندان عاد بودند که بر بیش از ۴/۱ زمین حکومت داشتند. شدید برادر بزرگتر اگر چه به وجود خدا عقیده نداشت ولی مردی بود بسیار عادل که مردم در پناه عدل او روزگار را به خوشی می گذراندند. هود پیغمبر با شدید خیلی مأنوس بود و در مجلس او زیاد رفت آمد می کرد، اما هرچه او را به خدای یگانه دعوت می کرد او ایمان نمی آورد. و عاقبت هم در همان حال شرک از دنیا رفت. بعد از شدید برادرش شداد روی کار آمد و زمام امور را به دست گرفت. هود او را به خدای یگانه دعوت نمود و از او خواست تا از بت پرستی دست بردارد و خدای یگانه را پرستش کند. شداد گفت: - اگر من به خدای تو ایمان بیاورم و از بت پرستی دست بردارم خدای تو به من چه پاداشی خواهد داد؟ - خداوند بهشت را نصیب تو خواهد کرد. - بهشت کجاست؟ - بهشت جایی است که در آن انواع و اقسام نعمت ها یافت می شود کسانی که موحد و درستکار باشند در آنجا در نهایت عشرت و خوشی زندگی می کنند و آنگاه نعمت های بهشت را یک به یک برای او شمرد. شداد گفت: - من در همین دنیا با همین اوصافی که شمردی بهشتی خواهم ساخت که دیگر نیازی به بهشت خدای تو احتیاج نداشته باشم، و دستور داد تا مأموران در اطراف و اکناف مملکت بگردند و از مردم زر و سیم جمع آوری کرده و به سوی مرکز بفرستند. مأموران شداد به شهرهای و قصبات مختلف رفتند و در آنجا هرچه طلا و نقره و جواهر و زینت آلات قیمتی پیدا می کردند از صاحبانشان به زور می گرفتند و به پایتخت می فرستادند. در زمان پادشاهی شداد در یکی از شهرهای کوچک خانواده فقیری در نهایت مشقت و تنگدستی زندگی می کردند. یکروز دخترک معصوم به پدر خود گفت: - پدر جان من یک آرزو در دنیا دارم که اگر آن برآورده شود دیگر هیچ غمی نخواهم داشت. - خواست تو چیست پدرجان بگو شاید من بتوانم آنرا برآورده کنم. - من می خواهم که شما در آغاز سال نو یک جفت گوشواره ی طلا- برای من بخرید ولی می دانم این آرزو و تصور من هرگز صورت حقیقت نخواهد یافت چون شما... پدر حرف دختر را قطع کرد و به او گفت: - عزیزم ناراحت نباش من هر طور شده در فرصت کوتاهی که تا عید مانده کار خواهم کرد و آرزوی تو را برآورده خواه ساخت. پدر بیچاره برای جلب رضایت دخترک خود با هر زحمت و جان کنندی بود پولی فراهم کرد و یک جفت گوشواره ی طلا- برای او خرید و در آستانه ی سال نو یکشب آنرا به دختر کوچک خود هدیه کرد. دخترک از شادی در پوست خود نمی گنجید و صبح فردا وقتی از خواب بیدار شد آنها را در گوش خود کرد و در کوچه با همبازیهای خود مشغول بازی شد. از قضای بد مأمورین شداد که در آن محله مشغول جستجو بودند گوشواره های او را دیده و به تعقیبش پرداختند. دخترک مظلوم سراسیمه به سوی خانه دویده، خود را در آغوش پدر انداخت و قضیه را به او گفت. در همان حال مأمورین شداد به داخل خانه ریختند و بدون توجه به عجز و ناله های دخترک بیچاره و پدر بدبخت گوشواره ها را از گوش دخترک کشیده و جز سایر جواهرات برای شداد

فرستادند. در هنگامی که مأمورین مانند لشکریان فاتح که بر دشمن بزرگ خود غلبه یافته اند از خانه بیرون می رفتند آن دختر کوچک با دل شکسته و قلبی پر درد نگاهی به سوی آسمان افکند و در این حال توجهی به خدا پیدا نمود و در دل خود گفت:- ای خدای بزرگ! ای چاره ی بیچارگان و ای داورری درد دردمندان و ای پناه مستمندان تو چگونه راضی می شوی که ظالم گوشواه های مرا که پدرم با آنهمه رنج و زحمت برایم تهیه کرد به زور بگیرد و با آن بهشت بسازد. آه مظلوم اثر کرد و بنیاد ظلم بر باد رفت. نوشته اند شداد با آنهمه طلا و نقره و جواهرات گرانقیمت در محلی بسیار وسیع باغ مجللی ساخت و عمارتهایی از طلا و نقره و عقیق در آن بنا کرد و در جویبارهای آن شیر و عسل روان کرد. زیبایی خیره کننده ی باغ هر بیننده را مجذوب می کرد. به دستور شداد دخترکان زیبا و پیروی را از اقصی نقاط عالم جمع آوری نمود و به آن باغ فرستادند. در این باغ شداد قصرهای مخصوصی را به افسران و سرلشکران ارتش خود اختصاص داده بود و برای هر یک به نسبت رتبه و درجه اش محلی برای سکونت تعیین نمود. بنای آن باغ مدت یک پانصد سال طول کشید و پس از گذشت اینمدت ساختمان باغ تمام و آن از هر حیث مهیا شد. شداد نام این باغ را ارم نهاد. خبر تکمیل بنای بهشت شداد رسید و او به همراهی جمع کثیری از سپاهیان و صاحب منصبان عالیرتبه ارتش خود به سوی آن بهشت به راه افتادند. در بین راه که شداد با سپاهیان خود و با جلال و جبروت فراوان راه می پیمود ناگهان چشمش به آهوئی زیبا افتاد که دل از او برد. چشمان آهو همچون یاقوت از حدقه بیرون آمده و میدرخشید. شداد بهوس افتاد آهو را شکار کند از اینجهت از صف همراهان خود جدا شد و در دنبال آهو اسب تاخت. اما آهو عاقبت از دست او گریخت و او در میان بیابانی دور افتاده تنها ماند در این وقت ناگهان مشاهده کرد سواری به جانب او می آید. خیلی تعجب کرد و وحشت زده فریاد کرد:- تو کیستی و در اینجا برای چه آمده ای؟ و آن سوار آرام پیش آمد و به او گفت:- نگران نباش من ملک الموتم و و برای گرفتن جان تو به اینجا آمده ام شداد بیچاره فریاد زد:- اقلا فرصت بده تا من بروم باغی را که سالها برای ساختنش خون جگر خوردم بینم.- ولی من هرگز نمی توانم این امان را بتو بدهم. خداوند وقرر فرموده است که تو را قبل از آنیکه به باغ برسی قبض روح کنم. این نتیجه آهی بود که آن دختر دلسوخته که گوشوارهایش را مأمورین شداد گرفته بودند کشید، آهی که خاندان شداد را بر باد داد و حکومتش را سرنگون کرد. نتیجه ی آن آه که از سینه ی سوخته برآمد، این شد که شدادی که مدت پانصد سال برای ساختن بهشتی وقت صرف کرد هرگز موفق نشد آن را ببیند این اثر ظلم است و ظالم سرنوشتی جز این نخواهد داشت. ملک الموت جان شداد را گرفت و او از اسب بزمین در غلطید. همراهانش پس از جست و جوی زیاد او را مرده یافتند و وقتی به بالای سرش رسیدند که چندین روز از مرگ او گذشته بود. شدادی که می خواست در مقابل بهشت موعود، بهشت دیگری برای خود بسازد تا عمر خود را به خوشی و کامرانی طی کند هرگز حتی موفق به دیدن آن بهشت نشد. در تاریخ می نویسند که: بهشت شداد از نظرها پنهان شد و دیگر هیچکس آنرا ندید تا زمان هارون الرشید خلیفه عباسی کهمردی به نام عبدالله بن قلابه در حوالی آن باغ، شتر خود را گم کرد و سراسیمه در جست و جوی شتر خویش به اطراف می دوید. در این وقت ناگهان چشمش به آن باغ و عمارت افتاد جائی دید که هرگز در همرش حتی در خواب هم ندیده بود، هر چه سعی کرد تا از دیوار آن بالا برود میسر نشد عاقبت از این کار چشم پوشید و چند دانه جواهری که در کنار باغ افتاده بود برداشت و به نزد هارون الرشید برد و آنچه دیده بود برای او باز گفت. هارون الرشید هم جمعی را با وسایل کافی برای بالا رفتن از دیوار به اتفاق آنمرد فرستاد ولی آنها هرچه جستجو کردند آن باغ را نیافتند و مأیوسانه به نزد هارون برگشتند. هارون الرشید هم عده ای از تاریخ دانهای آنروز را جمع کرد و قضیه را با آنها در میان گذاشت آنها به او گفتند:- این همان بهشتی است که شداد برای خود ساخته بود و هرگز موفق به دیدن آن نشد و ما روایتی از رسول اکرم(ص) شنیده ایم که آنحضرت فرمود: که در زمان خلافت تو مردی از پیروان آنحضرت یکبار آن باغ را خواهد دید. معجزه ای که صالح نشان داد. قوع عاد بر اثر نافرمانیها و گناهان خود هلاک شدند و خداوند سرزمین آنها را به قوم ثمود ارزانی داشت. قوم ثمود در آباد ساختن آن بسیار کوشش کردند، قناتها احداث کرده و مزارع و کشتزارهای بسیار سرسبز و

خرمی به وجود آوردند. کاخهای بزرگ و زیبایی آنها سر به آسمان گذاشته بود. قوم ثمود برای رهایی از حوادث روزگار چون بادهای شدید زلزله های سخت و طوفان خانه هایی محکم در دل کوه کنده بودند تا در مواقع ضروری به آنها پناه ببرند. زندگی این قوم در ناز و نعمت می گذشت ولی آنها خدا را که آنها نعمت به ایشان ارزانی داشته بود، فراموش کرده و در مقابل احسانها و عواطف او ناسپاسی می کردند. بتهایی از سنگ ساخته و در مقابلشان سجده می نمودند و آنها را شریک با خدا می دانستند. خداوند برای راهنمایی ایشان صالح را که مردی بسیار عالم بود و در میان قبیله از حیث عقل و فکر بر سایرین برتری داشت فرمان رسالت داد. او از فرزندان سام و از نوادگان نوح علیه السلام بود و پدرش عابر نام داشت. خداوند او را مأمور کرد تا در میان قوم رود و دعوت خود را آشکار کند. قوم صالح وقتی دیدند که صالح در ایمان و عقیده ی خود تا این پایه استوار است و هیچ قدرتی نمی تواند ایمان او را از او بگیرد و از طرف دیگر دیدند که کار صالح خیلی بالا گرفته و جوانان قوم دسته دسته به او ایمان می آورند و ممکن است این کار به ریاست آنها لطمه وارد کند از این حیث پا بر روی آخرین حربه گذاشتند و از صالح پرسیدند: آیا تو برای رسالت خود دلیل و برهان هم داری؟ اگر داری بیاور. صالح به امر خداوند شتری را برانگیخت و گفت این معجزه ی من است. یک روز او از همهی آب این سرزمین می خورد و روز دیگر آب را برای شما می گذارد. روز بعد مردم شتری را دیدند با هیكلی بسیار عجیب و با کمال تعجب مشاهده کردند که او یک تنه تمام آب ها را خورد و روز دیگر اصلا لب به آب نزد. این موضوع برای آنها خیلی عجیب بود و تا به حال سابقه نداشت. صالح به آنها گفت: مواظب باشید اگر کوچکترین صدمه ای به این شتر برسانید غذایی سخت دامنگیر شما خواهد شد. شما از م معجزه خواسته اید و این هم اعجاز من است. شتر صالح مدتی در سرزمین آنها به چرا مشغول بود و عده ای از مردم باهوش و روشندل و کنجکاو این شتر را دلیل بر پیغمبری او دانسته و به او ایمان آوردند و این موضوع سران قوم را بسیار ناراحت کرد. چون آنها می دیند که بنای حکومتشان رو به زوال است. آنها علنا پیروان صالح را استهزا و مسخره می کردند و درباره ی آنها از هیچ آزاری روگردان نبودند. از طرفی عده ای از مورخین می نویسند که شتر صالح جثه ای بسیار بزرگ داشت به طوری که حیوانات دیگر از او می ترسیدند. چون مردم احتیاج شدیدی همه روزه به آب داشتند و آن شتر هم یک روز تمام آبها را می خورد از اینجهت مردم زیاد مایل نبودند که شتر در پیشان باشد. سران قوم از یک طرف از کشتن شتر می ترسیدند و از طرف دیگر از بودن آن احساس خطر می کردند. ولی عاقبت تصمیم به کشتن شتر گرفتند و در این خصوص از زنها استفاده کردند و گفتند: ما زنی زیبا را انتخاب می کنیم اگر او درباره ی شتر صالح دستوری بدهد مردانی که سیر شهوتند بیدرنگ فرمان او را اطاعت می کنند. و از این رو دوشیزه ی زیبایی به نام صدوق که پدرش محیا نان داشت استفاده کردند و او را فرمان دادند تا اعلام کند هر کس شتر صالح را بکشد به وصال من خواهد رسید. دختر زیبا اعلام کرد که هر کس شتر صالح را بکشد به وصل من می رسد و مردی به نام (مصدق بن مهریج) هم به دنبال او رفت و به او قول داد تا شتر صالح را بکشد. و از طرفی پیرزن ناپاکی به نام عنیزه مردی به نام (قدار بن سالف) را نزد خود خواند و به او گفت: من دختر زیبایی دارم و آنرا می خواهم به تو بدهم به شرطی که شتر صالح را پی کنی. قدرار بن سالف هم اجابت کرد. سخنان هوس انگیز آن زنان در آن دو مرد نابخرد و اسیر شهوت اثر کرد و عذاب و غضب خدا را از یاد بردند و در میان قبیله گردش کرده و عده ای را با خود همدست نمودند به طوریکه عده آنها به هفت نفر رسید. آنها یکروز در محلی کمین نمودند و هنگامی که آن شتر به طرف آب می رفت و یا از سر آب بر می گشت مصدع از مخفیگاه تیری پرتاب کرد که ساق پای شتر را شکست و از سوی دیگر قدرار بن سالف با شمشیر پیش رفت و دو پای او را قطع کرد. شتر به زمین افتاد. قدرار ضربت دیگری بر گلوی شتر زد و باین ترتیب شتر صالح را کشتند و سپس با مژده موفقیت و پیروزی به سوی قوم خود برگشتند. مردم هم از آنها استقبال کرده و از این مژده خیلی خوشحال شدند. بدین ترتیب قوم ثمود از فرمان خداوند سرپیچیدند و حرف صالح را سبک شمردند و به او گفتند: حالا اگر تو راستمیگویی از خدای خود بخواه تا ما را عذاب کند. صالح به آنها گفت: مگر من به شما نگفتم که دست به سوی شتر دراز نکنید و متعرض او

نشوید، اکنون او را پی کرده و خود را به گناه آلوده ساختید. پس سه روز در خانه هایتان بمانید و بعد از سه روز یقیناً عذاب الهی بر شما نازل خواهد آمد. صالح می خواست به آنها باز هم فرصت دهد تا شاید یکی از آنها پشیمان شود و به درگاه خداداد توبه کند ولی هیچیک از آنها توبه نکردند و قدم در راه راست نگذاشتند. صالح به آنها گفت: - چرا حالا که گنا کرده اید توبه نمی کنید و از خدای خود پوزش نمی طلبید؟ ولی شک و تردید آنقدر در دل‌های آنان ریشه دوانده بود که او را استهزاء کردند و گفتند معلوم می شود گفته های تو همه دروغ بوده چون ما هیچ عذابی مشاهده نکردیم. غروب روز سوم نشانه های عذاب پدیدار گشت و همه آنها به خانه هایشان پناه بردند، ولی ناگهان با صاعقه ای رشته حیات همگی از هم گسیخته شد و کافران آن قوم همگی هلاک شدند. خانه زادی که بزرگترین دشمن شد. خداوند از عزرائیل سوال فرمود: - عزرائیل! در مأموریت خود که گرفتن جان و قبض روح اولاد آدم بود، آیا در هیچ جا دلت به حال کسی سوخت؟ - بله - بار پروردگارا. در یک جا با همه ی صبر و حلمی که به من عطا فرمودی هنگام مأموریت خود بسیار ناراحت شدم و لی دستور تو بود آنرا انجام دادم، ولی دلم به حال آن یکنفر بسیار سوخت. - در کجا و برای قبض روح چه کسی ناراحت شدی؟ - بار پروردگارا! یک کشتی در دریا حرکت می کرد. با اراده ی تو آن کشتی غرق شد و آنگاه تو به من امر فرمودی تا همه ی افراد کشتی را به جز یک مادر و فرزند قبض روح کنم! من هم جان همه ی آنها را گرفتم و تنها مادر ماند با فرزند خود. مادر به تخته پاره ای چسبید و در حالی که آنرا محکم گرفته بود توانست خود و فرزندش را از چنگال امواج خشمگین نجات دهد و بر روی آن تخته پاره قرار گرفت. در این وقت فرزند شروع کرد به گریه کردن و مادر برای اینکه او را ساکت کند پستان در دهانش گذاشت و مشغول شیر دادن به فرزند خود شد. ناگهان تو مرا امر فرمودی که جان مادر را بگیرم. بار پروردگارا من در آن حال دلم برای آن کودک سوخت. چگونه امواج خشمگین به سر و صورتش می خورد و طوفان او را بالا و پایین می برد. خداوند به عزرائیل فرمود: - می خواهی بدانی سرنوشت آن کودک که دل تو برایش سوخت چه شد؟ - بار پروردگارا! بسیار مشتاق دانستم. خداوند فرمود: - و اما آن کودک بیگناه که امواج او را بالا و پایین می برد، به تخته پاره ای گفتیم که آرام او را بر روی خود جای ده. به امواج دستور دادیم: او را آرام به ساحل بر. خورشید را فرمودیم: بر او آرام بتاب. درختی را در کنارش رویانیدیم تا در سایه آن از حرارت و گرمای آفتاب مصون باشد. محبتش را در دل حیوانی افکندیم تا او را مانند فرزندی بپذیرد و همانگونه که به فرزندان خود غذا می دهد او را نیز گرسنه نگذارد. بدین ترتیب او بزرگ شد، ما او را قدرت و زور دادیم تا جائیکه حکومت و سلطنت نصیبش شد. قدرتش را آنقدر بالا بردیم تا سلطنتش همه روی زمین را فراگرفت. اما او با ما مخالفت ورزید، نافرمانی ها کرد و راه عصیان و سرکشی پیش گرفت. ما که او را از آن حالت کودکی و ضعف بدین قدرت رسانده بودیم، از یاد برد و دوستان و مقربان درگاه ما را تحت فشار گذاشت. او عاقبت ادعای خدائی کرد و میلیونها بشر را گمراه نمود. او نمرود شد حتی یک روز بر آن شد که ما را از بین ببرد. از اینجهت ب تختی سوار شد و چهار عقاب قوی بال او را به بالای آسمان آوردند. او هم تیری در چله ی کمان گذاشت و به طرف آسمان پرتاب کرد با این خیال که ما را بکشد و از بین ببرد! ما برای این که او ناراحت نشود از این سفر ناامید برنگردد دستور دادیم تا تیر او را خون آلود کنند و به سویس برگردانند، تا آنکه خوشحال بر روی زمین بازگردد و دلش به این خوش باشد که خدای آسمانها را از بین برده است. ما او را فرصت دادیم شاید توبه کند و از راهی که رفته بازگردد. او هرگز رو به سوی ما نکرد و کفر و عصیانش روز به روز بالا گرفت. او نمرود شد و با ما دشمنی ورزید. ما هم او را به وسیله ی ضعیف ترین موجودات (پشه) از پا در آوردیم. این خاطره ی همان کودکی بود که تو دلت برایش سوخت.

مشهور ترین دانشمندان و مخترعان دنیا

مشهور ترین دانشمندان و مخترعان دنیا

ارائه: علی امیریان

برادران رایت: هواپیما که وسیله ای راحت برای سفر کردن است ام از جهاتی موجب هدر رفتن وقت می شود ولی خطرهای زیادی دارد که باید به جان خرید. وسیله ای که ما با آن به راحتی از این سر دنیا به آن سر دنیا سفر میکنیم افراد زیادی برای ساخت آن زحمت زیادی تحمل کردند ناموفق به اختراع درست آن شدند. برادران رایت به نامهای ویلبر و لورویل پسران کشیش میلتن رایت از اولین کسانی بودند که موفق به ساخت هواپیمای بی نقص شدند. پدر آن ها به آنها یک اسباب بازی داده بود که از جنس کاغذ، نی چوب پنبه ساخته بود و تا سقف خانه پروازی کرد. و همین هیجانی شد تا آن ها به فکر بیافتند که وسیله ی بزرگتری درست کنند که در آسمانها هم پرواز کنند. وقتی که اوریول به سن ۱۷ سالگی رسید شروع به تاسیس یک چاپخانه کرد که خیلی سریع شهرت یافت ولی به علت روی کار آمدن یک نشریه قوی آنها دیگر به کار چاپ ادامه ندادند و به ساختن دوچرخه مشغول شدند تا اینکه در یک روزنامه آلمانی خواندند یک جوانی آلمانی به نام گستاو لیلینتال روی هواپیما کار میکند و کنجکاو شدند تا اطلاعاتی دست یابند اما بعدها خبر رسید که در یکی از پروازها سقوط کرد و جان خود را از دست داده. یک روز ویلبر با دیدن یک جعبه با کنارهای خمیده در مغازه دوچرخه فروشی به سرش زد که بالهای هواپیما را به شکل جعبه بسازد. سرانجام در روز ۱۷ December در سال ۱۹۰۳ اولیور رایت از بالای تپه ای هواپیما خود را با ۱۲ اسب بخار به پرواز در آمد که ۱۲ ثانیه در آسمان ادامه یافت و به اندازه ۱۰ فوت بالا رفت و مسیر هفت متری را به با موفقیت طی کرد. ویلبر در سال ۱۹۱۲ بر اثر بیماری تیوفوئید درگذشت و ویلبر مجبور به تنهایی به ادامه کار شد و او در زندگی خود شاهد افزایش سرعت هواپیما از ساعتی ۳۰۰ میل تا سرعت مافوق مدت بود. هواپیمای برادران رایت در موزه هوافضا در واشنگتن نگهداری و در معرض عموم بود. ایوان پترویچ پاولوف در شهر «ریازان» در سال ۱۸۴۹ میلادی در روسیه مرکزی دیده به جهان گشود. وی یکی از بزرگترین دانشمندان فیزیولوژیست نادر و برجسته ترین شخصیت دوران حیات خود می باشد که در سراسر دنیا مورد توجه قرار گرفت. او پسر یک کشیک بود و در مدرسه ی مذهبی به تحصیل طب در دانشگاه سن پترزبورگ در دانشگاه روسیه در پزشکی مشغول شد و در سال ۱۸۷۹ مدرک خود را دریافت کرد. او در رشته ی فیزیولوژی گردشی خون اقدام کرد و بعد به عضویت درمانگاه امراضی داخلی پذیرفته شد. پاولف به دستور رئیس درمانگاه مامور تهیه و تنظیم سازمان آزمایشگاه فیزیولوژی شد. پاولف بیشتر آزمایشهای خود در آنجا با وسایل بسیار ساده که بیشتر آن را با حقوق خود خریداری کرده با پشتکار زیاد انجام میداد. تحقیقات علمی وی در زمینه فشار خون به دو دسته تقسیم می شود: از دهه ی قرن نوزدهم تا سال ۱۹۰۲ آزمایشهای او درباره ی لوله های غذایی و از سال ۱۹۰۲ تا زمان مرگش درباره ی فعالیت های عصبی بود. بزرگترین کشف پاولف انعکاسی شرطی بود که آن را روی سگ خود انجام می داد وی سگ را در اتاق خالی گذاشت و هر روز زنگی را در ساعات معین به صدا در می آورد و بعد از آن برای سگ غذا گذاشت و سگ با دیدن غذا دانش پر آب می شد این کار چند بار تکرار شد و یک بار زنگ را در همان ساعت به صدا در آورد ولی برای سگ غذایی گذاشت اما سگ با شنیدن صدای آن دهانش آب می افتد و پاولف فهمید سگ در برابر صدای آن شرطی شد. او فرضیه دیگری هم به اثبات رساند از اینکه فعالیت های بدن بوسیله سلسله اعصاب کنترل می شود. پاولف در قرن ۱۹ معروفترین دانشمند فیزیولوژی شناخته شد و جایزه نوبل در سال ۱۹۰۴ دریافت کرد. در سال ۱۹۰۷ به عضویت فرهنگستان علوم روسیه آمد و مدیر انیستیتی فیزیولوژی فرهنگستان شد و در سال ۱۹۳۶ میلادی در سن ۸۷ سالگی بر اثر ذات الریه چشم از جهان فرو بست. الکساندر فلمینگ الکساندر فلمینگ در جنوب غربی اسکاتلند به سال ۱۸۸۱ میلادی دیده به جهان گشود. او ده ساله بود که به مدرسه ی (لودان) وارد شد بعد وارد مدرسه ی (دارول) که برادرش در آنجا مشغول به تحصیل بودند وارد شد. و دکترای خود در دانشگاه لندن در سال ۱۹۰۸ در رشته ی طب دریافت کرد. الکساندر فلمینگ اولین کسی بود که به کمک سالوارسان اقدام به درمان سفلیس از طریق شیمی درمانی نمود. او در سال ۱۹۲۸ مشغول به بررسی میکروبی به نام پنی سیلین بود که با استفاده

از یک بشقاب آزمایشهای ضد باکتری خود را انجام می داد. یک روز پس از برداشتن در پوش ظرف متوجه شد کپکهای خاصی روی ظرف بسته. او پس از توجه دقیق دریافت که هر کجا قارچ می کند باکتری کشته شده و هیچ باکتری تازه ای رشد نکرده است. این قارچ حاوی چرک از جراحت های عفونی است. او کشف خود را پنی سیلین نام نهاد. این قارچ از خانواده ی کپکها بود اما به دلیل ضعف مالی وی «پروفسور فلوری» و «دکتر چین» حاضر شدند آزمایشات او را ادامه دهند و بعد از آزمایشاتی بر روی حیوانات معلوم شد که این ماده بر روی انسانها مفید می باشد. و خطری ندارد. در سال ۱۹۴۱ فلوری به کمک فلمینگ مقدار زیادی پنی سیلین تولید کردند و در جنگ از آنها استفاده شد و به این طریق جان بسیاری از سربازان را نجات دادند. فلمینگ دریافت که این ماده برای از بین بردن میکروب ها و جلوگیری از رشد آنها قابل استفاده است. و او در سال ۱۹۴۵ موفق به کسب جایزه نوبل گردید. و سرانجام در سال ۱۹۵۵ میلادی در لندن چشم از جهان گشود. او نجلیستا تورپچلی این فیزیکدان و ریاضیدان ایتالیایی در ۱۵ اکتبر ۱۶۰۸ میلادی دیده به جهان گشود. تحصیل چشم گیرش در کالج «ژزوئیت» به حدی بود که عمویش در ۱۶ سالگی برای تحصیل علوم نرد (بندتی کاتسلی) در شهر رم فرستاد کاتسلی از شاگردان گالیله بود که در کالج اسپینتا تدریس میکرد. کاتسلی مقاله ی تورپچلی که در خصوص ابزار پرتاب بود نزد گالیله فرستاد و او از نبوغش سخت تحت تاثیر قرار گرفت. وی او به مرور زمان عمر توایی و بینایی خود را از دست داد تا از وجودش استفاده کرد. و این فرصت سه سال طول نکشید تا گالیله درگذشت. یکی از ثروتمندان ایتالیا که میخواست از عمق ۳۰ متری زمین آب استخراج کند ولی با وسایل موجود قادر به حفر ۳۰ متر نبودند. تورپچلی پس از ۲ سال تلاش از اعمال زمین آب استخراج کرد و باعث شهرت وی شد. در سال ۱۶۴۳ تورپچلی بر آن داشت تا تحقیقات و آزمایش را به صورت عینی مورد مطالعه قرار دهد. تورپچلی لوله ی شیشه ای که یک طرف آن بسته بود پر از جیوه کرد، بعد انگشت خود را بر دهانه ی لوله قرار دهد و لوله را بر پشتکی پر از جیوه فرو رفته بود. انگشت خود را برداشت و دید که سطح جیوه در لوله پائین آمد و در ارتفاع ۷۶ cm بالای پشتک متوقف شد. او از آزمایش دریافت که علت پائین نیامدن کامل جیوه در لوله بر اثر وزن هوا بر پشتک می باشد که با وزن این مقدار جیوه تعادل ایجاد میکند. هر چند که خلائی که تورپچلی ایجاد کرده بود یک خلا- کامل نبود و شامل مقداری بخار جیوه و هوا عملاً به ایجاد خلاء دست یافته بود. وی دریافت که ارتفاع جیوه هر روز تغییر میکند و با در نظر گرفتن ارتفاع جیوه میتوان فشار هوا را تعیین کرد و بدین ترتیب او موفق به ساخت اولین فشار سنج شد. سرانجام در ۲۵ اکتبر ۱۶۴۷ در حالیکه بین ۳۰ تا ۳۹ سال بیشتر نداشت در فلورانس چشم از جهان فرو بست. ژان لوران دالامبر این ریاضیدان معروف فرانسوی در سال ۱۷۱۷ میلادی دیده به جهان گشود. در یک روز سرد زمستانی شیشه بری که از کنار کلیسای ژان - لورون عبور میکرد کودکی را در جلوی در کلیسا دید که از سرما به خود می لرزید به خانه برد و از زنش خواست تا مواظب آن کودک باشد. و آن زن نیکوکار او را مثل فرزند خود پرورش داد و دالامبر نیز در تمام عمر خود نسبت به وی مدیون بود. زمانی که وی دانشمند بزرگی شد مادر اصلی دالامبر در صدد برآمد تا وی را نزد خود برگرداند ولی دالامبر با کمال سربلندی گفت: (مادر من همان زن شیشه بر است نه شما). او در سن ۲۲ سالگی مقاله ای در زمینه ی حساب انتگرال نوشت. این مقاله باعث شد تا به عضویت آکادمی علوم در آید. وی در زمینه ی مکانیک در ۱۷۴۳ نوشت وی در این کتاب به تشریح اصلی که به (اصل دالامبر) معروف می باشد پرداخته است. مفهوم آن «قانون سوم نیوتن در باب حرکت» می باشد. در مورد قوای وارد بر اجسام که به کلی در حرکت آزاد باشند یا اجسام حمایتی در حال تعادل پایدار باشند، برقرار است. « این اصل در مکانیک اهمیت فوق العاده ای دارد. دالامبر گفته بود: وقتی جسمی حرکت میکند دلیل بر آنست که نیرویی بر آن وارد می شود بنابراین حتماً ما بین این نیروها و تغییراتی که در حرکت ایجاد میشود تساوی یا تعادل وجود دارد یعنی اجسام در حال تعادل است. از کارهای علمی دیگر او عرضه داشتن قضیه دالامبر است. بر طبق این قضیه هر معادله جبری یک جواب (اعم از حقوقی یا موهومی) دارد. اصل دالامبر کلیه معجزه آسایی بود که وی از آن در قوانین مکانیک مایعات استفاده کرد و در سال ۱۷۵۶ برای بررسی در

علل بادها به کار برد و آن را به «پادشاه پروسی» هدیه و مقاله ای سالیانه برای وی تعیین کرد. دالامبر برای تهیه (دایره المعارف فرانسه) با (دیدرو) همکاری نزدیک داشت. وی در سال ۱۷۸۳ میلادی دیده از جهان فروبست و کتاب معروف خود را که ستون فقرات دینامیک به حساب می آمد به یادگار گذاشت. جورج سیمون اهم وی در سال ۱۹ مارس ۱۷۸۷ میلادی در شهر باواریا در جنوب شرقی المان دیده به جهان گشود. اهم پسر قفل سازی بود که به علم علاقه زیادی داشت و سعی کرد به تحصیل علم بپردازد. او در سن ۱۸ سالگی موفق شد در یکی از نواحی برن سوئیس به عنوان معلم ریاضی مشغول باشد و او سرانجام در سال ۱۸۱۱ به درجه ی دکترای ریاضی نایل شد و او استاد ریاضی کالج ژروئیت کلن رفت. اهم تئوری ریاضی جریان الکتریکی را در سال ۱۸۲۷ بیان نمود و قوانین مهم الکتریسیته بود و در شهرت وی سهم مهمی داشت. وی با استفاده از فرمولی ولتاژ و آمپر را با مقاومت الکتریکی ارتباط داد. او با استفاده از سیم هایی با طول و ضخامت متفاوت دریافت که مقدار جریان برقی که از آنها عبور میکند با طول سیم نسبت معکوسی و مقطع آن نسبت مستقیم دارد. اهم موفق شد نظریه ریاضی جریان برق را کشف و با کمک فرمول به هم ربط دهد و به این ترتیب قانون اهم را به عالم علم تقدیم کند. قانون اهم، اختلاف پتانسیل (بر حسب ولت) بین دو انتهای یک جسم مادی که برق در آن جریان دارد مساوی حاصلضرب شدت جریان (بر حسب آمپر) درمقاومت (بر حسب اهم) آن جسم است. چون کشف او مخالفتهای زیادی را در پی داشت و تنها از طریق آزمایشی میتوانست درستی آن را ثابت کند ولی این مخالفتها در حدی بود که او حتی از تدریسی استعفا داد. زمان زیادی نگذشت تا دانشمندان انگلیسی به اهمیت آن پی بردند و در سال ۱۸۱۹ او عضو انجمن سلطنتی شد و به عضویت در آلمانیان مورد ستایشی قرار گرفت به عنوان استاد دانشگاه مونیخ درآمد و او ۵ سال آخر عمر خود را با احترام و عزت سپری کرد و سرانجام در سال ۱۸۱۸ انجمن مهندسان برق جهان در پاریس به پاس زحمات وی واحد مقاومت الکتریکی را اهم نام نهادند. و در سال ۱۸۵۴ در مونیخ در سن ۶۷ سالگی چشم از جهان فروبست. چالرز رابرت داروین این دانشمند طبیعی دان در یکی از شهرهای انگلستان در سال ۱۸۰۹ میلادی متولد شد. او بر خلاف پدر و پدر بزرگش هیچ علاقه ای به طب نداشت. داروین بیشتر به تاریخ طبیعی علاقه نشان داد و علاقه ی وی به این رشته باعث شد تا عمیق تر به مطالعه و تحقیق در این رشته بپردازد. او در سال ۱۸۳۱ به عنوان دانشمند طبیعی دان به همراه محققان به آمریکا (ج) و جزایر غربی و اقیانوسی ارام سفر کرد. این سفر ۵ سال به طول انجامید و در این سفر مطالعاتی درباره ی جانوران و سنگواره های پیشین انجام میداد. وی درباره ی گردن دراز زرافه میگوید: از میان حیوانات آنهایی که گردنشان دراز است به غذایی بیشتری دسترسی دارند و در مواقع کمبود غذا امکان زنده ماندن برای این حیوانات بیش تر است. و فرزندان آنها با گذشت زمان نوعی از حیوانات گردن دراز به وجود می آیند. به نظر داروین مقدار غذا و آب موجود، دما و فشار جو و زیاد شدن گیاهان و حیوانات، نزاعی بین نسلها صورت میگیرد و آنهایی که با محیط سازگاری دارند باقی مانده و نسلهای قدیمی از میان می روند. به این ترتیب وی نظریه طبیعی را بیان کرد و هدف این نظریه انتخابی است که طبیعت از برترین نسلها و حیوانات و گیاهان دارد. کتاب معروف وی به نام بنیاد (بنیاد انواع) در سال ۱۸۵۹ نوشت که پس از انتشار آن میان دو گروه مخالف و موافق جدال در گرفت. کتاب دیگر وی که شهرت جهانی یافت که در سال ۱۸۷۱ نگه داشت با نام (پیدایش انسان) منتشر شد و کتابهای دیگری هم نگاهشت که نشانه ی قدرت تفکر و اندیشه او بود، در سال ۱۸۸۲ میلادی سرانجام دیده از جهان فروبست. ابونصر فارابی این فیلسوف معروف یونانی از نواحی ترکستان در ۲۵۷ قمری دیده به جهان گشود. او مشهور به معلم ثانی بود وی از همان دوران کودکی به زبان فارسی و ترکی آشنایی کافی داشت. او که زبان عربی را که زبان علم و فرهنگ اسلامی آن زمان بود برای یادگیری علوم و فنون آن تلاشی کرد تا آن را فراگیرد و به بغداد سفر کرد. وی در بغداد نزد ابوبشر که در زمان شهرت زیادی در بین مردم بود و کتابهای ارسطو را تشریح و تدریس کرد. و صدها شاگرد او آمدند تا به شرح رساله های ارسطو برای شفاهی بیان کند تا ایشان بنویسند، حضور یافت و به تحصیل منطق ارسطو پرداخت و او در ردیف بزرگترین فلاسفه تاریخ قرار داد. چون ابن سینا در محضر فارابی به فراگیری علم و

دانش پرداخته بود و از شاگردان معروف او بود و او را معلم ثانوی می نامیدند. وی علاوه بر فلسفه و منطق و ریاضیات و علوم در رشته ی موسیقی هم فعالیت داشت و سه تار، را فارابی ساخت و خودش آن را می نواخت. فارابی در رشته ی کیمیا با «جابر» و «رازی» هم فکر بود و در زمینه ی رساله ی مفید و مختصر نوشت که به رساله ی فی وجوب مناعه الکیمیا می باشد. و سرانجام در سال ۳۳۸ هجری قمری وداع گفت. توماس الوادیسون وی در شهر کوچک میلان در ۱۵ فوریه ۱۸۴۷ به دنیا آمد. او مدت ۵ سال تحصیل کرد و مادرش او را به کار تشویق میکرد. به دلیل ناشنوایی معلمش او را دانش آموزی کند ذهن می دانست و مادرش بعنوان دوست به اندیشه و تفکر او واقف بود. وی به روزنامه فروشی روی آورد و بعنوان یک کارگر در راه آهن دیترویت و پورت هارون به کار مشغول شد. او روزنامه ای منتشر کرد که اولین نسخه نشریه اش در سوم فوریه ۱۸۶۲ انتشار یافت. در سال ۱۸۷۳ تلگراف اختراع کرد که برای عموم قابل باور بود. ادیسون در منبلو در سال ۱۸۷۶ ملکی را خریداری کرد و در آن یک کارگاه بزرگ با تمام تجهیزات ساخت. او به دلیل کشفش به عنوان جادوگر منلو پارک شناخته شد. پروفیسور پارکر در سال ۱۸۷۸ لامپ زغالی را به ادیسون نشان داد و بزرگترین اختراع خود را در سال ۱۸۸۰ به ثبت رسانید. به دنبال آن در منلو پارک کارخانه ای به ساخت لامپ های برقی اقدام کرد. بعد از اختراع بزرگ گرامافون و دنبال آن کینه توسکوپ (دوربین اولیه سینما) اختراع کرد. و او همیشه عاشق کار کردن بود که در ۱۸ اکتبر ۱۹۳۱ در ۸۴ سالگی چشم از جهان گشود.

چهره حواریون در انجیل و قرآن

عاطفه شایبکی

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لَلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَاَمْنَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ. ای افراد با ایمان، یاران خدا باشید، هم چنان که عیسی فرزند مریم به حواریون گفت: یاران من (برای دعوت) به سوی خدا کیست حواریان گفتند: ما یاران خدا هستیم. گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی دیگر کفر ورزیدند. افراد با ایمان را بر ضد دشمنان کمک کردیم و سرانجام پیروز شدند." حواریون عیسی دوستان و شاگردان خاص حضرتش بودند که به وی از صمیم دل ایمان آورده بودند و آیین او را پس از غیبت مسیح در جهان انتشار دادند و آنها دوازده نفرند و اسامی ایشان به قرار زیر است: ۱. شمعون پطرس ۲. اندریاس برادر وی ۳. یعقوب ۴. یوحنا برادر وی ۵. فیلسیوس ۶. برتولما ۷. لوقا ۸. متی که گاه به او لاوی نیز می گویند ۹. شمعون غیور ۱۰. لیوس که گاهی به او یهودا گفته می شود ۱۱. یعقوب صغیر النیوس ۱۲. یهودای اسخریوطی. قرآن و انجیل با کمال صراحت درباره حواریون حضرت مسیح داوری نموده اند: قضاوت قرآن در حق آنها کاملاً یک نواخت است و همه را به خاطر داشتن روح فداکاری و جان بازی در راه آیین مسیح می ستاید، حتی در آیه مورد بحث برای تحریک مسلمانان به فداکاری در راه اسلام و این که در جرگه یاران خدا در آیند، جریان حواریون رانقل می کند و می گوید، آنان صریحاً به ندای یاری طلبانه مسیح چنین پاسخ گفتند: (نحن انصار الله؛ ما یاران خدا هستیم). پس شما هم ای مسلمانان به سان آنها یاران خدا باشید و بدانید بر دشمن پیروز خواهید شد هم چنان که آنها پیروز شدند. ولی قضاوت انجیل درباره آنها کاملاً متناقض است: گاهی آنها را در پرتو قرب معنوی که با مسیح داشتند صاحب کرامات و خوارق عادات معرفی می کند در صورتی که در برخی از اناجیل، چهره ای از آنها ترسیم می شود که نه تنها با آن مقام بلند و مرتبت رفیع آنان سازگار نیست، بلکه آنان را افراد فاسق و لابلالی معرفی می نماید. یکی از دلایل اعجاز قرآن این است که پیرامون صدها موضوع سخن گفته و درباره آنها بحث نموده است، ولی هیچ گاه در قضاوت و داوری خود دچار تناقض و اختلاف نشده است، چنین مصونیتی از یک فرد امی درس نخوانده، نشانه ارتباط وی با جهان وحی است، که از هر نوع خطا مصون می باشد و گواه بر این است که این کتاب محصول و تراوش فکر وی نیست؛ زیرا عادتاً محال است که یک

فرد، آن هم مدتی طولانی در مورد موضوعات گوناگون بحث و بررسی کند و در این مدت هرگز دچار اختلاف و تناقض گویی و یا لاقابل شک و تردید نگردد. هر یک از این موضوعات که قرآن درباره آن به طور مکرر بحث نموده نمونه زنده و گواه روشن بر این مطلب است. یکی از آن نمونه‌ها موضوع (حواریون) مسیح است که در این آیه و آیات دیگر مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است. اکنون ما تمام آیه‌هایی را که درباره آنان وارد شده در این جا گرد می‌آوریم، سپس خود شما داوری نمایید که آیا همه این آیات، جز یک هدف، که آن طهارت و پاکی و خلوص و ایمان راسخ آنان است، چیز دیگری را تعقیب می‌کند و بعداً داوری‌های متناقض انجیل را در حق آنان در این جا منعکس می‌سازیم، تا روشن شود کدام یک شایستگی کتاب آسمانی بودن را دارد. قرآن حواریون عیسی را چنین معرفی می‌کند: ۱. آنان یاران خدا بودند. هنگامی که مسیح، بنی اسرائیل را به آیین خود دعوت نمود و معجزات خود را برای آنها شمرد و اعلام کرد که من تصدیق کننده تورات و در عین حال حلال کننده برخی از حرام‌ها می‌باشم، در این هنگام احساس کرد اکثریت بنی اسرائیل در فکر کفر و انکار و اعراض از رسالت وی می‌باشند، لذا برای این که یاران خود را از دیگران تمیز دهد ندای خود را بلند کرد و گفت... "مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ أَمْنَا بِاللَّهِ وَاشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ؛ وقتی که حضرت عیسی از آنان احساس کفر و انکار نبوت نمود گفت: یاران من برای راهنمایی مردم به سوی خدا کیست! حواریون گفتند: ما یاران خداییم. به او ایمان داریم و گواه باش که ما در برابر او تسلیم هستیم". در آیه مورد بحث هم، همین مطلب را از آنان نقل می‌کند. لطفاً به خود آیه و ترجمه آن در آغاز بحث مراجعه کنید. ۲. به حواریون الهام می‌شود. یکی از معانی وحی در قرآن، همان الهام به قلب است. به طور مسلم الهام الهی شرایط و قیودی دارد و از آن کسانی است که روح و روان آنها، از لوث معاصی پاک شود و شایستگی خاص برای چنین موهبت پیدا نمایند. اگر به مادر موسی الهام می‌شود (نوزاد خود را شیرده و در صورت ترس از مأموران فرعون او را به دریا افکن و از سرانجام کار نترس؛ زیرا ما او را به سوی تو باز خواهیم گردانید و از پیامبران مرسل قرار خواهیم داد) برای این است که مادر موسی به چنین کرامتی شایسته بوده است. حواریون عیسی به تصریح قرآن دارای چنین شایستگی بودند و خداوند به آنان الهام نمود که به او و پیامبرش ایمان آورند آنان نیز به وی ایمان آوردند و حضرت مسیح را گواه گرفتند که در برابر دستوره‌های خداوند تسلیمند. چنان که می‌فرماید: "وَإِذْ أُوحِيَتْ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ امْنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا أَمْنَا وَاشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ؛ هنگامی که به حواریون الهام کردم که به من و پیامبر من ایمان آورید همگی گفتند: ایمان آوردیم و گواه باش که ما تسلیم هستیم". ۳. برای حواریون از آسمان مائده نازل می‌شود. با این که حواریون حضرت مسیح، به وی عقیده راسخ داشتند، برای کسب اطمینان بیشتر و بالابردن مراتب یقین و ایمان خود، از او درخواست نمودند که از خدا بخواهد برای آنها خوانی از غذا از آسمان فرود آورد. این معجزه خواهی نه به آن معناست که در نبوت مسیح شک و تردید داشتند، بلکه - همان طور که گفته شد - این درخواست برای کسب یقین بیشتر و تحصیل بالاترین مراتب ایمان بود؛ زیرا انسان هر چه هم به مطلبی مؤمن باشد باز مایل می‌شود که آن را از نزدیک لمس و مشاهده نماید. ابراهیم خلیل الرحمان با این که ایمان راسخ، به معاد انسان‌ها داشت که روزی خداوند همه را زنده خواهد نمود، مع الوصف از خدا خواست که نحوه زنده کردن مردگان را به او نشان دهد تا از نزدیک آن را مشاهده نماید. هنگامی که مورد بازخواست خداوند قرار گرفت و خطاب آمد که، مگر ایمان به قدرت من نداری وی در پاسخ گفت: چرا... "أَوَلَيْكُنْ لِيُطْمَئِنُّ قَلْبِي ... آی ایمان راسخ دارم که تو مردگان را زنده می‌کنی، ولی برای بالابردن ایمان و تکمیل مراتب یقین می‌خواهم آن را به طور محسوس ببینم. اتفاقاً عین همین تعلیل در درخواست حواریون نیز منعکس است؛ زیرا آنان پس از درخواست مائده آسمانی رو به مسیح کردند و گفتند... "نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتُنَا وَنَكُونُ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ؛ ما می‌خواهیم از آن مائده بخوریم، تا قلوب ما مطمئن گردد و بدانیم که به ما، راست گفته‌اید و بر وجود چنین معجزه‌ای شاهد و گواه باشیم". حضرت مسیح درخواست آنان را پذیرفت و از خداوند خواست که برای آنها، خوانی از آسمان نازل کند و همان روز را بر عموم بنی اسرائیل عید و روز سرور قرار دهد و نشان‌ای

از خداوند بر صدق رسالت مسیح باشد. خداوند دعای مسیح را پذیرفت، و برای تثبیت ایمان آنها مائده ای از آسمان بر آنها فرود آورد. این آیات روشنگر مقام و موقعیت حواریون عیسی در نزد قرآن مسلمانان است، که همگی به آن ایمان داریم. حالا- بینیم چهره آنان در کتاب های عهد جدید چگونه است! چهره حواریون در عهد جدید. مؤلف قاموس کتاب مقدس قطعات زیادی را در مورد شخصیت آنان از عهد جدید گردآورده که همگی حاکی از عظمت و جلالت آنهاست، و ما آن چه را ایشان در این مورد نقل نموده است در این جا از نظر خوانندگان می گذرانیم: حواریون شاگردان مخصوص حضرت مسیح هستند که بر جلال او شاهدند و آنها را در نهایت اقتدار برگزیده و با روح خود مملو ساخت و تعالیم و خدمات مخصوص خود را به آنها سپرد. بدیهی است که منصب حواریون مسیح به انقضای حیات خودشان منتهی شده و به نمایندگان آنها داده نمی شد. آنان اشخاص عامی و امی بودند که از میان مردم منتخب گشته، بعد از دعوت و اعطای دستور العمل کامل، آقای مقدس والهی خود را متابعت همی نمودند و همواره از مشاهده اعمال و افعال او از روح مقدس او شرمسار گشته، متدرجاً حقایق و تعالیم انجیل را درک می نمودند و پس از قیام خود، آنها را به تمام دنیا مأمور فرمود که اهل جهان را موعظه و اندرز نمایند و ایشان را بر اظهار معجزات و خوارق و غیره قدرت بخشید. بدیهی است که حواریون در اقتدار و اظهار معجزات و خوارق عادات و غیره مساوی بودند و هیچ یک را برتری بر دیگری نبود و هرگز ایشان مدعی این معنا نبودند، لکن هیچ یک از ایشان هم چو پولس مقتدر و توانا و کارپرداز نبود. حواریون به طور تدریج در فهم و ادراک رسالت مسیح ترقی نمودند تا موقع افاضه روح بر تمام ایشان. در (کتاب اعمال حواریون) وضع انکار لذات و زحمات این دوازده تن، که شباهت به مسیح داشتند، و افعال ایشان، که بر طبق اراده حضرت اقدس الهی بود و محض محبتی که به خداوند ایشان داشتند، به جا می آوردند، به طور تفصیل مذکور است و خودشان را، تماماً با غیرت و محبتی که بر حسب میل و رضای مسیح بود وقف این کار کرده و همواره ما را تعلیم می دهند. این بخش ها حاکی از صداقت و نزاهت حواریون است، ولی در برابر آنها بخش هایی در عهد جدید وجود دارد، که درست نقطه مقابل آن همه ثنا و توصیف است و انسان نمی داند کدام یک از اینها را باور کند؛ مثلاً همین انجیل متی، که حواریون را صاحبان کرامت و شفا دهندگان بیماران معرفی می کند در جای دیگر درباره یهودای اسخریوطی می گوید: وی دین خود را به دنیا فروخت و مسیح را در مقابل سی درهم به یهود تسلیم نمود و سرانجام پشیمان شد و خود را خفه نمود و با این کیفیت در گذشت. اینک عین عبارت انجیل متی را ملاحظه نمائید: "چون صبح گردید، جمیع رؤسای کهنه و مشایخ آن قوم درباره عیسی مشورت کردند که او را به قتل برسانند. پس او را بسته بیرون کشیدند و به پنطیوس پیلاتس حاکم تسلیم نمودند و چون یهودا سی پاره نقره را به رئیس کهنه و مشایخ رد نمود و گفت: خطا کرده ام؛ زیرا که خون بی گناهی را تسلیم نموده ام. گفتند که، ما را چه کار است خود دانی. پس آن پاره های نقره را درهیکل افکند، برگشت و خود را خفه نمود." حواری دزد. این حواری نه تنها در طول عمر چنین دسته گلی به آب داده و عیسای بی گناه را تسلیم دستگاه دژخیمان یهود نموده است، گویا سابقه و پیشینه درستی نیز نداشته و گاهی دست به دزدی می زده است و انجیل یوحنا درباره وی چنین می نویسد: شش روز قبل از عید فصح عیسی به بیت "عنیه" به مکان لفا در مروه که از میان مردگان او را برخیزانیده بود، آمد. در آن جا برای او طعام آماده کردند و مرثا خدمت می کرد و لعاذر یکی از هم نشینان بود. مریم رطل عطر سنبل خاص گران قیمتی را گرفته، به پاهای عیسی مالید و پا های او را به موی های خود خشک کرد و خانه به بوی آن عطر پر شد. آن گاه یکی از شاگردانش، یعنی یهودای اسخریوطی پسر شمعون که بعد به او خیانت کرد، گفت: این عطر چرا به سیصد دینار فروخته نشد که به فقیران داده شود، و گفتن او این را نه از آن جا بود که برای فقیران می اندیشید، بلکه از این سبب بود که دزد بود و کیسه می داشت و آن چه را در آن می افتاد می برد گرفتاری مسیح و خواب شیرین حواریون. مسیح در شب گرفتاری خود، به آنان دستور داد که بیدار بمانند ولی آنان بر خلاف دستور وی در خواب شیرین فرو رفتند، حتی مسیح مقداری نماز خواند و پیش آنان آمد همه را در خواب دید و به پطرس گفت: نمی توانستید یک ساعت با من بیدار باشید و دعا کنید. بار دیگر رفت مشغول نماز شد و برگشت

دوباره همه را در خواب دید، سپس در مرتبه سوم برگشت و به حواریون گفت: حالا- بخوابید و استراحت کنید. نه تنها در شب گرفتاری عیسی به خواب رفتند، بلکه در لحظه گرفتاری وی، او را رها نمودند و فرار کردند. اکنون ما کدام از این دو ترسیم را پذیریم؛ ترسیمی که آنان را در آستانه پیامبران قرار داده و صاحبان کرامت و خارق عادت معرفی می کند، یا ترسیم دیگری که حاکی از جبن و زبونی و ضعف ایمان آنان است تا آن جا که کارهایی انجام می دهند که هرگز یک مؤمن عادی، حاضر نیست آنها را انجام دهد؛ مثلاً پیشوای خود را در برابر سی درهم به درخیمان یهود می فروشند و در موقع گرفتاری مسیح به خواب اندرند و یا پا به فرار می گذارند، گویا عیسایی نبوده و مسیحی نیامده است. پیشوای مسیحیان از مسیح، تبری می جوید. پطرس، رئیس حواریون و خلیفه عیسی، در این که مانند دیگران در شب گرفتاری خوابید و پس از گرفتاری پا به فرار گذارد جای گفتگو نیست. ولی سپس اندک شهادتی از خود نشان داد و دورادور از عقب سر وی به منزل رئیس کهنه رفت و داخل گشت و نزد ملازمان برای ملا-حظه انجام کار نشست، تا آن جا که پطرس در ایوان، در بیرون نشسته بود و کنیزکی نزد وی آمد و گفت: تو نیز با عیسای جلیلی بودی و او در حضور همه انکار نمود و گفت: نمی دانم که چه می گویی سپس کنیزک دیگری او را دید و به او گفت: این مرد هم با عیسای ناصری بوده است. پطرس سوگند خورد که آن مرد را نمی شناسم و پس از مدت کمی، کسانی که ایستاده بودند پیش پطرس آمدند و گفتند: تو هم از آنها می باشی؛ زیرا لهجه تو، مرتو را آشکار می سازد. در این موقع شروع به لعن و قسم خوردن نمود که هرگز مسیح را نمی شناسم. در این موقع خروسی بانگ زد، آن گاه پطرس سخن عیسی را که به وی گفته بود که، سه مرتبه مرا پیش از بانگ خروس انکار خواهی کرد، به یاد آورد و بیرون شتافت و زار زار گریست. پطرس، شیطان است. هنگامی که عیسی از سرنوشت خود به شاگردانش خبر می داد، پطرس او را گرفت و در آغاز ملامت نمود و گفت: خداوند، از تو دور باد، این بر تو واقع نخواهد گشت! مسیح در جواب وی گفت: شیطان، دور شو، که موجب صدمه من هستی؛ زیرا اندیشه تو از الهیات نیست، بلکه از افسانیات است. اینها نمونه هایی از داوری های ضد و نقیض عهد جدید است که در این جا منعکس ساختیم، با این وصف چگونگی می تواند این نوشته، راهنمای ملل جهان و چراغی فرا راه مردم آن باشد. در این جا عظمت قرآن و اصالت و عدم تحریف آن برای اهل تحقیق روشن می شود که حواریون را تأیید می کند و احادیث اسلامی نیز درباره حواریون یک نواخت است؛ همگی عظمت و جان بازی آنان را بیان می کنند. علامه مجلسی، محدث معروف شیعه، روایات مربوط به آنان را در بحارالانوار گرد آورده است. ۱. مفسران و لغت نویسان برای (حواری) معانی متعددی ذکر کرده اند. ابن فارس در المقاییس می نویسد: اصول و ریشه معانی (حور) سه چیز است: الف) لون و رنگ. از این جهت لفظ (حور) در شدت سفیدی و سیاهی چشم استعمال می شود. ب) رجوع و بازگشت. مانند (ظَنُّ أَنْ لَنْ يَحُورَ؛ او اندیشید که دیگر باز نخواهد گشت). ج) گردش و مدار. اگر به دوست صمیمی انسان حواری می گویند، شاید از نظر پاکی و صفای قلب آنهاست که نقطه سیاهی در روان او نیست. طبرسی در مجمع البیان (ج ۱، ص ۴۴۷) می گوید: علت این که به دوستان مسیح (حواری) می گویند این است که، آنان شغل رخت شویی داشتند و لباس های مردم را سفید می کردند. ۲. انجیل متی، باب ۱۰، به اهتمام بیبل سوسیتی کرت سیم، چاپ لندن ۱۸۳۷؛ قاموس کتاب مقدس، ص ۴۱۴، ماده (رسول). ۳. همان، باب ۱۰، جمله ۱ از همان چاپ، درباره این دوازده نفر چنین می نویسد: (پس دوازده شاگرد خود را طلب فرموده ایشان را برارواح پلید قدرت داد تا آن که ایشان را اخراج نمایند و این که از هر مرضی و رنجی شفا بخشند... ۴. آل عمران (۳) آیه ۵۲.۵. مائده (۵) آیه ۱۱۱.۶. بقره (۲) آیه ۲۶۰.۷. مائده (۵) آیه ۱۱۳.۸. ر. ک: مائده (۵) آیه ۱۱۴ و ۱۱۵.۹. قاموس کتاب مقدس، ص ۴۱۴ و ۴۱۵. و این بخش ها را از انجیل های متی، لوقا، یوحنا و سایر کتب عهد جدید، مانند (کتاب اعمال رسولان)، و (کتاب اول قرنطیان) و (کتاب اول تسالونیکیان)، با ذکر خصوصیات کتاب و فصل و شماره جمله ها نقل کرده است و چون این کتاب مورد اعتماد کلیساهای جهان است دیگر لزوم ندارد مدرک هر یک از این بخش ها را از کتاب های یادشده تعیین کنیم. ۱۰. انجیل متی، باب ۲۷، جمله ۱ - ۵.۱۱. انجیل یوحنا، باب ۱۲، جمله ۱ - ۶.۱۲. انجیل متی، باب ۲۷، جمله ۳۶

۴۶ (با تلخیص). ۱۳. همان، جمله ۵۷ (با تلخیص). ۱۴. همان، باب ۲۶، جمله ۵۸ - ۷۵.۱۵. همان، باب ۱۶، جمله های ۲۳ - ۲۷.۱۶. برای آگاهی بیشتر ر.ک: بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۲۷۲ آیاترتباطی بین عدد دوازده در حواریون حضرت عیسی (ع) وائمه اطهار وجود دارد: حضرت عیسی ۱۲ حواری داشتند و در تاریخ این رقم مکرر استفاده میشود؛ در اسلام هم دوازده امام پاک داریم چرا تعداد این ها هم دوازده نفر است؟ این مساله با چه چیزی ارتباط دارد؟ توضیح آن چیست؟ پاسخ: خداوند متعال در قرآن مجید درباره قوم بنی اسرائیل فرموده است "و ما از آنان (بنی اسرائیل) دوازده نفر مراقب انتخاب نمودیم؛ و آنان را به دوازده عشیره که هر یک امتی بودند تقسیم کردیم و به موسی وقتی قومش از او آب خواستند وحی کردیم که با بر آن تخته بزن و پس از آن دوازده چشمه جوشید". و همچنین خداوند درباره تعداد ماهها فرموده است "در حقیقت شماره ماه ها و تعداد روزی که خدا آسمان ها و زمین را خلق کرده است دوازده ماه است. در روایات نیز تعداد یاران حضرت مسیح دوازده نفر ذکر شده است. ملاحظه این مقادارها نشان میدهد که روی عدد دوازده عنایتی بوده است اما حکمت و فلسفه این عدد بر ما مخفی است. آیا حواریون حضرت عیسی - علیه السلام - همانگونه هستند که در رساله «اع» چیزی که مسلم است اینست که مسلمانان و مسیحیان هم در اینکه حضرت عیسی - علیه السلام - دارای حواریون بوده است و هم در اینکه تعداد آنها دوازده نفر بوده اتفاق دارند. و حواریون که از ماده «حَوْر» به معنای سفیدی خالص گرفته شده است معمولاً بر خواص اصحاب و یاران انبیاء اطلاق میشود. و آن طوری که از امام رضا - علیه السلام - نقل شده است در وجه تسمیه حواریون میفرماید: در نزد مردم (شاید مسیحیان مراد باشد) حواریون به خاطر این حواریون نامیده شده‌اند که آنان لباسهایشان را با شستن از کثافات پاک نموده و سفید میکردند. و اما در نزد ما علت نامگذاری حواریون اینست که: آنان دارای نفوس پاک و خالص بوده و دیگران را هم با وعظ و تذکر از پلیدی گناه پاک و خالص میگرداند. اما اتفاق مسلمانان و مسیحیان در عدد حواریون نیز از متون طرفین به دست میآید. در روایتی از امام رضا - علیه السلام - وقتی جاثلیق از آن حضرت تعداد حواریون را میپرسد نقل شده است که حواریون دوازده نفر بودند و افضل آنان «ألوقا» است. و در کتب مختلف عهد جدید نیز از دوازده نفر حواری یا رسول و یا شاگرد حضرت عیسی - علیه السلام - نام برده شده حتی در بعضی از این کتابها به اسمهای آنان نیز تصریح شده است مثلاً «لوقا» در اعمال رسولان اسامی آنان را چنین ذکر میکند: پطرس، یوحنا، یعقوب، واندریاس، فیلیپس، توما، برتولما، متی، یعقوب، شمعون، یهوذا، و یکی از شاگردان هم خودش بوده است، که مجموعاً دوازده نفر میشوند. [۴] البته این حواریون را که لوقا اسم برده است در زمان بعد از غیبت حضرت مسیح میباشند. در بین مسلمین و مسیحیان بنابر آنچه که کتابهای مقدس هر کدام اقتضاء دارد یک سلسله اختلافاتی نسبت به حواریون مشاهده میشود، پس لاجرم باید از هر دو منظر این مسئله مورد بررسی قرار بگیرد. ۱. اعتقاد جامعه مسیحیت نسبت به حواریون: مسیحیان معمولاً حواریون را «شاگردان» مینامند و به حواریون که شاگردان مسیح - علیه السلام - بوده‌اند و به همه مبلغین مسیحیت در قرن اول میلادی عنوان رسول میدهند. و بالاترین رسول در نزد مسیحیان بنابر آنچه از اناجیل نقل شده است شمعون بن یونا است که حضرت مسیح - علیه السلام - به او لقب صخره یا پطرس داده است، آنجا که گفته است «من بر روی این صخره کلیسای خود را بنا میکنم» [۵] و مراد از کلیسا در اینجا جامعه مسیحیت است ولو اینکه کلیسا بر محل عبادت آنان نیز اطلاق میشود. [۶] ولی در عین حال انجیل یوحنا در رابطه با یکی از رسولان که اسم آن را اصلاً ذکر نکرده است، میگوید حضرت عیسی - علیه السلام - او را بیشتر از سایر رسولان (حواریون) دوست داشته است و او غیر از پطرس است. نظر و اعتقاد مسیحیت نسبت به حواریون از اضطراب و ضد و نقیضهای متعددی برخوردار است. همین (پطرس) که در رأس حواریون قرار دارد، بنابر آنچه که انجیل نقل میکند در یک روز (روزی که حضرت مسیح دستگیر شد) به بار حضرت عیسی - علیه السلام - را انکار میکند و میگوید که من از شاگردان او نیستم و او را نمیشناسم و پیشگویی حضرت مسیح را هم در این رابطه نقل کرده‌اند. از یک طرف لوقا در اعمال رسولان نه تنها رسولان و حواریون را بلکه همه شاگردان را با ایمان و پر از روحالقدس معرفی میکنند و از طرف

دیگر سخنانی را از حضرت مسیح - علیه السلام - نسبت به آنان بیان کرده است که با این مطالب منافات دارند مثلاً حضرت عیسی - علیه السلام - خطاب به شاگردانش میگوید: اگر شما به اندازه دانه خردلی ایمان میداشتید میتوانستید به این درخت توت بگوئید «از ریشه در بیا و در دریا کاشته شو» از شما اطاعت میکرد. همینطور در بین سخنان رسولان نیز تناقضات روشن دیده میشود. مثلاً یعقوب در نامه‌های که منسوب به اوست میگوید: ای برادران چه فائده دارد اگر کسی بگوید من ایمان دارم ولی عمل او این را اثبات نکند آیا ایمانش میتواند او را نجات بخشد؟ این سخنان یعقوب، ایمان بدون عمل را مایه نجات انسان نمیداند در حالی که «پولس» در نامه‌های خودش اصرار بر این دارد که ایمان بدون عمل با اتحاد در مسیح موجب سعادت و نجات انسان میگردد و برای عمل به شریعت هیچ ارزشی قائل نیست او میگوید: هیچ انسانی در نظر خدا با انجام احکام شریعت نیک شمرده نمیشود و کار شریعت اینست که انسان گناه را بشناسد. خدا بدون در نظر گرفتن شریعت و فقط از راه ایمان به عیسی - علیه السلام - همه ایمان داران را نیک میشمارد. بنابراین حواریون و شاگردانی که در عهد جدید تعریف شده‌اند: اولاً نمیتوانند شایستگی یاری حضرت مسیح - علیه السلام - و نیز صلاحیت بیان و تبلیغ از برای دین آن حضرت را داشته باشند. و ثانیاً رساله‌ها و آثار منسوب به آنها نیز نمیتواند از ارزش آسمانی و الهی برخوردار بوده و مایه اعتقادات ناب و مورد تأیید خداوند و پیامبرش حضرت مسیح قرار بگیرند.

۲. حواریون از دیدگاه قرآن و اسلام: در قرآن که کتاب مسلمانان و کلام خداوند است، مقام حواریون خیلی بالاتر از مبلغ و رسول و امثال اینها میباشد. این قدر مسلم است که در قرآن کریم، حواریون بر اصحاب خاص حضرت عیسی - علیه السلام - که دوازده نفر بوده‌اند اطلاق شده است. و بر مبنای قرآنی غیر از آنان هیچ کس از امت حضرت مسیح - علیه السلام - نمیتواند این عنوان را داشته باشد. بلکه بالاتر از آن، بنابر آنچه در میزان به ظاهر آیه شریفه «و به یادآور زمانی را که به حواریون وحی کردیم که به من و به فرستادهام ایمان آورند، گفتند ایمان آورده‌ایم و شاهد باش که ما تسلیمیم.» استناد شده، که حواریون حضرت عیسی - علیه السلام - هر کدام نبی بوده‌اند. علامه میگوید: این ایمانی که در آیه شریفه از حواریون خواسته شده است ایمان بعد از ایمان میباشد به دلیل اینکه هم در همین آیه و هم در سوره آل عمران، حواریون، بر این ایمان و اسلامشان حضرت مسیح - علیه السلام - را شاهد گرفتند. وقتی که حضرت عیسی - علیه السلام - از بنی اسرائیل احساس کفر میکند و یقین پیدا میکند که دعوت او در آنان تأثیری نمیگذارد، میفرماید: «کیانند یاران من در حرکت به سوی خدا؟ حواریون گفتند ما یاران دین خدا هستیم و به خداوند ایمان آوردیم و تو گواه باش که ما تسلیم شدگانیم.» و مراد از اسلام و تسلیم در اینجا اطاعت مطلق از حضرت عیسی - علیه السلام - و تبعیت او میباشد و لذا بعد از آن میگویند «ای پروردگار ما، ما به آنچه نازل کردی ایمان آوردیم و از پیامبر پیروی کردیم پس ما را در زمره گواهان بنویس.» علامه طباطبایی برای هر کدام از ایمان و اسلام مراتب سهگانه‌ای را ذکر کرده و این ایمان و اسلام حواریون که در آیه شریفه ذکر شده است از آخرین مرتبه آنها است که عبارت از تسلیم مطلق نسبت به هر چیزی است که خداوند از آنان بخواهد و غیر از مؤمنین خالص کسی قادر بر آن نمیشود. در اعتقاد مسلمین بنابر آنچه که دین اسلام اقتضاء میکند، حواریون حضرت عیسی - علیه السلام - معیار حق در امت آن حضرت شمرده میشوند. در این رابطه روایتی از پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله - توسط امام صادق - علیه السلام - نقل شده است که آن حضرت فرمود: (ای علی تو در امت من مثل عیسی بن مریم هستی، قوم عیسی بر سه فرقه تقسیم شدند فرقه‌های مؤمنینی بودند که حواریون حضرت عیسی باشند و فرقه‌های او را دشمن داشته که یهود باشد و فرقه سوم در او غلو کردند و از ایمان خارج شدند. و امت من هم زود است که در رابطه با تو سه فرقه شوند... و شیعیان تو و دوستان شیعیان تو در بهشتاند و دشمنان تو و غالیان در تو در آتشاند.) در دین اسلام حواریون به عنوان اوصیاء و جانشینان حضرت مسیح - علیه السلام - مطرح هستند. در این رابطه در ذیل روایت مفصلی که درباره حوادث مختلف از حضرت آدم - علیه السلام - تا خاتم - صلی الله علیه و آله - مطالبی بیان شده از ابی‌جعفر - علیه السلام - چنین نقل شده است: «... بعد از حضرت عیسی - علیه السلام - دوازده نفر حواری بودند که به عنوان اوصیاء حضرت عیسی - علیه السلام - ایمانشان را حفظ کرده و انجام وظیفه نمودند.» پس بنابر معیارهای اسلامی

این حواریونی که در مسیحیت تعریف شده‌اند حواریون واقعی حضرت مسیح - علیه السلام - نمی‌باشند و یا ممکن است که در تعریف آنان تحریف صورت گرفته باشد و نیز اناجیل و نامه‌های که توسط رسولان نوشته شده‌اند هیچ ربطی به حواریون واقعی حضرت مسیح ندارند بلکه کسانی آنها را نوشته که خودشان را از حواری، شاگردان و مبلغین حضرت عیسی - علیه السلام - معرفی کرده‌اند.

سیری بر آموزه های قرآن بر کذب و دروغ

۲ سیری بر آموزه های قرآن بر کذب و دروغ حمزه خان بیگی.

چکیده: یکی از مهمترین مصائب و بیماری های مهمی که از ابتدای خلقت بشر گریبانگیر او بوده و پس از این هم به وفور می توان شاهد آن بود، معضل مهم و نابود کننده دروغ است. در واقع دروغ در تمام ادوار و اعصار یک آفت اجتماعی است که باعث ایجاد بسیاری از پستیها و بدیها می گردد، بدیهی است جامعه ای که در میان افراد آن دروغ رایج و متداول باشد، قطعاً جامعه ای امن و سالم نیست، بلکه ملتی در حال ترقی و پیشرفت است که صداقت و درستی در آن استوار و پابرجا باشد، زیرا دروغ دشمنی و کینه ورزی را در میان مردم به بار می آورد، و منجر به بی اعتمادی در میان آنان می گردد، و آنان را از همدیگر دور می کند، به طوری که هیچ گونه تعاون و همیاری در بین آنان انجام نمی گیرد و فاقد هر گونه الفت و محبت نسبت به همدیگر می باشند، و از این جهت است که اسلام کذب را یکی از گناهان کبیره شمرده است و می فرماید: «..... إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُشْرِفٌ كَذَّابٌ»..... قطعاً خدا کسی را که افراط کار و بسیار دروغزن را هدایت نمی کند (غافر/۲۸) اسلام بیش از دیگر ادیان دروغ را زشت و ناپسند می شمارد و دروغگویان و خیانت کاران را مورد ملامت قرار می دهد، صداقت را زیبا و پسندیده می داند و صادقان و درستکاران را مورد تعریف و تحسین قرار می دهد. اسلام صداقت و درستکاری را در کنار تقوا و پرهیزکاری قرار داده و از نظر آن هر کس صداقت را از دست بدهد، تقوا و پرهیزکاری نیز بیگانه می شود. در این نوشتار تلاش می شود با اندک بضاعت علمی خویش با استناد به کلام خدا و فرمایشهای گهر بار نبوی و فرموده ی بزرگان و علمای دین و اخلاق، به توضیح مفهوم کذب، عوامل و مراتب و موارد تجویز کذب، آثار و عواقب دنیوی و اخروی آن در زندگی فردی و اجتماعی انسان و طریقه رهایی از آن پرداخته و تبیین زمینه های تخلیه و پیرایش نفس انسان از این رذیله خانمان سوز اخلاقی و تحلیه، و آرایش آن با صدق و راستی در حیات مؤمنانه ی خویش به اختصار بررسی شود. کسی را که گردد زبان دروغ

چراغ دلش را نباشد فروغ «سعدی» کلمات کلیدی: صدق، کذب، دروغ مصلحت آمیز، تجویز، رذیله اخلاقی. مقدمه‌ی یکی از محرمات و آفات خطرناک زبان، دروغ است و دروغ از گناهان کبیره شمرده شده است. شاید به خاطر همین، عامل بسیاری از گناهان بوده آفات و خطرات ناشی از کذب و دروغ افراد و گروه های اجتماعی را به مرداب های گندیده می کشاند و آب های آلوده را به آنها می نوشاند و همین جاست که بذر دروغ در سرزمین جان و روح آنان رشد یافته و به نهال و پس از آن به درختی تبدیل می شود که ریشه های خود را مستحکم می کند و میوه های تلخ و هلاکت بار تولید می نماید. لذا باید به درمان این مرض مهلک اخلاقی پرداخت و این آفت زبان را با آموزه های قرآن و سنت از مسیر رشد و تعالی نفس خویش زدود تا زمینه ترکیه عملی نفس و رسیدن به کمالات والای انسانی فراهم آید. یکی از راههای علاج دروغ این است که: قبل از هر چیز باید مبتلایان را به عواقب دردناک و آثار سوء معنوی و مادی آن متوجه ساخت، و نیز باید متذکر شد که اگر چه دروغ در پاره ای از موارد نفع شخصی دارد ولی نفعش بسیار آنی و زود گذر است. یکی دیگر از موثرترین راههای علاج دروغ پرورش شخصیت در افراد و کوشش برای تقویت پایه های ایمان در دل آنان است و باید محیط های تربیتی و معاشرتی مبتلایان را از وجود افراد دروغگو پاک کرد تا تدریجاً طبق اصل محاکات و تاثیر پذیری محیط وجود آنها از این رذیله مهلک اخلاقی پاک گردد. بنا به تمام آموزه های قرآن و سنت دروغ از کارهای زشت و ناپسند و عادت به آن از رذایل

اخلاقی است و تا ضرورت و مصلحت مهمی در میان نباشد، گفتن دروغ جایز نیست. اما اگر به دست آوردن مصلحت مهمی متوقف بر دروغ باشد، و با راستگویی نتوان به آن رسید، حرمتش بر طرف گشته و گناهِش از میان می‌رود، و اگر تحصیل این مصلحت واجب باشد، مانند نجات مسلمانی از قتل و اسارت، یا حفظ آبرو یا اصلاح ذات‌البین، در این صورت دروغ واجب می‌شود. به عبارت دیگر، تمام موارد مذکور را می‌توان در یک قاعده کلی خلاصه کرد و آن این است که: اگر هدف‌های مهمتری به خطر بیفتد و برای دفع آن خطرات، توسل به دروغ ضرورت داشته باشد، و به تعبیر دیگر تمام این موارد مشمول قاعده «اهم و مهم» و یا به تعبیری «دفع افسد به فاسد» است در واقع تجویز دروغ در این موارد مانند حلال بودن خوردن مردار (اکل میتة) در مواقع ضرورت است که باید به مقدار ضرورت و تنها در مواردی که راهی جز آن نیست اکتفا شود. در مقابل کذب، صداقت و درستی در رأس همه فضایل معنوی و روحی است، یکی از ضرورت‌های اساسی جامعه‌های بشری نیز بوده که حیات جمعی را از آثار خود متحول می‌سازد و به روتق و صفا و یکرنگی در می‌آورد. و بزرگ‌ترین پنجره‌ای است که بر روی طلوع سعادت و بهروزی افراد و جامعه باز می‌شود. خداوند سبحان چه با زبان تکوین و چه با زبان تشریح با صداقت و راستی با بندگانش سخن می‌گوید و می‌فرماید که صداقت برای شما بهتر است. دین اسلام اهمیت فراوانی به تربیت درست مسلمانان می‌دهد که بر پاکی قلب و زبان استوار باشد. رسول اکرم (ص) را قبل از پیامبری بخاطر صداقتش، صادق و امین لقب داده بودند زیرا در تمام مدت عمر دروغی از ایشان شنیده نشده بود. علی (ع) در نهج البلاغه می‌فرماید: «ولکن یُوخَذُ مِنْ هَذَا ضَعْفٌ وَ مِنْ هَذَا ضَعْفٌ فَيُمَزَّجَانِ...» (نهج البلاغه صبحی صالح خطبه ۵۰) «مردم قسمتی از حق و قسمتی از باطل را گرفته و در هم می‌آمیزند و از این راه، باطل را به خورد مردم می‌دهند.» توجه به این نکته اهمیت دارد که «صدق و کذب» در اصل، صفات خبر هستند؛ از همین رو، گوینده خبر به اعتبار خبرهایش، به صفت دروغگویی یا راستگویی متصف می‌شود. آن‌گاه که فردی خبر می‌دهد، چنانچه خبرش مطابق با واقع باشد، صادق، و اگر خبرش با واقع مخالف باشد، کاذب و دروغگو خوانده می‌شود؛ بنابراین، راست و دروغ صفاتی هستند که اولاً و بالذات (یعنی بدون هیچ‌گونه نسبت مجازی و غیر حقیقی.) به خبر مربوطند، و ثانیاً و بالعرض (یعنی با در نظر گرفتن نسبتی مجازی و غیر حقیقی، اگرچه این مجاز نرد مردم آشکار نباشد.) با توجه به خبر، به گوینده خبر نسبت داده می‌شوند. معنای لغوی دروغ‌کذب بر وزن وزر و کتف به معنی دروغ گفتن می‌باشد. صحاح و قاموس و اقرب و ... هر دو وزن را مصدر گفته‌اند ولی استعمال قرآن نشان می‌دهد که کذب بر وزن «وزر» مصدر است. (سید علی اکبر قرشی، ۱۳۶۱ ش، ج ۷) کذب بر وزن «کتف» اسم مصدر است به معنی دروغ مثل «يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ (نساء/ ۵۰ و مائده/ ۱۰۳ و یونس/ ۶۰ و نحل/ ۱۱۶) چون کذب مفعول به «یفترون» است لذا اسم است نه مصدر یعنی بر خدا دروغ می‌بندند. تکذیب آن است که دیگری را به دروغ نسبت دهی و بگویی دروغ می‌گوید. «كذَّابٌ» مبالغه است یعنی بسیار دروغگو «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ». (غافر/ ۲۸) «کاذبه» مصدر است مثل عاقبه، عافیه و باقیه «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ - لَيْسَ لَوْقَعَتِهَا كَادِيَةٌ» (واقعه/ ۱/ ۲) مفهوم دروغ‌با وجود اینکه واژه دروغ از واژه‌هایی است که معنی و مفهوم آن معروف نزد همگان است ولی در عین حال در میان دانشمندان در مورد مفهوم آن مباحثات زیادی است، بعضی دروغگویی را به معنی عدم مطابقت محتوای سخن با واقعیت ذکر کرده‌اند، در حالی که برخی آن را عدم مطابقت با تشخیص و اعتقاد گوینده می‌دانند به تعبیری، دروغ بیان سخن و مطلبی است که مطابق با واقع و حقیقت نیست، بین آنچه که توسط فرد بیان می‌شود و آنچه را که در جهان خارج وجود دارد. دروغ از بدترین معایب، زشت‌ترین گناهان و منشأ بسیاری از مفاسد است و بالطبع از کارهای زشت و ناپسند و عادت به آن از رذایل اخلاقی و از گناهان کبیره است و تا ضرورت و مصلحت مهمی در میان نباشد، دروغ گفتن جایز نمی‌باشد. راغب اصفهانی در کتاب «مفردات» بر این باور است که اصل کذب و دروغ در گفتار است. تفاوتی در دروغ از این لحاظ نیست که در گذشته اتفاق افتاده باشد یا در آینده؛ چنان که تفاوتی از این جهت وجود ندارد که دروغ نسبت به وعده‌ای باشد که انجام نمی‌شود و یا امر دیگری باشد. (راغب اصفهانی، ۱۶۱۶ق، ص ۴۷۸)

ذیل واژه صدق) دروغ هنگامی پدید می آید که انسان چیزی را بر خلاف باور خود ابراز نماید. به تعبیر دیگر دروغ اظهارات خلاف باور و بر ضد عقیده است. به این ترتیب، دروغ با باور انسان گره می خورد، لذا از خطا و اشتباه متمایز می گردد. حال اگر ادعایی را که مطابق واقع است، اما به آن باور ندارد، بر زبان آورد، دروغ گفته است. برای مثال منافقان نزد رسول خدا (ص) می آمدند و می گفتند که به پیامبری رسول خدا شهادت می دهند. هرچند این سخن در واقع درست بود و حضرت واقعاً پیامبر خدا بودند، اما چون گویندگان به این سخن باور نداشتند، از نظر خداوند آنان دروغ گو به شمار می رفتند. « إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ تَرَجَمَهُ: « چون منافقان نزد تو آیند گویند گواهی می دهیم که تو واقعاً پیامبر خدایی و خدا [هم] می داند که تو واقعاً پیامبر او هستی و خدا گواهی می دهد که مردم دوچهره سخت دروغگویند» (المنافقون/۱) با توجه به مفهوم این آیه، قرآن ملاک و معیار تشخیص دروغ از راست را چنین بیان می دارد که شخص هرگاه مخالف اعتقاد و باور خویش سخنی را به میان آورد، در حقیقت دروغ گفته است، حتی اگر در سخن وی سخن حقی باشد ولی چون با باورهای وی نامتناسب است و تطابقی میان سخن و باورش نیست آن سخن دروغ دانسته می شود. بنابراین ممکن است شخصی سخنی را بگوید که نادرست و ناحق باشد ولی چون باور وی آن است که آن چه می گوید راست است نمی توان وی را متهم به دروغ گویی کرد. برعکس اگر شخصی باوری داشته باشد و برخلاف باور خویش سخن حقی را بگوید، او دروغگو است؛ زیرا وی برخلاف باور خویش و به قصد دروغ سخن حقی را به زبان آورده است. بنابراین ملاک و معیار سخن راست از سخن دروغ باورهای شخص و سخنان وی است. از این رو تطابق سخن با حق و یا واقع، ملاک سنجش نیست بلکه مطابقت باورهای شخص با سخنی است که به زبان می راند. صاحب « تفسیر انوار القرآن» در توضیح این آیه چنین می گوید: منافق کسی است که اسلام را آشکار کرده و کفر را پنهان می دارد. یعنی ای پیامبر (ص) چون منافقان به تو رسند و به مجلس حاضر شوند؛ «می گویند» به زبانهای خود خلاف آنچه را که در دلها پنهان است: «گواهی می دهیم که بی گمان تو پیامبر خدا هستی» منافقان گواهی شان را با «لام تأکید» مؤکد می کنند، برای اشعار و اعلام این که این گواهی از صمیم دل و همراه با خلوص نیت و عقیده صادر شده است معنای (نشهد)، نعلم و نحلف است یعنی: می دانیم و سوگند می خوریم که تو رسول خدا هستی «و خداوند می داند که تو پیامبر اوایی» این تصدیقی است از جانب خدای عزوجل بر گواهی حقانیت رسالت محمد (ص) که سخن منافقان متضمن آن است تا تکذیب منافقان در جمله بعدی چنین فهمیده نشود و ناظر به این حقیقت می باشد که «و خداوند گواهی می دهد که منافقان دروغگویند» در این ادعا که گواهی شان بر رسالت رسول اکرم ص از صمیم قلب و خلوص عقیده است هر چند لفظ و بیان محض که صرفاً گواهی دادنشان به زبان بر صحت رسالت است دروغ نیست زیرا لفظ این سخنشان حق است (عبدالرؤف مخلص، ۱۳۸۵ش، ج ۶، ص ۱۵۸) دروغ در دنیا و آخرت انسان را از رحمت الهی محروم می کند و در میان مردم بی اعتبار می نماید و اعتماد عمومی را سلب و جامعه را به بیماری نفاق دچار می سازد و از آفات زبان و خراب کننده ایمان است. این صفت ناپسند از جمله ویژگی هایی است که آیات و روایات عقل آدمی بر زشتی و فسادش اتفاق نظر دارند و به خودی خود از گناهان کبیره به شمار می آید و صفتی است که آدمی را در دیده ها خوار و در نظرها بی اعتبار می کند و باعث خجالت و دل شکستگی می باشد و عامل اساسی در بی آبرو شدن آدمی پیش خدا و خلق است. دروغ را باید گفته یا نوشته و یا به طور کلی هر خبر خلاف واقعی بدانیم که اظهار می شود و دروغگو کسی است که با گفتار یا رفتار خود دروغ را اظهار می کند. نکته مهمی که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد این است دروغ و اظهار مطلب خلاف واقع صرفاً با زبان انجام نمی شود و اینطور نیست که بگوییم دروغ تنها با گفتن و استفاده از زبان محقق می شود بلکه در آثار فقها و علمای اخلاق انواع مختلفی از قبیل دروغ در گفتار، نیت، عزم، وفای به عزم، اعمال و مقامات دین بر شمرده شده که به همگی آنها می توان اطلاق دروغ کرد. (آیت الله مجتبی تهرانی، ج ۴، ص ۸۳) دروغ گفتن مسلمانان به یکدیگر خیانتی بزرگ است. مسلمانان آینه رفتار یکدیگرند و باید نیک خواهانه در پی اصلاح

یکدیگر برآیند و کاستی های خود را جبران کنند، از این رو هرگونه دروغی به برادر دینی، بخشی از حقیقت را بر او می پوشاند و مانع از کمال وی می شود. پدیده دروغ اگر در جامعه رواج پیدا کند، دیگر مؤمنان آینه یکدیگر نخواهند بود و روح حقیقت جویی و کمال طلبی در آنان می میرد، لذا رسول خدا (ص) فرمود: «كَبُرَتْ خِيَانَةٌ أَنْ تُحَدِّثَ أَخَاكَ حَدِيثًا وَهُوَ لَكَ بِمُصَيِّدٍ وَأَنْتَ لَهُ بِكَاذِبٍ» (متقی هندی، ۱۴۱۹ق، ج ۳، ص ۲۴۸؛ رواه ابوداود رقم (۴۹۷۱) فی الأدب، باب فی المعارض، وإسناده ضعیف). وروم بن ابی فراس، ج ۱، ص ۱۴۴ (با اندکی تفاوت در الفاظ حدیث)؛ ری شهری، ۱۱، ۵۱۲۰، ح ۱۷۲۷۳ از تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۱۱۴) «خیانت بزرگی است که به برادر (دینی) خودت سخنی بگویی که او تو را در آن راست گو بداند، اما تو به او دروغ گفته باشی». یکی از مسائل مهم و قابل توجه این است که اسلام به هیچ وجه نسبتی با دروغ ندارد و یک مسلمان بسته به میزان ایمان و سلامت قلبش از دروغ گریزان و بیزار است معمولاً هدف از دروغ گمراه کردن طرف مقابل و یا مشتبه کردن امری بر دیگری است تا در سایه آن بتواند به اهداف خود برسد. این هدف یا اهداف ممکن است متعدد باشد: از جمله نجات از مجازات، کسب منافع مورد نظر، جلب نظر و توجه دیگران به نحوی که در سعادت و خوشبختی او نقش دارند. علی (ع) که همه چیز را از زاویه عبودیت پروردگار می بیند در تعریف صدق و کذب، تعبیری زیبا دارد که می فرماید: «الصدق مطابقة المنطق للوضع الالهی و الکذب زوال المنطق عن الوضع الالهی» (غرر فارسی، حدیث ۱۵۵۲ و ۱۵۵۳، ج اول، ص ۴۰۰) «صدق همان مطابقت سخن با وضع الهی است، و کذب ناهماهنگی سخن با وضع الهی است». مهم ترین کارکرد دروغ گمراه کردن مخاطب است. هر گاه انسانی بخواهد مخاطب خود را گمراه کند، از دروغ استفاده نموده و به این ترتیب، او را می فریبد. این خصالت در همه انواع دروغ ها یافت می شود، چه دروغ برای فریفتن دشمن، چه به قصد شوخی یا از سر مصلحت باشد. دروغی که نتواند بفریبد، دیگر دروغ نیست و ماهیت خود را از دست داده است. کسی که برای نجات جان خود به دیگری دروغ می گوید، با این کار او را فریفته است. تنها جایی دروغ فریب کارانه نخواهد بود که پیشاپیش توافقی بر سر آن صورت گرفته باشد، مانند آنکه چند تن جمع شوند و قرار بگذارند که هر کس بزرگترین دروغ را گفت، برنده باشد. بنابراین صدق و کذب در هر حال بر اساس تطابق با واقعیت ها مشخص می شود. البته هر گونه عدم تطابق با واقعیت دروغ نیست، بلکه مهم این است که شخص برای فریب دادن دیگران، سخنی بگوید و یا عملی انجام دهد که مطابق واقع نیست. زیرا ممکن است شخصی از روی اشتباه یک سخن خلاف واقع را بیان کند. بنابراین می توان دروغ را اینگونه معنا کرد: «فریب دیگران به وسیله چیزی که در نظر متکلم واقعیت ندارد». دروغ از منظر آیات و احادیث آیات و روایات بسیاری در زمینه زشتی دروغ سخن می گویند و آیات تکان دهنده ای حتی دروغگو را در ردیف کافران و منکران آیات الهی می شمارند. «إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» «تنها کسانی دروغ پردازی می کنند که به آیات خدا ایمان ندارند و آنان خود دروغگویانند» (نحل/ ۱۰۵) دروغ گفتن از جمله بدترین خصال و مذموم ترین عاداتها است، زیرا دروغگو میخواهد جوهر زیبای حقیقت را تبدیل، و دروغ خویش را در آن اظهار کند. از این رو قرآن کریم از این عمل زشت منع و این اخلاق بد را در ردیف بُت پرستی قرار داده و میفرماید:

۱- «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» (حج/ ۳۰) «پس از پلیدی بتها دوری کنید و از گفتار باطل اجتناب ورزید» (از گفتن دروغ بپرهیزید.) «راغب اصفهانی در واژه «زور» در این آیه، دروغ را مصداق بارز «قول زور» دانست می گوید: دروغ را «زور» گفته اند؛ چون از جهت خود منحرف است. (راغب اصفهانی، ۱۶۱۶ق، ص ۳۸۷، ماده زور؛ قرشی، ۱۳۶۱ش، ج ۳، ص ۱۸۹) ۲- دروغگو و کافراز هدایت ربانی بی بهره و محروم هستند، چنانچه میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ» (زمر/ ۳) «در حقیقت خدا دروغ پرداز ناسپاس را هدایت نمی کند» ۳- مراتب دروغ به تناسب اشخاص فرق می کند، هر دروغ که زیان آن بیشتر باشد، نهی از آن شدید تر و گناه آن بزرگتر است، و این نوع دروغ از جمله گناهان کبیره میباشد، چنانچه پیامبر (ص) میفرماید: «ثَلَاثَةٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ: شَيْخٌ زَانَ وَمَلِكٌ كَذَابٌ وَعَانَلٌ مُسْتَكْبِرٌ» (این حدیث را مسلم در صحیح، ج ۱، ص ۷۲ از ابوهریره

روایت کرده است.) «سه گروه اند که خدا با آنان سخن نمی گوید و در روز قیامت به آن ها توجه نمی کند و آنان را پاک نمی سازد و برای آنان عذاب دردناکی است: پیر زناکار، سلطان کذاب و فقیر متکبر». پیامبر (ص) در حالی که تکیه کرده بود فرمود: «آیا شما را از بزرگ ترین گناهان کبیره خبر دهم؟ شرک به خدا، نارضایی والدین، آنگاه نشست و فرمود: آگاه باشید دیگر از گناهان کبیره گفتار دروغ است». (راه روشن، ج ۵، صص ۳۲۸ و ۳۲۹) لذا باید از دروغ های کوچک که انسان را به دروغ های بزرگ می کشاند، پرهیز کرد. چنین نیست که انسان قادر باشد در موارد خرد دروغ بگوید و در موارد کلان راستی پیشه کند. آدمی اگر به دروغ ادامه دهد، دیگر نمی تواند از ادامه آن باز ایستد. زیرا انسان غالباً اسیر عادت خویش می شود و چون در موردی دروغ گفت و از آن نتیجه گرفت، همین شیوه را دنبال می کند تا در تباهی بیفتد، لذا امام سجاد (ع) به فرزندان خویش می فرمود: «إِتَّقُوا الْكُذْبَ الصَّيِّغِرَ مِنْهُ وَالْكَبِيرَ فِي كُلِّ جَدِّ وَ هَزَلٍ ، فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَذَبَ فِي الصَّيِّغِرِ اجْتَرَأَ عَلَى الْكَبِيرِ»، «از دروغ کوچک و بزرگ در هر مسئله جدی و شوخی بپرهیزید، زیرا هنگامی که آدمی در مسئله ای کوچک دروغ گفت، (به دروغ گفتن) بر مسئله بزرگ دلیر می شود». (کلینی، ج ۲، ص ۳۳۸؛ و رآم بن ابی فراس، ج ۲، ص ۲۰۷) همچنین پیامبر (ص) فرمود: «خیانت بزرگی است که به برادرت سخن بگویی و او تو را تصدیق کند در حال که تو به دروغ گفته ای». (این حدیث را بخاری در الادب المفرد و ابوداود از حدیث سفیان بن اسید روایت کرده اند.) همچنین پیامبر (ص) فرمود: «إِنَّ الصَّادِقَ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ وَإِنَّ الْبَرَّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لِيُضَيِّدُ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ صِدْقًا ، وَإِنَّ الْكَاذِبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ وَإِنَّ الْفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لِيَكْذِبَ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ كَذَابًا » (متفق علیه) (این حدیث را مسلم در صحیح، ج ۸، ص ۲۹ روایت کرده است؛ مشکاة الانوار طبرسی ص ۱۵۷) «راستگویی انسان را به سوی نیکی میبرد و نیکی او را وارد بهشت میکند فرد پیوسته راست میگوید تا جایی که در نزد خداوند صدیق (بسیار راستگو) لقب میگیرد و دروغ انسان را بسوی زشتی میکشاند و گناه فرد را وارد جهنم میکند، شخص پیوسته دروغ میگوید تا اینکه در پیشگاه خدا کذاب (بسیار دروغگو) لقب میگیرد. از مفهوم حدیث چنین بر می آید که دروغ گفتن به خودی خود، خصلت و عادت زشتی است و در آن، این خاصیت هم وجود دارد که آدمی را به سوی گناه و اعمال بد و می دارد و تمام زندگی آدمی را آلوده کرده، و مستحق دوزخ می گرداند و عادت دروغ گفتن، آدمی را به مقام «کذابیت» رسانده و مستحق لعن و نفرین الهی قرار می دهد. رسول خدا (ص) می فرماید: «دروغ، ریشه های شر را آبیاری می کند، همان گونه که آب، ریشه های درختان را سیراب می نماید». (الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۳، ص ۳۱۵) در حدیثی از امام باقر (ع) نیز به همین مطلب اشاره دارد: «ان الله عز و جل جعل للشرا اقبالا، و جعل لمفاتيح تلك الاقبال الشراب، و الكذب شر من الشراب» (اصول کافی، ج ۲، ص ۲۵۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۴۴) خداوند متعال برای شر و بدی، قفلهایی قرار داده و کلید آن قفلها شراب است (چرا که مانع اصلی زشتیها و بدیها عقل است و مشروبات الکلی عقل را از کار می اندازد) سپس اضافه فرمود: دروغ از شراب هم بدتر است». بنابراین می توان ادعا کرد که: در نظام اخلاق اسلامی، دروغ از همه گناهان بدتر است. لذا شخص مؤمن، ممکن است هر گناهی را مرتکب شود و هر ردیلتی در او ریشه دار شود، اما دروغ از او سر نزنند. از این رو رسول خدا (ص) می فرماید: «هر خصلتی در مؤمن ریشه دار می شود، جز دروغ» (مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۸۸) و چون از ایشان پرسیدند: آیا مؤمن زنا می کند؟ فرمود: «ممکن است گناه چنین باشد». باز پرسیدند که: آیا مؤمن دروغ می گوید؟ فرمود: «نه، کسانی دروغ پردازی می کنند که به خدا ایمان ندارند». (تنبيه الخواطر ونزهة النواظر، ج ۱، ص ۱۱۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۸۷) پیامبر خدا (ص) فرمود: «ایمان شخص کامل نمی شود تا برای برادرش دوست بدارد، آن چه را برای خود دوست می دارد و در شوخی خود از دروغ بپرهیزد». منظور این است که اگر کسی در شوخی خود غیبت مسلمانی کند، یا دلی را بیازارد، چنین است و شامل شوخی تنها نمی شود. (راه روشن، ج ۵، ص ۳۳۸) حضرت رسول (ص) فرمودند: بزرگترین دروغها سه دروغ است: ۱- دروغ بستن به من با این که چیزی را نگفته ام به من

نسبت دهد. ۲- دروغ در رویا با اینکه خوابی را که ندیده به دروغ نقل کند. ۳- مردی را به غیر پدرش نسبت دهد. (بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۴۲) رسول خدا (ص) فرمود: «اجتنبوا الکذب و ان رأیتم فیہ النجاء فان فیہ الهلکة» (محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۸۸، ح ۱۰۳۰۱) «از دروغ دوری کنید، اگر چه نجات خود را در آن بیندازید، زیرا هلاک شما در آن است.» کسی که دروغ را وسیله‌ای برای موفقیت می‌داند، از بی‌آبرویی و رسوایی آن پس از کشف غافل نباشد. گناه کاری که دروغ را وسیله تبرئه خود می‌شمارد، بدانند که گناهِش در کتاب بزرگ جهان محفوظ است و محوشدنی نیست؛ باید منتظر باشد که روزی به کیفر گناهِش برسد و داور بزرگ عالم، حکمش را درباره او اجرا خواهد کرد. رسول گرامی (ص) می‌فرماید: «کفی بالمرء کذباً ان یحدث بکل ما سمع» (رواه مسلم ۱۰/۱ فی المقدمه، باب النهی عن الحدیث بکل ما سمع، و أبو داود رقم (۴۹۹۲) فی الأدب، باب فی التشدید فی الکذب) «برای دروغ گویی آدمی همین بس که آنچه را می‌شنود، آن را نقل کند.» خبرهایی که در زندگانی روزانه به گوش می‌خورد، نمی‌توان گفت که همه راست است. کسی که هر چه می‌شنود نقل کند، سخنش نزد خردمندان ارزش ندارد. هر سخنی را بدون تحقیق بیان کردن نوعی دروغ محسوب می‌شود و انسان مؤمن باید زبان خود را از این دروغهای به ظاهر معمولی و خفی هم، محفوظ دارد. به صدق کوش که اخلاص آید از نفست که از دروغ سیه گشت روی صبح نخستامام حسن عسکری (ع) می‌فرماید: «جعلت الخبائث کلها فی بیت و جعل مفتاحها الکذب» (نراقی، جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۳۳) «تمام پلیدیها در اطاقی قرار داده شده، و کلید آن دروغ است.» رابطه دروغ و گناهان دیگر از این نظر است که انسان گناهکار هرگز نمی‌تواند، راستگو باشد، چرا که راستگویی موجب رسوایی او است، و برای پوشاندن آثار گناه معمولاً باید به دروغ متوسل شود. و به عبارت دیگر، دروغ انسان را در مقابل گناه آزاد می‌کند، و راستگویی محدود. اتفاقاً این حقیقت در حدیثی که از پیامبر (ص) نقل شده، کاملاً تجسم یافته، حدیث چنین است: شخصی به حضور پیامبر (ص) رسید، عرض کرد نماز می‌خوانم و عمل منافی عفت انجام می‌دهم، دروغ هم می‌گویم! کدام را اول ترک گویم؟! پیامبر (ص) فرمود: دروغ، او در محضر پیامبر (ص) تعهد کرد که هرگز دروغ نگوید: هنگامی که خارج شد، و سوسه‌های شیطانی برای عمل منافی عفت در دل او پیدا شد، اما بلافاصله در این فکر فرو رفت، که اگر فردا پیامبر (ص) از او در این باره سؤال کند چه بگوید، بگوید چنین عملی را مرتکب نشده است، اینکه دروغ است و اگر راست بگوید حد بر او جاری می‌شود، و همین گونه در رابطه با سایر کارهای خلاف این طرز فکر و سپس خود داری و اجتناب برای او پیدا شد و به این ترتیب ترک دروغ سرچشمه ترک همه گناهان او گردید. از علی (ع) چه زیبا نقل شده است که فرمودند: «أَلَمْأَ فَاصِبٌ دُقُوا فَمَإِنَّ اللّٰهَ مَعَ مَنْ صَدَقَ وَ جَانِبُوا الكَذِبَ فَإِنَّ الكَذِبَ مُجَانِبُ الْإِيمَانِ أَلَا وَ إِنَّ الصَّادِقَ عَلٰی شَفَا مُنْجَاهٍ وَ كَرَامَةٍ أَلَا وَ إِنَّ الكَذِبَ عَلٰی شَفَا مَخْرَآةٍ وَ هَلَكَةٍ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۹، ص ۲۶۱) «راست بگویند چون خدا با راست گویان است. از دروغ دوری کنید، چون دور کننده ایمان است. راستگو تا سر منزل نجات و سروری فاصله‌ای ندارد. دروغ گو لب پرتگاه خواری و نابودی جای دارد.» زیبایی‌های ادبی در این کلام علی (ع) نور و ظلمت در برابر هم قرار گرفته‌اند. هنر تضاد و برابری که از محسنات بدیعیه می‌باشد با شیواترین طرز در آن موجود است: در برابر جمله (الا فاصدقوا) (و جانبوا الکذب) قرار دارد، آن به سوی راستی ترغیب می‌کند و این از دروغ پرهیز می‌دهد. در مقابل تعلیل (فان الله) تعلیل (فان الکذب) قرار دارد، آن به راست گو نوید می‌دهد، این به دروغ گو، اعلام خطر می‌کند. مقابل جمله (الا- و ان الصادق) جمله (الا و ان الکاذب) قرار گرفته، (منجاء صدق) در برابر (مخزاة کذب) و (کرامه) در برابر (هلکة) واقع شده است، الا، حرف تنبیه و آگاه کردن است و بر صدر جمله‌های سه گانه، برای دلالت بر تحقق مابعد آمده است، مانند (الا- انهم هم السفهاء) در دو جمله اخیر، دلالت بر تأکید اسناد و قطعیت معنا دارد. جمله (و جانبوا الکذب) از تعبیر (لا تکذبوا) بیش تر به جلوگیری از دروغ، تحریض می‌کند، زیرا در معنا رساتر و در لفظ بلیغ تر و تأکیدش بیش تر است. فردوسی شاعر نامی ایران زمین می‌گوید: رخ مرد را تیره دارد دروغ به گرد دروغ هیچ گونه مگرد مکن

دوستی با دروغ آزمای بلندیش هرگز نگیرد فروغچو گردی شود بخت را روی زرد همان نیز با مرد ناپاک

رای زبانی که با راستی یار نیست به گیتی کس او را خریدار نیست چو خواهی که بخت از تو گیرد فروغ زبان را مگردان به گرد دروغ حضرت علی (ع) در جایی دیگر فرمود: «يَتَّبِعِي لِلرَّجُلِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَجْتَنِبَ مُوَآخَاةَ الْكَذَّابِ فَإِنَّهُ يَكْذِبُ حَتَّى يَجِيءَ بِالصَّدْقِ فَلَا يُصَيِّدُكَ.» (کلینی، کافی، ج ۴، ص ۲۸۰) «کسی که خود را مسلمان می‌داند، شایسته است که از سر و کار داشتن با دروغ پرهیزد، زیرا دروغ، کارش را به جایی می‌رساند که سخن راستش را کسی باور نکند.» این شاعر به زبان عربی چه شعر خوبی گفته است: اذا عرف الانسان بالكذب لم يزل لدى الناس كذابا و لو كان صادقا پیامبر خدا (ص) هر گاه وعده می‌داد می‌فرمود: «ابن مسعود» هیچ وعده ای نمی‌داد مگر آن که ان شاء الله می‌گفت و آن سزاوارتر است. آن گاه اگر معنای حتمی بودن وعده را دریافت، باید وفا کند، مگر این که غیر ممکن باشد؛ ولی اگر در موقع وعده دادن تصمیم به وفا نکردن داشته باشد منافق است. عبدالله بن عمر (رض) گوید: «پیامبر خدا (ص) فرمود: چهار خصلت است که در هر که باشد، منافق است و هر کس که یکی از آن خصلت‌ها را داشته باشد، بخشی از نفاق دارد تا آن را ترک کند: هر گاه حرف بزند دروغ بگوید و هر گاه وعده دهد، خلاف کند و چون پیمان بندد، خیانت ورزد و هر گاه نزاع کند، مرتکب گناه شود. (مسلم این دو حدیث را در صحیح، ج ۱، ص ۵۶ روایت کرده است) این حدیث در مورد کسی است که وعده می‌دهد و قصد خلف وعده داشته باشد؛ اما کسی که تصمیم دارد به وعده وفا کند و به سبب عذری نتواند، منافق نیست. اگر چه به ظاهر حکم نفاق بر او جاری است، لیکن لازم است از ظاهر نفاق نیز پرهیزد. چنان که از نفاق واقعی دوری می‌کند و شایسته نیست بدون عذر و مانعی خود را از وفای به وعده معذور بدارد.» (راه روشن، ج ۵، صص ۳۲۴ و ۳۲۵) علل و عوامل دروغ‌گویی قرآن عوامل چندی را به عنوان عامل دروغ‌گویی معرفی می‌کند. ولی منشأ اصلی دروغ را شیطان و ابلیس می‌داند و به انسان هشدار می‌دهد که شیطان به عنوان بنیانگذار دروغ و کسی که از این طریق کوشید تا به اهداف پست خود دست یابد، موجودی است که انسان را تشویق به دروغ می‌کند. قرآن در داستان آفرینش و خلافت انسان گزارشی کامل از واقعه به دست می‌دهد و در آن جا به اموری توجه می‌دهد که بسیار حیاتی و حساس است. قرآن گزارش می‌کند که ابلیس برای دست یابی به اهداف خویش و خوار و گمراه کردن انسان به دروغ متوسل می‌شود و نخستین موجودی است که از آن برای دست یابی به اهداف شوم خود سود می‌برد. به نظر می‌رسد که ابلیس بدون دروغ نمی‌توانست آدم را گمراه کند و لذا برای گمراه کردن وی از سوگند دروغ بهره برد. قرآن به انسان هشدار می‌دهد که شیاطین و یاران ابلیس کنندگان دروغ بر دروغ‌گویان هستند (شعراء آیه ۲۲۱ و ۲۲۲) و آنان هستند که به این نابهنجاری دامن می‌زنند. به طور کلی می‌توان گفت علاوه بر آنچه ذکر شد عوامل و انگیزه‌های زیادی دیگری موجب دروغ گفتن می‌شود که به پاره‌ای از آنها فهرست وار اشاره می‌شود: الف) دفاع از خویش در برابر مهاجم نیرومند ب) سرپوش گذاشتن بر عدم اعتماد به نفس ج) راه حل کوتاه مدت د) هم‌رنگی با جماعت ه) نرنجاندن دوستان بر اثر راست گویی و) انتقام گرفتن ز) دلخوشی دادن به دیگران ح) رعایت حال و مصلحت زبردستان و نزدیکان ط) جهت دادن به روند دلخواه ی) منحرف ساختن دیگران. شاید بتوان گفت که در انواع دروغ‌ها یک علت مشترک است و آن «ضعف» انسان‌ها است. این ضعف در مراحل مختلف خود را نشان می‌دهد، پزشکی که به بیمار خود دروغ می‌گوید، احساس می‌کند که بیمارش ضعیف است و تاب شنیدن واقعیت تلخ را ندارد. گاه نیز انسان توان حقیقت‌گویی را ندارد و با دروغ بر ضعف‌های خود پرده می‌کشد. به هر حال عدم شجاعت در ابراز اندیشه موجب می‌شود، وی هراس از مواجهه با حریف داشته باشد، در نتیجه به دروغ متوسل می‌شود. رسول خدا (ص) می‌فرماید: «لا يكذب الكاذب إلا من مهانة نفسه» (محدث نوری، ۱۴۰۷ ق ج ۹، صص ۸۵-۸۴) «دروغ گو دروغ نمی‌گوید، جز بر اثر حقارت نفسش.» حتی در همه دروغ‌های به ظاهر مجاز نیز، این ضعف و درماندگی دیده می‌شود. گاه انسان ناگزیر است که به دلائل نوع دوستانه دروغ بگوید، اما در این موارد نیز همان علت اساسی موجود است و نباید پنداشت که انگیزه درست و انسانی، علت اصلی دروغ را از میان می‌برد. البته درباره ضعف انسان نمی‌توان دآوری نمود. زیرا انسان هر چند نیرومند باشد، از این ضعف‌ها پیراسته نیست. ممکن است کسی

خود را از درجاتی از این گونه ضعف‌ها بپیراید، لیکن در نهایت انسان تا زمانی که انسان است، ضعیف است، لذا خداوند متعال می‌فرماید: «خلق الانسان ضعیفاً» «انسان ناتوان آفریده شده است.» (النساء/۲۸) البته چه بسا بتوان علل دیگری برای دروغ‌گویی برشمرد، مانند دفاع از خود، فریب دیگری، رعایت مصلحت دیگری، منفعت جویی و ... که همه ناشی از ضعف انسان می‌باشد. بنابراین می‌توان ادعا نمود که ضعف نام دیگر ترس است و هر جا دروغی باشد، زاده ترس است. این ترس می‌تواند منطقی یا غیر منطقی، معقول یا غیر معقول باشد. اما به هر صورت ریشه در ترس دارد. با این همه ارزیابی ترس، از بحث حاضر بیرون است، در این جا فقط سخن بر سر علت اصلی دروغ‌گویی است. مراتب و انواع دروغ ۱- پایین‌ترین مرتبه دروغ، رساندن و اخبار از مطالب خلاف واقع است. و این اطلاع‌رسانی خلاف واقع می‌تواند با زبان یا نوشتن یا اشاره نمودن باشد. البته شرط اینکه گوینده‌ی خبر را کاذب بدانیم آن است که از دروغ بودن خبری که می‌دهد آگاه باشد و الا کذب خبری وجود دارد اما کذب مخبری صادق نیست. ۲- نوع دیگری از کذب، دروغ به شوخی و از روی مزاح است که در اینجا اگر شنونده بر اساس شواهد و قرائن، بداند که گوینده دروغ می‌گوید بعضی فقها آنرا جایز دانسته‌اند اما اگر شنونده تصور کند که گوینده راست می‌گوید قطعاً حرام است. دروغ به شوخی: در شوخی نیز موضوع به همین شکل است؛ اما توجه به این نکته مهم است که وقتی انسان از گفتار، قصد خبر دادن از واقع را ندارد و از همان ابتدا در مقام شوخی است، در این حال، یا قرینه و نشانه‌ای بر شوخی بودن گفتار وجود دارد یا هیچ نشانه‌ای بر آن نیست. آن جا که بر شوخی بودن گفتارش نشانه‌ای وجود دارد، مانند زمانی که مجلس و موقعیت، غیر جدی است و با توجه به آن مجلس می‌توان به شوخی بودن کلام گوینده پی برد یا این که رفتار شخص بر شوخی بودن گفتارش دلالت می‌کند، در این حالات شوخی از دید فقیهان بدون اشکال است؛ اما اگر مقصود انسان از خبر دادن، شوخی کردن باشد، ولی هیچ قرینه و نشانه‌ای بر شوخی بودن گفتارش در کار نباشد، مانند آن که مطلبی را بگویند، اما شنوندگان هیچ نشانی از شوخی در گوینده نیابند، در این حال، گفتارش از نظر فقهی اشکال دارد، مگر این که خبر شخص به قدری با واقعیت مخالف باشد که هر شنونده‌ای به شوخی بودن مطلب پی ببرد؛ مانند آن که آتش را به سردی، و برف را به گرمی وصف کند. اگر انسان بخواهد خبر غیر واقعی خود را واقعی نشان دهد، هر چند سیاق و قالب گفتارش شوخی باشد، کار حرام انجام داده است؛ البته روایات بسیار وجود دارد که انسان را از دروغ به شوخی نیز منع می‌کند آن چه از مفاد این روایات، و تمام روایات موجود در زمینه دروغ برداشت می‌شود، بیانگر نکته‌ای اخلاقی درباره این رفتار ناپسند است و آن این که دروغ‌گویی حتی به صورت مجازش نیز بر روان انسان تاثیر سوء و نامطلوبی بر جای می‌نهد و راه فساد و انحطاط را پیش روی انسان همواره می‌سازد. حضرت باقر (ع) بارها می‌فرمود: «اتقوا الکذب، الصغیر منه و الکبیر فی کل جد و هزل.» (کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۳۸، ح ۲) از دروغ بپرهیز؛ چه کوچک باشد، چه بزرگ. در هر حالی باشد؛ چه جدی، و چه شوخی. انسان با گفتن دروغ کوچک، بر گفتن دروغ بزرگ جرات می‌یابد و با گفتن دروغ به شوخی، آماده راه یابی به دروغ‌های جدی می‌شود. امیر مومنان علی (ع) می‌فرماید: «لا یجد عبد طعم الایمان حتی یترک الکذب هزله و جده.» (کلینی؛ کافی، ج ۲، ص ۳۴۰، ح ۱۱) هیچ بنده‌ای، مزه ایمان را نخواهد چشید، مگر این که دروغ را چه به صورت شوخی و چه جدی ترک کند. این حدیث گویای حرمت دروغ به شوخی نیست؛ بلکه فقط پیامد زشت دروغ بر روح و روان انسان را بیان می‌کند. «لا یصلح من الکذب جد و لاهزل... ان الکذب یهدی الی الفجور و الفجور یهدی الی النار.» (حر عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۵۰، ح ۱۶۲۲۷) «هیچ دروغی چه جدی و چه شوخی، خوب نیست. همانا [دروغ انسان را] به سوی گناهان رهنمون می‌شود و گناهان هم به سوی آتش می‌کشاند.» پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «ویل للذی یحدث فیکذب لیضحک به القوم ویل له ویل له ویل له.» (رواه أبو داود رقم ۴۹۹۰) فی الأدب، باب فی التشدید فی الکذب، والترمذی رقم (۲۳۱۶) فی الزهد، باب فیمن تکلم بکلمة لیضحک بها الناس، و إسناده حسن؛ حر عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۵۱، ح ۱۶۲۲۸) ای ابوذر! وای بر کسی که برای خندانیدن مردم دروغ می‌گوید. وای بر او، وای بر او، وای بر او. (الویل): به حزن

و مشقتی سخت معنا کرده اند و کنایه از شدت عذاب هم می باشد، و نیز گفته شده اسم دره ای در جهنم می باشد. و نیز روایت شده: انا زعیم بیت فی ربح الجنه و بیت فی وسط الجنه و بیت فی اعلی الجنه لمن ترک المراء و ان کان محقا و لمن ترک الکذب و ان کان هازل اولمن حسن خلقه. (سنن ابی داود؛ مجلسی: بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۲۸، ح ۸) من دادن خانه ای در پایین بهشت و خانه ای در وسط بهشت و خانه ای در بالای بهشت را تعهد می کنم برای کسی که جدال در گفتار را با آن که حق با او است، ترک کند و دروغ را با آن که شوخی است وانهد و کسی که خلق خویش را نیکو سازد. بر اساس این گونه احادیث روشن می شود که اگر چه دروغ به شوخی از نظر شرعی حرام نیست، تاثیر آن بر روح و روان انسان، قطعی و حتمی است؛ پیامبر اکرم (ص) در بسیاری از موارد شوخی می کرد؛ ولی هرگز در این حال دروغ نمی گفت. روزی پیرزنی از حضرت پرسید: آیا من به بهشت می روم. حضرت فرمود: پیرزن ها به بهشت نمی روند. پیرزن شروع به گریه کرد و حضرت به سرعت فرمود: در قیامت هیچ کس پیر نیست. (همه جوان وارد بهشت می شوند.) ۳- نوع دیگری از دروغ، بیان تمام چیزهایی است که انسان می شنود و به اصطلاح دامن زدن به شایعات نوعی از دروغگویی است و در حدیث است که « بر دروغگویی فرد همین بس که هر چه شنید نقل نماید. » ۴- نوع دیگری از دروغ تعارفات متداول بین مردم است! این تعارفات اگر با میل درونی انسان مطابق نباشد و به صورت جمله خبری بیان شوند نوعی دروغ محسوب می شوند. بنا بر این انسان در دعوت ها و تعارف های عادی هم باید مراقب گفتار و رفتار خود باشد. گاهی فردی را به چیزی تعارف می کنند که به دلیلی، خواهان پذیرش آن نیست که باید مراقب باشد تا به دروغگویی آلوده نشود؛ مانند روزه داری که نمی خواهد کسی از روزه بودنش آگاه شود و در پاسخ تعارف دیگران، برای جلوگیری از ریا دروغ می گوید یا کسی که درباره حرام یا حلال بودن مال تعارف کننده شک دارد و چون نمی خواهد مرتکب خوردن مال حرام یا مشکوک شود، به دروغ می گوید: میل ندارم؛ در حالی که بسیار گرسنه بوده، میل وافری هم به خوردن دارد. در این جا شخص برای ترک عملی حرام، مرتکب عمل حرام دیگری، یعنی دروغگویی، شده است؛ مثلا بر خلاف میل باطنی اش و با وجود اشتیاق زیاد بگوید، میل به غذا ندارم! گرسنه ام نیست! و.... البته این تعارفات خلاف واقع، اگر به صورت جمله انشایی باشند نوعی نفاق محسوب می شوند، مثلا بر خلاف میل باطنی اش، تعارف کرده و می گوید بفرماید منزل! یا بفرماید غذا! و.... در مواردی که انسان خود تعارف می کند نیز این قبیل مراقبت ها بسیار لازم است؛ مانند این که تعارف کند؛ در حالی که از آن ناراضی و ناخشنود است. سرچشمه های دروغ دروغ مانند سایر صفات رذیله سرچشمه های مختلفی دارد که مهمترین آنها به شرح زیر است:

۱- ضعف ایمان و اعتقاد: اگر دروغگو به علم و قدرت خداوند و وعده های او اعتماد کافی داشته باشد هرگز برای رسیدن به اموال دنیا یا تحصیل جاه و مقام، دروغ نمی گوید و موفقیت خود را در دروغ گویی نمی بیند. از فقر نمی ترسد، از پراکنده شدن مردم و برباد رفتن نفوذ اجتماعی خود هراس ندارد و مقام و قدرت را از سوی خدا می داند و برای حفظ آن به دروغ متوسل نمی شود. لذا در روایتی از امام باقر (ع) می خوانیم: «جانباوا الکذب فانّ الکذب مجانب الایمان» «از دروغ دوری کنید، چرا که دروغ از ایمان جدا است». (بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۲۶۱) ۲- دیگر از سرچشمه های دروغ ضعف شخصیت و عقده حقارت است، افرادی که گرفتار این ضعف ها هستند، برای پوشاندن ضعف خود متوسل به دروغ می شوند. در حدیثی از رسول خدا (ص) می خوانیم: «لا یکذب الکاذب الا من مهانته نفسه علیه» (هندی، ۸۲۳۱ و مشابهنش در مجلسی، بحار، ۷۲، ۲۶۲، ۴۵ از اختصاص، ۲۳۲) «کسی دروغ نمی گوید مگر به خاطر بی ارزش بودن خودش در نظر خویش». آثار زیان بار دروغ (الف) دروغ سبب رسوایی و بی آبرویی و از دست دادن پایگاه اجتماعی و اعتماد مردم عبدالله بن مقفع می گوید: «آدم دروغگو هیچ گاه نمی تواند دوستی راستین باشد، زیرا دروغ‌هایی که بر زبان او جاری می شود، بازتاب و اضافات دروغ‌های درونی و قلبی اوست، و به خاطر صداقت است که دوست را صدیق نامیده‌اند». این سخن، سخن سنجیده‌ای است. زیرا دوستی آدم دروغگو و برخورد و رفتار او به هیچ وجه صادقانه نیست و به آن نمی توان اطمینان کرد، بر همین اساس آدم دروغگو نمی تواند کارمند و کارگر و عالم و خدمتگزار صادق باشد. به

همین دلیل است که علمای اخلاق و روانشناسان و جامعه‌شناسان هیچ اخلاق و فضیلتی را به اندازه‌ی صداقت خوب و پسندیده و هیچ رذیلتی را به اندازه‌ی دروغ برای افراد و جامعه خطرناک و زیان‌بار نمی‌شمارند. (سباعی، مصطفی، ۱۳۸۳، ص ۷۳) ضرب‌المثل معروفی می‌گوید: دروغ گو کم حافظه است، و تجربیات نشان می‌دهد که دروغ بودن یک سخن را برای مدت طولانی نمی‌توان پنهان داشت اگر مسأله بی‌اهمیتی باشد ممکن است فراموش شود، ولی اگر مسأله مهمی باشد سرانجام واقعیت‌ها خود را نشان می‌دهد و راز دروغگو فاش می‌شود، نه به خاطر این که دروغگو حافظه ندارد، بلکه به خاطر این که دروغ چیزی نیست که آن را بتوان به حافظه سپرد زیرا یک حادثه که واقع می‌شود ارتباط زیادی به حوادث اطراف خود دارد و پیوندهای علت و معلول با حوادث قبل و بعد و لوازم غیرقابل اجتناب، آن حادثه را با دیگر حوادث مربوط می‌سازد. کسی که حادثه‌ای را به دروغ می‌سازد مجبور است روابط ساختگی آن را با زمان و مکان و اشخاص و حوادث اطراف آن نیز بسازد، و از آنجا که این روابط حد و حسابی ندارد به فرض که چند مورد آن را درست کند و به خاطر بسپارد در بقیه وامی ماند. درست مانند داستان یوسف (ع) که برادرانش به دروغ گفتند او را گرگ خورد و پیراهن او را به خونی آغشته و برای پدر آوردند، اما فراموش کردند که پیراهن را از چندین جا پاره پاره کنند. سالم بودن پیراهن پرده از کار آنها برداشت و دروغشان را ظاهر کرد و امروز بازپرسان آگاه به راحتی می‌توانند با سؤال‌های پی‌درپی مربوط به یک حادثه و لوازم و خصوصیات آن، دروغ یا راست بودن یک ادعا را ثابت کنند و کمتر دروغ‌گویی می‌تواند خود را از چنگال آن‌ها رهایی ببخشد. آری دروغ‌گو نمی‌تواند حافظه داشته باشد و به هر حال سرانجام کارش رسوایی و بی‌آبرویی است. ب) انسان را به دروغ‌های دیگر، یا گناهان دیگر دعوت می‌کند، چرا که دروغ‌گو برای مخفی ساختن دروغش گاه مجبور می‌شود دروغ‌های زیاد دیگری بگوید یا دست به کارهای خطرناکی بزند. ج) به شخص دروغگو امکان می‌دهد که به طور موقت پرده‌ای روی خلافکاری‌های خود بیندازد در حالی که اگر راست می‌گفت ناچار بود آن اعمال را ترک کند. د) انسان را تدریجاً به صفوف منافقان ملحق می‌سازد زیرا دروغ خود شاخه‌ای از شاخه‌های نفاق است. چرا که دروغگو خود را به چهره راست گویان در آورده و سخنش را به عنوان یک واقعیت القا می‌کند در حالی که درونش چیز دیگری می‌گوید این دوگانگی ظاهر و باطن تدریجاً به سایر اعمال و رفتار او سرایت می‌کند و از او منافقی تمام عیار می‌سازد. در حدیثی از علی (ع) آمده است که فرمود: «الکذبُ یؤدّی الی النفاق» «دروغ انسان را به نفاق می‌کشاند.» (نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۳۸ ح) اگر کسی شایستگی‌ها و لیاقت‌های فراوانی داشته باشد که بتوان از آن در پیش برد اهداف اجتماعی بهره‌گیری فراوان کرد ولی دروغگو باشد، کسی نمی‌تواند از آن شایستگی‌ها بهره‌گیری کند، چرا که انسان در برابر او در هر قدم مواجه با شک و تردید می‌شود. به همین دلیل در بعضی از روایات اسلامی دروغ‌گو با مُرده یکسان شمرده شده است می‌فرماید: «الکذاب و المیت سواء فان فضیله الحی علی المیت الثقه به، فاذا لم یوثق بکلامه بطلت حیاته.» «دروغگو با مُرده برابر است زیرا فضیلت زنده بر مُرده اعتمادی است که انسان به او دارد و هنگامی که به سخن کسی که (به خاطر دروغگو بودنش) اعتمادی نباشد گویی زندگی او باطل شده است.» ط) انسان با استفاده از ابزار دروغ می‌تواند کارهای زشت دیگری انجام دهد، حسود و کینه‌توز و بخیل هر کدام به وسیله دروغ می‌توانند حسد یا کینه یا بخل خود را اعمال نمایند و همچنین در مورد بسیاری از گناهان دیگر، مثلاً هنگامی که کسی از او تقاضای وام می‌کند به دروغ می‌گوید من خودم امروز برای زندگی وام گرفتم، یا هنگامی که برای معرفی شخصی به او مراجعه می‌کنند به خاطر حسد و کینه توزیش می‌گوید آن شخص آدم بی‌اعتباری است، در حالی که در واقع مرد معتبری است. ک) آن که در علوم و دانش‌ها ظاهر می‌گردد این است که اگر افراد محقق در یک یا چند مورد دروغ بگویند تمام تحقیقات و کتاب‌های علمی خود را بی‌اعتبار می‌کنند، و اگر این عمل شیوع پیدا کند اعتمادی بر تحقیقات و علوم دیگران باقی خواهند ماند و کاروان علم و دانش بشری متوقف می‌شود. ی) بدینی یکی از زیان‌های اجتماعی دروغ است که دروغ‌گو، مورد سوءظن و بدبینی مردم قرار می‌گیرد، بلکه گاه کارش از این هم بالاتر می‌رود و بر اثر دروغ، مورد تنفر قرار

خواهد گرفت. وجود دروغ در جامعه در دراز مدت، موجب بی اعتمادی عمومی و سست شدن شیرازه وفاق اجتماعی خواهد شد: «هنگامی که دروغ حاکم می گردد، اعتماد و اطمینان از میان می رود و شالوده اجتماع از هم می پاشد و سیر امور، مختل می گردد». (الدستور القرآنی و السنه النبویه فی شئون الحیاه، محمد عزه دروزه، ج ۲، ص ۳۶۵) آثار زیانبار دیگری نیز وجود دارد که با دقت در زندگی دروغگویان می توان به آن پی برد. اضافه بر این آثار که جنبه اجتماعی دارد، پیامدهای سوء معنوی نیز بر دروغ مترتب می شود که در روایات اسلامی به آن اشاره شده است. از جمله این که: الف) فرشتگان از انسان دور می شوند همان گونه که قبلاً در حدیثی از امام رضا (ع) خواندیم: «اذا کذب العبد کذباً تباعد الملك منه مسیرهٔ میل من نتن ماجاء به» «هنگامی که انسان دروغی بگوید فرشته از او دور می شود به اندازه یک میل به خاطر بوی بدی که از عمل او برمی خیزد.» (شرح غررالحکم، ج ۱، ص ۳۱۰) دیگر این که دروغ انسان را از نماز شب محروم می سازد، در حدیثی از امام صادق (ع) می خوانیم «انّ الرجل لیکذب الکذبهٔ فیحرم بها صلاة اللیل، فاذا حرم صلاة اللیل حرم بها الرزق» «گاه انسان دروغی می گوید و از نماز شب محروم می شود، و هنگامی که از نماز شب محروم می شود از روزی (وسیع) محروم می گردد.» (نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۵۷) ب) دیگر این که دروغ گفتن باعث عدم قبولی بعضی از عبادات می شود همان گونه که درباره روزه داران آمده است در حدیثی از امام صادق (ع) می خوانیم که فرمود: «فاذا صتمتم فاحفظوا الستمکم عن الکذب و غصوا ابصارکم؛ هنگامی که روزه می گیرید زبان را از دروغ حفظ کنید، و چشمان خود را (از نگاه گناه آلود) فروگیرید.» (بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۶۰) این حدیث دلیل بر آن است که این گونه اعمال از ارزش روزه می کاهد. ج) دیگر این که دروغ گفتن گاه سبب می شود که برکات الهی از انسان قطع گردد، چنان که در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (ع) می خوانیم: «اذا کذب الولاء حُبس المطر» «هنگامی که زمامداران دروغ بگویند باران قطع می شود». (وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۱۹، ح ۱۳) بعضی از آثار دیگر برای دروغ در روایات آمده که هم ممکن است جنبه معنوی داشته باشد هم جنبه اجتماعی و ظاهری، از مضمون روایات متعددی استفاده می شود که دروغ از روزی انسان کاسته و سبب فقر و تنگدستی می شود. پیامبر (ص) فرمود: «الکذب ینقص الرزق» «دروغ روزی را کم می کند». (عراقی گوید: این حدیث را ابوالفتح از دی در کتاب الاسماء المفردة از حدیث ناسخ حضرمی روایت کرده است؛ بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۶۱) در حدیثی از علی (ع) می خوانیم: «اعتیاد الکذب یورث الفقر» «عادت کردن به دروغ گویی سبب فقر و تنگدستی است». (مسند الامام الرضا (ع)، ج ۱، ص ۲۸۰) این کاهش رزق ممکن است از آثار زیانبار معنوی دروغ باشد، و یا از آثار ظاهری و اجتماعی، چرا که دروغگو اعتماد را از دست می دهد و با از دست دادن اعتماد عمومی فعالیت اقتصادی او محدود می شود، و همین امر سبب نقصان رزق و روزی می شود. نفاق نتیجه ی دروغ راستگویی یعنی هماهنگی زبان و دل، و بنا بر این دروغ ناهماهنگی این دو است، و نفاق نیز چیزی جز تفاوت ظاهر و باطن نیست. در آیه ۷۷ سوره توبه خداوند فرموده که: «فَاعْتَبِرْهُمْ نِفَاقاً فِی قُلُوبِهِمْ اِلٰی یَوْمٍ یَلْقَوْنَهُ بِمَا اَخْلَفُوا اللّٰهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا یَكْذِبُونَ» «در نتیجه به سزای آنکه با خدا خلف وعده کردند و از آن روی که دروغ می گفتند در دلهایشان تا روزی که او را دیدار می کنند پیامدهای نفاق را باقی گذارد» دروغگو، به نوعی، شخصی منافق است و اساساً ارتباط تنگاتنگی میان دروغ و دورویی است. دورویی و دروغ بیانگر آن است که میان ظاهر و باطن فرد سازگاری و تناسب نیست و عدم تطابق به عنوان مؤلفه اصلی نفاق و کذب می باشد. دورویی و دروغگویی از این نظر یکسان هستند. در دروغگویی شخص برای بازسازی و توجیه رفتارها و کردارهایش تلاش می کند و می کوشد تا شخصیت کاذبی را به جامعه نشان دهد که عامل وادار کننده شخص به دروغگویی می تواند ترس از قدرت دیگری و یا دست یابی به منفعت و یا مصلحتی باشد اما در نفاق عامل اصلی و هدفی که موجب می شود تا به نفاق گرایش یابد ترس از قدرت است که می تواند وی را از منفعتی محروم کند و یا فشاری بر او وارد سازد و او را وادار به امری کند که با باورها و اعتقادات وی سازگار نیست. از این رو می توان گفت نسبت میان دروغگویی و نفاق، عموم و خصوص مطلق است. ناسازگاری دروغ با ایماندر فرهنگ دین اسلام اصلاً دروغ و ایمان دشمن

همدیگرند و مطلقاً نمی‌توانند با هم جمع شوند. این واقعیت نه تنها در قرآن بلکه در احادیث نیز ثابت می‌شود. در حدیثی دیگر از رسول گرامی (ص) می‌خوانیم: «سئل رسول الله (ص) یكون المؤمن جباناً؟ قال نعم، قیل و یكون بخيلاً؟ قال نعم، قیل یكون كذاباً؟ قال لا!» (أخرجه الموطأ (۲ / ۹۹۰) مراسلاً فی الکلام، باب ما جاء فی الصدق والکذب، قال أبو عمر بن عبد البر: لا أحفظه مسنداً من وجه ثابت وهو حدیث حسن مرسل. أقول: وقد روی بمعناه مرفوعاً وموقوفاً، والموقوف أشبه، وهو موقوف فی حکم المرفوع، و انظر «الترغیب والترهیب» ۴ / ۲۸؛ أخرجه مالک فی الموطأ (۴/۵۲۶) مع شرح الزرقانی (۱۹۲۸) عن صفوان بن سلیم، فذكره.)» از پیامبر پرسیدند آیا انسان با ایمان ممکن است (گاهی) ترسو باشد فرمود: آری، باز پرسیدند آیا ممکن است (احیاناً) بخیل باشد فرمود: آری، پرسیدند آیا ممکن است کذاب و دروغگو باشد؟ فرمود نه! «چرا که دروغ از نشانه‌های نفاق است و نفاق با ایمان سازگار نیست. یعنی هرچقدر که شخص از دروغ بیشتر فاصله بگیرد به طور طبیعی فاصله اش با مراتب عالی ایمان کمتر می‌شود و هرچقدر در طول شبانه روز و هفته و ماه و سالش دروغ‌های بیشتری بگوید در هر کدام از قالب‌ها و از هر کدام از انواعی که پیش از این برشمردیم به همان اندازه از ایمان دور نشده و بهره اش کم می‌گردد. تعبیر بسیار والایی از حضرت علی (ع) نقل شده که موضوع را به مراتب جدی‌تر از آنچه گفتیم به تصویر می‌کشد. ایشان می‌فرمایند: «یدعی بزعمه أن یرجو الله کذب و العظیم، لا تیسین رجاءه فی عمله» به گمان خویش ادعا می‌کند که به خداوند امیدوار است سوگند به خدای بزرگ دروغ می‌گوید چگونه است حال او که امیدش به خدا در کردارش نمایان نیست.» و نیز به همین دلیل این سخن از علی (ع) نقل شده است: «لا- یجد العبد طعم الايمان حتى یترک الکذب هزله وجده» (اصول کافی، باب دروغ، ج ۵، ص ۲۹۱) «بنده ای مزه ایمان را نچشد تا دروغ را وانهد چه شوخی باشد و چه جدی.» موارد و جوب یا تجویز دروغ دروغ از کارهای زشت و ناپسند و عادت به آن از رذایل اخلاق و گناه کبیره و حتی در تمامی ادیان الهی حرام است و تا ضرورت و مصلحت مهمی در میان نباشد، دروغ جایز نیست، اما اگر به دست آوردن مصلحت مهمی متوقف بر دروغ باشد، و با راستگویی نتوان به آن رسید، حرمتش بر طرف می‌شود. اگر تحصیل این مصلحت واجب باشد، مانند نجات مسلمانی از قتل و اسارت، یا حفظ آبرو یا مال محترم او، مسئله دروغ مصلحت‌آمیز در فقه اسلامی مذکورست و یا به تعبیر معروف از سعدی شیرین سخن: دروغ مصلحت‌آمیز به از راست فتنه‌انگیز! حال این سؤال مطرح است که: «آیا دروغ مصلحت‌آمیز به از راست فتنه‌انگیز است؟». استاد مطهری (ره) در جواب چنین می‌گوید: «لازم است که فرق میان دروغ مصلحت‌آمیز و منفعت‌خیز روشن گردد. خیلی افراد دروغ منفعت‌خیز را با دروغ مصلحت‌آمیز اشتباه می‌کنند یا می‌خواهند اشتباه کنند. دروغ مصلحت‌آمیز یعنی دروغی که فلسفه خودش را از دست داده و فلسفه راستی پیدا کرده. یعنی دروغی که با آن، انسان حقیقتی را نجات می‌دهد. ولی دروغ منفعت‌خیز یعنی انسان دروغ می‌گوید که خودش سودی برده باشد. مسئله مصلحت با مسئله منفعت نباید اشتباه بشود. مصلحت، دایرمدار حقیقت است. مصلحت و حقیقت دو برادر هستند که از یکدیگر جدا نمی‌شوند. مصلحت یعنی رعایت حقیقت کردن نه رعایت سود خود کردن، که این منفعت است. افرادی دروغ می‌گویند، دروغی به منفعت خودشان. می‌گویند: چرا دروغ گفتی؟ می‌گویند: دروغ مصلحتی گفتم. برای اینکه شنیدم که بیشتر سود ببرد و می‌گویند: به مصلحت گفتم. این مصلحت نیست، دروغی است مثل همه دروغ‌های دیگر. پس نباید اشتباه کرد که: دروغ مصلحت‌آمیز غیر از دروغ منفعت‌خیز است.» (مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲۲، از صص ۳۵۳ الی ۳۵۶) بنا بر این می‌توان موارد تجویز را به شرح زیر خلاصه وار بیان کرد (الف) ضرورت ناچاری و ضرورت، از موارد مهمی است که از دید فقیهان، دروغ گفتن را جایز می‌کند؛ البته مجاز شدن رفتار ممنوع به سبب ضرورت، فقط به دروغ اختصاص ندارد؛ برای نمونه آنجا که راه مداوای بیمار به استفاده از خوردنی‌ها یا آشامیدنی‌های حرام منحصر می‌شود، استفاده به میزان ضرورت جایز است. همچنین خوردن گوشت حیوان مرده که ذبح شرعی نشده باشد، حرام است، در حال ضرورت، و ترس از مردن به علت شدت گرسنگی و نبودن هیچ خوردنی دیگر، به مقدار لازم جایز شمرده شده است. فقیهان می‌گویند: «ضرورت‌ها امور ممنوع را مجاز می‌سازد.»)

الضرورات تبيح المحظورات) هر انسانی از این که به او دروغ گفته شود، ناخشنود می شود و احساس بیزاری می کند و این بهترین گواه است که: سرشت پاک بشری از این عمل تنفر داشته، از آن می پرهیزد. طبیعت و فطرت انسانی با دروغ ناسازگار بوده، در برابر این عمل نوعی مقاومت و بازدارندگی از خود نشان می دهد که از آن به عنوان «قبیح عقلی» یاد می شود. شخصی که هنوز سلامت سرشت و پاکی نهاد دارد و عقلش در بند اوهام و خواسته های نفسانی نیست، از دروغگویی بیزار است. از این جهت دروغ مورد نکوهش و سرزنش شرع و عقل می باشد. البته باید توجه داشت که اگر چه اضطرار، دروغ را مجاز، و حرمت آن را برطرف می کند، به معنای تغییر حقیقت ناپسند دروغ نیست؛ بلکه «قبیح عقلی» دروغ همچنان پا بر جا است و برطرف نخواهد شد؛ اما آنجا که شرع و عقل، انسان را به یکی از دو رفتار «ناپسند» و «ناپسندتر» ناگزیر ببیند، بر لزوم به جای آوردن رفتار «ناپسند» حکم می کنند. از رسول خدا (ص) نقل شده است: «ما من شیء إلا وقد أحلّه الله لمن اضطر إليه» «هیچ کاری نیست جز آنکه خداوند آن را برای کسی که ناچار شده باشد حلال کرده است.» درباره دفع ضرر، احادیث زیادی آمده که انسان به خاطر جلوگیری از ضرر (مالی، جانی و عرضی) می تواند سوگند دروغ یاد کند. البته، مقصود از ضرر مالی آن گونه ضرری است که تحمل آن دشوار و حداقل مهم باشد و اما ضررهای ناچیز و کم اهمیت موجب جواز دروغ نمی شود و یا حداقل ترک دروغ در این مورد مستحب است. نکته دیگر آن که جواز دروغ تا زمان بقای اضطرار باقی است و به محض رفع ضرورت، از بین می رود. همچنین حکم جواز، به اندازه برطرف کردن ضرورت است به این معنا که شخص با وجود ضرورت نمی تواند به هر میزان که خواست و توانست دروغ بگوید؛ زیرا ضرورت ها جواز عبور برای پا گذاشتن به وادی فساد نیستند؛ بنابراین به بهانه هر ضرری نمی توان دروغ گفت. امیر مومنان علی (ع) می فرماید: «علامه الایمان ان توتر الصدق حیث یضرك علی الکذب حیث ینفعک»، «(حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۵۵، ح ۱۶۲۳۹)» از نشانه های ایمان راست گفتن در موردی است که راستی ضرر داشته باشد و ترک کردن دروغ است در جایی که منفعت داشته باشد. «به عبارت دیگر، تمام موارد را می توان در یک قاعده کلی خلاصه کرد و آن این که هدف های مهمتری به خطر بیفتد و برای دفع آن خطرات، توسل به دروغ ضرورت داشته باشد، و به تعبیر دیگر تمام این موارد مشمول قاعده اهم و مهم است مثلاً انسان در چنگال جمعی متعصب و بی منطق و بی رحم گرفتار می شوند و از مذهب او سؤال می کنند اگر حقیقت بگوید فوراً خون او را می ریزند عقل و شرع در اینجا اجازه می دهند که انسان با پاسخ دروغین جان خود را از شر آنها نجات دهد. یا در مواردی که اختلاف شدیدی در میان دو نفر بروز کرده و انسان می تواند با گفتن دروغی (مثلاً فلان کس به تو علاقه زیاد دارد و بارها در پشت سر ذکر خیر شما را می گفت) صلح و آشتی در میان آن دو برقرار سازد و امثال این اهداف مهم، نه این که انسان به خاطر منافع شخصی و کارهای جزئی دروغ بگوید، و این استثنائات ضروری را دستاویزی برای دروغ گفتن سازد، و به بهانه استفاده از استثنائات دروغ برای هر موضوع جزئی دروغ بگوید. در واقع تجویز دروغ در این موارد مانند حلال بودن خوردن مردار (اکل میت) در موارد ضرورت است که باید به مقدار ضرورت و تنها در مواردی که راهی جز آن نیست اکتفا شود. حضرت رضا (ع) می فرماید: «ان الرجل لیصدق علی اخیه فیئاله عن من صدقه فیکون کذابا عندالله و ان الرجل لیکذب علی اخیه یرید به نفعه فیکون عندالله صادقاً.» (همان، ح ۱۶۲۳۸) «همانا شخصی در حق برادر مسلمانش سخن راستی بگوید که با این گفتار، او را گرفتار کند؛ پس نزد خدا از دروغگویان است و همانا اگر شخصی در حق برادر مسلمانش دروغی بگوید که با آن دروغ، از او دفع ضرر می کند؛ پس نزد خدا از راستگویان است.» (ب) اصلاح میان مردم (اصلاح ذات البین) هرگاه میان دو تن یا دو دسته، اختلافی باشد، باید کوشید که آن را برطرف ساخت. اسلام دوست می دارد که پیروانش در آسایش و یگانگی به سر برند و جنگ و ستیزی در میان آنها نباشد. رفع اختلاف میان دو تن یا دو دسته به سود دو طرف و به سود جامعه می باشد؛ دروغ برای چنین مقصد مقدسی زیباست. چه قدر پسندیده است که کسی از دشمنی به سوی دشمنی خبر ببرد که دشمنی میان آن دو کاسته گردد، شاید کم کم دوست شوند و در آسایش و صمیمیت به سر برند. از یکی از سخنان امام صادق (ع) استفاده می شود که دروغ

در اصلاح اصلاً دروغ نیست، نه آن که دروغ می‌باشد و روا، شاید منظور حضرتش از این سخن، افاده تأکید باشد. امام صادق (ع) فرمود: «انَّ اللهَ أَحَبُّ الكَذِبِ فِي الإِصْلَاحِ ... وَ أَبْغَضُ الكَذِبِ فِي غَيْرِ الإِصْلَاحِ»: خداوند دروغ گفتن را در مورد اصلاح بین مردم دوست دارد و مبغوض ترین دروغها در امور غیر اصلاحی است» (میزان الحکمه، عنوان ۳۴۶۶، ج ۱۷۴۷۴). از ایشان توضیحی درباره اصلاح میان مردم خواسته شد. در جواب چنین فرمود: درباره کسی سخنی می‌شنوی که اگر به او برسد، سخت ناراحت می‌شود. به او می‌گویی که از فلان درباره تو تعریف شنیدم که چنین گفت و چنان گفت. سخنی می‌گویی که درست بر خلاف آن چه شنیده‌ای باشد. از این کلام زرین، نکته‌ای استفاده می‌شود و آن، این است که اصلاح، اختصاص به صورت اختلاف ندارد، بلکه مقصود از اصلاح، معنایی وسیع‌تر است و صورتی را می‌گیرد که میان دو تن هیچ گونه اختلافی نباشد، ولی یکی از آن دو، چیزی درباره دیگری بگوید که اگر به گوش او برسد، ایجاد شکر آبی کند؛ در این جا نیز اسلام اجازه می‌دهد که سخنی بر خلاف واقع گفته شود تا از پیدایش اختلاف جلوگیری کند. در وصیت پیامبر (ص) به علی (ع) آمده است که: «ای علی خداوند دروغ مصلحت آمیز را دوست دارد و از راست فتنه انگیز بیزار است» (من لا یحضره الفقیه ج ۴ ص ۳۵۲ و وسائل الشیعه، ج ۸ ص ۲۶۵) آن حضرت می‌فرماید: سخن بر سه گونه است: راست؛ دروغ؛ اصلاح میان مردم. آری، دروغ هم در دفع اختلاف زیباست و هم در رفع آن. رسول خدا (ص) نیز فرموده: «لا کذب علی مصلح» «کسی که می‌خواهد اصلاح دهد، دروغ ندارد.» (وافی، ج ۵، ص ۹۳۲) دفع شر ظالم یعنی: در صورتی که انسان برای ایجاد الفت و محبت و رفع کینه و کدورت دروغ بگوید و بدین وسیله میان آنها صلح و صفا و صمیمیت برقرار کند دروغ حرام نیست. مثلاً اگر دو نفر یا دو گروه با یکدیگر قهر باشند پیش یکی از آنها رفته و از قول دیگری بگوید که فلانی تعریف و تمجید شما را می‌کرد و از اینکه با شما قهر کرده اظهار ناراحتی می‌نمود و به نظر من او مایل است که با شما آشتی کند، و همچنین نزد آن دیگری رفته و از قول دوست اولی مشابه همین مطالب را بگوید، این گونه دروغها گذشته از اینکه حرام نیست، پسندیده نیز هست و رسول خدا (ص) و بزرگان دین آن را تحسین و بر آن تأکید کرده اند. هر گاه عده‌ای از بشر با یکدیگر یک دل و یک جان شدند و هر یک نفع دیگری را نفع خود و ضرر دیگری را ضرر خود دانست و هر چه برای خود خواست برای دیگری هم خواست شکی نیست که هم حیات دنیوی ایشان به بهترین وجهی تأمین می‌شود و هم به سعادت جاودان اخروی و کمالات معنوی خواهند رسید زیرا اتحاد و اتصال قلوب برای خدا سبب تقویت آنها در برابر حملات و وسوسه های شیطانی است و گاه می‌شود که راه شیاطین بر قلوبشان به کلی مسدود می‌گردد. (ج ۱) خدعه و نیرنگ در جنگ شک نیست که جنگ یک ضرورت دینی و اجتماعی است که به دلایل مختلف عقیدتی، سیاسی و اقتصادی و... بر ملتها و جوامع بشری تحمیل می‌گردد و معمولاً برای خروج از این تحمیل و رهایی از این مخمصه و سرعت بخشیدن به شکست دشمن از وسایلی استفاده می‌شود که در مواقع عادی جایز نیست. یکی از این موارد مهم غافلگیری دشمن است که در این راستا عنصر خدعه و نیرنگ می‌تواند وسیله خوبی باشد. در وصایای رسول (ص) به علی (ع) آمده است: «ای علی سه چیز است که دروغ بر آنها نیکوست: خدعه و نیرنگ در جنگ - وعده به همسر و اصلاح میان مردم» (بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۵) زیرا اگر بتوانیم با خدعه و فریب دشمن را غافلگیر کنیم و با یک حمله ضربتی و برق آسا به او یورش بریم می‌توانیم با کمترین تلفات دشمن را شکست دهیم. با توجه به این مقدمه می‌توان حدس زد که دین مقدس اسلام که با دروغ و خدعه و فریب شدیداً مخالف است چرا آن را در جنگ تجویز می‌کند. در وصایای رسول خدا (ص) به علی (ع) آمده است: «یا علی ثلاث یحسن فیهن الکذب: المکیده فی الحرب وعدتک و زوجتک و الإِصْلَاحِ بَیْنَ النَّاسِ» «یا علی سه چیز است که دروغ در آن نیکو است: خدعه و نیرنگ در جنگ، وعده به همسر، و اصلاح میان مردم. و از امام صادق (ع) روایت شده است: «کل کذب مسئول عنه یوماً إلا کذباً فی ثلاثه: رجل کاند فی حربه فهو موضوع عنه و... هر دروغی یک روز مورد بازخواست واقع می‌شود مگر در سه چیز: کسی که در جنگ با دشمن خدعه می‌کند و... از ام کلثوم همسر امام علی (ع) روایت شده که پیامبر خدا (ص) فرمود: «کسی که میان دو نفر آشتی دهد که کذاب نیست،

پس به قصد اصلاح سخن خیر بگوید یا بر سخن خیر چیزی بیفزایید». (رواه البخاری ۵ / ۲۲۰ فی الصلح ، باب لیس الکاذب الذی یصلح بین الناس ، ومسلم رقم (۲۶۰۵) فی البر والصله ، باب تحریم الکذب و بیان المباح منه ، وأبو داود رقم (۴۹۲۱) فی الأدب ، باب فی إصلاح ذات البین ، والترمذی رقم (۱۹۳۹) فی البر والصله ، باب ما جاء فی إصلاح ذات البین ..) «اسماء» (اسماء بنت یزید: از زنان دلاور صدر اسلام.) دختر یزید گفت: «پیامبر (ص) فرمود: هر دروغی برای پسر آدم نوشته می شود، مگر مردی که به قصد آشتی دادن دو نفر به آن دو دروغ بگوید». (أخرج الترمذی، رقم (۱۹۴۰) فی البر والصله ، باب ما جاء فی إصلاح ذات البین ، وهو حدیث حسن یشهد له الذی بعده؛ هی عند أحمد فی «المسند (۶ / ۴۵۴) با افزودن در آن و اختلاف در لفظ روایت کرده است.) از «ابو کاهل» روایت شده که گوید: «میان دو مرد از یاران پیامبر سخنی در گرفت تا آن جا که با یکدیگر برخورد و نزاع کردند. من به یکی از آن ها برخورد و گفتم: چرا با فلانی خوب نیستی؟ شنیدم که تو را به نیکی می ستود و دیگری را دیدم و به او نیز همان سخن را گفتم تا آشتی کردند. آن گاه گفتم: خود را هلاک کردم آن ها را آشتی دادم. پیامبر (ص) آگاه شد و فرمود: ای ابو کاهل! میان مردم آشتی برقرار کن. (این حدیث را طبرانی روایت کرده و آن را صحیح ندانسته چنان که در المغنی آمده است.) یعنی اگر چه با سخن دروغ باشد مردم را آشتی بده». از «نواس بن سمرعان کلابی» روایت شده که گوید: «پیامبر خدا (ص) فرمود: « شما را نتیجه شده که می بینیم خود را همانند پروانه ها در آتش می افکنید، تمام دروغ ها ناگزیر در نامه عمل نوشته می شود مگر این که شخص در جنگ دروغ بگوید، چرا که نیرنگ است، یا میان دو نفر کینه باشد و شخصی میانشان آشتی دهد، یا به زنش سخن دروغی بگوید که او را خشنود سازد». (راه روشن، ج ۵، ص ۳۳۲ و ۳۳۳) - دفع شر ظالمان: امام صادق (ع) فرمود: «الکذب مذموم الا فی امرین: دفع شر الظلمه و اصلاح ذات البین»: «کذب بد است مگر در دو مورد: با دروغ شر ظالمی را از خود یا از دیگران دفع کند، یا با دروغ، بین دو نفر اصلاح ایجاد کند» (میزان الحکمه، عنوان ۳۴۶۶، حدیث ۱۷۴۷۶). (د) وعده به خانواده و همسر اسلام خواهان پایداری کاخ سعادت زناشویی است و برای حفظ این کاخ که خوشبختی دو تن یا بیش تر در آن می باشد، وعده دادن دروغ را اجازه داده است. و از جمله مواردی است که در فرهنگ ما مجاز شمرده شده است ملا احمد نراقی می نویسد: «هرگاه زن چیزی از شوهر بخواهد که قادر نباشد یا قادر باشد، اما بر او واجب نباشد، جایز است به او وعده دهد که می گیرم؛ اگر چه قصد او گرفتن آن نباشد و نگیرد». شوهر اگر بتواند تقاضای زن را انجام بدهد بهتر و اگر نتواند یا صلاح نداند، باز هم تلخی زندگی زن و شوهر را نخواست زن عواطفش لطیف است، نبایستی نومید گردد و شکرآبی میان دو همسر پیدا شود، پس این دروغ برای بشر سودمند است. در دین مقدس اسلام نفقه (هزینه زندگی) زن و فرزند به عهده مرد است. البته نفقه به تناسب امکانات و در حدّ میانه روی است و بیش از آن لزومی ندارد ولی چون بسیاری از اوقات در اثر زیاده طلبی و چشم و هم چشمی تقاضای خانواده فراتر از امکانات مرد و بیش از حد کفایت است در چنین وضعی مرد بر سر دوراهی قرار می گیرد که یا باید با برخورد منفی و ردّ صریح در برابر خواسته های آنان موضع گیری کند و یا با برخورد امیدوار کننده و وعده های مصلحتی تا حدودی آنها را راضی و قانع نماید. اما باید در نظر داشت که اگر سرپرست خانواده بخواهد هر روز به بهانه های پوچ و بی اساس به خانواده اش دروغ بگوید علاوه بر آنکه از نظر تربیتی آثار بدی در پی دارد حس اعتماد و اطمینان را در اعضای خانواده از بین برده و جایگاه رفیع پدر و سرپرست خانواده را متزلزل ساخته و آنرا در معرض سقوط قرار می دهد و در نتیجه اساس خانواده از بین می رود. «عطاء بن یسار» گوید: «مردی به پیامبر (ص) عرض کرد: به خانواده ام می توانم دروغ بگویم؟ فرمود: خیری در دروغ نیست، گفت: به خانواده ام وعده دروغ می دهم؟ فرمود: بر تو باکی نیست». (این حدیث را مالک در الموطا، ج ۲، ص ۲۵۴ از صفوان بن سلیم روایت کرده است.) شایسته است که در مورد حالت اخیر یعنی دروغ گفتن به خاطر رضایت همسر توضیح بیشتری داده شود. بسیاری از آدم های باوقار و شخصیت بر این باورند که، گفتن سخنان لطیف و مهربانه با همسر، با تقوا و پرهیزکاری سازگاری ندارد، هرچند چنان سخنانی یکی از اسباب تقویت روابط زناشویی باشد و هرچند از روی مجامله انجام بگیرد. غربی ها برای آن نوع

از شوخی و نوازش ظاهری همسر اصطلاح «گریس کاری چرخ‌ها» را به کار برده‌اند. ولی باید دانست با توجه به اینکه سه موضوع جنگ و اصلاح و وعده به همسر در احادیث با هم آورده شده، می‌فهمیم که وعده دروغ بدون قید و شرط تجویز نشده است. زیرا دروغ در دو مورد دیگر (جنگ و اصلاح) به منظور حفظ مصلحت مهمی است که ترک آن مفسده بزرگی را در پی دارد، چون در جنگ مسئله پیروزی و شکست مطرح است که به آسانی نمی‌توان از آن گذشت و همچنین مسئله اصلاح میان مؤمنان از مسائل با اهمیت اجتماعی و اخلاقی است که در مکتب اسلام به آن اهتمام فراوان ابراز شده است تا جایی که بیش از سه روز ادامه قهر را میان برادران ایمانی جایز ندانسته و آنها را موظف کرده است که حد اکثر توان خویش را در اصلاح و ائتلاف به کار برند. بنابراین، با بودن امکانات مالی، در هر موضوع جزئی نمی‌توان به خانواده دروغ گفت و اگر سرپرست خانواده بخواهد هر روز به بهانه های پوچ و بی اساس به خانواده اش دروغ بگوید علاوه بر آنکه از نظر تربیتی آثار بدی در پی دارد حس اعتماد و اطمینان را در اعضای خانواده از بین می‌برد و جایگاه رفیع پدر و سرپرست خانواده را متزلزل ساخته و آن را در معرض سقوط قرار می‌دهد و در نتیجه اساس خانواده را نابود می‌کند. چنانچه گفته شد؛ اسلام در چهار مورد به خصوص که با مصلحت و امنیت جامعه و مصونیت خانواده پیوندی نزدیک دارد، سخن گفتن خلاف واقع را اجازه می‌دهد: ۱. به خاطر نجات جان انسانی بی‌گناه. ۲. با دشمنان در حال جنگ و رویارویی. ۳. برای ایجاد مصالحه در میان مردم. ۴. برای جلب محبت و رضایت همسر. این همان حدیثی است که رسول خدا (ص) در آن می‌فرماید: «کل الکذب یکتب علی أن آدم لا محاله، الا أن یکذب الرجل فی الحرب، فان الحرب خدعه، او یكون بین رجلین شحناء فیصلح بینهما، او یحدث امرأته یرضیها». (رواه طبرانی) «بدون شک همه نوع دروغگویی در نامه اعمال انسان‌ها نوشته می‌شوند، به غیر از دروغ در جنگ، زیرا جنگ بر پایه‌ی فریب و غافلگیری است، یا دروغی که برای اصلاح میان دو نفر که با هم دشمنی دارند، باشد یا این که مردی برای جلب رضایت همسرش چنان کند.» (ص) (توریه‌توریه در لغت به معنای «پنهان کردن پوشانیدن و افشا نکردن راز» است) (فراهیدی ابن منظور فیروزآبادی ذیل «وری») لفظی که دارای دو معنا باشد: یکی ظاهر و دیگر خلاف ظاهر و گوینده، معنای خلاف ظاهر را اراده کند، «توریه» نامند، هر چند مخاطب، به معنای مقصود پی نبرد و تنها معنای ظاهر لفظ را دریابد. توریه بر وزن «توصیه» که گاهی از آن تعبیر به «معارض» نیز می‌شود این است که انسان سخنی بگوید که با طنش مطلب حقی باشد، ولی طرف مقابل از ظاهر آن چیز دیگری مستفاد کند و این مخصوص مواردی است که انسان در تنگنا قرار بگیرد که می‌خواهد دروغ نگوید و در عین حال، حفظ ظاهر نیز داشته باشد. و در اصطلاح متون دینی و فقها توریه آن است که متکلم از سخن خود معنایی را جز آنچه مخاطب می‌فهمد (یعنی معنایی خلاف ظاهر) اراده کند (فیومی طریحی ذیل «وری» جرجانی ص ۹۷ سیوطی ج ۲ ص ۸۳). به تعبیر منابع ادبی و علوم قرآنی توریه که از محسنات معنوی سخن به شمار می‌رود آن است که گوینده لفظی را که دو معنای نزدیک و دور (قریب و بعید) دارد به کار برد و به اتکای قرینه ای پنهان معنای دور را اراده کند حال آنکه مخاطب به معنای نزدیک التفات بیابد. (کنایه) در متون حدیثی و فقهی به ویژه فقه اهل سنت کاربرد واژه «معارض» یا «معارض» به جای توریه برگرفته از حدیث منسوب به پیامبر اکرم: «ان فی المعارض لمندوحة عن الکذب» (بیهقی ج ۱۰ ص ۱۹۹ ابن حجر عسقلانی ج ۱۰ ص ۵۹۴) هم رایج است و گاه تعبیری دیگر مانند «تأویل» (ابن قدامه ج ۱۱ ص ۲۴۲ ۲۴۵ علامه حلی ۱۴۱۳-۱۴۱۹ ج ۳ ص ۲۸۲) و «تعریض» (ابن قیم جوزیه ج ۳ ص ۲۳۵ نراقی ج ۲ ص ۳۲۳-۳۲۵) به کار رفته است و درباره معنای اصلی واژه «تعریض» و تفاوت آن با «توریه» در کتاب عسکری بحث شده است. (عسکری صص ۱۲۷-۱۲۸). در سیره نبوی در مورد پرهیز از دروغ به وسیله تعریض و کلی گویی چنین نقل شده است: در سفر هجرت ابوبکر (رض) با حضرت رسول اکرم (ص) همراه بود، مشرکین مکه جهت دستگیری آن حضرت (ص) اطراف مکه را محاصره کرده بودند و برای دستگیری پیامبر خدا صد شتر به عنوان جایزه و پاداش تعیین نمودند. در این اثنا مردی حضرت ابوبکر (رض) را دید که با پیامبر از آن جا عبور می‌کند. آن شخص ابوبکر صدیق را می‌شناخت اما رسول اکرم (ص) را قبلاً ندیده بود، پرسید همراه شما کیست؟ در این لحظه

ابوبکر با خود اندیشید، اگر راست بگوید جان پیامبر خدا در خطر خواهد بود و اگر چنین نگوید، دروغ گفته است! اما خداوند در چنین شرایطی بندگان صالح خود را راهنمایی می‌کند. حضرت ابوبکر (رض) بلافاصله گفت: «هذا الرجل يهديني السبيل» این راهنمای من در مسیر است. منظور ابوبکر (رض) از سبیل راه دین و راه بهشت بود اما آن مرد گمان کرد که راهنمای او در راه ظاهری است، در چنین حالتی نیز ابوبکر صدیق (رض) از دروغ دوری می‌کند. مشهور در میان فقهای ما این است که در مواردی که دروغ به خاطر ضرورتی تجویز می‌شود از توریه باید استفاده کرد و تا توریه ممکن است نباید دروغ صریح گفت. آنچه در اینجا کاملاً حایز اهمیت است این است که روشن شود آیا توریه داخل در ادله کذب می‌باشد؟ به طور کلی سه قول دیده می‌شود: گروهی معتقدند توریه اصلاً دروغ نیست و لذا گفته اند باید در موارد ضرورت چنان سخن بگوید که از دروغ خارج گردد. گروه دوم توریه را داخل در کذب می‌دانند. گروه سوم می‌گویند توریه مصداق کذب است ولی میزان قبیح و فساد آن از کذب معمولی کمتر است. ولی حق این است در اینجا باید تفصیلی باید داده شود و به عنوان یک ضابطه کلی گفت: هر گاه لفظ از نظر مفهوم لغوی و عرفی قابلیت دو معنا دارد ولی ذهنیات مخاطب آن را بر معنی خاصی تطبیق می‌کند در حالی که گوینده اراده معنی دیگری را دارد این چنین توریه ای دروغ نیست مثل اینکه لفظ مشترک را به کار برند ذهن شنونده متوجه یک معنی شود در حالی که گوینده نظرش معنی دیگری باشد. مثلاً: در حالات سعید ابن جبیر آمده است که حجاج بن یوسف از او پرسید نظر تو درباره من چگونه است گفت به عقیده من تو «عادل» هستی، اطرافیان شاد شدند حجاج گفت: «او با این سخن حکم کفر مرا صادر کرد زیرا یک معنای عادل عدول کردن از حق به باطل است. اما اگر لفظ از نظر مفهوم لغوی و عرفی تنها یک معنی دارد و گوینده آن را رها می‌کند و به سوی معنای مجاز می‌رود بی آنکه قرینه مجاز را ذکر کند این چنین توریه ای بدون شک حرام است و ممکن است با این تفصیل میان نظرات مختلف فقها جمع کرد. در منابع فقهی، توریه به عنوان یکی از راههای نجات از دروغگویی و سوگند دروغ، در ابواب گوناگون مطرح شده است. این نکته مبتنی بر این نظر است که توریه با کذب تفاوت ماهوی دارد و موضوعاً از آن خارج است. نظر مشهور در فقه اسلامی نیز همین است که توریه اصلاً مصداق دروغ نیست، زیرا سخنی را می‌توان کذب دانست که مقصود متکلم از آن با واقعیت منطبق نباشد و توریه چنین نیست (رجوع کنید به انصاری، ص ۵۰؛ اصفهانی، ج ۲، صص ۳۱-۳۲؛ توحیدی، ج ۱، ص ۳۹۵-۳۹۸). مواردی چند از کاربرد یا تجویز توریه، در سیره پیامبر اکرم (ص) نقل شده است، از جمله گفته اند که آن حضرت هنگامی که آهنگ سفر یا جهاد داشت، با توریه قصد خود را پنهان می‌کرد تا دشمنان از آن آگاه نشوند (رجوع به: ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۶۰؛ ابن حجر عسقلانی، ج ۸، ص ۱۱۷) اینجاست که روشن می‌شود در مواردی که به خاطر ضرورت های مهمی دروغ گفتن جایز است، اگر انسان بتواند توریه کند باید به آن متوسل شود و از دروغ بپرهیزد، بنابراین دروغ گفتن تنها در ضرورتی مجاز است که راه توریه بسته باشد، و به اصطلاح علمی مندوحه ای در کار نباشد. راهکارهای عملی برای علاج دروغ ۱- قبل از هر چیز باید انسان های اهل دروغ را به عواقب دردناک و آثار سوء معنوی و مادی و فردی و اجتماعی این رذیله زشت متوجه ساخت و با تدبیر و تفکر در آیات قرآن مجید و سخنان پیشوایان بزرگ دین (ع) می‌توان فهمید که منافع فرضی و خیالی دروغ هرگز نمی‌تواند با آن همه مفساد برابری نماید. ۲- یکی دیگر از مؤثرترین طرق درمان دروغ، پرورش شخصیت در افراد است؛ زیرا یکی از عوامل مهم روانی دروغ، احساس حقارت و کمبود شخصیت است و در حقیقت دروغ گفتن یک نوع عکس العمل برای جبران این موضوع است. اگر مبتلایان به دروغ احساس کنند صاحب نیروها و استعدادهایی در درون خود هستند که با پرورش آنها می‌توانند ارزش و شخصیت خود را بالا ببرند، نیازی به توسل به دروغ برای ایجاد شخصیت قلبی در خود نمی‌بینند. به علاوه این که انسان باید بداند که ارزش اجتماعی انسان راستگو که با این فضیلت اخلاقی توانسته است جلب «اطمینان عمومی» را بکند مافوق تمام ارزش ها است. ۳- کوشش برای تقویت پایه های ایمان به خدا در دل مبتلایان به دروغ و توجه دادن آنها به این حقیقت که قدرت خدا مافوق تمام قدرت ها است و قادر بر حل تمام مشکلاتی است که افراد ضعیف الایمان به

خاطر آن به دروغ پناه می‌برند. «راست گویان» تکیه‌گاهشان در برابر حوادث گوناگون، خدا است و افراد دروغگو در این موارد تنها هستند. ۴- باید انگیزه‌های دروغ و ریشه‌های این انحراف اخلاقی از قبیل طمع، ترس، خودخواهی، حب و بغض‌های افراطی و امثال آن را در افراد خشکانید تا این رذیله خطرناک زمینه مساعد برای نشو و نمای خود در وجود انسان پیدا نکند. ۵- باید محیط‌های تربیتی و معاشرتی مبتلایان را از وجود افراد دروغ گو پاک کرد تا تدریجاً طبق اصل تأثیر پذیری، محیط وجود آن‌ها از این رذیله (دروغ گویی) پاک گردد. درمان از طریق علمی، با مطالعه آیات، احادیث و کتب اخلاقی که در زمینه مذمت دروغ نگاشته شده، حاصل می‌شود. وقتی انسان به محرومیتها و خسارات ناشی از این صفت می‌اندیشد، می‌تواند با سعی و تلاش و تمرین این صفت زشت را از خود دور کند. یاد آوری مداوم پیامدهای دروغ، محرومیت از هدایت الهی، ناتوانی از چشیدن طعم ایمان، قرار گرفتن در زمره‌ی کفار و منافقان، سقوط در آتش جهنم و.. انسان دروغگو را در درمان، کمک می‌کند (۶). شیوه‌ی دیگر در درمان عملی دروغ آن است که از معاشرت با دوستان دروغگو بپرهیزد؛ چرا که بسیاری از زشتیها در اثر رفت و آمد و همنشینی با انسانهای ناصالح پدید می‌آید و به عکس، بسیاری از زیبایی‌های اخلاقی هم در همنشینی با خوبان و صالحان بنا به آیه (کونوا مع الصادقین) پدیدار می‌شود. و در نهایت راه دیگر، قرار دادن تنبیه شرعی در صورت دروغ گفتن است. برای مثال: می‌توانید با هر بار دروغ گفتن مبلغی را به عنوان صدقه کنار بگذارید و یا فردای آن روز را روزه بگیرید. آنچه در حسن ختام این نوشتار می‌توان گفت، این است که: «کذب و دروغ» رذیله‌ای بسیار خطرناک است که باید با «صدق و راستی» به نفی و طرد آن پرداخت و باید مانع گسترش این زهر در روح و جان خود شد. زیرا در نظام اخلاقی اسلام یکی از روش‌های مقابله با رذایل اخلاقی این است که «عمل به ضد» شود به این ترتیب که در برابر هر صفت مذموم و نکوهیده صفت ممدوح و پسندیده‌ای که در مقابل آن قرار دارد تقویت شود و هر انسان مراقب و در تلاش برای خودسازی سعی وافر مبذول دارد که پیوسته در برابر هر کنش ناصواب و زشت واکنش سالم و زیبا نشان دهد. یعنی در برابر تکبر تواضع ورزد در مقابل ریا به اخلاص روی آورد و در مقابل حسدورزی نسبت به بندگان خدا به خیرخواهی درباره آنها متمایل گردد. این نوع عملکرد را - که علمای اخلاق بر آن اصرار دارند - می‌توان روش «پادزهر» در برابر «زهر» نامید و به این ترتیب با «فضایل اخلاقی» به مقابله با «رذایل اخلاقی» پرداخت. در مقابل زهر کذب و دروغ پادزهر صدق و راستی قرار دارد که وارد روح و جان می‌شود و همچون سربازی نیرومند و مدافعی فداکار به مبارزه با زهر کذب و دروغ می‌پردازد و اثرات خطرناک آن را خنثی می‌نماید و سلامت روحی انسان را تامین می‌کند. فردی که زبان به صداقت و راستگویی می‌گشاید با موفقیت کامل از گردنه‌های سخت معاصی و گناهان عبور می‌کند و در دام‌هایی که بر سر راه هر انسانی گسترده شده می‌گذرد و به ساحل امن نجات و رستگاری می‌رسد. چنین کسی در اثر مجاهده با نفس و مراقبت‌های مکرر از خویش همه وسوسه‌ها و تحریک‌ها برای گرایش به کذب و آلوده کردن زبان به دروغ را طرد و نفی می‌نماید و جایگاه رفیع انسانی و شخصیت والای معنوی خود را بالاتر از آن می‌یابد که در دامگاه دروغ گرفتار شود و به این رذیله اخلاقی انس و الفت گیرد. این نوشتار را با ابیاتی از شیخ سعدی به پایان می‌بریم: کسی را که ناراستی گشت کار

روز محشر شود رستگار کسی را که گردد زبان دروغ
چراغ دلش را نباشد فروغ (بوستان، خاتمه باب دهم)

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین خلاصه نتیجه‌گیری •: دروغ از بدترین معایب، زشت‌ترین گناهان و منشأ بسیاری از مفاسد است و بالطبع از کارهای زشت و ناپسند و عادت به آن از رذایل اخلاقی و از گناهان کبیره است و تا ضرورت و مصلحت مهمی در میان نباشد، دروغ گفتن جایز نمی‌باشد •. علت اصلی دروغ، عقده حقارت و خود کم بینی انسان دروغگو است و این یکی از نکات روانی است که به عنوان روانشناسی اخلاقی در احادیث نبوی و پیشوایان دین به آن اشاره شده است •. گاه سرچشمه دروغ ترس از فقر، پراکنده شدن مردم از دور او، از دست دادن موقعیت و مقام و زمانی نیز به خاطر علاقه شدید به مال و جاه و مقام و... است که شخص از این وسیله نامشروع برای تامین مقصود خود کمک می‌گیرد •. دروغ از آفات زبان و خراب کننده

ایمان است. دروغ در دنیا و آخرت انسان را از رحمت الهی محروم و در میان مردم بی اعتبار می‌کند. دروغ اعتماد عمومی را سلب و جامعه را به بیماری نفاق دچار می‌سازد. • دروغ به عنوان نابهنجاری گفتاری، هم به صورت موردی و هم به صورت تداوم عامل مهمی در خروج انسان از تعادل شخصیتی است. انسان متعادل برای این که دچار بیماری نفاق و فقدان سلامت شخصیتی نشود باید از دروغ موردی نیز پرهیز کند. • می‌توان گفت که: توریه هرگز دروغ نیست، چرا که نیت گوینده سخن راستی بوده و عبارات او نیز تاب آن معنی را داشته است هر چند شنونده به خاطر ذهنیت خودش چیز دیگری را از آن فهمیده و معلوم است اشتباه شنونده در فهم معنی کلام ارتباطی به گوینده ندارد. • در منابع فقهی توریه به عنوان یکی از راههای نجات از دروغگویی و سوگند دروغ در ابواب گوناگون مطرح شده است. این نکته مبتنی بر این نظر است که توریه با کذب تفاوت ماهوی دارد و موضوعاً از آن خارج است. • به طور کلی هر جا که دروغی گفته شود که منظور از آن دفع شر و زیانی از مسلمانی باشد، دروغ، زیبا و پسندیده می‌شود؛ این دروغ کلید گناهان نخواهد بود، بلکه کلید نیکوکاری و خدمت به خلق می‌باشد. البته این گونه دروغ وقتی زیباست که راست گویی ممکن نباشد، در این صورت است که گاهی دروغ حرام، واجب می‌شود و راست، حرام می‌گردد. • در صورتی که انسان برای ایجاد الفت و محبت و رفع کینه و کدورت دروغ بگوید و بدین وسیله میان آنها صلح و صفا و صمیمیت برقرار کند که در این موارد دروغ حرام نیست. منابع و مآخذ • الإمام البخاری، أبی عبد الله، محمد بن إسماعیل. صحیح البخاری مع فتح الباری. دار المعرفة، بیروت. • الإمام البخاری، الأدب المفرد، تحقیق فضل الله الجیلانی، ومحب الدین الخطیب، الکتبخانه السلفیه قاهره، چاپ سوم ۱۴۰۷ هـ. • الإمام أبی الحسین، مسلم بن الحجاج القشیری. صحیح مسلم، حقیقه ورقم أحادیثه: عبد الباقي، محمد فؤاد. ۲۰۰۵م - دار إحياء التراث العربی • الزرقانی، محمد بن عبد الباقي، شرح الزرقانی علی الموطأ، دارالفکر، بیروت، چاپ اول ۱۴۱۶ هـ - ۱۹۹۶ م • آمدی تمیمی، عبدالواحد، غرالحکم ودرر الکلم، به تحقیق میر جلال الدین محدث، تهران؛ انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۰ ش، چاپ سوم • ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، با تحقیق محمد ابولفضل ابراهیم، قم؛ دارالکتب العلمیه، ۱۳۷۹ ق • آلوسی بغدادی، محمودی، روح المعانی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۴ ق، چاپ اول، ج ۷ • النووی، یحیی بن شرف: «روضه المتقین: شرح ریاض الصالحین»، تحقیق عبد القادر عرفان، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ ق • آیت الله مجتبی تهرانی، اخلاق الهی • ، ، ، بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین: «شعب الایمان»، تحقیق محمد سعید بسیونی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ ق • بیهقی، احمد بن حسین بن علی: «السنن الکبری»، بیروت، دار المعرفة • حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشعیه الی تحصیل مسائل الشریعه، تحقیق عبدالرحیم ربانی شیرازی، بیروت؛ احیاء التراث العربی، ۱۴۰۲ ق، چاپ پنجم • دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ ش، چاپ اول از دوره جدید ۱ • راغب اصفهانی، حسین بن محمد: «الذریعه الی مکارم الشریعه»، تحقیق ابوالیزید العجمی، قم، شریف رضی، ۱۳۷۳ • راغب اصفهانی، حسین، مفردات الفاظ القرآن، بیروت و دمشق؛ دارالسامیه و دارالقلم ۱۴۱۶ ق، چاپ اول • ری شهری، محمد، میزان الحکمه، با ترجمه فارسی حمید رضا شیخی، قم؛ دارالحديث، ۱۳۷۷ ش، چاپ اول • سباعی، مصطفی، آداب اخلاق اسلامی، تهران، نشر احسان، ۱۳۸۳ ش، چاپ اول • سنن أبی داود، أبی داود سلیمان بن الأشعث السجستانی، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، نشر و تصویر دارالکتب العلمیه، بیروت، بدون تاریخ • سنن الترمذی، أبی عیسی محمد بن عیسی بن سوره، تحقیق أحمد محمد شاکر، و محمد فؤاد عبد الباقي، و ابراهیم عطوه عوض، چاپ مصطفی الحلبي قاهره، ۱۳۸۵ هـ و نشر و تصویر دارالحديث • شهید اول، محمد بن مکی عاملی، الدرہ الباهره، به تحقیق داود صابری، مشهد؛ موسسه چاپ و نشر آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵ ش • صدر، سید رضا: «دروغ»، تحقیق سیدباقر خسروشاهی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸ • صدوق، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، تصحیح سید حسن خراسان، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵ ق • عسقلانی، ابن حجر: «فتح الباری بشرح صحیح البخاری»، تحقیق محب الدین

خطیب، دارالادیان للتراث • فولادوند، محمد مهدی، (ترجمه قرآن)، دارالقرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی)، تهران، ۱۴۱۵ق، چاپ اول • فیض کاشانی، محمد محسن، المحججه البيضاء فی تهذیب الاحیاء، با تحقیق علی اکبر غفاری، قم؛ موسسه نشر اسلامی، چاپ دوم • قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، تهران؛ دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۱ ش، چاپ سوم • کلینی، محمد بن یعقوب: «الکافی»، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۹ق • متقی هندی، علاء الدین: «کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال»، تحقیق محمود عمر الدمیاطی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق • مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت؛ دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق، چاپ سوم • مخلص، عبدالرؤوف، تفسیر أنوار القرآن، انتشارات شیخ الإسلام احمد جام، تربت جام، ۱۳۸۵، چاپ سوم • مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران؛ انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ ش، چاپ اول • مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۶ ش، ج ۱۱ • منذری شامی، عبدالعظیم، الترغیب والترهیب، تحقیق مصطفی محمد عماره، بیروت؛ دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۸ق، چاپ سوم • مالک بن انس، أبی عبدالله، موطا الإمام مالک، بروایه یحیی اللیثی، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، دار الحدیث، قاهره، چاپ دوم، ۱۴۱۳ هـ - ۱۹۹۳ م • نراقی، ملا- احمد: «معراج السعاده»، قم، هجرت، ۱۳۷۱ • نراقی، ملا- محمد مهدی: «جامع السعادات»، قم، اسماعیلیان • نهج البلاغه»، ترجمه سیدجعفر شهیدی، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۳ • نهج البلاغه، با ترجمه و تحقیق کاظم محمدی و محمد دشتی، قم؛ دار نشر الاماتم علی (ع)، ۱۳۹۶ق، چاپ دوم • نوری، میرزا حسین: «مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل»، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۰۷ق • ورام بن ابی فراس، تنبیه الخواطر و نزهه النواظر، بیروت؛ دارالتعارف و دار صعب • هندی، حسام الدین، کنز العمال، به ضبط حسن رزوق و تصحیح صفوه السقا، بیروت؛ مکتبه التراث الاسلامی، ۱۳۸۹، چاپ اول. تحقیق و نگارش: حمزه خان بیگی - دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه تربیت معلم آذربایجان - تبریز آدرس محل سکونت: آذر غربی - اشنویه: شهرک فرهنگیان پشت ماشین شویی ساحل - منزل شخصی حمزه خان بیگی = کد پستی: ۴۵۶۴۳ - ۵۷۷۱۶ == همراه: ۰۹۱۴۳۴۲۷۷۶۳

ملاک تمییز حق و باطل از دیدگاه قرآن کریم

نویسنده حمزه خان بیگی - اشنویه

چکیده: از نظر قرآن، انسان به طور طبیعی و فطری حق طلب است و گرایش به حق دارد، زیرا کمال گرایی و نقص گریزی در انسان، فطری و طبیعی است و از آنجایی که کمال تنها در حق یافت می شود و باطل چیزی جز نقص نیست، او به حق گرایش داشته و از باطل گریزان است. بنابر این انسان، با توجه به ماهیت و ساختار فطری اش باید جویای حق و پیرو حقیقت باشد، راه درست را برگزیده و همیشه با حقیقت همراه و همدم باشد. و بنا بر مسئولیت و هدفی که از خلقت، برایش تعریف شده باید در درون و برون نفس خویش با تمسک به حق و مصادیق تعریف شده آن با باطل در پیکار و نبرد باشد. اکنون این پرسش مطرح می شود که چگونه حق را بشناسد و معیار تشخیص حق و باطل چیست؟ و اصولاً آیا می توان گفت: که در این دنیا معیار مشخصی برای شناخت حق و باطل از همدیگر وجود دارد؟ در این نوشتار سعی بر آن است که به کمک آیات قرآن پس از روشن شدن معنا و مفهوم لغوی حق و باطل از دیدگاه علمای لغت و نظریات مفسرین در تفسیر این آیات معیارهای لازم و دقیق قرآنی برای شناسایی حق و باطل تبیین و مشخص گردند، و انسان مسلمان دریابد که حق چیست؟ و قرآن کتاب آسمانی اسلام چگونه حق و باطل را معرفی و تبیین می کند؟ و چه معیارهای دقیقی را برای تمییز آن دو از همدیگر در اختیار انسان قرار می دهد؟ کلمات کلیدی: حق، باطل، معیار، تمییز، حق جویی، شناخت، تبیین، مذهب، پرسشی که از سوی حق جویان مطرح می شود، این است که چگونه حق را از باطل بشناسیم؟ زیرا جهان آمیزه‌ای از حق و باطل است و باطل به سبب فریبکاری و نیرنگ بازی همواره خود را حق مطلق و محض نشان می دهد و

در این دغلکاری، کاسه‌ای از آش داغتر و کاتولیک‌تر از پاپ می‌باشد. از اینرو مردم در شناخت حق و باطل در حیرت می‌مانند. در حالیکه، حق عبارت است از آنچه ثابت و پایدار است و باطل عبارت است از آنچه متغیر و ناپایدار است. خداوند متعال، قرآن کریم، وحی الهی و تعالیم اسلام و پاره‌ای از موارد دیگر را از مصادیق حق بیان کرده است و مصادیق باطل را که نقطه مقابل حق است، مواردی همچون شرک، کفر، ضلالت، ظلم و گناه، شیطان و سوسه‌های شیطانی، برشمرده است. قرآن کریم، کلمه حق را در مقابل باطل و ضلال بکار برده است، همچنین حق را به آب و باطل را به کف روی آب تشبیه کرده است. در قرآن کریم، آنجا که صحبت از حق و باطل می‌شود حق را از خداوند ولی باطل را به اذن او می‌داند. وجود باطل از سویی نتیجه قهری نقص و محدودیت موجودات است و از سوی دیگر آمیخته بودن آن با حق، ابزار تحقق یکی از بزرگترین سنن الهی یعنی ابتلا- و آزمایش انسان به شمار می‌رود. پس ضرورت دارد برای شناخت حق و باطل به سراغ مکتبی برویم که خودش براساس حق و حقیقت استوار شده است. و به استناد تمامی شواهد عقلی و نقلی تنها وسیله تضمینی و مطمئن برای شناخت حق و راهیابی به سوی آن همان قرآن (وحی آسمانی) و به تبع آن تعالیم تعالی بخش اسلام است. زیرا با مطالعه و تدبر در آیات قرآنی درمی‌یابیم که بنیان مکتب اسلام از چنین ویژگی برخوردار است و یکی از رموز جاودانگی و زوال‌ناپذیری آیات قرآنی استواری آنها براساس حق می‌باشد. چنانچه در آیه ۱۸ سوره انبیاء در این ارتباط چنین آمده: *بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ*. ترجمه: بلکه حق را بر باطل فرو می‌افکنیم، پس آن را در هم می‌شکند، و بناگاه آن نابود می‌گردد. وای بر شما از آنچه وصف می‌کنید.»

بلکه حق را بر باطل فرو می‌افکنیم» یعنی: قطعاً آنچه گفتند، دروغ و بی‌اساس است، ما نه اهل بازی هستیم و نه اهل سرگرمی و به تعبیری شأن و وصف و سنت ما این است که حق را بر باطل فرو می‌کوبیم «پس آنرا درهم می‌شکند» و سرکوب می‌کند. اصل دماغ: شکستن و شکافتن سر است تا آنجا که شکاف به دماغ برسد، که این ضربه کشنده‌ای است. به قولی: مراد از حق: حجت، و مراد از باطل، یاهوها و شبهه‌هایشان است که حق بر آنها فرود می‌آید و آنها را نابود می‌کند «پس ناگهان باطل نابود می‌شود». (مخلص، عبدالرؤف، ۱۳۸۵ ش، ج ۴، صص ۱۵-۱۶) در این آیه خداوند متعال به غلبه‌ی حق بر باطل و زوال‌پذیری باطل اشاره می‌کند. خداوند متعال در جای جای قرآن مطالبی را در ارتباط با حق و باطل مطرح کرده که فرع بر شناخت «حق و باطل» می‌باشد؛ به تعبیر دیگر، بیانات قرآن تنها در صورتی قابل توضیح است که به این مبنا قایل باشیم که مصادیق مهمی از حق در دنیا قابل تشخیص‌اند؛ و معیارهای شناخت آنها توسط خداوند متعال بوسیله‌ی پیامبرانش بیان گردیده است. آنچه در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته، ماهیت و ویژگی‌های حق و باطل، معیار حق و باطل، وسایل تشخیص حق از باطل از دیدگاه آموزه‌های تعالیم قرآن است. واژه‌شناسی حق و باطل (و باطلالغی) معنای لغوی حقابن منظور معنای لغوی حق را چنین بیان کرده است: حق نقیض باطل است. وَحَقُّ الْأَمْرِ: آن کار محقق و ثابت شد، یا به گفته‌ی ازهری: واجب گردید. (ابن منظور، ۱۳۸۵ ش، ۱۱ / ۳۳۲) در قرآن هم «حَقٌّ» به معنای «ثابت گردید» آمده است: *قَبَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ* (سوره قصص، آیه ۶۳) یعنی: کسانی که فرمان عذاب در باره آنها مسلم و ثابت شده بود، گفتند... در آیه زیر هم «حَقَّتْ» به معنای «لازم و ثابت گردید» آمده است. *وَسَيَقُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهَا فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ*: (سوره زمر، آیه ۷۱) و اما فرمان عذاب بر کافران لازم و ثابت شده است. و «اسْتَحَقَّ الشَّيْءُ». یعنی: فلان چیز را مستحق شد، در همین معنا در قرآن چنین آمده است: *فَإِنْ عَثَرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَأَخْرَجَ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأُولِيَانِ فَيَقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتَيْهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ*. (سوره مائده، آیه ۱۰۷) یعنی: «اگر معلوم شد که آن دو نفر (به علت خیانت) گناه را بر خود ثابت کرده اند». در «الْمُعْجَمُ الْوَسِيطُ» نیز چنین آمده است: «حَقَّ الْأَمْرُ يَحِقُّ حَقًّا». یعنی: فلان مسئله صحت یافت، ثابت شد و راست از آب در آمد. و «تَحَقَّقَ الْأَمْرُ». یعنی: فلان قضیه صحت یافت و عملاً رخ داد. و «حَقَّقَ الْأَمْرَ». یعنی: فلان مسئله را اثبات کرد و

راستی آن را نشان داد. (احمدبن فارس، ۱۴۰۴ هـ ق، ۱ / ۱۸۷). اصل واحد در ماده «حق» ثبوت و پابرجایی همراه با مطابق واقع بودن است، این قید در مفهوم تمامی مصادیق آن در نظر گرفته شده است. (مصطفوی، ۱۳۶۰ ش، ج ۲، ص ۲۶۲) سپس این واژه بر هر امر ثابتی که انکار نمی شود اطلاق گردیده. (از باب اطلاق مصدر و اراده اسم فاعل از آن) (ابن عاشور، ۱۹۸۴ م، ج ۶، ص ۱۶۶) حق به معنای ثبوت و واقعیت داشتن است و در کلام خداوند متعال در مقابل باطل و ضلال استعمال می شود، زیرا باطل آن چیزی است که برای آن ثبوت و واقعیت نباشد و ضلال عبارت است از انحراف و خروج از برنامه حق و راه صحیح. (مصطفوی، ۱۳۸۰ ش، ج ۱، ص ۳۵۸) با توجه به مطالب فوق معلوم می گردد که مفهوم لغوی «حق» بر ثبوت لزوم و صحت استوار است. بنابراین، می توان گفت که «حق» یعنی: ثابت، لازم و صحیح. ب (معنای لغوی باطل: در لسان العرب آمده است که «بَطَلَ الشَّيْءُ»: بیهوده از بین رفت و تباه شد، باطل نقیض حق و جمع آن «اباطیل» است. (ابن منظور، ۱۳۸۵ ش، ۱۳ / ۵۹) در «المعجم الوسیط» همچنین آمده است: «بَطَلَ الشَّيْءُ»: تباه گردید و حکم آن ساقط شد. «أَبْطَلَ الشَّيْءُ»: نادرستی فلان چیز را نشان داد و آن را باطل کرد. (احمدبن فارس، ۱۴۰۴ هـ ق، ۱ / ۶۰) در کتاب «مفردات غریب القرآن» هم در این باره چنین آمده است: باطل، نقیض حق، و عبارت است از مسئله‌های که وقتی به جستجوی آن می‌پردازیم، ثابت نشود، (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ هـ ق، ص ۵۰) «باطل» که نقطه برابر «حق» است چیزی است که نه ثابتی دارد و نه واقعیتی. (مصطفوی، ۱۳۶۰ ش، ج ۱، ص ۲۹۰) اگر به شخص شجاع و قهرمان «بطل» گفته می شود به خاطر آن است که مخالفان خود را باطل می کند یا به تعبیری از بین می برد. (احمدبن فارس، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۲۵۸) شاید نیز به این اعتبار که عنوان شجاع برای او و نیز قدرت و نیروی او از ثبات و بقا برخوردار نیست. (مصطفوی، ۱۳۶۰ ش، ج ۱، ص ۲۹۰) واژه ی «باطل» به معنای فاسد کردن و از بین بردن چیزی است، خواه آن چیز حق باشد و یا باطل. و هر دو مورد درباره ی ابطال در قرآن کریم آمده است؛ خداوند می فرماید: «...و خسر هنالك المبطلون». (غافر، ۷۸) ... آنجاست که باطل کاران زیان می کنند. همچنین درباره ی ابطال باطل می فرماید: «ليحق الحقَّ و يبطل الباطل...». (الانفال، ۸) تا حق را ثابت و باطل را نابود گردانند... (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ هـ ق، ص ۱۳۰) نقطه برابر ابطال، احقاق است. (مصطفوی، ۱۳۶۰ ش، ج ۱، ص ۲۹۰) میان حق و باطل واسطه ای وجود ندارد؛ هرچه حق نبود، باطل است. (قرائتی، ۱۳۸۳ ش، ج ۵، ص ۲۰۸) و نهایتاً خداوند در قرآن میفرماید: ذَلِكُمْ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (سوره لقمان، ۳۰) ترجمه: این [ها همه دلیل آن است که خدا خود حق است و غیر از او هر چه را که می خوانند باطل است، و خدا همان بلندمرتبه بزرگ است. پس مقصود از حق در آموزه‌های قرآنی هرگونه باور یا کاری است که از دیدگاه دین ثابت و صحیح و ماندگاری یا انجام آن واجب باشد. و مقصود از باطل هم نقیض حق در معنا یاد شده است، یعنی: باور یا عملی که به لحاظ دینی فاقد سند و ارزش بوده، از ویژگی حقانیت بی بهره است، و ترک و از میان برداشتن آن لازم است. بر این اساس معنای حق دستورات خدا و معنای باطل نواهی او خواهد بود. تعریف اصطلاحی حق و باطل: آنچه که از بررسی کتب فقهی می توان استنباط کرد، این است که فقها برای «حق» تعریف اصطلاحی ارائه نکرده‌اند، گویا آنان به معنای لغوی این واژه اکتفا کرده‌اند، و بر اساس همان معنا آن را در مباحث فقهی خود بر گزاره‌های صحیح دینی و واجبات شرعی اطلاق کرده‌اند. به همین ترتیب، «باطل» را بر اموری که به لحاظ شرعی نادرست‌اند و منشأ و مبنای امور صحیح شرعی نیستند، اطلاق کرده‌اند. استاد قرضاوی اندیشمند معاصر حق و باطل را چنین تعریف می کند: «حق - همانطور که فطرت پاک انسان می گوید - عبارت است از آنچه ثابت و پایدار است، و باطل عبارت است از آنچه که متغیر و ناستوار است. بنا بر این، هر آنچه همراه با ثبات و پایداری است، حق است، و هر آنچه خصوصیتش پراکنده شدن و نابود شدن است، باطل است. (قرضاوی، ۱۳۶۰ ش، صص ۱۴، ۱۵). فلسفه امتزاج حق و باطل در دنیاظر دنیا، ظرفی است که حق و باطل در آن مختلط و در هم آمیخته است و امکان ظهور حق محض با همه آثار و خواصش جدای از باطل وجود ندارد، از این رو هیچ حقی جلوه نمی کند مگر آنکه با باطلی در آمیخته شود و لبس و شکی در آن راه یابد. آیه شریفه: وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ (الانعام، ۹)

ترجمه: و اگر او را فرشته‌ای قرار می‌دادیم، حتماً وی را [به صورت مردی در می‌آوردیم، و امر را هم چنان بر آنان مشتبه می‌ساختیم. نیز شاهد بر آن است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۲، ص ۹۹) حیات اخروی را حق و زندگی دنیا با همه زرق و برقش که انسان‌ها آنها را مال خود می‌پندارند و به طلب آن می‌دوند- که یا مال است و یا جاه و یا امثال آن - باطل دانسته است. خداوند ذات متعالی خود را حق و سایر اسبابی که انسان‌ها فریب آن را می‌خورند و به جای تمایل به خدا به آنها میل پیدا می‌کنند، باطل خوانده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴، ص ۲۶۲) به طور کلی حق که خلاف باطل است، شامل همه خیرات و آنچه انجام دادنش لازم است می‌شود؛ به بیانی دیگر حق عبارت است از ادای طاعات ترک محرمات. (زحیلی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۰، ص ۳۹۴) به گفته‌ی فخرالدین رازی لفظ «حق»، اگر بر ذات چیزی اطلاق شود منظور آن است که آن ذات به خودی خود موجودی حقیقی است. مصداق حقیقی آن ذات باری تعالی است؛ چرا که، زوال و عدم در وی راه ندارد. به گفته لیبید «الا کل شیء ما خلا الله باطل». اگر «حق» بر اعتقادی اطلاق شود مراد آن است که آن اعتقاد درست و مطابق با واقع است و اگر لفظ «حق» بر قول و خبر اطلاق شود به این معناست که آن خبر صدق و مطابق با واقع است. (رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، صص ۱۱۹-۱۲۰) وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (سوره الاسراء) ترجمه: و بگو: «حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابودشدنی است. «و بگو: حق آمد» یعنی: آنچه که خداوند به پیامبرش از ظهور و پیروزی اسلام وعده داده بود، تحقق یافت «و باطل نابود شد» یعنی: شرک از میان برافتاد و مضمحل شد «هرآینه باطل همواره نابودشدنی است» زیرا باطل در ماهیت و جوهره عناصر خود از مایه‌های بقا برخوردار نیست بلکه حیات موقت خویش را از عوامل خارجی و تکیه‌گاههای غیرطبیعی استمداد می‌کند پس چون این تکیه‌گاهها سست شوند، باطل نیز فرومی‌پاشد؛ اما حق عناصر وجودی خویش را از ذات و ماهیت خود بر می‌گیرد. بخاری و مسلم از ابن مسعود روایت کرده‌اند که فرمود: «رسول خدا (ص) در روز فتح مکه در حالی وارد آن شدند که بر گرداگرد خانه کعبه ۳۶۰ بت نصب شده بود پس با چوبی که در دست داشتند بر آن بتان می‌کوبیدند و این آیه را می‌خواندند: وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا. (مخلص، عبدالرؤف، ۱۳۸۵ ش، ج ۳ ص ۴۳۸) سید قطب در تفسیر این آیه حق مطلب را چه زیبا ادا می‌کند، آنگاه که می‌فرماید: با این سلطه و قدرتی که از خدا دریافت می‌شود، آن حق را با قوت و صدق و ثباتی که دارد، و از میان رفتن و دورگردیدن و بر باد فنا رفتن باطل را اعلان کن. چه سرشت صدق و صداقت این است که زنده و ثابت جای بماند، و سرشت باطل این است که پنهان گردد و از میان رود. «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا». قطعاً باطل از میان رفتنی و نابودشدنی است. این یک حقیقت خدائی است و آن را با تأکید بیان و مقرر می‌دارد. باطل زوال می‌پذیرد و نابود می‌گردد، هرچند که در نگاه اول به نظر رسد که دولت و قدرت و برو و بیائی دارد. باطل می‌آماسد و بالا- می‌پرد و می‌جهد و باد به غبغ می‌اندازد، و چون پوچ است بر حقیقتی تکیه و اعتماد ندارد. بدین خاطر تلاش می‌کند در جلو دیدگان مردمان خود را بیاراید و دیگران را گول بزند و آنگونه که هست ننماید. بلکه بزرگ و سترگ و ستبر و پایدار جلوه‌گر شود. ولی خشک و پریز است و هرچه زودتر آتش می‌گیرد، بسان گیاه خشک و پریزی که فوراً آتش می‌گیرد و شعله‌ها به فضا خیز می‌دارند و تنوره می‌کشند و پس از اندکی فروکش می‌کنند و به تندی آتش خاموش می‌گردد و به خاکستر تبدیل می‌شود. در صورتیکه اخگرهای تافته گرم می‌مانند و گرم می‌کنند و سود می‌رسانند و جای می‌مانند. باطل خس و خاشاک روی آب است. اندکی بر سطح آب می‌ماند، ولی هرچه زودتر بیهوده می‌رود و آنچه می‌ماند آب است. «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» قطعاً باطل از میان رفتنی و نابودشدنی است. باطل پوچ است و ماندگار و پایدار نمی‌ماند، چون عناصر بقا در آن نیست. حیات موقت خود را از عوامل خارجی می‌گیرد و تکیه‌گاههای غیرطبیعی دارد. هر وقت این عوامل خارجی خلل پذیرفتند، و این تکیه‌گاههای غیرطبیعی پوسیده و سست گردیدند، باطل فرومی‌افتد و پرت می‌گردد. اما حق از ذات خود عناصر وجود خویش را تکیه و تأمین می‌کند. گاهی هواها و هوسها و ظروف و شرائط و سلطه‌ها و قدرتها بر ضد او می‌ایستند و به پیکارش برمی‌خیزند... ولیکن ایستادگی و پایداری و اطمینان به خویشتن حق، نتیجه و فرجام رزم و نبرد را بهره او می‌سازد و بقا و ماندگاری را پبای او

تضمین می‌کند. چراکه حق از سوی خدائی است که «حق» را جزو اسبهای خود کرده است و او زنده باقی پایداری است که زوال نمی‌پذیرد. «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» قطعاً باطل از میان رفتنی و نابودشدنی است. در فراسوی باطل شیطان است. در پشت سر باطل سلطه و قدرت زورمداران و قلدران است. ولیکن وعده خدا راستترین وعده‌ها است، و سلطه و قدرت خدا نیرومندترین و تواناترین سلطه‌ها و قدرتها است. هیچ مؤمنی نیست که مزه ایمان را چشیده باشد، مگر اینکه همراه با آن مزه شیرینی وعده خدا را چشیده است، و صدق عهد و پیمان خدا را دیده است. آخر چه کسی از خدا بهتر به عهد خود وفا می‌کند؟ و آخر چه کسی است که از خدا راستگوتر در سخن خود باشد؟ (سیدقطب، ۱۹۸۹م، ج ۴، ص ۲۲۴۷) طبرسی ذیل این آیه چنین می‌گوید: و بگو: حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابودشدنی است؛ مصادیق حق را دین اسلام، توحید و عبادت الهی و نیز قرآن کریم و مصادیق باطل را شرک، پرستش بت‌ها و شیطان ذکر کرده است. (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۶، ص ۶۷۱) به طور کلی حق که خلاف باطل است، شامل همه خیرات و آنچه انجام دادنش لازم است می‌شود؛ به بیانی دیگر حق عبارت است از اداء طاعات ترک محرمات. (زحیلی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۰، ص ۳۹۴) زمخشری همه خیرات را از توحید خداوند و اطاعت او گرفته تا تبعیت از کتب رسولان الهی و نیز زهد در دنیا و رغبت در آخرت را از مصادیق حق می‌داند. (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۷۹۴) روش قرآن در شناساندن حق و باطل یکی از راه‌های شناخت هر چیزی آگاهی و اطلاع بر ویژگی‌های چیز است. از این رو قاعده مهم منطقی و فلسفی شکل گرفته، که مکرراً از بزرگان شنیده شده که: «تعرف الأشياء بأضدادها» چیزها به ضد آن شناخته می‌شود. البته نباید فراموش کرد که غرض از ضد در اینجا هر نوع تقابل منطقی در میان دو چیز است خواه این تقابل منطقی به شکل ضدان منطقی باشد و یا به شکل نقیضان منطقی تحقق یابد. حق و باطل چون، دارای تقابل نقیضان هستند می‌توان از هر یک به شناخت دیگری دست یافت. از این رو قرآن افزون بر تبیین خصوصیات حق برای تشخیص آن از باطل، به ویژگی‌های باطل نیز اشاره می‌کند تا از این طریق حق به خوبی شناخته شود. در صورت فهم عمیق و تدبر دقیق به آموزه‌های قرآن به روشنی دیده می‌شود که بخش عمده‌ای از راه‌های شناخت حق از باطل به معرفی باطل و آثار آن تعلق گرفته است. بلکه حتی در مواردی که قرآن به تبیین ویژگی‌های حق و آثار آن می‌پردازد، در همان جا ویژگی‌ها و آثار نقیض آن یعنی باطل را بیان می‌کند. به عنوان نمونه هنگامی که به خصوصیت پایداری در مسیر حق می‌پردازد، در همان جا به ناپایداری باطل نیز اشاره می‌کند و یا هنگامی که از آثار مثبت و فواید حق سخن به میان می‌آورد، از زیان و خسارانی که باطل با خود به همراه دارد نیز سخن می‌گوید. پس به این ترتیب با بهره‌گیری از روش شناخت متقابلان از طریق بیان خصوصیات و ویژگی‌های یکدیگر به انسان کمک می‌کند تا به آسانی حق را بشناسد و به سبب آثار و پیامدهای مثبت و خوب آن، رهرو آن باشد و در مقابل، با شناخت آثار و پیامدهای زیانبار و منفی باطل، از باطل گریزان شده و به آن گرایش و علاقه پیدا نکند. مثال دیگری که به گفته مفسران بیانگر حق و باطل است، مثال تشبیه حق به درختی است، که ریشه‌دار و بارور و مثال باطل به بوته‌ای خبیث، بی‌ریشه، بی‌دوام و بی‌خاصیت است: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ (۲۴) تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۵) وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ (ابراهیم/۲۴) (۲۶) ترجمه: آیا ندیدی خدا چگونه مثل زده: سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است؟ (۲۴) میوه‌اش را هر دم به اذن پروردگارش می‌دهد. و خدا مثلاًها را برای مردم می‌زند، شاید که آنان پند گیرند. (۲۵) و مثلاً سخنی ناپاک چون درختی ناپاک است که از روی زمین کنده شده و قرار ندارد. (۲۶) شهید سید قطب در ذیل تفسیر این آیه چه زیبا بیان کرده است آنگاه که می‌گوید: سخن خوب و پاک - سخن حق و درست - بسان درخت خوب و پاک است. تنه آن استوار و بلند است و به ثمر نشسته است... استوار و برجاست و طوفانها و گردبادها آن را از ریشه نمی‌کنند، و بادهای باطل آن را بازیچه دست خود قرار نمی‌دهند، و کلنگ‌های طغیان و سرکشی بر آن توانائی و زور ندارد، هرچند برخی‌ها در بعضی از اوقات گمان برند که این درخت در معرض خطر ریشه‌کننده و نابودکننده‌ای

قرار گرفته است. ولی این درخت بلندبالا و برافراشته می‌ماند، و از بالا بالاها شر و ظلم و طغیان می‌نگرد، هرچند در برخی از اوقات به نظر بعضی‌ها چنین آید که شر به مزاحمت آن در فضا می‌رود و ساقه تنومند آن را سرنگون می‌سازد. اما چنین نیست. این درخت به بار نشسته است و ثمره آن همیشگی است و گسیخته نمی‌گردد. زیرا دانه‌ها و هسته‌های آن در درونهای مردمان زیادی لحظه به لحظه می‌روید و جوانه می‌زند... ولی سخن بد و ناپاک - سخن پوچ و باطل - بسان درخت بد و ناپاک است. چه بسا به جنب و جوش و رشد و نمو پردازد و بالا-تر و بالا-تر رود و سر درهم تند و پر شاخ و برگ شود، و به گمان بعضی‌ها چنین رسد که این درخت بد و ناپاک ستبرتر و نیرومندتر از درخت بد و ناپاک باشد. ولیکن این درخت بد و ناپاک پفیده و سرسبز می‌ماند، و ریشه‌های آن در خاک است و نزدیک به سطح زمین، بدانگونه که انگار برکنده شده است و بر روی زمین افکنده شده است... مدت زمان چندانی نمی‌گذرد از سطح زمین برکنده می‌شود، و بر جای خود ماندگار و برقرار نمی‌ماند و بازیچه دست گردبادها و طوفانها می‌گردد. هم این و هم آن، تنها ضرب‌المثلی نیست که زده شود. و تنها مثالی برای دل‌داری و دل دادن به خوبان و پاکان نیست. بلکه در زندگی واقعیت دارد، هرچند که تحقق پیدا کردن آن در برخی از اوقات به کندی صورت گیرد. خیر و خوبی اصیل نمی‌میرد و پژمرده نمی‌شود، هر اندازه هم شر و بدی برای آن مزاحمت تولید کند و سر راه را بر او بگیرد... شر و بدی هم زنده نمی‌ماند مگر بدان اندازه که اندک خیر و خوبی آمیزه آن نابود شود و از میان رود - کمتر شر و بدی سره و خالص یافته می‌شود - همین که خیر و خوبی آمیخته به شر و بدی از میان رود، اثری از شر و بدی برجای نمی‌ماند. چه درخت شر و بدی نابود می‌شود و خشک و پری می‌گردد، هر اندازه هم ستبر و بلندبالا باشد. (سید قطب، ۱۹۸۹م، ج ۴، صص ۲۰۹۸، ۲۰۹۹) کلمه طیبه به کلمه‌ی توحید، دعوت اسلام و قرآن کریم (بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۱۹۸) یا هر کلامی که دال بر حق باشد تفسیر شده است. (کاشانی، ۱۳۳۶ش، ج ۵، ص ۱۳۳) و همچنین کلمه خبیثه به کفر، شرک و هر گفتاری که خداوند متعال از آن نهی کرده، تفسیر شده است. (مبیدی، ۱۳۷۱ش، ج ۵، ص ۲۵۳) ویژگی‌ها و آثار حق و باطل در قرآن آنجا که اسلوب قرآن کریم، به عنوان یک کتاب تعلیم و تربیت، بر اساس مسائل عینی است، برای نزدیک ساختن مفاهیم پیچیده به ذهن، به مثال‌های حسی، جالب و زیبا و پر کاربرد در زندگی روزمره مردم روی آورده است. آیه ۱۷ سوره رعد، برای تجسم حق و باطل مثال بسیار رسایی بیان می‌کند. این آیه که به تعبیر علامه طباطبایی از غرر آیات قرآن کریم است، درباره طبیعت حق و باطل بحث کرده، کیفیت ظهور و آثار هر یک از این دو را خاطر نشان می‌سازد. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۳۳۵) «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهٗ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْأَمْثَالَ» (رعد / ۱۷) ترجمه: و سیل، کفی بلند روی خود برداشت، و از آنچه برای به دست آوردن زینتی یا کالایی، در آتش می‌گدازند هم نظیر آن کفی برمی‌آید. خداوند، حق و باطل را چنین مثل می‌زند. اما کف، بیرون افتاده از میان می‌رود، ولی آنچه به مردم سود می‌رساند در زمین باقی می‌ماند. خداوند مثلها را چنین می‌زند. «خداوند برای حق و باطل اینچنین مثل می‌زند؛ اما آن کف، بیرون افتاده از میان می‌رود و در زمین قرار نمی‌گیرد. همینگونه صنعتگر، کف گداخته‌های مذاب معادن را به بیرون افکنده نه از آن زیوری می‌سازد و نه کالا- و ابزاری. پس همچنین است باطل که نابود می‌شود «اما آنچه به مردم سود می‌رساند» از آب صاف و گداخته‌های خالص معدنی «پس بر روی زمین باقی می‌ماند» یعنی: در زمین قرار می‌گیرد، بدینسان که آب به عروق زمین و بافت‌های آن سرازیر شده و در نتیجه، مایه انتفاع و بهره‌گیری مردم می‌شود و مواد مذاب اجسام معدنی نیز در کارگاه‌های زرگری و ریخته‌گری به صورت زیورات و ابزار آلات کارآمد و مفید در می‌آیند و این است مثل حق.. (مخلص، عبدالرؤف، ۱۳۸۵ش، ج ۳ صص ۱۸۴-۱۸۶) در این مثل، به تعبیر بزرگان چند نکته قابل تأمل وجود دارد: الف) خود اتکایی حق و طفیلی بودن باطل باطل به تبع و طفیل حق ظهور می‌کند و با نیروی حق حرکت می‌کند. به عبارتی دیگر نیروی باطل متعلق خودش نیست، بلکه آن نیرو

اصالتاً برای حق است. کفی که روی آب هست، با نیروی آب حرکت می‌کند. (مطهری، ۱۳۶۹ش، ص ۵۲) باطل همیشه از نیروی حق استفاده می‌کند. اگر در عالم راستی وجود نداشته باشد دروغ نمی‌تواند وجود داشته باشد. (مطهری، ۱۳۶۹ش، ص ۵۴) به بیانی دیگر، حق همیشه متکی به خود است، اما باطل از آبروی حق مدد می‌گیرد و سعی می‌کند خود را به لباس او درآورد و از حیثیت او استفاده کند. همانگونه که هر دروغ از راست فروغ می‌گیرد، که اگر سخن راستی در جهان نبود، کسی هرگز دروغی را باور نمی‌کرد و اگر جنس خالصی در جهان نبود، کسی فریب جنس تقلبی را نمی‌خورد، بنابراین حتی فروغ زودگذر باطل و آبرو و حیثیت موقت او به برکت حق است، اما حق همه جا متکی به خویش است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۰، ص ۱۶۷). ب (نمود ظاهری داشتن باطل و اصیل بودن حق «فاحتمل السبیل زبداً زائياً» یعنی کف، روی آب را می‌گیرد و می‌پوشاند، به گونه‌ای که اگر جاهل نگاه کند و از ماهیت آن خبر نداشته باشد، کف خروشان را می‌بیند که در حرکت است و توجهی به آب باران که زیر این کف‌هاست نمی‌کند، درحالی که این آب است که چنین خروشان حرکت می‌کند، نه کف. ولی چون کف‌ها روی آب را گرفته‌اند چشم ظاهر بین که به اعماق واقعیات نفوذ نداشته باشد فقط کف را می‌بیند. باطل هم بر نیروی حق سوار می‌شود و روی آن را می‌پوشاند، به طوری که اگر کسی ظاهر جامعه را ببیند و به اعماق آن نظر نیاندازد، غیر حق را به جای حق می‌بیند. (مطهری، ۱۳۶۹ش، ص ۵۰) به بیانی دیگر، باطل همواره مستکبر، بالانشین، پرسروصدا، ولی درون تهی و بی‌محتواست، اما حق متواضع، کم سروصدا، اهل عمل و پرمحتوا و سنگین وزن است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۰، ص ۱۶۷) ج (زوال باطل و بقای حق حق اصیل و باطل غیراصیل است. همیشه بین امر اصیل و غیراصیل اختلاف و جنگ بوده است، ولی اینطور نیست که حق همیشه مغلوب باشد و باطل همیشه غالب. آن چیزی که استمرار داشته و زندگی و تمدن را ادامه داده حق بوده است و باطل نمایشی بوده که جرقه‌ای زده، بعد خاموش شده و از بین رفته است. (مطهری، ۱۳۶۹ش، صص ۳۵-۳۶) جنگ میان حق و باطل همیشه وجود داشته است. باطل به طور موقت روی حق را می‌پوشاند ولی آن نیرو را ندارد که بتواند به صورت دائم باقی بماند و عاقبت کنار می‌رود. هر وقت جامعه‌ای در مجموع به باطل گراید، محکوم به فنا شده است. (مطهری، ۱۳۶۹ش، ص ۳۷) باطل همانند کف سیلاب است. لحظاتی چند خودنمایی می‌کند و بالا و پایین می‌رود و سپس متلاشی و نابود می‌شود و چیزی جز آب پاک و سرچشمه اصیل آن باقی نمی‌ماند. (قرضاوی، ۱۳۶۰ش، ص ۸۶) سید قطب مثال حق و باطل در این زندگی را چنین بیان می‌کند که: باطل رو می‌آید و بالا می‌رود و باد می‌کند و پفیده می‌شود و برآمده می‌گردد، ولیکن بعد از آن کفی یا خس و خاشاکی بیش نخواهد بود و هرچه زودتر دور افکنده و پرت می‌شود، نه از حقیقی برخوردار است و نه پیوستگی و پیوندی میان اجزاء آن است. حق آرام و پایدار می‌ماند. چه بسا برخی‌ها گمان برنند دیگر حق خون از بدنش رفته است و فسرده است یا فروکش کرده است و به دل زمین خزیده است یا هدر رفته است و ضایع گردیده است و یا مرده است. ولیکن حق در زمین باقی و پایدار است، بسان آبی که زندگی می‌بخشد و زنده می‌گرداند، و همانند فلز خالصی است که به مردمان سود می‌رساند. (سیدقطب، ۱۹۸۹م، ج ۴، ص ۲۰۵۴) نابودی باطل و بقای حق، یک سنت و قانون الهی است، نه پنداری و تصادفی، هرچند پیروان حق کم و طرفداران باطل زیاد باشند. چرا که حق همچون آب، ثابت و ماندگار و باطل مانند کف، ناپایدار و فانی است. (قرائتی، ۱۳۸۳ش، ج ۷، ص ۱۰۸) بنابراین باطل از آن جهت همچون کف است که: ۱. رفتنی است. ۲. در سایه حق جلوه می‌کند. ۳. روی حق را می‌پوشاند. ۴. جلوه دارد ولی ارزش ندارد. نه تشنه‌ای را سیراب می‌کند نه گیاهی از آن می‌روید. ۵. با آرام شدن شرایط محو می‌شود. ۶. بالانشین پرسروصدا، اما توخالی و بی‌محتوی است. (قرائتی، ۱۳۸۳ش، ج ۶، ص ۲۰۷) ناگفته نماند که اصول پیش‌گفته همانطور که در امور محسوس و حقایق خارجی جریان دارد، در معارف و اعتقادات نیز جاری است، و مثل اعتقاد حق در دل مؤمن مثل آب نازل شده از آسمان و جاری در مسیل‌ها است که هر یک با اختلاف که در وسعت و ظرفیت دارند به قدر ظرفیت خود از آن استفاده نموده، مردم از آن منتفع گشته، دل‌هایشان زنده می‌شود و خیر و برکت در ایشان باقی می‌ماند، به خلاف اعتقاد باطل که در دل کافر مثلش مثل کفی

است که بر روی سیل می افتد و چیزی نمی گذرد که از بین می رود. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۳۳۹) قرآن در بیان ویژگی‌ها و آثار حق و باطل، از شیوه‌های گوناگون استفاده کرده است تا هر کسی در هر مقام و منزلت علمی و رشدی، بتواند به سادگی از آن‌ها بهره گرفته و مسیر حرکت زندگی خویش را انتخاب کند. از این رو از روش‌های سخت و مشکل برهانی تا روش‌های ساده و آسان تمثیلی و داستانی استفاده کرده است. هر چند انسان‌هایی که فطرت و طبیعت سالم و خدادادی خویش را از دست داده‌اند، به سبب این که دچار بیمار دلی و سنگ دلی شده‌اند و ماهیت خود را دست خوش تغییر جدی ساخته‌اند، ناتوان از درک حق و باطل بوده و کمال و نقص را نمی شناسند و حتی به سوی باطل گرایش می یابند و آن را با تمام وجود می جویند. حق، اصولاً چیزی جز راستی و صداقت نیست، همان طور که باطل نیز چیزی جز دروغ و کذب نمی باشد. این گونه است که اهل باطل همواره بر دروغ‌گویی پافشاری دارند و در رفتار و کردارشان، صداقت و وفاداری و راستگویی دیده نمی شود. این در حالی است که دیگران را به دروغ متهم می سازند و خود را اهل صداقت و راستی و راستگویی می دانند. «وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ» (سوره قصص: ۵۵) ترجمه: و چون لغوی بشنوند از آن روی برمی تابد و می گویند: «کردارهای ما از آن ما و کردارهای شما از آن شماست. سلام بر شما، جوای [مصاحبت] نادانان نیستیم. خداوند در این آیه، اهل باطل را افرادی جاهل و بیهوده گو می شمارد و بر این نکته تأکید می ورزد که ایشان لغو و بیهوده گویی را در حالی به اهل حق و مؤمنان نسبت می دهند که خود در آن غرقه هستند. از نظر مؤمنان نیز بیهوده گویی و شنیدن آن، امری است که تنها انسان‌های جاهل و بی‌خرد از آن پیروی می کنند. در این آیه، جاهل در حقیقت در برابر عقل و خرد قرار گرفته است نه در برابر نادانی و فقدان علم؛ بنابراین رفتاری که بی‌خردان انجام می دهند، رفتاری همراه با بیهودگی و لغو در شنیدن و گفتن است که عمل اهل باطل می باشد. از نگاه قرآن، پذیرش توحید، عین حق جویی و حق خواهی است و در مقابل، کفر و شرک چیزی جز باطل گرایی نمی باشد. از این رو خداوند اهل شرک را اهل باطل معرفی می کند. «أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ» (سوره اعراف: ۱۷۳) ترجمه: یا بگویید پدران ما پیش از این مشرک بوده‌اند و ما فرزندان پس از ایشان بودیم. آیا ما را به خاطر آنچه باطل‌اندیشان انجام داده‌اند هلاک می کنی؟. و در آیات ۷ و ۸ سوره انفال خبر از میان رفتن باطل در نهایت می دهد که همان بطلان شرک و کفر می باشد. «وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَهِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ (۷) لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ» (۸) ترجمه: و [به یاد آورید] هنگامی را که خدا یکی از دو دسته [کاروان تجارتنی قریش یا سپاه ابو سفیان را به شما وعده داد که از آن شما باشد، و شما دوست داشتید که دسته بی‌سلاح برای شما باشد، و [لی خدا می‌خواست حق] اسلام را با کلمات خود ثابت، و کافران را ریشه کن کند. (۷) تا حق را ثابت و باطل را نابود گرداند، هر چند بزهکاران خوش نداشته باشند ولی خدا می‌خواست حق را با سخنان خود (که بیانگر اراده و قدرت یزدانند، برای مردم) ظاهر و استوار گرداند و کافران را (از سرزمین عرب با پیروزی مؤمنان) ریشه کن کند (لذا شما را با لشکر قریش درگیر کرد). تا بدین وسیله حق را (که اسلام است) پابرجا و باطل را (که شرک است) تباہ گرداند، هر چند که بزهکاران (کافر و طغیانگر، آن را) نپسندند. معیارها و ارزشها و رهنمودهای قرآنی در مورد حق و باطل کلی و دائمی هستند و تا آسمانها و زمین پابرجا و پایدارند، و تا گروهی از مسلمانان در این زمین هستند و رود روی جاهلیت می‌جنگند تا دین خدا را به زندگی این امت بازگردانند، راهنما و راه‌گشایند. اصولاً هر امر ناهنجار و زشت و پلید عقلی و عقلایی و شرعی، از امور باطلی است که لازم است آن را ترک کرد و در مقابل هر امر هنجاری عقلانی و عقلایی و شرعی از امور حق است که نتیجه آن در دنیا و آخرت، آرامش و آسایش است. اگر آدمی امری را تجربه کرد که وی را دچار تردید و سرگردانی کند و از محبت و مهر مردم باز دارد و آخرت را از یاد ببرد باید در حق بودن آن شک کرد و ترک آن را بهتر از انجام آن دانست. آنچه بدیهی و مؤکداً بیان شده، این است که انسان در آغاز بر فطرت پاک و سالم آفریده شده و در مقام اعتدال و استواست و از این رو

به طور طبیعی گرایش به زیبایی‌ها و حقایق به عنوان یک امر کمالی دارد؛ ولی اندک اندک به سبب وسوسه‌های بیرونی شیطان و ابلیس و هواها و خواسته‌های درونی نفس انسانی، از فطرت خویش دور می‌شود و به دام ولایت شیطان می‌افتد به گونه‌ای که فرهنگ و ارزش‌های شیطانی برای او اصالت می‌یابد و باطل به جای حق و نقص به جای کمال می‌نشیند؛ زیرا فطرت و طبیعت چنین افرادی در یک فرآیند زمانی تغییر یافته و هویت و ماهیت جدیدی پیدا کرده است. در این میان آمیختگی حق و باطل و شبهاتی که از راه این آمیختگی پدید می‌آید، امر را بر توده‌های مردم دشوار می‌کند و جالب این که انسان بیمار دل (فی‌الغالب) قلوبهم مرض به تعبیر قرآن) و سنگ دل (کالحجارة او اشد قسوة در تعبیر قرآنی) حتی اگر از شبهه بودن آن آگاه باشد به سوی باطل گرایش یافته است. کسانی که گرفتار شبهات می‌شوند و در نهایت در ولایت شیطان می‌روند و تغییر ماهیت می‌دهند و باطل برای ایشان جای حق می‌نشیند و اینگونه فطرت سالم خود را از دست می‌دهند، دیگر عطر کلام وحی و حقایق آسمانی و هنجارهای زیبای اجتماعی و اخلاقی و دیگر امور کمالی و ضد نقص، حال ایشان را به هم می‌زند. از این رو خداوند در توصیف این افراد می‌فرماید که هر آیه‌ای که برای مؤمنان عامل رشد و بالندگی و هدایت است برای این مردمان عامل گمراهی و ضلالت می‌شود و بیش از پیش در آن غوطه‌ور می‌شوند؛ چون کمال و حق به مزاج و ذائقه ایشان خوش نمی‌آید و سخنان یاهو و بیهوده و رفتارهای زشت و زننده، آنان را خوشحال می‌کند. اصولاً انسانهایی که بیمار دل و سنگ‌دل شده‌اند و ماهیت انسانی و فطرت پاک و طبیعی خود را از دست داده‌اند، دوست می‌دارند که شبهه‌آفرینی کنند، زیرا با آمیختگی حق و باطل می‌توانند دیگران را نیز به سوی باطل خویش بکشانند و آنان را با خود همراه سازند. چنین بیماردلانی در اهل کتاب، با آمیختن حق و باطل و ارایه آن به جای حق می‌کوشیدند به باطل خویش بها و ارزش دهند و به مقاصد باطل خود دست یابند. «وَلَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (بقره آیه ۴۲) ترجمه: و حق را به باطل درنیامیزید، و حقیقت را- با آنکه خود می‌دانید- کتمان نکنید. «ای اهل کتاب! چرا حق را به باطل درمی‌آمیزید» آمیختن حق به باطل؛ خلط کردن آن با تحریفات عمدی و داخل کردن آن چیزهایی در دین است که از دین نیست و منحرفان به این منظور آنرا در دین وارد می‌کنند تا حقایق را بر مردم پوشانیده و آنانرا گمراه سازند «و» چرا «حقیقت را کتمان می‌کنید، با آنکه خود می‌دانید» که رسول خدا (ص) بر حق است؟ «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبَسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (آل عمران آیه ۷۱) ترجمه: ای اهل کتاب، چرا حق را به باطل درمی‌آمیزید و حقیقت را کتمان می‌کنید، با اینکه خود می‌دانید؟ «ای اهل کتاب! چرا حق را به باطل درمی‌آمیزید» آمیختن حق به باطل؛ خلط کردن آن با تحریفات عمدی و داخل کردن آن چیزهایی در دین است که از دین نیست و منحرفان به این منظور آنرا در دین وارد می‌کنند تا حقایق را بر مردم پوشانیده و آنانرا گمراه سازند «و» چرا «حقیقت را کتمان می‌کنید، با آنکه خود می‌دانید» که رسول خدا (ص) بر حق است؟ از ویژگی‌های دیگر حق، که قرآن بیان کرده است، سودمندی و اصلاحگری آن است؛ زیرا حق، امری صالح است و افزون بر صالح بودن و دوری از فساد و تباهی موجب اصلاحات نیز می‌شود. این در حالی است که باطل بر فساد و تباهی استوار است و هر چیزی را نیز به فساد و تباهی می‌کشاند. از ویژگی‌های دیگر حق در قرآن، بصیرت‌زایی است در حالی که باطل، آدمی را دچار جهل و نادانی می‌کند و پرده بر دیدگان انسان می‌افکند تا حقایق را نبیند. از این رو خداوند در آیات ۵۸ و ۵۹ سوره روم بیان می‌کند که دل‌های کافران به سبب بدرفتاری و بدذاتی ایشان، مهر شده و دیگر نمی‌توانند حق را از باطل تشخیص دهند بلکه حتی اگر تشخیص دادند به سوی باطل گرایش می‌یابند. در حقیقت از آثار طبیعی باطل‌گرایی انسان، مهر شدن دل‌ها و عدم توانایی از درک حقایق و تشخیص آن می‌باشد که نتیجه آن فرو رفتن بیش از پیش در تباهی و هلاکت جاودانه است. «وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ» (روم آیه ۵۸) ترجمه: و به راستی در این قرآن برای مردم از هر گونه مثلی آوردیم، و چون برای ایشان آیه‌ای بیاوری، آنان که کفر ورزیده‌اند حتماً خواهند گفت: «شما جز بر باطل نیستید..» و به راستی در این قرآن برای مردم از هر گونه مثلی زده‌ایم» از امثالی که آنانرا به سوی توحید و یگانگی ما و راستگویی پیامبران راهنمایی

می‌کند و هرگونه حجتی را که بر بطلان و ناروا بودن شرک دلالت می‌کند، برایشان آورده‌ایم چنانکه این حجتها را در این سوره کریمه به گونه‌های مختلف و با ادله و امثال گوناگون و به اشکال متعدد ارائه کرده‌ایم «و اگر برای آنان آیتی بیاوری» از آیات قرآن که به این حقیقتها ناطق است «قطعا کافران می‌گویند: شما جز باطل‌اندیش نیستید» یعنی: ای محمد! تو و یارانت جز باطل‌اندیشان بیهوده گویی نیستید که از سحر و چیزهای دیگری که در بطلان شبیه آن هستند، پیروی می‌کنید. همین باطل‌گرایی و کفر مردم است که قدرت تشخیص را از آنان می‌گیرد و حقایق را اموری موهوم می‌انگارند در حالی که باطل خود را امری حق جلوه می‌دهند و به عنوان حق به سوی آن می‌روند. (مخلص، عبدالرؤف، ۱۳۸۵ ش، ج ۴ ص ۵۶۸) كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (روم آیه ۵۹) ترجمه: این گونه، خدا بر دلهای کسانی که نمی‌دانند مهر می‌نهد. «اینگونه، خداوند بر دلهای کسانی که نمی‌دانند» به علم سودمندی که به وسیله آن به سوی حق رهیاب گردیده و از باطل نجات یابند؛ «مهر می‌نهد» همانانکه خدای عزوجل به علم ازلی خویش دانسته است که گمراهی را انتخاب می‌کنند. یعنی: این ادعایشان که سخن تو آنچه از آیات را که برایشان آورده‌ای، باطل می‌پندارند، در حقیقت تکذیبی است که منشأ آن مهر زدن خداوند بر دلهایشان به چنان مهر زدنی است که بر اثر آن با حق معارضه کرده و با آن عناد می‌ورزند و در برابر آن گردن نمی‌نهند. خداوند در آیه ۱۱ سوره بقره تبیین می‌کند که تغییر ماهیت در یک فرآیند غلط و باطل در سایه کفر و نفاق، موجب می‌شود که شخص بی آن که احساس کند که به سوی باطل می‌رود، کارهای فاسد و تباه کننده خود را از امور اصلاحی دانسته و خود را نیز مصلح می‌شمارد. به سخن دیگر، تغییر ذائقه و ادراک در این افراد موجب می‌شود تا باطل را جای حق ببینند و فساد را اصلاح بدانند و حتی براین اساس مردم حق‌جو و حقیقت‌طلب را نادان و گمراه بشمارند و آنان را به تمسخر بگیرند. (مخلص، عبدالرؤف، ۱۳۸۵ ش، ج ۴ ص ۵۶۹) و در آیات اولیه سوره بقره، اهل باطل خود را به ناحق به عنوان مصلح معرفی می‌کند که این آیات چهره منافقانه و دروغین آنان را چنین افشا می‌کند: (سوره بقره) ترجمه: و چون به آنان گفته شود: «در زمین فساد مکنید»، می‌گویند: «ما خود اصلاح‌گریم. یعنی: کار ما فساد افروزی نیست بلکه ما فقط مردمانی مصلح هستیم که در جهت خیر و صلاح و اصلاح می‌کوشیم. سید قطب در توضیح این آیه چنین می‌گوید: کسانی که به بدترین وجه فساد می‌کنند و زشتترین اعمال را انجام می‌دهند، و در عین حال می‌گویند: ما اصلاح‌گرانیم، بدون گمان در هر عصر و زمانی فراوانند. این چنین می‌گویند، زیرا مقیاس ارزشهایی که دارند خراب شده است و ترازوی سنجش کردار و گفتارشان اختلال پذیرفته است. معلوم است هنگامی که ترازوی سنجش اخلاص و پاکی، در نفس آدمی تباهی گیرند، همه‌ی مقیاسها و ارزشها در هم فرو می‌ریزد و تباهی می‌گیرد. اصلاً کسانی که دل به خدا نمی‌دهند و از درون با خدا یک رنگ و مخلص نمی‌باشند، مشکل است که به فساد و زشتی اعمال خویش پی ببرند. زیرا ترازوی سنجش خیر و شر و صلاح و فساد در پیش آنان، به همراه هوی و هوس و برابر میل و آرزوی ایشان در نوسان است و به این سو و آن سو در جولان است و شاهین آن با دست خواستها و تمایلات ایشان، بالا و پائین می‌افتد. دیگر از قاعده و قانون خدا فرمان نمی‌برند بلکه بنده و فرمانبردار شهوات و خواستهای دلند. از اینجا است که چنین حکم قاطعانه و بیان صادقانه‌ی، به دنبال آن صادر می‌گردد: أَلَا- إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ هان ایشان مفسدانند و بس، ولیکن نمی‌فهمند. (سید قطب، ۱۹۸۹ م، ج ۱، ص ۴۴) بدینسان است که چون خداوند آنان را از فساد نهی می‌کند، مدعی می‌شوند که صفت «صلاح» ویژه آنان است. خاطر نشان می‌شود که این روش مفسدان در هر زمانی است که فسادشان را در قالب «صلاح» معرفی می‌کنند. اما خداوند این ادعایشان را با رساترین بیان رد نموده و آنان را به وصف فسادگر که درحقیقت به آن موصوف هستند، محکوم نمود و فرمود: أَلَا- إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ (سوره بقره/۱۲) ترجمه: بهوش باشید که آنان فسادگرانند، لیکن نمی‌فهمند. وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا- إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ (سوره بقره/۱۳) ترجمه: «و چون به آنان گفته شود: همانگونه که سایر مردم ایمان آورده‌اند، شما هم ایمان بیاورید، می‌گویند: آیا ما نیز همانند کم‌خردان و نادانان ایمان بیاوریم؟» اینگونه است که از روی استهزا و تحقیر، به

مؤمنان نسبت بی‌خردی را می‌دهند و همین وقاحتشان سبب شد تا خداوند سفاقت و بی‌خردی را منحصرًا به خودشان مربوط دانسته و بگوید: «آگاه باشید که آنان همان کم‌خردانند؛ ولی نمی‌دانند». علت اینکه خداوند متعال در بیان فسادکاریشان: «لایشعرون» و در بیان ایمان نیاوردنش: «لایعلمون» فرمود، این است که: شعور؛ ادراک امور پنهانی و علم؛ یقین داشتن و مطابقت فهم با واقعیت است و از آنجا که فسادانگیزی در زمین امری محسوس است و منافقان چنان حس بالایی ندارند که آنرا درک کنند، پس نسبت دادن بی‌شعوری به آنان با این حالشان سازگار است، اما از آنجا که ایمان یک امر قلبی است و آنرا فقط کسی درک می‌کند که حقیقتش را بداند، لذا به دلیل آنکه آنها از چنین علمی بی‌بهره‌اند، پس حقیقت ایمان را نیز در نمی‌یابند، از اینرو نسبت دادن بی‌علمی به آنان در اینجا نیز کاملاً - با حالشان سازگار و هماهنگ است. (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ش، ج ۱، صص ۴۰-۴۱)

(مصادیق حق و باطل در قرآن خداوند در آیات قرآن مصادیق بسیاری را برای تبیین حق و باطل مطرح کرده است و باورهای مطابق با واقع را حق، و آنچه را که با واقع تطابق ندارد باطل نامیده است. مهمترین مصادیق «حق» در قرآن کریم عبارت است از: الف) ذات باری تعالیه حقیقت «حق» مطلق تنها اوست و غیر او زایل، باطل، محدود و نیازمند است، و «علی و کبیر» که از هر چیز برتر و از وصف بالاتر است ذات پاک او می‌باشد و به تعبیر رسول خدا (ص) راست‌ترین سخنی که تاکنون شاعری گفته است سخن لبید بن ربیع عامری شاعر است که: *أَلَا كَلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ* و کل نعیم لا محاله زائل «آگاه باشید هرچه جز خدا است باطل است و هر نعمتی سرانجام، زوال‌پذیر است. (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۴، ص ۲۳۶؛ ج ۷، ص ۱۰۷) استاد قرضاوی اندیشمند معاصر در این زمینه می‌گوید: «زمانی که با یک دید واقع‌بینانه به جهان هستی می‌نگریم، هیچ موجودی به‌جز خداوند آفریدگار را دارای ثبات و بقا و متکی به‌خود نمی‌یابیم. و هر کس و هر چیزی به‌جز او، نه وجودش از خودش است و نه بقایش بدست خودش، همه، موجوداتی هستند که بوسیله موجود دیگر بوجود آمده‌اند و زمانی نبوده‌اند و بعد بوجود آمده‌اند، و بعد هم برای زمان معینی وجود خواهند داشت و سپس دفتر وجودشان در هم پیچیده خواهد شد! پس آن حقیقت عظیمی که فطرت و عقل انسان و سطر به سطر بلکه حرف به حرف کتاب آفرینش بدان شهادت می‌دهند این است که فقط خداوند حق است و هر آنچه غیر اوست باطل است. و این همان حقیقتی است که راز آن را قرآن، این کتاب بر حق خداوند در بیش از یک سوره برملا ساخته است: *فَدَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعِدَ الْحَقُّ إِلَّا الضَّلَالُ فَإِنَّا تُضَرَّفُونَ*. (سوره یونس / ۳۲) «این است خدا، پروردگار حقیقی شما» نه آنچه را که با وی شریک قرار داده‌اید و بر چیزی توانا نیستند (و بعد از حق جز گمراهی چیست؟)؛ پس، ربوبیت حق تعالی به اقرار خودتان حق است لذا غیر آن باطل می‌باشد «پس چگونه بازگردانیده می‌شوید؟» یعنی: چگونه از حق آشکار عدول کرده به بیراهه می‌روید و غیر باری تعالی را به پروردگاری می‌گیرید؟! اسید قطب در تفسیرش این آیه را چنین تفسیر میکند: خدا حق است. حق یکتا است و چند تا نیست. کسی که از حق کناره‌گیری کند گرفتار باطل میشود، و در سنجش و برآورد امور گمراه می‌گردد و به کژراهه می‌رود: *فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَإِنِّي تُضَرَّفُونَ؟* آیا سوای حق جز گمراهی است؟ پس چگونه باید از راه به دور برده شوید؟ شما را چه می‌شود که با وجود اینکه حق آشکار است و چشمها آن را می‌بینند، از آن رویگردان و دور می‌گردید؟ به سبب همچون رویگردانی و انصرافی که مشرکان از حق روشن دارند، حقی که به مقدمات آن اعتراف می‌نمایند ولی نتایج ضروری آن را انکار می‌کنند، و واجبات و وظائفی را انجام نمی‌دهند که این حق اقتضاء می‌کند و می‌طلبد، خدای سبحان در قوانین و سنن خود چنان مقدر و مقرر فرموده است و گنجانده است و جای داده است که: کسانی که از منطوق فطرت سالم، و از سنت جاری آفرینش، بیرون روند و منحرف شوند، چنان گردند که ایمان نیاورند. (سیدقطب، ۱۹۸۹م، ج ۳، ص ۱۷۸۲) «*ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُخِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ*» (سوره حج / ۶۲) ترجمه: این [قدرت نماینها] بدان سبب است که خدا خود حق است، و اوست که مردگان را زنده می‌کند و [هم اوست که بر هر چیزی تواناست. «این همه» آفرینشگری و قدرت‌نمایی] بدان سبب است که خدا خود حق است» حق: وجود ثابت و پایداری است که هیچ تغییری نمی‌کند و زوال نمی‌پذیرد «و اینکه اوست که مردگان را زنده می‌کند»

چنانکه زمین مرده را زنده کرد « و هم اوست که بر هر چیزی تواناست » چنانکه بر خلقت شگفت آسای انسان و جانداران دیگر و رستنی‌ها توانا می‌باشد. ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (سوره حج / ۶۲) ترجمه: [آری،] این بدان سبب است که خدا خود حق است و آنچه به جای او می‌خوانند آن باطل است، و این خداست که والا و بزرگ است. بر اساس همه شواهد عقلی و نقلی خداوند حق است و آنچه را که بجز او به فریاد می‌خوانند و پرستش می‌نمایند باطل است. خداوند والا مقام و بزرگوار است. این تعلیل کافی و تضمین بسنده‌ای است برای پیروزی حق و عدل، و شکست باطل و ظلم و جور. همچنین این، تضمین استمرار و ثبات قوانین و سنن جهان است، و می‌رساند که قوانین و سنن جهان تزلزل نمی‌پذیرد و تخلف نمی‌گیرد. از جمله این قوانین و سنن هم پیروزی حق و شکست ظلم و جور است. « آری! این » یاری دادن مظلوم « بدان سبب است که خدا خود حق است » پس دین وی حق است، عبادت وی حق است، نصرت دادن اولیائش علیه دشمنانش حق است، وعده وی حق است و او خود حق است زیرا وجودش واجب و به ذات خود ثابت و قائم است و وجوب وجود و یگانگی او مقتضی آن است که او مبدأ و منشأ تمام موجودات بوده و همه چیز، در قلمرو قدرت و در بند اراده او باشد « و آنچه بجز او می‌پرستند » که بتان از جمله آنهاست « باطل است » که هیچ ثبوت و حقیقتی ندارد. همچنین معبودان دروغین از آنروی باطل‌اند که برخلاف پندار باطل پرستان، خدا نمی‌باشند « و این » نصرت « به سبب آن است که خدا هموست والا و بلند مرتبه » یعنی: خداوند متعال بر همه چیز برتر، از هم‌تایان و مشابهان مقدس و منزّه و از آنچه ستمگران می‌گویند پاک و مبراست « کبیر است » یعنی: صاحب بزرگی و عظمت و جلال است پس، از علو و عظمت وی است که مظلومان را یاری می‌دهد. (قرضاوی، ۱۳۶۰ ش، صص ۱۴، ۱۵). بنا بر این هر چیزی به اندازه اتصال و ارتباطی که با حق مطلق - الله - دارد و به اندازه‌ای که از خشنودی خداوند بر خوردار است، حق است و به اندازه دوری و بیگانگی از خدا و تهی بودن از خشنودی خدا باطل است. پس آنچه ریشه‌اش خدایی باشد، حق است و آنچه ریشه‌ای غیر خدایی داشته باشد باطل است. و به تبع حق بودن خدا سخن و بیان او هم حق است و هر کار و فعلی که از او صادر شود نیز حق است چرا که به شهادت و تعبیر قرآن خداوند نه سخن باطل می‌گوید و نه کار باطل انجام می‌دهد. «الَّذِينَ يَدْعُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ» (سوره آل عمران / ۱۹۱) ترجمه: همانان که خدا را [در همه احوال ایستاده و نشسته، و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند، و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند] که: [پروردگارا، اینها را بیهوده نیافریده‌ای منزهی تو! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار. حق تعالی صاحبان خرد را چنین تعریف و توصیف می‌کند: «هم آنان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند» و در آفرینش آسمانها و زمین تفکر می‌کنند « این متفکران و اندیشمندان ذاکر می‌گویند: «پروردگارا! اینها را بیهوده» و به باطل و عبث « نیافریده‌ای خداوند! تو این جهان را نیافریده‌ای تا پوچ و باطل باشد. بلکه آن را آفریده‌ای تا حق باشد. حق اساس آن، و حق قانون آن، و حق در آن اصیل است. این جهان حقیقت دارد، و «عدم» نیست، آنگونه که برخی از فلسفه‌ها می‌گویند. جهان برابر قانونی در سیر و حرکت و گردش و چرخش است، و به دست هرج و مرج واگذار نشده است. جهان به سوی هدفی در حرکت است، و به دست تصادف سپرده نشده است. جهان در وجود و حرکت و هدف خود محکوم حق است و باطل آمیزه آن نمی‌گردد. همچنین تمام احکامی که خداوند برای تنظیم روابط بندگان با خدا یا روابط آنان با جهان و زندگی و یا روابط فردی و اجتماعی، تشریح کرده است، همگی حق هستند و باید آنها را پذیرفت و بدانها اقرار کرد و درستی و عادلانه بودن آنها را حتمی و مسلم دانست همانطور که خداوند می‌فرماید: وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ (سوره مائده / ۴۸) ترجمه: و ما این کتاب [قرآن را به حق به سوی تو فرو فرستادیم، در حالی که تصدیق‌کننده کتابهای پیشین و حاکم بر آنهاست. پس میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده حکم کن، و از هواهایشان [با دور شدن از حقی که به سوی تو آمده، پیروی مکن. قرآن توجیه‌گر نهایی برای تبیین حق، می‌باشد و پیروی از هواهای نفسانی می

تواند انسان را به سوی پرتگاه باطل بکشاند و به تعبیر دل‌انگیز سید قطب: انسان در برابر این تعبیر روشن و آشکار، و این قاطعیت گفتار، و این احتیاط فراوان می‌ایستد و می‌بیند که چگونه در برابر وسوسه‌هایی که برای ترک چیزی - هرچند اندک - از این شریعت در برخی از ظروف و شرائط، این همه احتیاط و برحذر باش گوشزد می‌گردد. انسان در برابر همه اینها می‌ایستد و تعجب می‌کند که مسلمانی که ادعای پیروی از اسلام را دارد، چگونه به خود اجازه می‌دهد و می‌پسندد که همه شریعت یزدان را به ادعای ظروف و شرائط رها سازد و پشتگوش اندازد، و شگفت‌انگیزتر چگونه می‌پسندد که بعد از ترک کلی شریعت یزدان، ادعای اسلام کند! اصلاً مردمان چگونه بی‌بسته خود را «مسلمان» می‌نامند، بدانگاه که حلقه کمند اسلام را از گردن خود بدر می‌آورند، و شریعت یزدان را بطور کلی رها می‌سازند، و در قالب عدم اعتراف به شریعت یزدان، و ناشایست قلمداد کردن این شریعت در همه شرائط و ظروف، و پیاده و اجرا کردن همه بخشهای آن را غیر ضروری شمردن در همه شرائط و ظروف... اقرار به الوهیت یزدان را اعلان می‌دارند و آنرا «إِلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ» بر تو (ای پیغمبر) کتاب (کامل و شامل قرآن) را نازل کردیم که (در همه احکام و اخبار خود) ملازم حق است. حق در شرف صدور این کتاب از جانب الوهیت جلوه‌گر و هویدا است. آن جهتی که حق فرو فرستادن شریعتها، و واجب گرداندن قانونها را دارد... حق در محتویات این کتاب، و در همه کارهایی که از عقیده و شریعت عرضه می‌دارد، و در صلاحیت این شریعت در همه شرائط و ظروف، و در ضرورت پیاده و اجراء کردن آن در مقام شرائط و ظروف، و در هر خبری که روایت می‌نماید، و در همه رهنمودهایی که در بر دارد... جلوه‌گر و هویدا است. (سید قطب، ۱۹۸۹م، ج ۲، ص ۹۰۲) زمخشری همه خیرات را از توحید خداوند و اطاعت او گرفته تا تبعیت از کتب رسولان الهی و نیز زهد در دنیا و رغبت در آخرت را از مصادیق حق می‌داند. (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۷۹۴) حق اشاره به وجود حقیقی و پایدار است؛ در این جهان آن وجود حقیقی که قائم بالذات و ثابت و برقرار و جاودانی باشد تنها اوست و بقیه هرچه هست در ذات خود وجودی ندارد و باطل هستی خود را از طریق وابستگی به وجود حق، پدیدار می‌کند و هر لحظه نظر لطفش را از آنها برگیرد در ظلمات فنا و نیستی، محو و ناپدید می‌شود. به این ترتیب هر قدر ارتباط موجودات دیگر به وجود حق تعالی بیشتر گردد به همان نسبت حقانیت بیشتری کسب می‌کند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۷، ص ۸۲) از آنجا که خداوند حق محض است، سخن و فعل او هم حق محض است، چون از حق محض غیر از حق محض سر نمی‌زند. مقدم شدن کلمه‌ی الحق در آیه «... والحق أقول» افاده حصر می‌کند و نشانه آن است که خداوند جز حق نمی‌گوید، (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۱۰۸) و به همین جهت است که قسمتی از دعای اولوالالباب (صاحب‌دلان و خردمندان واقعی) چنین است: «همانا که خدا را [در همه احوال] ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند [که]: [پروردگارا، اینها را بیهوده نیافریده‌ای، منزهی تو! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار]؛ نیز با توجه به همین مطلب است که قرآن کریم نظر کسانی را که گمان می‌کنند جهان آفرینش برنامه و هدف ندارد و کاروان زندگی به سوی سرمنزل مشخصی نیست به شدت محکوم می‌کند و می‌فرماید: أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ (سوره المؤمنون / ۱۱۵-۱۱۶) ترجمه: آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و اینکه شما به سوی ما باز گردانیده نمی‌شوید؟ (۱۱۵) پس والاست خدا، فرمانروای بر حق، خدایی جز او نیست. [اوست پروردگار عرش گرانمایه. نیز آنچه خداوند در کتاب‌های آسمانی و به وسیله رسولانش، از عوالم غیب و سرانجام زندگی و حقایق آخرتی بیان نموده، همه حق است؛ «... أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ..» (یونس / ۵۵).. بدانید، که درحقیقت، وعده خدا حق است...؛ مرگ حق است: «و جاءت سكرة الموت بالحق...»؛ (ق / ۱۹) و سكرات مرگ، حقیقت را [به پیش] آورد...؛ قامت و رستاخیز حق است: وَيَسْتَبْشِرُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (سوره یونس / ۱۹) ترجمه: و از تو خبر می‌گیرند: «آیا آن راست است؟» بگو: «آری! سوگند به پروردگارم که آن قطعاً راست است، و شما نمی‌توانید [خدا را] درمانده کنید. آنگاه حق تعالی سؤال دیگری از سوی مشرکان را مطرح می‌کند: «و از تو خبر می‌گیرند که آیا آن حق است؟» یعنی: آیا آنچه را که به ما

از عذاب و معاد و قیامت وعده می‌دهی، راست است؟ «بگو: آری، سوگند به پروردگرم که آن قطعا حق است و شما عاجزکننده نیستید» یعنی: شما نمی‌توانید خدای سبحان را درمانده کرده و از چنگ عذاب بگریزید پس حتما گرفتار آن می‌شوید. ابن کثیر می‌گوید: «این یکی از سه موردی است که خداوند متعال در آن، بر وقوع روز آخرت سوگند یاد کرده است». (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ ش، ج ۲، صص ۶۶۷-۶۶۸) آری! خدا حق است. حق یکتا است و چند تا نیست. کسی که از حق کناره‌گیری کند گرفتار باطل می‌شود، و در سنجش و برآورد امور گمراه می‌گردد و به کژراهه می‌رود. وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبَّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (سوره الاحقاف / ۳۴) ترجمه: و روزی که کافران بر آتش عرضه می‌شوند [از آنان می‌پرسند: «آیا این راست نیست؟» می‌گویند: «سوگند به پروردگارمان که آری.» می‌فرماید: «پس به [سزای آنکه انکار می‌کردید عذاب را بچشید. ب) قرآن کریم براساس آیه: المَر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (سوره الرعد / ۱) ترجمه: الف، لام، میم، راء. این است آیات کتاب، و آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، حق است، ولی بیشتر مردم نمی‌گروند پس به حقیقت کلام خدا قرآن، حق است و بس. حق خالصی که با باطل نمی‌آمیزد. حقی که احتمال شک و تردیدی در آن نمی‌باشد. این حروف، نشانه‌هایی بر این است که قرآن حق است. این حروف، بیانگر این است که قرآن از سوی خدا نازل می‌گردد. آنچه از سوی خدا هم نازل شود هرگز جز حق نخواهد بود، حقی که هیچگونه شک و تردیدی درباره آن وجود ندارد. ... و آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، حق است، ولی بیشتر مردم نمی‌گروند. قرآن کریم حق خالص است و در آن باطل نیست و این حق محض بودن از حرف لام در «الحق» که افاده حصر می‌کند استفاده می‌شود و مفادش این است که آنچه به سوی تو نازل شده فقط و فقط حق است، نه اینکه باطل محض و یا آمیخته به باطل باشد. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۲۸۶) از آنجا که قرآن کریم با حجت‌های آشکار خود، جداکننده‌ی حق از باطل است آن را «فرقان» نیز می‌نامند. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۶۳۳) و نیز «قول فصل» (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۱۰، ص ۷۱۶) ج) میزانبی بنای آیه «وَالْوِزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (الأعراف / ۸) ترجمه: و در آن روز، سنجش [اعمال درست است. پس هر کس میزانهای [عمل او گران باشد، آنان خود رستگارانند. و در آن روز، سنجش [اعمال] درست است. پس هر کس میزان‌های [عمل] او گران باشد؛ آنان خود رستگارانند. مراد از جمله‌ی «و الوزن یومئذ الحق» این است که آن وزنی که در قیامت اعمال با آن سنجیده می‌شود «حق» است به این معنا که هر قدر عمل مشتمل بر حق باشد به همان اندازه اعتبار و ارزش دارد چون اعمال نیک مشتمل بر حق است از این رو دارای ثقل است. برعکس عمل بد از آنجا که مشتمل بر چیزی از حق نیست و باطل صرف است لذا دارای وزنی نیست، پس خدای سبحان در قیامت اعمال را با «حق» می‌سنجد و وزن هر عملی به مقدار حقی است که در آن است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص ۱۱-۱۲) برخی مفاهیم حق از دیدگاه قرآن کریم را در چهار حوزه‌ی معنایی به این شرح توضیح داده‌اند: الف: حوزه معنای وجود شناختی، حق به این اعتبار، عبارت است از موجود ثابت. ب: حوزه معنای معرفت شناسی، حق در آیه معنای عبارت است از تطابق با امر واقع خارجی. حق در این معنا همان صدق است و در مقابل باطل به معنی کذب. ج: حوزه حقوقی طبیعی، در این معنا رعایت حق و نه خود حق، عدل است و عدم رعایت آن ظلم. د: حوزه حقوق قراردادی یا نهادی، در این معنا حق مقابل باطل در مفهوم فقهی آن است. پس حق امری است شرعی و صحیح در مقابل غیر حق و باطل. (رحیم پور، ۱۳۸۵ش، صص ۱۴۹-۱۵۰) معیار حق و باطل از منظر قرآنبر مبنای آیه: الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (البقره / ۱۴۷) ترجمه: حق از جانب پروردگار توست. پس مبادا از تردیدکنندگان باشی؛ هر آنچه از جانب پروردگار باشد حق است، زیرا از روی حکمت و مصلحت و به مقتضای عدل است و آنچه از روی هوی و هوس، القای شیاطین، باشد باطل است و طریق تشخیص آن آیات قرآن و اخباری که به طور قطع از پیامبر (ص) صادر شده و نیز براهین عقلی قطعی می‌باشد. و البته پس از آنکه به یکی از این طریق سه‌گانه ثابت شد که از جانب پروردگار است دیگر

جای شک در آن نیست، اگرچه پی به حکمت و مصلحت آن نبرد و یا مطابق نظریه او نباشد، زیرا اجتهاد مقابل نص غلط است. خطاب در آیه اگرچه متوجه نبی اکرم (ص) است لکن مقصود امت است، زیرا ساحت قدس نبی و مقام عصمت او مانع از شک است؛ همانطور که اکثر خطابه‌های قرآن از این قبیل است. (طیب، ۱۳۷۸ ش، ج ۲، ص ۲۴۱) مفسران با عنایت به آیاتی همچون: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُ لَهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره / ۲۵۷) ترجمه: خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنان را از تاریکی‌ها به نور روشنای به در می‌برد. و [ولی] کسانی که کفر ورزیده‌اند، سرورانشان [همان عصیانگران] طاغوتند، که آنان را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها به در می‌برند. آنان اهل آتشند که خود، در آن جاودانند؛ از آنجا که واژه‌ی «نور» مفرد و واژه‌ی «الظلمات» به صورت جمع به کاررفته، استفاده کرده‌اند که حق همواره واحد است ولی باطل مشتت و مختلف است و هیچ وقت وحدت ندارد. (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۲، ص ۳۴۶؛ وهبه زحیلی، ۱۴۱۸ ق، ج ۳، ص ۲۳) انسان هر گز نمی‌تواند برای خود ملاک و معیارهای مطلق حق را تعیین و تعریف کند بلکه باید از قرآن کتاب آسمانی این معیارها را دریافت کند. به قول اندیشمند معاصر استاد یوسف قرضاوی که در این باره چنین می‌گوید: اگر، حق عبارت از شناخت حقیقت اشیاء و رازهای هستی و هدفهای زندگی باشد منطقی این است که آن را از خالق جهان و تدبیر کننده‌ی نظام هستی دریافت کند. اگر، حق قانون عدالت باشد و امور مردم را رتق و فتق کند و با ترازوی دقیقی حق و تکلیف هر کسی را مشخص کند و حق هر فرد یا خانواده یا جامعه را آنطور که شایسته است به او بدهد و وظایفی را که در برابر استفاده از آن حقوق باید عهده‌دار شود از او بخواهد، مرجع صلاحیت دار برای تعیین حق چه کسی جز پروردگار مردم (رب الناس) می‌تواند باشد. (قرضاوی، ص ۲۲) بنابراین تعیین کننده‌ی حق و معیار آن تنها خداوندی است که آفریدگار همه آفریدگان است و به هر موجودی امکانات متناسب با نوع زندگی‌اش به او عطا نموده و برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده و هر موجودی را به تناسب وضعش هدایت نموده است و او نیازها و صلاح و فساد بندگانش را می‌داند و اگر قانون فضیلت همان حقی باشد که حاکم بر غرایز است و کنترل کننده رفتار و سلوک انسانی است و نفس را از پستی‌ها پاک نموده و فطرت را پاک می‌گرداند و اخلاق فرد و جامعه را بهبود می‌بخشد باز هم شناساندن حق مخصوص به آفریننده نفس و پدیدآورنده فطرت است که آگاه به عوامل تزکیه و انحراف نفس است، چرا که: «وَاللَّهُ يَغْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ» (سوره بقره / ۲۲۰) ترجمه: و خداوند مفسد را از مصلح (موجود در میان شما، جدا می‌سازد و) می‌شناسد، زیرا خداوند سازنده و به‌وجود آورنده انسان است، لذا تنها او می‌تواند دقیق‌ترین معیارها را برای تعیین حق و باطل را برای او ارائه و تبیین کند و علاوه بر علم و آگاهی مطلق او بر تمام زوایای وجودی انسان، او مهربانتر از خودش و هر کس دیگری نسبت به بندگانش است و هرگز به سرگردانی انسان در مسیر هدایت راضی نیست. چرا که: «إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُءُوفٌ رَحِيمٌ» (البقره / ۱۴۳) ترجمه: «به راستی که خداوند نسبت به مردم رئوف و مهربان است.» رئوف: کسی است که رأفتی بسیار دارد، رأفت: از بین بردن زیان و ناخوشی است، اما رحمت عامتر است زیرا هم شامل دفع ضرر می‌شود و هم رساندن خیر و نیکی. بدین وسیله به دل مسلمانان آرامش می‌دهد، و پریشانی را از آنان می‌زداید، و خشنودی و اطمینان و یقین را بر ایشان ریزان و باران می‌کند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا (ص) زنی از اسیران را دیدند که میان او و کودکش جدایی افتاده بود، پس او در میان اسیران می‌گشت و هرگاه کودکی از اسیران را می‌یافت او را به آغوش گرفته و به سینه‌اش می‌چسباند و باز می‌گشت تا کودکش را بیابد و چون او را یافت، محکم به آغوشش گرفته پستان خود را به دهانش گذاشت. در این هنگام رسول خدا (ص) فرمودند: «آیا فکر می‌کنید که این زن فرزندش را در آتش خواهد افکند در حالیکه قادر است تا او را نیفکند؟» گفتند: خیر یا رسول الله! فرمودند: «به خدا سوگند که خداوند متعال به بندگان خود از این زن نسبت به فرزندش مهربانتر است.» (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ ش، ج ۱، صص ۱۶۷-۱۶۸) ابزار تشخیص حق از باطل گوش، چشم و فؤاد نعمت‌هایی هستند که خداوند ارزانی داشته است که انسان به وسیله آنها حق را از باطل تمییز داده و خود را به واقع برساند و به

وسيله آنها اعتقاد و عمل تحصیل نماید. سپس از یک یک آنها بازخواست می شود که آیا در آنچه به کار بسته عملی به دست آورده یا نه و اگر به دست آورده پیروی هم کرده یا خیر؟ مثلاً از گوش می پرسند آیا آنچه شنیدی از معلوم‌ها و یقین‌ها بود یا آنچه هر که هر چه گفت گوش کردی؟ و از چشم می پرسند آیا آنچه تماشا کردی واضح و یقینی بود یا خیر؟ و از قلب می پرسند آنچه که اندیشیدی و یا بدان حکم کردی به آن یقین داشتی یا نه؟ گوش و چشم و قلب ناگزیرند که حق را اعتراف نمایند و به آنچه که واقع شده گواهی دهند، بنابراین بر هر فردی لازم است که از پیروی کردن غیر علم بپرهیزد، زیرا اعضا و ابزاری که وسیله تحصیل علم‌اند به زودی علیه آدمی گواهی می دهند و می پرسند آیا چشم و گوش و قلب را در علم پیروی کردی یا در غیر علم؟ اگر در غیر علم پیروی کردی چرا کردی؟ و آدمی در آن روز عذر موجهی نخواهد داشت. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳، ص ۹۵) ناگفته نماند که مطابق روایات هیچگاه قلب آدمی یقین به حق بودن امری باطل و یا باطل بودن امری حق نمی کند. در تفسیر عیاشی از یونس بن عمار از امام صادق (ع) روایت شده که «لا یستیقن القلب أن الحق باطل أبدا، و لا یستیقن أن الباطل حق أبدا»؛ هیچ وقت دلی یقین نمی کند به این که باطلی حق است و هرگز یقین نمی کند به اینکه حقی باطل باشد. (عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۵۳) موانع شناخت حق از منظر قرآنخالی از فایده نیست که عامل مؤثری را که قرآن به عنوان مانع شناخت حق بیان کرده بشناسیم. و آن « پیروی از هواهای نفسانی» است. از آیه: «إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (ص / ۲۶۹) ترجمه: پس میان مردم به حق داوری کن، و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به درکنند از مفهوم آیه چنین استفاده می شود که پیروی از هوای نفس، عامل روی گردانی از حق است. هواپرستی هرگز به انسان اجازه نمی دهد چهره حقیقت را چنانکه هست ببیند و داوری صحیح و خالی از حب و بغض پیدا کند. اساساً حب و باطل غیر قابل جمع هستند، زیرا حق بر دلیل و عقل استوار است و باطل از هوی و شهوات سرچشمه می گیرد. (زحیلی، ۱۴۱۸ق، ج ۷، ص ۲۲۵) عجب اینکه عادت کردن به گناه در مراحل نهایی و خطرناکش چنین است که آدمی ننگین‌ترین و زشت‌ترین کارها را حق خود می شمارد و پاک‌ترین تمتع و بهره‌گیری جنسی را ناحق می داند. آن قوم گمراه به حضرت لوط (ع) گفتند: «... و ما لنا فی بناتک من حق...»؛ (هود / ۷۹) ما به دختران تو حق نداریم. این تعبیر بیانگر نهایت انحراف این گروه است. به عبارتی دیگر، یک جامعه آلوده به جایی می رسد که حق را باطل و باطل را حق می بیند. ازدواج با دختران پاک و باایمان را اصلاً در قلمرو حق خود نمی شمارد، ولی به عکس، انحراف جنسی را حق می شمارد. (شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۹، ص ۱۸۴) با عنایت به آیاتی همچون: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (الانفال / ۲۹) ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از خدا پروا دارید، برای شما [نیروی] تشخیص [حق از باطل] قرار می دهد و گناهانتان را از شما می زداید و شما را می آمرزد و خدا دارای بخشش بزرگ استاز معنا و مفهوم آیه چنین استفاده می شود که بدون تقوی، شناخت حق از باطل ممکن نیست، چرا که حب و بغض‌ها و گناهان حجاب ضخیمی بر چهره حق می افکند و درک و دیده‌ی آدمی را کور می کند. (شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۵، ص ۸) حسن ختام این مقاله را، با تفسیر دلنشین سید قطب در فی ظلالش می آوریم که می فرماید: این حقیقت دارد که تقوا و ترس از خدا در دل بینشی و نیروی تشخیصی به وجود می آورد، بینشی و نیروی تشخیصی که برای دل پیچ و خمهای راه را روشن و آشکار می گرداند و چاله و چوله‌های سر راه را می نمایاند. اما این حقیقت - همسان همه‌ی حقائق عقیده - کسی آن را نمی شناسد مگر خودش عملاً آن را چشیده باشد! آخر تعریف و توصیف نمی تواند مزه و چشش این حقیقت را به کسانی منتقل کند که خودشان آن را مزه نکرده‌اند و نچشیده‌اند! کارها در عقل و شعور تنیده می گردد. راهها در نگاه و اندیشه پیچیده می شود. سر دو راهی‌ها، باطل با حق می آمیزد. دلیل و برهان سرکوب و خاموش می گردد ولی اقناع نمی شود. حجت ساکت می ماند اما دل و خرد بدان پاسخ نمی گویند و با آن هم‌آوا نمی شوند. جدال بی‌فائده می ماند و ستیزه هدر می رود... اینها وقتی است که تقوا در میان نباشد. ولی هنگامی که تا پیدا شد خرد نورانی، حق روشن، راه پیدا، دل آرام، درون آسوده، و گام ثابت و بر راه استوار می شود. حق

ذاتاً بر فطرت پنهان نمی‌ماند... فطرت سالم بر حق سرشته شده است. آسمانها و زمین اصلاً با حق آفریده شده‌اند... اما این هوا و هوس است که میان حق و باطل سدّ و مانع می‌شود... هوا و هوس است که تاریکی را می‌گسترده، و دیدن را پنهان می‌سازد، و مسیرها را کور می‌کند، و راهها را پنهان می‌دارد... هوا و هوس است که دلیل و برهان از پس آن بر نمی‌آید، بلکه تقوا و پرهیزگاری است که آن را می‌راند و از سر راه به دور می‌گرداند. ترس از خدا، و پیش چشم داشتن خدا در پنهان و آشکار است که هوا و هوس را می‌راند... بینش و نیروی تشخیصی که درون را روشن می‌سازد، و اشتباه را برطرف می‌گرداند، و راه را روشن می‌نماید، از اینجا سرچشمه می‌گیرد. این هم کاری است که ارزش آن با پول سنجیده نمی‌شود... لیکن خداوند بزرگ با فضل و لطف خود زدودن اشتباهات و بخشش گناهان را بر آن می‌افزاید. سپس بدانها (فضل سترگ) را اضافه می‌فرماید. هان! این بذل و بخشش و عطاء و کرم همگانی و همه جانبه‌ای است که آن را عطاء نمی‌کند جز پروردگار (بزرگوار و بخشایشگر) صاحب فضل عظیم و لطف عمیم. (سیدقطب، ۱۹۸۹م، ج ۳، ص ۱۴۹۹) با توجه به فهم دقیق این آیه، تقوی می‌تواند نقش مهمی را در شناخت حق و باطل در زندگی انسان ایفا کند و راهیابی و رستگاری ما در دنیا و آخرت فقط در پیروی از حق و دوری از باطل است که خداوند ما را به شناخت آن رهنمون گردیده است. نتیجه‌گیری باطل طفیلی و تبعی است، آنچه که اصالت دارد حق است. - باطل وجود موقت دارد، آنچه که استمرار دارد حق است. - حق همیشه مفید و سودمند است، همچون آب زلال که مایه حیات و زندگی است، اما باطل، بی‌فایده و بیهوده است. همچون کف روی آب. کف‌های روی آب هرگز کسی را سیراب نمی‌کند و سبب رویش درختی نمی‌گردد، نمی‌توان از کف‌هایی که در کوره‌های ذوب فلزات ظاهر می‌شود، شیء زینتی و یا ابزاری برای زندگی ساخت. - هر چیز به اندازه‌ی اتصال و ارتباطی که با حق مطلق (ذات باری تعالی) دارد و به اندازه‌ی که از خشنودی خداوند برخوردار است حق است و به اندازه دوری و بیگانگی از خدا و تهی بودن از خشنودی خداوند باطل است. - آنچه حق است از ناحیه خداست، ولی آنچه باطل است مستند به او نیست، هرچند که به اذن او موجود می‌شود. - میان حق و باطل واسطه‌ای وجود ندارد. هر چه حق نباشد، باطل است. - چون خداوند متعال حق است، نظامی را که آفریده نیز حق است. - اختلاف میان اهل حق و باطل، امهال باطل، احقاق حق و ابطال باطل از مهمترین سنت‌های الهی در خصوص مسأله حق و باطل است. - ظرف دنیا ظرف امتحان است و کسی در معرض امتحان و ابتلا قرار می‌گیرد که دارای اختیار باشد. و اختیار نیز وقتی معنی دارد که خلط میان حق و باطل و خیر و شر ممکن باشد و به نحوی که انسان‌ها خود را در سر دوراهی‌ها ببینند و از آثار خیر و شر، پی به خود آنها ببرند و سپس هریک از دو راه سعادت و شقاوت را که می‌خواهند، برگزینند. - بدون تقوی، شناخت حق از باطل ممکن نیست، چرا که حب و بغض‌ها و گناهان حجاب ضخیمی بر چهره حق می‌افکنند و درک و دیده‌ی آدمی را کور می‌کند. فهرست منابع ومصادر • الإمام البخاری، أبی عبد الله، محمد بن إسماعیل. صحیح البخاری مع فتح الباری. (۱۴۰۱ق). بیروت، دار المعرفه • ابن عاشور التونسی، محمد الطاهر بن محمد بن محمد الطاهر (۱۹۸۴ م)، التحریر والتنویر «تحریر المعنی السدید وتنویر العقل الجدید من تفسیر الكتاب المجید، تونس، الدار التونسیة للنشر • ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ هـ ق) معجم مقاییس اللغه، به کوشش عبدالسلام محمد هارون، قم مکتبه الاعلام الاسلامی • ابن منظور. لسان العرب. سلسله المعاجم. ۱۳۸۵ش. دار احیاء التراث العربی • بیضاوی، الامام ناصرالدین ابوالخیر عبدالله الشیرازی، تفسیر البیضاوی السمی انوار التنزیل و اسرار التاویل، سنه الطبع ۱۴۰۲ هـ - ۱۹۸۲ م - دار الفكر للطباعه و النشر و التوزیع • حسینی بهشتی، سید محمد، (۱۳۸۲ش)، حق و باطل از دیدگاه قرآن، تهیه و تنظیم بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید دکتر بهشتی، تهران: بقیه • راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالعلم • رحیم پور، فروغ، (۱۳۸۵ش)، «تحلیلی از ساختار حق و باطل در قرآن با تأکید بر دیدگاه علامه طباطبایی در المیزان»، پژوهش دینی، شماره ۱۳ • زحیلی، وهبه، (۱۴۱۸ق)، التفسیر فی العقیده و الشریعه و المنهج، بیروت: دار الفکر • زمخشری، محمود بن عمر، (۱۴۰۷ق)، الکشاف عن حقایق عوامض التنزیل و عیون الاقاول فی وجوه التأویل، بیروت: دارالکتاب العربی • طباطبائی،

محمدحسین، (۱۳۸۳ ش)، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم؛ دفتر انتشارات اسلامی، چاپ نوزدهم • طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۷)، جوامع الجامع، تهران: دانشگاه تهران • طبرسی، لأبی علی الفضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ط / دار الکتب العلمیه. بیروت • طیب، سید عبدالحسین، اطبیب البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات اسلام، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۶ ش • عیاشی، ابی نصر محمد بن مسعود، التفسیر، تحقیق مؤسسه البعثه، قم؛ قسم الدراسات الاسلامیه لمؤسسه البعثه، ۱۴۲۱ ق، چاپ اول • فخرالدین الرازی - التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب). الطبعة الأولى - ۱۴۱۱ هـ دار الکتب العلمیه، دمشق • فولادوند، محمد مهدی، ترجمه قرآن (فولادوند)، دار القرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی)، تهران، ۱۴۱۵ ق، چاپ اول • قرائتی، محسن، (۱۳۸۳ ش)، تفسیر نور، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن • قرشی، سیدعلی اکبر، (۱۳۷۱ ش)، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه • قرضاوی، یوسف، حق و باطل از دیدگاه قرآن، محسن ناصری، نشر فرهنگ قرآن، تهران، ۱۳۶۰ ش • قطب، سید. فی ظلال القرآن، تفسیر. ۱۹۸۹ م. چاپ: هفدهم، قاهره. دارالشروق • کاشانی، ملافتح الله، منهج الصادقین فی الزام المخالفین، کتابفروشی محمدحسن علمی. تهران، ۱۳۳۶ ش • مخلص، عبدالرؤوف، تفسیر أنوار القرآن، انتشارات شیخ الإسلام احمد جام، تربت جام، ۱۳۸۵، چاپ سوم • مصطفوی، حسن، (۱۳۶۰ ش)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب • مطهری، مرتضی، حق و باطل، انتشارات صدرا، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۲ • مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، تهران؛ ۱۳۷۰ هـ ش، چاپ دهم • میبدی، رشیدالدین احمد، کشف الاسرار و عدہ الأبرار، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱ ش. باتشکر از زحمات و راهنمایی های استاد گرامی : خانم دکتر صادقیه تحقیق و نگارش : حمزه خان بیگی - دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه تربیت معلم آذربایجان - تبریز آدرس محل سکونت : آذر غربی - اشنویه : شهرک فرهنگیان پست ماشین شویی ساحل - منزل شخصی حمزه خان بیگی = کد پستی : ۴۵۶۴۳ - ۵۷۷۱۶ == همراه : ۰۹۱۴۳۴۲۷۷۶۳

ملاک تمییز حق و باطل از دیدگاه قرآن کریم

نویسنده حمزه خان بیگی - اشنویه

چکیده: از نظر قرآن، انسان به طور طبیعی و فطری حق طلب است و گرایش به حق دارد، زیرا کمال‌گرایی و نقص‌گریزی در انسان، فطری و طبیعی است و از آنجایی که کمال تنها در حق یافت می‌شود و باطل چیزی جز نقص نیست، او به حق گرایش داشته و از باطل گریزان است. بنابر این انسان، با توجه به ماهیت و ساختار فطری‌اش باید جویای حق و پیرو حقیقت باشد، راه درست را برگزیده و همیشه با حقیقت همراه و همدم باشد. و بنا بر مسئولیت و هدفی که از خلقت، برایش تعریف شده باید در درون و برون نفس خویش با تمسک به حق و مصادیق تعریف شده آن با باطل در پیکار و نبرد باشد. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که چگونه حق را بشناسد و معیار تشخیص حق و باطل چیست؟ و اصولاً آیا می‌توان گفت: که در این دنیا معیار مشخصی برای شناخت حق و باطل از همدیگر وجود دارد؟ در این نوشتار سعی بر آن است که به کمک آیات قرآن پس از روشن شدن معنا و مفهوم لغوی حق و باطل از دیدگاه علمای لغت و نظریات مفسرین در تفسیر این آیات معیارهای لازم و دقیق قرآنی برای شناسایی حق و باطل تبیین و مشخص گردند، و انسان مسلمان دریابد که حق چیست؟ و قرآن کتاب آسمانی اسلام چگونه حق و باطل را معرفی و تبیین می‌کند؟ و چه معیارهای دقیقی را برای تمییز آن دو از همدیگر در اختیار انسان قرار می‌دهد؟ کلمات کلیدی: حق، باطل، معیار، تمییز، حق جویی، شناخت، تبیین، مقدمه‌نخستین پرسشی که از سوی حق جویان مطرح می‌شود، این است که چگونه حق را از باطل بشناسیم؟ زیرا جهان آمیزه‌ای از حق و باطل است و باطل به سبب فریبکاری و نیرنگ بازی همواره خود را حق مطلق و محض نشان می‌دهد و در این دغلکاری، کاسه‌ای از آش داغتر و کاتولیک‌تر از پاپ می‌باشد. از اینرو مردم در شناخت حق و باطل در حیرت می‌مانند. در

حالی که، حق عبارت است از آنچه ثابت و پایدار است و باطل عبارت است از آنچه متغیر و ناپایدار است. خداوند متعال، قرآن کریم، وحی الهی و تعالیم اسلام و پاره‌ای از موارد دیگر را از مصادیق حق بیان کرده است و مصادیق باطل را که نقطه مقابل حق است، مواردی همچون شرک، کفر، ضلالت، ظلم و گناه، شیطان و سوسه‌های شیطانی، برشمرده است. قرآن کریم، کلمه حق را در مقابل باطل و ضلال بکار برده است، همچنین حق را به آب و باطل را به کف روی آب تشبیه کرده است. در قرآن کریم، آنجا که صحبت از حق و باطل می‌شود حق را از خداوند ولی باطل را به اذن او می‌داند. وجود باطل از سویی نتیجه قهری نقص و محدودیت موجودات است و از سوی دیگر آمیخته بودن آن با حق، ابزار تحقق یکی از بزرگترین سنن الهی یعنی ابتلا و آزمایش انسان به شمار می‌رود. پس ضرورت دارد برای شناخت حق و باطل به سراغ مکتبی برویم که خودش براساس حق و حقیقت استوار شده است. و به استناد تمامی شواهد عقلی و نقلی تنها وسیله تضمینی و مطمئن برای شناخت حق و راهیابی به سوی آن همان قرآن (وحی آسمانی) و به تبع آن تعالیم تعالی بخش اسلام است. زیرا با مطالعه و تدبر در آیات قرآنی درمی‌یابیم که بنیان مکتب اسلام از چنین ویژگی برخوردار است و یکی از رموز جاودانگی و زوال‌ناپذیری آیات قرآنی استواری آنها براساس حق می‌باشد. چنانچه در آیه ۱۸ سوره انبیاء در این ارتباط چنین آمده: *بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ*. ترجمه: بلکه حق را بر باطل فرو می‌افکنیم، پس آن را در هم می‌شکند، و بناگاه آن نابود می‌گردد. وای بر شما از آنچه وصف می‌کنید.» بلکه حق را بر باطل فرو می‌افکنیم» یعنی: قطعاً آنچه گفتند، دروغ و بی‌اساس است، ما نه اهل بازی هستیم و نه اهل سرگرمی و به تعبیری شأن و وصف و سنت ما این است که حق را بر باطل فرو می‌کوبیم «پس آنرا درهم می‌شکند» و سرکوب می‌کند. اصل دماغ شکستن و شکافتن سر است تا آنجا که شکاف به دماغ برسد، که این ضربه کشنده‌ای است. به قولی: مراد از حق: حجت، و مراد از باطل، یاهوها و شبهه‌هایشان است که حق بر آنها فرود می‌آید و آنها را نابود می‌کند «پس ناگهان باطل نابود می‌شود». (مخلص، عبدالرؤف، ۱۳۸۵ ش، ج ۴، صص ۱۵-۱۶) در این آیه خداوند متعال به غلبه‌ی حق بر باطل و زوال‌پذیری باطل اشاره می‌کند. خداوند متعال در جای جای قرآن مطالبی را در ارتباط با حق و باطل مطرح کرده که فرع بر شناخت «حق و باطل» می‌باشد؛ به تعبیر دیگر، بیانات قرآن تنها در صورتی قابل توضیح است که به این مبنا قایل باشیم که مصادیق مهمی از حق در دنیا قابل تشخیص‌اند؛ و معیارهای شناخت آنها توسط خداوند متعال بوسیله‌ی پیامبرانش بیان گردیده است. آنچه در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته، ماهیت و ویژگی‌های حق و باطل، معیار حق و باطل، وسایل تشخیص حق از باطل از دیدگاه آموزه‌های تعالیم قرآن است. واژه‌شناسی حق و باطل (معانی لغوی حقان منظور معنای لغوی حق را چنین بیان کرده است: حق نقیض باطل است. وَحَقُّ الْأَمْرِ: آن کار محقق و ثابت شد، یا به گفته‌ی ازهری: واجب گردید. (ابن منظور، ۱۳۸۵ ش، ۱۱ / ۳۳۲) در قرآن هم «حَقٌّ» به معنای «ثابت گردید» آمده است: *قَبَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ* (سوره قصص، آیه ۶۳) یعنی: کسانی که فرمان عذاب در باره آنها مسلم و ثابت شده بود، گفتند... در آیه زیر هم «حَقَّتْ» به معنای «لازم و ثابت گردید» آمده است. *وَسَيَقُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهَا فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ*: (سوره زمر، آیه ۷۱) و اما فرمان عذاب بر کافران لازم و ثابت شده است. و «اسْتَحَقَّ الشَّيْءُ». یعنی: فلان چیز را مستحق شد، در همین معنا در قرآن چنین آمده است: *فَإِنْ عَثَرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَأَخْرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ فَيَقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ*. (سوره مائده، آیه ۱۰۷) یعنی: «اگر معلوم شد که آن دو نفر (به علت خیانت) گناه را بر خود ثابت کرده اند». در «الْمُعْجَمُ الْوَسِيطُ» نیز چنین آمده است: «حَقُّ الْأَمْرِ يَحِقُّ حَقًّا». یعنی: فلان مسئله صحت یافت، ثابت شد و راست از آب در آمد. و «تَحَقَّقَ الْأَمْرُ». یعنی: فلان قضیه صحت یافت و عملاً رخ داد. و «حَقَّقَ الْأَمْرَ». یعنی: فلان مسئله را اثبات کرد و راستی آن را نشان داد. (احمدبن فارس، ۱۴۰۴ هـ ق، ۱ / ۱۸۷). اصل واحد در ماده «حق» ثبوت و پابرجایی همراه با مطابق واقع

بودن است، این قید در مفهوم تمامی مصادیق آن در نظر گرفته شده است. (مصطفوی، ۱۳۶۰ش، ج ۲، ص ۲۶۲) سپس این واژه بر هر امر ثابتی که انکار نمی شود اطلاق گردیده. (از باب اطلاق مصدر و اراده اسم فاعل از آن) (ابن عاشور، ۱۹۸۴ م، ج ۶، ص ۱۶۶) حق به معنای ثبوت و واقعیت داشتن است و در کلام خداوند متعال در مقابل باطل و ضلال استعمال می شود، زیرا باطل آن چیزی است که برای آن ثبوت و واقعیت نباشد و ضلال عبارت است از انحراف و خروج از برنامه حق و راه صحیح. (مصطفوی، ۱۳۸۰ش، ج ۱، ص ۳۵۸) با توجه به مطالب فوق معلوم می گردد که مفهوم لغوی «حق» بر ثبوت لزوم و صحت استوار است. بنابراین، می توان گفت که «حق» یعنی: ثابت، لازم و صحیح. ب) (معنای لغوی باطل: در لسان العرب آمده است که «بَطَلَ الشَّيْءُ»: بیهوده از بین رفت و تباه شد، باطل نقیض حق و جمع آن «اباطیل» است. (ابن منظور، ۱۳۸۵ش، ۱۳ / ۵۹) در «المعجم الوسیط» همچنین آمده است: «بَطَلَ الشَّيْءُ»: تباه گردید و حکم آن ساقط شد. «أَبْطَلَ الشَّيْءُ»: نادرستی فلان چیز را نشان داد و آن را باطل کرد. (احمدبن فارس، ۱۴۰۴ هـ ق، ۱ / ۶۰) در کتاب «مفردات غریب القرآن» هم در این باره چنین آمده است: باطل، نقیض حق، و عبارت است از مسئله‌های که وقتی به جستجوی آن می‌پردازیم، ثابت نشود، (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ هـ ق، ص ۵۰) «باطل» که نقطه برابر «حق» است چیزی است که نه ثابتی دارد و نه واقعیتی. (مصطفوی، ۱۳۶۰ش، ج ۱، ص ۲۹۰) اگر به شخص شجاع و قهرمان «بطل» گفته می شود به خاطر آن است که مخالفان خود را باطل می کند یا به تعبیری از بین می برد. (احمدبن فارس، ۱۴۰۴ هـ ق، ج ۱، ص ۲۵۸) شاید نیز به این اعتبار که عنوان شجاع برای او و نیز قدرت و نیروی او از ثبات و بقا برخوردار نیست. (مصطفوی، ۱۳۶۰ش، ج ۱، ص ۲۹۰) واژه ی «باطل» به معنای فاسد کردن و از بین بردن چیزی است، خواه آن چیز حق باشد یا باطل. و هر دو مورد درباره ی ابطال در قرآن کریم آمده است؛ خداوند می فرماید: «...و خسر هنالك المبطلون». (غافر، ۷۸) ... آنجاست که باطل کاران زیان می کنند. همچنین درباره ی ابطال باطل می فرماید: «ليحق الحقَّ و يبطل الباطل...». (الانفال، ۸) تا حق را ثابت و باطل را نابود گردانند... (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ هـ ق، ص ۱۳۰) نقطه برابر ابطال، احقاق است. (مصطفوی، ۱۳۶۰ش، ج ۱، ص ۲۹۰) میان حق و باطل واسطه ای وجود ندارد؛ هر چه حق نبود، باطل است. (قرائتی، ۱۳۸۳ش، ج ۵، ص ۲۰۸) و نهایتاً خداوند در قرآن میفرماید: ذَلِكُمْ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (سوره لقمان، ۳۰) ترجمه: این [ها همه دلیل آن است که خدا خود حق است و غیر از او هر چه را که می خوانند باطل است، و خدا همان بلندمرتبه بزرگ است. پس مقصود از حق در آموزه‌های قرآنی هر گونه باور یا کاری است که از دیدگاه دین ثابت و صحیح و ماندگاری یا انجام آن واجب باشد. و مقصود از باطل هم نقیض حق در معنا یاد شده است، یعنی: باور یا عملی که به لحاظ دینی فاقد سند و ارزش بوده، از ویژگی حقانیت بی بهره است، و ترک و از میان برداشتن آن لازم است. بر این اساس معنای حق دستورات خدا و معنای باطل نواهی او خواهد بود. تعریف اصطلاحی حق و باطل: آنچه که از بررسی کتب فقهی می توان استنباط کرد، این است که فقها برای «حق» تعریف اصطلاحی ارائه نکرده‌اند، گویا آنان به معنای لغوی این واژه اکتفا کرده‌اند، و بر اساس همان معنا آن را در مباحث فقهی خود بر گزاره‌های صحیح دینی و واجبات شرعی اطلاق کرده‌اند. به همین ترتیب، «باطل» را بر اموری که به لحاظ شرعی نادرست‌اند و منشأ و مبنای امور صحیح شرعی نیستند، اطلاق کرده‌اند. استاد قرضاوی اندیشمند معاصر حق و باطل را چنین تعریف می کند: «حق - همانطور که فطرت پاک انسان می گوید - عبارت است از آنچه ثابت و پایدار است، و باطل عبارت است از آنچه که متغیر و ناپایدار است. بنا بر این، هر آنچه همراه با ثبات و پایداری است، حق است، و هر آنچه خصوصیتش پراکنده شدن و نابود شدن است، باطل است. (قرضاوی، ۱۳۶۰ش، صص ۱۴، ۱۵). فلسفه امتزاج حق و باطل در دنیاظر دنیا، ظرفی است که حق و باطل در آن مختلط و در هم آمیخته است و امکان ظهور حق محض با همه آثار و خواصش جدای از باطل وجود ندارد، از این رو هیچ حقی جلوه نمی کند مگر آنکه با باطلی در آمیخته شود و لبس و شکی در آن راه یابد. آیه شریفه: وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ (الانعام، ۹) ترجمه: و اگر او را فرشته‌ای قرار می دادیم، حتماً وی را [به صورت مردی در می آوردیم، و امر را هم چنان بر آنان مشتبه

می‌ساختیم. نیز شاهد بر آن است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۲، ص ۹۹) حیات اخروی را حق و زندگی دنیا با همه زرق و برقش که انسان‌ها آنها را مال خود می‌پندارند و به طلب آن می‌دوند که یا مال است و یا جاه و یا امثال آن - باطل دانسته است. خداوند ذات متعالی خود را حق و سایر اسبابی که انسان‌ها فریب آن را می‌خورند و به جای تمایل به خدا به آنها میل پیدا می‌کنند، باطل خوانده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴، ص ۲۶۲) به طور کلی حق که خلاف باطل است، شامل همه خیرات و آنچه انجام دادنش لازم است می‌شود؛ به بیانی دیگر حق عبارت است از ادای طاعات ترک محرمات. (زحیلی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۰، ص ۳۹۴) به گفته‌ی فخرالدین رازی لفظ «حق»، اگر بر ذات چیزی اطلاق شود منظور آن است که آن ذات به خودی خود موجودی حقیقی است. مصداق حقیقی آن ذات باری تعالی است؛ چرا که، زوال و عدم در وی راه ندارد. به گفته لیبید «الا کل شیء ما خلا الله باطل». اگر «حق» بر اعتقادی اطلاق شود مراد آن است که آن اعتقاد درست و مطابق با واقع است و اگر لفظ «حق» بر قول و خبر اطلاق شود به این معناست که آن خبر صدق و مطابق با واقع است. (رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، صص ۱۱۹-۱۲۰) وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (سوره الاسراء) ترجمه: و بگو: «حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابودشدنی است.» (و بگو: حق آمد» یعنی: آنچه که خداوند به پیامبرش از ظهور و پیروزی اسلام وعده داده بود، تحقق یافت «و باطل نابود شد» یعنی: شرک از میان برافتاد و مضمحل شد «هرآینه باطل همواره نابودشدنی است» زیرا باطل در ماهیت و جوهره عناصر خود از مایه‌های بقا برخوردار نیست بلکه حیات موقت خویش را از عوامل خارجی و تکیه‌گاههای غیرطبیعی استمداد می‌کند پس چون این تکیه‌گاهها سست شوند، باطل نیز فرومی‌پاشد؛ اما حق عناصر وجودی خویش را از ذات و ماهیت خود بر می‌گیرد. بخاری و مسلم از ابن مسعود روایت کرده‌اند که فرمود: «رسول خدا (ص) در روز فتح مکه در حالی وارد آن شدند که بر گرداگرد خانه کعبه ۳۶۰ بت نصب شده بود پس با چوبی که در دست داشتند بر آن بتان می‌کوبیدند و این آیه را می‌خواندند: وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا. (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ ش، ج ۳ ص ۴۳۸) سید قطب در تفسیر این آیه حق مطلب را چه زیبا ادا می‌کند، آنگاه که می‌فرماید: با این سلطه و قدرتی که از خدا دریافت می‌شود، آن حق را با قوت و صدق و ثباتی که دارد، و از میان رفتن و دورگردیدن و بر باد فنا رفتن باطل را اعلان کن. چه سرشت صدق و صداقت این است که زنده و ثابت جای بماند، و سرشت باطل این است که پنهان گردد و از میان رود. «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا». قطعاً باطل از میان رفتنی و نابودشدنی است. این یک حقیقت خدائی است و آن را با تأکید بیان و مقرر می‌دارد. باطل زوال می‌پذیرد و نابود می‌گردد، هرچند که در نگاه اول به نظر رسد که دولت و قدرت و برو و بیائی دارد. باطل می‌آماسد و بالا- می‌پرد و می‌جهد و باد به غبغ می‌اندازد، و چون پوچ است بر حقیقتی تکیه و اعتماد ندارد. بدین خاطر تلاش می‌کند در جلو دیدگان مردمان خود را بیاراید و دیگران را گول بزند و آنگونه که هست ننماید. بلکه بزرگ و سترگ و ستبر و پایدار جلوه گر شود. ولی خشک و پرپر است و هرچه زودتر آتش میگیرد، بسان گیاه خشک و پرپری که فوراً آتش می‌گیرد و شعله‌ها به فضا خیز می‌دارند و تنوره می‌کشند و پس از اندکی فروکش می‌کنند و به تندی آتش خاموش می‌گردد و به خاکستر تبدیل می‌شود. در صورتیکه اخگرهای تافته گرم می‌مانند و گرم می‌کنند و سود می‌رسانند و جای می‌مانند. باطل خس و خاشاک روی آب است. اندکی بر سطح آب می‌ماند، ولی هرچه زودتر بیهوده می‌رود و آنچه می‌ماند آب است. «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» قطعاً باطل از میان رفتنی و نابودشدنی است. باطل پوچ است و ماندگار و پایدار نمی‌ماند، چون عناصر بقا در آن نیست. حیات موقت خود را از عوامل خارجی می‌گیرد و تکیه‌گاههای غیرطبیعی دارد. هر وقت این عوامل خارجی خلل پذیرفتند، و این تکیه‌گاههای غیرطبیعی پوسیده و سست گردیدند، باطل فرومی‌افتد و پرت می‌گردد. اما حق از ذات خود عناصر وجود خویش را تکیه و تأمین می‌کند. گاهی هواها و هوسها و ظروف و شرائط و سلطه‌ها و قدرتها بر ضد او می‌ایستند و به پیکارش برمی‌خیزند... ولیکن ایستادگی و پایداری و اطمینان به خویشتن حق، نتیجه و فرجام رزم و نبرد را بهره او می‌سازد و بقا و ماندگاری را پبای او تضمین می‌کند. چراکه حق از سوی خدائی است که «حق» را جزو اسبهای خود کرده است و او زنده باقی پایداری است که زوال

نمی‌پذیرد. «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» قطعاً باطل از میان رفتنی و نابودشدنی است. در فرا سوی باطل شیطان است. در پشت سر باطل سلطه و قدرت زورمداران و قلدران است. ولیکن وعده خدا راستترین وعده‌ها است، و سلطه و قدرت خدا نیرومندترین و تواناترین سلطه‌ها و قدرتها است. هیچ مؤمنی نیست که مزه ایمان را چشیده باشد، مگر اینکه همراه با آن مزه شیرینی وعده خدا را چشیده است، و صدق عهد و پیمان خدا را دیده است. آخر چه کسی از خدا بهتر به عهد خود وفا می‌کند؟ و آخر چه کسی است که از خدا راستگوتر در سخن خود باشد؟ (سیدقطب، ۱۹۸۹م، ج ۴، ص ۲۲۴۷) طبرسی ذیل این آیه چنین می‌گوید: و بگو: حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابودشدنی است؛ مصادیق حق را دین اسلام، توحید و عبادت الهی و نیز قرآن کریم و مصادیق باطل را شرک، پرستش بت‌ها و شیطان ذکر کرده است. (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۶، ص ۶۷۱) به طور کلی حق که خلاف باطل است، شامل همه خیرات و آنچه انجام دادنش لازم است می‌شود؛ به بیانی دیگر حق عبارت است از اداء طاعات ترک محرمات. (زحیلی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۰، ص ۳۹۴) زمخشری همه خیرات را از توحید خداوند و اطاعت او گرفته تا تبعیت از کتب رسولان الهی و نیز زهد در دنیا و رغبت در آخرت را از مصادیق حق می‌داند. (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۷۹۴) روش قرآن در شناساندن حق و باطل یکی از راه‌های شناخت هر چیزی آگاهی و اطلاع بر ویژگی‌های چیز است. از این رو قاعده مهم منطقی و فلسفی شکل گرفته، که مکرراً از بزرگان شنیده شده که: «تعرف الأشياء بأضدادها» چیزها به ضد آن شناخته می‌شود. البته نباید فراموش کرد که غرض از ضد در اینجا هر نوع تقابل منطقی در میان دو چیز است خواه این تقابل منطقی به شکل ضدان منطقی باشد و یا به شکل نقیضان منطقی تحقق یابد. حق و باطل چون، دارای تقابل نقیضان هستند می‌توان از هر یک به شناخت دیگری دست یافت. از این رو قرآن افزون بر تبیین خصوصیات حق برای تشخیص آن از باطل، به ویژگی‌های باطل نیز اشاره می‌کند تا از این طریق حق به خوبی شناخته شود. در صورت فهم عمیق و تدبر دقیق به آموزه‌های قرآن به روشنی دیده می‌شود که بخش عمده‌ای از راه‌های شناخت حق از باطل به معرفی باطل و آثار آن تعلق گرفته است. بلکه حتی در مواردی که قرآن به تبیین ویژگی‌های حق و آثار آن می‌پردازد، در همان جا ویژگی‌ها و آثار نقیض آن یعنی باطل را بیان می‌کند. به عنوان نمونه هنگامی که به خصوصیت پایداری در مسیر حق می‌پردازد، در همان جا به ناپایداری باطل نیز اشاره می‌کند و یا هنگامی که از آثار مثبت و فواید حق سخن به میان می‌آورد، از زیان و خسروانی که باطل با خود به همراه دارد نیز سخن می‌گوید. پس به این ترتیب با بهره‌گیری از روش شناخت متقابلان از طریق بیان خصوصیات و ویژگی‌های یکدیگر به انسان کمک می‌کند تا به آسانی حق را بشناسد و به سبب آثار و پیامدهای مثبت و خوب آن، رهرو آن باشد و در مقابل، با شناخت آثار و پیامدهای زیانبار و منفی باطل، از باطل گریزان شده و به آن گرایش و علاقه پیدا نکند. مثال دیگری که به گفته مفسران بیانگر حق و باطل است، مثال تشبیه حق به درختی است، که ریشه‌دار و بارور و مثال باطل به بوته‌ای خبیث، بی‌ریشه، بی‌دوام و بی‌خاصیت است: أَلَمْ تَرَى كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ (۲۴) تُؤْتِي أكلهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۵) وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ (ابراهیم/۲۴، ۲۶) ترجمه: آیا ندیدی خدا چگونه مثل زده: سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است؟ (۲۴) میوه‌اش را هر دم به اذن پروردگارش می‌دهد. و خدا مثلها را برای مردم می‌زند، شاید که آنان پند گیرند. (۲۵) و مثل سخنی ناپاک چون درختی ناپاک است که از روی زمین کنده شده و قرار ندارد. (۲۶) شهید سید قطب در ذیل تفسیر این آیه چه زیبا بیان کرده است آنگاه که می‌گوید: سخن خوب و پاک - سخن حق و درست - بسان درخت خوب و پاک است. تنه آن استوار و بلند است و به ثمر نشسته است... استوار و برجا است و طوفانها و گردبادها آن را از ریشه نمی‌کنند، و بادهای باطل آن را بازپچه دست خود قرار نمی‌دهند، و کلنگ‌های طغیان و سرکشی بر آن توانائی و زور ندارد، هر چند برخی‌ها در بعضی از اوقات گمان برند که این درخت در معرض خطر ریشه‌کننده و نابودکننده‌ای قرار گرفته است. ولی این درخت بلندبالا و برافراشته می‌ماند، و از بالا بالاها شر و ظلم و طغیان می‌نگرد، هر چند در برخی از اوقات

به نظر بعضی‌ها چنین آید که شر به مزاحمت آن در فضا می‌رود و ساقه تنومند آن را سرنگون می‌سازد. اما چنین نیست. این درخت به بار نشسته است و ثمره آن همیشگی است و گسیخته نمی‌گردد. زیرا دانه‌ها و هسته‌های آن در درونهای مردمان زیادی لحظه به لحظه می‌روید و جوانه می‌زند... ولی سخن بد و ناپاک - سخن پوچ و باطل - بسان درخت بد و ناپاک است. چه بسا به جنب و جوش و رشد و نمو پردازد و بالا-تر و بالا-تر رود و سر درهم تند و پر شاخ و برگ شود، و به گمان بعضی‌ها چنین رسد که این درخت بد و ناپاک ستبرتر و نیرومندتر از درخت بد و ناپاک باشد. ولیکن این درخت بد و ناپاک پفیده و سرسبز می‌ماند، و ریشه‌های آن در خاک است و نزدیک به سطح زمین، بدانگونه که انگار برکنده شده است و بر روی زمین افکنده شده است... مدت زمان چندانی نمی‌گذرد از سطح زمین برکنده می‌شود، و بر جای خود ماندگار و برقرار نمی‌ماند و بازیچه دست گردبادها و طوفانها می‌گردد. هم این و هم آن، تنها ضرب‌المثلی نیست که زده شود. و تنها مثالی برای دل‌داری و دل‌دادن به خوبان و پاکان نیست. بلکه در زندگی واقعیت دارد، هرچند که تحقق پیدا کردن آن در برخی از اوقات به کندی صورت گیرد. خیر و خوبی اصیل نمی‌میرد و پژمرده نمی‌شود، هر اندازه هم شر و بدی برای آن مزاحمت تولید کند و سر راه را بر او بگیرد... شر و بدی هم زنده نمی‌ماند مگر بدان اندازه که اندک خیر و خوبی آمیزه آن نابود شود و از میان رود - کمتر شر و بدی سره و خالص یافته می‌شود - همین که خیر و خوبی آمیخته به شر و بدی از میان رود، اثری از شر و بدی برجای نمی‌ماند. چه درخت شر و بدی نابود می‌شود و خشک و پری می‌گردد، هر اندازه هم ستبر و بلند بالا باشد. (سید قطب، ۱۹۸۹م، ج ۴، صص ۲۰۹۸، ۲۰۹۹) کلمه طیبه به کلمه‌ی توحید، دعوت اسلام و قرآن کریم (بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۱۹۸) یا هر کلامی که دال بر حق باشد تفسیر شده است. (کاشانی، ۱۳۳۶ش، ج ۵، ص ۱۳۳) و همچنین کلمه خبیثه به کفر، شرک و هر گفتاری که خداوند متعال از آن نهی کرده، تفسیر شده است. (مبیدی، ۱۳۷۱ش، ج ۵، ص ۲۵۳) ویژگی‌ها و آثار حق و باطل در قرآن آنجا که اسلوب قرآن کریم، به عنوان یک کتاب تعلیم و تربیت، بر اساس مسائل عینی است، برای نزدیک ساختن مفاهیم پیچیده به ذهن، به مثال‌های حسی، جالب و زیبا و پر کاربرد در زندگی روزمره مردم روی آورده است. آیه ۱۷ سوره رعد، برای تجسم حق و باطل مثال بسیار رسایی بیان می‌کند. این آیه که به تعبیر علامه طباطبایی از غرر آیات قرآن کریم است، درباره طبیعت حق و باطل بحث کرده، کیفیت ظهور و آثار هر یک از این دو را خاطر نشان می‌سازد. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۳۳۵) «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهٗ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْأَمْثَالَ» (رعد / ۱۷) ترجمه: و سیل، کفی بلند روی خود برداشت، و از آنچه برای به دست آوردن زینتی یا کالایی، در آتش می‌گدازند هم نظیر آن کفی برمی‌آید. خداوند، حق و باطل را چنین مثل می‌زند. اما کف، بیرون افتاده از میان می‌رود، ولی آنچه به مردم سود می‌رساند در زمین باقی می‌ماند. خداوند مثلها را چنین می‌زند. «خداوند برای حق و باطل اینچنین مثل می‌زند؛ اما آن کف، بیرون افتاده از میان می‌رود و در زمین قرار نمی‌گیرد. همینگونه صنعتگر، کف گداخته‌های مذاب معادن را به بیرون افکنده نه از آن زیوری می‌سازد و نه کالا- و ابزاری. پس همچنین است باطل که نابود می‌شود «اما آنچه به مردم سود می‌رساند» از آب صاف و گداخته‌های خالص معدنی «پس بر روی زمین باقی می‌ماند» یعنی: در زمین قرار می‌گیرد، بدینسان که آب به عروق زمین و بافت‌های آن سرازیر شده و در نتیجه، مایه انتفاع و بهره‌گیری مردم می‌شود و مواد مذاب اجسام معدنی نیز در کارگاه‌های زرگری و ریخته‌گری به صورت زیورات و ابزار آلات کارآمد و مفید در می‌آیند و این است مثل حق.. (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ش، ج ۳ صص ۱۸۴-۱۸۶) در این مثل، به تعبیر بزرگان چند نکته قابل تأمل وجود دارد: الف) خود اتکایی حق و طفیلی بودن باطل باطل به تبع و طفیل حق ظهور می‌کند و با نیروی حق حرکت می‌کند. به عبارتی دیگر نیروی باطل متعلق خودش نیست، بلکه آن نیرو اصالتاً برای حق است. کفی که روی آب هست، با نیروی آب حرکت می‌کند. (مطهری، ۱۳۶۹ش، ص ۵۲) باطل همیشه از نیروی

حق استفاده می‌کند. اگر در عالم راستی وجود نداشته باشد دروغ نمی‌تواند وجود داشته باشد. (مطهری، ۱۳۶۹ش، ص ۵۴) به بیانی دیگر، حق همیشه متکی به خود است، اما باطل از آبروی حق مدد می‌گیرد و سعی می‌کند خود را به لباس آو درآورد و از حیثیت او استفاده کند. همانگونه که هر دروغ از راست فروغ می‌گیرد، که اگر سخن راستی در جهان نبود، کسی هرگز دروغی را باور نمی‌کرد و اگر جنس خالصی در جهان نبود، کسی فریب جنس تقلبی را نمی‌خورد، بنابراین حتی فروغ زودگذر باطل و آبرو و حیثیت موقت او به برکت حق است، اما حق همه جا متکی به خویش است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۰، ص ۱۶۷). ب (نمود ظاهری داشتن باطل و اصیل بودن حق «فاحتمل السبیل زبداً زائياً» یعنی کف، روی آب را می‌گیرد و می‌پوشاند، به گونه‌ای که اگر جاهل نگاه کند و از ماهیت آن خبر نداشته باشد، کف خروشان را می‌بیند که در حرکت است و توجهی به آب باران که زیر این کف‌هاست نمی‌کند، درحالی که این آب است که چنین خروشان حرکت می‌کند، نه کف. ولی چون کف‌ها روی آب را گرفته‌اند چشم ظاهر بین که به اعماق واقعیات نفوذ نداشته باشد فقط کف را می‌بیند. باطل هم بر نیروی حق سوار می‌شود و روی آن را می‌پوشاند، به طوری که اگر کسی ظاهر جامعه را ببیند و به اعماق آن نظر نیاندازد، غیر حق را به جای حق می‌بیند. (مطهری، ۱۳۶۹ش، ص ۵۰) به بیانی دیگر، باطل همواره مستکبر، بالانشین، پرسروصدا، ولی درون تهی و بی‌محتواست، اما حق متواضع، کم سروصدا، اهل عمل و پرمحتوا و سنگین وزن است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۰، ص ۱۶۷) ج (زوال باطل و بقای حق حق اصیل و باطل غیراصیل است. همیشه بین امر اصیل و غیراصیل اختلاف و جنگ بوده است، ولی اینطور نیست که حق همیشه مغلوب باشد و باطل همیشه غالب. آن چیزی که استمرار داشته و زندگی و تمدن را ادامه داده حق بوده است و باطل نمایشی بوده که جرقه‌ای زده، بعد خاموش شده و از بین رفته است. (مطهری، ۱۳۶۹ش، صص ۳۵-۳۶) جنگ میان حق و باطل همیشه وجود داشته است. باطل به طور موقت روی حق را می‌پوشاند ولی آن نیرو را ندارد که بتواند به صورت دائم باقی بماند و عاقبت کنار می‌رود. هر وقت جامعه‌ای در مجموع به باطل گرایید، محکوم به فنا شده است. (مطهری، ۱۳۶۹ش، ص ۳۷) باطل همانند کف سیلاب است. لحظاتی چند خودنمایی می‌کند و بالا و پایین می‌رود و سپس متلاشی و نابود می‌شود و چیزی جز آب پاک و سرچشمه اصیل آن باقی نمی‌ماند. (قرضاوی، ۱۳۶۰ش، ص ۸۶) سید قطب مثال حق و باطل در این زندگی را چنین بیان می‌کند که: باطل رو می‌آید و بالا می‌رود و باد می‌کند و پفیده می‌شود و برآمده می‌گردد، ولیکن بعد از آن کفی یا خس و خاشاکی بیش نخواهد بود و هرچه زودتر دور افکنده و پرت می‌شود، نه از حقیقی برخوردار است و نه پیوستگی و پیوندی میان اجزاء آن است. حق آرام و پایدار می‌ماند. چه بسا برخی‌ها گمان برند دیگر حق خون از بدنش رفته است و فسرده است یا فروکش کرده است و به دل زمین خزیده است یا هدر رفته است و ضایع گردیده است و یا مرده است. ولیکن حق در زمین باقی و پایدار است، بسان آبی که زندگی می‌بخشد و زنده می‌گرداند، و همانند فلز خالصی است که به مردمان سود می‌رساند. (سیدقطب، ۱۹۸۹م، ج ۴، ص ۲۰۵۴) نابودی باطل و بقای حق، یک سنت و قانون الهی است، نه پنداری و تصادفی، هرچند پیروان حق کم و طرفداران باطل زیاد باشند. چرا که حق همچون آب، ثابت و ماندگار و باطل مانند کف، ناپایدار و فانی است. (قرائتی، ۱۳۸۳ش، ج ۷، ص ۱۰۸) بنابراین باطل از آن جهت همچون کف است که: ۱. رفتنی است. ۲. در سایه حق جلوه می‌کند. ۳. روی حق را می‌پوشاند. ۴. جلوه دارد ولی ارزش ندارد. نه تشنه‌ای را سیراب می‌کند نه گیاهی از آن می‌روید. ۵. با آرام شدن شرایط محو می‌شود. ۶. بالانشین پرسروصدا، اما توخالی و بی‌محتوی است. (قرائتی، ۱۳۸۳ش، ج ۶، ص ۲۰۷) ناگفته نماند که اصول پیش‌گفته همانطور که در امور محسوس و حقایق خارجی جریان دارد، در معارف و اعتقادات نیز جاری است، و مثل اعتقاد حق در دل مؤمن مثل آب نازل شده از آسمان و جاری در مسیل‌ها است که هر یک با اختلاف که در وسعت و ظرفیت دارند به قدر ظرفیت خود از آن استفاده نموه، مردم از آن منتفع گشته، دل‌هایشان زنده می‌شود و خیر و برکت در ایشان باقی می‌ماند، به خلاف اعتقاد باطل که در دل کافر مثلش مثل کفی است که بر روی سیل می‌افتد و چیزی نمی‌گذرد که از بین می‌رود. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۳۳۹) قرآن در بیان ویژگی‌ها

و آثار حق و باطل، از شیوه‌های گوناگون استفاده کرده است تا هر کسی در هر مقام و منزلت علمی و رشدی، بتواند به سادگی از آن‌ها بهره گرفته و مسیر حرکت زندگی خویش را انتخاب کند. از این رو از روش‌های سخت و مشکل برهانی تا روش‌های ساده و آسان تمثیلی و داستانی استفاده کرده است. هر چند انسان‌هایی که فطرت و طبیعت سالم و خدادادی خویش را از دست داده‌اند، به سبب این که دچار بیمار دلی و سنگ دلی شده‌اند و ماهیت خود را دست خوش تغییر جدی ساخته‌اند، ناتوان از درک حق و باطل بوده و کمال و نقص را نمی‌شناسند و حتی به سوی باطل گرایش می‌یابند و آن را با تمام وجود می‌جویند. حق، اصولاً چیزی جز راستی و صداقت نیست، همان طور که باطل نیز چیزی جز دروغ و کذب نمی‌باشد. این گونه است که اهل باطل همواره بر دروغ‌گویی پافشاری دارند و در رفتار و کردارشان، صداقت و وفاداری و راستگویی دیده نمی‌شود. این در حالی است که دیگران را به دروغ متهم می‌سازند و خود را اهل صداقت و راستی و راستگویی می‌دانند. «وَأِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ» (سوره قصص: ۵۵) ترجمه: و چون لغوی بشنوند از آن روی برمی‌تابند و می‌گویند: «کردارهای ما از آن‌ها و کردارهای شما از آن‌هاست. سلام بر شما، جوای [مصاحبت] نادانان نیستیم. خداوند در این آیه، اهل باطل را افرادی جاهل و بیهوده گو می‌شمارد و بر این نکته تأکید می‌ورزد که ایشان لغو و بیهوده‌گویی را در حالی به اهل حق و مؤمنان نسبت می‌دهند که خود در آن غرقه هستند. از نظر مؤمنان نیز بیهوده‌گویی و شنیدن آن، امری است که تنها انسان‌های جاهل و بی‌خرد از آن پیروی می‌کنند. در این آیه، جاهل در حقیقت در برابر عقل و خرد قرار گرفته است نه در برابر نادانی و فقدان علم؛ بنابراین رفتاری که بی‌خردان انجام می‌دهند، رفتاری همراه با بیهودگی و لغو در شنیدن و گفتن است که عمل اهل باطل می‌باشد. از نگاه قرآن، پذیرش توحید، عین حق‌جویی و حق‌خواهی است و در مقابل، کفر و شرک چیزی جز باطل‌گرایی نمی‌باشد. از این رو خداوند اهل شرک را اهل باطل معرفی می‌کند. «أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ» (سوره اعراف: ۱۷۳) ترجمه: یا بگویید پدران ما پیش از این مشرک بوده‌اند و ما فرزندان پس از ایشان بودیم. آیا ما را به خاطر آنچه باطل‌اندیشان انجام داده‌اند هلاک می‌کنی؟. و در آیات ۷ و ۸ سوره انفال خبر از میان رفتن باطل در نهایت می‌دهد که همان بطلان شرک و کفر می‌باشد. «وَإِذْ يَعِدُّكُمْ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَهِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ (۷) لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ» (۸) ترجمه: و [به یاد آورید] هنگامی را که خدا یکی از دو دسته [کاروان تجارتنی قریش یا سپاه ابو سفیان را به شما وعده داد که از آن شما باشد، و شما دوست داشتید که دسته بی‌سلاح برای شما باشد، و [لی خدا می‌خواست حق [اسلام را با کلمات خود ثابت، و کافران را ریشه کن کند. (۷) تا حق را ثابت و باطل را نابود گرداند، هر چند بزهکاران خوش نداشته باشند ولی خدا می‌خواست حق را با سخنان خود (که بیانگر اراده و قدرت یزدانند، برای مردم) ظاهر و استوار گرداند و کافران را (از سرزمین عرب با پیروزی مؤمنان) ریشه کن کند (لذا شما را با لشکر قریش درگیر کرد). تا بدین وسیله حق را (که اسلام است) پابرجا و باطل را (که شرک است) تباہ گرداند، هر چند که بزهکاران (کافر و طغیانگر، آن را) نپسندند. معیارها و ارزشها و رهنمودهای قرآنی در مورد حق و باطل کلی و دائمی هستند و تا آسمانها و زمین پابرجا و پایدارند، و تا گروهی از مسلمانان در این زمین هستند و رود روی جاهلیت می‌جنگند تا دین خدا را به زندگی این امت باز گردانند، راهنما و راه‌گشایند. اصولاً هر امر ناهنجار و زشت و پلید عقلی و عقلایی و شرعی، از امور باطلی است که لازم است آن را ترک کرد و در مقابل هر امر هنجاری عقلانی و عقلایی و شرعی از امور حق است که نتیجه آن در دنیا و آخرت، آرامش و آسایش است. اگر آدمی امری را تجربه کرد که وی را دچار تردید و سرگردانی کند و از محبت و مهر مردم باز دارد و آخرت را از یاد ببرد باید در حق بودن آن شک کرد و ترک آن را بهتر از انجام آن دانست. آنچه بدیهی و مؤکداً بیان شده، این است که انسان در آغاز بر فطرت پاک و سالم آفریده شده و در مقام اعتدال و استواست و از این رو به طور طبیعی گرایش به زیبایی‌ها و حقایق به عنوان یک امر کمالی دارد؛ ولی اندک اندک به سبب وسوسه‌های بیرونی شیطان و

ابلیس و هواها و خواسته‌های درونی نفس انسانی، از فطرت خویش دور می‌شود و به دام ولایت شیطان می‌افتد به گونه‌ای که فرهنگ و ارزش‌های شیطانی برای او اصالت می‌یابد و باطل به جای حق و نقص به جای کمال می‌نشیند؛ زیرا فطرت و طبیعت چنین افرادی در یک فرآیند زمانی تغییر یافته و هویت و ماهیت جدیدی پیدا کرده است. در این میان آمیختگی حق و باطل و شبهاتی که از راه این آمیختگی پدید می‌آید، امر را بر توده‌های مردم دشوار می‌کند و جالب این که انسان بیمار دل (فی قلوبهم مرض به تعبیر قرآن) و سنگ دل (کالحجارة او اشد قسوة در تعبیر قرآنی) حتی اگر از شبهه بودن آن آگاه باشد به سوی باطل گرایش یافته است. کسانی که گرفتار شبهات می‌شوند و در نهایت در ولایت شیطان می‌روند و تغییر ماهیت می‌دهند و باطل برای ایشان جای حق می‌نشیند و اینگونه فطرت سالم خود را از دست می‌دهند، دیگر عطر کلام وحی و حقایق آسمانی و هنجارهای زیبای اجتماعی و اخلاقی و دیگر امور کمالی و ضد نقص، حال ایشان را به هم می‌زند. از این رو خداوند در توصیف این افراد می‌فرماید که هر آیه‌ای که برای مؤمنان عامل رشد و بالندگی و هدایت است برای این مردمان عامل گمراهی و ضلالت می‌شود و بیش از پیش در آن غوطه‌ور می‌شوند؛ چون کمال و حق به مزاج و ذائقه ایشان خوش نمی‌آید و سخنان یاه و بیهوده و رفتارهای زشت و زننده، آنان را خوشحال می‌کند. اصولاً انسانهایی که بیمار دل و سنگ دل شده‌اند و ماهیت انسانی و فطرت پاک و طبیعی خود را از دست داده‌اند، دوست می‌دارند که شبهه‌آفرینی کنند، زیرا با آمیختگی حق و باطل می‌توانند دیگران را نیز به سوی باطل خویش بکشانند و آنان را با خود همراه سازند. چنین بیمار دلانی در اهل کتاب، با آمیختن حق و باطل و ارایه آن به جای حق می‌کوشیدند به باطل خویش بها و ارزش دهند و به مقاصد باطل خود دست یابند. «وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (بقره آیه ۴۲) ترجمه: و حق را به باطل درنیامیزید، و حقیقت را- با آنکه خود می‌دانید- کتمان نکنید. «ای اهل کتاب! چرا حق را به باطل درمی‌آمیزید» آمیختن حق به باطل؛ خلط کردن آن با تحریفات عمدی و داخل کردن آن چیزهایی در دین است که از دین نیست و منحرفان به این منظور آنرا در دین وارد می‌کنند تا حقایق را بر مردم پوشانیده و آنانرا گمراه سازند «و» چرا «حقیقت را کتمان می‌کنید، با آنکه خود می‌دانید» که رسول خدا (ص) بر حق است؟ «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (آل عمران آیه ۷۱) ترجمه: ای اهل کتاب، چرا حق را به باطل درمی‌آمیزید و حقیقت را کتمان می‌کنید، با اینکه خود می‌دانید؟ «ای اهل کتاب! چرا حق را به باطل درمی‌آمیزید» آمیختن حق به باطل؛ خلط کردن آن با تحریفات عمدی و داخل کردن آن چیزهایی در دین است که از دین نیست و منحرفان به این منظور آنرا در دین وارد می‌کنند تا حقایق را بر مردم پوشانیده و آنانرا گمراه سازند «و» چرا «حقیقت را کتمان می‌کنید، با آنکه خود می‌دانید» که رسول خدا (ص) بر حق است؟ از ویژگی‌های دیگر حق، که قرآن بیان کرده است، سودمندی و اصلاحگری آن است؛ زیرا حق، امری صالح است و افزون بر صالح بودن و دوری از فساد و تباهی موجب اصلاحات نیز می‌شود. این در حالی است که باطل بر فساد و تباهی استوار است و هر چیزی را نیز به فساد و تباهی می‌کشاند. از ویژگی‌های دیگر حق در قرآن، بصیرت‌زایی است در حالی که باطل، آدمی را دچار جهل و نادانی می‌کند و پرده بر دیدگان انسان می‌افکند تا حقایق را نبیند. از این رو خداوند در آیات ۵۸ و ۵۹ سوره روم بیان می‌کند که دل‌های کافران به سبب بدرفتاری و بدذاتی ایشان، مهر شده و دیگر نمی‌توانند حق را از باطل تشخیص دهند بلکه حتی اگر تشخیص دادند به سوی باطل گرایش می‌یابند. در حقیقت از آثار طبیعی باطل‌گرایی انسان، مهر شدن دل‌ها و عدم توانایی از درک حقایق و تشخیص آن می‌باشد که نتیجه آن فرو رفتن بیش از پیش در تباهی و هلاکت جاودانه است. «وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ» (روم آیه ۵۸) ترجمه: و به راستی در این قرآن برای مردم از هر گونه مثلی آوردیم، و چون برای ایشان آیه‌ای بیاوری، آنان که کفر ورزیده‌اند حتماً خواهند گفت: «شما جز بر باطل نیستید..» و به راستی در این قرآن برای مردم از هر گونه مثلی زده‌ایم» از امثالی که آنان را به سوی توحید و یگانگی ما و راستگویی پیامبران راهنمایی می‌کند و هرگونه حجتی را که بر بطلان و ناروا بودن شرک دلالت می‌کند، برایشان آورده‌ایم چنانکه این حجتها را در این سوره

کریمه به گونه‌های مختلف و با ادله و امثال گوناگون و به اشکال متعدد ارائه کرده‌ایم «و اگر برای آنان آیتی بیاوری» از آیات قرآن که به این حقیقتها ناطق است «قطعا کافران می‌گویند: شما جز باطل‌اندیش نیستید» یعنی: ای محمد! تو و یارانت جز باطل‌اندیشان بیهوده‌گویی نیستید که از سحر و چیزهای دیگری که در بطلان شبیه آن هستند، پیروی می‌کنید. همین باطل‌گرایی و کفر مردم است که قدرت تشخیص را از آنان می‌گیرد و حقایق را اموری موهوم می‌انگارند در حالی که باطل خود را امری حق جلوه می‌دهند و به عنوان حق به سوی آن می‌روند. (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ ش، ج ۴ ص ۵۶۸) كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (روم آیه ۵۹) ترجمه: این گونه، خدا بر دل‌های کسانی که نمی‌دانند مهر می‌نهد. «اینگونه، خداوند بر دل‌های کسانی که نمی‌دانند» به علم سودمندی که به وسیله آن به سوی حق رهیاب گردیده و از باطل نجات یابند؛ «مهر می‌نهد» همانانکه خدای عزوجل به علم ازلی خویش دانسته است که گمراهی را انتخاب می‌کنند. یعنی: این ادعایشان که سخن تو آنچه از آیات را که برایشان آورده‌ای، باطل می‌پندارند، در حقیقت تکذیبی است که منشأ آن مهر زدن خداوند بر دل‌هایشان به چنان مهر زدنی است که بر اثر آن با حق معارضه کرده و با آن عناد می‌ورزند و در برابر آن گردن نمی‌نهند. خداوند در آیه ۱۱ سوره بقره تبیین می‌کند که تغییر ماهیت در یک فرآیند غلط و باطل در سایه کفر و نفاق، موجب می‌شود که شخص بی آن که احساس کند که به سوی باطل می‌رود، کارهای فاسد و تباه‌کننده خود را از امور اصلاحی دانسته و خود را نیز مصلح می‌شمارد. به سخن دیگر، تغییر ذائقه و ادراک در این افراد موجب می‌شود تا باطل را جای حق ببینند و فساد را اصلاح بدانند و حتی براین اساس مردم حق‌جو و حقیقت‌طلب را نادان و گمراه بشمارند و آنان را به تمسخر بگیرند. (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ ش، ج ۴ ص ۵۶۹) و در آیات اولیه سوره بقره، اهل باطل خود را به ناحق به عنوان مصلح معرفی می‌کند که این آیات چهره منافقانه و دروغین آنان را چنین افشا می‌کند: (سوره بقره) ترجمه: و چون به آنان گفته شود: «در زمین فساد مکنید»، می‌گویند: «ما خود اصلاح‌گریم. یعنی: کار ما فساد افروزی نیست بلکه ما فقط مردمانی مصلح هستیم که در جهت خیر و صلاح و اصلاح می‌کوشیم. سید قطب در توضیح این آیه چنین می‌گوید: کسانی که به بدترین وجه فساد می‌کنند و زشتترین اعمال را انجام می‌دهند، و در عین حال می‌گویند: ما اصلاح‌گرانیم، بدون گمان در هر عصر و زمانی فراوانند. این چنین می‌گویند، زیرا مقیاس ارزشهایی که دارند خراب شده است و ترازوی سنجش کردار و گفتارشان اختلال پذیرفته است. معلوم است هنگامی که ترازوی سنجش اخلاص و پاکی، در نفس آدمی تباهی گیرند، همه‌ی مقیاسها و ارزشها در هم فرو می‌ریزد و تباهی می‌گیرد. اصلاً کسانی که دل به خدا نمی‌دهند و از درون با خدا یک رنگ و مخلص نمی‌باشند، مشکل است که به فساد و زشتی اعمال خویش پی ببرند. زیرا ترازوی سنجش خیر و شر و صلاح و فساد در پیش آنان، به همراه هوی و هوس و برابر میل و آرزوی ایشان در نوسان است و به این سو و آن سو در جولان است و شاهین آن با دست خواستها و تمایلات ایشان، بالا و پائین می‌افتد. دیگر از قاعده و قانون خدا فرمان نمی‌برند بلکه بنده و فرمانبردار شهوات و خواستهای دلند. از اینجا است که چنین حکم قاطعانه و بیان صادقانه‌ی، به دنبال آن صادر می‌گردد: أَلَا- إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ هان ایشان مفسدانند و بس، ولیکن نمی‌فهمند. (سید قطب، ۱۹۸۹ م، ج ۱، ص ۴۴) بدینسان است که چون خداوند آنان را از فساد نهی می‌کند، مدعی می‌شوند که صفت «صلاح» ویژه آنان است. خاطر نشان می‌شود که این روش مفسدان در هر زمانی است که فسادشان را در قالب «صلاح» معرفی می‌کنند. اما خداوند این ادعایشان را با رساترین بیان رد نموده و آنان را به وصف فسادگر که درحقیقت به آن موصوف هستند، محکوم نمود و فرمود: أَلَا- إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ (سوره بقره/۱۲) ترجمه: بهوش باشید که آنان فسادگرانند، لیکن نمی‌فهمند. وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا- إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ (سوره بقره/۱۳) ترجمه: «و چون به آنان گفته شود: همانگونه که سایر مردم ایمان آورده‌اند، شما هم ایمان بیاورید، می‌گویند: آیا ما نیز همانند کم‌خردان و نادانان ایمان بیاوریم؟» اینگونه است که از روی استهزا و تحقیر، به مؤمنان نسبت بی‌خردی را می‌دهند و همین وقاحتشان سبب شد تا خداوند سفاقت و بی‌خردی را منحصر به خودشان مربوط دانسته

و بگوید: «آگاه باشید که آنان همان کم‌خردانند؛ ولی نمی‌دانند». علت اینکه خداوند متعال در بیان فسادکاریشان: «لایشعرون» و در بیان ایمان نیاوردنشانشان: «لایعلمون» فرمود، این است که: شعور؛ ادراک امور پنهانی و علم؛ یقین داشتن و مطابقت فهم با واقعیت است و از آنجا که فسادانگیزی در زمین امری محسوس است و منافقان چنان حس بالایی ندارند که آنرا درک کنند، پس نسبت دادن بی‌شعوری به آنان با این حالشان سازگار است، اما از آنجا که ایمان یک امر قلبی است و آنرا فقط کسی درک می‌کند که حقیقتش را بداند، لذا به دلیل آنکه آنها از چنین علمی بی‌بهره‌اند، پس حقیقت ایمان را نیز در نمی‌یابند، از اینرو نسبت دادن بی‌علمی به آنان در اینجا نیز کاملاً با حالشان سازگار و هماهنگ است. (مخلص، عبدالرؤف، ۱۳۸۵ش، ج ۱، صص ۴۰-۴۱)

(مصادیق حق و باطل در قرآن خداوند در آیات قرآن مصادیق بسیاری را برای تبیین حق و باطل مطرح کرده است و باورهای مطابق با واقع را حق، و آنچه را که با واقع تطابق ندارد باطل نامیده است. مهمترین مصادیق «حق» در قرآن کریم عبارت است از: الف) ذات باری تعالیه حقیقت «حق» مطلق تنها اوست و غیر او زایل، باطل، محدود و نیازمند است، و «علی و کبیر» که از هر چیز برتر و از وصف بالاتر است ذات پاک او می‌باشد و به تعبیر رسول خدا (ص) راست‌ترین سخنی که تاکنون شاعری گفته است سخن لبید بن ربیع عامری شاعر است که: *أَلَا كَلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ* و کل نعیم لا محاله زائل» آگاه باشید هرچه جز خدا است باطل است و هر نعمتی سرانجام، زوال‌پذیر است. (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۴، ص ۲۳۶؛ ج ۷، ص ۱۰۷) استاد قرضاوی اندیشمند معاصر در این زمینه می‌گوید: «زمانی که با یک دید واقع‌بینانه به جهان هستی می‌نگریم، هیچ موجودی به‌جز خداوند آفریدگار را دارای ثبات و بقا و متکی به‌خود نمی‌یابیم. و هر کس و هر چیزی به‌جز او، نه وجودش از خودش است و نه بقایش بدست خودش، همه موجوداتی هستند که بوسیله موجود دیگر بوجود آمده‌اند و زمانی نبوده‌اند و بعد بوجود آمده‌اند، و بعد هم برای زمان معینی وجود خواهند داشت و سپس دفتر وجودشان در هم پیچیده خواهد شد! پس آن حقیقت عظیمی که فطرت و عقل انسان و سطر به سطر بلکه حرف به حرف کتاب آفرینش بدان شهادت می‌دهند این است که فقط خداوند حق است و هر آنچه غیر اوست باطل است. و این همان حقیقتی است که راز آن را قرآن، این کتاب بر حق خداوند در بیش از یک سوره بر ملا ساخته است: *فَدَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَا تَصْوِرُفُونَ*. (سوره یونس / ۳۲) «این است خدا، پروردگار حقیقی شما» نه آنچه را که با وی شریک قرار داده‌اید و بر چیزی توانا نیستند «و بعد از حق جز گمراهی چیست؟» پس، ربوبیت حق تعالی به اقرار خودتان حق است لذا غیر آن باطل می‌باشد «پس چگونه باز گردانیده می‌شوید؟» یعنی: چگونه از حق آشکار عدول کرده به بیراهه می‌روید و غیر باری تعالی را به پروردگاری می‌گیرید؟! سید قطب در تفسیرش این آیه را چنین تفسیر میکند: خدا حق است. حق یکتا است و چند تا نیست. کسی که از حق کنارگیری کند گرفتار باطل میشود، و در سنجش و برآورد امور گمراه می‌گردد و به کژراهه می‌رود: *فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَا تَصْوِرُفُونَ؟* آیا سواي حق جز گمراهی است؟ پس چگونه باید از راه به دور برده شوید؟ شما را چه می‌شود که با وجود اینکه حق آشکار است و چشمها آن را می‌بینند، از آن رویگردان و دور می‌گردید؟ به سبب همچون رویگردانی و انصرافی که مشرکان از حق روشن دارند، حقی که به مقدمات آن اعتراف می‌نمایند ولی نتایج ضروری آن را انکار می‌کنند، و واجبات و وظائفی را انجام نمی‌دهند که این حق اقتضاء می‌کند و می‌طلبد، خدای سبحان در قوانین و سنن خود چنان مقدر و مقرر فرموده است و گنجانده است و جای داده است که: کسانی که از منطوق فطرت سالم، و از سنت جاری آفرینش، بیرون روند و منحرف شوند، چنان گردند که ایمان نیاورند. (سید قطب، ۱۹۸۹م، ج ۳، ص ۱۷۸۲) *ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُخِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ* (سوره حج / ۶۲) ترجمه: این [قدرت نماینها] بدان سبب است که خدا خود حق است، و اوست که مردگان را زنده می‌کند و [هم اوست که بر هر چیزی تواناست. «این همه» آفرینشگری و قدرت‌نمایی «بدان سبب است که خدا خود حق است» حق: وجود ثابت و پایداری است که هیچ تغییر نمی‌کند و زوال نمی‌پذیرد] و اینکه اوست که مردگان را زنده می‌کند» چنانکه زمین مرده را زنده کرد «و هم اوست که بر هر چیزی تواناست» چنانکه بر خلقت شگفت‌آسای انسان و جانداران دیگر و

رستنی‌ها توانا می‌باشد. ذَلِكَ بَانَ اللَّهُ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (سوره حج / ۶۲) ترجمه: [آری،] این بدان سبب است که خدا خود حق است و آنچه به جای او می‌خوانند آن باطل است، و این خداست که والا و بزرگ است. بر اساس همه شواهد عقلی و نقلی خداوند حق است و آنچه را که بجز او به فریاد می‌خوانند و پرستش می‌نمایند باطل است. و خداوند والا مقام و بزرگوار است. این تعلیل کافی و تضمین بسنده‌ای است برای پیروزی حق و عدل، و شکست باطل و ظلم و جور. همچنین این، تضمین استمرار و ثبات قوانین و سنن جهان است، و می‌رساند که قوانین و سنن جهان تزلزل نمی‌پذیرد و تخلف نمی‌گیرد. از جمله این قوانین و سنن هم پیروزی حق و شکست ظلم و جور است. «آری! این» یاری دادن مظلوم «بدان سبب است که خدا خود حق است» پس دین وی حق است، عبادت وی حق است، نصرت دادن اولیائش علیه دشمنانش حق است، وعده وی حق است و او خود حق است زیرا وجودش واجب و به ذات خود ثابت و قائم است و وجوب وجود و یگانگی او مقتضی آن است که او مبدأ و منشأ تمام موجودات بوده و همه چیز، در قلمرو قدرت و در بند اراده او باشد «و آنچه بجز او می‌پرستند» که بتان از جمله آنهاست «باطل است» که هیچ ثبوت و حقیقتی ندارد. همچنین معبودان دروغین از آنروی باطل‌اند که برخلاف پندار باطل پرستان، خدا نمی‌باشند «و این» نصرت «به سبب آن است که خدا هموست والا و بلند مرتبه» یعنی: خداوند متعال بر همه چیز برتر، از همتایان و مشابهان مقدس و منزّه و از آنچه ستمگران می‌گویند پاک و مبراست «کبیر است» یعنی: صاحب بزرگی و عظمت و جلال است پس، از علو و عظمت وی است که مظلومان را یاری می‌دهد. (قرضاوی، ۱۳۶۰ش، صص ۱۴، ۱۵). بنا بر این هر چیزی به اندازه اتصال و ارتباطی که با حق مطلق - الله - دارد و به اندازه‌ای که از خشنودی خداوند بر خوردار است، حق است و به اندازه دوری و بیگانگی از خدا و تهی بودن از خوشنودی خدا باطل است. پس آنچه ریشه‌اش خدایی باشد، حق است و آنچه ریشه‌ای غیر خدایی داشته باشد باطل است. و به تبع حق بودن خدا سخن و بیان او هم حق است و هر کار فعلی که از او صادر شود نیز حق است چرا که به شهادت و تعبیر قرآن خداوند نه سخن باطل می‌گوید و نه کار باطل انجام می‌دهد. «الَّذِينَ يَدْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (سوره آل عمران / ۱۹۱) ترجمه: همانان که خدا را [در همه احوال ایستاده و نشسته، و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند، و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند] که: [پروردگارا، اینها را بیهوده نیافریده‌ای منزهی تو! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار. حق تعالی صاحبان خرد را چنین تعریف و توصیف می‌کند: «هم آنان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند» و در آفرینش آسمانها و زمین تفکر می‌کنند «این متفکران و اندیشمندان ذاکر می‌گویند: «پروردگارا! اینها را بیهوده» و به باطل و عبث «نیافریده‌ای خداوند! تو این جهان را نیافریده‌ای تا پوچ و باطل باشد. بلکه آن را آفریده‌ای تا حق باشد. حق اساس آن، و حق قانون آن، و حق در آن اصیل است. این جهان حقیقت دارد، و «عدم» نیست، آنگونه که برخی از فلسفه‌ها می‌گویند. جهان برابر قانونی در سیر و حرکت و گردش و چرخش است، و به دست هرج و مرج واگذار نشده است. جهان به سوی هدفی در حرکت است، و به دست تصادف سپرده نشده است. جهان در وجود و حرکت و هدف خود محکوم حق است و باطل آمیزه آن نمی‌گردد. همچنین تمام احکامی که خداوند برای تنظیم روابط بندگان با خدا یا روابط آنان با جهان و زندگی و یا روابط فردی و اجتماعی، تشریح کرده است، همگی حق هستند و باید آنها را پذیرفت و بدانها اقرار کرد و درستی و عادلانه بودن آنها را حتمی و مسلم دانست همانطور که خداوند می‌فرماید: وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ (سوره مائده / ۴۸) ترجمه: و ما این کتاب [قرآن را به حق به سوی تو فرو فرستادیم، در حالی که تصدیق‌کننده کتابهای پیشین و حاکم بر آنهاست. پس میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده حکم کن، و از هواهایشان [با دور شدن از حقی که به سوی تو آمده، پیروی مکن. قرآن توجیه‌گر نهایی برای تبیین حق، می‌باشد و پیروی از هواهای نفسانی می‌تواند انسان را به سوی پرتگاه باطل بکشاند و به تعبیر دل‌انگیز سید قطب: انسان در برابر این تعبیر روشن و آشکار، و این قاطعیت

گفتار، و این احتیاط فراوان می‌ایستد و می‌بیند که چگونه در برابر وسوسه‌هایی که برای ترک چیزی - هرچند اندک - از این شریعت در برخی از ظروف و شرائط، این همه احتیاط و برحذر باش گوشزد می‌گردد. انسان در برابر همه اینها می‌ایستد و تعجب می‌کند که مسلمانی که ادعای پیروی از اسلام را دارد، چگونه به خود اجازه می‌دهد و می‌پسندد که همه شریعت یزدان را به ادعای ظروف و شرائط رها سازد و پشتگوش اندازد، و شگفت‌انگیزتر چگونه می‌پسندد که بعد از ترک کلی شریعت یزدان، ادعای اسلام کند! اصلاً مردمان چگونه بی‌بسته خود را «مسلمان» می‌نامند، بدانگاه که حلقه کمند اسلام را از گردن خود بدر می‌آورند، و شریعت یزدان را بطور کلی رها می‌سازند، و در قالب عدم اعتراف به شریعت یزدان، و ناشایست قلمداد کردن این شریعت در همه شرائط و ظروف، و پیاده و اجرا کردن همه بخشهای آن را غیر ضروری شمردن در همه شرائط و ظروف... اقرار به الوهیت یزدان را اعلان می‌دارند و آنرا «إِلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ بِرُؤْيُ الْإِنْسَانِ» (ای پیغمبر) کتاب (کامل و شامل قرآن) را نازل کردیم که (در همه احکام و اخبار خود) ملازم حق است. حق در شرف صدور این کتاب از جانب الوهیت جلوه‌گر و هویدا است. آن جهتی که حق فرو فرستادن شریعتها، و واجب گرداندن قانونها را دارد... حق در محتویات این کتاب، و در همه کارهایی که از عقیده و شریعت عرضه می‌دارد، و در صلاحیت این شریعت در همه شرائط و ظروف، و در ضرورت پیاده و اجراء کردن آن در مقام شرائط و ظروف، و در هر خبری که روایت می‌نماید، و در همه رهنمودهایی که در بر دارد... جلوه‌گر و هویدا است. (سیدقطب، ۱۹۸۹م، ج ۲، ص ۹۰۲) زمخشری همه خیرات را از توحید خداوند و اطاعت او گرفته تا تبعیت از کتب رسولان الهی و نیز زهد در دنیا و رغبت در آخرت را از مصادیق حق می‌داند. (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۷۹۴) حق اشاره به وجود حقیقی و پایدار است؛ در این جهان آن وجود حقیقی که قائم بالذات و ثابت و برقرار و جاودانی باشد تنها اوست و بقیه هرچه هست در ذات خود وجودی ندارد و باطل هستی خود را از طریق وابستگی به وجود حق، پدیدار می‌کند و هر لحظه نظر لطفش را از آنها برگیرد در ظلمات فنا و نیستی، محو و ناپدید می‌شود. به این ترتیب هر قدر ارتباط موجودات دیگر به وجود حق تعالی بیشتر گردد به همان نسبت حقانیت بیشتری کسب می‌کند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۷، ص ۸۲) از آنجا که خداوند حق محض است، سخن و فعل او هم حق محض است، چون از حق محض غیر از حق محض سر نمی‌زند. مقدم شدن کلمه‌ی الحق در آیه «... والحق أقول» افاده حصر می‌کند و نشانه آن است که خداوند جز حق نمی‌گوید، (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۱۰۸) و به همین جهت است که قسمتی از دعای اولوالالباب (صاحب‌دلان و خردمندان واقعی) چنین است: «همانا که خدا را [در همه احوال] ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند [که]: [پروردگارا، اینها را بیهوده نیافریده‌ای، منزهی تو! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار]؛ نیز با توجه به همین مطلب است که قرآن کریم نظر کسانی را که گمان می‌کنند جهان آفرینش برنامه و هدف ندارد و کاروان زندگی به سوی سرمزل مشخصی نیست به شدت محکوم می‌کند و می‌فرماید: أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ (سوره المؤمنون / ۱۱۵-۱۱۶) ترجمه: آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و اینکه شما به سوی ما باز گردانیده نمی‌شوید؟ (۱۱۵) پس والاست خدا، فرمانروای بر حق، خدایی جز او نیست. [اوست پروردگار عرش گرانمایه. نیز آنچه خداوند در کتاب‌های آسمانی و به وسیله رسولانش، از عوالم غیب و سرانجام زندگی و حقایق آخرتی بیان نموده، همه حق است: «... أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ..» (یونس / ۵۵).. بدانید، که درحقیقت، وعده خدا حق است...؛ مرگ حق است: «و جاءت سكرة الموت بالحق...»؛ (ق / ۱۹) و سكرات مرگ، حقیقت را [به پیش] آورد...؛ قامت و رستاخیز حق است: وَيَسْتَبْشِرُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلُّ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (سوره یونس / ۱۹) ترجمه: و از تو خبر می‌گیرند: «آیا آن راست است؟» بگو: «آری! سوگند به پروردگارم که آن قطعاً راست است، و شما نمی‌توانید [خدا را] درمانده کنید. آنگاه حق تعالی سؤال دیگری از سوی مشرکان را مطرح می‌کند: «و از تو خبر می‌گیرند که آیا آن حق است؟» یعنی: آیا آنچه را که به ما از عذاب و معاد و قیامت وعده می‌دهی، راست است؟» بگو: آری، سوگند به پروردگارم که آن قطعاً حق است و شما عاجز کننده

نیستید» یعنی: شما نمی‌توانید خدای سبحان را درمانده کرده و از چنگ عذاب بگریزید پس حتما گرفتار آن می‌شوید. ابن کثیر می‌گوید: «این یکی از سه موردی است که خداوند متعال در آن، بر وقوع روز آخرت سوگند یاد کرده است». (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ ش، ج ۲، صص ۶۶۷-۶۶۸) آری! خدا حقّ است. حقّ یکتا است و چند تا نیست. کسی که از حقّ کناره‌گیری کند گرفتار باطل می‌شود، و در سنجش و برآورد امور گمراه می‌گردد و به کژراهه می‌رود. وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبَّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ (سوره الاحقاف / ۳۴) ترجمه: و روزی که کافران بر آتش عرضه می‌شوند [از آنان می‌پرسند: «آیا این راست نیست؟»] می‌گویند: «سوگند به پروردگارمان که آری.» می‌فرماید: «پس به [سزای آنکه انکار می‌کردید عذاب را بچشید. ب) قرآن کریمبراساس آیه: المَرْتَلِكُ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (سوره الرعد / ۱) ترجمه: الف، لام، میم، راء. این است آیات کتاب، و آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، حق است، ولی بیشتر مردم نمی‌گروند پس به حقیقت کلام خدا قرآن، حق است و بس. حق خالصی که با باطل نمی‌آمیزد. حقی که احتمال شک و تردیدی در آن نمی‌باشد. این حروف، نشانه‌هائی بر این است که قرآن حق است. این حروف، بیانگر این است که قرآن از سوی خدا نازل می‌گردد. آنچه از سوی خدا هم نازل شود هرگز جز حق نخواهد بود، حقی که هیچگونه شک و تردیدی درباره آن وجود ندارد. ... و آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، حق است، ولی بیشتر مردم نمی‌گروند. قرآن کریم حق خالص است و در آن باطل نیست و این حق محض بودن از حرف لام در «الحق» که افاده حصر می‌کند استفاده می‌شود و مفادش این است که آنچه به سوی تو نازل شده فقط و فقط حق است، نه اینکه باطل محض و یا آمیخته به باطل باشد. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۲۸۶) از آنجا که قرآن کریم با حجت‌های آشکار خود، جدا کننده‌ی حق از باطل است آن را «فرقان» نیز می‌نامند. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۶۳۳) و نیز «قول فصل» (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۱۰، ص ۷۱۶) (ج) میزانبی مبنای آیه «وَالْوِزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (الأعراف / ۸) ترجمه: و در آن روز، سنجش [اعمال درست است. پس هر کس میزانهای [عمل او گران باشد، آنان خود رستگارانند. و در آن روز، سنجش [اعمال] درست است. پس هر کس میزان‌های [عمل] او گران باشد؛ آنان خود رستگارانند. مراد از جمله‌ی «و الوزن یومئذ الحق» این است که آن وزنی که در قیامت اعمال با آن سنجیده می‌شود «حق» است به این معنا که هر قدر عمل مشتمل بر حق باشد به همان اندازه اعتبار و ارزش دارد چون اعمال نیک مشتمل بر حق است از این رو دارای ثقل است. برعکس عمل بد از آنجا که مشتمل بر چیزی از حق نیست و باطل صرف است لذا دارای وزنی نیست، پس خدای سبحان در قیامت اعمال را با «حق» می‌سنجد و وزن هر عملی به مقدار حقی است که در آن است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص ۱۱-۱۲) برخی مفاهیم حق از دیدگاه قرآن کریم را در چهار حوزه‌ی معنایی به این شرح توضیح داده‌اند: الف: حوزه معنای وجود شناختی، حق به این اعتبار، عبارت است از موجود ثابت. ب: حوزه معنای معرفت شناسی، حق در آیه معنای عبارت است از تطابق با امر واقع خارجی. حق در این معنا همان صدق است و در مقابل باطل به معنی کذب. ج: حوزه حقوقی طبیعی، در این معنا رعایت حق و نه خود حق، عدل است و عدم رعایت آن ظلم. د: حوزه حقوق قراردادی یا نهادی، در این معنا حق مقابل باطل در مفهوم فقهی آن است. پس حق امری است شرعی و صحیح در مقابل غیر حق و باطل. (رحیم پور، ۱۳۸۵ش، صص ۱۴۹-۱۵۰) معیار حق و باطل از منظر قرآنبر مبنای آیه: الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (البقره / ۱۴۷) ترجمه: حق از جانب پروردگار توست. پس مبادا از تردیدکنندگان باشی؛ هر آنچه از جانب پروردگار باشد حق است، زیرا از روی حکمت و مصلحت و به مقتضای عدل است و آنچه از روی هوی و هوس، القای شیاطین، باشد باطل است و طریق تشخیص آن آیات قرآن و اخباری که به طور قطع از پیامبر (ص) صادر شده و نیز براهین عقلی قطعی می‌باشد. و البته پس از آنکه به یکی از این طریق سه‌گانه ثابت شد که از جانب پروردگار است دیگر جای شک در آن نیست، اگرچه پی به حکمت و مصلحت آن نبرد و یا مطابق نظریه او نباشد، زیرا اجتهاد مقابل نص غلط است.

خطاب در آیه اگرچه متوجه نبی اکرم (ص) است لکن مقصود امت است، زیرا ساحت قدس نبی و مقام عصمت او مانع از شک است؛ همانطور که اکثر خطابه‌های قرآن از این قبیل است. (طیب، ۱۳۷۸ش، ج ۲، ص ۲۴۱) مفسران با عنایت به آیاتی همچون: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره / ۲۵۷) ترجمه: خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنان را از تاریکی‌ها به نور و روشنایی می‌برد. و [ولی] کسانی که کفر ورزیده‌اند، سرورانشان [همان عصیانگران] طاغوتند، که آنان را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها می‌برد. آنان اهل آتشند که خود، در آن جاودانند؛ از آنجا که واژه‌ی «نور» مفرد و واژه‌ی «الظلمات» به صورت جمع به کاررفته، استفاده کرده‌اند که حق همواره واحد است ولی باطل متشقت و مختلف است و هیچ وقت وحدت ندارد. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۴۶؛ وهبه زحیلی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۲۳) انسان هر گز نمی‌تواند برای خود ملاک و معیارهای مطلق حق را تعیین و تعریف کند بلکه باید از قرآن کتاب آسمانی این معیارها را دریافت کند. به قول اندیشمند معاصر استاد یوسف قرضاوی که در این باره چنین می‌گوید: اگر، حق عبارت از شناخت حقیقت اشیاء و رازهای هستی و هدفهای زندگی باشد منطقی این است که آن را از خالق جهان و تدبیر کننده‌ی نظام هستی دریافت کند. اگر، حق قانون عدالت باشد و امور مردم را رتق و فتق کند و با ترازوی دقیقی حق و تکلیف هر کسی را مشخص کند و حق هر فرد یا خانواده یا جامعه را آنطور که شایسته است به او بدهد و وظایفی را که در برابر استفاده از آن حقوق باید عهده‌دار شود از او بخواهد، مرجع صلاحیت دار برای تعیین حق چه کسی جز پروردگار مردم (رب الناس) می‌تواند باشد. (قرضاوی، ص ۲۲) بنابراین تعیین کننده‌ی حق و معیار آن تنها خداوندی است که آفریدگار همه آفریدگان است و به هر موجودی امکانات متناسب با نوع زندگی‌اش به او عطا نموده و برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده و هر موجودی را به تناسب وضعش هدایت نموده است و او نیازها و صلاح و فساد بندگانش را می‌داند و اگر قانون فضیلت همان حقی باشد که حاکم بر غرایز است و کنترل کننده رفتار و سلوک انسانی است و نفس را از پستی‌ها پاک نموده و فطرت را پاک می‌گرداند و اخلاق فرد و جامعه را بهبود می‌بخشد باز هم شناساندن حق مخصوص به آفریننده نفس و پدیدآورنده فطرت است که آگاه به عوامل تزکیه و انحراف نفس است، چرا که: «وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ» (سوره بقره / ۲۲۰) ترجمه: و خداوند مفسد را از مصلح (موجود در میان شما، جدا می‌سازد و) می‌شناسد، زیرا خداوند سازنده و به‌وجود آورنده انسان است، لذا تنها او می‌تواند دقیق‌ترین معیارها را برای تعیین حق و باطل را برای او ارائه و تبیین کند و علاوه بر علم و آگاهی مطلق او بر تمام زوایای وجودی انسان، او مهربانتر از خودش و هر کس دیگری نسبت به بندگانش است و هرگز به سرگردانی انسان در مسیر هدایت راضی نیست. چرا که: «إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُءُوفٌ رَحِيمٌ» (البقره / ۱۴۳) ترجمه: «به راستی که خداوند نسبت به مردم رئوف و مهربان است.» رئوف: کسی است که رأفتی بسیار دارد، رأفت: از بین بردن زیان و ناخوشی است، اما رحمت عامتر است زیرا هم شامل دفع ضرر می‌شود و هم رساندن خیر و نیکی. بدین وسیله به دل مسلمانان آرامش می‌دهد، و پریشانی را از آنان می‌زداید، و خشنودی و اطمینان و یقین را بر ایشان ریزان و باران می‌کند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا (ص) زنی از اسیران را دیدند که میان او و کودکش جدایی افتاده بود، پس او در میان اسیران می‌گشت و هرگاه کودکی از اسیران را می‌یافت او را به آغوش گرفته و به سینه‌اش می‌چسباند و باز می‌گشت تا کودکش را بیابد و چون او را یافت، محکم به آغوشش گرفته پستان خود را به دهانش گذاشت. در این هنگام رسول خدا (ص) فرمودند: «آیا فکر می‌کنید که این زن فرزندش را در آتش خواهد افکند در حالیکه قادر است تا او را نیفکند؟» گفتند: خیر یا رسول الله! فرمودند: «به خدا سوگند که خداوند متعال به بندگان خود از این زن نسبت به فرزندش مهربانتر است.» (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ ش، ج ۱، صص ۱۶۷-۱۶۸) ابزار تشخیص حق از باطل گوش، چشم و فؤاد نعمت‌هایی هستند که خداوند ارزانی داشته است که انسان به وسیله آنها حق را از باطل تمیز داده و خود را به واقع برساند و به وسیله آنها اعتقاد و عمل تحصیل نماید. سپس از یک یک آنها بازخواست می‌شود که آیا در آنچه به کار بسته عملی به دست

آورده یا نه و اگر به دست آورده پیروی هم کرده یا خیر؟ مثلاً از گوش می پرسند آیا آنچه شنیدی از معلوم‌ها و یقین‌ها بود یا آنچه هر که هر چه گفت گوش کردی؟ و از چشم می پرسند آیا آنچه تماشا کردی واضح و یقینی بود یا خیر؟ و از قلب می پرسند آنچه که اندیشیدی و یا بدان حکم کردی به آن یقین داشتی یا نه؟ گوش و چشم و قلب ناگزیرند که حق را اعتراف نمایند و به آنچه که واقع شده گواهی دهند، بنابراین بر هر فردی لازم است که از پیروی کردن غیر علم بپرهیزد، زیرا اعضا و ابزاری که وسیله تحصیل علم‌اند به زودی علیه آدمی گواهی می دهند و می پرسند آیا چشم و گوش و قلب را در علم پیروی کردی یا در غیر علم؟ اگر در غیر علم پیروی کردی چرا کردی؟ و آدمی در آن روز عذر موجهی نخواهد داشت. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳، ص ۹۵) ناگفته نماند که مطابق روایات هیچگاه قلب آدمی یقین به حق بودن امری باطل و یا باطل بودن امری حق نمی کند. در تفسیر عیاشی از یونس بن عمار از امام صادق (ع) روایت شده که «لا یستیقن القلب أن الحق باطل أبدا، و لا یستیقن أن الباطل حق أبدا»؛ هیچ وقت دلی یقین نمی کند به این که باطلی حق است و هرگز یقین نمی کند به اینکه حقی باطل باشد. (عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۵۳) موانع شناخت حق از منظر قرآنخالی از فایده نیست که عامل مؤثری را که قرآن به عنوان موانع شناخت حق بیان کرده بشناسیم. و آن « پیروی از هواهای نفسانی» است. از آیه: «إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (ص / ۲۶۹) ترجمه: پس میان مردم به حق داوری کن، و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به درکنند از مفهوم آیه چنین استفاده می شود که پیروی از هوای نفس، عامل روی گردانی از حق است. هواپرستی هرگز به انسان اجازه نمی دهد چهره حقیقت را چنانکه هست ببیند و داوری صحیح و خالی از حب و بغض پیدا کند. اساساً حب و باطل غیر قابل جمع هستند، زیرا حق بر دلیل و عقل استوار است و باطل از هوی و شهوات سرچشمه می گیرد. (زحیلی، ۱۴۱۸ق، ج ۷، ص ۲۲۵) عجب اینکه عادت کردن به گناه در مراحل نهایی و خطرناکش چنین است که آدمی ننگین‌ترین و زشت‌ترین کارها را حق خود می شمارد و پاک‌ترین تمتع و بهره‌گیری جنسی را ناحق می داند. آن قوم گمراه به حضرت لوط (ع) گفتند: «... و ما لنا فی بنا تک من حق...»؛ (هود / ۷۹) ما به دختران تو حق نداریم. این تعبیر بیانگر نهایت انحراف این گروه است. به عبارتی دیگر، یک جامعه آلوده به جایی می رسد که حق را باطل و باطل را حق می بیند. ازدواج با دختران پاک و باایمان را اصلاً در قلمرو حق خود نمی شمارد، ولی به عکس، انحراف جنسی را حق می شمارد. (شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۹، ص ۱۸۴) با عنایت به آیاتی همچون: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (الانفال / ۲۹) ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از خدا پروا دارید، برای شما [نیروی تشخیص] حق از باطل قرار می دهد و گناهانتان را از شما می زداید و شما را می آمرزد و خدا دارای بخشش بزرگ استاز معنا و مفهوم آیه چنین استفاده می شود که بدون تقوی، شناخت حق از باطل ممکن نیست، چرا که حب و بغض‌ها و گناهان حجاب ضخیمی بر چهره حق می افکند و درک و دیده‌ی آدمی را کور می کند. (شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۵، ص ۸) حسن ختام این مقاله را، با تفسیر دلنشین سید قطب در فی ظلالش می آوریم که می فرماید: این حقیقت دارد که تقوا و ترس از خدا در دل بینشی و نیروی تشخیصی به وجود می آورد، بینشی و نیروی تشخیصی که برای دل پیچ و خمهای راه را روشن و آشکار می گرداند و چاله و چوله‌های سر راه را می نمایاند. اما این حقیقت - همسان همه‌ی حقائق عقیده - کسی آن را نمی‌شناسد مگر خودش عملاً آن را چشیده باشد! آخر تعریف و توصیف نمی‌تواند مزه و چشش این حقیقت را به کسانی منتقل کند که خودشان آن را مزه نکرده‌اند و نچشیده‌اند! کارها در عقل و شعور تنیده می‌گردد. راهها در نگاه و اندیشه پیچیده می‌شود. سر دو راهی‌ها، باطل با حق می‌آمیزد. دلیل و برهان سرکوب و خاموش می‌گردد ولی اقناع نمی‌شود. حجت ساکت می‌ماند اما دل و خرد بدان پاسخ نمی‌گویند و با آن هم‌آوا نمی‌شوند. جدال بی‌فائده می‌ماند و ستیزه هدر می‌رود... اینها وقتی است که تقوا در میان نباشد. ولی هنگامی که تا پیدا شد خرد نورانی، حق روشن، راه پیدا، دل آرام، درون آسوده، و گام ثابت و بر راه استوار می‌شود. حق ذاتاً بر فطرت پنهان نمی‌ماند... فطرت سالم بر حق سرشته شده است. آسمانها و زمین اصلاً با حق آفریده شده‌اند... اما این هوا و

هوس است که میان حق و باطل سدّ و مانع می‌شود... هوا و هوس است که تاریکی را می‌گسترده، و دیدن را پنهان می‌سازد، و مسیرها را کور می‌کند، و راهها را پنهان می‌دارد... هوا و هوس است که دلیل و برهان از پس آن بر نمی‌آید، بلکه تقوا و پرهیزگاری است که آن را می‌راند و از سر راه به دور می‌گرداند. ترس از خدا، و پیش چشم داشتن خدا در پنهان و آشکار است که هوا و هوس را می‌راند... بیش و نیروی تشخیصی که درون را روشن می‌سازد، و اشتباه را برطرف می‌گرداند، و راه را روشن می‌نماید، از اینجا سرچشمه می‌گیرد. این هم کاری است که ارزش آن با پول سنجیده نمی‌شود... لیکن خداوند بزرگ با فضل و لطف خود زدودن اشتباهات و بخشش گناهان را بر آن می‌افزاید. سپس بدانها (فضل سترگ) را اضافه می‌فرماید. هان! این بذل و بخشش و عطاء و کرم همگانی و همه‌جانبه‌ای است که آن را عطاء نمی‌کند جز پروردگار (بزرگوار و بخشایشگر) صاحب فضل عظیم و لطف عمیم. (سیدقطب، ۱۹۸۹م، ج ۳، ص ۱۴۹۹) با توجه به فهم دقیق این آیه، تقوی می‌تواند نقش مهمی را در شناخت حق و باطل در زندگی انسان ایفا کند و راهیابی و رستگاری ما در دنیا و آخرت فقط در پیروی از حق و دوری از باطل است که خداوند ما را به شناخت آن رهنمون گردیده است. نتیجه‌گیری باطل طفیلی و تبعی است، آنچه که اصالت دارد حق است. - باطل وجود موقت دارد، آنچه که استمرار دارد حق است. - حق همیشه مفید و سودمند است، همچون آب زلال که مایه حیات و زندگی است، اما باطل، بی‌فایده و بیهوده است. همچون کف روی آب. کف‌های روی آب هرگز کسی را سیراب نمی‌کند و سبب رویش درختی نمی‌گردد، نمی‌توان از کف‌هایی که در کوره‌های ذوب فلزات ظاهر می‌شود، شیء زینتی و یا ابزاری برای زندگی ساخت. - هر چیز به اندازه‌ی اتصال و ارتباطی که با حق مطلق (ذات باری تعالی) دارد و به اندازه‌ای که از خشنودی خداوند برخوردار است حق است و به اندازه دوری و بیگانگی از خدا و تهی بودن از خشنودی خداوند باطل است. - آنچه حق است از ناحیه خداست، ولی آنچه باطل است مستند به او نیست، هرچند که به اذن او موجود می‌شود. - میان حق و باطل واسطه‌ای وجود ندارد. هر چه حق نباشد، باطل است. - چون خداوند متعال حق است، نظامی را که آفریده نیز حق است. - اختلاف میان اهل حق و باطل، امهال باطل، احقاق حق و ابطال باطل از مهمترین سنت‌های الهی در خصوص مسأله حق و باطل است. - ظرف دنیا ظرف امتحان است و کسی در معرض امتحان و ابتلا قرار می‌گیرد که دارای اختیار باشد. و اختیار نیز وقتی معنی دارد که خلط میان حق و باطل و خیر و شر ممکن باشد و به نحوی که انسان‌ها خود را در سر دوراهی‌ها ببینند و از آثار خیر و شر، پی به خود آنها ببرند و سپس هریک از دو راه سعادت و شقاوت را که می‌خواهند، برگزینند. - بدون تقوی، شناخت حق از باطل ممکن نیست، چرا که حب و بغض‌ها و گناهان حجاب ضخیمی بر چهره حق می‌افکنند و درک و دیده‌ی آدمی را کور می‌کند. فهرست منابع و مصادره:

• الإمام البخاری، أبی عبد الله، محمد بن إسماعیل. صحیح البخاری مع فتح الباری. (۱۴۰۱ق). بیروت، دار المعرفه. • ابن عاشور التونسی، محمد الطاهر بن محمد بن محمد الطاهر (۱۹۸۴ م)، التحریر والتنویر «تحریر المعنی السدید وتنویر العقل الجدید من تفسیر الکتاب المجید، تونس، الدار التونسیه للنشر. • ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ هـ ق) معجم مقاییس اللغه، به کوشش عبدالسلام محمد هارون، قم مکتبه الاعلام الاسلامی. • ابن منظور. لسان العرب. سلسله المعاجم. ۱۳۸۵ش. دار احیاء التراث العربی. • بیضاوی، الامام ناصرالدین ابوالخیر عبدالله الشیرازی، تفسیر البیضاوی السمی انوار التنزیل و اسرار التاویل، سنه الطبع ۱۴۰۲ هـ - ۱۹۸۲ م - دار الفکر للطباعه و النشر و التوزیع. • حسینی بهشتی، سید محمد، (۱۳۸۲ش)، حق و باطل از دیدگاه قرآن، تهیه و تنظیم بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید دکتر بهشتی، تهران: بقیه. • راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالعلم. • رحیم پور، فروغ، (۱۳۸۵ش)، «تحلیلی از ساختار حق و باطل در قرآن با تأکید بر دیدگاه علامه طباطبایی در المیزان»، پژوهش دینی، شماره ۱۳. • زحیلی، وهبه، (۱۴۱۸ق)، التفسیر فی العقیده و الشریعه و المنهج، بیروت: دار الفکر. • زمخشری، محمود بن عمر، (۱۴۰۷ق)، الکشاف عن حقایق عوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل، بیروت: دارالکتب العربی. • طباطبائی، محمدحسین، (۱۳۸۳ش)، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم؛ دفتر انتشارات اسلامی، چاپ نوزدهم. •

طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۷)، جوامع الجامع، تهران: دانشگاه تهران • طبرسی، لأبی علی الفضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ط/ دار الکتب العلمیه. بیروت • طیب، سید عبدالحسین، اظیب البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات اسلام، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۶ش • عیاشی، ابی نصر محمد بن مسعود، التفسیر، تحقیق مؤسسه البعثه، قم؛ قسم الدراسات الاسلامیه لمؤسسه البعثه، ۱۴۲۱ ق، چاپ اول • فخرالدین الرازی- التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب). الطبعة الأولى - ۱۴۱۱هـ دار الکتب العلمیه، دمشق • فولادوند، محمد مهدی، ترجمه قرآن (فولادوند)، دار القرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی)، تهران، ۱۴۱۵ ق، چاپ اول • قرائتی، محسن، (۱۳۸۳ش)، تفسیر نور، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن • قرشی، سیدعلی اکبر، (۱۳۷۱ش)، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه • قرضاوی، یوسف، حق و باطل از دیدگاه قرآن، محسن ناصری، نشر فرهنگ قرآن، تهران، ۱۳۶۰ش • قطب، سید. فی ظلال القرآن، تفسیر. ۱۹۸۹م. چاپ: هفدهم، قاهره. دارالشروق • کاشانی، ملافتح الله، منهج الصادقین فی الزام المخالفین، کتابفروشی محمدحسن علمی. تهران، ۱۳۳۶ش • مخلص، عبدالرؤوف، تفسیر أنوار القرآن، انتشارات شیخ الإسلام احمد جام، تربت جام، ۱۳۸۵، چاپ سوم • مصطفوی، حسن، (۱۳۶۰ش)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب • مطهری، مرتضی، حق و باطل، انتشارات صدرا، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۲ • مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، تهران؛ ۱۳۷۰ هـ ش، چاپ دهم • میبدی، رشیدالدین احمد، کشف الاسرار و عده الأبرار، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱ش. باتشکر از زحمات و راهنمایی های استاد گرامی : خانم دکتر صادقیتحقیق و نگارش : حمزه خان بیگی - دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه تربیت معلم آذربایجان - تبریز آدرس محل سکونت : آذر غربی - اشنویه : شهرک فرهنگیان پشت ماشین شویی ساحل - منزل شخصی حمزه خان بیگی = کد پستی : ۴۵۶۴۳- ۵۷۷۱۶ == همراه : ۰۹۱۴۳۴۲۷۷۶۳

موسم حقیقت طلبی و خدا شناسی

دانست. یکی از خصوصیات تدبر و تعمق رویاندن اندیشه احساس درد و روان آدمی است از این رو بهار تنها " دگرگونی در طبیعت " نیست، بلکه هنگامه " تحولی عمیق و هدفمند در روح و قلب آدمی " نیز می باشد. بدین صورت باید گفت: آمد و رفت بهار، تکرار درس های معلم طبیعت است که همواره در گوش انسان زمزمه گر این واقعیت است که ؛ رستاخیز آمدنی و بلاشک است و خداوند تمامی کسانی را که در قبرها آرمیده اند زنده می گرداند که این حقیقت در واقع بیانگر حیات مجدد و شور انگیز پس از مرگ می باشد. نرم نرمک صدای پای بهار به گوش می رسد و نسیم دل انگیز بهاری پیام طراوت و شادابی، امید و سرزندگی و شور و نشاط را به گوش همگان می رساند. چقدر تمام ناشدنی نمود شب های بلند و یلدایی زمستان از مستان، امسال بیش از همیشه ادعای ماندگاری داشت. سردی، جمود و تاریکی چنان همه جا را فرا گرفته بود که گویی زمستان سیطره ای دائمی بر طبیعت و زمین دارد. ولی این بهار است که با دست و پنجه نرم کردن با آن بار دیگر پیروزمندانه و طرب انگیز شور زندگی را بر جمود و سردی مستولی می گرداند. زمستان رفت. چون مانند همه امور دنیوی محکوم به رفتن بود. اما با رفتن آن دو چیز به جا ماند: یکی پاداش بهار برای صابران و دیگری رو سیاهی برای ذغال. حیات دوباره طبیعت در واقع یکی از نمایش های خداوند مهربان در جهان است، طبیعتی که در فصل زمستان می میرد و سبزی و شادابی خود را از دست می دهد، اما در فصل بهار دوباره زنده شده و جانی تازه می گیرد. طبق تعبیر قرآن، خداوند بادها را می فرستد که ابرها را برانگیزد، آن گاه آن را به سوی سرزمین مرده می راند تا زمین را پس از مرگش دوباره زنده کند. توصیف طبیعت و حیات دوباره آن یک نمونه از شگفتی های طبیعت در قرآن است، اما جالب است بدانیم هدف این توصیف، نشان دادن طبیعی حیات انسان پس از مرگ است. به عبارت دیگر برای آن است که بدانیم چگونه پس از آنکه تمام جسم پوسید و متلاشی شد، دوباره زنده می شود، همان گونه که طبیعت زمین پس از پژمردگی و خزان

و مرگ حیاتی مجدد پیدا می‌کند. دستی در سراپرده طبیعت، نعمت بهار را برای انسان و تمامی جانداران تدبیر می‌کند و این نعمت در جهت آسایش و رفاه همراه با (ابر و باد و مه و خورشید و فلک) در کار است. بهار رستاخیز کوچک و سمبلی از رستاخیز بزرگ است. بهار فصل رویش، شادی و زندگی می‌باشد و از منظر قرآن آیه و نشانه‌ای است که باید مورد توجه اهل بصیرت قرار گیرد. خداوند متعال بارها در قرآن به فصل بهار و رویش گیاهان اشاره کرده و کلماتی مانند «نبت» و «انبات» بسیار در قرآن ذکر شده که هدف اصلی آن از بحث زندگی و احیای مجدد طبیعت، تبیین و تمثیل واقعی از معاد و رستاخیز بوده است. در قرآن کریم نیز بهار به رستاخیز طبیعت تعبیر شده و این امر را می‌توان از آیه پنج سوره مبارکه «حج» نیز استنباط کرد. هدف اصلی قرآن از بحث زندگی و احیای مجدد طبیعت تبیین و تمثیل واقعی از معاد و رستاخیز بوده است. در واقع تجدید حیات طبیعت به خاطر آن است که خدای هستی بخش انسان را متوجه اعتقاد و یحقیانیت زنده شدن بعد از مرگ گردانیده و او را برضمیر خویش راسخ ترمی سازد. به بیان دیگر؛ بهار با خود پیام دارد. پیام زندگی، پیام دوباره زیستن و پیام دوباره نگریستن. بهار همراه با رویش، زیبایی و انبساط است و همین امر را باید مدنظر قرار داده و با تجدیدنظر در اعمال و رفتار به گونه‌ای عمل کنیم که زیبایی، زندگی و شادی آفرینی را برای خود و دیگران به ارمغان بیاوریم. مانند بیشتر عناصر طبیعت بهار نیز درس‌هایی آموزنده و زندگی ساز دارد که حیات بخش و تأمل انگیز است. تنوع، شادابی، تبادل، تحول و حیات آفرینی مهمترین آموزه‌های بهار می‌باشد. ۱- تنوع؛ در بهار، تنوع خاصی در رنگها و جلوه‌های طبیعت، درختان، گیاهان و گلها مشاهده می‌شود. زندگی متعادل نیز باید برخوردار از تنوع ویژه‌ای باشد. کار، استراحت، اوقات فراغت، مطالعه، ورزش، ارتباط با خدا و ... همگی عناصری از یک زندگی متنوع بوده و در جای خود، مهم و با ارزش تلقی می‌شوند. ۲- شادابی؛ بهار، آکنده از شادابی و طراوت است، به گونه‌ای که معرف تحول و دگرگونی در تمامی طبیعت می‌باشد. زندگی متعادل نیز برخوردار از شادابی و سرزندگی است. باید در زندگی مشوق روح شادمانی و مسرت باطنی باشیم و هر یک بر دیگری در این امر، سبقت بجویم. ۳- تبادل؛ از زیبایی‌های بهار، تعادل در هواست؛ نه آن چنان سرد است که گزنده باشد و نه آن اندازه گرم است که سوزنده باشد. هوای ملایم و نسیم فرحبخش بهار، جان‌ها را گرمی می‌بخشد. باید در زندگی متعادل، با الهام از مکتب بهار، در روابط متقابل خویش به دور از هر گونه افراط و تفریط، مناسباتی گرم و ثمربخش را پی ریزی کرد. روابط نه افراطی است که به وابستگی و اتکای بیش از حد بینجامد و نه سرد و قهر آمیز است که بذره‌های محبت و عاطفه را از قلوب برکنند. ۴- تحول؛ طبیعت پس از دوره افسردگی و خمودی خزان در طراوت بهار به وجد می‌آید و دگرگونی‌هایی را در خود پذیرا می‌شود. اندام خشکیده گیاهان و درختان در گذر از رکود و رخوت زمستان به شور و جذب بهار، جوانه‌های حیات را بر خود ظاهر می‌سازد. چنین تغییر و تحولی در طبیعت، این پیام را برای هر فردی در بردارد: "حال که طبیعت متحول شد، تنها انسان‌ها که برتر از طبیعت اند و اشرف مخلوقات، باید در این دگرگونی‌ها بر طبیعت، سبقت جویند." هر فردی باید نیک بیندیشد که نسبت به از دست دادن سرمایه عمر و سپری نمودن بهترین سال‌های زندگی، چه حاصلی اندوخته؟ و با چنین سرمایه‌ای، دست به چه معامله‌ای زده است؟ چنین اندیشه‌ای، بارور و زاینده است و انسان را فراتر از پوچی و ابتدال، به رشد و تعالی می‌خواند. امام سجاد علیه السلام در دعای مکارم الاخلاق می‌فرمایند: "خدایا به من عمر طولانی عطا فرما تا زمانی که عمرم در راه اطاعت و بندگی ات صرف شود و اگر روزی برسد که سال‌های زندگی ام چراگاه شیطان گردد، مرا فرصت مده." ۵- حیات آفرینی؛ بهار حیات است و حیات آفرین، آن گونه که نسیم بهاری بر روح‌ها و جان‌ها می‌وزد، حیاتی دوباره در کالدها می‌دمد و به عبارتی، بهار علاوه بر سرزندگی، زندگی ساز نیز هست. گفت پیغمبر به اصحاب کبار تن میوشانید از باد بهار آنچه با برگ درختان می‌کند با تن و جان شما آن می‌کند بهار یعنی؛ آغازی دوباره بر پایان شیرین سختی‌ها، یعنی امیدواری به شکفتن مجدد، یعنی رستاخیز طبیعت، یعنی حیات بعد از ممات و یعنی اشتیاق وصف ناپذیر زندگی. خردمندان بر این موضوع وقوف کامل دارند که به دنبال هر سپیده دم، شب سیاهی نیز می‌باشد و در پی هر بهار دل‌انگیزی فصل دگرگونگری است به نام برگ ریزان و

زمستان! پس عقل سلیم حکم می‌کند به دنبال هرسرور و شادمانی، فرا رسیدن غمی بیکران را از یاد نبرد و لازمه همه اینها ابراز امتنان است و ادای شکر به بارگاه خدای مَنان. اکنون که با عنایت قادر متعال توفیق درک بهار دیگری حاصل گردیده است مستانه و شورانگیز از این نعمت بزرگ، به هنگامه "؛ اذا رأیتم الربیع" مشتاقانه ذاکر و شاکر نعمت های بیکران ایزد منان خواهیم بود پس "؛ فاکثرو ذکر الشور."

<http://www.resalat-news.com/Fa/?code=۵۷۷۸۷>

تفاوت تکامل انسان و طبیعت از نگاه قرآن

حجت الاسلام محمدصادق یوسفی تکامل و تحول در طبیعت و موجودات اجباری است و هر موجود و نبات و یا حیوانی، طبق آیین خلقت خداوندی به اجبار باید به مرحله‌ای برسد، اما این مسأله در انسان این گونه نیست؛ بلکه خداوند به انسان اختیار داده و او را برای طی مراحل تکامل و تحول از مراحل پایین تر به مراحل بالاتر صاحب اختیار قرار داده است، او یا راه حق، عدالت و ارزش های انسانی را طی می‌کند یا در مسیر حیوانیت قرار می‌گیرد. خدای متعال انسان را آفرید و در آفرینش او به خود آفرین گفت «فتبارک الله احسن الخالقین» و این آفرین به لحاظ جایگاه و اهمیت خلقت انسان و ارزش هایی که او می‌تواند در طول زندگی دنیا پیش کسب کند است. البته آدمی دو نوع آفرینش دارد، آفرینشی که جنبه مادی و به تعبیری مُلکی دارد و آفرینشی که جنبه معنوی و ملکوتی دارد.

*مراحل خلقت انسان خلقت مادی و دنیایی انسان دارای مراحل است که متوقف بر تحول و تکامل است، البته جنبه ملکوتی و بُعد معنوی او نیز دارای مراحل تحولی و تکاملی است که آیات مختلف قرآن به آن‌ها اشاره کرده است. *تحولاتی که انسان را کامل می‌کند طبق آیات قرآن کریم، انسان هم از نظر فیزیکی و مادی، دورانی را از تحول طی کرده و به کمال می‌رسد و هم از حیث معنوی دورانی را طی کرده و به کمال می‌رسد، در بُعد آفرینش مُلکی انسان، در برخی از تعبیر قرآن تصریح دارد «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ»، (الروم: ۲۰)؛ یعنی از نشانه‌های خداوند این است که انسان را از خاک آفریده است، در برخی از تعبیرات دارد که «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ»، (الانعام: ۲). این گونه تعبیراتی که ابتدای آفرینش انسان را از خاک و گل ترسیم کرده است و حتی در برخی آیات دیگر می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا»، (الفرقان: ۵۴)، یعنی خداوند از آب انسان را آفرید و یا «الَّذِينَ نَخَلَقُكُمْ مِنْ مَّيِّمٍ مَّهِينٍ»، (المرسلات: ۲۰)، آیا ما شمارا از آبی بی مقدار و پست نیافریدیم، ناظر به تحولات و تکامل آفرینش انسانی است. این آیات و تعبیر مختلف مراحل آغازین تحول و تکامل بشری را نشان می‌دهد، قرآن کریم در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ»، (یس: ۷۷)؛ این آیه بیان گر این است که انسان از یک مرحله آغازین که آن مرحله را می‌توان به مرحله ابتدایی آفرینش انسان از خاک و آب و گل است ترسیم کرد، تا زمانی که این آب بی مقدار در رحم مادر قرار می‌گیرد و همین آب بی مقدار به علقه تبدیل می‌گردد «ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»، (۱۴ مؤمنون)؛ همواره در حال تکامل و تحول فیزیکی و مادی است. البته لفظ «ثُمَّ» به معنای تراخی است، یعنی در این مراحل خلقت، تدریج وجود دارد و نطفه وقتی در رحم قرار داده می‌شود به تدریج رشد می‌کند. *تحول گرایی در آفرینش انسان بنابراین آفرینش مادی انسان طبق آیات قرآن کریم، آفرینش تحولی و تکامل گرا است، یعنی؛ مراحل را طی می‌کند تا به تکامل برسد همانطور که در آیه بعد می‌فرماید: «ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»، (۱۴ مؤمنون)؛ خون بسته را به صورت پاره‌ای از گوشت تبدیل کردیم و آنگاه آن را به صورت استخوان تبدیل کرده و به دنبال آن بر این استخوان گوشت رویمانیم همه

این تصریحات در قرآن کریم، بیان مراحل از خلقت مادی انسان و تکامل فیزیکی اوست. خداوند بعد از بیان این مراحل مادی در سوره حجر و صاد تعبیر «ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ»، (۹ سجده)؛ دارد، اینجا مرحله جدیدی از آفرینش انسان آغاز می‌شود و در این مرحله، انسانی که از نظر مادی و فیزیکی به کمال رسیده حالا باید آغازی از مرحله معنوی خود را شروع کند. آغاز آفرینش ملکوتی انسان بعد از کمال فیزیکی صورت می‌گیرد و آیه قرآن چنین تعبیری دارد که «ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»، (۱۴ سجده)؛ مراد این آیه، آفرینش ملکوتی انسان است که با دمیده شدن روح در کالبد انسانی از جانب خداوند، این مرحله آغاز می‌شود.* مراحل تکامل ملکوتی برای تکامل ملکوتی انسان نیز، خداوند مراحل را در قرآن کریم بیان می‌کند که اولین مرحله آن نفخه روح است زمانی که در وجودش نفس ناطقه انسانی پدید می‌آید، البته مشائین بر این باور بودند که خداوند ابتدا بدن را آماده کرد و سپس نفس ناطقه را در آن قرار داد، ولی در حکمت متعالیه ثابت شده، خداوند با تحولاتی که در این جسم مادی و فیزیکی قرار می‌دهد، نفس ناطقه پدید می‌آید. در هر صورت، چه از دیدگان مشاء یا از دیدگاه حکمت متعالیه بخواهیم آن را بررسی کنیم، این نفس، روح و جان آدمی از جانب خداوند است. اولین مرحله آفرینش ملکوتی انسان با همین نفخه آغاز می‌شود و این آغاز بر اساس «فطرت اوستفأقم وجهک للذین حینفا فطره الله الذی فطر الناس علیها لا تبدل لخلق الله ذلک الذین القیم و لکن اکثر الناس لما یعلمون»، (الروم: ۳۰)، انسان بر اساس فطرت الهی آفریده شده است. همچنین خداوند در آیات دیگری تصریح می‌کند: «قال ربنا الذی اعطى کل شیء خلقه ثم هدی» (۵۰ طه)؛ خداوند موجودات را بر هدایت تکوینی عام قرار داد و آن‌ها را بر این اساس آفرید و هدایت کرد یا «انا هدینا السبیل» ما انسان را به هدایت تشریحی هدایت کردیم و همه راه‌های سعادت و کمال را به او نشان دادیم. این آیات نشان می‌دهد، خداوند انسان را بر اساس سرشت و طبیعتی الهی آفریده که این طبیعت او را کمک می‌کند که به سوی ارزش‌های الهی گام بردارد و حرکت کند، اگر انسان از این آفرینش و فطرت الهی استفاده نکند و برخوردار نشود به یک حیوان تبدیل می‌شود و درست بر خلاف آفرینش اصلی خودش گام بر می‌دارد و به سوی ضلالت و گمراهی می‌رود که تعبیر قرآن این است که «و لقد ذرنا لجهنم کنیراً من الجن و الانس لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم أعین لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون»، (الأعراف آیه ۱۷۹). * تفاوت تکامل انسان و طبیعت خداوند به انسان اختیار داده و او را برای طی مراحل تکامل و تحول از مراحل پایین‌تر به مراحل بالاتر صاحب اختیار قرار داده است، او یا راه حق، عدالت و ارزش‌های انسانی را طی می‌کند یا در مسیر حیوانیت قرار می‌گیرد. بنابراین دو سیر و حرکت بعد از آفرینش ملکوتی تحقق می‌یابد، یک سیر، سیر قهقرای است، انسانی که باید به سوی خدا و کمالات حرکت کند، سقوط می‌کند و موجودی پست می‌شود و یا سیری ملکوتی دارد و به جایی می‌رسد که فرشتگان نیز نمی‌توانند به آن مقامات دست یابند، البته آدمی در انتخاب هر دو راه مختار است. خداوند برای انسان و آفرینش او ارزشی قائل شده که این ارزش را برای سایر موجودات قرار نداده است، بلکه تمام عالم برای انسان آفریده شده تا انسان از امکانات استفاده کرده و مراحل را طی کند و آن تعلیم و تربیت الهی است. اساساً فلسفه رسالت و بعثت انبیاء نیز همین است در آیات شریفه قرآن خداوند می‌فرماید: وقتی صحبت از فلسفه بعثت می‌شود، بحث تزکیه و تربیت انسان مورد توجه قرار می‌گیرد، آفرینش برای به کمال رسیدن انسان پدید آمد و انبیاء برای این آمدن که انسان به کمال برسد، بنابراین کمالی که انسان باید به آن دست یابد، همان تزکیه و تهذیب و آموختن حکمت و تربیت از انبیاء است، در سوره مبارکه جمعه آیه دوم، فلسفه بعثت پیامبر خاتم را همین مطلب می‌داند و با لقب‌هایی که خداوند در آیه قبل یاد می‌کند اهمیت مسئله بعثت انبیاء به ویژه پیامبر اکرم (ص) را می‌رساند، در آیه اول سوره جمعه خداوند درباره مقام تسبیح الهی می‌فرماید: همه آنچه در عالم است خدای یگانه را تسبیح می‌کنند، خدایی که پادشاه این عالم و عزیز و غلبه کننده و هرگز مغلوب نمی‌شود و هیچ کاری بدون حکمت از او سر نمی‌زند، خدایی که دارای اینگونه صفات است، پیامبری را مبعوث کرد که این پیامبر برای

رساندن انسان به کمال، آمده است.

حجت الاسلام والمسلمین محمدصادق یوسفی مقدم، رییس مرکز فرهنگ و معارف قرآن کریم <http://shiaha.com>

رسالت معلم از دیدگاه اسلام

مهدی یاراحمدی خراسانی

اشاره: کلمات رب، ربنا، ربکم، ربک، ربه، ربها، ربهم، ربی، ربهما، ربکما که در قرآن کریم آمده است بیانگر ربوبیت ذات مقدس احدیت است و اصل رب تربیت است و آن عبارت از ایجاد شی است تا به تدریج او را به مقصد کمال و تمام رهنمون سازد. با توجه به همین جایگاه تعلیم و تربیت است که هدف از بعثت پیامبران تعلیم کتاب، حکمت و پرورش و تصفیه روح از ناخالصی‌ها معرفی شده است و در کلمات رسول الله (ص) آمده است (بالتعلم ارسلت)، (بعثت معلما)، (بعثت لا تمم مکارم الاخلاق) که این جملات بیانگر آن است که اسلام در زمینه تعلیم و تربیت دارای مکتبی ممتاز، مستقل با مبانی و اصولی مشخص و الهی است از جمله مبانی مطرح در مکتب تعلیم و تربیت اسلام اصل خدا محوری یا اخلاص، اصل تقدم اصلاح خود بر اصلاح دیگران، اصل توکل و اعتماد به نفس، اصل آیت بودن و نشانه شدن بسوی کمال مطلق، اصل مدارا و دوری از سخت گیری و تکلف، اصل عقلانی بودن نظام تعلیم و تربیت و اصل حاکمیت دادن به تعلیم و تربیت الهی می باشد. در مکتب تعلیم و تربیت اسلام فراگیری علم و دانش همراه با تهذیب و تربیت دینی هدف رسالت نبوی شمرده شده و برای تحصیل علم نه محدودیت زمانی دارد و نه مکانی و از نظر معلم مرز نمی شناسد چرا که علم و حکمت را گمشده مومن می داند که نزد هر کس بیابد آن را می گیرد. جایگاه معلم در مکتب تعلیم و تربیت اسلامیدر عظمت منزلت و مقام معلم همین کافی است که بزرگ ترین معلم جهان بشریت حضرت رسول خاتم (ص) به این ویژگی خود افتخار می کرد. آن بزرگوار زمانی که با دو گروه در مسجد مواجه شد که گروه اول عبادت می کردند و گروه دوم به آموزش علم مشغول بودند، گروه دوم را که در محضر استادی علم می آموختند، افضل دانست و فرمود: «انما بعثت معلما؛ همانا که من به عنوان معلم انسان ها مبعوث شده ام.» آن حضرت چنان برای معلمان و مقام ارجمند آنان ارزش قائل بود که در دعاهایش می فرمود: «اللهم اغفر للمعلمین و اطل اعمارهم و بارک لهم فی کسبهم؛ (کشف الخطا، ج ۱، ص ۴۸) خداوندا! معلمان را بیامرز و عمر طولانی به آنان عطا فرما و کسب و کارشان را مبارک گردان!» اسلام معلم را به عنوان پدر روحانی معرفی می کند و می گوید: (اب معلمک) یعنی یکی از پدران ثلاثه تو، معلمی است که به تو دانش می آموزد و بنابراین تمام حقوقی که درباره پدر و مادر رعایت می شود باید در حق معلم به صورت کامل تری رعایت گردد. نام معلم چنان با عظمت است که در جای جای متون اسلامی از او تجلیل به عمل آمده تا به آن حد که خداوند علیم خود را معلم خوانده و رسول الله (ص) فرموده اند: (انما بعثت معلما). رسالت معلمان و مربیانپس از نهاد خانه و خانواده مدرسه مهم ترین مکان برای تعلیم و تربیت است جائی که محل بروز و ظهور رسالت خطیر معلمی است که اگر او معلمی کند راه انحراف بسته می شود و در زندانها مسدود می گردد. مکتب تعلیم و تربیت اسلامی رسالت های مهمی را برای معلم و مربی ترسیم کرده است که در ذیل با آن اشاره می شود: ۱- دعوت به سوی خدا و تربیت الهی: یکی از اهداف عالی در دعوت انبیاء که سر لوحه کار آنها محسوب می شود دعوت به خدا و تربیت مردم برای حرکت در مسیر کمال معبود است. خداوند متعال از زبان پیامبر اکرم (ص) می فرماید: (الا تعبدوا الا الله) نخستین دعوت من این است که به جز خدای یگانه را نپرستید. ۲- دعوت به سوی نور و تربیت نورانی: رسالت معلم در جامعه همان رسالت خداوند است که فرموده است: (الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور) یعنی خدای تبارک و تعالی ولی مومنین است و آنها را از ظلمات به سوی نور خارج می کند. نقش سرپرستی، دلسوزی و خروج آگاهانه افراد از ظلمات به سوی نور به عهده معلم گذاشته شده است، معلم همانند انبیاء که معلم بشریت هستند، بشریت را معلمی می کند و چه بسا با تربیت نورانی یک نفر

جهانی را متحول کند. ۳- دعوت به سوی اصلاح جامعه و تربیت صالح: در قرآن کریم آمده است (ان ارید الا اصلاح ما استطعت و ما توفیقی الا بالله) من جز اصلاح تا آنجا که توانائی دارم و توفیق من جز به خدا نیست. این شعار تربیتی همه ی انبیاء الهی بوده که توأم با عمل تربیتی آنها اسباب اصلاح در تفکر، اندیشه، اخلاق و نظامات فرهنگی، اقتصادی و سیاسی جامعه را در همه ی ابعاد پدید آورده است. و رسالت معلمی نیز چنین است که با کسب توفیق الهی به اصلاح فرهنگ و تربیت فکر و مغزهای متفکر می پردازد تا تمامی عرصه های جامعه به سمت اصلاح حرکت نماید. ۴- دعوت به پاکسازی و تربیت اخلاقی: (فقولا- قولاً لینها لعله یتذکر او یخشی) این آیه اشاره لطیفی به این حقیقت است که رسالت انبیاء برای پاکسازی انسان ها و بازگرداندن طهارت فطری نخستین به آنها است. نخستین دستور قرآن برخورد ملایم و توأم با مهر و عطف انسان است. هدف آن است که مردم جذب بشوند، متذکر شوند راه پیدا کنند. توقع اصلاح جامعه بدون اصلاح مربیان و معلمان آن جامعه توقعی بی جا و نارواست. لذا پاکسازی و خودسازی را هر کس باید خودش شروع کند و عقاید و اخلاق و اعمالش را تطبیق با اسلام بدهد آن وقت به اصلاح دیگران پردازد. تربیت اخلاقی کند و احساس مسئولیت اخلاقی را در همه عرصه ها در متربیان رشد دهد و آنها را متعهد به جامعه اسلامی تحویل دهد. ۵- دعوت به سوی علم و دانش و تربیت قرآنی: رسول الله (ص) فرموده اند: (بالتعلیم ارسلت) یعنی من برای تعلیم فرستاده شده ام و باید دانست علم در آیات قرآن به معنی داشتن یک سری اصطلاحات و الفاظ نیست بلکه منظور از علم آن معرفت و آگاهی خاصی است که انسان را به اطاعت پروردگار و ترس و امید از خدا دعوت می کند. اگر در یک قلب تربیت شده این علم وارد بشود عطرش عالم را می گیرد و همه استعدادها در پرتو آن شکوفا می شود و جامعه به سوی اصلاح و کمال حرکت می نماید. و چنین علمی در پرتو تربیت قرآنی میسر می گردد تربیتی که نور علم را در وجود انسان جلوه گر می سازد. اوصاف معلمین از منظر کلام وحی - خلوص نیت: از دیدگاه کلام وحی، جاودانگی هر عملی نیاز به خلوص نیت دارد و بدون این ویژگی اعمال افراد ارزش واقعی نخواهد داشت: «فاعبد الله مخلصاً له الدین ﷻ لا لله الدین الخالص (زمر- ۳) پس خدای را با خلوص نیت در عمل به آئین حق، بندگی کن، هان ای انسان! دین و آئین خالص و پاکیزه از آن خدای متعال و برای او است.» بنا بر این اولین گام توفیق در عرصه تعلیم، خالص بودن نیت است و یک معلم شایسته در آموزش متعلمین خود فقط و فقط به خاطر خدا انجام وظیفه می کند. - صلاحیت علمی: بدون علم و آگاهی هرگز کاری سامان نمی یابد و دانستن راه و روش تعلیم از اساسی ترین شرط های شغل معلمی است. ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش فروتنی و گذشت: از ویژگی های معلمان موفق، تواضع و گذشت آنان در مقابل خطاهای شاگردان می باشد. عفو و گذشت یک معلم از خطاهای متعلمین می تواند هم شخصیت معلم را در برابر دانش آموزان محبوب و دوست داشتنی جلوه دهد و هم درس عملی خوبی برای آنان باشد. سخن پایانی قرآن کریم به عنوان چراغ پر فروغ که کاملترین برنامه و قوانین را برای سعادت بشر دارد در آیات نورانش مکتب تعلیم و تربیت اسلامی را به زیبایی هرچه تمام ترسیم نموده است و خداوند را به عنوان اولین معلم بشر معرفی نموده که به پیامبرش در آغاز بعثت فرمود: (اقراء باسم ربک الذی خلق) و اینچنین مکتب تعلیم و تربیت اسلامی به عنوان مکتبی ممتاز، مستقل و با مبانی و اصول مشخص پدیدار گردید که در این مکتب علم و دانش، معلم و متعلم (شاگرد و مربی) و مدرسه و مکتب خانه از جایگاه بسیار ارزشمند و رفیعی برخوردارند. در نظام تعلیم و تربیت اسلام معلم مسؤل تمام مقدراتی است که برای یک کشور یا جامعه پیش می آید و مسؤل تمام انسان هائی است که زیر دست او باید تربیت بشوند. معلم اگر خودسازی کند و تهذیب نفس نماید و حاکم بر خود باشد افراد یک جامعه صالح و صالحه خواهند بود و اگر در این میان معلم تربیت دینی نداشته باشد سبب انحراف نسلها و عصرها می گردد و جامعه ای را به خرابی می کشاند و همه سعادت ها و همه شقاوت ها از مدرسه هاست و کلیدش به دست معلم است و این موضوع حکایت گر جایگاه خطیر و بسیار مهم معلم و مربی است.

(س) عبدالله امینی

در باره مصحف فاطمه (س) پرسشها و ابهاماتی است؛ آیا همان گونه که از عنوان «مصحف» برمی آید، قرآنی ویژه حضرت زهرا علیها السلام بوده، یا کتابی در موضوعی دیگر است؟ اگر جواب، فرض دوم است، آیا خود حضرت آن را نوشته‌اند؟ محتوای آن چیست؟ و اکنون این کتاب کجا است؟ جواب این پرسشها از روایات مربوط به این موضوع به دست می آید. البته بیان این روایات مختلف است؛ بعضی محتوای مصحف را احکام حلال و حرام می دانند، برخی می گویند دیکته کننده آن پیامبر (ص) بوده، در حالی که بعضی جبرئیل را گوینده آن می دانند، که در این صورت باید به این پرسش پاسخ گوئیم که آیا جبرئیل با شخصی که پیامبر نیست، سخن می گوید؟ و اگر چنین باشد، چگونه با حضرت فاطمه (س) سخن گفته است؟ مگر پس از وفات پیامبر (ص)، وحی قطع نشده بود؟ به هر روی، پرسشهای بسیاری در این زمینه وجود دارد، که پاسخگویی به آن، مورد اهتمام مقاله حاضر است. شایع ترین پرسش در باره این مصحف، عنوان جنجال برانگیز و شبهه ناک آن، یعنی «مصحف» است، زیرا چنین برمی آید که این مصحف، قرآن خاصی است. اما اگر به روایات بنگریم، می یابیم این مصحف حتی یک آیه در بر ندارد. بسیاری از برادران اهل سنت می پندارند شیعه، قرآنی دیگر - به جز قرآن موجود - در اختیار دارد! و گمان برده اند مصحف فاطمه سلام الله علیها همان قرآن است! این پندار حتی در مطبوعات دنیای عرب نمایان شده است؛ برای نمونه روزنامه «آخر خبر» (آخرین خبر) در سودان از تاریخ ششم رجب ۱۴۱۶ سلسله مقالاتی را درج کرده و مدعی شده است شیعیان قرآنی دیگر به نام مصحف فاطمه دارند! برخی احادیثی که در باره مصحف فاطمه سلام الله علیها آمده است، با همین واژه (=مصحف) است، از این رو به پندار مزبور دامن می زند؛ از جمله: محمد بن مسلم از امام جعفر صادق (ع) روایت می کند: «فاطمه علیها السلام مصحفی از خود به جا گذاشت، که قرآن نیست.» (۲) علی بن سعید از امام صادق (ع) روایت می کند: «به خدا سوگند! مصحف فاطمه علیها السلام نزد ماست و در آن حتی یک آیه از کتاب الله نیست.» (۳) امام صادق (ع) می فرماید: «در آن [مصحف] سه برابر این قرآن، مطلب هست.» (۴) برخی گمان کرده اند از آن رو که «مصحف» واژه‌ای خاص قرآن است، اگر گفته شود مصحف فاطمه، به معنی قرآن فاطمه (س) است، و چون حدیث اخیری می گوید: این مصحف، سه برابر قرآن است، پس شیعیان معتقدند قرآن موجود، قرآنی ناقص است! غافل از اینکه ذیل احادیث اشاره دارد که در این مصحف حتی یک آیه وجود ندارد. به هر روی اینک وارد بحث می شویم و با معنای مصحف سخن را شروع می کنیم. معنای مصحفه آنچه که متشکل از برگهای نوشته شده میان دو جلد باشد، مصحف گویند (الجامع للمصنف المكتوبه بین الدفتین). (۵) بنابراین مصحف، چند برگ دارد، نه یک برگ؛ ولی گاه می تواند کتاب بیش از یک برگ نداشته باشد، و نیز مصحف می بایست میان دو جلد باشد، که برگها را در بر داشته باشد. در نتیجه باید گفت «مصحف» شامل هر کتابی می شود و اختصاص به قرآن ندارد، گو اینکه معنای مشهور مصحف، قرآن است. شایسته است یادآور شویم واژه مصحف در قرآن وارد نشده و جزء نامهای قرآن نیز شمرده نشده است. جلال الدین سیوطی (۶) و ابوالمعالی الصالح، یکی از محدثان اسلامی، پنجاه و پنج نام برای قرآن بر شمرده اند، که در میان آنها کلمه «مصحف» دیده نمی شود. جالب است بدانید هیچ کس به «سیبویه» در نامگذاری کتابش به «الکتاب» به رغم نامگذاری قرآن به همین نام اعتراض نکرده است، ولی بر نامگذاری کتاب حضرت فاطمه به «مصحف» اعتراض کرده اند. (۷) دکتر امتیاز احمد در کتاب «دلائل التوثیق المبکر للسنه و الحدیث» می گوید: مصحف فقط به معنای قرآن نیست، بلکه به معنای کتاب نیز می باشد. وی برای اثبات این مدعا شواهدی را ذکر می کند. (۸) همچنین استاد بکر بن عبدالله در کتاب «معرفه النسخ و الصحف الحدیثیه» می گوید: مصحف از جمله اصطلاحاتی است که شامل هر نوع مجموعه‌ای که در بر دارندة سخنانی است، می شود. (۹) کتابهای دیگر حضرت زهرا (سلام الله علیها) هیچ یک از علمای شیعی و سنی بر مصحف فاطمه سلام الله علیها دست نیافته اند، بلکه با بهره گیری از احادیث مربوط به این موضوع، تا اندازه‌ای به محتوا، املاکننده و نویسنده آن

آشنا شده‌اند. برخی گفته‌اند: مصحف آن حضرت در بر دارنده امثال و حکم و مواعظ و اخبار و عجایب است، و امیرمؤمنان آن را نوشته و تقدیم حضرت فاطمه کرده، تا تسلی بخش ایشان در مرگ پدر باشد (۱۰) بعضی معتقدند: این مصحف، شامل احکام تشریحی، اخلاقی و آنچه در زمان آینده پیش می‌آید، است و حضرت فاطمه (س) آن را از شنوده‌های پدر و شوهرش جمع‌آوری کرده است. (۱۱) امام خمینی در وصیت‌نامه خویش می‌فرماید: مصحف فاطمه، الهامات خداوند متعال بر زهرای مرضیه است. (۱۲) و سید محسن امین بر این عقیده است که حضرت، دو مصحف دارند، که یکی الهام پروردگار و دیگری گفته‌های رسول خدا (ص) به حضرت زهرا است. (۱۳) همان گونه که گفته شد، تعدد اقوال در باره محتوای مصحف، به سبب احادیثی است که در کتابهای مختلف پراکنده است، و هیچ دلیل عقلی یا تحلیل نظری ندارد. البته این احادیث، سخن از کتابهای حضرت فاطمه (س) می‌کند، نه تنها از مصحف ایشان. از این رو شایسته می‌نماید به دیگر کتابهای منسوب به ایشان اشاره شود، تا از میان آنها به مصحف ایشان دست یابیم. ۱. کتاب اخلاق‌قدر احادیث شیعه و سنی، کتابی با این عنوان ذکر نشده، بلکه در اخبار به مضمون آن اشاره شده است. خرائطی از مجاهد نقل می‌کند: ابی بن کعب به دیدار فاطمه - رضی الله عنها - دختر محمد - صلی الله علیه و سلم - رفت. فاطمه به او کتابی پوشیده در شاخه‌های درخت خرما نشان داد، که در آن نوشته شده بود: هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد، با همسایه‌اش به نیکی رفتار کند. (۱۴) از روایات دیگری که در باره این کتاب است، چنین برمی‌آید که این حدیث، گزیده‌ای از حدیث دیگری است که شیخ کلینی آن را در اصول کافی به نقل از امام صادق علیه‌السلام آورده است. (۱۵) «ابوجعفر محمد ابن جریر بن رستم طبری» از علمای قرن چهارم نیز این حدیث را - با ذکر بیش‌تر - در کتاب دلائل الامامه آورده است. (۱۶) ظاهراً کسانی که گفته‌اند مصحف فاطمه در بردارنده معارف و اخلاق و آداب است، این احادیث را دیده‌اند، ولی خواهیم گفت مصحف فاطمه (س) شامل نکات اخلاقی نیست، زیرا هیچ دلیلی بر این مطلب وجود ندارد. ۲. کتاب تشریح‌چنین کتابی با چنین عنوانی نیز در احادیث ذکر نشده است، ولی امام صادق علیه‌السلام در پاسخ به پرسشهای کارگزار منصور - خلیفه عباسی - آنچه را می‌فرماید، مستند به این کتاب می‌کند (۱۷) از این رو چنین فهمیده می‌شود که حضرت فاطمه دارای کتابی در احکام شرعی بوده است. علامه سید محسن امین این کتاب را مصحف فاطمه دانسته است (۱۸)، ولی باید گفت روایاتی وجود دارد - ذکر خواهد شد - که می‌گوید مصحف آن حضرت در بر دارنده احکام حلال و حرام نیست، و اگر چنین احکام فقهی ذکر شده، در مصحف و روایتی دیگر از حضرت فاطمه سلام الله علیها است، که از پدر بزرگوارش پیامبر اسلام نقل کرده است. (۱۹) ۳. لوح فاطمه لوح به صفحات پهن چوبی یا استخوانی گفته شود، که در فارسی، تابلو یا تخته نامیده می‌شود. وجود این لوح در بسیاری از احادیث ذکر شده است، زیرا در بر دارنده نام امامان شیعه علیهم‌السلام است. ابوالفتح کراچکی (متوفی ۴۴۹ هـ) معتقد است: تمامی شیعیان در صحت محتوای این لوح اتفاق نظر دارند. (۲۰) در کتاب کمال‌الدین و تمام النعمه صدوق مضمون این لوح ذکر شده است. (۲۱) محتوای این لوح - و به نظر برخی خود لوح - هدیه خدا به پیامبر بوده است، که پیامبر آن را به حضرت فاطمه سلام الله علیها بخشید. (۲۲) ۴. وصیت‌نامه در روایات متعدد و با سندهای مختلف آمده است: حضرت زهرا سلام الله علیها کتابی از خود به جا گذاشت که وصایایش را در آن نوشته بود. (۲۳) این وصایا، امور شرعی - از جمله تکلیف هفت باغی که از سوی رسول الله (ص) وقف آن حضرت شده بود - و امور سیاسی بود. (۲۴) این وصایا از شمار مطالبی است که در مصحف فاطمه (س) وجود داشته است. ۵. مصحف فاطمه (س) وجود این کتاب نیز در روایات مختلف با سندهای متعدد ذکر شده است. همان گونه که گفته شد پرسشهایی در باره این کتاب وجود دارد؛ از جمله: چه کسی این کتاب را املا کرده است؟ نویسنده آن کیست؟ محتوای آن چیست؟ آیا در این کتاب اشاره به تحریف قرآن شده است؟ هم‌اکنون این کتاب کجا است و در دست کیست؟ و ... اعتبار روایات مصحف فاطمه (س) شاید مهمترین پرسش در باره مصحف، صحت و اعتبار روایات آن است، زیرا دیگر پرسشها پس از تبیین اعتبار روایات این کتاب مطرح می‌شود. از این رو در ابتدا باید وارد این بحث شویم. راههای تشخیص صحت روایت برای فهمیدن صحت روایات،

راههای مختلفی وجود دارد، که مهمترین آن سه راه است: راه اول، بررسی اشخاص (= راویان) موجود در سند حدیث است. اگر همگی این راویان مورد اعتماد باشند، خبر معتبر است. راه دوم، قراین دیگر به جز سند است، زیرا گاه تمامی راویان دارای شرایط لازمند، ولی قراینی - مانند روی گرداندن علما و عمل نکردن به آن حدیث از سوی ایشان - وجود دارد، که دلالت می‌کند اشکالی در این حدیث هست، و گرنه آن را کنار نمی‌گذاشتند. همچنان که گاه سند حدیث، صحیح و سالم نیست، ولی قراینی دیگر مانند عمل علما طبق حدیث باعث اعتماد به آن خبر می‌شود. راه سوم، اعتقاد به تفاوت میان احادیث مربوط به احکام شرعی با غیر آن - یعنی احادیث مربوط به عقاید یا تاریخ - است. گونه اول، یعنی روایات فقهی لازم است سندا معتبر باشد، ولی برای اثبات گونه دوم، اتفاق نظر علما کافی است. می‌توان راه سوم را مندرج در راه پیشین دانست، زیرا در هر روی، ملاک اعتبار حدیث، اعتماد به آن است، بی‌آنکه به راویان توجه کنیم. مصحف فاطمه (س) و راههای تشخیص صحت و اعتبار روایاتینک نوبت آن رسیده که به پرسش مطرح شده پاسخ دهیم و بگوییم: روایات مصحف فاطمه (س) با هر یک از راههای مزبور، صحیح و معتبر است، زیرا از طریق سوم اگر بخواهیم بررسی کنیم تمامی علمای شیعی روایات این مصحف را پذیرفته، و ما به عنوان مخالف، کسی را نمی‌شناسیم. این مطلب باعث تقویت وثوق به روایات از راه دوم است، گو اینکه برخی گفته‌اند: مگر می‌شود جبرئیل بر فاطمه (س) نازل گردد و به او این مطالب را بگوید، و علی علیه‌السلام آنها را بشنود و بنویسد؟! با اینکه علی (ع) از فاطمه (س) افضل است و سزاوار می‌نماید به ایشان وحی شود، نه به همسرشان! ما به این اشکال پاسخ خواهیم داد، ولی فعلاً به نقل آنچه علامه سیدمحسن امین گفته است، بسنده می‌کنیم: استبعادی ندارد و جای انکار نیست که جبرئیل با زهرا علیهاالسلام سخن گوید و علی علیه‌السلام آن را بشنود و در کتابی که به نام «مصحف فاطمه» است، بنویسد. گو اینکه اصحاب مورد وثوق این سخنان را از امامان اهل بیت علیهم‌السلام روایت کرده‌اند. من به کسانی که این امر را انکار کرده، یا آن را بعید می‌شمردند، و یا مبالغه‌گویی و دور از انصاف می‌دانند، می‌گویم: آیا در قدرت خدای متعال شک دارند؟ یا در اینکه پاره تن [رسول‌الله زهرا شایسته این کرامت باشد؟ و یا در صحت این روایات به رغم گفته ائمه هدی، که ذریه آن حضرت و مورد وثوقند؟ در حالی که این کرامت برای «آصف بن برخیا» وزیر سلیمان علیه‌السلام رخ داد و او گرامی‌تر از آل محمد نزد خدا نیست! (۲۵) صحت و اعتبار روایات مصحف فاطمه (س)، از راه اول نیز ثابت می‌شود، زیرا کلینی در کافی در ضمن روایات این احادیث، سند را صحیح می‌داند. (۲۶) در یکی از این روایات امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: فاطمه پس از رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهاوسلمه و پنج روز زنده ماند و به خاطر پدرش دچار حزن بسیار بود. جبرئیل به نزد او می‌آمد و به سبب مرگ پدرش به او دل‌داری و تسلی خاطر می‌داد. به ایشان از پدرش و جایگاه او و به کسانی که از ذریه فاطمه خواهند بود، خبر می‌داد. علی علیه‌السلام این اخبار را می‌نوشت، و این مصحف فاطمه است. (۲۷) عنوانی که باعث فهم اشتباه شده استگفتیم عنوان «مصحف فاطمه» گاه باعث این توهم می‌شود که قرآنی ویژه حضرت زهرا علیهاالسلام وجود داشته است، همچنان که از «مصحف عبدالله بن مسعود» و «مصحف عایشه» و یا «مصحف ابی بن کعب» برمی‌آید، ولی وقتی لغتنامه‌ها را بررسی کنیم، پندار مزبور زدوده می‌شود و می‌فهمیم مصحف، منحصر در قرآن نیست. همچنین گفتیم این کتاب در بردارنده هیچ آیه‌ای نیست، از این رو در موضوع قرآنی نمی‌باشد. و نیز در ضمن سخنان گذشته اشاره شد این کتاب از سوی آن حضرت، نوشته یا اولاً نشده است، و از آن رو به آن «مصحف فاطمه» گفته‌اند که هدیه‌ای الهی به ایشان بوده است. بنابراین نویسنده یا گوینده این سخنان کیست؟ اگر محتوای این مصحف، قرآن نیست، چه چیز در آن یافت می‌شود؟ حجم این کتاب چقدر است؟ و... نویسنده مصحف روایات بسیاری وجود دارد که در آن، حضرت علی علیه‌السلام به عنوان نگارنده مصحف معرفی شده است؛ از جمله امام صادق علیه‌السلام در جواب سؤال «حماد بن عثمان» مبنی بر اینکه نویسنده مصحف کیست، می‌فرماید: امیر مؤمنان هر چه را می‌شنید، می‌نوشت، تا اینکه به صورت کتابی در آمد. (۲۸) گوینده احادیث ۱. برخی گفته‌اند گوینده سخنان موجود در مصحف، خداوند است. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «مصحف فاطمه نزد ماست ... و خداوند آن سخنان را گفته و بر حضرت فاطمه

الهام کرده است.» (۲۹) این گونه الهام برای مادر حضرت موسی علیه‌السلام نیز وجود داشته است. در سوره قصص، آیه هفت آمده است: به مادر موسی الهام کردیم او را شیر ده و ... ۲. بعضی معتقدند این سخنان از آن جبرئیل است. این احتمال در حدیثی به نقل از امام صادق علیه‌السلام گفته شده است. (۳۰) امام حسین علیه‌السلام می‌گوید: «مصحف فاطمه نزد ما است. به خدا سوگند! یک حرف از قرآن در آن نیست. سخنان این مصحف از آن رسول الله و خط علی علیه‌السلام است.» (۳۱) بنابراین حدیث، گوینده سخنان این مصحف، رسول الله (= فرستاده خدا) است. علامه مجلسی در ذیل این حدیث می‌گوید: مقصود از فرستاده خدا، جبرئیل است. همچنان که در آیات بسیاری، به ملائکه، رسولان خدا گفته شده است. (۳۲) البته چه بگوییم سخنان این مصحف از آن خدا است یا جبرئیل، تفاوتی ندارد، زیرا خداوند به واسطه جبرئیل، این احادیث را گفته است؛ ولی نمی‌توانیم معتقد باشیم مقصود از «رسول الله پیامبر اسلام است، زیرا روایات بسیاری تصریح دارد سخنان این مصحف پس از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و در تسلی وفات آن حضرت، برای حضرت فاطمه سلام الله علیها گفته شده است. گو اینکه احتمال دارد حضرت فاطمه (س)، دو مصحف داشته، که یکی سخنان رسول الله و دیگری سخنان جبرئیل بوده است؛ یا ممکن است بگوییم مصحف فاطمه، یک کتاب بیش تر نبوده، ولی شامل دو بخش - سخنان رسول الله و سخنان جبرئیل - بوده است. سید محسن امین در کتاب ارزشمند اعیان الشیعه معتقد به این گفتار است. (۳۳) پس از اینکه دانستیم سخنان این مصحف از آن پروردگار - به واسطه جبرئیل - و نویسنده آن امام علی علیه‌السلام است، این پرسش پیش می‌آید که چرا به حضرت فاطمه سلام الله علیها منسوب شده است؟ به رغم آنکه حضرت نه گوینده و نه نگارنده آن است! در پاسخ باید گفت این سخنان برای حضرت فاطمه و برای تسلی خاطر او نازل شد، از این رو این مصحف، منسوب به حضرت فاطمه است. نظیر این امر در انتساب تورات به حضرت موسی (ع) و انجیل به حضرت عیسی (ع) و زبور به داود (ع) دیده می‌شود. همچنان که در قرآن می‌خوانیم: **صُحِّفَ اِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى**. (۳۴) ادامه دارد. فاطمه در اندیشه امام خمینیان نوشتار سزاوار می‌بیند، نظری به دیدگاه امام خمینی؛ در باره شخصیت فاطمه زهرا (س) داشته باشد، گذشته از آنکه حضرت امام؛ از فرزندان حضرت زهرا (س) است و در مکتب او پرورش یافته و عمر شریف خویش را در راه اهداف والای اسلام و اهل بیت (ع) سپری فرموده است، همزمانی میلاد امام خمینی؛ (بیستم جمادی‌الثانی سال ۱۳۲۰ ه. ق) و میلاد فاطمه زهرا (س) بر این مناسبت، دو چندان، افزوده است. حضرت امام؛ در برخی از پیامها و سخنرانیهای خود به ترسیم و توصیف شخصیت جاودانه فاطمه زهرا (س) پرداخته‌اند، اما به این نکته نیز باید توجه داشت که آنچه بیان کرده‌اند تنها اشاره به بخشی از فضایل بی‌پایان و وصف ناشدنی زهرا (س) است، نه تبیین همه آن، که اصولاً از قدرت بشر خارج است، و به کلام امام؛ نیز در این باره خواهیم پرداخت. اینک سخنان حضرت امام؛ را تحت عناوینی چند به شما خواننده گرامی تقدیم می‌داریم: فاطمه مایه افتخار در دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم، از گذشته تا حال، انسانها بر حسب دیدگاه خود از جهان و انسان و زندگی، به اشیاء یا اشخاصی افتخار می‌کرده‌اند و آنها را مایه فخر و مباهات خود دانسته‌اند، اما حضرت امام؛ فاطمه زهرا (س) را مایه افتخار می‌دانند، بینیم چه کسانی به زهرا (س) افتخار می‌کنند. افتخار جهان هستی‌امام: روز پر افتخار ولادت زنی [است] که از معجزات تاریخ و افتخارات عالم وجود است " ۱. " زنی که عالم به او افتخار دارد " ۲. " افتخار خاندان و حیامام: زنی که افتخار خاندان وحی، و چون خورشیدی بر تارک اسلام می‌درخشد " ۳. " تاریخ اسلام گواه احترامات بی‌حد رسول خدا (ص) به این مولود شریف است " ۴. " افتخار پیروان او امام: برای زن‌ها کمال افتخار است که روز تولد حضرت صدیقه را روز زن قرار داده‌اند، افتخار است و مسؤولیت " ۵. " فاطمه تجلی کمال انسانامام: تمام هویت انسانی در او جلوه‌گر است " ۶. " تمام ابعاد که برای زن متصور است و برای یک انسان متصور است در فاطمه زهرا (س) جلوه کرده و بوده است " ۷. " یک انسان به تمام معنی انسان، تمام نسخه انسانیت، تمام حقیقت زن، تمام حقیقت انسان، ... تمام حیثیت زن، تمام شخصیت زن فردا [روز میلاد] موجود شد " ۸. " تمام هویت‌های کمالی که در انسان متصور است و در زن تصور دارد، تمام، در این زن است " ۹. " نکته: حضرت امام؛ در بیان اینکه

چرا در آیه (انا انزلناه) به شکل جمع ذکر شده است فرموده‌اند: بدانکه نکته آن تفخیم مقام حق تعالی به مبدئیت تنزیل این کتاب شریف است... بعبارت دیگر این صحیفه نورانیه [قرآن کریم] صورت اسم اعظم است چنانچه انسان کامل نیز صورت اسم اعظم است، بلکه حقیقت این دو در حضرت غیب یکی است و در عالم تفرقه از هم بحسب صورت متفرق [هستند] "۱۰". نتیجه: با توجه به اینکه حضرت امام؛ حضرت زهرا را انسان کامل معرفی نموده‌اند و از سویی انسان کامل را صورت اسم اعظم می‌دانند، نتیجه می‌گیریم که: «حضرت زهرا (س) صورت اسم اعظم الهی است. مقامات معنوی حضرت زهرانور او قبل از خلقت بشر آفریده شده استبه گفتار علامه امینی در باره فاطمه زهرا، ص ۳۹ و ۱۰۷ مراجعه شود. امام: اصولا- رسول اکرم (ص) و ائمه (علیهم‌السلام) طبق روایاتی که داریم قبل از این عالم انواری بوده‌اند در ظل عرش... و مقاماتی دارند الی ماشاءالله... چنانکه بحسب روایات این مقامات معنوی برای حضرت زهرا (س) هم هست "۱۱". موجودی ملکوتی و جبروتیامام: او [فاطمه زهرا] موجود ملکوتی است که در عالم انسان ظاهر شده است، بلکه موجود الهی جبروتی در صورت یک زن ظاهر شده است "۱۲". معنویات، جلوه‌های ملکوتی، جلوه‌های الهی، جلوه‌های جبروتی، جلوه‌های ملکی و ناسوتی همه در این موجود است "۱۳". سوره کوثر و فاطمه زهرا(س) سوره کوثر و فاطمه زهرا(س) سوره کوثر مکی است و سه آیه دارد (۳) بسم الله الرحمن الرحيم انا اعطيناك الكوثر (۱) فصل لربك وانحر (۲) ان شئتک هو الاثر (۳) ترجمه آیات به نام الله که به نیک و بد بخشنده، و به نیکان مهربان است. محققا ما به تو خیر کثیر (فاطمه ع) دادیم (۱). پس به شکرانه‌اش برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن (۲). و بدان که محققا شماتت گوی و دشمن تو ابرو و بلا عقب است (۳). بیان آیات در این سوره منتهی بر رسول خدا(ص) نهاده به اینکه به آن جناب کوثر داده، و این بدان منظور است که آن جناب را دلخوش سازد و بفهماند که آن کس که به وی زخم زبان می‌زند که اولاد ذکور ندارد و اجاق کور است، خودش اجاق کور است، و این سوره کوتاه‌ترین سوره قرآن است، و روایات در اینکه آیا این سوره در مکه نازل شده و یا در مدینه مختلف است، و ظاهرش این است که در مکه نازل شده باشد. و بعضی (۱) از مفسرین به منظور جمع بین دو دسته روایات گفته‌اند: ممکن است دو (۱) روح المعانی، ج ۳۰، ص ۲۴۴. صفحه: ۶۳۸ نوبت نازل شده باشد یکی در مکه و بار دیگر در مدینه. اقوال مختلف در باره مراد از کوثر و بیان شواهد دال بر اینکه مراد از آن ذریه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یعنی فرزندان فاطمه (علیها السلام) استانا اعطیناک الکوثر در مجمع‌البیان می‌گوید: کلمه کوثر بر وزن فوعله معنای چیزی است که شانش آن است که کثیر باشد، و کوثر به معنای خیر کثیر است (۱). ولی مفسرین در تفسیر کوثر و اینکه کوثر چیست اختلافی عجیب کرده‌اند: بعضی (۲) گفته‌اند: خیر کثیر است. و بعضی معانی دیگری کرده‌اند که فهرست وار از نظر خواننده می‌گذرد: ۱ - نهی است در بهشت ۲- حوض خاص رسول خدا(ص) در بهشت و یا در محشر است ۳- اولاد رسول خدا(ص) است ۴- اصحاب و پیروان آن جناب تا روز قیامت است ۵- علمای امت او است ۶- قرآن و فضائل بسیار آن ۷- مقام نبوت است ۸- تیسیر قرآن و تخفیف شرایط و احکام است ۹- اسلام است ۱۰- توحید است ۱۱- علم و حکمت است ۱۲- فضائل رسول خدا(ص) است. و از این قبیل اقوالی دیگر که به طوری که از بعضی (۴) از مفسرین نقل شده بالغ بر بیست و شش قول است. صاحبان دو قول اول استدلال کرده‌اند به بعضی روایات، و اما باقی اقوال هیچ دلیلی ندارند به جز تحکم و بی دلیل حرف زدن، و به هر حال اینکه در آخر سوره فرمود: ان شئتک هو الاثر در نظر گرفتن اینکه کلمه کوثر در ظاهر به معنای اجاق کور است، و نیز با در نظر گرفتن اینکه جمله مذکور از باب قصر قلب است، چنین به دست می‌آید که منظور از کوثر، تنها و تنها کثرت ذریه‌ای است که خدای تعالی به آن جناب ارزانی داشته، (و برکتی است که در نسل آن جناب قرار داده)، و یا مراد هم خیر کثیر است و هم کثرت ذریه، چیزی که هست کثرت ذریه یکی از مصادیق خیر کثیر است، و اگر مراد مساله ذریه به استقلال و یابه طور ضمنی نبود، آوردن کلمه اندر جمله ان شئتک هو الاثر فایده‌ای نداشت، زیرا کلمه ان علاوه بر تحقیق، تعلیل را هم می‌رساند و معنادار بفرماید ما به تو حوض دادیم، چون که بدگوی تو اجاق کور است و یا بی خبر است. (۱) مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۵۴۸. (۲) روح المعانی، ج ۳۰،

ص ۲۴۵. (۳ و ۴) روح المعانی، ج ۳۰، ص ۲۴۴ و ۲۴۵. صفحه: ۶۳۹ مراد از امر به صلوة و نحر بعد از منت گذاردن به اعطاء کوثر و روایات هم بسیار زیاد رسیده که سوره مورد بحث در پاسخ کسی نازل شده که رسول خدا(ص) را به اجاق کوری زخم زبان زد و این زخم زبان هنگامی بود که قاسم و عبد الله دو فرزندان رسول خدا(ص) از دنیا رفتند، پس با این بیان روشن شد که سخن آن مفسر که گفته: منظور صاحب این زخم زبان از کلمه ابر بریدگی از مردم یا انقطاع از خیر بوده و خدای تعالی در رد گفتارش فرموده او خودش منقطع از هر چیز استسخن بی وجهی است. و چون جمله‌ها اعطیناک... در مقام منت نهادن بود، با سیاق متکلم مع الغیر(ما) آمد که بر عظمت دلالت می‌کند، و چون منظور از آن خوشدل ساختن رسول خدا(ص) بود مطلب را با واژه اعطاء که ظاهر در تملیک است بیان داشت و فرمود: ما به تو کوثر عطا کردیم. و این جمله از این دلالت خالی نیست که فرزندان فاطمه(ع) ذریه رسول خدا(ص) هستند، و این خود یکی از خبرهای غیبی قرآن کریم است، چون همانطور که می‌بینیم خدای تعالی بعد از درگذشت آن حضرت برکتی در نسل آن جناب قرار داد، به طوری که در همه عالم هیچ نسلی معادل آن دیده نمی‌شود، آن هم با آن همه بلاها که بر سر ذریه آن جناب آوردند و گروه گروه از ایشان را کشتند. فصل لربک و انحر از ظاهر سیاق و ظاهر اینکه حرفاء بر سر این جمله در آمده، استفاده می‌شود که امر به نماز و نحر شتر، که متفرع بر جمله‌ها اعطیناک الکوثر شده، از باب شکر نعمت است، و چنین معنا می‌دهد، حال که ما بر تو منت نهادیم و خیر کثیر دادیم این نعمت بزرگ را با نماز و نحر شکر گزاری کن. و مراد از نحر بنا بر روایاتی که از طرق شیعه و سنی از رسول خدا(ص) و از علی(ع) رسیده، و نیز روایاتی که شیعه از امام صادق و سایر ائمه اهل بیت(ع) روایت کرده، دست بلند کردن به طرف گردن در هنگام تکبیر گفتن برای نماز است (۱). ولی بعضی (۲) گفته‌اند: معنایش این است که نماز عید قربان بخوان، و شتر هم قربانی (۱) تفسیر برهان، ج ۴، ص ۵۱۴ و الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۰۳. (۲) الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۰۳. صفحه: ۶۴۰ کن، (چون کلمه نحر به معنای سر بریدن شتر به آن نحو خاص است، همچنان که کلمه ذبحه معنای سر بریدن سایر حیوانات است). بعضی (۱) دیگر گفته‌اند: معنایش این است که برای پروردگارت نماز بخوان، و وقتی سر از رکوع بر می‌داری به طور کامل بایست. بعضی (۲) دیگر معانی دیگری هم ذکر کرده‌اند. ان شانک هو الابر کلمه: شانی به معنای دشمن خشمگین، و کلمه ابر به معنای اجاق کور است، و این کسی که چنین زخم زبانی به آن جناب زده بود عاصی بن وائل بوده. بعضی گفته‌اند: مراد از ابر منقطع از خیر، و یا منقطع از قوم خویش است، که خواننده توجه فرمود این قول با روایات شان نزول نمی‌سازد. بحث روایتی روایاتی در باره اینکه مراد از نحر در فصل لربک و انحر بلند کردن دست‌ها در موقع اداء تکبیر نماز است در الدر المنثور است که بخاری ابن جریر و حاکم از طریق ابی بشر از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفت: کوثر آن خیری است که خدای تعالی به رسول خدا(ص) داد. ابو بشر می‌گوید: به سعید بن جبیر گفتم جمعی از مردم معتقدند که کوثر نام نهری در بهشت است. سعید گفت نهری هم که در بهشت است یکی از خیرهایی است که خدای تعالی به آن جناب ارزانی داشته (۳). و در همان کتاب آمده که ابن ابی حاتم، حاکم، ابن مردویه، و بیهقی در کتاب سنن خود، از علی بن ابی طالب روایت کرده‌اند که فرموده وقتی این سوره بر رسول خدا(ص) نازل شد، از جبرئیل پرسید: این نحیره که خدای عز و جل مرا بدان مامور فرموده چیست؟ گفت: منظور نحیره نیست، بلکه خدای تعالی مامورت کرده وقتی می‌خواهی احرام نماز ببندی دستهایت را بلند کنی، هم در تکبیره الاحرام و هم در هنگام رکوع رفتن و هم در موقع سر از رکوع برداشتن، که این نماز ما و نماز فرشتگانی است که در هفت آسمان هستند، و برای هر چیزی زینتی است، و زینت نماز دست بلند کردن در هر تکبیر است. (۱ و ۲) الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۰۳. (۳) الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۰۲. صفحه: ۶۴۱ روایاتی راجع به زخم زبان زدن به پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) در مورد نداشتن اولاد ذکور، کسی که زخم زبان زد، و نزول سوره کوثر و رسول خدا(ص) فرمود: دست بلند کردن یکی از مظاهر استکانت و التماس است که خدای تعالی(در مذمت کفار) فرموده: فما استکانوا لربهم و مایتضرعون - برای پروردگار خود نه استکانت دارند و نه تضرع و زاری (۱). مؤلف: این روایت را صاحب مجمع البیان از

مقاتل از اصبع بن نباته از آن جناب نقل کرده، سپس گفته ثعلبی و واحدی این روایت را در تفسیرهای خود آورده‌اند. و نیز گفته همه‌عترت طاهره از آن جناب نقل کرده‌اند، که معنای نحر بلند نمودن دو دست تا محاذی گودی زیر گلو در هنگام نماز است (۲). و نیز در الدر المنثور است که ابن جریر از ابی جعفر روایت کرده که در ذیل آیه فصل لربک گفته است: یعنی نماز بخوان، و در معنای کلمه و انحر گفته: یعنی دستها را آغاز نماز و هنگام گفتن تکبیر افتتاح، بلند کن (۳). و نیز در همان کتاب است که ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده که در تفسیر آیه فصل لربک و انحر گفته: خدای تعالی به رسول گرامیش وحی فرستاد که وقتی تکبیر اول نماز را می‌گویی دستها را تا برابر نحر - گودی زیر گلویت - بلند کن، این است معنای نحر (۴). و در مجمع البیان در ذیل آیه از عمر بن یزید روایت کرده که گفت: من از امام صادق (ع) شنیدم که در تفسیر آیه فصل لربک و انحر می‌فرمود: این نحر عبارت است از بلند کردن دستها تا برابر صورت (۵). مؤلف: آنگاه می‌گوید: عبد الله بن سنان هم مثل این حدیث را از آن جناب نقل کرده، و نیز قریب به آن را جمیل از آن جناب روایت کرده است (۶). و در الدر المنثور است که ابن سعد و ابن عساکر از طریق کلبی از ابی صالح از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفت: بزرگترین فرزند رسول خدا (ص) قاسم، سپس زینب، و آنگاه عبد الله، و پس از او ام کلثوم، و آنگاه فاطمه و در آخر رقیه بود، قاسم از دنیا رفت و اولین کس از فرزندان آن جناب بود که در مکه از دنیا رفت، و بعد از او عبد الله از دنیا رفت، و عاصی بن وائل سهمی گفت: نسل او قطع شد، پس او ابتر و بی عقب است، در (۱) الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۰۳. (۲) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۵۰. (۳ و ۴) الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۰۳. (۵ و ۶) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۵۰. تسیحات فاطمه زهرا بهترین تعقیبات نماز امام: و از جمله تعقیبات شریفه، تسیحات صدیقه طاهره (س) است که رسول خدا (ص)، آن را به فاطمه (س) عطا فرمود. از حضرت صادق (ع) مرویست که این تسیحات در هر روز، در تعقیبات هر نمازی پیش من محبوب‌تر است از هزار رکعت نماز در هر روز " ۵. " مراد با جبرئیل، بالاترین فضیلت زهرا امام: من راجع به حضرت صدیقه (س) خودم را قاصر می‌دانم ذکر می‌کنم، فقط اکتفا می‌کنم به یک روایت که در کافی شریفه است و با سند معتبر نقل شده است و آن روایت این است که حضرت صادق (ع) می‌فرماید: فاطمه (س) بعد از پدرش ۷۵ روز زنده بودند، در این دنیا بودند و حزن و شدت برایشان غلبه داشت و جبرئیل امین می‌آمد خدمت ایشان و به ایشان تعزیت عرض می‌کرد و مسائلی از آینده نقل می‌کرد. ظاهر روایت این است که در این ۷۵ روز مراد از او بوده است یعنی رفت و آمد جبرئیل زیاد بوده است و گمان ندارم که غیر از طبقه اول از انبیاء عظام در باره کسی اینطور وارد شده باشد.... مساله آمدن جبرئیل برای کسی یک مساله ساده نیست، خیال نشود که جبرئیل برای هر کسی می‌آید و امکان دارد بیاید، این یک تناسب لازم است بین روح آن کسی که جبرئیل می‌خواهد بیاید و مقام جبرئیل که روح اعظم است، چه ما قائل بشویم به این که قضیه تنزیل، تنزل جبرئیل، به واسطه روح اعظم خود این ولی است یا پیغمبر است، او تنزیل می‌دهد او را و وارد می‌کند تا مرتبه پایین، یا بگویم که خیر، حق تعالی او را مامور می‌کند که برو و این مسایل را بگو... تا تناسب ما بین روح این کسی که جبرئیل می‌آید پیش او و بین جبرئیل که روح اعظم است نباشد، امکان ندارد این معنا، و این تناسب بین جبرئیل که روح اعظم است و انبیاء درجه اول بوده است مثل رسول خدا و موسی و عیسی و ابراهیم و امثال اینها، بین همه کس نبوده است... در هر صورت من این شرافت و فضیلت را از همه فضایلی که برای حضرت زهرا ذکر کرده‌اند، با این که آنها هم فضایل بزرگی است، این فضیلت را من بالاتر از همه می‌دانم،... و این از فضایلی است که مختصات حضرت صدیقه (س) است " ۶. " ۱ - این کتاب توسط اکرم برکات نوشته شده و در ۱۴۱۸ هـ. ق توسط دارالصفوه بیروت به چاپ رسیده و از سوی نگارنده برای ترجمه در اختیار نویسنده این مقاله گذاشته شده است. ۲ - بحار الانوار، مجلسی (م ۱۱۱۱ هـ)، ج ۲۶، ص ۴۱، ح ۷۳، چاپ دارالکتب الاسلامیه، تهران. ۳ - همان، ج ۲۷، ص ۲۷۱، ح ۳۰۴ - کافی، کلینی، ج اول، ص ۲۳۹، ح اول. ۵ - صحاح تاج اللغة و صحاح العربیه، جوهری ج ۴، ص ۱۳۸۳؛ تاج العروس، زبیدی، ج ۶، ص ۱۶۱. ۶ - لاتقان فی علوم القرآن، ج اول، ص ۵۱ - ۵۲، چاپ دارالفکر، بیروت. ۷ - معالم المدرستین، مرتضی عسکری، چاپ

مؤسسه بعثت، ج ۲، ص ۳۴۸ - ترجمه دکتر عبدالمعطی امین، چاپ دانشگاه پژوهشهای اسلامی پاکستان، ص ۲۶۸ - ۲۶۹.۹ - چاپ دارالرایه، جده، ص ۲۸ - ۳۱.۱۰ - المراجعات، سیدعبدالحسین شرف‌الدین، تحقیق حسین الراضی، چاپ دارالکتاب الاسلامی، ایران، ص ۵۲۱.۱۱ - سیره الائمه الاثنی عشر، سیدهاشم معروف الحسنی، چاپ دارالتعارف، بیروت، ج اول، ص ۹۶ - ۹۷.۱۲ - النداء الاخیر، چاپ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، تهران، ص ۱۲۱۳ - اعیان الشیعه، چاپ الانصاف، بیروت، ج اول، ص ۳۱۳ - ۳۱۴.۱۴ - مکارم الاخلاق و معالیها، محمد بن جعفر سامری، خرائطی، چاپ مکتبه السلام العالمیه، قاهره، ص ۴۳.۱۵ - عوالم العلوم، عبدالله بحرانی اصفهانی، تحقیق مؤسسه امام مهدی، قم، ج ۱۱، ص ۵۸۳.۱۶ - چاپ اعلمی، بیروت، ص ۵.۱۷ - فروع کافی، کلینی، تحقیق علی اکبر غفاری، چاپ دارالاضواء، بیروت، ج ۳، ص ۷۰۵، ح ۲.۱۸ - اعیان الشیعه، چاپ الانصاف، بیروت، ج اول، ص ۳۱۴ - ۳۱۵.۱۹ - سیره الائمه الاثنی عشر، سیدهاشم معروف الحسنی، ج اول، ص ۹۶ - ۹۷.۲۰ - الاستنصار فی النفس علی الائمه الاظهار، چاپ دارالاضواء، ص ۱۸.۲۱ - تحقیق غفاری، چاپ مؤسسه نشر اسلامی، قم، ج اول، ص ۳۱۱.۲۲ - الارشاد، شیخ مفید، چاپ بصیرتی، قم، ص ۲۶۲؛ کمال‌الدین، صدوق، ج اول، ص ۳۱۲؛ بحار الانوار، مجلسی، ج ۳۶، ص ۲۰۱.۲۳ - تهذیب الاحکام، طوسی، تحقیق خراسان، چاپ دارالاضواء، بیروت، ج ۹، ص ۱۴۴، ح ۵۰.۲۴ - بحار الانوار، مجلسی، ج ۱۰۳، ص ۱۸۵ - ۱۸۶، ح ۱۴.۲۵ - اعیان الشیعه، چاپ قدیم، چاپخانه الانصاف، بیروت، چاپ سوم، ۱۳۷۰ هـ، ص ۳۱۴. سیدحسن امین، فرزند مؤلف، این قسمت را در چاپ جدید حذف کرده است. ۲۶ - کافی، ج اول، ص ۲۳۹، ح اول؛ بحار الانوار، مجلسی، ج ۲۶، ص ۳۹، ح ۷۰؛ رجال نجاشی، ص ۲۰۴ - ۲۰۵؛ رجال طوسی، ص ۳۶۶.۲۷ - اصول کافی، ج اول، ص ۲۴۱، ح ۵؛ بحار الانوار، مجلسی، ج ۲۶، ص ۴۱، ح ۷۲.۲۸ - اصول کافی، کلینی، ج اول، ص ۲۴۰، ح ۲؛ بحار الانوار، مجلسی، ج ۲۶، ص ۴۴، ح ۷۷.۲۹ - بحار الانوار، مجلسی، ج ۲۶، ص ۳۹، حدیث ۷۰.۳۰ - اصول کافی، کلینی، ج اول، ص ۲۴۱، حدیث ۵.۳۱ - بحار الانوار، مجلسی، ج ۲۶، ص ۴۶، حدیث ۹۴.۳۲ - حج، ۷۵؛ فاطر، ۱؛ انعام، ۶۱؛ اعراف، ۳۷؛ هود، ۶۹؛ حجر، ۱۵؛ مریم، ۱۷ - ۱۹ و ۳۳... - چاپ قدیمی چاپخانه الانصاف، بیروت، ج اول، ص ۳۱۴.۳۴ - سوره اعلی (۸۷)، آیه ۱۹.

رازها

ارائه: بلوچی راز اول: بر خورداری از ذهنی که برای فراگیری و پذیرش همه چیز آماده باشد اما به هیچ چیز وابسته نگردد، در نظر اول ساده به نظر می رسد تا اینکه شما با خود می اندیشید که چقدر شرایط زندگی شما تأثیر گذار بوده و چه تعداد از افکار اخیر شما تحت تأثیر عوامل مختلف قرار گرفته اند. شاید بعضی از بزرگترها شما را تشویق کنند که ذهن باز داشته باشید اما اگر با خودتان صادق باشید می دانید که فلسفه ی زندگی تان، عقاید مذهبی، شیوه ی لباس پوشیدن تان و زبان که صحبت می کنید، همه و همه تابع خانواده ی شما « میراث آن، میراث اجدادتان » می باشد. این خانواده ها هستند که انتخاب می کنند چه چیزی برای شما مناسب می باشد. اگر شما در برابر این شرایط از پیش تعیین شده به مخالفت بر خیزید و جارو جنجال به پا کنید، آنگاه شاید صداها ی نیرومندتری را بشنوید که با اصرار از شما می خواهند به مسیر اصلی خود باز گردید و به همان روشی که آنان « همیشه عمل کرده اند »، عمل نمایید. اینجانب که سازگار شدن با شرایط بر فاکتور برخورداری از ذهنی که آماده ی پذیرش عقاید جدید می باشد، برتری و ارجحیت می یابد. انسان بدبین از دانش کافی برخوردار نیست زمانی را برای مشاهده ی جوانه ی سبز بسیار کوچکی که از دانه بیرون می آید، اختصاص دهید. در این هنگام به خودتان اجازه دهید تا هیبت و عظمت ان چیزی را که می بینید احساس کنید. شاعر مشهور « مولانا » چنین می گوید: « ذکاوت به خرج بده و حیرت و شگفتی خریداری نما ». منظره ی بیرون آمدن جوانه از دانه، نمایانگر آغاز یک زندگی است. هیچ کس بر روی این سیاره وجود ندارد که بتواند حتی کوچکترین پاسخی برای این مسئله داشته باشد که چگونه تمام این کارها صورت می گیرد و نظام موجود چگونه عمل می کند؟

آن نیروی خلاقیتی که به جوانه زندگی می‌بخشد چیست؟ چه نیرویی انسان ناظر، ضمیر خود آگاهی موضوع مورد مشاهده و بینش و ادراک را آفریده است؟ این پرسش‌ها بی‌پایان و بی‌انتهاست. مدتی قبل، انسان‌ها در یک برنامه‌ی فضایی، وسیله‌ی بسیار کوچکی را که از طریق کنترل از راه دور هدایت می‌شد، بر روی سیاره‌ی مریخ حرکت می‌دادند. در مورد آنچه قادرید خلق نمایید، هیچگاه انتظارات کمی از خود نداشته باشید بلکه در این زمینه توقعات زیادی از خود داشته باشید. «میکل آنژ» در این باره می‌گوید: «خطر بزرگتر این نیست که آرزوهای بسیار متعادلی داشته باشید و نتوانید به آنها برسید و شکست بخورید بلکه این است که شما آرزوهای بسیار کوچکی داشته باشید و آنها را عملی سازید». ذهن باز و آماده‌ی پذیرش همه چیز، به چه معنا است؟ همه چیز دقیقاً به معنای همه چیز می‌باشد. هیچ استثنایی وجود ندارد. هنگامی که شخص چیزی را به شما پیشنهاد می‌کند که با خصوصیات و شرایط شما مغایرت دارد به جای اینکه به او پاسخ دهید «مسخره است»، همه‌ی ما می‌دانیم که آن غیر ممکن است»، خود را برای پذیرش عقاید معنوی تمام انسان‌ها آماده کنید و با ذهنی باز به افکار و عقاید نامعقولی که در ابتدا زشت و مضحک به نظر می‌رسند، گوش فرا دهید. چگونه چنین چیزی امکان پذیر است. توافق شما در مورد حقیقت و تمام موارد امکان پذیر (ممکن‌ها) تعیین کننده‌ی شخصیت شما خواهد بود. اگر شما متقاعد شده‌اید که نمی‌توانید ثروتمند، هنرمند، ورزشکار حرفه‌ای، خواننده‌ی بزرگ یا هر چیز دیگری شوید، ناخود آگاه بر اساس آن اعتقاد درونی خود عمل خواهید نمود و این عمل مانع از حصول و تجلی خواسته‌هایی می‌گردد که واقعاً در زندگی دوست دارید. تنها نتیجه‌ای که از این تلاش‌ها عایدتان می‌گردد، مورد تأیید واقع شدن از سوی دیگران است. دقتی شما نیاز دارید مورد تأیید واقع شوید، آنگاه به واکنش‌ها و بازتاب‌های شرطی خود که ناشی از راه و روش‌های موجودی است که همیشه وجود داشته‌اند و تصور شما هم این است که در آینده‌ی نزدیک همواره وجود خواهد داشت، وابسته خواهد شد. راز دوم تا زمانی که ندای درون تان به گوش می‌رسد از حرکت باز نایستید شما نیز یکی از این قسمت‌های متحرک در این جهان می‌باشید. شما پا به این دنیا می‌گذارید و روح شما دقیقاً به موقع در جسم تان حلول می‌کند و شما با این جسم زندگی می‌کنید و جسم شما این جهان را با همان دقت ترک خواهد کرد. شما یک قطعه‌ی ضروری از این نظام پیچیده می‌باشید. در این جهان که نه آغازی دارد و نه پایانی، شما در نظامی هوشمند زندگی می‌کنید که در آن همه‌ی کلهکشان‌ها در هماهنگی کامل با یکدیگر حرکت می‌کنند. بنابر این به دنیا آمدن «بایستی» دلیلی داشته باشد! «خلیل جبران» می‌گوید: «هنگامی که متولد می‌شوید، وظیفه‌ی شما بر ضمیر و نهادتان نقش می‌بندد». به ندای قلب خویش گوش فرا دهید اکنون از شما می‌خواهم به خودتان اشاره کنید. به احتمال بسیار زیاد انگشت شما درست قلب تان را نشان می‌دهد. به مغز تان اشاره نمی‌کنید بلکه قلب تان را نشان می‌دهید. پس قلب شما نشانگر هویت شما است. تپش مداوم قلب شما به درون و بیرون، به بیرون و درون، نشان دهنده‌ی ارتباط نا محدود شما با تپش قلب خداوند همیشه‌حی و حاضر یا هوشمندی جهانی می‌باشد. سمت چپ مغز شما بر آورد می‌کند، چیزها را محاسبه می‌کند، تجزیه و تحلیل می‌نماید و منطقی‌ترین انتخاب‌ها و روش‌ها را ارائه می‌دهد. این بخش مغز فکر می‌کند، فکر می‌کند و فکر می‌کند! سمت راست مغز مربوط به جنبه‌ی شهودی انسان است. این قسمت از مغز از تجزیه و تحلیل و استدلال نیز فراتر می‌رود. این بخش از مغز چیزها را احساس می‌کند، نسبت به عشق حساس است و نسبت به آنچه برایتان مهم است، پر هیجان و پر احساس است. به نوای سمت راست مغز خویش گوش فرار دهید یک موجود نامرئی و شهودی وجود دارد که همواره با شما است. من این حضور نامرئی را موجودی کوچک و غرغر و تجسم می‌کنم که روی شانه‌ی راست شما نشسته است و هر گاه هدفمندی خود را از دست می‌دهید، شما را متذکر می‌سازد. این دوست کوچک در حقیقت مرگ شما است و شما را تشویق می‌کند. تا هدفی را که برای آن آفریده شده‌اید، محقق سازید و رسالت خود را انجام دهید. زیرا شما برای انجام این کار چند روزی بیشتر فرصت ندارید و سپس جسم تان این دنیا را ترک می‌کند. همانطوری که «ثور» می‌گوید: «اگر انسانی به قدم زدن با همراهان خود ادامه نمی‌دهد شاید بدین دلیل

است که ندای متفاوتی می شوند. به او اجازه بدهید همگام با ندایی که می شنود گام بر دارد، هر چند ممکن است گام هایش شماره، موزون، هماهنگ (یا دور از هم)، متفاوت و ناهماهنگ باشند. پر شور بودن یعنی خطر کردن و دل به دریا زدن زمانی که انگیزه های درونی خود را دنبال نمی کنید شاید به خاطر این است که شما واقعاً تصور می کنید دارای زندگی را حتی هستید. صورتحساب های خود را پرداخت می کنید، به تمام امور اداری خود به درستی رسیدگی می کنید و مطابق مقررات کتاب قانون و عرف جامعه زندگی می کنید. اما این مقررات کتاب قانون را انسان های دیگری نوشته اند. در این زمان متوجه ندای همراه غرغروی خود می گردید که به شما می گوید: «شاید این روش درست به نظر برسد اما آیا احساس خوبی در این مورد داری؟ آیا هدف خود را که به خاطر آن به دنیا آمده ای دنبال می کنی؟» «ترس» تنها عاملی است که شما را از شنیدی و شکوفا ساختن نوای درونی خویش که همچون صدای طبل بی نظیری نواخته می شود. همچنین از پیشروی به سوی آن نوای بی نظیر که در درون خویش احساس می کنید، باز می دارد. مطابق کتاب «راه اعجاز» فقط دو نوع احساس بنیادی وجود دارد که یکی «ترس» و دیگری «عشق» می باشد. شما ممکن است از عدم تأیید دیگران بترسید و ریسک کنید و کار خود را انجام دهید. آنگاه پی می برید زمانی که خواستار تأیید کسی نیستید در مقایسه با زمانی که به دنبال آن بودید از تأیید بیشتری برخوردار می گردید. شاید از ناشناخته ها می ترسید. راز سوم آنچه که خود ندارید نمی توانید به دیگران ببخشید بدیهی است که شما نمی توانید آنچه را که ندارید به دیگران ببخشید! این مسئله کاملاً واضح و مبرهن به نظر می رسد و شاید تعجب کنید که چرا آن را به عنوان یکی از چند راز شادمانی و کسب آرامش درونی بیان کرده ام. این انتخاب بدین دلیل است که من دریافته ام اکثر مردمی که در زندگی های خود از آرامش درونی و موفقیت برخوردار نیستند از درک این حقیقت ساده غافل مانده اند. افرادی را بخاطر بیاورید که در مقابل انرژی های منفی که در مسیر زندگی عایدشان شده است، عشق نثار می کنند. تعداد افرادی که در چنین موقعیت هایی با عشق و محسبت واکنش نشان می دهند، اندک است. افرادی قادر به انجام این کارها هستند که سرشار از عشق باشند و آنرا نثار کنند. آن ها می دانند که امکان ندارد انسان چیزی را ببخشد که خود فاقد آن است. این افراد همچنین برای بدست آوردن آنچه می خواهند جذب کنند و ببخشند، راهی بسیار طولانی پیموده اند. اگر عشق و لذت چیزی است که شما دوست دارید کسب کنید و ببخشید، پس به خاطر داشته باشید که شما نمی توانید چیزی را که ندارید ببخشید، اما اگر قصد دارید که آن راه طولانی را پیمایید، می توانید با تغییر آنچه در درون و ضمیر باطن تان است، زندگی خویش را دگرگون سازید. تغییر ضمیر باطن هر چیزی که شما احساس می کنید یا تجربه و درک می نمایید، نتیجه ی چیزی است که من آن را «گیرنده ی انرژی ها» می نامم. این بدین معنی است که هر چیزی را که به این جهان بخشیده اید، پس می گیرد. (از هر دست بدهید از همان دست می گیرید). بنابراین آنچه جذب کرده اید همانی است که باید به دیگران ببخشید. به خود عشق بورزید و برای خویش احترام قائل شوید هر چه بیشتر به خود عشق بورزید، بیشتر و سریع تر، انرژی های متعالی را جذب خواهید کرد و تغییر ضمیر باطن خویش را آغاز خواهید نمود. در افکار خود نوای معنوی درونی خویش را بارور کنید تا در تمام اوقات بصورت صد در صد در اختیار شما باشند. تنها بودن به منظور مراقبه و مکاشفه ی عمیق یا مدیتیشن برای درک شخصیت انسان ضروری است و تنها بودن و خلوت کردن در حضور شکوه و عظمت و زیبایی های طبیعت، مهد پرورش افکار و الهاماتی است که نه تنها برای تک تک انسان ها خوب و مفید می باشد بلکه جامعه نیز بدون آن از عملکردی بیمار گونه برخوردار خواهد بود. «جان اس. میل» شاید یکی از بزرگترین پاداش های مراقبه و دعا، احساس تعلق داشتن به نیروی برتری است که ما را در بر می گیرد. «بیل دلبلیو» راز چهارم پذیرفتن و درک سکوت در حقیقت شما در فرهنگی پرورش یافته اید که نه تنها از سکوت اجتناب می ورزید بلکه از آن وحشت دارید. رادیوی ماشین بایستی همیشه روشن باشد و اگر وقفه ای در مکالمه ایجاد شود، لحظه ای سرشار از دستپاچگی و شرمساری را بوجود می آورد که بیشتر افراد سریعاً سعی می کنند آن را با سخنان تند و ناشمرده جربان کنند. برای بسیاری از انسان ها تنها بودن یک کابوس است و تنها بودن در سکوت برای آن ها یک

شکنجه و عذاب کامل محسوب می شود. دانشمند مشهور «بلز پاسکال» می گوید: «تمام مصیبت های بشر از آنجا سرچشمه می گیرید که او قادر نیست در یک اتاق، تنها و در سکوت بنشیند» ارزش و اهمیت سکوت در فاصله و وقفه ی بین افکار تان، سکوتی آنی وجود دارد که به کمک تمرین می توانید به وجود این سکوت پی ببرید. آرامشی را که در زندگی روزمره ی خویش مشتاق آن بوده اید، در این وقفه ی سکوت خواهید یافت. اگر وقفه ای بین افکار تان وجود نداشته باشد، هرگز به آرامش دست نخواهید یافت. طبق تحقیقات انجام شده، برآورد شده است که به طور میانگین روزانه ۶۰.۰۰۰ اندیشه ی مختلف به ذهن هر انسان خطور می کند. با این اندیشه ها و افکار بسیار زیاد، تقریباً جایی برای وقفه های سکوت بین افکار باقی نخواهد ماند. در زندگی خود سکوت بیشتری ایجاد کنید من شما را تشویق می کنم تا در زندگی خود خواستار سکوت بیشتر و بیشتری باشید و دفعات آن را بیشتر کنید. یکی از موثرترین راه ها جهت دست یافتن به این سکوت این است که هر روز به تمرین مراقبه و «مدیتیشن» پردازید. به خاطر داشته باشید چیزی به نام «مراقبه ی بد» وجود ندارد و هیچ مراقبه ای مضر نیست. زمانی را به تنها و در سکوت نشستن اختصاص دهید. در ابتدا افکار تان سعی می کنند شما را متقاعد سازند که این کار وقت تلف کردن است، اینکه شما باید خارج از این محیط ثمر بخش و مفید باشید یا اینکه کارهای بسیار زیادی دارید که باید انجام دهید. ارتباط ساکت خود و خداوند را در دل خویش نگاه دارید هر چیزی که آرزوی تجلی آن را دارید، از خداوند و از سکوت نشات می گیرد. خود محوری و نفس شما برای متجلی ساختن خواسته های تان نقشی ندارد. در حقیقت خویش محوری می تواند در بروز خلاقیت ایجاد مانع نماید. بدین دلیل من از شما مصرانه می خواهم که بینش و بصیرت شخصی خود و آنچه را که قصد دارید بیافرینید، آشکار نسازید. همانطور که «پولیس قدیس» می گوید: «آنچه دیده می شود از آنچه آشکار و عیان است، بوجود نیامده است». «فلورانس فار» یکبار به من گفت: «اگر ما می توانستیم صادقانه به خودمان بگوییم ه لحظه ی کنونی بهترین لحظه ای است که تا به حال تجربه کرده ایم، می توانستیم پس از این لحظه تسلیم مرگ شویم و به خداوند بپیوندیم». «ویلیام باتلر بیتز» گذشته ی من در اینجا مدفون است. آن را بوسیده ام و با آن وداع کرده ام. متشکرم بچه ها. برای آن دلتنگی نکرده ام. «اگدن ناش» راز پنجم گذشته ی خویش را فراموش کنید به شما توصیه می کنم که این عقیده را در زندگی خویش نیز به کار ببرید. گذشته ی ما و درد زندگی شما در حقیقت چیزی جز اثری که پشت سر گذاشته اید، نمی باشد. درباره ی این شیوه که «غیر ممکن است گذشته شما را به جلو براند و آینده تان را رقم بزند» تفکر کنید. گذشته ی شما با هیچ منطق و استدلالی مسئول آنچه امروز تجربه می کنید یا در مورد آن دچار شکست می شوید، نمی باشد. گذشته فقط یک رد است نه بیشتر. گذشته ردی است که پشت سر گذاشته اید اما آیا واقعا آن را پشت سر گذاشته اید؟ فقط زمان حال را در اختیار دارید عادت راندن ذهن به زمان ها و مکان های دیگر دارای تناقض است. شما فقط می توانید در زمان حال متمرکز شوید زیرا تنها چیزی که تا به حال بدست آورده اید، زمان حال است و فقط زمان حال را در اختیار دارید. بنابراین متمرکز شدن در زمان حال شیوه ای برای استفاده ی بهینه از لحاظ حاضر می باشد. در حقیقت شما دارای گذشته هستید اما زمان حال را در اختیار ندارید! و البته آینده نیز دارید، اما زمان حال را در اختیار ندارید! می توانید زمان حال خود را با افکار و احتمالات «شاید» و «سپس» تلف کنید، اما این کار مانع از برخورداری شما از آرامش درونی و موفقیتی می شود که ممکن بود در زمان حال آن را تجربه کنید. هر راهی صرفاً راه است. اگر با توجه به ندای دل خویش آن راه را رها کنید، نه به خود بی حرمتی کرده اید و نه به دیگران. «کارلوس کاستاندا» راز ششمی می توانید مشکل خود را با همان ذهنی که آن را خلق کرده است، حل کنید. هر مشکلی از طریق یک راه حل معنوی قابل حل است. یکی از شگفت انگیزترین عبارات های کتاب «راه اعجاز» بیان کننده ی این مطلب است که شما مشکلی ندارید. فقط «فکر می کنید» که مشکل دارید. در چند خط آغازین «تورات» و همچنین در ابتدای «انجیل» می خوانیم: «خداوند آسمان و زمین را آفرید» و بعد می خوانیم «همه ی آنچه خداوند آفرید، خوب و نیک بود». باز تعریف و توافق جدید شما در مورد حقیقت افکار و تفکرات شما به معنای واقعی، منبع و منشا تمام رویدادها و اتفاقات زندگی تان می باشند. هر

گونه رابطه ای که برقرار می کنید ناشی از افکاری است که در سر دارید و با خود حمل می کنید. اگر روابط رضایت بخشی ندارید بدین دلیل است که در ذهن خویش اینگونه می اندیشید. انسانی که با او رابطه دارید در این لحظه همراه شما نیست. (مثل زمانی که سر کار هستید یا وقتی که در حمام می باشید). اما افکار شما در مورد او همیشه همراه شما است و همیشه به او فکر می کنید و تنها راهی که می توانید انسان دیگری را بشناسید و او را بپذیرید، از طریق افکار شما صورت می گیرد. سطوح سه گانه ی آگاهیدر طول زندگی خود می توانید با سه سطح از آگاهی، خود را بسنجید. بسیار اندکند (اگر اصلا وجود داشته باشند) افرادی که در تمام طول عمر خود در یک سطح از آگاهی باقی بمانند. اکنون این سطوح آگاهی را به ترتیب از پست ترین تا متعالی ترین نوع آن به شما معرفی می کنم: اولین سطح از آگاهی «خود آگاهی» استدر این مرحله اعتقاد استثنایی و نیرومندی وجود دارد که بر اساس آن خود را از همه کس و از هر آنچه که مایلید جذب زندگی خود کنید و سرانجام از خداوند، جدا می دانید. دومین سطح آگاهی، گروهی نام دارد آگاهی گروهی شبیه خود آگاهی است. با این تفاوت که در این مرحله، از خود و کانون مرکزی توجه خویش فراتر می روید و اینک توجه شما به انسان های دیگر که اعضای طایفه یا خاندان و خانواده ی شما می باشند، معطوف می گردد. در این مرحله شما خود محوری را فرو می نشانید و به یک سازمان بزرگتر یعنی به یک گروه می پیوندید. سومین سطح، آگاهی عرفانی نام دارد این مرحله از آگاهی که فارغ از هرگونه مشکلی است، به جای احساس جدایی با احساس «پیوستگی با خداوند» شناخته می شود. در سطح آگاهی عرفانی احساس می کنید که با هر انسان دیگری، با هر موجود دیگری، با کل سیاره ی خاکی و سرانجام با خداوند مرتبط هستید.

خمینی، عاشق حقیقت و فدایی حق

پدیدآورنده: اراده آفت از اراده و لطف الهی است که در سیره مبارزه بین خیر و شر آغاز شده از اولین روز پیدایش دنیا، شخصیت های بزرگ تاریخی ظهور کردند که با مرور زمان به اوج و مرتبه کمال، عقل و حکمت رسیده و ضمن مداخله در روند حوادث، در صحن تاریخ تحولاتی را ایجاد کرده اند. این احساس زمانی بر من چیره شده است که زندگی نامه امام خمینی بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران و تاریخ انقلاب اسلامی را مطالعه کردم. آیت الله امام خمینی مهر خاص خود را در صفحه تاریخ بشر زده و می توان وی را پدیده الهی نادر ارزانی شده به جهان اسلام و آن از جمله به مردم ایران دانست. امام خمینی در راه نجات دین، مردم میهن خود، شکنجه های بسیار، زندان، تبعید و سختی های فراوانی را متحمل شد. ولی توانست اقشار جامعه را بر علیه رژیم منفور شاه که دستش به خون مردم آغشته شده بود و اخلاق، معنویات، فرهنگ، تاریخ این مردم و کشور را به سوی نابودی می کشاند، بشوراند. لذا می توان زندگی نامه وی را الگوی واقعی برای کسانی دانست که در کره زمین، وظایف اصلی خود را به خوبی درک می کنند و آثار باقی مانده از او را گنجینه ای برای تمام بشر محسوب کرد. این شخصیت پاک دامن تاریخی که تمام عمر خود را جهت نیل به هدفی مقدس خرج کرد و با معنویات و اخلاق عالی، استعداد بی نظیر خود، پایه یک مکتب فلسفی، سیاسی و ایدئولوژیک مسلح به ارزش های اسلامی و دارای میراث غنی ادبی و فرهنگی - که شناخت کامل از این مکتب مستلزم مرور زمان طولانی است - را بنا نهاد و تلاش های وی فقط در راه مردم خود نبوده و بلکه خدمت گزار تمام بشر و به سخنی دیگر، زمانه خود بوده است. کافی است که آثار نوشته شده در مورد مقایسه بین کاخ رضا شاه و محل زندگی امام را برای درک معنویات وی مطالعه کنیم؛ کاخ با شکوه و براق استوار شده بر روی آه و ناله مظلومین و اشتباهی بی نهایت سیر نشده از خون مردم و معنویات مبتذل شده، در یک سو و زندگی معمولی یک رهبر و فدایی حق و انسانی دارای قلبی غنی تر از تمام ثروت های دنیای فانی و سرمست از عشق الهی و رسیده به اوج محبت و معنویات، در سوی دیگر... با اینکه تمام جامعه جهانی از امام خمینی به عنوان سیاستمداری مدبر و رهبر جسور انقلاب و سرپرست یک کشور، شناخت دارند ولی فعالیت وی شامل بخش های مختلفی بوده است. این شخصیت

اعجازبرانگیز و دارای انرژی پایان‌ناپذیر حتی اطرافیان خود و کسانی که شناخت خوبی از وی نداشته‌اند، را نیز به حیرت انداخته بود. وی یک شاعر بزرگ نیز بوده است. امام خمینی قلم خود را در شعر فارسی - بخش غنی و متکی بر سنن تاریخی و ادبی که به لحاظ زیبایی و معانی خود از جایگاه خاصی در ادبیات جهانی برخوردار است - نیز آزموده و اشعاری را در وزن‌های غزل، رباعی، قطعه و ترجیح‌بند حاوی موضوعاتی از قبیل دنیا و آخرت، زیبایی، زندگی، انسان، جدایی وصال، فلسفه، اخلاق قوم و غیره، نوشته و در شعرسرایی هرگز از شاعرانی بزرگ چون سعدی و حافظ کم نیاورده است. آیت‌الله خمینی که به طور عمیق با علوم بیان، فلسفه و فقه آشنایی داشت، از دوران جوانی اش مشغول به سرودن اشعاری با تخلص «هندی» بوده است. شعر، برای تحقق خلاقیت سرشار از قدرت امام خمینی نقش یک پنجره را ایفا می‌کرد. منبع این قدرت پایان‌ناپذیر از عشق الهی سرچشمه می‌گرفت و این عشق الهی با خون و روح این شخصیت بزرگ ترکیب شده بود. موسی نشده کلیم خواهی شد تا جلوه حق تو را ز خود نرھاند در طور رهش مقیم کی خواهی شد با یار ازل ندیم کی خواهی شد شعر برای کسانی کلید است که می‌خواهند به دنیای اسرارآمیز و قلب شاعر نویسنده آن وارد شوند. درک خوب از معانی اشعار شخصیتی بزرگ و قدرتمند و سرمست از عشق الهی چون امام خمینی و سر زدن به دنیای داخلی و درون قلب وی، نیازمند با سواد و با فهم بودن همه خوانندگان است. اشعار کلاسیک و دارای محتوای عمیق و افکار فلسفی - عملی، خواننده را به تفکر و اندیشه وامی‌دارد و به حیرت می‌اندازد. «عشقی که انسان را آدم کرده است» انعکاس واقعی خود را در اشعار امام خمینی باز یافته است: لذت عشق تو را جز عاشق محزون نداند تا نگشتی کوه‌کن شیرینی هجرانی ندانیرنج لذت بخش هجران را بجز مجنون نداند ناز پرورده ره آورد دل پر خون نداند و یا: یاران نظری که نیک‌اندیش شومتکیبیرزان رو سوی محبوب کنمیگانه ز قید هستی خویش شوماز خرقة برون آیم و درویش شوماین اشعار احساسات داخلی، عشق به زندگی و قلب بزرگتر از دنیای یک عاشق حق و انسانی فروتن را طوری با مهارت منعکس می‌کند که خواننده آن از قدرت قلم شخصیتی که زندگی پر کشمکش را پشت سر گذرانده است، به حیرت می‌افتد. این اشعار سرچشمه گرفته از عشق عالی، مقدس و پاک به خدا، نوعی بیان از ایده‌های سرشار از پاکی معنویات و زیبایی آمده در قرآن کریم برای بشر و بیانگر دنیای پر از آرزو و خیالات خوش دنیای درونی یک بزرگوار، سرکرده، رهبر و سیاستمداری چون آیت‌الله سید روح‌الله الموسوی خمینی است. سیره زندگی، اعمال و باقی‌ماندگانش حتی در زمان قید حیات وی، ماهیت جاودانه به خود گرفته و کاخی را در قلب میلیون‌ها انسان بلند کرده است. اکنون ۱۵ سال از زمان ارتحال این بزرگوار می‌گذرد. ما در مقابل روح مقدس فرزند بزرگ مملکتی که به اندازه تاریخ جهان قدمت دارد، سر تعظیم فرود می‌آوریم و خاطره عزیز این شخصیت گرانقدر که میراث ارزشمندی از وی برای بشر باقی مانده است، را گرمی می‌داریم و مغفرت خداوند متعال را برای او مسألت داریم. در «دنیایی که به آن می‌آیند و از آن می‌روند» ... زمان که بر همه چیز دنیا محاط است، در قبال عشق الهی و حرف حق، عاجز و ناتوان می‌باشد. زمان که عمر دنیا را رفته رفته کوتاه می‌کند، فقط از حرف حق و عشق الهی به عنوان امانت مقدس نگهداری می‌کند و آن را به حافظه خود می‌سپارد. عشق همانند حفاظ از قلب حفاظت می‌کند و مانند باد خنک بر روح آدمی می‌وزد. زمانی که این اشعار را می‌خواندم، به یاد حرفی که شنیده بودم، افتادم: «اگر هر کدام از رهبران در دنیا می‌توانستند مصراعی از شعر بسرایند، به طور یقین، بشر در قبال بسیاری ای فجایع ایمن بود». ای کاش، تمام رهبران در دنیا می‌توانستند عاشق حق باشند و آن را قبله خود قرار دهند. فرخ روزی که فارغ از خویش شویطغیان کنی و خرمن هستی سوزیاز هر دو جهان گذشته درویش شوی یا حق گویان رسته ز هر کیش شویتو ای شخصیت مدبر، رحمت الهی بر تو باد. تا زمانی که امانت تو در دستان مطمئن و محبت تو در قلوب سرشار از نور الهی حفظ می‌شود، یاد تو جاودانه بوده و زنده خواهد ماند. عطر یار گلناره اینانج (از جمهوری آذربایجان) با مروری در اشعار امام خمینی درمی‌یابیم که ایشان در کنار رهبری دینی و سیاسی از استعداد بزرگ شاعری نیز برخوردار بوده است. این محصول نخستین آشنایی بنده با اشعار امام است. از رؤیت دال‌الهام بخش و تماس با روح فردی که تاریخ ایران را از محور خود خارج کرده احساسات غیرقابل توصیفی به انسان دست

می‌دهد. اشعار امام از آن حکایت دارند که ایشان در طول همه عمر بسوی حق تلاش کرده است. ایشان یک عشق و سجده‌گاه دارند و آن عشق هم حضرت حق است که همه قبله‌ها را بخود معطوف ساخته است. دوستی عاشقانه کم است و برای رسیدن به یار باید تلاش کرد و قربانی داد و همواره در جهاد بود. این جهاد در واقع جنگ زاهد با درون خود و با نواقص خویش است. تلاطم‌های در بطن شاعر نیز پایان نمی‌یابد و عذابهای ناشی از حالات روحی که به وی دست می‌دهد وی را با پیوندهای محکمتری به عشق خود می‌بندد. ولی لذت این حالات مگر قابل توصیف است؟ آنکه عاشق نیست چطور می‌تواند قدر عشق را ببیند. با این حال امام تلاش می‌کند همانند فانوس دریایی راه را به گمراهان نشان دهد. شاعر انسانها را مورد خطاب قرار می‌دهد و قبل از آنکه مرگ در بزند تلاش می‌کند سیم دل آنها را به صدا بیاورد. عاشق‌امام در اغلب اشعار خود «یار» و «دوست» را مورد خطابت قرار می‌دهد. به عنوان درویش در حال سماع این کلمات از زبان ایشان جاری می‌شود. این یار طبیعی است که به زخمهای دردناک و خونین وی التیام می‌بخشد. این زخمها در گردش دنیا و در لابلای مشکلات دنیا از بین می‌رود و رقت قلب نصیب ما می‌شود. به غیر از بهترین دوستی که برای من جایگزین مجلس دوستان است دوست نزدیک دیگری نیست که به زخمهایم التیام بخشد عاشق شراب عشق را نوشیده و مست شده است. وی وقتی که شربت ساقی را مثل عشق خدایی به دل گرفته، میکده به خانه قلبش تبدیل شده است. این تعبیر امام خمینی در مطابقت با تعابیر معاصر صوفی اشاره‌ای به مستی از عشق خدا می‌باشد. درویش نام خدا را ورد زبان و روح خود را مست می‌کند و رند سرمست به حسرت عشق رهسپار می‌شود. چنان مست شو که عقل را از دست بده و خود را به فراموشی بسپار راه منتهی به دلبر برای عقل‌های بیدار برای همیشه بسته استطریق‌شاعر آگاه از این است که راهش به ابدیت می‌رسد. این راه را همه ما طی می‌کنیم. راه برخی بسیار هموار و عده دیگران پرفراز و نشیب است. بعضی‌ها در خانه قبر روی تشک می‌خوابند و برخی‌ها روی خار. امام قصد آن را ندارد که به باز کردن چیستانی بپردازد که بزرگان و متفکران جهان از باز کردن آن عاجز مانده‌اند. وی فقط تلاش می‌کند با خود به تفاهم برسد و هماهنگی بین روح و جان خویش ایجاد نماید. نه ابوعلی سینا و نه صدری بزرگ به نغز بلایا نرسیدند به منشأ بلایا و به راهی که مقصدش نیستی است نرسیدند عشق به خدا در فطرت انسان و در بطن گلی است که از آن ساخته شده است. خداوند به پدرمان آدم و مادرمان حوا که برای تزئین دنیا آفریده است عشق روح خود را دمیده است. همانگونه که در غزل فوق «مقصد راه - نیستی» نیز آوردیم، سیمایی که تاریخ معاصر ایران را از محور خود برون کرده متوجه آن نکته بود که خارج کردن دنیا از محورش محال است. هر گام بشر تحت نظر خدا است و کسی نمی‌تواند بدون اجازه خدا حتی برگی را از درخت بچیند. هر روز از دری به در دیگری و از منطقه‌ای وارد منطقه دیگری می‌شویم، ولی باز هم بی‌انتهایی در انتظار ما نشسته است. تو می‌توانی از یک کاروان جدا و همراه کاروان دیگری شوی و می‌توانی ساروان خود را عوض کنی ولی مقصد عوض نمی‌شود. کاروانی که با آن سفر کرده‌ای فقط یک مقصد و یک حجاز دارد، آن هم بی‌انتهایی بی‌سوی خدا. از این سطرها نیز هویدا است که خمینی پیراهن درویشی بر تن کرده، بار سفر را بسته و با حزن به فانی بودن دنیا لبخند می‌زند. کسی که از درک این مهم عاجز مانده، خدا به او رحم کند. امام که توانسته بود هزاران انسان را به راه تمسک به کلام و اراده اسلام سوق دهد. هنگامی که با خدا و با خود تنها می‌ماند دنیا رنگ دیگری برای وی می‌گرفت. و مکالمه وی با خدای خود شروع می‌شود. عذاب‌اینجا است که عذابها شروع می‌شوند. این عذابها از درک لا‌ابد بودن این بحث ناشی می‌شود که جام مرگ بالا-خره روزی به وی نیز داده خواهد شد. وقتی که زنگ عجل به صدا درمی‌آید برخی با حزن و برخی‌ها با شوق به آن می‌پیوندند. چرا طوفان از بالا به روی لاله سرخ می‌کوبد مگر او زیبایی لاله سرخ را نمی‌بیند جرعه‌های عذاب‌این عذاب جفایی است که عاشق در راه محبوبش متحمل آن می‌شود. دردهای عذابی که برای نیل به دلبر متحمل می‌شود در واقع تلاشهای اندکی در راه سعادت ابدی است. بشر برای رسیدن به یار خود دارد مجادله می‌کند. برای این کار پیش گرفتن راه کعبه عشق معنی ندارد. کعبه باید در داخل تو و در خانه قلب تو باشد. اگر روح صاف نباشد چه معنی دارد که رویت را به کعبه گذاشتی و یا نگذاشتی. ای

سالک کعبه را مجوی. آن را در داخل قبله گاه خود بجوی. برای یک کعبه در شرابی در دست ساقی و برای دیگری در کلمه «لبیک» درویش و برای دیگری در بت‌ها و غیره... اگر پرده‌ها را از جلوی چشمانت برداری و چشم بصیرت دلت باز شود در می‌یابی که خیر و شر در مغز درک تو از او است. خدا را در چارچوب امکانات اعطا شده به ما و اجازه لطف شده به ما درک می‌کنیم. دنیا را به اندازه‌ای احساس می‌کنیم که احساسمان از خدا همانقدر است و بشر را بحدی دوست داریم که میزان محبت ما به خدا همانقدر است. ای حافظ کعبه، مگر وقت فرا نرسیده است؟ بردار پرده را که کعبه دل مستان همیشه باز است کعبه دلوقتیکه پرده‌ها کنار زده می‌شود چهره لاله سرخ مانند پیامبر ناجی حضرت محمد(ص) نور می‌افشاند. غزل بندهای دل را با هم می‌خوانیم: غیر از لاله سرخ سیمای تو، من امید دیگری نمی‌شناسم اگر مرا نجات ندهی نمی‌دانم عاقبتم چه خواهد بود عطر این گل رز سرتاسر دنیا را فراگرفت و انسانها را از خواب غفلت بیدار کرد. اشکان خون رنگ لاله سرخ قطره قطره به چشمان بسته شده از غفلت تراوش کرد و اذهان خواب‌آلود را بیدار ساخت. حضرت محمد(ص) برای ساربانان ما و گسترش عطر اسلام و عشق خدا به دنیا آمد. رایحه دلبر در دلها جاری شد و روحیه‌ها را قوت بخشید: همه عطرهایی که از گلزار طلایی به مشام می‌رسد با عطر دلبر جلوه‌دار می‌شود و نور ظلمت را درمی‌نوردد عطر یار سرابی با ایجاد چشمه جوشان در دشتی در صدد اغفال بندگان خدا برآمده است. از درون این سراب در دشت آتش زبان‌گونه‌های لاله سرخ گرم می‌شود و خارهای آن دلها را می‌خراشد. پیامبر ما روی دلهای تشنه آب پاشید و دشت را دوباره زنده کرد. فانوس دریایشاعر در غزلیات خود تارک دنیا بودن درویش‌ها را بهترین راه برای رسیدن به خدا نمی‌داند ولی با این حال بیان می‌کند که دلش مکان محتشمی برای عشق به خدا است. نور حق فانوس دریایی است که فقط افرادی با دیده‌های باز آن را می‌بینند. آنهایی که چشم بصیرتشان بسته است در تاریکی و آبهای خروشان گمراه می‌شوند و به مقصد نمی‌رسند. در اشعار امام شاهد دوری از دنیا و تلاش برای راهیابی به اسراری که حوادث پنجگانه از درک آن عاجز مانده‌اند می‌شویم. این تلاشها همانگونه که به نظر می‌رسند واقعی هستند. زیرا دستانی که به سوی خدا دراز می‌شوند و دیدگانی که برای آن می‌گیرند دست خالی بر نمی‌گردند. او کوتاه‌ترین راه منتهی به حق را نشان می‌دهد. پروردگار به بندگان محبوب خود اجازه می‌دهد تا آنها مسائلی را که دیگران نمی‌فهمند درک کنند و چیزهایی که از احساس آنها عاجز مانده‌اند حس نمایند. ولی درهای بصیرت انسانها را بتدریج باز می‌کند. اگر از یکی از درها به شایستگی عبور کند در آن صورت قدر موارد اعطا شده به وی را می‌داند و فقط در سایه شکرگذاری همه اینها، درب دیگری به رویش باز می‌شود... بدین ترتیب تا به آخر می‌رسد. هر آفریده‌ای فقط در حدی که آفریدگارش مجاز دانسته از دانش و تدبیر برخوردار می‌شود. امکان دارد برخی‌ها در طول عمرشان دست از کتاب بردارند ولی همانگونه که ابله به دنیا آمده‌اند مثل ابله هم عمر را به پایان برسانند. اما دیگری مطالبی را که از کتب خواننده در زندگی خود تطبیق می‌دهد و از خدا می‌خواهد که زندگی را به وی بفهماند و حق را به رویش باز کند. پروردگار متعال نیز این درها را به رویش باز می‌کند و دل بنده‌اش را آکنده از رحمت و شفقت خود می‌کند. از رذالت بازمی‌دارد و به سوی مرحمت خود سوق می‌دهد. خداوند دوست داشتن را به آفریده‌های خود یاد می‌دهد. شاعر از مشعل فانوس دریایی شعله‌هایی در قلوب انسانها ایجاد کرده و به ایجاد فانوس دیگری در اعماق دورتر دریا دعوت می‌کند. اگر درون تو فانوسی نباشد فانوس دریا راه تو را روشن نمی‌کند. آن باید در دل تو باشد تا بتوانی ظلمت را درنوردی. با آتش دوزخی در دست نمی‌توان به جانها نور افشاند. همانگونه که در نمونه‌های فوق‌الذکر شاهدش هستیم امام خمینی در اشعار خود با رمز سخن می‌گوید. تلاش می‌کند زیبایی، عشق، لامکانی و غیرقابل دسترس بودن خدا را به خوانندگان برساند. بدون تردید، شاعر، خدا، فلسفه جهان، مرگ و عشق را به وسیله درک خدادادی محصول مرحمت و سخاوت آفریدگار به دیگران انتقال می‌دهد. زندگی چه ما باشیم و یا نباشیم از روزی که خداوند کلمه «کن» را فرموده موجودیت یافته و تا لحظه «نابود شو» ادامه خواهد یافت. (بخش مطبوعات سفارت جمهوری اسلامی ایران - باکو) پدیدآورنده: خانم اراده آفت <http://www.hawzah.net/hawzah/Magazines/MagArt.aspx?>

لیله الرغائب چگونه شبی است

مهری هدهدی

"رجب، ماه خداست؛ ماه پر برکتی است که اعمال بسیاری برای آن ذکر شده است. باید خود را در دریای زلالش بشویم تا پاک شویم. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر کس یک روز از ماه رجب را روزه بگیرد، موجب خشنودی خدا می شود و غضب الهی از او دور می گردد و دری از درهای جهنم بر روی او بسته می شود. اعمال ماه های رجب و شعبان، جهت آماده ساختن روح برای شرکت در میهمانی ماه مبارک رمضان می باشد. برای درک عظمت ماه رمضان باید از قبل خود را آماده نمایم. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: ماه رجب، ماه استغفار است من است. پس در این ماه بسیار طلب آمرزش کنید که خدا آمرزنده و مهربان است. اولین شب جمعه ماه رجب را لیله الرغائب نامند. در این شب ملائک بر زمین نزول می کنند. برای این شب عملی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ذکر شده است که فضیلت بسیاری دارد و بدین قرار است: روز پنجشنبه اول آن ماه - در صورت امکان و بلا مانع بودن - روزه گرفته شود. چون شب جمعه شد مابین نماز مغرب و عشاء دوازده رکعت نماز اقامه شود که هر دو رکعت به یک سلام ختم می شود و در هر رکعت یک مرتبه سوره حمد، سه مرتبه سوره قدر، دوازده مرتبه سوره توحید خوانده شود. و چون دوازده رکعت به اتمام رسید، هفتاد بار ذکر "اللهم صل علی محمد النبی الامی و علی آله" گفته شود. پس از آن در سجده هفتاد بار ذکر "سبوح قدوس رب الملائکة والروح" گفته شود. پس از سر برداشتن از سجده، هفتاد بار ذکر "رب اغفر وارحم و تجاوز عما تعلم انک انت العلی الاعظم" گفته شود. دوباره به سجده رفته و هفتاد مرتبه ذکر "سبوح قدوس رب الملائکة والروح" گفته شود. در اینجا می توان حاجت خود را از خدای متعال درخواست نمود. ان شاء الله به استجابت می رسد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در فضیلت این نماز می فرماید: کسی که این نماز را بخواند، شب اول قبرش خدای متعال ثواب این نماز را با زیباترین صورت و با روی گشاده و درخشان و با زبان فصیح به سویش می فرستد. پس او به آن فرد می گوید: ای حبيب من، بشارت بر تو باد که از هر شدت و سختی نجات یافتی. میت می پرسد تو کیستی؟ به خدا سوگند که من صورتی زیباتر از تو ندیده‌ام و کلامی شیرین تر از کلام تو نشنیده‌ام و بویی، بهتر از بوی تو نبوده‌ام. آن زیباروی پاسخ می دهد: من ثواب آن نمازی هستم که در فلان شب از فلان ماه از فلان سال به جا آوردی. امشب به نزد تو آمده‌ام تا حق تو را ادا کنم و مونس تنهایی تو باشم و وحشت را از تو بردارم و چون در صور دمیده شود و قیامت بر پا شود، من سایه بر سر تو خواهم افکند. امید آن است که در پایان این نماز با فضیلت، محتاجان به دعا را فراموش نکنید و ما را نیز از دعای خیر خود محروم ننمایید. "التماس دعا" برگرفته از مفاتیح الجنان گروه دین تبیان

درس آموزان آموزه های حسینی

سید مسعود علوی

امروز، زادروز آن امامی است که باب هدایت او وسیعتر از دیگر ابواب هدایت است و سفینه نجاتش سریعتر از دیگر سفائن نجات، امواج حوادث و واقعه را می شکافد و به ساحل سعادت می رسد. او هم دین را هم دین مداران را از ورطه امحاء و نابودی رهانید و ذلتی که امت اسلام را فرا گرفته بود به عزتی جاویدان مبدل نمود و سربلندی اهل ایمان را جایگزین سرافکندگی، رشادت را جایگزین جبن و انزوا، خداگرایی را جایگزین مادیگرایی فرمود. افزون بر علمای معظم شیعه، بیش از شصت تن از علمای اهل سنت با مختصر اختلاف و با سندهای گوناگون، این حدیث را نقل کرده اند که پیامبر اکرم (ص) فرموده است: «حسین منی و انا من

حسین». (۱) «بخاری» در کتاب «ادب المفرد» از «یعلی بن مره» نقل کرده که روزی ما را به همراه رسول خدا (ص) به صرف غذایی دعوت کرده بودند. هنگامی که برای صرف غذا بیرون رفتیم ناگاه حسین بن علی را در راه دیدیم که بازی می کرد. وقتی رسول خدا (ص) او را دید شتابان به سوی حسین رفت و دست های خود را گشود تا در آغوشش بگیرد ولی او به این سو و آن سومی گریخت و با این کار خود، پیامبر را می خندانند تا بالأخره رسول خدا او را گرفت، یک دست خود را بر چانه او نهاد و دست دیگرش را بر سر آن کودک گذاشت. سپس گونه خود را بر گونه او نهاد و فرمود: «حسین منی و انا من حسین» حب الله من احب حسینا. حسین از من است و من از حسینم، خداوند دوست بدارد هر کس که حسین را دوست دارد. (۲) اینکه پیامبر اکرم (ص) فرموده حسین از من است، معنای روشنی دارد و نیاز به تأمل و اقامه برهان ندارد، اما اینکه فرموده من از حسینم، چه معنایی دارد و به چه دلیل، حضرت این عبارت را بیان نموده است؟ وقتی این جمله را شخصی در مورد شخصی دیگر به کار می برد یعنی تمامی هستی خویش را به او منتسب نموده و به دیگران می فهماند که بدون شخص مورد اشاره، زندگی اش پدیداری و پایداری نخواهد یافت. هستی نبی اکرم (ص) که سراسر معنویت و ایمان است به چه دلیل به وجود حسین بن علی (ع) بستگی تام دارد؟ معنویت و ایمان و یقین کامل در آیین پاک اسلام و ولایت معصومین (ع)، متجلی است و امام حسین (ع) با قیام خونین خویش و اهدای تمام هستی دنیایی اش این آیین پاک را که در محاق ستم بنی امیه به امحاء نزدیک می شد، به فجر احیاء آورد و تا بنده تر نمود و در واقع هستی دوباره بخشید و روح نبوی را در کالبد محتضر امت پیامبر دمید. به همین علت در روایت است که: «کلهم باب الله و لکن باب الحسین اوسع...» تمامی ائمه معصومین (ع) باب حجت و رحمت و عنایت حقتعالی هستند اما بابی که سالار شهیدان به روی حقیقت جوین گشود، بسیار وسیع و نامتناهی است و نور منتج از آن تا قیامت، پایدار و پدیدار است. درسی که تمامی آحاد مکتب شیعه خصوصاً نیروهای نظامی و مسلح و پاسداران آیین و میهن ما از زندگی و قیام حیاتبخش حسینی آموخته اند این است که مساعی و مبارزات آنان در رویارویی با مستکبران و ستمکاران، آمیزه ای از خلوص برای خدا و خدمت بی شائبه به مردم، همراه با احیای اخلاق فردی و اشاعه معارف دینی و جوشش درونی و بیرونی معنویات و ارتباطات خداگرایانه است؛ همان جوششی که از قیام عاشورا نشأت گرفته و هزار و اندی سال است قلب و اندیشه رهروان حسینی را به حرکت و خیزش خلوص آمیز واداشته است. همین جوشش و خروش معنوی بود که در سال ۶۱ هجری با وجود قلت عده و عُده اهل حق، به رسوا نمودن و بی آبرو کردن قدرت های سلطه گر زمان انجامید و اگر پاسداران انقلاب اسلامی در استمرار سیره حسینی، پویایی و پایداری خویش را حفظ کنند، فردا نیز همانند امروز و دیروز تاریخ انقلاب، سلطه جوین جهانی با رسوایی و بی آبرویی فزاینده رو به رو شده و برای اجرای دسیسه های نظامی و فرهنگی خود با سدی سدید و بازدارنده مواجه خواهند شد. عناصری که موالید معظم شعبان؛ حضرت سیدالشهداء، حضرت ابوالفضل و امام سجاد علیهم السلام به وسیله آن به پیروان خویش رمز ماندگاری و پایداری را آموخته اند؛ با تمام توان و هستی به میدان آمدن، عمل به اوامر و انجام فرایض الهی و دوری از مظاهر فریبای دنیوی است. اینها برترین عوامل قدرت سیاسی و اجتماعی و سرمایه های زوال ناپذیر حیات فردی و جمعی توحیدیان است که محاسبه گران و نظریه پردازان ماده مدار غربی از درک ژرفای شگرف آن غافلند. حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) و برادر بزرگوارش حضرت عباس بن علی (ع) در کارزار سرخ کربلا به شهادت رسیدند و جسم خاکی شان فانی شد، امام سجاد (ع) نیز حدود ۳۴ سال را در مدینه در انزوا گذرانید، اما مرام و مبارزه این سه بزرگوار تا هماره هستی، نور خداخواهی و عملگرایی را به تاریخ ایمانیان تاباند و بی کرانگی قدرت معنوی را شناساند. هر سه به ظاهر فانی شدند، اما معنویت و ایمان شان باقی ماند و آموزه های آسمانی شان در تمام برهه ها به نابودی اهل ستم و سیاهی انجامیده و خواهد انجامید. پاسداران عزیز میهن مان که تجسم بخش قیام و قرب حسینی و سجادی هستند و این روزها با اجرای رزمایش موشکی پیامبر اعظم - ۶، قدرت ساکنان حصن ایمان را به جهانیان نمایانند، وارثان صالح عاشوریان و آئینه داران رزم آوران عرصه دفاع مقدسند که سلاح و صلاحشان تمام قدرتهای جهانی را مهار کرد و همچون بنی

امیه، بی آبرویشان نمود به گونه ای که نتوانستند ذره ای از خاک ایران را تصاحب کنند و اندکی در قلب و اندیشه ولایت مداران میهن نفوذ نمایند؛ گر چه اجسام مطهر بسیاری از بسیجیان و مبارزان ما فانی گردید اما هنوز روح و روحیه عباس آسای آنان در میان آحاد امت خصوصاً نیروهای مسلح و مصلح ایران اسلامی، موج خیز و جریان انگیز است و دشمنان ما می دانند که رزمایش پیامبر اعظم (ص)، استمرار همان رزم کربلای پنج است و پنجه های پلشت ستمکاران را شکسته و اگر بخواهند در برابر دین ما صف آرایی کنند، اهل رزم و رزمایش ایران، تمام دنیای آنان را به تزلزل خواهند کشاند. ماهیت قیام امام حسین (ع) ۱۳۹۰/۰۴/۱۴ بزرگنمایی: میر عماد اشراقی‌اشاره: حضرت حسین بن علی (ع) از خرد سالی تربیتش بر این بود که با صراحت لهجه از حق و حقیقت دفاع فرماید و هر گاه لغزش دید با شجاعت شهادت خود کتباً و شفاهاً تذکر دهد و نگذارد دین مبین اسلام که برای ابقای آن خون هایی ریخته شده باشد قربانی هوسرانی بنی امیه گردد و لذا تا آنجا که مقتضیات اجازه می داد دادخواهی خود را به صورت نامه ها و قاصدها به طرف عثمان و معاویه می فرستاد و با یک بیان سحر آمیز آنها را از راه نصیحت و اندرز از تخطی و تجاوز و تعدی باز می داشت و همواره خط مشی جدش و پدرش را گوشزد می فرمود. قیام و نهضت حضرت امام حسین (ع) ابعاد مختلفی داشت: ۱- قیام او جنبه تقوایی داشت یعنی نهضت او ماهیت عکس‌العملی آن هم عکس‌العمل منفی داشت، یعنی در مقابل تقاضای نامشروع یزید و دار و دسته اش که از حضرت خواستند بیعت کند، او جواب نه داد و زیر بار نرفت و اگر می رفت نه تنها با یزید بیعت کرده بود بلکه تمام کارهای معاویه و یزید را مهر تایید می زد. ۲- قیام او جنبه تعاونی داشت "ماهیت عکس‌العملی" ولی عکس‌العمل مثبت، یعنی با دعوت مردم کوفه، بایستی دعوت را بپذیرد و به آنها جواب مثبت بدهد. ۳- عامل سوم که از دو عامل قبل مهم تر و اساسی تر بود و اگر تنها همین موضوع هم بود، امام قیام می کرد، عامل امر به معروف و نهی از منکر بود و اگر از او بیعت همنمی خواستند و مردم کوفه هم از او دعوت نمی کردند، به حکم وظیفه شرعی و الهی خود می بایست قیام کند. در عامل اول حضرت امام حسین (ع) مدافع است می گویند بیعت کن، می گوید نمی کنم، در عامل دوم امام متعاون است، او را دعوت به همکاری می کنند، جواب مثبت می دهد، ولی در عامل سوم امام مهاجم است، امام یک انقلابی است، یک ثائر است و حقاً هم خوب وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را انجام می دهد و می توان گفت امر به معروف و نهی از منکر را زنده کرد و آبرو داد و حضرت امام حسین (ع) قبل از دعوت مردم کوفه اقدام به قیام کرده بود، زیرا از مدینه به مکه رفته بود و نامه های مردم کوفه در مکه به دست امام (ع) رسید و نویسندگان نامه ها هم همه دروغ نمی گفتند و حتی بعضی یاری هم می کردند: نظیر حضرت حبیب و هانی و غیره در راه هم که حضرت امام حسین (ع) به حر فرمود شما ما را دعوت کنید و اگر نمی خواهید برمی گردم به این معنی نبود که امام (ع) اظهار عجز بکند و بگوید برمی گردم و دیگر فعالیتی نمی کنم، این همه برنامه ریزی و تجهیز سپاه برای همین بود که او را می شناختند و خواستند امام را از بین ببرند و بر حکومت پلید و ننگینشان مسلط شوند، برای اینکه یزید مرد پلیدی بود که تمام دستورات اسلامی را زیر پا گذاشته بود و می خواست سلطنت خود را موروثی و با بیعت گرفتن از امام شرعی کند و اگر موفق می شد فاتحه اسلام خوانده می شد و با حکومت یزید اسلام به کلی از بین می رفت لذا امام (ع) هم به هیچ قیمتی حاضر نبود زیر این بار برود و نرفت و با قیامش اسلام محفوظ ماند و یزید و یزیدیان هم به هدف شومشان نرسیدند حضرت امام حسین (ع) قیام کرد و قیام خونین او دنیایی را تکان داد و با یک نهضت خونین حقیقتی را به دنیا تعلیم داد که دشمن هر اندازه ای قوی و نیرومند باشد می توان با فداکاری از راه مظلومیت او را از جای بر کند. حرکت امام حسین (ع) در مقابل یزید برای ابقای هویت و ماهیت مسلمین بود. حضرت برای مصلحت جامعه قیام کرد و او همیشه نفع عمومی را بر منافع شخصی ترجیح می داد. اگر امام حسین (ع) قیام نمی کرد، اگر در برابر دشمن کینه توز خود قد بر نمی افراشت، اگر او درسخت ترین حوادث روزگار استقامت نمی کرد امروز از اسلام نامی نبود و از هویت و امت مسلمین نشانی پدیدار نمی گشت. حسین (ع) با قیام خونین خود انقلابی بر پا ساخت. هنوز خون گلوی خشک نشده بود که علم های انقلاب علیه یزید و بنی امیه بلند شد. هنوز سر او را با اسرای او نزد یزید نرسانیده بودند که

پرچم مخالفت و خون بهایی به اهتزاز در آمد و کار به جایی رسید که یزید در خانه خود امان نداشت و هدف تیر ملامت حتی نزدیکان خود و حتی زن و بچه خود واقع شد. حضرت حسین (ع) زندگانی جاودانی را برای خود و امنیت و سلامت و سعادت را برای مسلمین تضمین فرمود. اگر حسین (ع) قیام نمی کرد آداب و رسوم از بین رفته بود، اگر حسین (ع) آن داعی حق و حقیقت آن پیشوای بی نظیر سیاست، آن نابغه عظمت و بزرگواری در مقابل فشار دشمن قدم سست کرده بود امروز یک میلیارد و نیم مردم دنیا با اتفاق کلمه شهادت بر یگانگی خدا و رسالت محمد و عظمت اسلام نمی دادند بی جهت نیست که ۱۴ قرن خردمندان، عقلا، سیاستمداران و دانشمندان در این سیاست ملی خضوع و خشوع کرده اند، بی سبب نیست میلیون ها بشر دنیا در طول سال ها احساسات دینی و اجتماعی نشان داده به پاس نهضت یک روز حسین (ع) هر سال نهضت ملی بر پا می کنند که تو گویی دیروز حسین کشته شده است. هر کس هر اندازه هم بزرگ و با عظمت و محترم باشد بیش از یک سال و منتهای تا یک قرن نامی از او برده نمی شود. حوادث روزگار آثار روحی او را محومی سازد ولی اندیشه و افکار حسین که سلطه و روش تعلیمی او بوده و با زندگی خون بر دشت سرخ فام کربلا نوشت قرن های متمادی است که از نظر ها محو نشده، ایرانیان و شیعه هر کجای جهان بوده اند در راه ابقای نام پیشوای خود و تجدید مجد و عظمت اسلام و تجدید ذکر فضیلت آل محمد (ص) و بیان مناقب این خاندان که منجی عالم بشریت از فشار ظلم و ستم حکومت های ظالم و ستمکار بوده اند از هیچ چیزی دریغ نداشته و بهترین و محبوب ترین چیزی که در نظر آنها بوده در این راه صرف کرده اند. این احساسات، این حق شناسی، این قدردانی و سپاسگزاری از پیشوای خود جهت آن است که حسین آن پیشوای دوراندیش اگر قیام نمی کرد این ملت محو و نابود شده بودند. حضرت حسین (ع) در سایه تعلیمات آسمانی که جدش تعلیم فرموده بود می خواند: "لا تحسبن الذین قتلوا فی السبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون. می دانست که در این معامله زیان نخواهد کرد دنیا آن قدر اعتبار ندارد که در راه یک امر معنوی قدم سست کند. او می دانست که نباید از زخم شمشیر و نیزه یا شماتت دشمن مانند بید لرزان شد. او مصمم گردید جامعه مظلوم و رنجدیده را از زیر یوغ بیدادگران نجات دهد. او می دانست فداکاری در راه حق و حقیقت زندگی ابدی است خلافت اندیشه و افکار آیین مرد بزرگ بود که با مشت آهنین بناهای مادیت را در هم شکست و کاخ بیدادگری را واژگون ساخت و ملت اسلام را از زیر فشار دشمن رهایی بخشید بیش از هزار و سیصد سال است مجالس دینی به نام حسین (ع) تشکیل می شود مساجد و مدارس به نام حسین (ع) بنا و تعمیر می گردد، محافل و مدارس و کتابخانه ها به نام حسین (ع) به وجود می آید. مزار او و مجالس تجدید مجد و عظمت او بزرگترین مکتب تربیتی بشری است. زیارت قبر حسین (ع) بزرگترین عمل ماجور مسلمین است که پس از واجبات دینی به آن عمل می شود و لذا هیچ عملی در اسلام پس از فرایض ثواب و اجرش به اندازه زیارت قبر حسین (ع) نیست و سبب آن توجه دادن مردم جهان به مرام مقدس و تعلیمات عالیه حسینی است که در صفحات زندگی هیچ کس از افراد بشر دیده نشده است. او مرام و هدف خود را روی پرچمی سرخ نوشت و در خیمه سلطنتی جایی که اعداء بتوانند بخوانند نصب کرد و آن این جمله بود: القتل خیر من رکوب العار والعار خیر من دخول النار کشته شدن با شرافت و عزت بهتر از ننگ و ذلت و بندگی است. لا اری الموت الا سعاده و لا الحیوه مع الظالمین الا برما مرگ با شرافت جز سعادت نیست و زندگی با بیدادگران جز رنج و زحمت نیست. مکتب حسین ابن علی (ع) دانشگاه وسیعی است که شاگردان مکتبش از چند صد میلیون بیشتر می باشد و در تمام کشورهای اسلامی حتی روی دریاها و اقیانوس ها هم اگر دو نفر باشند مکتب فضیلت اخلاقی او را افتتاح کرده و با ذکر نام و مجد و عظمت او افتخارت ملی خود را تجدید می نمایند. امام حسین (ع) در مورد ماهیت قیام خود فرموده است: "قیام من نه از روی جاه طلبی و خودخواهی است و نه از روی تبهکاری و ستمگری است، بلکه برای خیر خواهی و اصلاح در امت جدم پیامبر اکرم (ص) است. من می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کرده باشم و به روش و سیره جدم پیامبر و پدرم علی بن ابی طالب گام بردارم، پس هر که مرا پذیرفت و از روی حق و صداقت دعوت مرا قبول کرد خداوند سزاورتر است به حق و هر که مرا رد نمود و از این دعوتم سرباز زد، صبر می کنم

تا خدا بین من و این قوم داوری کند و خداوند بهترین داوران است. منابع: مجموعه زندگانی چهارده معصوم (ع)، عماد الدین حسین اصفهانی، قم: نشر طلوع، ۱۳۸۰ چهار وادی سلوک، محمد کاظم بصیریابر قویی، قم: دفتر نشر الهادی، ۱۳۷۹ حلیه المتقین، علامه محمد باقر مجلسی، تهران: انتشارات باقرالعلوم، ۱۳۷۷ رسالت

برزخ

مجید نقی زاده

عالم برزخ، عالم متوسطی میان دنیا و آخرت است که مردگان تا قیامت در آن بسر می‌برند. پس از اثبات وجود روح مجرد و بقای آن پس از مرگ و تخلیه بدن، این مساله اساسی مطرح می‌گردد که ارواح پس از مرگ و خارج شدن از قالب اجسام بدنی در کجا زندگی می‌کنند؟ آیا عالمی به نام برزخ که واسطه بین عالم دنیا و عالم آخرت است وجود دارد؟ یعنی ما در سلسله عقاید خود و ملاحظه مراحل تکاملی انسانها قبل از این دنیای مادی، نطفه بودیم و قبل از نطفه عناصری در زمین، و بعد از نطفه به صورت انسانی در آمدیم و در دنیا زندگی می‌کنیم آیا بعد از این دنیا هم به عالم دیگری وارد می‌شویم به نام عالم برزخ یا نه؟ کلمه برزخ در لغت به معنای فاصله و حائل میان دو چیز را گویند. مرحوم طریحی (۱) در مجمع‌البحرین (۲) در معنای کلمه برزخ چنین می‌نویسد: «البرزخ: الحاجز بین الشیئین یعنی «برزخ حائل بین دو شیء است، سپس روایتی از معصوم علیه السلام چنین نقل می‌کند: «نخاف علیکم هول البرزخ پس مراد از برزخ در این روایت بین دنیا و آخرت از هنگام مرگ تا رستاخیز می‌باشد پس کسی که می‌میرد، داخل برزخ می‌شود. این کلمه و واژه در قرآن سه بار و در سه آیه ذکر شده است: در دو آیه که یکی در سوره فرقان و دیگری در سوره «الرحمان است، واژه برزخ به معنای فاصله و حائل میان دو دریا که یکی شور است و دیگری شیرین و به هم نمی‌آمیزند، آمده و در آیه سوم که در سوره «مؤمنون است، در معنای عالم برزخ یا فاصله میان مرگ و رستاخیز ذکر شده است. آیه اول: «و هو الذی مرج البحرین هذا عذب فرات و هذا ملح اجاج و جعل بینهما برزخا و حجرا محجورا» (۳). «او خدائی است که آب دو دریا را بهم آمیخت، دو دریایی که آب یکی از آن دو شیرین و گوارا است و آب دیگری شور و تلخ، و میان این دو آب فاصله و حائلی قرار داد تا همیشه از هم جدا باشند و به هم نیامیزند». آیه دوم: «... و بینهما برزخ لا بیغیان...» (۴). «میان آن دو دریا فاصله‌ای است که به حدود یکدیگر تجاوز نمی‌کنند و به هم نمی‌آمیزند». آیه سوم: «لعلی اعمل صالحا فیما ترکت کلا آنها کلمه هو قائلها و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون» (۵). «گناهکاران گویند تا شاید به تدارک و جبران گذشته کردار نیک انجام دهم و به آن خطاب شود که هرگز چنین نخواهد شد و گناهکاران کلمه «ارجعنی را که از سر حسرت بر زبان رانند و نتیجه‌ای نگیرند، که از عقب آنها عالم برزخ است تا روزی برانگیخته شوند. غیر از این آیه، آیات دیگری نیز در قرآن ذکر شده که از مجموع مطالب آنها استفاده می‌شود که عالم برزخ واسطه بین عالم دنیا و عالم آخرت است از جمله آنها: «و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون» (۶). «ای پیامبر) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده‌اند و نزد پروردگارشان (در عالم برزخ) روزی داده می‌شوند». در آیه ۱۷۱ سوره آل عمران می‌فرماید: «و از نعمت خدا و فضل او (نسبت به خودشان در عالم برزخ) مسرورند و (می‌بینند که) خداوند پاداش مؤمنان را ضایع نمی‌کند (نه پاداش شهیدان و نه پاداش مجاهدان را که شهید شدند)». «یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة...» (۷). خداوند کسانی را که ایمان آوردند، به خاطر گفتار و اعتقاد ثابتشان، استوار می‌دارد هم در این جهان و هم سرای دیگر (در عالم برزخ و سرای آخرت). از همه این آیات استفاده می‌شود که بعد از مرگ، عالم برزخ است تا روزی که مبعوث شوند و این برزخ عالم قیامت نیست یعنی انسان پس از مرگ بلافاصله به روز قیامت منتقل نمی‌شود. شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: چه می‌فرماید در آیه «النار یرضون علیها غدوا و عشیا...» (۸). «آتش است که هر صبح و شام که آنان بر آن عرضه می‌شوند؟» فرمود: «دیگران چه می‌گویند؟» عرض کرد:

«می‌گویند آن آتش جهنم جاوید (آخرت) است و گویند که بین صبح و شام غذایی نباشد». فرمود: «پس اینها خوشبخت‌اند» که بخشی از روز را در آسایش بسر می‌برند». عرض کرد: «پس چگونه است؟» فرمود: «این، در دنیا است که مربوط به عالم برزخ است. و اما جهنم جاوید محتوای این آیه است: «... و یوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب (۹)». «روزی که قیامت برپا شود (می‌فرماید): آل فرعون را در سخت‌ترین عذابها وارد کنید». در احادیث معتبر از پیامبر و ائمه علیهم السلام در توضیح عالم برزخ چنین وارد شده است: «البرزخ هو امر بین امرین و هو الثواب و العقاب بین الدنیا و الآخرة و هو قول الصادق علیه السلام و الله ما اخاف علیکم الا البرزخ (۱۰)». «برزخ همان امر بین دو امر ثواب و عقاب بین دنیا و آخرت است و آن قول امام صادق علیه السلام است که می‌فرماید: «به خدا سوگند من بر شما (شیعیان) نمی‌ترسم جز از مرحله برزخ بین دنیا و آخرت. در مورد آیه «و من ورائهم برزخ..» امام صادق علیه السلام فرمود: «هو القبر و ان لهم فيه لمعیشه ضنکا و الله ان القبر لروضة من ریاض الجنة او حفرة من حفرة النار». «مراد از برزخ همان قبر می‌باشد و البته برای کافران هر آینه زندگی سختی در آنجا می‌باشد به خدا سوگند که قبر هر آینه باغی از باغهای بهشتی (برای مؤمنین) و یا حفره‌ای از حفره‌های آتش جهنم (برای کافران و..). می‌باشد (۱۱)». از اینرو امام صادق علیه السلام خطاب به شیعیان آن زمان می‌فرماید: «والله اتخوف علیکم فی البرزخ. قلت ما البرزخ؟ فقال: القبر منذ حین موته الی یوم القیامة. من بر شما (شیعیان) در عالم برزخ می‌ترسم، راوی می‌گوید: من به امام صادق علیه السلام گفتم که عالم برزخ کجا است؟ فرمود: قبر است، زندگی در آن از زمان مرگ تا روز رستاخیز ادامه دارد». امام صادق علیه السلام به جمعی از شیعیان خود فرمود: به خدا قسم که تنها خطری که من بر شما احساس می‌کنم، برزخ است و چون قیامت شود و کار به دست ما برسد، ما بر کار شما از خودمان اولویت داریم (۱۲). از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمود: «ارواح مؤمنان عالم در برزخ به کنار چشمه‌ای از بهشت به نام «سلمی زندگی می‌کنند (۱۳)». «ابوبصیر» می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم ارواح مؤمنین پس از مرگ در چه وضعیتند؟ فرمود: «در برزخ در میان غرفه‌هایی از بهشت بسر می‌برند، از خوراک بهشتی می‌خورند و از آب آن می‌نوشند و منتظر انجام وعده پروردگار خود هستند» (۱۴). پس عالم برزخ حائل بین دو شیء یعنی مابین دنیا و آخرت از هنگام مرگ تا روز بعثت است پس کسی که می‌میرد، داخل برزخ می‌شود که واسطه و حائل بین دنیا و آخرت است (۱۵). کیفیت عالم برزخ کیفیت عالم برزخ مابین دو عالم جسم و نفس است یعنی نه همانند عالم جسم دارای جسمانیت و ماده است و نه مانند عالم نفس مجرد (خالی) مطلق از صفات ماده، یعنی ماده نیست ولی آثار ماده نظیر کیف و کم و این را دارد یعنی دارای اندازه و حدود است و رنگ و پوست، همانند عالم خواب و رؤیا [۳] برزخ در قرآن لفظ برزخ ۳ بار در قرآن در سوره المؤمنون آیه ۱۰۰ و سوره الفرقان آیه ۵۳ و سوره الرحمن آیه ۲۰ آمده است. فلسفه وجود عالم برزخ علامه حسن زاده در این باره می‌گوید: که طفره مطلقاً چه در عالم ماده و چه در عالم معنا محال است مثلاً- انسان که در هر مرتبه‌ای از مراتب فعلیت باشد تا جمیع مراتب مادونش را نگذرانده و استیفاء نکرده باشد به آن مرتبه از فعلیت نمی‌تواند برسد، در مرتبه بدن، از ماده و طبع گرفته تا آن فعلیت را که داراست. و همچنین در مرتبه روح، از عقل هیولایی گرفته تا آن فعلیت که داراست؛ مثلاً عقل هیولانی به عقل بالفعل نمی‌رسد مگر اینکه عقل بالملکه را گذرانده باشد و گرنه ممکن نیست چون طفره محال است. بر همین اساس و اصل مسلم بین حکما و دانشمندان است که نتیجه گرفته می‌شود، هیچ روح انسانی بدون برزخ نمی‌تواند وارد عالم محشر و بهشت یا جهنم ابدی شود؛ زیرا انتقال از محیطی به محیط دیگر که از هر نظر با محیط اول متفاوت است، در صورتی قابل تحمل خواهد بود که مرحله میانه‌ای وجود داشته باشد؛ مرحله‌ای که بعضی از ویژگیهای مرحله اول و پاره‌ای از ویژگیهای مرحله دوم در آن جمع باشد. [۴] بهشت و جهنم برزخیغیر از بهشت و جهنم قیامت، بهشت و جهنم دیگری در عالم برزخ وجود دارد که در آن خلود (جاودانگی) نیست بلکه پایان پذیر است و تا قیامت ادامه دارد. و حتی در این بهشت و جهنم تکامل فرض دارد؛ یعنی ممکن است شخصی در بهشت باشد و درجاتش افزوده شود و یا شخصی از جهنم آزاد شده و یا عذاب او در اثر کارهای خیر بازماندگان تخفیف پیدا کند [۵] برزخ، در لغت به معنای حاجز و

جداکننده دو چیز از یکدیگر، و در قرآن و احادیث و متنهای فلسفی و عرفانی به همین معنا، بسیار به کار رفته است؛ مثلاً وسوسه به «برازخ الایمان» (حد واسط کفر و ایمان یا شک و یقین) تعبیر شده (ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۱۸)، یا فاصله میان مرگ و رستاخیز برزخ نام گرفته است. کاربرد اصطلاحی این واژه، خصوصاً در منابع دینی به معنای مرحله ای بین دنیا و آخرت (یا مرگ و قیامت) و در متنهای عرفانی و فلسفی به معنای عالمی میان عقول مجرد و اجسام مادی، حایز اهمیت است. (۱) اصطلاح دینی. برزخ سه بار در قرآن به کار رفته است (فرقان: ۵۳؛ الزحمن: ۲۰؛ مرجوع کنید به منون: ۱۰۰). در دو آیه نخست، به معنای جداکننده دو دریای شور و شیرین از یکدیگر، و در آیه سوم به مفهوم فاصله میان مرگ و رستاخیز یا عالمی بین دنیا و آخرت است. در آیه اخیر، خداوند پس از نقل قول بدکارانی که پس از مرگ درخواست بازگشت به دنیا و انجام دادن کارهای نیک دارند، می فرماید: «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ أَلَىٰ يَوْمٍ يُبْعَثُونَ» (و در پشت سرشان تا روز رستاخیز مانعی - در راه بازگشت آنها - است). مفسران در تفسیر برزخ در این آیه، آرای گوناگونی دارند، از جمله: حالتی بازدارنده از جبران گذشته؛ فاصله مرگ و رستاخیز؛ مانعی در راه بازگشت به دنیا پس از مرگ؛ حد فاصل دنیا و آخرت؛ باقیمانده دنیا تا فرارسیدن قیامت؛ مانعی در راه رسیدن به حالات صالحان؛ مانعی در رسیدن انسان به مراتب بالا در آخرت؛ صورتی ظلمانی متناسب با کارهای ناشایست افراد بشر و مانع بازگشت آنان به حق (آخرت) و به اجسام مرگب (دنیا)؛ فاصله میان دو نفخه صور؛ اجل؛ مهلت و قبر، و برخی آن را بر «عالم مثال» منطبق کرده اند. بیشتر مفسران قرآن «وراء» را در سوره مرجوع کنید به منون (آیه ۱۰۰) به معنای «امام = پیش رو» یا مترادفهای آن دانسته اند. این نکته را نیز یادآور شده اند که این آیه، بازگشت به دنیا را مطلقاً نفی می کند؛ زیرا با قیام قیامت، افراد زندگی اخروی می یابند (ابن منظور؛ راغب اصفهانی؛ مرتضی زبیدی، ذیل واژه؛ ابن عربی، تفسیر، ج ۲، ص ۱۳۰؛ فخر رازی، ج ۲۳، ص ۱۲۱؛ قرطبی، ج ۱۲، ص ۱۵۰؛ طوسی، ج ۷، ص ۳۹۴؛ طباطبائی، ۱۳۹۰-۱۳۹۴، ج ۱۵، ص ۶۸؛ طبری، ج ۹، جزء ۱۸، ص ۴۱؛ طبرسی، ج ۴، ص ۱۱۸؛ ابن جوزی، ج ۵، ص ۴۹۰؛ فراء، ج ۲، ص ۲۴۲؛ سیوطی، ج ۵، ص ۱۵؛ مجمع التفاسیر، ج ۴، ص ۳۵۸-۳۵۹). در روایاتی چند، به نقل از امام سجّاد و امام صادق علیهما السلام، گفته شده است که برزخ همان قبر یا کیفر و پاداش میان دنیا و آخرت است (کلینی، ج ۳، ص ۲۴۲؛ مجلسی، ج ۶، ص ۲۱۴، ۲۱۸) و حضرت علی علیه السلام آن را به «امر بین امرین» تعبیر کرده است (مجلسی، ج ۶، ص ۲۴۶). ویژگیهای این برزخ در چند آیه و در روایات بسیاری بیان شده است. از آیات (مثلاً بقره: ۱۵۴؛ آل عمران: ۱۶۹؛ هود: ۱۰۵-۱۰۸؛ مریم: ۶۲؛ فرقان: ۲۶؛ مرجوع کنید به من: ۴۶، ۱۱؛ نحل: ۶۳؛ ابراهیم: ۲۷؛ طه: ۱۲۴؛ نوح: ۲۵) بصراحت یا با توجه به توضیحات روایی بر می آید که آدمیان پس از مرگ به عالمی دیگر می روند و به مقتضای آنچه در دنیا کسب کرده اند در نعمت یا نعمت زندگی می کنند. در این عالم برزخ، مانند دنیا و بر خلاف آخرت (رجوع کنید به دهر: ۱۳)، روز و شب و آسمان و زمین وجود دارد، هر بامداد و شامگاه مجرمان بر آتش دوزخ عرضه می شوند ولی به مرجوع کنید به منان روزی داده می شود. بیشتر مفسران، دو آیه اول را که از زنده بودن شهیدان و روزی خوردن آنان نزد خدا خبر می دهد، و یکی از دوبار زنده شدن را که در آیه ۱۱ سوره مرجوع کنید به من آمده راجع به همین عالم پس از مرگ و پیش از قیامت می دانند، و نیز خطاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را به آن عده از سران قریش که در جنگ بدر کشته شدند، از دلایل وجود زندگی برزخی دانسته اند (رجوع کنید به بدر *؛ همچنین، خطاب حضرت علی علیه السلام به جسد کعب بن سوره، قاضی بصره، و طلحه پس از جنگ جمل، که آنها را «شنوا» خوانده است). بنابر روایات بسیاری، به هنگام مرگ، صورت دارایی و فرزندان و اعمال آدمی در برابر او حاضر می شوند و با او سخن می گویند و، پس از مرگ، آدمی از آنچه در اطرافش می گذرد آگاه می شود، تشییع کنندگان جنازه خود را می بیند، با آنها سخن می گوید (اما کسی نمی شنود) و صدای پایشان را به هنگام بازگشت از مراسم خاک سپاری می شنود. در قبر ممکن است، به سبب برخی از گناهان، دچار فشار شود، و بنابر برخی روایات، همه افراد، جز قلیلی، گرفتار فشار قبر می شوند (در روایتی آمده است که مرجوع کنید به منان از فشار قبر در امان اند؛ کلینی، ج ۳، ص ۱۳۰). روح در

قبر به جسد بازمی‌گردد و دو فرشته به نزد مرده می‌آیند و بازجوی اعتقادات او می‌شوند. آنگاه مرجوع کنید به منانی که، به گفته قرآن، بر عقیده حق ثابت قدم مانده باشند (ابراهیم: ۲۷)، در فضایی به وسعت دید خود از نعمتهای بهشتی بهره می‌برند؛ ولی کافران گرفتار عذاب، یا به تعبیر قرآن، «زندگی تنگ» (طه: ۱۲۴) می‌شوند و دری از قبر آنان به سوی دوزخ گشوده می‌شود. بنابر بعضی از روایات، مرجوع کنید به منان به خوابی آرام فرو می‌روند ولی کافران خوابی آزاردهنده همراه با سختیهای گوناگون آغاز می‌کنند. چه بسا مرجوع کنید به منان گناهکار نیز عذاب ببینند تا در عالم آخرت پاک باشند. مرجوع کنید به من در عالم قبر با عبادات و اعمال نیک خود که تجسم می‌یابند انس می‌گیرد و به هیچ روی آمادۀ بازگشت به دنیا نیست، بلکه عالم قبر را نسبت به دنیا به منزله دنیا نسبت به دوران جنینی می‌داند. روح مرجوع کنید به من به قالبی مانند قالب دنیایی تعلق می‌گیرد و در بهشت - که غیر از بهشت آخرت است (مجلسی، ج ۶، ص ۲۸۵) - آشیان می‌گیرد. ارواح مرجوع کنید به منان به دیدار یکدیگر می‌روند و از ارواح تازه وارد، حال آشنایان خود را می‌پرسند. برزخیان گاهی بازماندگان خود را در دنیا زیارت می‌کنند و از کارهای نیک بازماندگان، اگر مرجوع کنید به من باشند، شاد و اگر کافر باشند حسرت زده می‌شوند. در روایتی هم آمده است که روح تا قیامت در دل خاک می‌ماند و روح افراد دفن نشده را فرشته ای به خاک می‌سپارد. بنابر بعضی از روایات شیعی، سرجوع کنید به ال و جواب و زندگی برزخی مختص کسانی است که دارای ایمان محض یا کفر محض بوده باشند و دیگران حالت بیخبری را می‌گذرانند (کلینی، ج ۳، ص ۲۳۵-۲۳۷). بنابر حدیثی که کلینی نقل کرده است، جسم انسان پس از مرگ متلاشی می‌شود و فقط «طینت»ی که از آن خلق شده است به جای می‌ماند (ج ۳، ص ۲۵۱). در حدیثی نیز به روایت ابوهریره به متلاشی شدن بدن و بر جای ماندن جزئی کوچک از آن به نام «عَجْبُ الذَّئْب» اشاره شده است (بخاری جعفی، ج ۲، ص ۳۴). پیامبر صلی الله علیه و آله قبر را نخستین مرحله آخرت دانسته و بارها از عذاب آن استعاذه کرده اند. در روایات همچنین به برخی کارها که سبب عذاب قبر یا رهایی از آن می‌شود اشاره و نمونه هایی از عذاب قبر، از قول پیامبر صلی الله علیه و آله که خود در معراج شاهد آنها بوده اند - ذکر شده است. دیدار زندگان در حالت بیداری با برخی از پیامبران پیشین، از جمله رسول اکرم صلی الله علیه و آله، گاهی روی داده است. در چند روایت نیز به نادرستی این عقیده تصریح شده است که ارواح مرجوع کنید به منان زندگی برزخی را درون چینه دان پرنده گانی سبز رنگ در قندیلی به زیر عرش می‌گذرانند، همچنین بر تعلق روح به جسدی مانند جسد دنیایی تأکید شده است. در پاره ای از روایات، محل اجتماع ارواح مرجوع کنید به منان و ارواح کافران ذکر شده است. همچنین به روایت کلینی، در دوران برزخ، روح عذاب می‌بیند نه جسم دنیایی (مجلسی، ج ۶، ص ۲۰۲-۲۹۴، ج ۵۴، ص ۳۴۲؛ بخاری جعفی، ج ۱، ص ۱۰۱-۱۰۳؛ مسلم بن حجاج، ج ۳، ص ۲۱۹۹-۲۲۰۴؛ کلینی، ج ۳، ص ۱۲۱-۲۶۳، جاهای متعدد). متکلمان مسائل گوناگون درباره برزخ را، بر اساس روایات، مطرح و نظریات مقبول همه فرقه ها یا یک فرقه خاص، و نیز اختلاف نظریات آنها را به اجمال یا بتفصیل بررسی کرده اند. بیشتر این اختلافها، گذشته از تفاوت منشأ نقلی آنها، به چگونگی دریافت متکلمان از حقیقت انسان باز می‌گردد. به گفته صدوق، مفید، آمدی، اشعری، بغدادی، تفتازانی و مجلسی، همه مسلمانان (جز برخی از معتزلیان آن هم به تبعیت از ضراربن عمرو*) درباره سرجوع کنید به ال و جواب و متمم یا معذب شدن مردگان در قبر اتفاق دارند. تفتازانی، نصیرالدین طوسی و عضدالدین ایجی روایات راجع به این عقیده را در حد تواتر می‌دانند. عبدالجبار معتزلی انتساب ضراربن عمرو را به معتزلیان منکر است و در نتیجه معتزله را از این اتهام مبرا می‌شمارد؛ ولی عذاب و ثواب برزخی را در فاصله میان دو نفخه صور می‌داند. اشعری و ابن حزم خوارج را نیز از منکران عذاب قبر شمرده اند، همچنانکه محقق دوانی این نسبت را به گروهی از شیعیان داده است مجلسی، ضمن نقل این سخن، با استناد به بیانات صریح متکلمان امامیه، احتمال داده است که وی معتقدات برخی از فرقه های منتسب به تشیع را بخطا از عقاید شیعیان دانسته است. ابن حزم سرجوع کنید به ال و جواب قبر را منحصر به روح می‌داند و معتقد است که در قرآن بازگشت روح به جسم پیش از رستاخیز بصراحت نفی شده است و روایت صحیحی دال بر زنده

شدن مردگان در قبر نیز وجود ندارد. اما شیخ مفید زنده شدن مرده را در قبر مقبول امامیه و «اصحاب حدیث» (بیشتر اهل سنت) دانسته و آمدی نیز آن را به همه امت نسبت داده است، با این تفاوت که مفید زنده شدن مردگان را در قبر لازمه عقلی روایات سرجوع کنید به ال و جواب می‌شمارد ولی آمدی بر ظواهر اخبار استناد می‌کند. از قول اشعری نیز برمی‌آید که وی همین نظر را داشته و آن را عقیده رایج مسلمانان می‌دانسته است. البته موضوع زنده شدن دوباره جسد دنیایی کمتر مطرح شده است. مفید و شیخ بهایی بصراحت و آمدی به طور ضمنی گفته‌اند که روح در عالم قبر به جسدی غیر از جسد دنیایی، یعنی به «مثال» آن، تعلق می‌گیرد. مفید به دلیل روایات، فقط پیامبران و امامان و احتمالاً شماری از کسان دیگر را از این قاعده استثنا می‌کند و حیات برزخی حجت‌های الهی را در همین جسم دنیایی می‌داند. اما مجلسی معتقد است که، بنابر احادیث، روح نخست به همین جسد دنیایی باز می‌گردد و پس از سرجوع کنید به ال و جواب و امور دیگر در قالبی مثالی باقی خواهد ماند. ابن حزم به نظر برخی متکلمان قایل به تعلق روح به کمترین جزء باقیمانده جسم دنیایی (عجب الذنب در حدیث ابهریره)، اشاره کرده، اما آن را به لحاظ عدم دلالت روایت بر مقصود نمی‌پذیرد. امامیه، چنانکه گفته شد، برخلاف فرقه‌های دیگر، معتقدند که زندگی برزخی فقط به دو گروه از مردگان، مرجوع کنید به منان یا کافران محض، تعلق می‌گیرد و دیگر مردگان حالت بیخبری را می‌گذرانند. مجلسی و ابن حزم این نکته را نیز یادآور شده‌اند که مراد از قبر در این باب، چه در روایات چه در اصطلاح کلامی، نه محل دفن مرده بلکه جایگاه روح (برزخ) است. در کتب کلامی اهل سنت، موضوع سرجوع کنید به ال و جواب از پیامبران نیز مطرح شده است ولی متکلمان امامیه بدان نپرداخته‌اند (رجوع کنید به مفید، ۱۴۱۳، ص ۷۶-۷۷؛ همو، ۱۳۷۱ ش، ص ۹۸-۱۰۲؛ ابن بابویه، ص ۵۸-۵۹؛ اشعری، ص ۴۳۰، ۴۷۳؛ مکدموت، ص ۳۵۷-۳۶۰؛ آمدی، ص ۳۰۱-۳۰۲؛ بغدادی، ص ۳۳؛ ابن حزم، ج ۴، ص ۱۱۷-۱۲۲؛ مجلسی، ج ۶، ص ۲۷۰-۲۸۲؛ علامه حلی، ص ۴۲۴؛ عضدالدین ایجی، ص ۳۸۲-۳۸۳؛ طباطبائی، ۱۳۶۰ ش، ص ۱۲۶). برخی متکلمان و فلاسفه اسلامی در تفسیر اقوال روایی مطالبی گفته‌اند. غزالی (ج ۴، ص ۴۷۸-۴۸۸)، پس از نقل اخبار عالم قبر، ضمن بازگشت روح به جسد دنیایی، از بر جای ماندن «جزء لایتجزی» سخن می‌گوید و ثواب و عقاب این دوره را به سه گونه تفسیر می‌کند و وقوع هر سه گونه را ممکن می‌داند، همچنانکه اعتقاد به ظواهر این اخبار را، صرف نظر از تبیین مراد آنها، ضروری می‌شمارد. از بیان او این نکته نیز دستگیر می‌شود که امور عالم قبر از سنخ امور آخرت‌اند و به تجربه مادی در نمی‌آیند (نیز رجوع کنید به فیض کاشانی، ۱۴۰۳، ج ۸، ص ۲۹۳-۳۱۲). ملاصدرا (صدرالدین شیرازی)، پس از نقل چند تفسیر فلسفی و عرفانی برای «عجب الذنب»، به پیروی از غزالی می‌گوید که پس از مرگ قوه خیال با نفس می‌ماند، در نتیجه، مرده صورتهای جسمانی را درک می‌کند و خود را نیز به همان صورت جسمانی دنیایی، که بدن مادی آن در قبر نهاده شده است، تخیل می‌کند و، درست مانند حالت خواب، ادراکات جزئی خود در عالم غیر مادی را به بدن دنیایی نسبت می‌دهد. وی سپس یادآور می‌شود که مطالب منقول درباره عالم پس از مرگ، بر خلاف پندار برخی مسلمانان، به هیچ روی موهوم نیستند و منکر آنها هم از طریق شریعت منحرف و هم در عرصه حکمت گمراه است. همچنین قبر و برزخ را همان جایگاه نفس انسانی پس از مرگ می‌داند (ص ۲۷۵-۲۷۶، ۳۲۲-۳۲۳). بهائی لاهیجی، به استناد برخی روایات، قایل به ترقی ارواح در عالم برزخ شده و محیی‌الدین ابن عربی را نیز با اندکی اختلاف قایل به همین عقیده دانسته است (ص ۱۸۷-۱۹۲). علامه طباطبائی معتقد است که، طبق روایات، برزخ نمونه و مثالی از قیامت است و نسبت آن به قیامت همچون نسبت خواب است به بیداری. برزخ دنباله حیات دنیایی است، با این تفاوت که در آن توانایی انجام دادن کار خوب یا ترک کار بد از دست رفته است. به عقیده او، در دوران برزخ پیوند ارواح با عالم ماده یکباره نمی‌گسلد و روایات راجع به اجتماع ارواح در محلی معین از زمین و امثال آن، دال بر همین پیوند است (طباطبائی، ۱۳۶۰ ش، ص ۱۲۵-۱۲۹). (۲) اصطلاح فلسفی و عرفانی. در فلسفه و عرفان اسلامی، برزخ به عالمی گفته شده است که حد واسط بین مجردات و مادیات است. از این عالم با نامهای «عالم مثال» (مشهورترین اسم)، «خیال منفصل»، «خیال مطلق» (در مقابل خیال

انسان که متصل و مقید است)، «ارض حقیقت»، «اقلیم ثامن»، «هُؤزَقیلیا»، «عالم برازخ»، «ملکوت اسفل»، «اشباح مجرّد»، «صُورمعلّقه» (دو تعبیر اخیر از شیخ اشراق است، وی برزخ را در معنای اصطلاحی دیگری هم به کار برده است؛ رجوع کنید به دنباله مقاله)، «شهادت مضاف» (تعبیر محقق دوانی) و «خیال عالم» (تعبیر ملا عبدالرزاق کاشی) یاد کرده اند. ابن عربی، که بیش از دیگران به بحث برزخ پرداخته است، از وجود «برزخ نزولی» (در «قوس نزولی» وجود) و «برزخ صعودی» (در «قوس صعودی» وجود) سخن گفته و آن دو را بترتیب «غیب امکانی» و «غیب محالی» نامیده است. این نکته در بیانات شیخ اشراق مطرح نشده است. شارحان ابن عربی و سپس ملاصدرا و پیروان او، این دو برزخ را چنین تبیین کرده اند: برزخ نزولی، که قیام صدوری به عالم عقول دارد، مظهر تفصیلی عالم ارواح و منشأ موجودات عالم شهادت است، به عبارت دیگر، عالم شهادت صورت نازله و تعین برزخ نزولی است؛ اما برزخ صعودی عبارت است از صورتهای اعمال و نتیجه کارهای انسان در عالم شهادت. موجودات برزخ نزولی امکان ظهور در عالم شهادت دارند، ولی در مورد برزخ صعودی چنین نیست (دوقید «امکانی» و «محالی» اشاره به همین نکته دارد). بیشتر مکاشفات، مانند آگاهی از رویدادهای آینده، به برزخ نزولی مربوط می شود و آگاهی از برزخ صعودی، مانند مکاشفه احوال مردگان، فقط برای اندکی میسر است. همه موجودات عالم شهادت صورتی در عالم مثال دارند، ولی عکس آن صادق نیست. ازینرو، عالم شهادت در مقایسه با عالم مثال، به حلقه ای در بیابانی بیکران می ماند. به گفته ابن عربی، نسبت دنیا به برزخ همان نسبت خواب به بیداری است و بر همین قیاس است نسبت برزخ به آخرت. عالم برزخ، مانند عالم اجسام مادی، محسوس است، ولی باطن اشیاء را نشان می دهد نه ظاهر آنها را. انسان علاوه بر بدن مادی دارای بدنی برزخی است و روح بر آن بدن نیز سیطره ای کامل دارد و در آن تصرف ارادی می کند، بر خلاف بدن مادی که تصرف روح در آن قهری و طبیعی است. تصرفات روح در بدن برزخی بر چند گونه است و تمثّل صور برزخی در عالم شهادت (مانند تمثّل جبریل به صورت دحیه کلبی) گونه ای از همین تصرفات است که اهل دنیا آنها را به حواس ادراک می کنند. تمثّل برزخی با «تنزل»، به معنای ظهور موجودات در عوالم پایینتر، تفاوت دارد. چه بسا تمثّل بدن برزخی انسان به اراده روح شخص دیگری انجام گیرد نه روح صاحب بدن. انسان در ادراکات خیالی خود به خیال مطلق متصل می شود، مانند اتصال جویباری کوچک به رودی بزرگ، هر چند این ادراکات خیالی، به جهات گوناگون، گاهی با واقع مطابق نیست. آدمی به هنگام خواب و پس از مرگ به عالم برزخ می رود و اهل کشف در بیداری نیز با برزخ مأنوس اند. این همان برزخ صعودی است که محل ثواب و عقاب ارواح است، بر خلاف برزخ نزولی که بهشت آدم در آنجا بوده است. در برزخ صعودی، برخی صورتهای دربندند، برخی آزادند (مانند صورت پیامبران و شهیدان)، برخی با عالم ماده مأنوس اند و برخی در خواب بر آدمیان تجلّی می کنند. برای اثبات وجود عالم مثال، گذشته از راههای عرفانی، به رجوع کنید به یاها و پیشگوییهای صادق و نیز به دو قاعده فلسفی «امکان اشرف» (برای برزخ نزولی) و «امکان اخس» (برای برزخ صعودی) استدلال کرده اند. فلاسفه معتقد به عالم مثال، و حتی لاهیجی، برخی از اخبار دینی را (مثلاً درباره معراج، آسمانهای هفتگانه، عالم قبر و ملائکه جسمانی) اشاره یا تصریحی به وجود عالم مثال و احتمالاً هر دو نوع نزولی و صعودی آن می دانند. مجلسی بیشتر این روایات را گرد آورده است (مثلاً این روایت امام صادق علیه السلام که هر مرجوع کنید به منی، صورتی در عرش دارد که چون به رکوع و سجود رود آن صورت نیز چنین کند) و معتقد است که مجموعه این احادیث، هر چند بر وجود عالم مثال دلالت دارد و انکار آن را ناروا می سازد، همه خصوصیات آن را اثبات نمی کند. ضمناً ابن عربی برزخ را گذشته از عالم مثال، در موارد گوناگون، به مفهوم حالت واسط میان دو چیز (مثلاً «حق» و «خلق») به کار برده است، از جمله: «برزخ جامع» (ابن عربی، فتوحات، ج ۱، ص ۵۶)، «برزخ الدار الحیوان» (همان، ج ۱، ص ۵۰)، «برزخ محمدی» (همان، ج ۱، ص ۲۷۱)، «برزخ فجر» (همان، ج ۶، ص ۹۸). مرجوع کنید به لف مفتاح الحقایق فی کشف الحقایق نیز به این نکته که برزخ در اصطلاح صوفیان چند کاربرد دارد اشاره کرده و مواردی را نام برده است (لاشیء، ص ۱۶۵؛ فیض کاشانی، ۱۳۶۲ ش

ص ۱۸۲-۱۸۷؛ سهروردی، ص ۲۲۹-۲۳۴؛ قطب الدین شیرازی، ص ۵۰۸-۵۱۸؛ آشتیانی، ۱۳۵۱ ش، ج ۱، ص ۲۹۳-۲۹۸؛ همو، ۱۳۶۵ ش، ص ۴۸۳-۵۳۹؛ قیصری، ص ۳۰-۳۳؛ مجلسی، ج ۶، ص ۲۰۱-۲۷۱، ج ۵۴، ص ۳۳۸-۳۵۴؛ بهائی لاهیجی، ص ۱۶۷-۲۱۸، مقدمه آشتیانی، ص ۴۴-۱۶۴؛ صدرالدین شیرازی، ص ۱۵۳-۱۷۸). (۳) برزخ در اصطلاح شیخ اشراق. سهروردی اشیاء را به دو گروه «نوری الذات» و «غیر نوری الذات» تقسیم کرده و جسم را جوهری تیره (جوهر عاسق) می‌داند و به لحاظ خاصیت حایل شدن آن میان دو شی، آن را «برزخ» نامیده است. بر همین اساس، از جمادات با عنوان «برزخ میت» و از افلاک با عنوان «برازخ علویّه»، «برزخ سماویّه»، «برزخ مستقلّه» و «برزخ قاهره» یاد کرده و فلک اطلس را، که بر همه اجسام محیط است، «برزخ محیط» و «برزخ اعلی» نفوس ناطقه را «انوار مدبر برزخ» و عناصر را «برزخ خاضعه» (در مقابل «برزخ قاهره») و برزخ قابسه (به دلیل اقتباس نور از افلاک) نامیده است (سهروردی، ج ۲، ص ۱۰۷-۱۸۷، جاهای متعدد؛ قطب الدین شیرازی، ص ۲۸۵-۴۲۸، جاهای متعدد). پرسش در قبراز مضمون روایت امام سجاد(ع) استفاده می‌شود که وقتی انسان را در قبر می‌گذارند، دو فرشته از فرشته های الهی به سراغ او می‌آیند و از اصول عقاید، یعنی توحید، نبوت و امامت او و اینکه از چه پیشوایانی پیروی می‌کرده و از چگونگی مصرف کردن عمر در طرق مختلف و طریق کسب اموال و مصرف آنها می‌پرسند، و چنانچه از مؤمنان راستین باشد، بخوبی از عهده جواب بر می‌آید و مشمول رحمت و عنایات حق می‌شود و اگر از مؤمنان نباشد، در پاسخ به سؤالات، عاجز می‌ماند و مشمول عذاب دردناک برزخی می‌شود. حضور ائمه(علیهم السلام) وقتی مؤمن بمیرد، پیامبر(صلی الله علیه وآله) و حضرت علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین(علیهم السلام) همراه با ملائکه مقرب می‌آیند، و اگر مؤمن توانست جواب نکیر و منکر را بدهد، آنها به نفع او شهادت می‌دهند، و اگر نتوانست جواب بدهد (زبانش بند آمد) پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) به امر خدا شهادت می‌دهد که این مؤمن، زبانش از ترس بند آمده است؛ و گرنه به آنچه شما می‌پرسید، معتقد است، و حضرت علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین(علیهم السلام) نیز فرمایش حضرت رسول را تأیید می‌کنند. تجسم اعمال امام صادق(علیه السلام) فرمود: «وقتی مؤمن داخل قبر شود، (با توجه به تجسم اعمال) نماز در سمت راست و زکات در سمت چپ او قرار می‌گیرد و نیکوکاری هایش بالای سر او سایه می‌افکنند و «صبر» در قسمتی دیگر قرار می‌گیرد. وقتی دو فرشته برای پرسش می‌آیند، «صبر» به نماز و روزه می‌گوید: از صاحبان دفاع کنید و گرنه من آماده دفاع هستم فشار قبر آن گونه که از برخی احادیث استفاده می‌شود، فشار قبر برای همه هست؛ البته در برخی، کیفر اعمال محسوب می‌شود و برای بعضی، ملائیم تر و به منزله کفاره گناهان و جبران کوتاهی هاست. امام صادق(علیه السلام) از رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) نقل فرموده است که «ضَمَّغَةُ الْقَبْرِ لِلْمُؤْمِنِ كَفَّارَةٌ لِمَا كَانَ مِنْهُ مِنْ تَضْيِيعِ النُّعْمِ؛ فشار قبر برای مؤمن، کفاره نعمتهایی است که ضایع کرده است. وحشت شب اول قبر در مورد هول و هراس قبر، در روایتی حضرت علی(علیه السلام) فرمود: «برای کسی که آمرزیده نشود، بعد از مرگ، از خود «مرگ» شدیدتر است. از قبر، و تنگی و تاریکی آن بر حذر باشید؛ همانا قبر هر روز می‌گوید: من خانه غربتم. من خانه وحشتم. من خانه کرم هستم و قبر (برای مؤمنان) باغی از باغهای بهشت، و (برای گناهکاران) گودالی از گودالهای آتش است. زندگی و معیشت سختی که خدا دشمنان خودش را از آن ترسانده، عذاب قبر است.

تحلیلی بر دعای عرفه حضرت امام حسین

(ع)

دعا و نیایش اگرچه یکی از مهم‌ترین راه‌های ارتباط انسان با خالق هستی است، اما نگاهی به سیره معصومین(علیهم السلام) کارکردهای متنوع دیگری از موضوع دعا را فراروی پیروان آن بزرگواران قرار می‌دهد. علاوه بر تعریف چگونگی ارتباط با خالق هستی و تقاضا برای حل مشکلات دنیوی و سعادت اخروی، ادعیه نقل شده از حضرات معصومین(علیهم السلام)، در حوزه‌های

مختلف تربیت فردی و اجتماعی نیز راه‌های بهتر زیستن را پیش روی بشر قرار می‌دهد. اگرچه قیام امام حسین (ع) با خودداری از پذیرش بیعت یزید و خروج آن حضرت از مدینه آغاز شد، اما در واقع عصر روز عرفه، صورت رسمی قیام آن حضرت آغاز می‌شود و نهضت عاشورا که به درستی اوج حماسه انسان برای رسیدن به پیشگاه حق است، از صحرای عرفات آغاز می‌شود، جایی که مناجات عاشقانه و عارفانه امام حسین (ع) فاصله میان زمین و آسمان را از میان برداشت. امام حسین (ع) از بدو حرکت خود از مدینه تا کربلا - هر جا فرصت پیدا می‌کرد و هر زمان اقتضا می‌نمود دعا می‌کرد و آنچه را که در نظر داشت با خدا در میان می‌گذاشت. دعاهای امام حسین (ع) همانند سایر ادعیه از چند بخش تشکیل شده بود. بخش اول توصیف و بیان جایگاه والای خداوند است. در بخش دوم از وضع خود گزارش می‌دهد و نابسامانی روزگارش را بیان می‌کند (مناجات) و در بخش سوم خواسته‌های خود را طرح می‌کند. به تعبیر دیگر امام حسین (ع) در صدد بود تا در دعا از وضع موجود حرکت کرده، به وضع مطلوب دست یابد. این روند در تمام دعاهای آن حضرت طی شده است. البته در دعاهای امام حسین (ع) درود بر پیامبر (ص) نیز جایگاه والایی داشت. ضمن اینکه آن حضرت در لابه‌لای دعاهای خود اهداف و انگیزه‌هایش را نیز بیان می‌کرد. از این نظر ادعیه امام یکی از منابع شناخت زوایای مختلف قیام عاشورا شمرده می‌شود. از جمله دعاهای حضرت سیدالشهدا (ع) دعای معروف عرفه است که بنا بر آنچه مرحوم شیخ عباس قمی در مفاتیح‌الجنان ذکر نموده، بشر و بشیر، پسران غالب اسدی نقل کرده‌اند که عصر روز عرفه در عرفات خدمت آن حضرت بوده‌اند. پس حضرت از خیمه بیرون آمد و با گروهی از اهل بیت و فرزندان و شیعیان با نهایت خشوع بر جانب چپ کوه ایستادند و روی خود را مقابل کعبه گردانیدند و دست‌ها را برابر رو، بالا گرفتند؛ مانند مسکینی که طعام طلبد و این دعا را خواندند. امام حسین (ع) در دعای عرفه موضوعات مختلفی را مورد توجه قرار داده است که در این نوشتار به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود. مفتاح دعا اولین نکته‌ای که در دعای عرفه مورد توجه قرار گرفته مدح و ثنای پروردگار است. به تعبیر دیگر کلید دعا، مدح خداست؛ چرا که خداوند از این طریق ادب، احترام و خداشناسی بنده‌اش را می‌ستاید. پس از اینکه چنین مرحله‌ای سپری شد بنده امکان آن را می‌یابد که از رنج‌های خود با خداوند سخن بگوید و سفره دلش را پیش او بگشاید. حضرت اباعبدالله (ع) دعای عرفه را با حمد خداوند بدین صورت شروع می‌کند: «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که مانعی نیست تا بتواند او را از عطا منع کند و صنعت هیچ صنعتگری به پای صنعت او نمی‌رسد و او بخشنده بی‌پایان است.» امام اوج و شدت رغبت خود را به خدا این گونه مطرح کرده است: «خدای من! اشتیاق به شهود جمال و جلالت دارم و به خداوندی تو شهادت داده و به ربوبیت تو اقرار می‌کنم و اعتراف به رجوع به سوی تو می‌نمایم. آن کسی که اشتیاق به دیدار تو در نهادش نیست، از هستی خود بهره‌ای نخواهد برد. آن کسی که میل به بارگاه تو ندارد، هیچ حقیقتی نتواند او را به خود جذب نماید.» این روش در ادعیه سایر ائمه معصومین (علیهم‌السلام) نیز جریان دارد، به خصوص در ادعیه فرزند آن بزرگوار (صحیفه سجاده) همه‌جا با مدح و ثنای الهی آغاز شده است. امام صادق (ع) نیز ثنای بر خدای متعال و مدح او و صلوات بر پیامبر اکرم (ص) را از آداب دعا برمی‌شمارد: «هر گاه یکی از شما چیزی از حوائج دنیا و آخرت را اراده دارد، ابتدا ثنای خداوند را به جای آورد و صلوات بر پیامبر اکرم (ص) بفرستد، سپس از خداوند حوائج خود را بخواهد.» هدایت‌خواهی از خداوند امام حسین (ع) بر این نکته پافشاری می‌کند که هدایت از آن خداوند است و جز او کسی نمی‌تواند ره‌گم کرده‌ها را به راه آورد. البته این هدایت پس از طلب تحقق می‌یابد زیرا تا زمانی که شخص به این معرفت نرسد که او نیازمند هدایت الهی است، هرگز هدایت نخواهد یافت. امام حسین (ع) هدایت یافته به هدایت الهی است. لذا جهت قدردانی از خدا به اظهار نعمت (شکر) می‌پردازد. این قسمت از دعا اشاره به الطاف الهی نسبت به خویش است که آن حضرت می‌فرماید: «خدایا! تو به من در دولت طاغوت و کفر، لطف و احسان نمودی و مرا به رأفت خود از آن دسته‌ای که پیامبرانت را تکذیب می‌کردند و گمراه بودند، خارج ساختی و چشم مرا به سوی هدایت گشودی و راه هدایت را برایم آسان نمودی و مرا در هدایت پرورش دادی.» امام (ع) در این فراز به آن بخش از الطاف خدا می‌پردازد که خدا او را از نقض کردن

عهد و پیمان‌ش که دیگران مرتکب آن شده‌اند نگه‌داشته است و طی طریق هدایت را بر وی آسان کرده است. خودشناسی مقدمه خدا شناسی‌امام حسین(ع) نیک واقف است که راه هدایت انسان، خویش‌شناسی است. به دنبال این خودشناسی، شخص می‌تواند مشمول رحمت و اسعه الهی نیز قرار گیرد. امام حسین(ع) در فراز زیر به این دو مقوله پرداخته است: «و قبل از هدایت مرا با صنع زیبایت مورد رأفت و نعمت‌های بی‌کرانت قرار دادی، پس آفرینش مرا از آبی جهنده پدید آوردی و مرا در ظلمت‌های سه‌گانه قرار دادی، میان گوشت و خون و پوست. و مرا شاهد آفرینش خود نگراندیدی و هیچ یک از امورم را به خودم واگذار نکردی. از این هنگام بود که برای انتخاب طرق «حیات طیبه» با دلیل و جهت روشنگر، الزام فرمودی تا در کج‌راه‌های هوس و نادانی‌های ظلمانی سردرگم نگردم و معرفت خود را به من الهام و با مشاهده حکمت‌های خویش مرا شکفت زده و مدهوشم فرمودی و به احساس مخلوقات با عظمتی که در آسمان و زمین به وجود آورده‌ای وادارم ساختی. با این آمادگی‌ها و توانایی‌ها که عقل از درکش عاجز و زبان از بیانش قاصر است، به لزوم سپاس و ذکر مقام اقدس، آگاهم فرمودی. ای خدای عزیزم! تویی که برای نایل ساختن من به هدف اعلائی زندگانی‌ام، اطاعت و عبادت را برای من مقرر ساختی و آنچه را که پیامبران تو برای تکامل ما آورده‌اند، تفهیم نموده و پذیرش عوامل رضایت را تسهیل فرمودی. آیا به راستی، این ذکر و سپاس و اطاعت و عبادت و حتی این دریافت از وجود و صفات اقدس ربوبی، ساخته این خاک بی‌مقدار و این ماده ناچیز و طبیعت ناتوان ماست؟ نه، سوگند به خدا!» اعتراف به وجوب طاعت‌امام حسین(ع) عبودیت را در نهاد انسان جستجو می‌کند و تقویت و تکامل آن را موجب تعالی انسان می‌داند. از نظر آن حضرت خداوند آدمی را آفریده است تا به اصالت عبودیت و نقش آن در تکامل خود پی ببرد. آن حضرت صریحاً اعلام می‌کند که اطاعت از خداوند هم به لحاظ عقلی و هم به لحاظ شرعی بر او و بر همه انسان‌ها واجب است و آدمیان باید در تحقق فرمان‌های خداوند بکوشند. «طاعت و عبادت خود را بر من واجب ساختی و آنچه پیامبران آوردند به من آموختی.» فرمایش امام حسین(ع) زیربنای دینداری است. زیرا هیچ دینی وجود ندارد که در آن مسئله مهم عبودیت مورد توجه قرار نگیرد زیرا در زبان‌های عربی و عبری کلمه دین به معنای گردن‌نهادن و در زبان‌های ایران باستان به معنای وجدان آمده است که با عبودیتی که امام مطرح کرده، ارتباط نزدیکی دارد. پس سخن امام حسین(ع) دقیقاً ریشه در نهاد انسان و فلسفه دین دارد. رابطه دوسویه خدا و انسان از نظر امام حسین(ع) خداوند نسبت به حرکات و سکانات بندگانش واکنش نشان می‌دهد. این واکنش عموماً مثبت است. اگر گاهی جنبه منفی به خود می‌گیرد برای بیدار کردن بندگان است و الا خداوند همیشه امیدبخش است. البته هشدار خداوند نیز نعمتی است زیرا باعث بیداری می‌شود. ضمن اینکه خداوند گاه لطف خود را در درون قهر پنهان می‌کند. از این جهت است که امام(ع) به خداوند عرضه می‌دارد: «اگر به درگاهت دست به دعا برداشتم اجابتم کردی و اگر از تو چیزی خواستم عطا فرمودی و اگر تو را اطاعت کردم از من تقدیر کردی.» نکته جالب در این فراز این است که امام به شکرگزاری بنده از سوی خداوند اشاره کرده است و این سخن روشن می‌کند که تشکر، امری دو طرفه است. البته شکرگزاری انسان هیچ‌وقت معنای حقیقی به خود نمی‌گیرد زیرا خداوند با نعمت‌های خود، او را ستایش و سپاسگزاری می‌کند. امام وقتی این سپاسگزاری از جانب خداوند را مشاهده می‌کند، به سپاسگزاری خود شدت بیشتر می‌دهد و مکرر در مکرر به سپاس از خداوند می‌پردازد و با عالی‌ترین عبارات به تسبیح، تقدیس و ستایش او می‌پردازد. «...منزهی پروردگارا! تویی به وجود آورنده کائنات و برگرداننده آن‌ها پس از برچیده شدن از عرصه هستی. ذات و صفات شایسته حمد و ثنا و مجد و عظمت فوق تصورها. نام‌های مقدس و نعمت‌های بزرگ. حال، بارالها! کدامین نعمت‌هایت را به شمارش و بیان درآورم، یا به سپاسگویی کدامین عطا‌های تو قیام کنم، با اینکه آن نعمت‌ها و عطاها بیش از آن است که شمارندگان از عهده محاسبه آن‌ها برآیند و حافظان، توانایی علم به آن‌ها را داشته باشند.» امام در این عبارت عجز خود از شماره کردن نعمت‌های خداوند را اعلام می‌دارد و شکر خدا را نیز مصادیق دیگر نعمات خداوندی می‌شمارد. امام در این فراز از دعا به بیان خواسته‌های خود می‌پردازد که عمده‌ترین خواسته‌هایشان، معنوی است و این نشان می‌دهد که نزد امام معنویت در

زندگی، اصل و اساس هر چیزی است.» (پروردگارا! بارها! بی‌نیازی را در نفسم قرار بده و یقین را در قلبم، اخلاص را در عمل، نور را در دیدگانم و بینایی را در دینم تثبیت فرما. معبودا! مرا از اعضایی که لطف فرموده‌ای بهره‌مند فرما. چشم و گوشم را وارث من قرار بده. مرا بر آن کسی که بر من ستم کرده است یاری فرما و گرفتن خونم را و انتقام آن امتیازهایی که اگر زنده می‌ماندم کسب می‌کردم، بر آن ستمکار ارائه فرما و با این لطف چشمم را روشن بساز. در آن روز نهایی که قیامت نامیده‌ای و پایان آن آغاز ابدیت است، ما را از عهده مسئولیت درباره چشم و گوش و دیگر اعضا و قوا که به ما عنایت فرموده‌ای، برآور؛ همان روزی که از مسئولیت انسان سؤال می‌شود و از اینکه این نعمت‌ها را کجا به کار برده‌ای.» بنابراین بهترین دعای انسان باید آن باشد که از خدا، خدا را بخواهد. اما پیش از ابراز چنین درخواستی باید مقدمات آن را از خداوند بخواهد که عبارتند از: بی‌نیازی روحانی، یقین قلبی، اخلاص در عمل و بصیرت در دین. پس از تحصیل این‌ها برای بنده عاشق این امکان فراهم می‌شود که از خدا خود را بخواهد. البته چنین نعمتی وقتی به طور حقیقی درک خواهد شد که موانع آن نیز از بین برود. از این جهت امام (ع) در فراز بعدی از خداوند می‌خواهد تا آن موانع را نیز از بین برد. «...خداوند! رحیما! اندوهم را برطرف گردان و پنهان گردان و پنهان کردنی‌های مرا پوشان و گناهم را ببخشا و شیطان را از من دور فرما و ذمه‌ام را از همه تکالیف و حقوقی که بر عهده دارم آزاد بساز. خدای من! درجات عالی‌ای را در آخرت و دنیا نصیبم فرما.» مهم‌ترین این موانع، وسوسه‌های شیطان است که اگر خداوند لطف نکند انسان به تنهایی نمی‌تواند از دام آن رها شود. پناه بردن به خدا از هرچه غیر اوستدر فراز بعدی از ضعف و ناتوانی و قوت نیروهای اهریمنی به خداوند شکایت می‌کند و از خداوند می‌خواهد که هرگز او را به حال خود رها نکند؛ بلکه به غیر خود به هیچ کس دیگری اجازه اش نکند، زیرا تنها پناه‌دهنده حقیقی، خداوند است؛ «خدایا! مرا به که وامی‌گذاری؟ آیا به خویشاوندان که پیوند خویشاوندی را خواهند گسست؟ یا به بیگانه که بر من برآشفتنند؟» امام حسین (ع) دقیقاً به عجز انسان پی برده است و بر این نکته پافشاری می‌کند که تنها پناهگاه انسان، خداوند است و هیچ موجود دیگری نمی‌تواند جای او را پر کند. در دشواری‌ها وقتی که انسان از همه‌جا قطع امید می‌کند تنها موجودی که انسان را حفظ می‌کند خداوند است. از این نظر امام (ع) از خداوند به عنوان پناهگاهی مستحکم یاد می‌کند؛ «تو پناهگاه منی وقتی که راه‌ها بر من با همه وسعت صعب و دشوار شوند و وسعت زمین بر من تنگ شود.» اعتراف به گناه تنها در پیشگاه خدا (ع) برای رساندن عظمت گناه خود، عظمت خداوند را یادآور می‌شود تا زمینه تحقق بخشایشگری خداوند بیشتر فراهم شود. آن حضرت با عبارت «ای کسی که بزرگی و رفعت را ویژه خود قرار داده است و دوستانش نیز در سایه عزت او عزیزند...!» رفعت خداوند را بیان کرده و پس از چند فراز به اوج ذلت و خواری خود اشاره کرده است که از تقابل این دو، چیز سومی به نام غفران الهی زاده می‌شود؛ «این من هستم که با اعتراف بر گناه خویش پوزش می‌طلبم. بر من ببخش! من هستم که بد کردم، من هستم که خطا کردم، من هستم که در گناه اصرار ورزیدم، من هستم که جهالت کردم، من هستم که غفلت کردم، من هستم که سهو کردم.» بازگشت به وصف خداوند امام (ع) در طول مناجات خویش در روز عرفه در فرازهای مختلف، به توصیف صفات حضرت حق می‌پردازد. هر چند که خواسته‌های خود را مطرح می‌کند عظمت خداوند را یادآور می‌شود تا بدین وسیله اعلام کند که اگر گناهان بزرگند و مشکلات زیاد، در عوض خدا از همه بزرگ‌تر و غفران او بیشتر است. «خداوند! ای کسی که مالک جهان هستی و توانا بر آن! و ای توانایی که غلبه مطلق از آن توست! ای ستار مهربان که معصیت می‌شود و تو آن را با آن محبت الهی می‌پوشانی، ای مقصود نهایی مشتاقان بارگاهش و ای غایت آرزوی امید و رانش، ای خداوندی که علمش بر همه چیز احاطه دارد و رأفت و رحمت و حلم او فراگیر همه خطاکارانی است که به امید بخشش به درگاهش روی می‌آورند.» گویا قصد امام آن است که ضمن ستودن خداوند به رحمت وسیع خداوند اشاره کرده، موانع آن را یادآوری نماید تا انسان‌ها بی‌واسطه از الطاف خداوند برخوردار شوند. امام در فراز زیر به صراحت اعلام می‌کند وجود چنین خدایی هرگز اجازه نومی‌دهد بلکه لحظه لحظه بودن با امید بخشی خداوند همراه است؛ «ای خدای من! اختلاف تدبیر و سرعت در هم پیچیدن سرنوشت‌ها با

مشیت پیروز تو، بندگان عارف را از تکیه به عطای موجودات و از نومییدی در ناگواری‌ها باز می‌دارد. «از نظر امام حسین (ع) بی‌دلیل نیست که باید انسان امیدوار بماند، زیرا خداوند پیش از آنکه بر ضعف انسان تأکید کند بر قدرت و لطف و رأفت خود پافشاری می‌کند تا انسان بداند که با بودن خداوند، برای نومییدی توجیهی باقی نمی‌ماند؛ «بار پروردگارا! پیش از آنکه وجود ضعیفم در جهان هستی نمودار گردد، تو خود را با لطف و محبت توصیف فرموده‌ای. آیا پس از آنکه وجود ضعیف و ناچیزم ایجاد گشت، لطف و محبت خود را از من دریغ خواهی داشت؟» به تعبیر دیگر امام حسین (ع) از خداوند می‌خواهد که نگرش خود را عوض نکند و او را بندگی‌اش بیرون نبرد؛ به ضعف بنده ننگرد، بلکه به لطف خود بنگرد تا از چنین نفی و اثباتی، غفران و امید برای بنده فراهم آید. تحقق عشق تمام تلاش امام حسین (ع) این بود که در صحرای کربلا شاهد تحقق عشق‌ورزی او با خداوند باشد. عشق عصاره هستی و هدف تمامی حرکت امام حسین (ع) و دعای عرفه اوست. عشق نه تنها در عرفان بلکه در حکمت و فلسفه نیز مورد توجه خاص قرار گرفته و حکمای بزرگی چون بوعلی و صدرالمثلهین و... درباره آن به تفصیل سخن گفته‌اند که از آن میان، حکیم بزرگ شیخ اشراق (شهاب‌الدین سهروردی) در تعریف عشق می‌گوید: «محبت چون به غایت رسید آن را عشق خوانند. العشق محبه مفرطه؛ و عشق از محبت خاص تر و محبت خاص تر از معرفت است. پس اول پایه معرفت است و دوم پایه محبت و سوم پایه عشق و به عالم عشق که بالای همه است نتوان رسید تا از معرفت و محبت، دو پایه نردبان نسازد. عشق را از عشقه گرفته‌اند و عشقه گیاهی است که در باغ پدید آید در بن درخت. اول بیخ در زمین سخت کند، پس سر برآورد و خود را در درخت بیچد و هر غذا که با آب و هوا به درخت می‌رسد به تاراج برد تا آنگاه که درخت خشک شود.» راز این عشق‌ورزی را می‌توان در سخنان امام حسین (ع) در روز عاشورا دریافت، آنگاه که به محبوب خود عرض کرد: «الهی و سیدی و ددت أن اقتل و أحیا سبعین ألف فی طاعتک و محبتک، سیما إذا کان فی قتلی نصره دینک و احیاء امرک و حفظ ناموس شرعک.» در این فراز کوتاه، محور اصلی و اساسی تمام اهداف و انگیزه‌های قیام حسینی، مشخص گردیده و آن هم عشق و محبت به خداوند سبحان است، زیرا حضرت می‌گوید: دوست دارم در راه فرمانبرداری و عشق به خدا، هفتاد هزار بار (کنایه از کثرت بی‌شمار است) کشته و زنده شوم؛ خصوصاً اگر در کشته شدن من دین تو یاری شود و حکم شرع تو احیا گردد. (جلوه‌های عرفانی نهضت حسینی، ص ۹۴) با توجه به اینکه در کلام انسان معصومه شائبه مبالغه و اغراق راه ندارد، معلوم می‌شود که تنها هدف و انگیزه‌ای که می‌تواند شایسته و سزاوار این تعبیر سالار عاشقان باشد چیزی جز محبت و عشق به خدا نیست زیرا کدام هدف لیاقت آن را دارد که انسان کامل بگوید من دوست دارم هفتاد هزار بار برای آن قربانی شوم؟! اینجاست که می‌توان فهمید پیام آن کلام قدسی امام چیست که فرمود: محبت و عشق به خداوند آتش است که به هر چه برسد می‌سوزاند، انوار فراوانی است که بر هر چه بتابد روشن و منور می‌گرداند، ابر پربری است که بر هر چه بوزد آن را به حرکت و نشاط در می‌آورد، آب حیات و چشمه بقایی است که همه چیز را زنده می‌کند، زمین حاصلخیزی است که زمینه رویش هر خیر و برکتی را فراهم می‌نماید. آنکه خدای خویش را از صمیم جان دوست می‌دارد خدایش همه چیز به او عطا می‌کند. همین عشق بود که سالار عاشقان را وادار نمود تا در عرفات بگوید: «ماذا وجد من فقدک و ما الذی فقد من وجدک. لقد خاب من رضی دونک بدلاً» (چه دارد آن کسی که تو را ندارد و چه ندارد آن کسی که تو را دارد. ضرر کرده کسی که به غیر دوست راضی شده و غیر تو را دوست دارد.) و در نینوا گفتار را به کردار و عشق نیایشی و عرفانی را به عشق حماسی و عینی پیوند دهد. در نامه‌ای که امام حسین (ع) به معاویه درباره رد بیعت با یزید نوشته است: «وانی والله ما اعراف افضل من جهادک فان افعله، فانه قربه الی ربی و ان لم افعله فاستغفرالله لیدینی و اساله التوفیق مما یحب و یرضی.» (به خدا سوگند من هیچ کاری را برتر از پیکار با تو نمی‌شناسم. اگر آن را انجام دهم تنها برای تقرب به خداست و اگر انجام ندادم برای دین خدا از خدا آموزش می‌طلبم و از او می‌خواهم که مرا به آنچه دوست دارد و مورد پسند اوست توفیق دهد.) در این کلام حضرت نیز تقرب و عشق به خدا و جلب رضایت حق به عنوان یگانه‌محور و انگیزه قیام او معرفی شده است. منبع: برگرفته از مقاله لعیا هاشمی

اقدام منتشر شده در پایگاه اطلاع‌رسانی سازمان تبلیغات اسلامی (با اندکی تغییر و تلخیص).

جغرافیا و دانستیهای کشور کانادا

جغرافیا و دانستیهای کشور کانادا علی رضا نصیری

کانادا با وسعتی بیش از وسعت ایالات متحده آمریکا و سی میلیون جمعیت دومین کشور پهناور جهان است. با این حال نزدیک به دو سوم مردم کانادا در منطقه‌ای به عرض صد و شصت کیلومتر در طول مرز جنوبی با آمریکا زندگی می‌کنند. کانادا از جنوب به آمریکا، از غرب به اقیانوس آرام، از شمال غربی به آلاسکا، از شمال به خلیج بافین و اقیانوس منجمد شمالی و بالأخره از شرق به اقیانوس کبیر محدود شده است. آب و هوا تنوع آب و هوای کانادا به مردم این کشور آموخته تا همواره شرایط اقلیمی را برای انجام دادن کلیه امور خود مد نظر داشته باشند. چرا که آب و هوای این کشور در عین حال که مطبوع و خوشایند است امکان تغییرات سخت و ناخوشایند ناگهانی را نیز دارد. وضعیت آب و هوای کانادا تقریباً غیر قابل پیش بینی است، به طوری که ممکن است در پی زمستان‌های گرم تابستان‌های سرد وجود داشته باشد و این تنوع آب و هوایی به علت وسعت بسیار زیاد کانادا است که تا نیمی از قاره آمریکا گسترش یافته است. آب و هوای کانادا ترکیبی است از سرما و یخبندان سبیری، گرما و رطوبت کارائیب و هوای معتدل و مرطوب مدیترانه. جالب این که شرایط آب و هوایی در این سرزمین از ایالتی به ایالت دیگر به طور قابل ملاحظه‌ای متغیر و متفاوت است. زمانی که بعضی از مناطق دارای آب و هوای گرم و بارندگی است در منطقه‌ای دیگر خشکسالی، سرما، طوفان یا تگرگ وجود دارد. تاریخ کانادا طبق باورهای بومی و قدیمی انسانها از اول الزمان در کانادا اقامت داشته‌اند. تحقیقات باستان‌شناسان وجود انسان را ۲۶۵۰۰ سال قبل در شمال یوکان و ۹۵۰۰ سال قبل در جنوب اونتاریو به اثبات رسانده. اولین اروپائینی که به کانادا قدم گذاشتند وایکینگ‌ها در هزاره‌ی اول بعد از میلاد مسیح بودند. بعدها افرادی چون جان کابوت انگلیسی در سال ۱۴۹۷ و ژاک کارتیه فرانسوی در ۱۵۳۴ از طریق سواحل اقیانوس اطلس به این سرزمین گام نهادند. کاوشگر فرانسوی ساموئل دو چاپلین در سال ۱۶۰۳ وارد کانادا شد و اولین مجمع اروپائیان مقیم دائم را در بندر پادشاهی (۱۶۰۵) و شهر کبک (۱۶۰۸) بنا نهاد. در سال ۱۵۳۵ دو جوان بومی از لغت هرن-ایروکسی "کاناتا" که به معنی روستا می‌باشد استفاده کردند تا راه "استاندالن" (قسمتی از شهر کبک امروزی) را به ژاک کارتیه نشان دهند. کارتیه از "کانادا" نه تنها برای نامیدن "استاندالن" بلکه برای تمامی مناطق تحت فرمان "استاندالن" استفاده کرد. اولین نقشه جهان برای نشان دادن اکتشافات ژاک کارتیه در دومین سفرش از کلمه "کانادا" برای مناطق شمالی خلیج و رودخانه "سن لوران" استفاده کرده. در سال ۱۵۵۰ قسمتهای جنوبی رودخانه نیز به این نام خوانده شد. اولین استفاده از "کانادا" بعنوان اسم رسمی در سال ۱۷۹۱ بود، وقتیکه قوانین کانادا کبک را به دو قلمروی کانادای بالایی که فرانسوی زبان و کانادای پایینی که انگلیسی زبان بود تقسیم کرد. در سال ۱۸۴۱ این دو قلمرو متحد شده و کشور کانادا را تشکیل دادند. کانادا مخالف اصلی جنگ بین پادشاهی بریتانیا و ایالات متحده در سال ۱۸۱۲ بود و از اتحاد بین بریتانیائیان آمریکای شمالی دفاع می‌کرد. در سال ۱۸۱۵ مهاجرت گسترده از بریتانیا و ایرلند به سوی کانادا آغاز شد. در پی چند کنفرانس بنیادی، قوانین بریتانیایی آمریکا شمالی، اتحادیه‌ای را که "قلمروئی تحت نام کانادا" و مشتمل بر چهار استان: اونتاریو، کبک، نووا اسکوشیا و نیوبرنزیویک بود به رسمیت شناخت که در سال ۱۸۷۰ مانتوبا نیز به آن پیوست. بعدها بریتیش کلمبیا و جزیره ونکوور (که در سال ۱۸۶۶ متحد شده بودند) و همچنین مستعمره‌ی جزیره‌ی شاهزاده ادوارد در سالهای ۱۸۷۱ و ۱۸۷۳ به اتحادیه پیوستند. سپس البرتا و ساسکاچووان در سال ۱۰۹۵ به عنوان استانهای بعدی و در سال ۱۹۴۹ نیوفاندلند به عنوان دهمین استان به این اتحادیه که کانادا بود پیوستند. هر ساله در اولین روز جولای کاناداییها سالروز تشکیل این اتحادیه را بعنوان روز ملی کانادا جشن می‌گیرند. کانادا اتوماتیکمان در سال ۱۹۱۴ با فراخوان بریتانیا وارد جنگ جهانی اول شد و نیروهای داوطلب خود را بعنوان وابسته

ملی بریتانیا عازم جبهه های غربی کرد. در سال ۱۹۱۹ کانادا بطور مستقل از بریتانیا به اتحادیه ملتها پیوست و سپس در سال ۱۹۳۱ بر اساس قانون "وستمینستر" آزادی خود را اعلام کرد. در ۱۷ آوریل ۱۹۸۲ کانادا بطور قانونی ملیت و استقلال خود از بریتانیا را اعلام کرد گردشگریکانادا کشوری وسیع با جاذبه های توریستی بسیار است. موزه ها، فستیوال های فصلی و آداب و رسوم ملل و فرهنگهای مختلف در هر نقطه از کانادا به جاذبه های توریستی آن می افزاید. طبیعت کانادا نیز دارای زیبایی منحصر به فردی است و همین عامل موجب شده است که مردم کانادا علاقه بسیاری به فعالیتهای ورزشی (از قبیل کوهنوردی، دوچرخه سواری، اسکی و ...) و گردش در طبیعت داشته باشند. نتایج آماری تحقیق انجام شده بر میزان توریسم در کانادا (سال ۲۰۰۱) - در سال ۲۰۰۱، مجموع هزینه های توریسم در کانادا به ۵۴۰۶ میلیارد رسید که نسبت به سال ۲۰۰۰، رشدی ۹ درصدی داشت. - در سال ۲۰۰۱، با توجه به حضور توریست ها در مراکز تفریحی - گردشگری، صنعت حمل و نقل راه آهن و بخش خدمات غذا و نوشیدنی ها رشدی ۴ تا ۵ درصدی نسبت به سال گذشته داشت. - بین سال های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱، هزینه های توریسم داخلی ۳/۱٪ افزایش داشته و به ۴/۳۸ میلیارد دلار رسید. این در حالی است که توریسم خارجی در کانادا ۲/۰٪ افزایش داشته و به میزانی بالغ بر ۲/۱۶ میلیارد رسیده است. درآمد دولت - در سال ۲۰۰۱، کلیه درآمدهای دولت در تمامی سطوح ۹/۱۶ میلیارد دلار بوده است و هریک از بخشهای دولت مبالغ زیر را از این میزان را بخود اختصاص داده اند: - دولت فدرال: ۳/۹ میلیارد دلار - دولتهای ایالتی: ۵/۶ میلیارد دلار - دولتهای شهری: ۱/۱ میلیارد دلار اشتغال ایجاد شده توسط توریسم در کانادا در سال ۲۰۰۱، ۵۶۳۵۰۰ نفر در صنعت توریسم مشغول به کار شدند که این تعداد نسبت به سال ۲۰۰۰ رشدی ۳۱ درصدی را نشان می دهد. رشد اشتغال در صنعت توریسم، ۳/۲٪ درصد نسبت به نرخ رشد در بخش سرمایه گذاری و اشتغال در مابقی سطوح افزایش داشته است. سفر به کانادا ۹/۱۶ میلیون سفر به کانادا در طی سال ۲۰۰۱ انجام شده است که این میزان نسبت به سال ۲۰۰۰ رشدی ۰۳/۰٪ داشته است. میزان سفر آمریکایی ها به کانادا ۴/۲٪ (۶/۱۵ میلیون) افزایش داشته است. رتبه بندی بین المللی سازمان تجارت جهانی (WTO) بر اساس گزارش WTO، کانادا یکی از پرطرفدارترین کشورهای کانادا در زمینه جذب توریست می باشد. کانادا در سال ۲۰۰۱، مقام نهم و ۸/۲٪ از سهم توریسم جهانی را اختصاص داده است. همچنین کانادا بین ۱۵ کشور جاذب توریست، در جایگاه نهم قرار گرفته است. زبان و فرهنگ در کانادا آمار و اعداد محل سکونت: شمال، امریکای شمالی، هم مرز با اقیانوس آتلانتیک شمالی در شرق، اقیانوس آرام شمالی در غرب، و اقیانوس منجمد شمالی در شمال، هم مرز شمال ایالات متحده پایتخت: اتاوا آب و هوا: با درجه حرارت متفاوت از جنوب تا قطب منجمد شمالی جمعیت: ۳۳,۲۱۲,۶۹۶ (جولای ۲۰۰۸ تخمین) آرایش قومی: ملیت بریتانیا ۲۸ □، ملیت فرانسه ۲۳ درصد، دیگر کشورهای اروپایی ۱۵ □، امریندین ۲ □، دیگر قومیتها عمدتاً آسیایی، آفریقایی، عرب (۶ □)، بقیه قومیتها مختلط ۲۶ □. مذاهب: کاتولیک رم ۴۲.۶ □، پروتستان ۲۳.۳ □ (از جمله متحده کلیسای ۹.۵ □، کلیسای انگلیکان باپتیست ها ۲.۴ □، لوتری ۲ □)، دیگر مسیحی ۴.۴ □، مسلمان ۱.۹ □، غیره و نامشخص ۱۱.۸ درصد، بدون مذهب ۱۶ □ (سرشماری ۲۰۰۱) دولت: پادشاهی که مبتنی بر قانون اساسی و دموکراسی پارلمانی و فدرال می باشد. زبان در کانادا در کانادا به زبانهای مختلفی سخن گفته می شود. با توجه به سرشماری سال ۲۰۰۶، انگلیسی و فرانسوی زبان رایج است که در خاتمه و اجتماع به ترتیب ۶۷.۱ و ۲۱.۵ کاربرد دارد. زبان انگلیسی و فرانسه در قانون اساسی کانادا به عنوان "زبان رسمی" است به این معنی که همه قوانین دولت فدرال به دو زبان انگلیسی و فرانسه می باشد. خدمات دولت فدرال هم به هر دو زبان قابل دسترسی است. پنج زبان غیر رسمی که به طور گسترده صحبت می شوند به ترتیب زبانهای چینی (۲.۶ درصد کانادایی ها)، پنجابی (۰.۸ □)، اسپانیایی (۰.۷ □)، ایتالیایی (۰.۶ □) و عربی (۰.۵ □). کانادا جزو ۱۰ کشوری است که شادترین مردم را دارد مجله اقتصادی «فوربس» مردم ۱۰ کشور جهان را به عنوان شادترین ساکنان این کره خاکی اعلام کرد. یکی از معیارهای انتخاب این ۱۰ کشور به عنوان شادترین کشورها در جهان، میزان تولید ناخالص داخلی در این کشورها بوده است. به گزارش ایسنا، کارشناسان مجله اقتصادی «فوربس» طی تحقیقات خود

اعلام کردند که ساکنان ۱۰ کشور جهان، جزو شادترین و خوشحال‌ترین مردم روی کره زمین به شمار رفته و با توجه به بحران اقتصادی روز به رشدی که جهان را در بر گرفته، مردم این ۱۰ کشور باز هم شاد هستند. بنا بر گزارش رسمی مجله «فوربس»، کشورهای دانمارک، فنلاند و هلند در صدر این لیست قرار داشته و پس از آن سوئد، ایرلند، کانادا، سوئیس، نیوزلند، نروژ و بلژیک به ترتیب در رده‌های بعدی قرار دارند. این در حالیست که بر اساس گزارش مجله فوربس، میزان رضایتمندی مردم از زندگی در دانمارک ۹۰.۱ درصد، فنلاند ۸۵.۹ درصد، هلند ۸۵.۱ درصد، سوئد ۸۲.۷ درصد، ایرلند ۸۱.۱ درصد، کانادا ۷۸ درصد، سوئیس ۷۷.۴ درصد، نیوزلند ۷۶.۷ درصد، نروژ ۷۶.۵ درصد و در بلژیک ۷۶.۳ درصد است. علاوه بر این، در گزارش سال ۲۰۰۵ میلادی مجله اقتصادی «فوربس»، کشورهای مکزیک، غنا، سوئد، انگلستان و چین جزو شادترین کشورهای جهان به شمار می‌رفتند اما به دلیل بروز مشکلات ناشی از بحران اقتصادی و افزایش خودکشی و دیگر کشتی و از همه مهم‌تر، افسردگی شدید در میان مردمان این کشورها، کارشناسان فوربس این پنج کشور را از فهرست خود به عنوان شادترین مناطق زمین حذف کردند. گفتنی است، یکی از معیارهای انتخاب این ۱۰ کشور به عنوان شادترین کشورها در جهان، میزان تولید ناخالص داخلی در این کشورها بوده است، چرا که به عنوان مثال دانمارک با داشتن ۶۸ هزار دلار تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۰۹ میلادی به عنوان اولین کشور در صدر قرار گرفته است. یکی دیگر از معیارها، میزان ساعت کاری در هفته است، به طوری که در کشورهای اسکاندیناوی مردم کمتر از ۳۷ ساعت در هفته کار می‌کنند، ولی در کشورهایی نظیر چین مردم بیش از ۴۷ ساعت در هفته کار می‌کنند، اما همچنان از زندگی می‌نالند و از نوع زندگی خود ناراضی هستند. علاوه بر این، میزان بیکاری در کشورهایی نظیر دانمارک دو درصد، در نروژ ۲.۶ درصد و در هلند ۴.۵ درصد است اما این میزان در کانادا ۸ و آمریکا ۹ درصد تخمین زده شده است. به همین دلیل گفته می‌شود که این ۱۰ کشور جزو بهترین و شادترین مناطق روزی زمین به شمار می‌روند و میزان طول عمر مردم در این ۱۰ کشورها، ۸۵ تا ۹۰ سال است. جامعه و فرهنگ کاناداییتنوع فرهنگیکانادا از نظر فرهنگی متنوع است. این تفاوت فرهنگی به سال ۱۸۹۰ که از مردم سراسر جهان جهت زندگی و مهاجرت و کمک به رشد و توسعه کانادا دعوت شدند بر می‌گردد. در بهای کانادا بسوی مهاجرین با اعمال سیاست مهاجرت با اصل مساوات بین همه بصورت تاریخی باز شد. همه ملتها با عقائد و فرهنگهای و زبانهای متفاوت تشویق شدند تا با حفظ هویت فرهنگی شان، آداب و رسوم خود به کانادا عزیمت نمایند. ارتباط افراد با جامعه کانادایی ها به طور کلی مردمی صبور، بسیار مودب و اجتماعی هستند. اگر چه آنها به لحاظ فرهنگی فردگرا هستند، ولی در عین حال در مسائل اجتماعی بسیار مسئولیت پذیر و همراه جامعه هستند. این تعادل موجب کیفیت بالای زندگی در کانادا است. استقبال و خوش آمد گوییدست دادن رایج ترین نوع احترام و خوش آمد گویی در کانادا است. خوش آمد گویی شفاف و همراه با نگاه مستقیم چشم و لبخند با محبت است. صبر کنید تا شما را دعوت کنند بعد فرد را به اسم کوچک صدا کنید، هر چند بلافاصله کانادایی ها تمایل به بکاربردن اسم کوچک فرد دارند. دوستان فرانسوی کانادایی در هنگام خوش آمد گویی با آرامی روی گونه های یکدیگر را بوسه می زنند. (یک بار بر روی گونه سمت چپ و یک بار در سمت راست) اگر در کبک هنگامی که از زبان فرانسه استفاده می کنید همیشه ضمیر رسمی "VOUS" به معنی (شما) را در سخن گفتن با افراد بکار ببرید و هرگز اصطلاح غیر رسمی "TU" بکار نبرید مگر اینکه از شما دعوت به انجام این کار شود. هدیه دادن کانادایی ها به مناسبت تولد و یا کریسمس هدیه می دهند. اگر به خانه کسی برای شام دعوت شدید، همراه خود یک جعبه شکلات خوب، گل و یا یک بطری شراب هدیه ببرید. در کبک، ارسال گل قبل از مهمانی شام، یک امر پسندیده است. گل نیلوفر سفید را به عنوان هدیه استفاده نکنید زیرا در مجالس ترحیم استفاده می شود. پول و یا پول نقد هدیه ندهید. معمولاً هدایا توسط میزبان باز پس از دریافت می شود. آداب و معاشرت غذا خوردن. آداب غذا خوردن در کانادا غیر رسمی و راحت است. در کبک کمی بیشتر تشریفاتی هستند. هنگام غذا خوردن چنگال در دست چپ و چاقو در سمت راست نگه داشته می شود. صبر کنید تا صندلی تان را

نشان دهند. تا میزبان شروع به غذا خوردن نکرده شما غذا را شروع نکنید برای استراحت آرنج خود را روی میز نگذارید. هنگامی که غذا یا نوشیدنی به شما تعارف می شود برای رد تعارف احتیاج به توضیح نیست. مرسوم است در پایان غذا، کمی در ظرف باقی بماند. پروتکل و آداب کسب و کار. ملاقات و تبریک‌گالبا تجار کانادایی در روابط خود ارتباطی تعیین شده و رسمی با طرف مقابل دارند و زمانی بصورت غیر فرمال و دوستانه رفتار می کنند که شناختی از یکدیگر پیدا کنند و ارتباط دوستی پیدا کنند. کانادایی ها در روابط با یکدیگر بسیار اهل رعایت ادب هستند و انتظار دارند دیگران هم در شرایط مختلف به این آداب پایبند باشند. دست دادن با همه در جلسات در هنگام ورود و خروج مرسوم است. هنگام دست دادن به چشم طرف مقابل نگاه می کنند. مردان هنگام دست دادن پیشی می گیرند و منتظر خانمها نمی شوند تا دستشان را دراز کنند. در صدا کردن یکدیگر، از عناوین تجلیلی و رسمی و اسم فامیل استفاده نمی کنند. در کبک عناوین تجلیلی و مناصب علمی مهم هستند و مورد استفاده قرار مگیرند مانند موسیو یا مادام. بیزینس کارت پس از معرفی اولیه رد و بدل شده است. در کبک، یک طرف بیزینس کارت به زبان فرانسه است و از طرف فرانسه آن به طرف مقابل داده می شود. بررسی هر یک از کارتهای تجاری افراد قبل از قرار دادن آن در کیف رایج است. رمضان در کانادا با وجود آنکه مسلمانان در کشور کانادا در اقلیت قرار دارند و از آزادی کمی برخوردار هستند اما هنگام با خبر شدن از ثبوت رویت هلال ماه، حلول این ماه را به یکدیگر تبریک می گویند. اقلیت های مسلمان در کانادا مانند دیگر کشورهای جهان به انتظار رویت هلال ماه نمی نشینند بلکه در این امر به رسانه های اطلاع رسانی خود اعتماد و ماه مبارک رمضان را آغاز می کنند. مسلمانان در زمان افطار روزه خود را با شیر، خرما و یا آب باز می کنند و برای برپایی نماز تراویح به مسجد می روند. در تمامی روزهای ماه مبارک رمضان در این کشور محافل قرآن کریم برگزار می شود. البته سنت اعتکاف در این کشور میان مسلمانان زیاد رواج ندارد گاهی فقط یک نفر در مسجد دیده می شود که معتکف است اما با وجود آن در شب بیست و هفتم ماه مبارک رمضان و شب های قدر، مساجد کانادا مملو از جمعیت می شود و در آن شب مسلمانان به دعا و عبادت می پردازند و از درگاه الهی طلب مغفرت می کنند. آداب ارتباط در کانادایا آداب معاشرت و ارتباط در کانادا به دلیل منطقه گرایی و تنوع فرهنگی یگسان نیست با این حال، برخی از آداب و روشهای ارتباطی نسبتا استانداردی در سراسر کشور وجود دارد. به عنوان مثال، تجار به طور کلی مودب، راحت و تا حدودی غیر رسمی هستند. به طور کلی ارتباطات بصورت غیر مستقیم است و نوعی بازتاب تلفیق تمایلات آمریکای شمالی و بریتانیا در آن نهفته است. اکثر کانادایی ها با رعایت تدبیر و دیپلماسی مخالفت خود را آشکارا ابراز می کنند و در ارتباط با یکدیگر بسیار عمل گرا و متکی بر عقل عمومی هستند. اگر شما دارای صراحت لهجه هستید شاید لازم باشد رفتار و لحن خود را به گونه ای تنظیم کنید که احساس تندی و یا درشتی در فرد مقابل ایجاد نکند. کانادایی ها در برقراری ارتباط، از کلمات بیشتر از اشارات غیر کلامی استفاده می کنند. از اشارات غیر کلامی در ارتباطات شخصی و یا برای برای تاکید استفاده می شود. کانادایی ها هنگام سخن گفتن ترجیح می دهند فاصله خود را با دیگری به اندازه طول بازو حفظ کنند. کانادایی ها در مورد زندگی شخصی خود با همکاران تجاری خود صحبت نمی کنند. آنها انتظار دارند مردم صریح و بی مقدمه صحبت کنند و ادعای خود را با مثال ارائه نمایند. آنها در مطالب خود اغراق نمی کنند و از چیزی که بیش از حد خوب به نظر برسد به دیده شک تردید نگاه می کنند. جلسات کاری جلسات با صحبت مختصر یک طرف گفتگو شروع و چند دقیقه صرف تبادل اطلاعات مورد علاقه می شود. البته در کبک زمان بیشتری صرف تعارفات و ایجاد رابطه می شود. جلسات سازمان یافته و با برنامه و زمان است. شیوه ارتباط و تماس در جلسات، گرایش به فضای آرام و غیررسمی دارد حتی اگر بحث و موضوع جلسه بسیار جدی باشد. شرکت های کانادایی در جلسات به مرور و بررسی موضوع پیشنهادی، برنامه ریزی و توجیح یکدیگر می پردازند. از شرکت کنندگان انتظار می رود با توجه به میزان تجارب، نظرات خود را بیان نمایند. در هنگام ارائه اطلاعات، ارائه اعداد و ارقام صحیح و اثبات ادعاها مهم است و اساسا بکارگیری احساسات، شور و هیجان در متقاعد کردن طرف مقابل کارائی ندارد. آب و هوا، مناظر طبیعی

و مجموعه شرایط در کانادا موجب شده تا شیوه زندگی مردم با کشورهای دیگر متمایز گردد. ملیتهای مختلف با آداب و رسوم متفاوت، در کنار هم بصورت مسالمت آمیز زندگی می کنند و ضمن برخورداری از ارزش و احترام یکسان بدون حق تعرض و تحقیر یکدیگر، جامعه ای آرام و شکوفا را تجربه می نمایند. فرصتهای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی برای همه یکسان و برابر است و زنان، مردان، کودکان، و سالمندان به صورت مساوی در قوانین کانادا مورد احترام و پاسخگو می باشند. این شرایط ارزشی موجب شده تا زندگی مردم در کانادا از امنیت و آرامش خاصی برخوردار باشد. آداب و رسوم اجتماعی در کانادا رفتار کانادایی ها: بسیاری از شیوه های رفتاری و اجتماعی حاکم بر جامعه در کانادا بصورت قانون نیستند لیکن بصورت سنت های تثبیت شده، در رفتار مردم از متجلی است بعنوان مثال: صف کشیدن و یا صف بندی: مردم معمولاً در مواردی که باید به نوبت بایستند، صف می کشند و در رعایت این نظم همه به آن متعهد هستند. هر کس اول می رسد موقعیت اول را دارد و یا به عبارت دیگر سر صف قرار می گیرد. افراد بعدی و یا تازه واردان در پشت صف با نظم قرار می گیرند. در صورت عدم رعایت نظم و پیشی از نظم حاکم توسط دیگری، موجب ناراحتی و عصبانیت دیگران می شود. در منازل شخصی از مصرف سیگار خوداری می کنند. برای مصرف سیگار در خانه دیگران، باید اجازه گرفت. جای تعجب نیست اگر صاحب خانه از شما بخواهد در بیرون از منزل سیگار بکشید. رعایت زمان: همیشه در قرار ملاقاتها باید در زمان تعیین شده و یا کمی زودتر حاضر بود. تاخیر و عدم رعایت زمان برای انجام کار و یا حضور در مدرسه، موجب از دست دادن شغل و یا تعلیق از مدرسه می گردد. در قرار ملاقات تجاری و کسب و کار در صورت تاخیر یک طرف، بیش از ۱۰ تا ۱۵ دقیقه صبر ضرورت ندارد. در مراسم اجتماعی و گردهمایی ها مردم انتظار دارند شما حد اکثر با تاخیر نیم ساعت از زمان تعیین شده حاضر شوید. تخفیف گرفتن و چانه زنی: چانه زنی و تخفیف هنگام خرید در کانادا رایج نیست از اینرو قیمت روی کالاها، قیمت قطعی خرید می باشد. از معدود مواردی که امکان چانه زنی و تخفیف در معاملات وجود دارد در مواقع خرید ماشین، منزل، مبلمان و یا سایر اقلام گران قیمت می باشد. از اینرو در هنگام خرید و فروش های شخصی و یا خصوصی چانه زنی و سعی در دریافت تخفیف رایج است. رفتار کانادایی ها در برخورد با غریبه: بسیاری از کانادایی ها وقتی در خیابان با شما برخورد می کنند لبخند می زنند و به شما سلام می کنند (Hi) و یا حال شما را می پرسند مانند: 'How's it going?' و در کانادا شما هم کوتاه پاسخ می دهید "I'm good" یعنی خوبم و در کشور انگلیس از این جمله استفاده می شود من خوب هستم. "I'm fine" در کمپانی و یا شرکت: در کمپانی و یا شرکت وقتی کسی به شما غذا، نوشیدنی یا مشابه آن تعارف می کند، اگر شما تمایلی به پذیرش تعارف ایشان نداشته باشید صرفاً در پاسخ می گوئید "I'm good" در اینجا یعنی میل ندارم. در واقع با کاربرد این کلمه ضمن تشکر از او به می گوئید به اندازه کافی صرف شد. کانادایی ها اصرار و تعارف بیش از تمایل شما به غذا خوردن نمی کنند. در رستوران: بعد از غذا در رستوران بشقاب شما بلافاصله جمع می شود. اگر مقدار زیادی غذا هنوز در بشقاب شما وجود داشته باشد، گارسن معمولاً از شما سؤال می کند 'Are you still working on this' و یا 'Is this done with' یعنی صرف غذای شما تمام شده؟ اگر شما هنوز مشغول غذا باشید به او می گوئید "I am still working on it" یعنی هنوز مشغول غذا خوردن هستم. در مغازه ها و سوپر مارکت ها: هنگامی که شما به یک مغازه و یا فروشگاه میروید، کارکنان از شما می پرسند how you are و یا can I help you how یعنی چگونه می تواند به شما کمک کند، از این راه به دنبال ایجاد ارتباط دوستانه و گفتگو با مشتریان است. اگر شما نمی خواهید مزاحم تان بشود به او می گوئید 'just browsing' یعنی صرفاً مشغول نگاه و براندازی هستید. رفتن میهمانی به منزل کسی: کانادایی ها زود شام می خورند و به منزل خود بر می گردند. هنگامی که شما به منزل یک کانادایی دعوت می شوید ممکن است خواسته شود در ساعت ۱۷:۳۰ یا ۰۶:۰۰ تشریف بیاورید. این ساعت با استاندارد اروپایی متفاوت است و انتظار است در اروپا ساعت بین ۷:۳۰ یا ۸:۰۰. به میهمانی تشریف ببرید. مهم ترین موضوعی که باید به خاطر داشت این است که شما کفش خود را هنگام ورود به منزل در آورید بدون اینکه از شما

خواسته شود. به منزل کسی می‌روید وقتی از شما درخواست می‌کند کفش خود را در آورید ناراحت نشوید. این یک رسم مذهبی و یا اعتقادی نیست، بلکه بنا به شرایط زندگی در کانادا جنبه عملی دارد. برف، یخ، گل و گردو خاک در کفش باعث آلودگی منزل می‌شود. کانادایی‌ها تمایل به فرش رنگی و روشن دارند و یا کف خانه‌ها، کف پوش چوبی است. این سؤال ساده‌ترین تقاضا برای میزبان است. وقتی به میهمانی می‌روید هدیه‌ای مانند شکلات و یا نوشیدنی با خود ببرید. در زمان تعیین شده تشریف ببرید و تا ساعت ۱۰ شب بیشتر نمانید. زیرا بعد از ساعت ۱۰ واقعا دیر است.

علل و عوامل صلح امام حسن مجتبی

(ع) پایگاه اطلاع رسانی امام حسن

سال سوم هجری قمری است. نیمی از ماه مبارک رمضان گذشته است، علی و زهرا این دو نور چشم رسول خدا (ص) لحظه شماری می‌کنند تا اولین هدیه الهی و نخستین گل خوشبوی درخت نبوت و ولایت را از خدای خود در این ماه خجسته دریافت دارند. سرانجام در نیمه ماه و در بهترین زمان و مکان این گل خوشبو به دنیا آمد و به امر پروردگار منان "حسن" نامگذاری شد. درباره امام حسن مجتبی (ع) و شخصیت، سیره، تاریخ و زندگی نامه وی بسیار نوشته و گفته‌اند و زوایای مهمی از زندگی وی را به روی مردم گشوده‌اند. ولیکن درباره صلح آن حضرت با معاویه و علل و عوامل پذیرش آن، گرچه سخن‌های زیادی گفته شده است، ولی این مبحث هم چنان باز است و جای بحث و بررسی بیشتری دارد. به ویژه در این عصر که طرح پرسش‌ها و یا ایجاد شبهه‌ها در میان جوانان و نوجوانان، از سوی مغرضان و بدخواهان به صورت گسترده و همه گیر در جریان است و نیاز به پاسخ‌های تازه‌ای دارد. لازم دیدیم، پرسش‌هایی که درباره صلح آن حضرت در (ربیع الثانی سال ۴۱ قمری) تا کنون مطرح و یا در آینده مطرح خواهند شد، به بیان علمی و تاریخی بررسی و سپس پاسخ آن را عرضه بداریم. بررسی پرسش‌ها بر اعتقاد مذهبی شیعیان و پیروان مکتب اهل بیت (ع)، خلافت و جانشینی پیامبر خدا (ص)، امری است منصوص و معین از جانب پروردگار متعال و خواست و اراده بشری در آن، راه ندارد و ارتباط بین خدا و جانشین واقعی پیامبر خدا (ص)، خود پیامبر (ص) می‌باشد. بدین جهت رسول خدا (ص) بارها این مأموریت را بر عهده گرفت و از جانب پروردگار متعال، جانشین خود را معرفی کرد. آن حضرت، در ماجرای دعوت اقریبین و انذار عشیره خود، در واقعه مباحله، در واقعه غدیر به هنگام بازگشت از سفر حجۃ الوداع و در مناسبت‌های گوناگون دیگر، علی بن ابی طالب (ع) را با صراحت به جانشینی خود منصوب کرد و در بسیاری از احادیث و روایات نقل شده از وی، اسامی تمامی امامان معصوم (ع) را به طور مجزا بیان و امامت آنان را تصریح نمود و علاوه بر شیعیان، بسیاری از علمای اهل سنت نیز آن‌ها را نقل کرده‌اند. (۱) امامت بر امت و جانشینی پیامبر خدا (ص)، شؤنی دارد که حکومت و زمام داری بر مردم، از جمله آن‌ها است. امامان معصوم (ع) تا جایی که امکان داشت و زمینه برای آنان مهیا بود، برای به دست گرفتن حکومت اقدام می‌کردند. امام علی بن ابی طالب (ع) به همراه همسر مهربانش حضرت فاطمه زهرا (س) و یاری برخی از صحابه رسول خدا (ص) پس از رحلت پیامبر خدا (ص) برای به دست گرفتن خلافت اقدام نمود و تلاش‌های زیادی به عمل آورد ولی دسیسه‌های مخالفان و شرارت دنیا طلبان، مانع از دستیابی وی به حق مسلم خود شد و به ناچار، از حکومت و زمام داری دور ماند. تا این که پس از بیست و پنج سال شکیبایی و بردباری آن حضرت، مردم به اشتباه خود و پیشی‌نیان خود پی برده و به آن حضرت روی آوردند و حکومت و زمام داری را با وجود آن حضرت زینت دادند. امام علی (ع) پس از برعهده گرفتن حکومت، برای نیک داشتن حکومت و توسعه عدالت تلاش‌های زیادی به عمل آورد و با مخالفت‌ها و کار شکنی‌های گوناگونی روبه‌رو گردید و در نتیجه، چند جنگ بزرگ را متحمل شد، ولی از پاننشست و به خلافت خویش ادامه داد، تا این که مورد توطئه و فتنه منافقین و گروه کژ اندیش خوارج قرار گرفت و به دست یکی از آنان به شهادت رسید. پس از وی امام حسن (ع) به خلافت رسید و پس از شهادت امام حسن (ع) برادرش امام حسین (ع) به

امامت نایل آمد. امام حسین (ع) برای کوتاه کردن دست غاصبان و ظالمان از حکومت و برگرداندن خلافت به مجرای اصلی خود، تلاش فراوانی نمود و قیام بزرگی به نام «قیام عاشورا» پدید آورد، ولی به آن دست نیافت و در این راه، به دست سپاهیان خلیفه غاصب، به شهادت رسید. اما امام حسن مجتبی (ع) حکومتی که در اختیار داشت، طی صلحی، آن را به دشمن دیرینه پدرش واگذار کرد. در حالی که امام حسن (ع) پس از شهادت پدرش امام علی (ع) با میل و رغبت مسلمانان و بیعت فراگیر آنان، به خلافت رسیده و زمان حکومت را به دست گرفته بود. مناطق بزرگی از عالم اسلام مانند یمن، حجاز، بحرین، سواحل خلیج فارس و دریای عمان، عراق، ایران و مناطق شرقی و خراسان در تحت حکومت وی قرار داشته و وی را در برابر دشمنانش یاری می‌کردند. با این حال، امام حسن مجتبی (ع) پس از حدود شش و اندی حکومت، با معاویه بن ابی سفیان صلح کرد و حکومت را ناباورانه به وی واگذار و از حق طبیعی و مسلم خود درگذشت و برای همیشه از حکومت و خلافت ظاهری به دور ماند. در این جا این پرسش مطرح می‌گردد که آیا صلح با دشمن و چشم‌پوشی از حق خود و حقوق مؤمنان و مسلمانان با مبانی شیعه و مکتب اهل بیت (ع) منافاتی ندارد؟ اصولاً راز پذیرش صلح امام حسن (ع) چه بوده است؟ علل و عواملی که وی را وادار به پذیرش صلح نموده‌اند، چه بوده است؟ پاسخ‌ساختن پرسش‌های فوق را در ضمن چند نکته بیان می‌کنیم: ۱- هر یک از پیشوایان و امامان معصوم (ع) به یک فضیلت و برجستگی ویژه‌ای مشهور و معروف شده‌اند، در حالی که همه آنان، از عصمت و طهارت بهره‌مند و دارای اخلاق و صفات کامل انسانی بودند و در هیچ کدامشان نقص و ضعفی عارض نشده و همگی در قلّه شایستگی و برتری قرار داشتند. در میان آنان، امام حسن مجتبی (ع) به ویژگی بردباری و صلح‌خواهی معروف شده است. وی نه تنها پس از پذیرش صلح، بلکه پیش از آغاز امامت و بر عهده گرفتن امر خلافت، در دوران کودکی، به این صفت کامل انسانی متّصف بود. رسول خدا (ص) در حالی که امام حسن مجتبی (ع) کودک خردسال بود، درباره‌اش فرمود: انّ ابنی هذا سیّد یصلح اللّٰه به بین فتنین عظیمین، یعنی: این پسر من (حسن بن علی) همانا شخصیت و سیّد بزرگواری است که خداوند سبحان به وسیله او، میان دو گروه بزرگ، صلح و آرامش برقرار می‌کند. این حدیث شریف، با عبارتهای مختلف، از سوی راویان شیعه و اهل سنت نقل شده است. (۲) امامان معصوم (ع) متناسب با شرایط و اوضاع حاکم بر عصر خویش و بنا بر وظیفه‌ای که خداوند متعال بر عهده آنان گذاشته بود، اقدام و به آن پای‌بند بودند. اوضاع عصر امام حسن مجتبی (ع) و شرایط آن زمان، اقتضا می‌کرد که آن حضرت، علی‌رغم میل باطنی‌اش، صلح با معاویه را به پذیرد و حکومت را به وی واگذارد و این، وظیفه‌ای بود که از سوی پروردگار متعال بر عهده وی گذاشته شده بود. بی تردید راز بسیاری از کردار و رفتار امامان (ع)، به مرور زمان برای شیعیان و پژوهندگان حقیقت‌خواه روشن گردیده است، ولی راز و سرّ پاره‌ای از آن‌ها شاید تاکنون شفاف و روشن نشده و شاید آنچه گفته می‌شود، تنها گمانه‌ای بیش نباشد و در آینده، ادله روشن‌تر و گویاتری پیدا گردد. درباره صلح امام حسن مجتبی (ع) نیز علل و فلسفه‌هایی بیان شده است که برخی از آن‌ها منطقی و قانع‌کننده است، ولی ممکن است در ورای آن‌ها، راز بزرگتری وجود داشته که غیر از خود آن حضرت و امامان معصوم (ع) کسی از آن اطلاعی نداشته باشد. به بیان دیگر، دانش و اطلاعات امامان معصوم (ع) به مراتب بالاتر و عالی‌تر از اطلاعات و دانش دیگران است و آنچه که آن بزرگواران از طریق الهام آسمانی به آن دست یافته و عمل کرده‌اند، عقل سایر دانشمندان و پژوهندگان عالم در دست یابی به آن‌ها ناتوان است. ۲- در دین مبین اسلام، جهاد و جنگ با دشمنان و بدخواهان، دارای ارج و مقام ویژه‌ای است و از عبادت‌های بزرگ خدا شمرده می‌شود، اما باید دانست که جهاد، اصالتاً و ذاتاً مطلوب اسلام نیست، بلکه به دلیل ضرورت‌هایی که اجتناب از آن‌ها غیر ممکن است، واجب و مهم شمرده می‌شود. خواسته اصلی اسلام برای بشریت، عبارت است از: آزادی، حقیقت‌جویی، رفع محرومیت فکری و اجتماعی، ستم‌ستیزی و ظلم‌ناپذیری، رفع تبعیض نژادی و قومی، برقراری قسط و عدالت اجتماعی، تقوا پیشه‌گی و خدامحوری در تمام مراحل زندگی. چنین ارزش‌های والا و آرمان‌های بلند و مقدّس، در محیطی امن و آسایش به دست می‌آید و پیامبران الهی (ع) همگی پس از رفع ستم کاری‌های مستکبران و مستبدان در صدد تشکیل چنین محیطی بودند.

دعوت اصلی اسلام، همزیستی مسالمت آمیز و صلح و آرامش بین مردم، به ویژه میان مسلمانان است. قرآن کریم، همه انسان‌های موحد و مؤمن را به همزیستی و آرامش کامل فرا می‌خواند و می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السّلم کأفّة»؛ (۳) یعنی: ای ایمان آورندگان، همگی به صلح و آرامش در آیید. در جای دیگر فرمود: «أنما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم»؛ (۴) همانا، ایمان آورندگان برادران یکدیگرند، پس میان برادران خود آشتی برقرار نمایید. امام حسن مجتبی (ع) که راز دار و سنگربان مقام نبوت و امامت است، بیش از همه انسان‌ها به پاسداری از تلاش‌های جدش محمد مصطفی (ص) و عدالت پروری پدرش علی مرتضی (ع) می‌اندیشید. او خود را در برابر آن‌ها مسؤول می‌بیند و احساس می‌کند که با ادامه نبرد و خون ریزی به چنین مقصودی دست نخواهد یافت و راه آسان‌تر و کم‌خطرتری نیز وجود دارد که آن، صلح است. بنابراین، پذیرش صلح و آرامش، نه تنها منافاتی با مبانی فکری و عقیدتی مکتب اهل بیت (ع) ندارد، بلکه خواسته اصلی آن می‌باشد. ۳- صلح امام حسن مجتبی (ع) از انقراض شیعه و نابودی محبان و پیروان مکتب اهل بیت (ع) به دست سپاهیان معاویه پیش‌گیری کرده است. معاویه بن ابی سفیان به دلیل کینه‌های عصر جاهلیت و نبردهای خونین قریش بر ضد رسول خدا (ص) که بسیاری از آن‌ها با آتش افروزی و فرماندهی پدرش ابوسفیان شعله ور می‌شود و از این سو با رهبری پیامبر اکرم (ص) و مجاهدت‌های امیر مؤمنان (ع) به پیروزی سپاه اسلام می‌انجامید، قلبی آکنده از عداوت و دشمنی نسبت به خاندان پیامبر (ص) و فرزندان امیر مؤمنان (ع) و یاران و شیعیانش در خود احساس می‌کرد. خلافت امام علی بن ابی طالب (ع) و جنگ صفین، آتش کینه نهفته وی را شعله‌ور و او را به تلاش آشکار و پنهان در نابودی مکتب اهل بیت (ع) واداشت. ادامه نبرد امام حسن (ع) با معاویه و احتمال پیروزی سپاهیان شام بر سپاهیان عراق، آرزوی دیرینه معاویه را برآورده می‌کرد و او با این بهانه شیطانی، ریشه اسلام ناب محمدی را می‌خشکانید و به جای آن، اسلام تحریف و تفسیر شده امویان را ترویج می‌نمود. امام حسن (ع) به این مسئله، فطانت داشت و بدین جهت در برابر گلاویه‌ها و انتقادهای برخی از یاران و شیعیان می‌فرمود: «ویحکم، ما علمت، واللّه الذی عملت خیر لشیعتی ممّا طلعت علیه الشمس او غربت. ألا- تعلمون انّی امامکم مفترض الطّاعه علیکم واحد سیّدی شباب اهل الجنه بنصّ من رسول اللّه (ص) علیّ؟ قالوا: بلی. قال (ع): أما علمتم انّ الخضر (ع) لمّا خرق السّفینه و أقام الجدار و قتل الغلام، کان ذلک سخطالموسی بن عمران، اذ خفی علیه وجه الحکمه فی ذلک، (۵) و کان ذلک عند اللّه تعالی ذکره حکمه و صواباً... (۶)؛ وای بر شما، چه می‌دانید به آنچه که من انجام دادم، به خدا سوگند آنچه که من انجام دادم (یعنی صلح با معاویه) برای شیعیان من، بهتر است از هرچه که بر آن خورشید می‌تابد و بر آن غروب می‌کند. آیا نمی‌دانید من امام شما هستم که پیرویم بر شما واجب و فرض است. (آیا نمی‌دانید) من یکی از دو سید و سالار جوانان بهشت، به نصّ رسول خدا (ص) هستم؟ گفتند: بلی، می‌دانیم. امام (ع) فرمود: آیا دانسته‌اید این موضوع را که حضرت خضر (ع) هنگامی که کشتی را سوراخ، دیوار را بازسازی و پسر بچه‌ای را کشت، موجب ناراحتی و خشم حضرت موسی (ع) گردید؟ زیرا حکمت و فلسفه چنین اموری بر موسی (ع) پنهان و ناآشکار بود، در حالی که آن‌ها در نزد پروردگار متعال، حکیمانه و بر طبق صواب بود. امام حسن مجتبی (ع) در سخنی دیگر، در پاسخ کسی که وی را پس از پذیرش صلح، با جمله «یا مدلّ المؤمنین» خطاب کرد، فرمود: «ما أنا بمدلّ المؤمنین ولکنّی معزّ المؤمنین. انّی لمّا رأیتکم لیس بکم علیهم قوه، سلّمت الأمر لأبقی أنا و أنتم بین أظهر هم، کما عاب العالم السّفینه لتبقی لأصحابها، و کذلک نفسی و أنتم لنبقی بینهم»؛ (۷) من، خوار کننده مؤمنان نیستم، بلکه عزّت دهنده آنان می‌باشم. زیرا هنگامی که دیدم شما (شیعیان) را توان برابری و ایستادگی با آنان (سپاهیان شام) نیست، امر حکومت را واگذاردم تا من و شما (علی رغم میل آنان) باقی بمانیم. همان طوری که شخص دانایی، یک کشتی را عیب دار می‌کند تا برای مالکان و سرنشینانش باقی بماند (و از دستبرد غارت‌گران و ظالمان محفوظ بماند). داستان من و شما این چنین است، تا بتوانیم میان دشمنان و مخالفان باقی بمانیم. هم چنین امام حسن (ع) در پاسخ به پرسش ابوسعید، درباره علت پذیرش صلح با معاویه فرمود: «ولولا ما أتیت لما ترک من شیعتنا علی وجه الأرض احد الاّ قتل»؛ (۸) اگر من این کار را انجام نمی‌دادم (و با معاویه صلح نمی‌کردم) هیچ

شیعه‌ای از شیعیان ما در روی زمین باقی نمی ماند و همگی (به دست سپاهیان معاویه) کشته می شدند. ۴- صلح امام حسن (ع) عمل به تقیه بود. تقیه، یکی از مختصات و معارف بلند اسلامی، به ویژه مکتب اهل بیت (ع) است. مفهوم تقیه این است که انسان در مواردی از روی ناچاری و ضرورت، خود را مخالف عامه مردم (ناآگاه) و یا حکومت غاصب و ستم کار نشان ندهد و به منظور حفظ اسلام، یا جان و ناموس خود و یا مسلمانی از ابراز و اظهار برخی از معتقدات و یا کردار و رفتار خود چشم پوشی و وضعیت موجود را تحمل کند. صلح امام حسن (ع) نیز این چنین بود. آن حضرت برای حفظ اسلام و مصون ماندن آن از هرگونه انحراف و اعوجاج و جلوگیری از کشتار بی رحمانه مسلمانان، به ویژه کشتار هدفمند پیروان مکتب اهل بیت (ع)، به ظاهر با قدرت و سلطه زمان خود کنار آمد و حکومت را به وی سپرد. پیداست که تصمیمات تقیه‌ای، تصمیمات اجباری و لاعلاجی است و تمامی امامان معصوم (ع) در عصر امامت خویش با این مسئله روبه رو بودند، غیر از آخرین آنان، حضرت حجت بن الحسن (ع) که در عصر قیام و حضور وی، هیچ تقیه‌ای جایز نمی باشد. امام حسن مجتبی (ع) نیز در حدیثی به آن اشاره کرد و فرمود: «أما علمتم أنه ما منّا أحد الاّ و یقع فی عنقه بیعة لطاغیة زمانه، الاّ القائم الذی یصلی روح الله عیسی بن مریم (ع) خلفه، فانّ الله عزّ و جلّ - یخفی ولادته یغیب شخصه لئلاّ یكون لأحد فی عنقه بیعة اذا خرج؛ (۹) آیا دانستید به این که از ما (امامان معصوم (ع)) کسی نیست، مگر این که بیعت طاغی زمانش برگردن اوست، مگر قائم (آل محمد (ص)) همان امامی که روح خدا، حضرت عیسی بن مریم (ع) در پشت سرش نماز می خواند. چه این که خداوند متعال، ولادتش را پنهان و وجودش را غایب نمود، تا در آن هنگامی که قیام می کند، بیعت هیچ کس بر عهده او نباشد. امام حسن مجتبی (ع) در جای دیگر، در پاسخ معترضان به صلح فرمود: «... و انّ ابی کان یقول: و ائی شیء أقرّ للعین من التّقیة، انّ التّقیة جنّة المؤمن، ولولا التّقیة ما عبد الله... (۱۰) پدرم (امام علی بن ابی طالب (ع)) می فرمود: چه چیزی چون تقیه، مایه روشنایی چشم است؟ همانا تقیه سپر مؤمن است و اگر تقیه نبود، خداوند سبحان، پرستش نمی شد. پیش از همه امامان معصوم (ع)، خود امیرمؤمنان (ع) پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) به مدت بیست و پنج سال با این وضعیت روبه رو بود و به اجبار و اکراه، از حق خود چشم پوشی کرد. امام حسن مجتبی (ع) نیز ناچار بود برای حفظ اسلام و وحدت مسلمانان، چنین امر مکروهی را به پذیرد. خود آن حضرت در این باره فرمود: «و انّ هذا الأمر الذی اختلفت فیہ أنا و معاویة حقّ کان لی، فترکت له، و انما فعلت ذلك لحقن دمائکم و تحصین اموالکم، (۱۱) و ان ادری لعلّهم فتنة لکم و متاع الی حین؛ (۱۲) همانا در این امری که من و معاویه درباره آن اختلاف داشتیم (یعنی حکومت و خلافت اسلامی) حقّ من بود، ولی ان را ترک و به وی واگذاردم و این کار را به خاطر حفظ جان و خونتان و هم چنین حفظ مال و دارائی هایتان انجام دادم، و نمی دانم شاید این آزمایشی برای شماست و مایه بهره گیری تا مدتی (معین) می باشد. ۵- کوتاهی سپاهیان شاید مهم ترین و اصلی ترین علت صلح امام حسن مجتبی (ع) یاری نکردن فرماندهان و همراهی نکردن سپاهیان با آن حضرت بود. از آن سو، معاویه بن ابی سفیان دارای سپاهی یک دست و جرّار بود، که از آغاز ورود اسلام به منطقه شام و پذیرش اسلام توسط اهالی این منطقه، سایه شوم وی را بر بالای سرشان احساس کرده و او را امیر فاتح مسلمانان و میزان اسلام و کفر می خواندند و مخالفان و دشمنانش را مخالف اسلام و قرآن می دانستند. اما سپاهیان امام حسن مجتبی (ع) دارای چنین نظم و تشکلی نبودند. آنان از میان اقوام و ملیت های مختلفی برخاسته که پس از رحلت رسول خدا (ص)، چهار خلیفه را دیده و در حکومت خلیفه پنجم به سر می بردند. همان مردمی که جرئت و جسارت کرده و سه خلیفه از چهار خلیفه پیشین را (به حق و یا به ستم) کشتند. اینان دارای مرام واحد و اتحاد کلمه نبودند. گرچه به ظاهر در سپاه امام حسن (ع) حضور داشتند و از امکانات و تجهیزات آن برخوردار بودند، ولی در مواقع خطیر و حسّاس، به فکر و سلیقه خودشان عمل می کردند و از فرماندهی کل قوا، پیروی نمی کردند. همان طوری که در عصر امام علی (ع) نیز چنین می کردند و آن حضرت را در لحظات حسّاس و سرنوشت ساز تنها می گذاشتند و به آنحای مختلف، وسیله آزار و رنجش وی را فراهم می نمودند. چنین مردم و چنین سپاهی، تحمیل و ظرفیت خواسته ها و آرمان والای امام حسن (ع) را نداشته و او را در برابر سپاه عظیم و یک دست معاویه تنها گذاشته و بسیاری از رزمجویان

و سربازان و حتی فرماندهان به سپاه شام پیوسته و بسیاری دیگر سپاه طرفین را رها کرده و به شهرهای خویش برگشتند و عده‌ای نیز با جدا شدن از سپاه، به یاغی‌گری و غارتگری روی آوردند. تنها عده کمی از سپاه آن حضرت، ثابت قدم مانده و بر بیعت خود باقی ماندند (شرح این ماجرا را در بخش زندگی نامه امام حسن مجتبی (ع) بیان کردیم). امام حسن مجتبی (ع) در ضمن خطبه‌ای به این مطلب اشاره کرد و فرمود: ولو وجدت أعواناً ما سلمت له الأمر، لأنه محرّم علی بنی امیّه؛ (۱۳) اگر یار و یآوری می‌یافتم، حکومت را به معاویه واگذار نمی‌کردم. زیرا حکومت بر بنی امیه حرام است. آن حضرت درباره علت عدم لیاقت بنی امیه برای تصدی حکومت و خلافت، فرمود: لو لم یبق لبنی امیّه الّا عجوز درء، لنهضت دین الله عوجاً، و هكذا قال رسول الله (ص) (۱۴)؛ اگر از بنی امیه، جز پیر زنی فرتوت نمانده باشد، همان عجوزه برای کج کردن دین خدا و دور ساختن از مسیر الهی، اقدام و تلاش خواهد کرد و این چیزی است که پیامبر اسلام (ص) به آن خبر داده است. لازم به یادآوری است که امام حسن مجتبی (ع) نه تنها از سستی، ناهماهنگی و ناهمراهی یاران و سپاهیان رنج می‌برد، بلکه از جانب طیفی از آنان، احساس ناامنی و خطر می‌کرد و آن‌ها عبارت بودند از طایفه گمراه و منافق پیشه خوارج، که در میان سپاهیان امام حسن (ع) پراکنده بودند و اگر دستشان به امام (ع) می‌رسید، از آسیب‌رسانی به وی هیچ ابا و امتناعی نداشتند (که در بخش زندگی نامه آن حضرت به آن اشاره نمودیم). ابن عربی، نویسنده کتاب «احکام القرآن» به این مطلب تصریح کرد و گفت: و منها انه رای الخوارج احاطوا بأطرافه، و علم انه ان اشتغل بحرب معاویه استولی الخوارج علی البلاد، و ان اشتغل بالخوارج استولی علیه معاویه؛ (۱۵) یکی از علل صلح امام حسن مجتبی (ع) این بود که وی می‌دید خوارج، اطرافش را احاطه کرده (و در همه جا حضور پیدا کردند) و دانست به این که اگر او، جنگ با معاویه را ادامه دهد و در آن معرکه مشغول گردد، خوارج بر بلاد اسلامی دست می‌یازند و بر آن‌ها مستولی می‌شوند و اگر وی به جنگ با خوارج پردازد و مشغول دفع آنان گردد، معاویه بر بلاد اسلامی و مناطق تحت حکومت وی مستولی می‌گردد. گروه فتنه جوی خوارج، گرچه در ظاهر برای نبرد با سپاهیان شام به سپاه امام حسن مجتبی (ع) پیوسته و از امکانات وی بهره‌مند می‌شدند، ولی با حماقت‌ها و افراط‌کاری‌های خود، همیشه آب در آسیاب دشمن می‌ریختند و موجب تضعیف سپاه کوفه و تقویت سپاه شام می‌شدند. این گروه، چالش‌های بزرگی برای امام علی بن ابی طالب (ع) به وجود آورده بودند و جنگ نهروان را بر وی تحمیل کرده و سرانجام در مسجد کوفه، وی را به شهادت رساندند. هم‌اینک در سپاه امام حسن مجتبی (ع) به فتنه‌انگیزی و پخش شایعات دروغین و بی اساس بر ضد امام حسن (ع) و یاران وفادارش، مشغول بودند و مترصد فرصتی بودند، تا امام حسن (ع) را از سر راه خویش بردارند و به آمال و آرزوهای شیطانی خود برسند. امام حسن (ع) اگر از دردهای سپاه شام خلاصی می‌یافت، از دسیسه‌های این گروه ستم پیشه‌رهایی نداشت و با کید و کین ناجوانمردانه آنان، در مسند خلافت به شهادت می‌رسید. ۶- احساس خستگی مردم از جنگ‌های دیگر عوامل پذیرش صلح از سوی امام حسن مجتبی (ع) بود. گرچه برخی از بیعت کنندگان با امام حسن مجتبی (ع) در کوفه انتظار داشتند که آن حضرت، جنگ با معاویه را ادامه دهد تا او را از حکومت خودخوانده سرنگون سازد و شام را از سیطره‌اش بیرون آورد، اما توده مردم به دلیل پشت سر گذاشتن چند جنگ داخلی و دادن کشته‌های زیاد و خسارت‌های قابل توجه، رغبت چندانی در ادامه نبرد با شامیان نشان نمی‌دادند. مسلمانان، طی چهل سال که از هجرت رسول خدا (ص) به مدینه منوره و تشکیل حکومت اسلامی می‌گذشت، علاوه بر غزوات و سریه‌های زمان پیامبر اکرم (ص)، در عصر خلفای سه گانه نیز جنگ‌های بزرگ و طولانی مدت با رومیان، ایرانیان و برخی از اقوام و ملل همجوار جزیره العرب را پشت سر گذاشته و در عصر خلافت امام علی بن ابی طالب (ع) نیز سه جنگ بزرگ داخلی را تحمل کرده بودند. بدین جهت، روحیه رزمی و جنگی چندانی از آنان مشاهده نمی‌شد و جز عده‌ای از شیعیان مخلص و جوانان رزمجو، بقیه در لاک عافیت‌طلبی فرو رفته و به وضع موجود رضایت داده بودند. به همین لحاظ هنگامی که امام حسن (ع) و یاران نزدیکش چون حجر بن عدی و قیس بن سعد انصاری، مردم را به بسیج عمومی و حضور در اردوگاه سپاه دعوت کردند، عده کمی پاسخ مثبت دادند و بقیه رغبتی به آن نشان ندادند. گردآوری چهل هزار

رزمجوی و داوطلب جبهه‌های جنگ برای سپاه امام حسن (ع) به آسانی فراهم نگردید، بلکه با تبلیغات و تلاش‌های فراوان و همه جانبه امام حسن (ع) و یاران و اصحاب فداکارش مهیا گردید. شایان ذکر است که با توجه به جمعیت بالای شهر کوفه و اطراف آن، اگر جنبش عمومی و بسیج سراسری صورت می‌گرفت، می‌بایست بیش از یکصد هزار نفر از این منطقه آماده نبرد می‌شدند. این غیر از نیروهایی بود که از سایر مناطق عراق، ایران، حجاز، یمن، عمان و ساحل نشینان خلیج فارس می‌توانستند خود را به سپاه امام حسن (ع) برسانند. قطب راوندی از حارث همدانی نقل کرد که امام حسن (ع) به مردمی که با وی بیعت کرده و قول مساعدت و همکاری داده بودند، فرمود: ان کنتم صادقین، فموعدما بینی و بینکم معسکر المدائن، فوافونی هناک فرکب، و ركب معہ من اراد الخروج، و تخلف عنه خلق کثیر لم یفوا بما قالوه، و بما وعدوه، و غروه کما غروا امیر المؤمنین (ع) من قبله؛ (۱۶) اگر (در گفتارتان) صادقید، وعده گاه من و شما پادگان مدائن است. پس در آن جا به من پیوندید. پس آن حضرت، سوار شد و به سوی مدائن حرکت کرد، کسانی که قصد جنگ کرده بودند با وی حرکت نمودند ولی جمعیت زیادی تخلف کرده و به آنچه گفته بودند، وفا نکردند و به آنچه وعده داده بودند، بر سر وعده‌شان نیامدند و او را فریب دادند، همانطوری که پیش از وی پدرش امیر مؤمنان (ع) را فریب داده بودند. مردم عراق چنان خسته و بی‌رمق بوده و احساس کسالت و بی‌حالی می‌نمودند، که نشاط و خوشی را از سبب پیامبر خدا (ص) و خلیفه وقت مسلمانان، یعنی امام حسن (ع) سلب نمودند و وی را وادار نمودند تا آنان را با این سخن نکوهش و سرزنش کند: یا عجا من قوم لاحیاء لهم و لادین مره بعد مره، ولو سلمت الی معاویة الأمر، فایم الله لاترون فرجا ابداً مع بنی امیه، والله لیسومنکم سوء العذاب، حتی تتمون ان یلی علیکم حبشیا؛ (۱۷) شگفت از ملتی که نه حیا دارد و نه هیچ مرتبه‌ای از مراتب دین را. اگر من امر حکومت را به معاویه تسلیم نمایم، پس به خدا قسم هیچ گاه شما در دولت بنی امیه، فرجی نخواهید یافت (و یا فرح و شادی نخواهید دید). سو گند به خداوند متعال، با بدترین عذاب و آزار با شما بدی خواهند کرد، به طوری که آرزو کنید که (سیاهان) حبشی بر شما حکومت کنند (بهتر است از تحمل حکومت بنی امیه). ابن اثیر در این باره گفت: هنگامی که معاویه بن ابی سفیان به امام حسن بن علی (ع) پیشنهاد صلح داد، مردم به گرمی آن را پذیرفتند. امام حسن (ع) در خطبه‌ای پیشنهاد معاویه را به اطلاع لشکر خود رسانید و خاطر نشان کرد: ألا- و ان معاویة دعانا الی امر لیس فیہ عزّ و لانصفه. فان اردتم الموت ردناه علیه و حاکمناه الی الله - عزّ و جلّ - لظبی السیوف، و ان اردتم الحیاء قبلناه و أخذنا لکم الرضی؛ (۱۸) آگاه باشید، معاویه ما را به امری فرا می‌خواند که نه عزّت ما در آن است و نه مطابق با انصاف است. اگر دارای روحیه شهادت‌طلبی هستید، درخواستش را رد کنیم و دست به شمشیر ببریم تا خداوند سبحان میان ما حکم کند، ولی اگر زندگی دنیا را می‌طلبید، خواسته‌اش اجابت کرده و رضایت شما را فراهم کنیم. هنگامی که کلام امام (ع) به این جا رسید: فناداه الناس من کلّ جانب: البقیه، البقیه، فلما افردوه أمضی الصلح؛ (۱۹) مردم از هر سو فریاد برآوردند که ما زندگی و بقای دنیایی را می‌خواهیم، (با این سخن، صلح را بر امام (ع) تحمیل کردند) امام (ع) پس از آن که از آن‌ها جدا شد، صلح با معاویه را امضاء نمود. ۷- اضمحلال و از هم پاشیدگی کشورهای اسلامی، خطر دیگری بود که جامعه مسلمانان را تهدید می‌کرد. مسلمانان آن عصر، چه آنانی که در ظلّ حکومت عدالت جویانه امام حسن مجتبی (ع) زندگی می‌کردند و چه در سیطره حکومت غاصبانه معاویه بن ابی سفیان به سر می‌بردند با دشمنان مشترکی رو به رو بودند که از هر سو آماده هجوم به مناطق اسلامی و باز پس‌گیری سرزمین‌های آزاد شده بودند. آنان گرچه دارای ملیت، قومیت و دین‌های متعدد و مختلف بودند، ولی در یک چیز اتفاق و اتحاد داشتند و آن نابودی اسلام و کشتار بی رحمانه مسلمانان و غارت سرزمین‌های اسلامی بود. از این رو، ادامه اختلاف و کشمکش‌های داخلی، دشمنان بیرونی، به ویژه رومیان را خوش حال و امیدوار می‌کرد و زمینه هجوم و تجاوزشان را فراهم می‌نمود. امام حسن مجتبی (ع) به عنوان سبط اکبر رسول خدا (ص) و سکان دار اصلی دین و دلسوزترین شخص به مسلمانان و مؤمنان، به این مسئله توجه خاص داشت و اگر معاویه و سپاهیان گمراه وی با بی‌خردی و دنیاطلبی خود زمینه آمال و آرزوی دشمنان خارجی را فراهم می‌کردند، امام حسن مجتبی (ع) و یاران و شیعیان مخلص او

نمی‌توانستند آنان را در این راه مساعدت و همراهی کنند و عقل و شرع حکم می‌کرد که باید به هر طریق ممکن نبرد میان مسلمانان پایان یابد، تا اصل دین و حیات مسلمانان ادامه یابد. زیرا اگر امام حسن (ع) نبرد با معاویه را ادامه می‌داد، یکی از سه اتفاق ذیل روی می‌داد: ۱- پیروزی سپاه کوفه و سرکوب سپاه شام. ۲- پیروزی سپاه شام و نابودی سپاه کوفه. ۳- عدم پیروزی طرفین و عقب نشینی اجباری دوسپاه. در هر صورت، مسلمانان به ضعف و کم توانی می‌رسیدند و دشمنانشان که سال‌ها خود را تقویت و آماده چنین فرصتی کرده بودند، با هجوم سراسری و مرگ بار، تومار مسلمانان را پیچیده و جامعه اسلامی را با چالش بزرگ مواجه می‌نمودند. در نتیجه، زحمات و تلاش‌های پیامبر خدا (ص) و یاران فداکارش به هدر می‌رفت. امام حسن (ع) به این امر فطانت داشت و در سخنی به آن اشاره نموده و فرموده: *أَنْتِي لَمَّا رَأَيْتَ النَّاسَ تَرَكَوْا ذَٰلِكَ أَلَّا أَهْلَهُ، خَشِيَتْ أَنْ تَجْتَنُوا عَنْ وَجْهِ الْأَرْضِ، فَارَدَتْ أَنْ يَكُونَ لِلدِّينِ فِي الْأَرْضِ نَاعِي؛ (۲۰)* هنگامی که دیدم مردم جز عده‌ای این کار (جنگ با معاویه) را ترک کردند، ترسیدم که ریشه شما از زمین کنده شود. پس مصمم شدم تا برای دین، در روی زمین فریادگری باقی بگذارم. ۸- به وقوع پیوستن خیانتی بزرگ از سوی دنیاپرستان چیزی نبود که بتوان آن را نادیده گرفت. معاویه بن ابی سفیان برای درهم شکستن اتحاد و مقاومت سپاهیان کوفه، رشوه‌ها و جایزه‌های زیادی بذل و بخشش کرد و بسیاری از سران و بزرگان قبایل و طوایف و فرماندهان و امیران سپاه را از درهم و دینار و وعده‌های کاذب بهره‌مند کرده و آنان را به خود و روی گردانی از امام حسن (ع) جلب نموده بود. به طوری که برخی از آنان، نامه‌هایی برای معاویه نوشته و اظهار پیروی و فرمانبرداری از او نمودند و برخی دیگر، پا را از این فراتر گذاشته به وی نوشتند که اگر وی بخواهد، حسن بن علی (ع) را دستگیر و به سپاه شام تحویل دهند و یا بر او شورش نموده و وی را به طوری پنهانی به قتل رسانند. (۲۱) در حقیقت، اگر امام حسن (ع) صلح را نمی‌پذیرفت این خطر بزرگ وجود داشت که جاه طلبان و منافقان، وی را دستگیر و تسلیم سپاه شام کنند و یا برای تقرّب به دستگاه معاویه و خوش آیند بنی امیه، امام (ع) را ناجوانمردانه ترور و به شهادت برسانند. در هر صورت، این یک پیروزی برای سپاه شام و فضیلت و منقبتی برای معاویه بود و برای خاندان نبوت و امامت، شکست به شمار می‌آمد. امام حسن (ع) در این باره فرمود: *بِهَ خَدَا سَوَّكُنْد، اِگَر بَا مَعَاوِيَه نَبْرَد مِي كَرْدَم، مَرَا مِي كَرَفْتَنْد وَ بَه وَي تَسْلِيْم مِي نَمُودَنْد. بَه خَدَا سَوَّكُنْد، اِگَر بَا او مَسَالْمَت كَنَم وَ عَزِيْز بَاشَم، بَرَايْم دُوسْتَدَاشْتَنِي تَرَا سْت اَز اَيْن كِه دَر حَالِي كِه اَسِيْرش بَاشَم مَرَا بَكْشَد وَ يَا بَر مَن مَنّت كَنَدَارَد وَ تَا پَايَان رُوز گَار اَيْن عَار بَر بَنِي هَاشَم بَمَانَد وَ مَعَاوِيَه هَمِيْشَه خُودش وَ اَعْقَابِش بَر زَنَدَه وَ مَرْدَه مَا بَه اَنْ مَنّت بَنَهَد. (۲۲) ۹- امام حسن (ع) از روش‌های غیر اسلامی و شیوه‌های سالوسانه پرهیز داشت، بر خلاف معاویه بن ابی سفیان که برای تحکیم و تثبیت حکومت خود دست به هر کاری می‌زد و هیچ‌گونه محدودیتی از جهت شرعی و عرفی برای خویش قائل نبود. به همین انگیزه در دستگاه حکومتی خود از افراد شرور و خدعه‌گری چون عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه، بسر بن ارطاة، مروان بن حکم و مسلم بن عقبه، بهره می‌جست و از شیطنت و جنایت آنان به نحوی استفاده می‌نمود. امّا امام حسن مجتبی (ع) که به مانند جدّش محمد مصطفی (ص) و پدرش امام علی بن ابی طالب (ع) مظهر تقوا و عدالت بود و هدفش از زمامداری، جز احقاق حق و اجرای عدالت اسلامی، چیز دیگری نبود، طبعاً نمی‌توانست به مانند معاویه رفتار نماید. سیاست اهل بیت (ع) با سیاست معاویه در تضاد و میان آن دو، تفاوت از زمین تا آسمان بود. معاویه بن ابی سفیان با انتخاب سیاست «رسیدن به هدف از هر راه ممکن» سیطره سیاسی و اجتماعی فزاینده‌ای بر ملت پیدا کرده بود و همین امر باعث شد که صلح را با نیرنگ‌ها و سالوس کاری‌هایش بر سپاهیان عراق و بر امام حسن مجتبی (ع) تحمیل نماید. او توانست با دادن رشوه و تطمیع متنفذان، وعده به دنیا طلبان، تهدید مخالفان، رواج بی‌بند و باری، پخش شایعات بی‌اساس و انجام امور غیر انسانی و غیر شرعی دیگر، زودتر به هدفش برسد. به هر روی، علل و اسباب متعددی دست به دست هم داد تا در جدال میان نیکی‌ها و زشتی‌ها، خوبی‌ها و بدی‌ها و در حقیقت میان حق و باطل، این بار امام حسن مجتبی (ع) مقهور قهر ناجوانمردانه شیطان صفتان قرار گرفته و از حق طبیعی و الهی خویش محروم بماند و حکومت و زمام داری مسلمانان با حيله و نیرنگ از او ستانده شود. بی‌تردید، آنچه درباره اسرار و علل صلح امام حسن (ع) در این جا بیان*

نمودیم، کافی و وافی نبوده و جای بحث و بررسی‌های بیشتر و عمیق‌تری دارد و طالبان را به کتاب‌هایی که در خصوص «صلح» امام حسن بن علی (ع) نگاشته شده‌اند، ارجاع می‌دهیم. بی‌نوشته‌ها: _____ ۲۳. الارشاد، شیخ مفید، ص ۳۵۶، تاج الموالید، مجموعه نفیسه، ص ۲۶؛ کشف الغمّه، ج ۲، ص ۱۶۲. فضائل الخمسه، ج ۲، ص ۳۲ و ج ۳، ص ۳۸۸. فضائل الخمسه، ج ۳، ص ۳۸۸؛ احکام القرآن، (ابن عربی)، ج ۴، ص ۱۷۲۰. سوره بقره، آیه ۲۷. سوره حجرات، آیه ۲۸. اشاره به داستان همراهی و مصاحبت حضرت موسی (ع) با حضرت خضر (ع) که در سوره کهف، از آیه ۶۵ تا ۸۲ به آن اشاره شده است. ۲۹. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۱۶. تحف العقول، ص ۲۲۷. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۱۶. تحف العقول، ص ۲۲۷. شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار (ع)، ج ۳، ص ۱۰۵، حدیث ۱۰۳۹. اشاره به آیه ۱۱۱ سوره انبیاء. ۳۶. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۷۶. همان، ص ۵۷۴. احکام القرآن، ج ۴، ص ۱۷۱۹. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۷۴. همان، ص ۵۷۶. اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۴. همان. ۴۳. ترجمه الامام الحسن (ع)، ص ۲۰۳. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۷۶. رمضان در تاریخ، ص ۱۵۰-۱۰۷-۰۱-۱۳۸۹-۱۵۵/ <http://imamhassan.ir/archicel/155-1389-01-107-150> ۲۱-۵۴-۳۹.html

تحلیل محتوای فرمایشات امام خمینی (ره) در خصوص انتخابات

گردآورنده: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)

چکیده: تحقیق حاضر با هدف بررسی و طبقه بندی رهنمودها و انتظارات رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی (ره) با روش تحلیل محتوا انجام شده است. نتایج تحقیق در قالب وظایف مردم، راه‌های شناخت کاندیدای اصلح و ویژگی‌های کاندیدای اصلح دسته بندی شده است. در مکتب امام (ره) اصول گرایی یک حزب سیاسی و دارای اعضای خاص نیست، بلکه یک جریان اجتماعی است که ریشه در فرهنگ دینی ملت ایران و مذهب تشیع دارد. و همه ی مردم شیعه ایران و همه ی شیعیان جهان بر اساس باورهای درونی و فطری و مذهبی شان بدان گرایش دارند. از این رو بر اساس احزاب، محصول تحولات و دگرگونی های زمانه نیستند، بلکه خود تحول آفرین و دگرگون کننده اند. * وظایف مردم الف. شرکت در انتخابات امروز مسؤولیت به عهده ملت است. اگر ملت کنار بنشینند، اشخاص مؤمن، اشخاص متعهد کنار بنشینند و اشخاصی که نقشه کشیده‌اند برای این مملکت از چپ و راست، آنها وارد بشوند در مجلس، تمام مسؤولیت به عهده ملت است. هر قدمی که بر ضد اسلام بردارند، در نامه اعمال ملت نوشته می‌شود. هر کاری که انجام بدهند، مسؤولیتش متوجه ملت است. امروز سرنوشت اسلام و سرنوشت مسلمین در ایران و سرنوشت کشور ما به دست ملت است و اگر مسامحه کنند در این امر، اهمال کنند، نروند و رأی ندهند، عینا مسؤولیت متوجه خود آنها است و اگر بروند و چنانچه اشخاص متعهد مسلم - کسانی که برای کشور و برای اهالی کشور ارج قائل هستند، کسانی که نمی‌خواهند زمام امور کشور ما به دست چپ بیفتد یا به دست راست بیفتد - این اشخاص را تعیین کنند، به تکلیف خودشان عمل کرده‌اند و چنانچه مسامحه در این امر کنند و آنها پیش ببرند - آنهايي که می‌خواهند ما را به زنجیر چپ و راست ببینند و ما را اسیر کنند در دست قدرتهای بزرگ - اگر آنها پیش ببرند و شما ساکت باشید، تمام مسؤولیت متوجه شما است. امروز مسؤولیت بزرگی به عهده همه ما است. (۱) ب. شناسایی کاندیدای اصلح احدی شرعاً نمی‌تواند به کسی کور کورانه و بدون تحقیق رأی بدهد و اگر در صلاحیت شخص یا اشخاصی، تمام افراد و گروهها نظر موافق داشتند، ولی رأی دهنده تشخیصش برخلاف همه آنها بود، تبعیت از آنها صحیح نیست و نزد خداوند مسؤولیت دارد و اگر گروه یا اشخاص، صلاحیت فرد یا افرادی را تشخیص دادند و از این تأیید برای رأی دهنده اطمینان حاصل شد، می‌تواند به آنها رأی دهد. (۲) ما نباید مقلد کسی باشیم که هر چه را عده‌ای تشخیص دادند، همان را عمل کنیم، بلکه باید کاملاً توجه کنیم که مثلاً در تهران چه کسانی لیاقت دارند که هم مسائل روز را بفهمند و هم

متدین باشند و هم برای اسلام کار کنند، اشخاصی را انتخاب کنیم که از هر جهت صالح باشند. (۳) ملت در سرتاسر کشور در کارهایی که محول به او است، بر طبق ضوابط اسلامی و قانون اساسی انجام دهد و در تعیین رئیس جمهور و وکلای مجلس، با طبقه تحصیل کرده متعهد و روشنفکر با اطلاع از مجاری امور و غیر وابسته به کشورهای قدرتمند استثمارگر و اشتها به تقوا و تعهد به اسلام و جمهوری اسلامی مشورت کرده و با علما و روحانیون با تقوا و متعهد به جمهوری اسلامی نیز مشورت (نمایند). (۴) شناخت این اشخاص یا با آشنایی به اعمال و رفتار آنان از زمان رژیم طاغوت تاکنون است و یا به معرفی روحانیون متعهد در شهرستانها یا اشخاص متدین موجه که گرایش به چپ و راست یا دسته‌ای نداشته باشند. (۵) * راههای شناخت کاندیدای اصلح ۱. در نظر گرفتن سوابق و روحیات و خصوصیات دینی - سیاسی در هر حال، مردم با بصیرت و درایت و تحقیق، کاندیداها را شناسایی کرده و به سوابق و روحیات و خصوصیات دینی - سیاسی نامزدهای انتخاباتی توجه نمایند. (۶) مردم، افرادی را که تعیین می‌کنند، باید سعی در شناسایی آنها نموده و قبل و بعد از انقلابشان را در نظر بگیرند و بعد رأی دهند. (۷) ۲. مشورت با علما و افراد صددرصد مورد اعتماد: مردم در انتخابات آزادند و احتیاج به قیم ندارند و هیچ فرد و یا گروه و دسته‌ای، حق تحمیل فرد و یا افرادی را به مردم ندارند. جامعه اسلامی ایران که با درایت و رشد سیاسی خود، جمهوری اسلامی و ارزشهای والای آن و حاکمیت قوانین خدا را پذیرفته‌اند و به این بیعت و پیمان بزرگ وفادار مانده‌اند، مسلم قدرت تشخیص و انتخاب کاندیدای اصلح را دارند، البته مشورت در کارها از دستورات اسلامی است و مردم با متعهدین و معتمدین خویش مشورت می‌نمایند، ولی هیچ کس نباید توقع داشته باشد که دیگران اظهار نظر و اظهار وجود نکنند. (۸) هیچ کس تحت تأثیر دیگری نیست. اگر چنانچه اشخاص مطمئنی باشند که آنها تشخیص بدهند، شهادت بدهند که فلان آدم، جهات مختلفش همه خوب است، آن وقت مانعی ندارد که کسی به واسطه تشخیص آنها و اطمینان به این که این صحیح است، رأی هم به آنها بدهد، اما این طور نیست که کورکورانه انسان دنبال این باشد که ببیند کیک چه گفته؛ این صحیح نیست، این در اسلام نیست و در جمهوری اسلامی هم نباید باشد. (۹) در تشخیص خودتان؛ اگر می‌توانید تشخیص بدهید و اگر خودتان نمی‌توانید، اشخاص متدین صحیح هستند، به آنها مراجعه کنید که آنها تشخیص بدهند. (۱۰) در تشخیص خوب و بد، اتکال به قول غیر نکنید، مگر اشخاصی باشند که مورد اعتماد خودتان باشد در صد. این را به مردم دارم می‌گویم. (۱۱) مردم در صحنه حاضر باشند و تحت تأثیر کسی واقع نشوند. مردم با علما و اشخاص مورد اعتمادشان مشورت کنند، بعد به هر کس که خواستند رأی دهند. (۱۲) بعد از این که مشورت کردند که برای اسلام مفید است، رأی دهند، (اما) اگر کسی مورد شک بود و یا اگر کسانی منحرف، خودشان را معرفی کردند، به آنها رأی ندهند. (۱۳) * ویژگیهای کاندیدای اصلح الف. به اسلام ناب، معتقد و مدافع آن باشند: افرادی که تعیین می‌شوند، باید کسانی باشند که به درد اسلام و جمهوری اسلامی بخورند و عقیده‌شان هم این باشد که اسلام خوب است، نه فقط اظهار کنند، ولی عقیده نداشته باشند، کما این که در اول انقلاب خیلی‌ها اظهار اسلام می‌کردند. (۱۴) مردم شجاع ایران با دقت تمام به نمایندگانی رأی دهند که در قول و عمل، مدافع اسلام پابرهنگان زمین، اسلام مستضعفین، اسلام رنج‌دیدگان تاریخ، اسلام عارفان مبارزه‌جو، اسلام پاک‌طینتان عارف و در یک کلمه، مدافع اسلام ناب محمدی - صلی الله علیه و آله و سلم - باشند و افرادی را که طرفدار اسلام سرمایه‌داری، اسلام مستکبرین، اسلام مرفهین بی‌درد، اسلام منافقین، اسلام راحت‌طلبان، اسلام فرصت‌طلبان و در یک کلمه، اسلام آمریکایی هستند، طرد نموده و به مردم معرفی نمایند. (۱۵) ب. به اجرای احکام اسلام متعهد باشند: کسانی را انتخاب کنند که صد در صد مسلمان و معتقد به احکام اسلام و متعهد به اجرای احکام اسلام و مخالف با مکتبهای انحرافی و معتقد به جمهوری اسلامی باشند. (۱۶) پ. به حسن سابقه و تعهد به قوانین اسلام معروف باشند: امید است ملت مبارز متعهد به مطالعه دقیق در سوابق اشخاص و گروهها، آرای خود را به اشخاصی دهند که به اسلام عزیز و قانون اساسی وفادار باشند، و از تمایلات چپ و راست، میرا باشند، و به حسن سابقه و تعهد به قوانین اسلام و خیرخواهی امت معروف و موصوف باشند. باید ملت شریف بدانند که انحراف از این امر مهم اسلامی، خیانت به

اسلام و کشور است و موجب مسوولیت عظیم است. (۱۷) ت. به جمهوری اسلامی معتقد باشند: باید دانست مسلمان بودن تنها فایده‌ای ندارد، باید جمهوری اسلامی را قبول داشته باشد. (۱۸) هر جور و کیلی برای هر محلی که می‌خواهید تعیین بکنید، و کیلی (باشد) که (به) جمهوری اسلامی اعتقاد دارد. اگر و کیلی باشد که اینجایش از شدت سجده پینه بسته، و لیکن جمهوری اسلامی را نمی‌خواهد، این به درد شما نمی‌خورد. اگر و کیلی باشد که بدانید دشمن با رژیم منحوس بود و دشمن با آمریکا، لکن جمهوری اسلامی را نمی‌خواهد، این و کیل را و کیل تعیین نکنید. و کیلی که تعیین می‌کنید، آنی است که جمهوری اسلامی را عقیده داشته باشد؛ نه چهار روزی که حالا می‌خواهد و کالت بکند، بگوید جمهوری اسلامی! ما یک نفر را داشتیم که می‌خواست و کیل بشود، می‌گفتند که این آدم در ایامی که می‌خواهند رأی بگیرند، نماز می‌خواند! این جور نباشد. خودتان فهمیده باشید؛ بین خودتان زندگی کرده باشد، فهمیده باشید که مسیر همان مسیری است که شما دارید. اگر یک نفر آدمی باشد که فیلسوف باشد، یک آدمی باشد که تمام عالم را در تحت سیطره علمی خودش برده باشد، لکن جمهوری اسلامی را نمی‌خواهد، این را تعیین نکنید. (۱۹) ث. به قانون اساسی معتقد باشند: من متواضعانه از شما می‌خواهم که حتی الامکان در انتخاب اشخاص با هم موافقت نمایید و اشخاصی اسلامی، متعهد، غیر منحرف از صراط مستقیم الهی را در نظر بگیرید و سرنوشت اسلام و کشور خود را به دست کسانی دهید که به اسلام و جمهوری اسلامی و قانون اساسی معتقد و نسبت به احکام نورانی الهی متعهد باشند و منفعت خود را بر مصلحت کشور مقدم ندارند. (۲۰) ج. به اصل ولایت فقیه معتقد و وفادار باشند: پس از این که همه اوصافش را به دست آوردید و او را شخصی دانستید که لیاقت دارد برای یک همچو مسندی و می‌تواند این مملکت را - به طوری که خدا می‌خواهد - اداره کند تا آن حدودی که در اختیار او است و شخصی است که تعهد به اسلام دارد، اعتقاد به قوانین اسلام دارد، در مقابل قانون اساسی خاضع است و اصل صد و دهم ظاهراً که راجع به ولایت فقیه است، معتقد است و نسبت به آن وفادار است، یک همچو شخصی را شماها خودتان انتخاب کنید و گروه‌های مردم را هم وادار کنید که یک همچو شخصی را انتخاب کنند و از تفرقه بپرهیزند. (۲۱) ج. به مکتبهای انحرافی گرایش و پیوستگی نداشته باشند: نگذارید اشخاصی در مجلس وارد بشود که خیر امت را نمی‌خواهد، بلکه خیر اشخاصی را می‌خواهد که ظالم هستند؛ نگذارید در مجلس شورا اشخاصی بروند که آنها با قدرتهای بزرگ پیوستگی دارند. باید ملت با اختیار خود و اراده خود و با امتیاز خود و انتخاب خود، اشخاص صالح را، اشخاص متقی را، اشخاصی را که برای ایران کار می‌خواهند بکنند، به نفع ایران کار می‌کنند - آنها را باید تعیین بکنند. (۲۲) و کلاهی که مردم در بلاد خودشان شناختند که اینها مردم صالحی هستند، اینها مردم اسلامی هستند، اینها گرایش به شرق و غرب، گرایش به مکتبهای فاسد ندارند، اینها را تعیین کنند. (۲۳) رأی بدهید به اشخاصی که اسلامی هستند، متعهد هستند، چپی و راستی نیستند؛ برای ایران می‌خواهند زحمت بکشند. اشخاصی را انتخاب کنید که برای اسلام، برای کشور منتج باشند، نافع باشند؛ خائن نباشند. (۲۴) باید منتخبین شما اشخاصی باشند که توجه به اسلام داشته باشند، متعهد به اسلام باشند، بازیگر نباشند، به شرق و غرب توجه نداشته باشند. باید تکلیف کرد به مردم که وقتی انتخابات پیش آمد، به طور شایسته، روحانین عمل کنند، وعاظ عمل کنند و مردم هم به تبع آنها عمل کنند تا یک مجلسی داشته باشیم که دیگر در آن هیچ اشخاصی که مخالف با وجهه جمهوریت هستند، نداشته باشیم. (۲۵) باید اشخاصی که در مجلس می‌روند، اشخاص امین باشند، اشخاص فاضل باشند، اشخاص مطلع باشند؛ گرایش نداشته باشند به چپ و راست؛ ملی باشند، مستقل باشند؛ فکرشان مستقل باشد. (۲۶) افرادی را انتخاب کنید که متعهد به اسلام، شرقی و غربی نباشند، بر صراط مستقیم انسانیت و اسلامیت باشند. و کیلهایی (را انتخاب کنید) که آراسته به اخلاق خوب هستند، متعهد هستند به اسلام، وفادار هستند به کشور خودشان، خدمتگزار هستند به شما و به کشور، آن اشخاص را انتخاب کنند و در مجلس بفرستند. (۲۷) ح. مثل مدرس، نترس و صاحب تشخیص باشند: سعی کنید مثل مرحوم مدرس را انتخاب کنید، البته مثل مدرس که به این زودیها پیدا نمی‌شود، شاید آحادی مثل مدرس باشند، کسانی را که انتخاب می‌کنید باید مسائل را تشخیص دهند، نه از افرادی باشند که اگر روس یا آمریکا یا

قدرت دیگری تشری زد، بترسند، باید بایستند و مقابله کنند. (۲۸) خ. طعم فقر را چشیده و در فکر محرومان باشند: این ملت چیز می‌فهمد، می‌فهمد کی آدم صالح است، کی آدم ناصالح، البته گاهی هم یک کسی خودش را جا می‌زند، اما این گاهی است. هر کسی در هر شهری که هست، طول این بیست، سی سالی که همراه با این مردم بوده، می‌داند که اینها کدام یکی‌شان از ریشه‌های آنها است، کدام‌شان نیستند. مردم آنهایی را باید انتخاب بکنند که می‌شناسند که به این ملت خدمتگزار است و دلش برای این طبقه ضعیف می‌سوزد. ما نمی‌خواهیم یک مجلس اعیان درست کنیم. به مجلس سنا مجلس اعیان می‌گویند. ما می‌خواهیم اعیان را از بین ببریم، آدم‌شان کنیم آنها را، آن اعیانی که در مجلس سنا نشستند و آن قدر خیانت به مملکت ما کردند، در آن مجلس را اصلاً بستیم. مجلس شیوخ و مجلس اعیان و مجلس سنا، اینها یک دسته مفتخواری بودند. پیرمردهای آخر عمرشان بعد از همه خیانتها، پیرمردهایی بودند که آنجا می‌رفتند جمع می‌شدند و شاید رفیقش هم که نشسته بود، راجع به این که دوایش چه است یا غذایش چه است، صحبت می‌کرد و پول این ملت را می‌خورد، این درش را بستند، ما مجلس سنا نداریم؛ مجلس شورا داریم. مجلس شورا هم نمی‌خواهیم از طبقه بالا- درست بشود؛ می‌خواهیم مجلس شورا از آدمهایی (درست شود) که متوجه‌اند به این که به این ملت در پنجاه و چند سال و در طول نظام شاهنشاهی چه گذشته است. (۲۹) مردم شجاع ایران با دقت تمام به نمایندگانی رأی دهند که طعم تلخ فقر را چشیده باشند. (۳۰) توجه داشته باشند رئیس جمهور و وکلای مجلس از طبقه‌ای باشند که محرومیت و مظلومیت مستضعفان و محرومان جامعه را لمس نموده و در فکر رفاه آنان باشند، نه از سرمایه‌داران و زمین‌خواران و صدرنشینان مرفه و غرق در لذات و شهوات که تلخی محرومیت و رنج گرسنگان و پابرهنگان را نمی‌توانند بفهمند. (۳۱) د. احتمال انحراف در آنان نرود: باید به اشخاصی که احتمال انحراف در آنان می‌رود رأی ندهند - چه احتمال انحراف عقیدتی، اعمالی و یا اخلاقی - که به چنین اشخاص اعتماد نمی‌شود کرد و رأی به آنان موجب مسوولیت خواهد بود. د. از اوضاع جهان و مسائل روز و سیاستهای اسلامی مطلع باشند: وصیت این جانب به ملت در حال و آتیه آن است که با اراده مصمم خود و تعهد خود به احکام اسلام و مصالح کشور در هر دوره از انتخابات، وکلای دارای تعهد به اسلام و جمهوری اسلامی که غالباً بین متوسطین جامعه و محرومین می‌باشند و غیر منحرف از صراط مستقیم - به سوی غرب یا شرق - و بدون گرایش به مکتبهای انحرافی و اشخاص تحصیل کرده و مطلع بر مسائل روز و سیاستهای اسلامی، به مجلس بفرستند. (۳۲) مجرد این که این آدم یک آدم خیلی خوبی است، نمازش را اول وقت می‌خواند و نماز شب می‌خواند، این برای مجلس کفایت نمی‌کند؛ مجلس اشخاص سیاسی لازم دارد، اشخاص اقتصاددان لازم دارد، اشخاص سیاستمدار لازم دارد، اشخاص مطلع بر اوضاع جهان لازم دارد. باید تعهد به اسلام باشد و موافقت با جمهوری اسلامی باشد، لکن این مسائل هم باشد. (۳۳) باید از مسائل روز اطلاع داشته باشد. (۳۴) ر. احتیاجات مملکت و مصالح و مفاسد کشور را بشناسند: آیا می‌خواهید انتخاب اصلح بکنید برای خودتان یا برای اسلام؟ اگر برای خودتان باشد، شیطانی است، اما اگر انتخاب اصلح برای مسلمان‌ها است، «کی و از کجا است» مطرح نیست؛ از هر گروهی باشد، حزب باشد یا غیر حزب، نه حزب اسباب این می‌شود که غیر آن فاسد، و نه صد در صد حزبی بودن باعث صلاح آنها است. انتخاب اصلح برای مسلمین یعنی انتخاب فردی که تعهد به اسلام و حیثیت آن داشته باشد و همه چیز را بفهمد، چون در مجلس، اسلام تنها کافی نیست، بلکه باید مسلمانی باشد که احتیاجات مملکت را بشناسد و سیاست را بفهمد و مطلع به مصالح و مفاسد کشور باشد و ممکن است به شما و گروه شما هم مربوط نباشد. اگر اصلح را انتخاب کردید، کاری اسلامی می‌کنید و این یک محکی است برای خودتان که تشخیص بدهید انتخاب برای اسلام است یا برای صلاح خودتان. (۳۵) ز. متخصص باشند: در یک مجلس باید همه چیز باشد. در این کمیسیونهای مجلس از - امور ارتشی و کشاورزی و اقتصاد و - همه چیز بحث می‌شود، اینها باید مطلع باشند. آنهایی که در این کمیسیونها هستند، باید اشخاصی در بینشان باشد که عالم به اقتصاد باشد، عالم به امور کشاورزی باشد، عالم به امور اداری باشد، عالم به مسائل جهانی باشد. مجلس می‌خواهد ایران را در مقابل جهان اداره کند، مجلس یک چیزی نیست که بخواهد ایران را در مقابل

خودش درست بکند. (۳۶)س. متفکر باشند: امید آن دارم که با وحدت کلمه و کوشش در راه التیام بین قشرهای مختلف، موفق شوید که نمایندگان متعهد، متفکر، دلسوز به ملت و خصوصاً طبقه مستضعف و خدمتگزار به اسلام و مسلمین در مجلس شورای اسلامی بفرستید. (۳۷)ش. خدمتگزار باشند: اشخاص مطمئن، اشخاص ملی، اشخاصی که خدمتگزارند برای شما (را) تعیین بکنید. (۳۸)ص. برای کشور، دلسوز و به ملت وفادار باشند: باید بدانیم که اگر رئیس جمهور و نمایندگان مجلس، شایسته و متعهد به اسلام و دلسوز برای کشور و ملت باشند، بسیاری از مشکلات پیش نمی‌آید و مشکلاتی اگر باشد، رفع می‌شود. (۳۹) مردم شجاع ایران با دقت تمام به نمایندگانی رأی دهند که متعهد به اسلام و وفادار به مردم باشند و در خدمت به آنان احساس مسوولیت کنند. (۴۰)ض. آزادمنش باشند: باید وکلای آزادمنش، وکلای ملی، وکلای متدین، وکلای فاضل به مجلس شورا بفرستید. (۴۱)ط. به امانت معروف باشند: اشخاصی که امین هستند، اشخاصی که پیششان به امانت، به دیانت، به خدمت به مردم معروف است، آنها را تعیین بکنند. (۴۲)ظ. به اخلاق خوب آراسته باشند: من امیدوارم که این مرحله را هم به شایستگی و به طوری که دلخواه همه ملت ما است و دلخواه ما است، عمل بکنند و وکیل‌هایی که آراسته هستند به اخلاق خوب، متعهد هستند به اسلام، وفادار هستند به کشور خودشان، خدمتگزار هستند به شما و به کشور، آن اشخاص را انتخاب کنند و در مجلس بفرستند. (۴۳)منابع و مآخذ: (۱) صحیفه امام، ج ۱۲، صص ۱۸۱ - ۱۸۲ (صحیفه امام، ج ۱۸، صص ۳۳۷۳) صحیفه امام، ج ۱۸، صص ۲۷۶۴) صحیفه امام، ج ۲۱، صص ۴۲۲۵) صحیفه امام، ج ۱۲، صص ۲۷۷ - ۲۷۸ (صحیفه امام، ج ۲۱، صص ۱۰ - ۱۱) صحیفه امام، ج ۱۸، صص ۲۴۳۸) صحیفه امام، ج ۲۱، صص ۱۰۹ (صحیفه امام، ج ۱۸، صص ۲۸۵۱۰) صحیفه امام، ج ۱۸، صص ۴۳۸۱۱) صحیفه امام، ج ۱۸، صص ۲۸۳ - ۲۸۴) صحیفه امام، ج ۱۸، صص ۲۴۳۱۳) صحیفه امام، ج ۱۸، صص ۲۴۳۱۴) صحیفه امام، ج ۱۸، صص ۱۱۱۶) صحیفه امام، ج ۱۲، صص ۲۷۷۱۷) صحیفه امام، ج ۱۲، صص ۱۷۸۱۸) صحیفه امام، ج ۱۸، صص ۲۷۶۱۹) صحیفه امام، ج ۷، صص ۴۶۵۲۰) صحیفه امام، ج ۱۲، صص ۱۴۹۲۱) صحیفه امام، ج ۱۱، صص ۴۸۵۲۲) صحیفه امام، ج ۶، صص ۴۸۲۲۳) صحیفه امام، ج ۹، صص ۵۵۲۴) صحیفه امام، ج ۶، صص ۵۰۲۲۵) صحیفه امام، ج ۱۸، صص ۱۷۳ - ۱۷۴) صحیفه امام، ج ۶، صص ۵۱۳۲۷) صحیفه امام، ج ۱۲، صص ۱۶۸۲۸) صحیفه امام، ج ۱۸، صص ۲۷۶۲۹) صحیفه امام، ج ۱۰، صص ۵۲۴ - ۵۲۵) صحیفه امام، ج ۲۱، صص ۱۱۳۱) صحیفه امام، ج ۲۱، صص ۴۲۲۳۲) صحیفه امام، ج ۲۱، صص ۴۱۹ - ۴۲۰) صحیفه امام، ج ۱۸، صص ۲۸۴۳۴) صحیفه امام، ج ۱۸، صص ۲۷۶۳۵) صحیفه امام، ج ۱۸، صص ۱۹۶ - ۱۹۷) صحیفه امام، ج ۱۸، صص ۲۸۴۳۷) صحیفه امام، ج ۱۲، صص ۱۵۶۳۸) صحیفه امام، ج ۷، صص ۲۹۹۳۹) صحیفه امام، ج ۲۱، صص ۴۲۲۴۰) صحیفه امام، ج ۲۱، صص ۱۱۴۱) صحیفه امام، ج ۶، صص ۵۱۴۴۲) صحیفه امام، ج ۱۰، صص ۵۲۵۴۳) صحیفه امام، ج ۱۲، صص ۱۶۹) تهیه و تنظیم: پایگاه مقالات علمی مدیریت www.SYSTEM.parsiblog.com انتخابات مجلس از نگاه امام‌امام خمینی (ره) مردم را یکی از پایه‌های حکومت اسلامی می‌دانستند و در بیانات خود همواره بر لزوم اتکای حکومت به مردم، عدم تحمیل بر مردم، رضایت مردم، نظارت مردم و ... تاکید داشتند. تبلور اصلی جایگاه مردم در اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)، در دفاع ایشان از نظام "جمهوری اسلامی" است. که واژه جمهوری در آن تاکید است بر نقش مردم در حکومت اسلامی امام خمینی کوشید پیوند بین نظام اسلامی و مردم را در قالب مذکور صیانت و تقویت نماید و به چالش با دیدگاه‌هایی پردازد که اسلامیت را مغایر جمهوریت می‌دانستند. افزون بر این ایشان به تبیین دیدگاه خود درباره جمهوریت و وجوه تشابه و تمایز آن با دموکراسی و چگونگی رابطه اسلام و جمهوریت پرداختند. (ر.ک به صحیفه امام (ره) جلد ۴ صص ۴۱۸، جلد ۸ صص ۱۲۱ و ۴۵۸، جلد ۱۱ صص ۲۸۰ و ۴۱۵) از دیدگاه امام (ره) مردم مقدمه‌ای واجب برای تشکیل و استمرار حکومت اسلامی می‌باشند. به گفته ایشان: "حکومت اگر حکومت ملی باشد به دست ملت یک حکومتی وجود پیدا کند، چون از خودشان است اگر یک وقتی از بین برود، همه نا راحت می‌شوند، اگر بخواهد از بین برود همه پشتیبان اند." امام خمینی (ره) با تاکید بر رابطه دین و سیاست و لزوم تاثیر مسلمانان در حوزه سیاسی، از حضور آنان در این حوزه دفاع می‌کند. ایشان مکرراً با اشاره به دور شدن بیشتر مردم از

صحنه سیاسی، آن را برای کشور فاجعه بار دانسته اند. و در موارد متعددی اعلام می کردند: "حفظ اسلام یک تکلیف شرعی است برای همه ی ما. حفظ مملکت توحیدی یک تکلیفی است برای همه ی قشر های ملت". و نیز می افزودند: "مردم هم خودشان مکلف اند به اینکه شرکت کنند در انتخابات؛ نروند کنار؛ تکلیف است؛ حفظ اسلام است. رفتن به کنار خلاف تکلیف است؛ خلاف مصالح اسلام است... مردم اگر حضور نداشته باشند و خدایی نخواست، لطمه ای به اسلام وارد شود، مسئول هستند". از نظر امام خمینی (ره) امر به معروف و نهی از منکر بر همه ی مسلمانان واجب است. ایشان تبلور امر به معروف را حضور مردم در صحنه سیاسی و دخالت در این حوزه و نظارت بر آن می داند، و آن را فریضه ای می شمارد که زمینه ساز مشارکت سیاسی است. امام خمینی با اشاره به حدیث نبوی "کلکم راع و کلکم مسئول" از این مشارکت یاد می کند و بدین رو مردم را موظف می داند که بر امور سیاسی نظارت داشته باشند. بحث نقش مردم، به نوع نگاه امام به سرشت انسان ها باز می گردد. به باور ایشان: "مردم که همه غیر صالح نیستند. مردم اکثرشان صالح اند؛ مردم خوبند دلشان می خواهد مملکت شان صحیح باشد، سالم باشد... از خدا می خواهند که صلحایی بالای سرشان باشد. قهرا وقتی که انتخابات آزاد شد و اشخاص غیر صالح دخالت در آن نکردند، در مجلس اشخاص صالح می روند. وقتی اشخاص صالح در یک مجلسی رفتند؛ دولت صالح به پا شد؛ رئیس جمهور صالح شد، آنها مخالف مصلحت مملکت عمل نخواهند کرد... برنامه ما اینست که رجوع کنیم به آراء عمومی، به آراء مردم". بر پایه ی انسان شناسی مزبور، امام (ره) معتقدند رای اکثریت در امور اجتماعی از نظر شریعت دارای اعتبار است؛ زیرا درک اکثریت از مصلحت اجتماعی، به واقع نزدیکتر است، بر همین اساس وی معتقد است: "آرای عمومی نمی شود خطا بکند، یک وقت یکی می خواهد کاری بکند اشتباه می کند، یا جمعی اشتباه می کنند، اما یک مملکت نمی تواند اشتباه بکند. کسی بگوید لعل یک آدم غلطی را گذاشتند... قدم اول را که برداشت، همین ملت عزلش می کنند". ویژگی های نماینده اصول گرا در مکتب امام خمینی (ره) امروزه مکتب امام جزء لاینفک فرهنگ ملت ایران شده است یعنی ملت ایران بر اساس تفکر اسلام ناب که در مکتب اهل بیت تجلی یافته است، حضرت امام خمینی (ره) را به عنوان نایب حضرت ولی عصر پذیرفت و با ایشان انقلاب اسلامی را برپا کرد؛ انقلاب اسلامی ایران چیزی جز نمود مکتب امام در حیات اجتماعی - سیاسی شیعه نیست که به همت ملت مسلمان ایران به منصف ظهور رسیده است. مکتب امام (ره) در اعتقادات، ارزش ها و آداب و رسوم تابع مکتب اهل بیت (علیهم السلام) است. و مکتب اهل بیت (علیهم السلام) به نوبه خود مبتنی بر مکتب اسلام، قرآن و رسول خاتم (صلی الله علیه و آله) می باشد. بنا بر این اصول گرایی در مکتب امام چیزی جز اصول گرایی در مکتب اهل بیت (علیهم السلام)، اسلام، قرآن و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیست. در مکتب امام (ره) اصول گرایی یک حزب سیاسی و دارای اعضاء خاص نیست، بلکه یک جریان اجتماعی است که ریشه در فرهنگ دینی ملت ایران و مذهب تشیع دارد. و همه ی مردم شیعه ایران و همه ی شیعیان جهان بر اساس باورهای درونی و فطری و مذهبی شان بدان گرایش دارند. از این رو بر اساس احزاب، محصول تحولات و دگرگونی های زمانه نیستند، بلکه خود تحول آفرین و دگرگون کننده اند. اعتقاد و تعهد توأمان به اسلام و نظام و قانون اساسی: یکی از اموری که حضرت امام (ره) بر آن تاکید ویژه ای دارند و می توان گفت در تفکر امام در راس معیار های گزینش جریان ها و شخصیت های اصول گرا قرار دارد، مسئله اعتقاد و تعهد به اسلام و نظام و قانون اساسی است. حضرت امام (ره) این حکومت را استمرار راه انبیاء می داند از این رو نظام جمهوری اسلامی را تنها منبعث از جریان سیاسی ای که اعضای آن مسلمان هستند نمی داند، بلکه حقیقتا نظام و قانون اساسی را بر خاسته از یک ایدئولوژی الهی و مکتب اسلام می داند. از این رو اسلام و جمهوری اسلامی و قانون اساسی را در یک راستا و منظومه می بیند، و دین منهای سیاست، اسلام منهای حکومت را مساوی انکار امکان اجرای احکام اسلام، جامعیت و کمال دین می داند. بر این اساس مصرانه از ملت شریف ایران می خواهد توجه کنند که، نمایندگان مجلس افرادی باشند که به اسلام، جمهوری اسلامی و قانون اساسی به صورت همزمان ایمان داشته باشند و به احکام اسلام متعهد باشند، می فرماید: "من متواضعانه از شما می خواهم که حد الامکان در انتخاب اشخاص

با هم موافقت نمایند و اشخاصی اسلامی، متعهد، غیر منحرف از صراط مستقیم الهی را در نظر بگیرید و سرنوشت اسلام و کشور خود را به کسانی دهید که به اسلام و جمهوری اسلامی و قانون اساسی معتقد و نسبت به احکام نورانی الهی متعهد باشد و منفعت خود را بر مصلحت کشور مقدم ندارند." رسیدگی به مردم (به خصوص محرومان): یکی از مولفه‌های اساسی اصول‌گرایی در اندیشه امام (ره) مسئله خدمت به مردم به صورت عام و توجه به محرومان به طور خاص است. امام (ره) نظام جمهوری اسلامی را مانند حکومت رسول اکرم (ص) از آن مردم مومن و به خصوص محرومان می‌داند و معتقد است اگر پیروزی‌هایی نصیب گردیده در اثر مبارزه و مجاهده توده ملت و پابرهنگان است از این رو مسئولان نظام اسلامی باید خود را مدیون توده‌های زحمتکش و مستضعف بدانند و در خدمت رسانی به آنها دریغ نورزند. مقاومت در برابر الزامات بین‌المللی: در یک نگاه خوشبینانه به تاریخ معاصر ایران مهمترین چیزی که مجلس دوران مشروطیت را به انحطاط کشاند، اصلاحات تحت تاثیر ملاک‌های غربی بود. در آن روزگار عده‌ای گمان کردند تمدن غرب برترین تمدن‌هاست. اکنون یکصد سال بعد از مشروطیت نیز همین نزاع در جامعه ما وجود دارد، برخی از احزاب سیاسی بر این باورند که اجرای قوانین اسلام به طور دقیق مانع پیشرفت کشور است و برای گذار از این بحران باید بعضی از احکام دین را در بستر حیات سیاسی اجتماعی تعطیل کرد و بر اساس الگوهای غربی کشور را اداره نمود. به عنوان نمونه در سالهای گذشته برخی از نمایندگان اهل تساهل کشور تلاش می‌کردند رابطه با آمریکا را محقق نمایند، یا با تسامح نسبت به حجاب و میگساری، صنعت توریسم را رونق بخشند، از این رو با مقاومت‌های شورای نگهبان رو برو شدند، خواهان محدود کردن شورای نگهبان و نظارت‌هایش شدند. حضرت امام (ره) کسانی را که با خود کم‌بینی اسلام را در اداره جامعه موفق نمی‌دانند و تحت تاثیر القای شرق و غرب در پی اجرای اصلاحات مورد نظر بیگانگان هستند، سیاست بازان خدعه‌گری می‌خواند که کاتالیزر اجرای پروژه استعمار در جهت وابسته کردن ملل مسلمان هستند. از نظر امام (ره) اصول‌گرا کسی است که در برابر الزامات ظالمانه بین‌المللی ایستادگی کند و در این امر هیچ شکی به دل راه ندهد. حساسیت فرهنگی: غالب انسان‌ها فکر می‌کنند وظایف حاکمیت تنها برقراری امنیت مالی و جانی، ایجاد عمران و آبادی، رشد اقتصادی و ... است و اگر از فرهنگ و آموزش عالی سخن به میان می‌آید، در حد زمینه‌سازی برای دوره‌های دبستان، راهنمایی، دبیرستان و رشته‌های دانشگاهی است. وزارت فرهنگ نیز موظف است زمینه توسعه نشر، مطبوعات، هنر و ... را فراهم نماید. در حالیکه در بینش دینی یکی از اهداف عالی تاسیس حکومت، فراهم نمودن حیات طیبه در جامعه است، یعنی کارگزاران حکومت اسلامی همواره باید اوضاع اعتقادی، میزان التزام دینی و فضائل و رذائل اخلاقی را رصد کنند، و اگر کاستی‌هایی در آن دیدند با برنامه‌ریزی حساب شده به اصلاح آن بپردازند. بنابراین در مکتب امام میزان توفیق گروه‌ها و افراد در احیای امر به معروف و نهی از منکر و زمینه‌سازی ارتقای دینی مردم، شاخص مهمی در اصول‌گرایی به شمار می‌آید. کسانی که نسبت به گسترش گناه در جامعه بی‌مبالا هستند، یا اصلاح مفاسد اخلاقی جامعه را جزء رسالت خود نمی‌دانند، از اصول‌گرایی راستین فاصله دارند. اعتقاد و اعتماد به ولایت فقیه: یکی از راهکارهای مهمی که حضرت امام برای پاسداری از انقلاب و حراست از آرمانهای اسلامی و خون‌شهدا در ساختار انقلاب اندیشیدند و بدان سفارش می‌کردند مسئله‌ی ولایت فقیه و پشتیبانی از آن بود. امام با ادله‌ی عقلی و نقلی ثابت فرمودند ولایت فقیه استمرار ولایت اهل بیت (علیهم السلام) است و اطاعت از ولی فقیه مانند اطاعت از امام معصوم واجب است. تفاوت ولایت معصومان با غیر معصومان در دامنه‌ی اختیارات نیست بلکه در نوع ولایتشان است که ریشه در مرتبه وجودی و نفسانی آن ذوات مقدس دارد. حضرت امام خمینی (ره) تمایز ماهوی بین ولایت معصومان و ولایت فقیه را در نوع ولایت آن دو می‌داند، و معتقد است ولایت اهل بیت (علیهم السلام) یک ولایت تکوینی و همراه با مقامات عینی مقدس است، ولی ولایت فقیه صرفاً یک جعل و اعتباری است که بر اساس ادله‌ی شرعی، اهل بیت برای فقیه قرار دادند. یعنی برای هیچ کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه (علیهم السلام) و رسول اکرم (ص) است. زیرا اینجا صحبت از مقام نیست، بلکه صحبت از وظیفه است. پایداری بر

اصول: در طول تاریخ کم نبودند افرادی که حق و باطل را تشخیص می دادند و ممیزات هر یک را می شناختند و به حق می گرویدند و نیز کم نبودند کسانی که بعد از تشخیص حق و باطل، به جبهه ی حق پیوسته و در راه حق مدت زمانی را مجاهده کردند، مال و جاه و رفاه خود را فدای احیای حق نمودند ولی در میان آنها عده ی بسیار اندکی، اهل استمرار دفاع از حق و پایداری در راه حق بودند؛ بسیاری از جبهه حق بعد از مدتی مبارزه در مقابل اهل باطل به ضعف گراییدند و اقتدار نظام اجتماعی و سیاسی شان دوباره به دست جبهه باطل افتاد. تجربه تاریخ صدر اسلام و مقاطع دیگر نشان می دهد، انقلابی شدن آسانتر از انقلابی ماندن و اصول گرا بودن آسانتر از اصول گرا ماندن است، یعنی غالباً پایداری بر اصول سخت تر و مهمتر از پذیرش اصول در گام نخست است. نگرش الهی: اخلاص در عمل و نگرش الهی داشتن نسبت به امور کشور و تلاش برای نحوه اداره آن از دیگر شاخص های اصول گرایی در مکتب امام (ره) به شمار می آید. حضرت امام (ره) سازندگی برای کشور، مدیریت اصلاح نظام اداری و غیره را مانند جنگ نوعی جهاد فی سبیل الله می بیند و از ملت و مسئولان می خواهد با چنین عینکی به به خدمت در عرصه های مختلف نظام بنگرند.

بازخوانی جشن نوروز در ایران باستان

فردا نیوز

از لوحه های باقی مانده در بابل اینگونه بر می آید که جشن نوروز تقریباً ۲۳۰۰ سال، پیش از میلاد، وجود داشته است و مردم بابل از جمله مردمی بودند که در اول فصل بهار و همزمان با خداحافظی زمستان با طبیعت، سال خود را نو می کردند. نوروز کهن ترین جشن ایرانیان است که ریشه های تاریخی و باستانی آن مورد توجه نویسندگان و اندیشمندان مختلف قرار گرفته است. آنچه امروز موجب ماندگاری و حتی بین المللی شدن این مراسم شده، اصالت و سنت های نکوو معنوی این جشن باستانی است. آنچه از آثار اندیشمندان بدست آمده، گویای این پیام است که ایران باستان، خاستگاه نوروز است و از آن زمان تاکنون مردم مناطق مختلف ایران قدیم و جدید (در محدوده فلات ایران) نوروز را مبارک می دانند و جشن می گیرند. در این متن به بازخوانی نوروز باستانی در آثار نویسندگان و بزرگان پرداخته شده است. از لوحه های باقی مانده در بابل اینگونه بر می آید که جشن نوروز تقریباً ۲۳۰۰ سال، پیش از میلاد، وجود داشته است و مردم بابل از جمله مردمی بودند که در اول فصل بهار و همزمان با خداحافظی زمستان با طبیعت، سال خود را نو می کردند. اما ایران شناس دانمارکی آرتور کریستن سن، در نوشته های خود آورده است، سال نو ایرانیان باستان، آنگونه که در سنگ نوشته های داریوش بزرگ در بیستون آمده است، در پاییز آغاز می شد و جشن بسیار معروف مهرگان (بگیاد)، در اصل جشن اول سال ایرانیان بوده است. از جشن نوروز در اوستا و ادبیات اوستایی هیچ نام برده نشده چنانکه از مهرگان نیز اشارتی نیست. در اواخر فرمانروایی داریوش بزرگ، ایرانیان که تحت تأثیر تمدن آسیای صغیر و سرزمین های مدیترانه ای قرار گرفته بودند، تقویم مصری را پذیرفتند که بر طبق آن سال به دوازده ماه سی روزه، به اضافه پنج روز اضافی (پنجه دزدیده یا خمسه؟ مسترقه) تقسیم شده بود و در اعتدال بهاری آغاز می شد. این سال، یعنی سال اوستایی جدید، سال دینی زرتشتی گشت و تا امروز در نزد پارسیان حفظ گردیده است. روز اول سال در اعتدال بهاری، اول فروردین، عید نوروز است. استاد مهرداد بهار با نظریه؟ اقتباس ایرانیان باستان، از بین النهرین موافق نیست و عقیده دارد، از سه هزار سال پیش از میلاد، در آسیای غربی دو عید، رواج داشته است، عید آفرینش در اوایل پاییز و عید رستاخیزی که در آغاز بهار، برگزار می شد. بعدها دو عید پاییزی و بهاری به یک عید تبدیل گردیده و سر بهار جشن گرفته می شده است. به اعتقاد مهرداد بهار، احتمالاً نوروز در ایران قبل از هخامنشیان وجود داشته، در اوستا مطرح نمی شود، چون یک عید ملی محسوب می شده و اوستا یک کتاب دینی است و جشن های خاص خودش را دارد. بعد از گذشت زمان، سرانجام دین زرتشتی، هم جشن مهرگان را که در آغاز یک عید بومی بوده و هم نوروز را می پذیرد. در

کیهان‌شناسی نوشته؟ زکریا قزوینی، روایتی از پیامبر اسلام، آمده است که با استناد به قول عبدالصمد بن علی که از قول پدر بزرگش، عبدالله بن عباس آن را نقل کرده است، جامی سیمین محتوی شیرینی به پیامبر هدیه شد. پیامبر پرسید «این چیست؟» پاسخ دادند «اینها شیرینی نوروز است». وی گفت «نوروز چیست؟» پاسخ دادند «این عیدی بزرگ برای ایرانیان است». گفت «این روزی است که در آن خدا سپاه را دوباره زنده کرد.» پرسیدند «کدام سپاه، ای پیامبر خدا؟» پاسخ داد «سپاه کسانی که از اقامتگاه‌های خود از ترس مرگ بیرون آمدند و هزاران بودند و خدا به آنان گفت، بمیرید و بعد آنان را آن روز زنده کرد و روان‌هایشان را به آنان بازگردانید و به آسمان فرمان داد که بارانی بر آنان ببارد، از این روست که مردمان این رسم را دارند که در این روز آب می‌پاشند.» سپس مقداری از آن شیرینی را خورد و محتوای جام را میان اصحاب خود تقسیم کرد. این روایت را ابوریحان بیرونی نیز در آثار الباقیه آورده است. ابوریحان بیرونی در آثار خود از باورها و رسم‌هایی سخن به میان می‌آورد که در دوران ساسانی معمول بوده است، او می‌نویسد: ششمین روز فروردین، روز خرداد، نوروز بزرگ است و در میان ایرانیان جشنی، با اهمیت بسیار است. گویند که خدا در این روز آفرینش هم؟ آفریدگان را به پایان رسانید و در این روز او ستاره؟ مشتری را آفرید. آخرین عمل آفرینش اهورامزدا بنابر اعتقاد زرتشتیان، همان آفرینش انسان است، اگر آفرینش ستاره؟ مشتری (اورمزد)، به عنوان نقطه؟ پایان اضافه شده است، به این دلیل است که این ستاره، نام آفریدگار را دارد. نوروز در زمانی که ایرانیان اسلام و تقویم عرب را پذیرفتند از حالت جشن قدیمی که به همسپمیدیه زرتشتی معروف بود خارج شد و جشن بهاری در آغاز فصل بهار آغاز اما اندیشه؟ شکوه ششمین روز جشن حفظ شد. در نخستین سده‌های پس از اسلام، حتی جوامع زرتشتی که به طور پراکنده، در میان مسلمانان زندگی می‌کردند، این نوروز بزرگ جدید (روز اول فروردین) را پذیرفتند و به این روز نقشی رستاخیزی دادند و جشن زرتشتی همسپمیدیه که در دوره؟ ساسانیان، یادبود آفرینش انسان بود، در دوران پس از ساسانی، به شش روز اول ماه فروردین انتقال یافت. در آثار مربوط به نوروز پیرامون عقاید ایرانیان باستان در این ایام می‌خوانیم: ایرانیان باستان اعتقاد داشتند، سرنوشت انسان و جهان در سالی که در پیش است، در نوروز تعیین می‌شود و در این روز زرتشت با خدا گفتگویی پنهانی داشت و در این روز نیکبختیها برای مردمان زمین، تقسیم می‌گردد و از این روست که ایرانیان آن را روز امید نامند. از اعتقادات دیگر که می‌توان به آن اشاره کرد این است که، هر کدام از مردمان در ظرفی یا چیزی مانند آن جو می‌کاشتند و از آن زمان به بعد این آیین مرسوم گشت که در این روز در اطراف ظرفی، هفت نوع غله را بره هفت ستون بکارند و خوبی و بدی رویش غلات را در سالی که در پیش بود، از چگونگی رویدن آن پیش بینی می‌کردند. به کار بردن آب برای تطهیر و برای اطمینان یافتن از باران کافی از جمله دیگر اعتقادات ایرانیان باستان است که در کتب و آثار به آن پرداخته شده است در این کتب آمده است که جم به مردم فرمان داد که خود را با آب بشویند تا از گناهان پاک شوند. بیرونی می‌افزاید علت واقعی شست و شو در این روز این است که این روز به خرداد اختصاص دارد که فرشته؟ موکل بر آب است که با آب پیوستگی دارد، از این روست که مردمان هنگام سپیده دم این روز، خود را می‌شستند و در آب کاریزها و آبگیرها، غوطه ور می‌شدند. در این روز مردمان به یکدیگر آب می‌پاشیدند، به همان دلیلی که خود را می‌شستند. عامه؟ مردم جشن را با روشن کردن آتش در شب هنگام و با ریختن آب بر زمین، در بامدادان برگزار می‌کردند. رسم دیگری که در دوران ساسانی بر این ایام حاکم بود هدیه کردن انواع شیرینیها توسط مردم به یکدیگر بود. برخی از پژوهشگران سابقه مراسم پیشکش هدایا به پادشاه ایران در تخت جمشید را مربوط به مراسم نوروز می‌دانند. همچنین از دیگر اعتقادات ایرانیان باستان این بود که، خدای گیاهان دوباره زنده می‌شود. بیرونی می‌نویسد که بامداد این روز بر کوه بوشنج شخص خاموشی ظاهر می‌گردد که دسته‌ای از گیاهان خوشبو در دست دارد، ساعتی ظاهر می‌شود و بعد ناپدید می‌گردد و تا همین ساعت در سال بعد دیده نمی‌شود. پیرامون جشن نوروز در زمان هخامنشیان این نکته توسط تاریخ نگاران و نویسندگان آمده است که در زمان کوروش دوم، نوروز در سال ۵۳۸ قبل از میلاد، جشن ملی اعلام شد. برنامه‌هایی که در این روز معین شده بود

تا به اجرا در آید عبارت بود از ترفیع سربازان، پاکسازی مکان‌های همگانی و خانه‌های شخصی و بخشش محکومان. این آیین‌ها بعدها در زمان دیگر پادشاهان هخامنشی نیز اجرا شد. در زمان داریوش یکم، مراسم نوروز در تخت جمشید برگزار می‌شد. در کتب مربوط به تاریخ ایران باستان می‌خوانیم، بررسی‌ها بر روی سنگ‌نوشته‌های دوران هخامنشیان نشان می‌دهد که مردم در این دوران با جشن‌های نوروز آشنا بودند و نوروز را با شکوه بسیار جشن می‌گرفتند. شواهد نشان می‌دهد داریوش اول، به مناسبت نوروز در سال ۴۱۶ قبل از میلاد سکه‌ای از جنس طلا ضرب کرد که در یک سوی آن سربازی در حال تیراندازی نشان داده می‌شد. آنچه از سنگ‌نوشته‌های دوران هخامنشیان بر می‌آید تاریخ برگزاری جشن‌های نوروز در این دوران در میان ۲۱ اسفند تا ۱۹ اردیبهشت بوده است. ماندگاری و عظمت برگزاری این جشن باستانی و معنویت حاکم بر آن موجب شده است تا نه تنها در دوران کنونی این جشن همچنان پاینده و بزرگ داشته شود بلکه در سطح بین‌المللی مجمع عمومی سازمان ملل در نشست ۲۳ فوریه ۲۰۱۰ خود، ۲۱ ماه مارس را به‌عنوان روز جهانی عید نوروز، با ریشه؟ ایرانی به رسمیت بشناسد و از آن تاریخ این روز را در تقویم خود جای دهد. در متن به تصویب رسیده در مجمع عمومی سازمان ملل، نوروز، جشنی با ریشه ایرانی که قدمتی بیش از ۳ هزار سال دارد و امروزه بیش از ۳۰۰ میلیون نفر آن را جشن می‌گیرند توصیف شده است.

<http://www.fardanews.com/fa/news>

نشانه‌های رستاخیز در قرآن کریم

گردآورنده: احمد محمدیان

مقدمه: معاد در عقل و فطرت هر انسانی جایگاه قابل توجهی دارد و کسی نیست که نسبت به عاقبت خود بی تفاوت باشد و فقط در پی سپری کردن امورات فعلی خویش باشد از طرفی چون انسان‌ها در عمق جان خویش احساس ابدیت می‌کنند و واقف اند که بعد از حیات دنیوی یک زندگی جاوید در انتظار آنها است بالاخص مسلمین که معاد و قیامت جزء اصول اعتقادی‌شان است و ایمان به خداوند و حکمت و قدرت و عدالت او بدون ایمان به معاد کامل نمی‌گردد و از این روست که قرآن کریم در آیات زیادی (حدود ۱۲۰۰ آیه) از معاد سخن می‌گوید و در بسیاری از موارد نیز بعد از ایمان به خدا ایمان به آخرت را مطرح می‌کند ((و یومنون بالله والیوم الآخر)). آنچه که بنا بر آیات و روایات و دلایل عقلی محرز و قطعی است این است که قیامت کبری برای برپایی شود البته دران قیامت کبری مسئله فقط حشر انسان نیست که فقط مرده‌ها سر از قبر بیرون آورند بلکه تمامی عالم از خورشید و ستارگان و زمین و هر چه در آن است (کوه‌ها و دریاها و غیره) می‌باشد به طوری که در لحظه رستاخیز بصورتی درمی‌آیند که این تغییرات با معیارهای مادی قابل تصور نیست مثلاً کوه‌ها به شکل پشم زده شده (وتکون الجبال کالعهن المنفوش) (سوره قارعه ۵) و مانند غبار پراکنده شده (وبست الجبال بسافکانت هباء منبثا) (سوره واقعه ۶۵)) درمی‌آیند. بلکه قیامتی که ما در انتظارش هستیم با علائم و نشانه‌هایی همراه است هر چند که عمق و عظمت وقایع رستاخیز از درک بشر خارج است. اسماء قیامت در قرآن: یوم الحسره، یوم الندامه، یوم المحاسبه، یوم المسئله، یوم الواقعه، یوم القارعه، یوم الراجفه، یوم الرادفه، یوم الطلاق، یوم الفراق، یوم الحساب، یوم التناد، یوم العذاب، یوم الفرار، یوم الحق، یوم الفصل، یوم التغابن، یوم الدین، یوم تبلی السرائر، و... البته طبیعی است که در زیر هر یک از نامها سری نهفته است همانطوری که مرحوم فیض کاشانی در محجه البیضاء می‌گوید: باید کوشید تا این معانی را درک کرد و این اسرار را یافت. معروفترین نامهای قیامت: همان یوم القیامه است که هفتاد بار در قرآن ذکر شده که حکایت از قیام عمومی بندگان و رستاخیز عظیم انسانها می‌کند که توجه به آن انسان را به قیام در این دنیا برای انجام وظیفه دعوت می‌کند. از جمله درایه (فالله یحکم بینهم یوم القیامه فیما کانو فیه یختلفون) (بقره آیه ۱۱۳) خداوند در روز قیامت بین شما در مورد آنچه که اختلاف دارید حکم می‌کند و ایه دیگری که اشاره به عذاب شدید تر مجرمین در روز قیامت دارد و می‌فرماید: و یوم القیامه یردون

الی اشد العذاب روز رستاخیز، قیامت نامیده شده؛ چون قرآن می فرماید؛ یوم یقوم الناس لرب العالمین (مطففین آیه ۶) مردم در آن روز در برابر خدا به پا می خیزند و نیز در آن روز فرشته اعظم خدا که نامش روح است با سایر ملائک در یک صف برای اجرای فرمان خدا قیام می کنند. یوم یقوم الروح والملائکه صفا (نبأ آیه ۳۸) و بالاخره چون در آن روز حساب و کتاب برپا می شود یوم یقوم الحساب (ابراهیم آیه ۴۱) و در دنیا نیز وقتی انسان بخواهد کاری را بطور جدی انجام بدهد بپا می خیزد و مسئله قیام دلیل بر تصمیم واراده محکم و آمادگی او نسبت به انجام آن کار است. یکی دیگر از نام های قیامت یوم التغابن است؛ چون تغابن به معنی ضرر و زیان است و در آن روز معلوم می شود چون کسی مغبون شده چون در قیامت پرده ها کنار رفته و نتایج اعمال و قصد و نیت ها آشکار می شود و آنجاست که بد کاران از شکست و زیان خود و محروم شدن از سعادت جاویدان و گرفتاری در عذاب باخبر می شوند و این همان غبن حقیقی است و مغبون مشخص می شود. یوم یجمعکم لیوم الجمع ذلک یوم التغابن (تغابن آیه ۹) روزی که همه شما را در آن اجتماع گرد آوری کنند، آن روز، روز تغابن است. از نام های دیگر روز قیامت یوم التناد است؛ ((التناد)) به معنی صدازدن است. بعضی از مفسرین گفته اند: که دوزخیان بهشتیان را صدا میزنند و میگویند که مقداری از آب و روزی های که خدا به شما داده به ما بدهید که در پاسخ به آنها گفته می شود: خداوند اینها را برای کافران تحریم کرده است. نظر دیگر مفسرین این است که گفته اند: موقعی که مومن نامه عمل خود را می بیند از روی شوق فریاد می زند هاؤم اقرؤا کتابیه (حاقه آیه ۱۹) یعنی اینکه ای مردم بیایید نامه عمل من را بخوانید و کافران از وحشت فریاد می کشند یالیتی لم اوت کتابیه (حاقه آیه ۲۵) یعنی ای کاش نامه اعمال بدست ما داده نمی شد. از نام های دیگر روز قیامت یوم الحسره است، روزی است که برای همه مایه تأسف است چه آنان که نیکی کردند و چه آنانکه بد کار بودند. نیکوکاران می گویند که کاش عمل نیک بیشتری انجام داده بودیم تا مراتب بهتری نصیب مان می شد و افراد خطا کار خود را در برابر یک زندگی جاویدان در بدترین شرایط می بینند در حالی که می توانستند با چند روز صبر و شکیبایی و مبارزه با نفس آن را به یک زندگی پر افتخار و سعادت بخش تبدیل کنند که نکردند. صحنه آسمان در قیامت: ((فاذا انشقت السماء فکانت ورده کالد هان)) (الرحمن آیه ۳۷) آسمان هنگامی که شکافته می شود، همچون روغن مذاب گلگون گردد و حوادث هولناکی رخ می دهد که تاب تحمل آن را نخواهیم داشت. این آیه اشاره به شکافته شدن کرات آسمانی دارد که بصورت مذاب مانند روغن داغ در می آید و دگرگونی های آسمان به آتش تشبیه شده که همچون شعله آتش سرخ و سوزان و گاه زرد رنگ و گاه سیاه دود آلود و تیره و تار میشود. در قیامت انسان از چند موقف عبور می کند که؛ در بعضی از آنها از انسان ها سوالی نمی شود چون رنگ رخساره خبر از سردرون دارد و همه چیز آشکار است و در بعضی از مواقف بردها ن انسان مهر زده میشود و اعضای بدن به شهادت بر می خیزند و در بعضی مواقف از انسان سوال می شود و در بعضی مواقف دیگر انسان به جدال و مخاصمه بر می خیزند. در حدیثی از امام علی ابن الحسین (ع) در مورد سخت ترین ساعات برای انسان در قیامت، که فرموده اند؛ ساعتی است که انسان فرشته مرگ را در برابر خود میبیند، و ساعتی است که از قبر برمی خیزد و ساعتی که در برابر خداوند متعال می ایستد. ماهیت نامه اعمال انسان: علامه طباطبایی در تفسیر آیه شریفه ((یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضراً و ما عملت من سوء)) در تفسیر میزان می فرماید: مرا داز اینکه انسان اعمال خوب و بد خود را در قیامت حاضر می بیند این است که نامه اعمال انسان مانند کتابهای معمولی دنیایی نیست بلکه نفس اعمال انسانی است که خداوند برای انسان با کنار رفتن پرده های غفلت آشکار می کند و این کتاب در دنیا از درک انسان خارج است. واکنش مومنین و کفار در روز قیامت بعد از دریافت نامه عمل: کسی که نامه عملش را به دست راستش دهند از شدت خوشحالی و مباهات فریاد می زند که ای اهل محشر نامه عمل من را بخوانید، من یقین داشتم که قیامتی در کار است و به حساب اعمالم میرسند. ((فاما من اوتی کتابه بيمينه فيقول هاؤم اقرءوا کتابیه انی ظننت انی ملاق حسابیه)) (حاقه آیه ۲۰، ۱۹) کسی که نامه عملش را در دست چپش دهند می گویند که ای کاش نامه عملم راهر گز به من نمی دادند و نمی دانستم حساب من چیست و ای کاش مرگم فرا می رسید! ((واما من اوتی کتابه بشماله فيقول یالیتی لم اوت کتابه ولم ادر

ما حسابیه یالیتها کانت القاضیه)) (حاقه آیه ۲۵ الی ۲۷) کسانی که در روز قیامت بدون حساب وارد دوزخ می شوند: امام صادق (ع) فرمودند: واما الثلاثة الذین یدخلهم النار بغیر حساب فامام جائرو تاجر کذوب و شیخ زانسه طایفه بدون حساب وارد دوزخ می شوند: ۱- پیشوای ستمگر ۲- تاجر دروغگو ۳- پیر مرد زناکار. روز قیامت بسیار طولانی است و قرآن مجید می فرماید: تعرج الملائکه والروح الیه فی یوم کان مقداره خمسين الف سنه (معراج آیه ۴) فرشتگان و روح بسوی او عروج می کنند در آن روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است. اولین عملی که در قیامت مورد سوال و ارزیابی قرار می گیرد نماز است همانطور که حضرت امام محمد باقر (ع) می فرمایند: اول ما یحاسب به العبد الصلاة فان قبلت قبل ماسواها: که اگر مورد قبول واقع شود بقیه اعمال نیز مقبول خواهد شد. وسیله سنجش اعمال انسان در قیامت: در آیات متعدد به میزان و موازین برخورد می کنیم که وسیله سنجش اعمال انسان است. ((والوزن یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون ومن خفت موازینه فاولئک الذین خسرو انفسهم)) وزن کردن اعمال در آن روز حق است هر آنکس که میزان عمل آنها سنگین است رستگار اند و کسانی که میزان عمل آنها سبک است، زیانکار اند. میزان سنجش اعمال پیامبران و جانشینان آنها هستند و در روایتی دیگر از امیرالمومنین علی (ع) و فرزندان او به عنوان میزان اعمال نام برده شده است. لذا مشخص می شود که این شخصیت‌های بزرگ و نمونه، مقیاس‌های سنجش اعمالند. وقتی که گنهکاری را به پای میزان حساب می آورند، می گوید: ((او تقول لوان هدانی لکنت من المتقین)) اگر خداوند مرا هدایت می کرد از پرهیزگاران بودم، به او گفته می شود هدایت الهی که همان رسولان و کتب آسمانی بود به سوی تونیز آمد و تمام این آیات را دیدی و شنیدی ولی تکذیب نمودی. وقوع قیامت و کرات آسمانی: فاذا برق البصر وخسف القمر وجمع الشمس والقمر یقول الانسان این المفرد (قیامت آیه ۷ الی ۱۰) در آن هنگام که چشمها از شدت وحشت به گردش می آید و ماه بی نور می گردد و خورشید و ماه در یک جا جمع می شود و انسان می گوید راه فرار کجاست؟ که جمع شدن خورشید و ماه ممکن است از این جهت باشد که با زبیر رفتن جاذبه و دافعه کره ماه جذب مرکز اصلی یعنی خورشید خواهد شد. سختی روز قیامت: از این جهت سخت است که نامه عملی که بدست انسان سپرده می شود: ۱- میبند که هیچ کار نیک و بد را از قلم نیانداخته است و حساب همه آنها با نهایت دقت بررسی می شود. ۲- اگر به اندازه وزن دانه خردلی عمل نیک داشته باشد، خداوند آن را بر ای حساب حاضر می سازد. ۳- هیچ راه جبرانی وجود ندارد و هیچ عذری پذیرفته نیست و راه بازگشت مطلقاً بسته است. ۴- عذاب الهی به اندازه ای شدید است که مادران فرزندان خود را فراموش کرده، بارداران سقط جنین می کنند، مردم گیج و مست به نظر می رسند در حالی که مست نیستند، لکن عذاب خدا شدید است. زلزله رستاخیز: یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزله الساعة شیء عظیم (حج آیه ۱) ای مردم از پروردگارتان بترسید که زلزله رستاخیز امر عظیمی است. رستاخیز بایک انقلاب و تحول شدید در سازمان عالم هستی برپا می شود که کوه ها از جا کنده می شود و دریاها به هم می ریزد و زمین و آسمان در هم کوبیده می شود. و از این رو تاریخ برپایی قیامت معلوم نیست چرا که خداوند می فرماید: من می خواهم آن را پنهان کنم تا هر کس در برابر سعی و کوشش هایش جزا ببیند (طه آیه ۱۵) و به عبارتی با مخفی بودن آن یک نوع آزادی عمل برای همگان پیدا می شود و چون وقتش معلوم نیست و در هر زمانی محتمل است یک حالت آماده باش دائمی برای انسان پیدا می شود. کافران در قیامت شیطان را سرزنش میکنند و جواب شیطان به آنها این است: وقتی کافران در پیشگاه عدل الهی سرنوشت خود را می بینند، شیطان را سرزنش می کنند و شیطان در پاسخ آنها می گوید: که فقط من شمارا دعوت می کردم و این شماها بودید که با میل و اراده خود دعوت مرا قبول می کردید. و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلاتلومونی ولو مو انفسکم (ابراهیم آیه ۲۲) شما خود مستحق سرزنشید چرا که دعوت مرا پذیرفتید و در واقع خودتان کردید که لعنت بر خودتان باد. رستاخیز حیوانات: حیوانات نیز در قیامت محسوس میشوند: از آنجایی که حیات یک امر متافیزیکی و غیر مادی است لذا مانند ماده مشمول فساد و زوال نیست بنابراین روح حیوانات هم در همان مرتبه خودشان به بقای خود در عالم دیگر ادامه می دهد و قرآن نیز در این باره می فرماید: و اذا الوحوش حشرت (تکویر آیه ۵) هنگامی که حیوانات وحشی جمع می شوند. برخی از مفسران در این زمینه گفته اند: که

حیوانات نیز در عالم خود دارای علم و شعور و ادراک هستند، خدا را می‌شناسند و به اندازه توانایی خود او را تسبیح و تقدیس می‌کنند اگر چه فکر آنها در سطح خیلی پایین تری از فکر و فهم انسانها است و بیشتر آنها این مطلب را که تمام جانداران دارای رستخیزند و جزا و کیفر می‌گیرند را پذیرفته اند. آیا حیوانات تکلیفی هم دارند و نسبت به تکلیف خود مؤاخذه می‌شوند؟ با توجه به مراتب عقل و درک و شعور مراتب تکلیف نیز فرق می‌کند، لذا حیوانات هم در حد خودشان دارای تکلیف هستند و در همان حد تکلیف خود حساب و کتاب دارند. نشانه های وقوع قیامت: خداوند در قرآن می‌فرماید: اذا الشمس كورت و اذا النجوم انكدرت و اذا الجبال سيرت و اذا العشار عطلت و اذا الوحوش حشرت، و اذا البحار سجرت و اذا النفوس زوجت: در این آیات هفت نشانه وقوع قیامت مطرح می‌شود: فناء جهان (تاریکی خورشید)، بی فروغی ستارگان، تزلزل و حرکت کوه ها، آتش گرفتن دریا ها، فراموش شدن اموال و ثروت ها، متوحش شدن حیوانات و حیات مجدد انسانها و محسور شدن آنها. فلسفه نفخ صور: ۱- بیانگر این حقیقت است که مساله مرگ و حیات موجودات، مساله بزرگی در پیشگاه خداوندی نیست، بادمیده شدن صور اسرافیل همه می‌میرند و بادمیده شدن دیگران همه زنده خواهند شد. ۲- هشدار می‌دهد که زندگی را پایدار نبینند و دچار غفلت و غرور نشوند و این احتمال را بدهند که هر لحظه ممکن است در صور اسرافیل دمیده شود و همه بمیرند. ۳- درس دیگری نیز به انسانها می‌دهد و آن این است که کار امروز را به فردا نسپارند، شاید فردایی در کار نباشد. در هر دو نفخه قیامت (دمیده شدن در صور) ناگهانی است: ان كانت الا صيحة واحدة فاذا هم خامدون (یس آیه ۲۹). این دمیده شدن در صور آنچنان ناگهانی است که گروهی از مردم مشغول کسب و کار و جدال بر سر اموال و خرید و فروشند که همگی درجا می‌میرند و صور دوم نیز ناگهانی دمیده می‌شود. و نفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون (یس آیه ۵۱) که ناگهان همه از قبر شتابان به سوی دادگاه الهی حرکت می‌کنند. گواهان انسان در روز قیامت: ۱- ذات پاک خداوندی است که در هر حالی که باشیم و هر کاری که انجام دهیم، خداوند ناظر بر اعمال ماست و همین گواه برای همه چیز و همه کس کافی است ولی لطف خداوندی ایجاب کرده که گواهان دیگری نیز تعیین نموده است. ۲- پیامبران و اوصیاء ۳- اعضاء بدن مانند چشم، گوش و زبان و دست و پا و... که قرآن می‌فرماید: یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانو یعلمون (نور آیه ۲۴) ۴- پوست بدن نیز علیه انسان شهادت می‌دهد ۵- فرشتگان هستند که در آن روز که انسان وارد صحرای محشر می‌شود در حالی که فرشته ای با اوست و بر اعمال انسان شهادت می‌دهد ۶- ششمین شاهد زمین است که در آن روز همه مطالب را خواهد گفت: «یومئذ تحدث اخبارها» ۷- اعمال انسان علیه انسان شهادت می‌دهند. شاکیان روز قیامت از انسانها: ۱- حضرت رسول (ص): رسول اکرم (ص) در روز قیامت شکایت امتش را می‌کند و می‌فرماید: «یا رب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجورا» (فرقان آیه ۳۰) ۲- قرآن کریم دومین شکایت کننده از انسانها است، قرآن نیز از هوادارانش به این مضمون شکایت می‌کند: خدایا با اینکه دستور تلاوت قرآن آمده (مزمّل آیه ۱۹) ولی بسیاری از مسلمانان حتی نتوانسته اند مرا از رو بخوانند بعضی هم که مرا می‌خوانند، حق تلاوت را ادا نمی‌کردند و بدون طهارت و وضو و تدبیر به سراغم می‌آمدند و بعضی آیاتم را نمی‌فهمیدند و برخی می‌خوانند و عمل نمی‌کردند و عده ای هم عمل می‌کردند ولی به دیگران نمی‌رسانند. ۳- در روز قیامت مسجد به درگاه خدا از مسلمانان شکایت می‌کند و می‌گوید: خدا مرا تعطیل و حقم را ضایع کردند با آنکه پیامبر (ص) در باره رفتن به مسجد فرمودند: خداوند برای هر گامی که به سوی مسجد برداشته می‌شود ده پاداش می‌دهد و ده لغزش و خطا را می‌بخشد و ده درجه مرحمت می‌فرماید باز مساجد خلوت بود. ۴- اهل بیت پیامبر (ص) از انسانها به خدا شکایت می‌کنند و می‌گویند: خدایا ما را کشتند و تبعید و آواره مان ساختند. (وسایل الشیعه ج ۳، ص ۴۸۴) کسانی که از گردنه صعب العبور قیامت به راحتی می‌گذرند: کسانی که مستمندان را اطعام می‌کنند دستگیری کردن یتیمان بویژه یتیمان خویشاوندان و ضعفا و ناتوانان را و کسانی که بنده ای را آزاد می‌کنند. یا به عبارتی کسانی که از این گردنه سخت عبور می‌کنند که هم دارای ایمان هستند و هم دارای اخلاق و الای چون دعوت به صبر و عواطف انسانی دارند و هم اعمال صالحی چون آزاد کردن بنده و اطعام مسکین و یتیم را انجام داده اند و در سه

میدان ایمان و اخلاق و عمل صالح سر بلند بوده‌اند. هفت گروه که در روز قیامت مورد لطف پروردگارانند: در روایتی از معصوم آمده است که می‌فرمایند: هفت گروه هستند که خداوند آنها را در سایه لطف خود قرار می‌دهد، در روزی که سایه ای جز سایه او نیست: پیشوای دادگر، جوانی که در بندگی پروردگار بزرگ شود و کسی که قلب او با مسجد پیوسته است و کسانی که یکدیگر را برای خدا دوست دارند با محبت گرد هم می‌آیند و با محبت متفرق می‌شوند و کسی که زن زیبایی او را به گناه دعوت کند و او بگوید من از خدا می‌ترسم و کسی که انفاق نهانی می‌کند بطوری که دست راست او از انفاقی که دست چپ او کرده آگاه نمی‌شود و کسی که بیاد خدا می‌افتد قطره اشکی از خوف خدا از چشم‌های او سرازیر می‌شود. تکلیف فرزندان نابالغ: «والذین امنوا و اتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم» (طور آیه ۲۱) کسانی که ایمان آوردند و فرزندان نشان به پیروی از آنها ایمان اختیار کردند ما فرزندان نشان را در بهشت به آن ملحق می‌کنیم که این خود نعمت بزرگی است که انسان، فرزندان با ایمان و مورد علاقه اش را در بهشت در کنار خود ببیند و اینگونه افراد اگر از نظر عمل کوتاهی و قصوری داشته باشند خداوند به احترام پدران صالح آنها را می‌بخشد و ترفیع مقام می‌دهد و این موهبتی برای پدران و فرزندان است. نعمت‌هایی که در روز قیامت از آنها سوال می‌شود: «ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم» در روایتی از امام صادق (ع) در پاسخ به تفسیر «نعیم» فرموده اند: نعیم ما اهل بیت هستیم که خداوند به وجود ما به بندگانش نعمت داده و میان آنها بعد از اختلاف، الفت بخشیده، دل‌های آنان را به وسیله ما به هم پیوند داده و برادر خود ساخته بعد از آنکه دشمن یکدیگر بودند و به وسیله ما آنها را به اسلام هدایت کرده است. (مجمع البیان ج ۱۰ ص ۵۳۵) لذا نعیم همان پیامبر (ص) و خاندان او می‌باشند. وقتی که از نعمات معنوی مانند ایمان و ولایت سوال می‌شود که آیا حق آنها ادا شده یا نه؟ قطعاً از این نعمات سوال می‌شود چرا که آنها سرمایه‌های بزرگی هستند که در اختیار بشر قرار داده شده‌اند. روز قیامت و بی‌اثر شدن فامیلی‌ها: ارتباط فامیلی که در زندگی‌های روزمره ما غالباً کارگشا است در جهان آخرت خاصیت خود را از دست می‌دهد: «یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اوتی الله بقلب سلیم» (شعرا آیه ۸۹) روزی که نه مال سود می‌بخشد و نه فرزندان، تنها نجات از آن کسی است که دارای قلب سلیم باشد. حتی اگر این نسبت به شخص پیامبر (ص) برسد باز هم مشمول همین حکم است به همین دلیل در تاریخ زندگی پیامبر (ص) می‌خوانیم که بعضی از نزدیکترین افراد بنی هاشم را بخاطر عدم ایمان یا انحراف از خط اصلی اسلام رسماً طرد کردند و از آنها تنفر و بیزاری جستند. روشن شدن قیامت به نور پروردگار: و اشرف الارض بنور ربها (زمر آیه ۶۹) مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر علامه المیزان می‌فرماید: مراد از روشن شدن زمین به نور پروردگار از خصوصیات روز قیامت است همان کنار رفتن پرده‌ها و حجاب‌ها و ظاهر شدن حقایق اشیاء و اعمال انسانها از خیر و شر و اطاعت و عصیان و حق و باطل می‌باشد. ایشان به آیه کریمه ذیل استناد می‌کنند: «لقد کنت فی غفله من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید» (ق آیه ۲۲) تو در غفلت از این موضوع بودی، ما پرده را از برابر چشمت کنار زدیم و امروز چشمت بخوبی می‌بیند. بهترین عملی که باعث سنگینی کفه اعمال در قیامت است: برای سنگین کردن اعمال شاید هیچ عملی مانند صلوات بر پیامبر (ص) و آتش نیست چنانکه شیخ کلینی از امام محمد باقر (ع) و امام صادق (ع) نقل می‌کند که ایشان فرمودند: در ترازوی اعمال چیزی سنگین‌تر از صلوات بر محمد (ص) و آتش نیست. اگر اعمال شخص در میزان سبک باشد، صلوات‌هایی که بر محمد (ص) و آتش فرستاده را می‌آورند و در میزانش می‌گذارند و میزان او سنگین می‌گردد. (بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۴۹ الی ۵۶) از پیامبر اکرم (ص) نیز نقل شده است که فرموده‌اند: من روز قیامت نزد میزانم، پس هر کس که کفه سیئاتش با گناهایی که انجام داده سنگین شود، من صلوات‌هایی که بر من فرستاده را می‌آورم تا کفه حسناتش را سنگین نمایم. (بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۵۶). «اللهم صل علی محمد و آل محمد (ص)» پایان

حجۀ الاسلام دکتر ناصر رفیعی محمدی حضرت فاطمه(س) خود سری از اسرار الهی است و دسترسی و شناخت مقام بلندش برای ما انسانهای خاکی بسادگی ممکن نیست، بالاتر از آن، گوشه های بسیاری از زندگانی اش چون در در صدف مخفی و پنهان باقی مانده است. مصحف فاطمه(س)، سرچشمه جوشان معنویت و دانشها که از طریق وحی بر او نازل گشته مانند قبر مطهرش رازی است که در پرده مانده و در اختیار ما خاکیان نیست. به راستی مصحف فاطمه(س) چیست؟ چه زمانی به وجود آمد؟ چه مطالبی را در بر دارد و اکنون کجاست و در اختیار کیست؟ و ... پرسشهایی است که تا حدودی پاسخ آنها در این نوشتار مختصر روشن می گردد. از نامهای معروف فاطمه زهرا(س) «محدثه» است. امام صادق(ع) در سبب نامگذاری مادرش فاطمه به محدثه چنین می فرماید: فاطمه(س) به محدثه نامگذاری شد چون فرشتگان پیوسته از آسمان فرود می آمدند و به فاطمه(س) خبر می دادند، همانطور که به مریم دختر عمران خبر می دادند. فاطمه(س) به فرشتگان خبر می داد و آنان به او خبر می دادند و سخنانی با یکدیگر داشتند. پیدایش مصحف فاطمه(س) زهرا(س) پس از رحلت پیامبر(ص) ۷۵ یا ۹۵ روز، در جهان زندگی کرد؛ در این مدت بسیار کوتاه که دوره صبر و استقامت، حمایت از حریم ولایت و در عین حال حزن و اندوه زهرا(س) مرضیه بود، جبرئیل امین - فرشته وحی - بر او فرود آمد و با گزارشهایی که از منزلت پدر بزرگوارش در نزد خدا و نیز آینده تاریخ اسلام و تشیع الهام می کرد، کتاب ارزشمندی به نام «مصحف فاطمه(س)» برای امامان معصوم(ع) به یادگار ماند. امام صادق(ع) در پاسخ به محدثانی که درباره مصحف فاطمه(س) سؤال کردند مدت طولانی سکوت کرد... سپس فرمود: شما درباره چیزهایی که چه لازم دارید و یا لازم ندارید جستجو و تحقیق می کنید. فاطمه(س) پس از رسول خدا هفتاد و پنج روز حیات داشت و بر اثر رحلت پدرش اندوه فراوان بر او وارد گشت. جبرئیل - فرشته وحی - پیوسته بر او فرود می آمد و ناگواری ها و اندوه جدایی پدر را به خوبی ها جلوه می داد و به جاننش آرامش می بخشید. به او از پدر و جایگاه بلندش در نزد پروردگار خبر می داد و نیز از حوادث آینده که بعد از فاطمه(س) نسبت به فرزندان او واقع خواهد شد، گزارش می داد. علی(ع) تمام آن گزارشها و اخبار را می نوشت که همین مصحف فاطمه(س) را شکل داد. زمینه های مصحف در زمان پیامبر گرچه پیدایش و اتمام مصحف فاطمه(س) پس از رحلت رسول خدا انجام گرفت و از جانب خداوند به او الهام گشت که احادیث زیادی بر این دلالت دارد، ولی برخی از روایات زمینه های پیدایش آن را از زمان حیات رسول... می دانند. از امام صادق(ع) نقل شده است که فرمود: مصحف فاطمه(س) به املائی رسول... و خط علی(ع) شکل گرفت. چنین مصحفی در چندین حدیث با اسناد مختلف از امام صادق(ع) نقل شده است و اینکه رسول خدا املا کرد و علی(ع) با دست مبارکش نوشت این نظریه را اثبات می کند که مصحف فاطمه(س) در زمان پدرش به وجود آمد. البته برخی قایلند که جمله «رسول...» در این احادیث منظور پیامبر اسلام نیست، بلکه همان فرستاده خدا فرشته وحی است که اخبار و گزارشها را املا کرد و علی(ع) آنها را نوشت. شاهی که سخن این گوینده را تایید می کند حدیثی است که ابوبصیر از امام صادق(ع) نقل کرده و در آن کلمه رسول نیست. همانا - مصحف فاطمه(س) - چیزی است که خداوند آن را بر فاطمه(س) املا و به سوی او وحی کرد و روشن است که املائی خدا به واسطه فرشته وحی است، بنابراین مفهوم این احادیث نیز شبیه آن روایاتی می شود که پیش از آن نقل کردیم که در آنها پیدایش مصحف فاطمه را پس از رحلت پیامبر(ص) می دانند. البته صحیفه هایی از مصحف فاطمه(س) که برگها و قسمتهای جزئی از آن مجموعه ارزشمند خدادادی است، پیامبر در زمان حیات به فاطمه(س) ارزانی داد که بعدها کامل گشت و به نام مصحف فاطمه(س) در اختیار امامان معصوم(ع) قرار گرفت، چرا که بخشی از آن مصحف در زمان پیامبر(ص) در اختیار جابر بن عبد... انصاری قرار گرفت که هم اکنون همین صحیفه در جوامع حدیثی شیعی در دسترس علاقه مندان است. امام صادق(ع) فرمود: پدرم - امام محمد باقر(ع) - به جابر بن عبد... انصاری گفت: پرسشی داشتم که هر وقت مناسب شد آن را مطرح کنم. جابر عرض کرد: هر زمان که دوست داشتی در محضرتان خواهم بود. تا آنکه فرصت مناسبی پیش آمد و پدرم خطاب به جابر گفت: ای جابر! به من خبر ده از لوحی که در دست مادرم فاطمه دختر رسول... (س) دیدی و مادرم از

نوشته های آن لوح به تو چه خبر داد؟ جابر عرض کرد: خدای را گواه می گیرم که در حیات رسول خدا برای عرض تبریک ولادت حسین (ع) بر مادرت فاطمه (س) وارد شدم که در دستش لوح سبزرنگی چون زمرد درخشش داشت و در آن نوشته سفیدی که چون خورشید نورانیت داشت، مشاهده کردم، عرض کردم: پدر و مادرم فدایت ای دختر رسول!...! این لوح چیست؟ فرمود: این لوحی است که خداوند به پیامبرش هدیه داده است و در آن نام پدرم، نام همسرم، نام فرزندانم و نام اوصیا از فرزندان نوشته شده است که پدرم آن را به من بخشید تا به سبب آن مرا خشنود کند. جابر گفت: مادرت فاطمه (س) آن را به من عطا کرد و خواندم و از آن رونوشت کردم. پدرم - امام محمد باقر (ع) - به جابر گفت: آیا ممکن است آن نوشته را بر من عرضه کنی؟ گفت: آری! پدرم همراهش به منزل جابر رفت و پیش از آنکه آن لوح را بیاورد ناگاه صحیفه ای از ورق نازکی که در آن نوشته شده بود، درآورد و گفت: ای جابر! نگاه کن در نوشته خودت تا من برایت بخوانم. جابر هم در نوشته خودش نگاه کرد و پدرم از روی نوشته ای که داشت خواند، تا جایی که این دو نوشته حتی در یک حرف هم با یکدیگر تفاوت نداشتند. آنگاه جابر گفت: خدا را گواه می گیرم نوشته ای که در آن لوح دیدم چنین بود. نشانه امامت مصحف فاطمه (س) به عنوان اسرار رسالت و امامت، تنها در دست ائمه معصومین (ع) به یادگار ماند و در بین حجت‌های خدا در روی زمین یکی پس از دیگری دست به دست گشت که در اختیار داشتن آن را یکی از نشانه های امامت دانسته اند. امام رضا (ع) وقتی علامت و نشانه های امام معصوم را شمارش کرد، فرمود: مصحف فاطمه (س) در نزد او از نشانه های امامت می باشد. مصحف فاطمه (س) قرآن نیستی برخیز از نااهلان و یا مغرضان بر شیعه خرده گرفته اند که شیعیان قرآن دیگری تراشیده اند! و ممکن است در عصر حاضر نیز چنین اتهاماتی را وارد کنند و ناآگاهانه به باد انتقاد بگیرند. این انتقادهای نابخردانه و اهانت های ناروا ممکن است از چند چیز نشأت گیرد: اول، عدم رجوع به متون و منابع حدیثی و جوامع روایی شیعی و ناآگاهی و عدم اطلاع از اینکه تشیع که قایل است، زهرای مرضیه (س) دارای کتاب و مصحف بوده است، مقصود چیست؟ دوم، عناد و لجاجت با اندیشه های اسلام ناب و باورهای اعتقادی و معارف که از طریق امامان معصوم (ع) این حجت های خدا در روی زمین در اختیار انسانها گذارده شد. سوم، ذهنیت و تصویری که پس از رحلت پیامبر (ص) در اذهان مسلمانان حتی اصحاب و یاران پیامبر از کلمه «مصحف» بود، چرا که «مصحف» بیشتر به نوشته هایی از آیات قرآن اطلاق می شد و در آن زمان مصحفهای متعددی وجود داشت و شخصیتی که دارای مصحف بود به همو نسبت می دادند، مثل اینکه می گفتند مصحف علی (ع) به اعتبار اینکه مولا علی (ع) دارای مصحف بود؛ البته هم اکنون نیز تعبیر «مصحف شریف» به قرآن مجید شهرت بسیار دارد. گرچه چنین استعمالی در آن زمان شهرت فراوان داشت، ولی این طور نبوده که مصحف تنها به نوشته های آیات قرآن گفته شود، بلکه نظرشان به معنای لغوی مصحف بوده، چرا که به مجموعه صحیفه های نوشته شده بین دو جلد که به صورت کتاب درآمده باشد، مصحف یا مصحف می گویند. مصحف فاطمه (س) و علم الهیدانش هایی که بشر آنها را کسب می کند بسیار جزئی و محدود است و پس از مدتی فراموشش می شود و نسبت به علوم و دانش هایی هم که در آینده وجود می آید بی اطلاع است، از این رو تنها به علمی واقف است که در حال حاضر به آنها دسترسی پیدا کرده است. اصطلاحات و دانش گذشته را کم کم از یاد می برد و از آینده هم آگاهی ندارد، ولی خداوند متعال که عالم مطلق است علم او محدود به زمان نیست و گذشته و حال و آینده در نزد او یکسان است. این دانش و حکمت خدایی که زمان را در می نوردد و تنها در اختیار اوست، شمه ای از آن را به هر کس که اراده کند عطا می کند. حکمت را به هر که مشیتش تعلق گیرد، می دهد و آن کس که حکمت داده شده است، همانا خیری بسیار داده شده است؛ البته این دانش و اسرار الهی در حد اعلای آن به پیشوایان دین ارزانی گشته است و مصحف فاطمه (س) مصداق بارزی از معارف و دانشهای خدایی است که به زهرای مرضیه (س) الهام شد و به عنوان اسرار نبوت و امامت در اختیار ائمه معصومین (ع) قرار گرفت، بنابراین دانش و حکمت های موجود در مصحف فاطمه (س) از سوی خداست که محدود به زمان و مکان نیست و قابل قیاس با دانشهای بشری نیست. *دکتر رفیعی

منبع: قدس آنلاین

آزادی خرمشهر؛ اوج شکوفایی عزت ملی

Freedom Of Khoramshar *فتح خرمشهر فتح خاک نیست، فتح ارزشهای اسلامی است* *مهدی یاراحمدی خراسانی

اشاره: اشغال و آزاد سازی خرمشهر در دوره دفاع مقدس، یکی از نقاط عطف جنگ تحمیلی و حتی تاریخ معاصر ایران است. خرمشهر که سقوط کرد، قلب ملت ایران از کار ایستاد، اما دم مسیحایی حضرت روح الله، در کالبد خسته ملت و رزمندگان ما جان تازه دمید و فرزندان انقلابی امام، تصمیم گرفتند که دل او را دوباره شاد کنند و این تلاش مستمر و توأم با مظلومیت ولی همراه با عزت بعد از ماههای متمادی به ثمر رسید و در عملیات بیت المقدس آشکار شد. کوتاه سخن اینکه عملیات بیت المقدس به عنوان برجسته ترین عملیات پدافندی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران در تاریخ نظامی ۸ سال دفاع مقدس ثبت شده است. عملیاتی که نتیجه ی آن آزادی بود. آزادی خرمشهر. آزادی ای که غرور اسلامی و عزت ملی ما رابه اوج شکوفایی خویش رسانید. حال در سال نوآوری و شکوفایی، آزادی خرمشهر به عنوان سندی افتخار آمیز از شکوفایی عزت ملی در این مجال مورد بررسی قرار می گیرد. مقدمه: فتح خرمشهر (سوم خرداد ۱۳۶۱) در تاریخ جنگ ایران و عراق از اهمیت ویژه ای برخوردار است. خبر آزادی خرمشهر آن چنان شگفت آور بود که در سراسر میهن اسلامی ما مردم را به وجد آورد. با اعلام خبر فتح خرمشهر مردم ایران بسان خانواده ای بزرگ که فرزند از دست رفته خود را باز یافته است اشکهای شادی و شمع خود را نثار روح شهدای حماسه آفرین صحنه های شورانگیز این نبرد کردند. برای پی بردن به عظمت این نبرد حماسی کافی است بدانیم که نیروهای متجاوز عراق پیش از نبرد سرنوشت ساز رزمندگان ما برای آزادی خرمشهر در اطلاعیه ای به نیروهای خود دستور داده بودند که دفاع از خرمشهر را به منزله دفاع از بصره، بغداد و تمام شهرهای عراق محسوب دارند. همچنین تجهیزات و امکانات دفاعی دشمن در این منطقه نشان می داد که عراق خرمشهر را به عنوان نماد پیروزی خود در جنگ به حساب آورده و قصد داشته است به هر قیمت، این شهر را در تصرف نیروهای خویش نگهدارد. هنگامی که مرحله اول و دوم عملیات بیت المقدس به پایان رسید و رزمندگان ما در اطراف خرمشهر مستقر شدند، رادیوی رژیم بعثی، می کوشید در تبلیغات کاذب خود، حضور نیروهای عراق را در خرمشهر به رخ بکشد تا توجیهی برای ترمیم روحیه نیروهای شکست خورده و رو به هزیمت عراق باشد. فتح خرمشهر در زمانی کمتر از ۲۴ ساعت، موجب شد که بخش قابل توجهی از نیروهای مهاجم عراقی به اسارت نیروهای جمهوری اسلامی ایران در آیند. نبرد بزرگ، سرنوشت ساز و غرور آفرین بیت المقدس که برای رها سازی خرمشهر از سلطه نیروهای مهاجم عراقی انجام شد، از دهم اردیبهشت ماه تا چهارم خرداد ما ۱۳۶۰ به طول انجامید. این نبرد حماسی علاوه بر پایان بخشیدن به ۱۹ ماه اشغال بخشی از حساس ترین مناطق خوزستان و آزاد سازی خرمشهر، ضربه ای سهمگین و کمر شکن به توان رزمی و جنگ طلبی های دشمن مهاجم وارد ساخت. جغرافیای خرمشهر: شهرستان خرمشهر با مساحت ۴۵۵۲ کیلومتر مربع، در منتهی الیه جنوب غربی استان خوزستان و در محل تلاقی رود کارون و اروند در واقع شده و از مهم ترین شهرهای این استان است که در ۱۸ کیلومتری شهر آبادان قرار دارد. این شهرستان از شمال به اهواز، از شرق به شادگان، از جنوب به آبادان، و از غرب به اروند رود محدود است. شهرستان خرمشهر به طور کلی دشت و شوره زار است و ارتفاعات مهمی ندارد. فقط در جنوب شرقی آن، کوه میشان به ارتفاع ۲۵۰ متر دیده می شود. مهم ترین رود این شهرستان کارون است که از وسط شهر می گذرد و در نزدیکی خرمشهر به اروند رود می پیوندد. آب آشامیدنی شهر از رودخانه های کارون، اروند رود و بهمنشیر تامین می شود. شهرستان خرمشهر دارای دو بخش مرکزی و مینو است و ساکنین آن عموماً به کار در بخش خدمات، کشاورزی (خرما و مرکبات)، حرفه های عبا بافی و حصیر بافی و همچنین در کارهای صنعتی اشتغال دارند. بندر خرمشهر در آخرین نقطه سر حدی غربی کرانه خوزستان قرار دارد و بار اندازو اسکله های آن در کرانه اروند رود،

ایران را از عراق جدا می‌کنند. خرمشهر همواره به دلیل موقعیت جغرافیایی و تجاری خود و به دلیل ارتباط با دریای آزاد، ثروت عظیمی را در خود جای داده است. وجود تجارتخانه‌های بزرگ و نمایندگی شرکت‌های بزرگ تجاری داخلی و خارجی، و همچنین شرکت‌های بزرگ کشتیرانی، به خرمشهر چهره یک بندر بین‌المللی بخشیده است. به همین دلیل خرمشهر از دو سده قبل، مورد توجه استعمارگران قرار گرفته و تاکنون چندین بار نیز به اشغال قوای خارجی درآمده است، از جمله عثمانی‌ها در سال ۱۹۸۲م، انگلیس در سال ۱۸۵۷م و ارتش متجاوز عراق در سال ۱۳۵۹ش، به اشغال این شهر اقدام کردند. خرمشهر تا پیروزی انقلاب اسلامی: در دوره قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در خرمشهر چندین گرایش سیاسی-اجتماعی فعال بودند: الف) جریان مذهبی - سنتی: کارهای علمی، فرهنگی و خدماتی نظیر امور خیریه، جنبه اصلی فعالیت این جریان را تشکیل می‌داد و به دلیل ارتباط با حوزه‌های علمیه که داشت، جریان نیرومندی بود. این جریان وجود بندری بودن شهر و تردید مداوم افرادی با فرهنگ‌های متنوع اجتماعی که تا حدودی محیط را تحت تاثیر قرار می‌داد و نیز با وجود آلودگی‌های فرهنگی ناشی از آمد و رفت خارجی‌ان و فعالیت شرکت‌های خارجی، موفق شده بود فضای مذهبی را در حد نسبتاً مطلوبی حفظ کند. ب) جریان مذهبی-انقلابی: اینان فعالیت خود را براساس مبنای اسلامیت قرار داده بود و در پیروی از سیاست‌های مذهبی-سیاسی قیام ۱۵ خرداد به وجود آمد. در این جریان عمدتاً نیروهای جوان و پرشور مذهبی فعالیت داشتند. با شروع انقلاب اسلامی، نیروهای مذهبی-انقلاب خرمشهر همانند دیگر شهرها فعال شدند اما به دلیل عدم ارتباط قوی با شهرهایی چون قم، تهران و اصفهان که در مبارزه نقش محوری داشتند، در مبارزه خلل ایجاد می‌شد. در عین حال، حرکات انقلابی به صورت فعالیت‌های فرهنگی و نیز تظاهراتی که غالباً رنگ خشونت می‌گرفت و نیز تحصن و پخش اعلامیه انجام می‌شد. ج) جریان قومی: از سال ۱۹۶۱ (۱۳۴۰ش) در پی اوج‌گیری حرکت‌های ناسیونالیستی و استقلال طلبانه جهان سوم به خصوص با توجه به نهضتی که جمال عبدالناصر در مصر رهبری آن را به عهده داشت، در برخی کشورهای عربی خاورمیانه تشکلهایی مبتنی بر ناصریسم شکل گرفت. از آن جمله تشکلی که مدتی بعد با نام (جبهه التحریر) (جبهه آزادی بخش) خوزستان ایجاد گردید، که البته این یکی در اصول به حزب بعث گرایش نشان می‌داد. در شرایطی که از سرکوب حرکت شیخ خزعل در خوزستان سال‌ها می‌گذشت، تاسیس سازمانی که اتکایش بر قومیت عربی بود، آن هم با شعارهای مترقی و با اتخاذ مشی مبارزه با رژیم وابسته شاه توانست در میان عده‌ای از جوانان عرب پایگاهی پیدا کند. این سازمان را عراق در شرایط خاص بین‌الملل و منطقه‌ای ایجاد کرد و به زودی آن را شکل یک جریان مبارزاتی و پیشرو خارج کرد و به گروهی مزدور مبدل ساخت که ابزاری شد برای اجرای سیاست‌های و مطامع رژیم عراق، از این رو وقتی ساواک موفق به قلع و قمع آن گردید، ماجرا به عنوان جنگ قدرت دو نیروی ضد انقلابی که به نفع یک طرف خاتمه یافته است، پایان پذیرفت و این سازمان نتوانست موجد یک حرکت اصیل باشد. پس از دستگیری و اعدام برخی سران جبهه، سایرین متواری شدند و در کشورهای لیبی، سوریه و عراق مراکزی برای ادامه فعالیت ایجاد کردند. رژیم عراق که پس از حاکمیت حزب بعث، آشکارا از خود تمایل تجاوز به منطقه بسیار با ارزش نظامی، سیاسی و اقتصادی خوزستان را نشان می‌داد، از این گروه به عنوان یک سرویس اطلاعاتی که به تحرکات سیاسی-تبلیغاتی و یا اقدامات خرابکارانه نیز دست می‌زد، استفاده می‌کرد. پس از توافق سال ۱۹۷۵ الجزایر، رژیم بعث تعدادی از عناصر جبهه را به رژیم شاه تحویل داد که برخی اعدام شدند و برخی به زندان‌های طولانی مدت محکوم گردیدند. با این وجود، عراق همچنان برای حفظ و بقای چنین گروهی تلاش می‌کرد تا در موقع مقتضی از آن استفاده کند. سقوط رژیم شاهنشاهی و پیروزی انقلاب اسلامی و نابسامانی اوضاع در اوایل انقلاب، سران رژیم عراق را ترغیب کرد که مطامع خود را مجدداً مطرح سازند و حرکات قومی و محلی جدیدی را علیه ایران سازماندهی و تدارک کنند. از این رو دو ماه پس از سقوط رژیم شاهنشاهی، مراکزی را تحت عنوان (دفاتر جبهه آزادیبخش خوزستان) در بصره و العماره گشود و اقدام به عضوگیری کرد. بنابراین شرایط مناسب برای تشکیل و تقویت یک جبهه ضد انقلاب با محور قومیت ایجاد شد. صف بندی و جبهه بندی این گروه

در یکی از بحران‌های جمهوری اسلامی، به اولین درگیری انقلاب اسلامی و بعث عراق شکل داد. در این درگیری رژیم بعثی عراق در پوشش دفاع از قومیت عربی، تا مدتی خرمشهر را در معرض تاخت و تاز قرار داد و تحرکاتی از جمله انفجار و خرابکاری و تجمع نیروهای نظامی در مرزها، انجام داد که در نهایت حاصلی نداشت. پس از فرو نشستن بحران ناشی از تحرکات (خلق عرب) در خرمشهر و شکست رژیم بعثی در استفاده از حضور سیاسی-نظامی گروه‌های وابسته، دوران دیگری آغاز گردید که دوران آمادگی عراق برای ورود به یک جنگ تمام عیار نظامی برای تحقق اهداف خود بود. خرمشهر در آستانه تهاجم عراق : از اواخر شهریور ۱۳۵۹ هر چند خرمشهر هنوز زیر آتش قرار نگرفته بود، اما اوضاع شهر متشنج بود. هر چه آخر شهریور نزدیک‌تر می‌شد، بر وخامت اوضاع افزوده می‌گردید. با تشدید درگیری در پاسگاه‌های مرزی، اروند رود و پایگاه نیروی دریایی، صدای انفجارهای مکرر، مردم شهر را که نمی‌خواستند جنگ را باور کنند، در تشویش فرو می‌برد. اصولاً برای مردم شهر، قابل تصور نبود که عراق بخواهد در خاک ایران دست به پیشروی بزند و همه معتقد بودند در این صورت حتماً شکست می‌خورد به همین دلیل آن عده که در صدد ترک شهر برمی‌آمدند مورد تمسخر قرار می‌گرفتند. در هفته آخر شهریور با گسترش درگیری‌های مرزی، مشکل دیگر بوجود آمد که بر اوضاع متشنج افزود. به علت آتش دشمن که علاوه بر پاسگاه‌ها، روستاهای مرزی خرمشهر و آسیب دیدن عده‌ای از مردم فقیر و عرب زبان منطقه، روستائیان از کوچک و بزرگ و مرد و زن با احشام خود به سوی خرمشهر سرازیر شدند. نبودن جای مناسب برای آن‌ها، شهر را دچار مشکل جدیدی کرد. روستائیان جنگ زده در شهر سرگردان یا در مساجد تجمع کرده بودند. از سوی دیگر، تلاش بازماندگان گروه‌های موسوم به خلق عرب نیز از عوامل افزایش تشنج بود. در این شرایط، نتیجه اغتشاش داخلی این بود که بخشی از نیروهای سپاه و بسیج درگیر مسأله امنیت داخلی شوند و نتوانند در کنار دیگر نیروهای فعال در مرز حاضر شوند. در این میان، سپاه خرمشهر به فرماندهی محمد علی جهان آراء، از نقاط اتکاء مردم و از کانون‌های آرامش دهنده شهر محسوب می‌شد. سپاه خرمشهر نیز در این شرایط هم در مقابله با ضد انقلاب و هم نسبت به حفاظت از مرزها نقش حساس و بار سنگینی بر دوش داشت هر چند که فاقد سلاح و تجهیزات نظامی کافی بود. در پی افزایش درگیری‌های مرزی و با توجه به وضع آشفته مرز و نیز اغتشاشات داخلی خرمشهر، در اردیبهشت ۱۳۵۹، تشکیلاتی تحت عنوان (ستاد اروند) به وجود آمد تا نیروهای نظامی و انتظامی را هماهنگ نموده، تصمیم مشخصی در ارتباط با مسائل مرزی و ضد انقلاب اتخاذ کند. این ستاد از نمایندگان نیروهای نظامی، انتظامی، استانداری و ... تشکیل شده بود و مسئولیت آن را فرمانده تیپ یک لشکر ۹۲ زرهی اهواز (سرهنگ عزیز مرادی) به عهده داشت که تا بیستم تیرماه در این سمت باقی بود و از آخرین وضعیت نیروها، امکانات و موقعیت مرز، اطلاعات کافی کسب کرد و با کشف کودتای نوژه، او که از مهره‌های اصلی کودتا و رهبری شاخه کودتا در خوزستان بود، با قایق از اروند رود عبور کرد و به عراق را نداشت. نه نیروی کافی و کارآمدی بود که کمبود امکانات را جبران کند، نه امکانات و تجهیزات مناسبی که در اختیار اندک نیروی مدافع قرار گیرد و نه فرمانده توانایی از این حداقل توازن، حداکثر بهره را برگیرد. برعکس، ارتش عراق با توجه به برنامه‌ریزی‌های طولانی و اقدامات گسترده، از آمادگی نظامی مناسبی برخوردار بود. یگان‌ها و نیروهای عمل‌کننده‌اش با انجام مانورهای متوالی و فشرده، آمادگی لازم را کسب کرده بودند و تجهیزات و امکانات گسترده‌ای در اختیار داشتند و ارتش عراق با اقدامات وسیع مهندسی، زمین مناطق عملیاتی و معابر وصولی را برای عبور ستون‌های نظامی آماده کرده و امکان پشتیبانی از یک جنگ گسترده و سریع را مهیا ساخته بود. علاوه بر این با استفاده از شیوه‌های رایج اطلاعاتی و شناسایی، اطلاعات لازم از استعداد و گسترش نیروهای نظامی جمهوری اسلامی، وضعیت زمین و عوارض آن را به دست آورده بود و با کمک سران فراری کشوری و لشکری شاه و همکاری اطلاعات کشورهای غربی و منطقه اطلاعات نظامی، سیاسی و اقتصادی خود را در مورد ایران افزایش داده بود. عراق بخصوص از مدت‌های قبل تحرکات، اقدامات و عملیات متعددی را در مناطق مرزی انجام داده بود و با جزیبی‌ترین واکنش‌های خودی در مقابل انواع تحرکات عراق آشنا بود و ارزیابی دقیقی از اوضاع

داشت. با نزدیک شدن زمان هجوم، به خصوص در روزهای پایانی شهریور، سیل یگان‌های ارتش عراق با سرعت در مواضع از قبل تعیین شده، مستقر شدند. اشغال خرمشهر: دنیای تقسیم شده به بلوک‌های شرق و غرب هرگونه انقلابی با ماهیت دینی و اسلامی را خلاف منافع خود ارزیابی می‌کرد. از سوی دیگر اسرائیل و کشورهای مرتجع عرب به دلیل عدم مشروعیت مردمی از پیروزی انقلاب اسلامی احساس نگرانی کرده و از تأثیر آن در مسلمانان منطقه هراسان بودند. ادامه نگهداری گروگان‌های آمریکایی نیز به خصومت آمریکا با انقلاب اسلامی می‌افزود. در فروردین ۱۳۵۹ آمریکا رابطه خود با ایران را قطع کرد و پس از ناکامی و شکست در عملیات طبس و کودتای نوژه آمریکایی‌ها تصمیم گرفتند صدام را در جنگ علیه ایران حمایت کنند. هجوم سراسری عراق علی‌رغم تحرکات نظامی عراق از چندین ماه قبل از هجوم سراسری در مرزها و همچنین پیش‌بینی نیروهای مسلح در مورد وقوع یک جنگ تمام‌عیار، بنی‌صدر که در آن زمان فرمانده کل قوا بود این تحرکات را جدی قلمداد نکرد و هیچ اقدام عملی برای محافظت از مرزها و آمادگی نیروها انجام نداد. عراق هجوم سراسری خود را در ساعت ۱۴ روز ۱۳۵۹/۶/۳۱ با حملات هوایی آغاز کرد و ظرف چند ساعت ۱۹ نقطه مهم از جمله فرودگاه‌های کشور را مورد هدف قرار داد. نیروی زمینی ارتش عراق با استعداد ۱۲ لشکر، ۱۵ تیپ مستقل به اضافه تیپ ۱۰ گارد ریاست جمهوری و نیز نیروهای گارد مرزی شامل ۲۰ تیپ مرزی از سه جبهه به خاک ایران تهاجم کرد: ۱- جبهه جنوبی برای تصرف خرمشهر، آبادان، بستان، سوسنگرد، شوش، دزفول و دهلران ۲- جبهه میانی برای تصرف مهران، سومار، نفت‌شهر، قصرشیرین، سرپل ذهاب و گیلان غرب ۳- جبهه شمالی برای تصرف نوسود و ارتفاعات مرزی مریوان. ارتش دشمن از مرز شلمچه تا پل نو را با سرعت طی کرد اما نزدیک پل نو با مقاومت شدید رزمندگان اسلام مواجه شد که اصلاً انتظار آن را نداشت و ضایعات و خسارات قابل توجهی به نیروهای دشمن وارد شد. رزمندگان اسلام در بندر خرمشهر با حمله به نیروهای دشمن موجب عقب‌نشینی آنها تا پل نو شدند و در نتیجه وحشت شدیدی بر دشمن مستولی شد و فرمانده نیروهای دشمن در خرمشهر، ضمن تقاضای کمک، عدم توانایی در اجرای مأموریت خود را اظهار نمود. هرچند شهامت رزمندگان در تمام دوران مقاومت در خرمشهر ستودنی و غیرقابل توصیف است اما روز ۱۰ مهر جلوه دیگری داشت. در این روز جنگ تن‌به‌تن و تانک‌در-آستانه خرمشهر در گرفت در میدان راه آهن، مدافعین شهر، چون صاعقه بر تانک‌های دشمن فرود آمده و با پرتاب نارنجک و کوکتل مولوتف آنها را یکی پس از دیگری منهدم کردند و دشمن مجدداً اقدام به عقب‌نشینی کرد. دشمن پس از تقویت نیرو و سازمان‌دهی جدید و افزایش آتش توانست به داخل شهر نفوذ کند و با عبور از کارون شهر را محاصره کرد. عقبه نیروهای اسلام و محل تدارک، سازمان‌دهی، استراحت و مداوای مجروحین در مسجد جامع واقع شده بود. به عبارت دیگر مسجد جامع با قدرتمندی، نقش ستاد عملیات و فرماندهی و مرکز پشتیبانی و تغذیه‌کننده روحی و معنوی رزمندگان اسلام را ایفا می‌کرد. به تعداد نیروهای داخل شهر نه تنها افزوده نمی‌شد بلکه تدریجاً با شهادت و مجروح شدن نیروهای موجود هر لحظه از تعداد آنها کاسته می‌شد. روز ۲۴ مهرماه خرمشهر «خونین شهر» نام گرفت. سرانجام پل خرمشهر نیز مسدود شد و دشمن روز دوم آبان را روز اشغال خرمشهر اعلام کرد و این درحالی بود که هنوز مقاومت نیروها ادامه داشت و مدافعین از زن و مرد و کوچک و بزرگ همگی تا آخرین لحظات با دشمن جنگیدند و با ۳۴ روز مقاومت خود حماسه آفریدند. دشمن بعثی که در ابتدا تنها دو گردان را جهت تصرف خرمشهر اختصاص داده بود عملاً مجبور شد که به منظور مقابله با مدافعین سلحشور و مظلوم خرمشهر که از داخل کشور هم به خوبی حمایت نمی‌شدند و برخی از منافقین هم در داخل شهر کارشکنی می‌کردند بیش از دو لشکر را به کار بگیرد. صدام که قول تصرف سه روزه استان خوزستان را داده بود، ۳۵ روز طول کشید تا توانست قسمت غربی شهر مرزی خرمشهر را تصرف کند. پیامدهای فتح خرمشهر: بررسی‌های اجمالی تاریخ جنگ تحمیلی روی هم‌رفته سه پیامد عمده فتح خرمشهر را به قرار زیر نشان می‌دهد: الف: تغییر توازن سیاسی - نظامی به سود ایران: فتح خرمشهر از دیدگاه حامیان عراق به منزله سقوط رژیم عراق و فروپاشی کشورهای منطقه بود. به دنبال موقعیت برتر ایران پس از فتح خرمشهر، در میان آمریکایی‌ها دو

دیدگاه کلی در مورد برخورد با ایران و عراق و مسئله جنگ وجود داشت: اول، کیسینجر و برخی دیگر بر این نظر بودند که با توجه به تبعات ناشی از پیروزی‌های ایران و تاثیرات آن بر تغییر موازنه در منطقه، لزوماً می‌باید با دادن امتیاز به ایران، هر چه زودتر در این منطقه آتش بس برقرار کنیم. دوم، برخی دیگر از صاحب نظران آمریکایی عقیده داشتند در حالی که ایران نسبت به عراق در موضع برتری قرار گرفته و نوعی اضطراب و نگرانی در سراسر منطقه مستولی شده است و همچنین با توجه به وضعیت نامطلوب روحی و روانی ارتش عراق، برقراری هر گونه آتش بس همراه با دادن امتیاز به ایران منجر به تشدید بی‌ثباتی در منطقه و عراق و به عبارتی گسترش انقلاب اسلامی خواهد شد و این مسئله چیزی نیست که آمریکا نسبت به آن بی‌تفاوت باشد. رویهم رفته احتمال فروپاشی رژیم عراق و تبعات ناشی از آن در سطح منطقه خلیج فارس، چنان ابعاد گسترده‌ای به خود گرفت که جلوگیری از آن، محور همه تلاش‌ها و اقدامات نظامی و دیپلماتیک کشورهای حامی عراق قرار گرفت. ب: تغییر ماهیت جنگ: جمهوری اسلامی ایران در فاصله زمانی شهریور ۱۳۵۹ تا قبل از شکسته شدن محاصره آبادان (مهرماه ۱۳۶۰)، در حالتی انفعالی و عمیقاً تحت تاثیر ابعاد و اهداف تهاجم عراق داشت. بی‌ثباتی در جبهه داخلی و فقدان قابلیت نظامی لازم برای بازپس گیری مناطق اشغالی دو مشخصه بارز وضعیت جمهوری اسلامی در این دوره بود. چنین وضعیتی امکان هر گونه تحرک و فعالیت گسترده را از نیروهای نظامی ایران سلب کرده بود با توجه به اهداف آمریکا و عراق از تحمیل جنگ به جمهوری اسلامی ایران، جنگ در این دوره به منزله اهرم فشار سیاسی و نظامی به ایران، برای سقوط نظامی جمهوری اسلامی و یا مهار و تعدیل این نظام، قلمداد می‌شد. ابزار لازم برای تحقق هدف یاد شده، علاوه بر حضور نظامی در داخل و نیز در سطح منطقه و بین الملل به ایران بود. در پی تحولات در جبهه داخلی و سپس تاثیرات آشکار آن بر جبهه نظامی، روند تحولات با شکسته شدن محاصره آبادان به سود جمهوری اسلامی ایران تغییر کرد. در موقعیت جدید، قوای اسلامی با به دست گیری ابتکار عمل در جبهه‌های نبرد و هجوم‌های پی در پی به نیروهای عراق، اوضاع را عمیقاً به سود جمهوری اسلامی ایران تغییر دادند. در واقع عنصر اصلی و تعیین کننده در این مرحله که منجر به تغییر ماهیت جنگ نیز شد، توانمندی رزمندگان اسلام برای حمله به نیروهای دشمن و آزاد سازی مناطق اشغالی بود. این مهم با جذب و سازمان دهی نیروهای مردمی، گسترش سازمان رزم سپاه پاسداران و تجدید قوای نیروهای ارتش و همکاری و هماهنگی این نیروها با یکدیگر حاصل شد. از این پس ایران در موضعی قرار داشت که آمریکایی‌ها ارائه امتیاز به ایران را به زیان خود ارزیابی می‌کردند و توانایی نظامی ایران و برتری آن نسبت به عراق و پافشاری بر احقاق حقوقش را نگران کننده می‌دانستند. بر همین اساس و مبتنی بر درکی که غرب و شرق از وضعیت جدید و تبعات ناشی از آن داشتند، اقدامات گسترده‌ای به منظور تغییر مجدد اوضاع به سود عراق در دستور کار خود قرار دادند. ج: نگرانی‌ها و اقدامات آمریکا: آمریکایی‌ها بنا به اظهارات کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا امیدوار بودند که جنگ، ایران را بر سر عقل آورد و نیز پیش بینی آن‌ها مبنی بر اینکه روند فرسایش جنگ و بی‌ثباتی اوضاع داخل ایران، سرانجام منجر به فرسایش و اضمحلال جمهوری اسلامی و پذیرش شرایط صلح تحمیلی خواهد شد، در برابر پیدایش وضعیت جدید کاملاً غافلگیر و به صورت فزاینده‌ای نگران شدند. روزنامه‌های پرتیراژ آمریکا تماماً طی تجزیه و تحلیل‌های متعدد، وضعیت عراق را اسفبار توصیف کرده و نگرانی خود را از پیروزی‌های قریب الوقوع جمهوری اسلامی در سطح منطقه اظهار و به دست اندرکاران آمریکایی ضرورت برخورد فعال با روند تحولات منطقه را خاطر نشان کردند. نتیجه گیری: اگر امروز در هر شهر و روستا به گلزار شهیدان گذر کنیم و تاریخ نقش بسته بر سنگرها را مرور کنیم، خواهیم دید که مجموعه شهیدان سوم خرداد ۱۳۶۰ الگویی کوچک از ملت مقاوم ایران است که چونان سپهری پر ستاره می‌درخشد. شادیهایی به یاد ماندنی خودجوش و سراسری پس از آزادسازی خرمشهر نیز برگ دیگری از این حماسه ملی بود و نشان داد که مردم سراسر ایران اعم از آن که هرگز خرمشهر را به چشم دیده باشند یا نه چگونه از شنیدن خبر این پیروزی ساعتها به دست افشانی و پایکوبی پرداختند و هزیمت دشمن اشغالگر را از خاک میهن جشن گرفتند. سوم خرداد یک حماسه ملی است؛ اگر حضور ملت در

صحنه جبهه های دفاع نبود، نه حماسه آن پیروزی تحقق می یافت و نه حماسه حضور مردم در جشن پس از پیروزی. لذا به حق می توان گفت پاسداشت فتح خرمشهر در گرو پاسداشت حضور مردمی در همه صحنه هاست. بی شک آزادسازی خرمشهر یکی از درخشان ترین و شاخص ترین صفحات تاریخ ایران بزرگ است. بازگشت دوباره خرمشهر به آغوش میهن اسلامی با رهبری و فرماندهی روح خدا - که با تمسک به آموزه های پیامبر اعظم (ص) بود - و همبستگی ملی و با حضور آگاهانه و شجاعانه همه مردم در عرصه های دفاع از تمامیت ارضی کشور تجلی یافت و اقتدار و پایداری ملت بزرگ ایران را به تمامی دشمنان ثابت کرد. خلق این حماسه ملی مرهون قطره قطره خون شهیدانی است که تا ابد درس شرف و آزادگی را برای تمامی آزادی خواهان و عدالت طلبان تفسیر نموده اند. و بالاخره پایان این مجال کلام شیوای مرشد فتح است که میگوید: " فتح خرمشهر فتح خاک نیست، فتح ارزشهای اسلامی است. خرمشهر شهر لاله های خونین است. خرمشهر را خدا آزاد کرد ". از بیانات رهبر کبیر انقلاب اسلامی، امام خمینی (قدس سره) " والسلام " مهدی یاراحمدی خراسانی منابع و مآخذ: ۱ - کاظمی، اصغر. خرمشهر در اسناد ارتش عراق. ۲ - پیام حضرت امام خمینی (قدس سره) به مناسبت عملیات بیت المقدس و فتح خرمشهر. ۳ - اشغال خرمشهر، نشریه بسیج. ۴ - خونین شهر تا خرمشهر، جلد اول از مجموعه سیری در جنگ ایران و عراق. ۵ - خاتمی، سید محمد، دیدگاههای ریاست جمهوری در مورد دفاع مقدس و جنگ تحمیلی. ۶ - موسوی، سید محمد، هشت سال پایداری. ۷ - درودیان، محمد، پایان (سیری در جنگ ایران و عراق)، نشر مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ. ۸ - وزیری، معین - بختیاری، نصرت الله، از نبرد بیت المقدس، آزادسازی خرمشهر، نشر سازمان عقیدتی - سیاسی، ارتش جمهوری اسلامی ایران

موسیقی آوازی

shajarian استاد محمد رضا شجریان؛ غزل، مرهون موسیقی آوازی است.

گل داوودی

گل مینا یا گل داوودی، سمبل محبت، مهربانی و شاعرانگی است و شایسته و درخور آدم های صمیمی و عاشق. (گل مینا را معمولاً در دهان می جوند و باعث تسکین سردرد می شود). Chrysanthemums are a genus (Chrysanthemum) of about ۳۰ species of perennial flowering plants in the family Asteraceae, native to Asia and northeastern Europe

سکوت در مناجات

PRAYER وقتی مناجات می کنی فریاد نزن! خدا برای شنیدن صدای تو به فریاد نیاز ندارد! ولی تو برای شنیدن صدای او به سکوت نیاز داری.

آزادی خرمشهر

؛ اوج شکوفائی عزت ملی. نیک اندیش: مفهوم ارزش های آنان که جان خود را فدای آزادی این مرز و بوم کرده اند شناخته ایم؟ Khorramshahr is a port city in Khuzestan province in southwestern Iran. It is approximately ten kilometres north of Abadan. The city extends to the right bank of Arvand Rud near its confluence with the Karun river

فردوسی و خیام.

Firdawsi Tusi and khayam..

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی نمیرم از این پس که من زنده ام که تخم سخن را پراکنده ام

Hakim Abul-Qasim Firdawsi Tusi (Persian more commonly transliterated as Ferdowsi, ۹۳۵-۱۰۲۰) is a highly revered Persian poet. He was the author of the Shahnama, the national epic of Persia

ناچشیده جرعه ای از جام او عشق بازی می کنم با نام او

Omar Khayyam Nishaburi mathematician, philosopher and astronomer who lived in Persia. His name is also given as Omar al-Khayyami

لطفاً نظرات و پیشنهادات خود را با مدیریت سایت از طریق پست الکترونیکی؛ Email)؛:

(;document.write(addy_text۹۱۹۴۹

)";document.write

< n </script--//\<

>--!

'<\'';document.write(' <span style=\display: none

--//<

<script>/ آدرس ایمیل جهت جلوگیری از رباتهای هرزنامه محافظت شده اند، جهت مشاهده آنها شما نیاز به فعال ساختن جاوا

اسکرپت دارید!>--

'<(>';document.write('span

--//<

<script> <p style="margin: .cm .cm .pt; line-height: ۲۰۰%;" dir="rtl" class="MsoTitle">/

<"align="center در میان گذارید.

/

<div class="e">

متولد چه سالی هستید

؟ موش گاو ببر گربه اژدها مار اسب بز میمون خروس سگ خوک ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹

۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹

۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶

در شب تاریک

Japanese: در شب تاریک گر نتوان شدی خورشید لاقل مهتاب باش گر نتوان شدی مهتاب لاقل کرمک شب تاب باش
 proverb Vision without action is a daydream.Action without vision is a nightmare

کمک به دیگران

۱۲ دی ۱۳۸۷ ، ۲۱:۱۲ کمک به دیگران زمانی که به کسی کمک می کنید اثر آن دوبار به سوی شما بر میگردد. when
 you help someone, the help is returned in two folds

اعتماد به خدا

۱۲ دی ۱۳۸۷ ، ۲۱:۱۴ اعتماد به خدا اگر باور داشته باشیم... اگر چیزی را با اعتماد از خداوند بخواهید بدون شک برآورده خواهد شد.
 Did you know that if you ask for something in faith, your wishes are granted

سهراب سپهری

Sohrab Sepehri... سهراب سپهری Sohrab Sepehri شاعر و نقاش کاشانی بود که در ۱۵ مهر ۱۳۰۷ در کاشان متولد شد. او از مهم ترین شاعران معاصر ایران است و شعرهایش به زبان های بسیاری از جمله انگلیسی، فرانسوی، اسپانیایی و ایتالیایی ترجمه شده است. وی پس از ابتلا به بیماری سرطان خون در بیمارستان پارس تهران در گذشت. زندگی نامه دوره ابتدایی را در دبستان خیام کاشان (۱۳۱۹) و متوسطه را در دبیرستان پهلوی کاشان (خرداد ۱۳۲۲) گذراند و پس از فارغ التحصیل شدن در دوره دو ساله دانش سرای مقدماتی پسران به استخدام اداره فرهنگ کاشان درآمد. در شهریور ۱۳۲۷ در امتحانات ششم ادبی شرکت نمود و دیپلم دوره دبیرستان خود را دریافت کرد. سپس به تهران آمد و در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران به تحصیل پرداخت و هم زمان به استخدام شرکت نفت در تهران درآمد که پس از هشت ماه استعفا داد. سپهری در سال ۱۳۳۰ نخستین مجموعه شعر نیمایی خود را به نام «مرگ رنگ» منتشر کرد. در سال ۱۳۳۲ از دانشکده هنرهای زیبا فارغ التحصیل شد و به دریافت نشان درجه اول علمی نایل آمد. در همین سال در چند نمایشگاه نقاشی در تهران شرکت نمود و نیز دومین مجموعه اشعار خود را با عنوان «زندگی خواب ها» منتشر کرد. آنگاه به تأسیس کارگاه نقاشی همت گماشت. در آذر ۱۳۳۳ در اداره کل هنرهای زیبا (فرهنگ و هنر) در قسمت موزه ها شروع به کار کرد و در هنرستان های هنرهای زیبا نیز به تدریس می پرداخت. در مهر ۱۳۳۴ ترجمه اشعار ژاپنی از وی در مجله «سخن» به چاپ رسید. در مرداد ۱۳۳۶ از راه زمینی به کشورهای اروپایی سفر کرد و به پاریس و لندن رفت. ضمناً در مدرسه هنرهای زیبای پاریس در رشته لیتوگرافی نام نویسی کرد. وی همچنین کارهای هنری خود را در نمایشگاه ها به معرض نمایش گذاشت. حضور در نمایشگاه های نقاشی همچنان تا پایان عمر وی ادامه داشت. سهراب سپهری مدتی در اداره کل اطلاعات وزارت کشاورزی با سمت سرپرست سازمان سمعی و بصری در سال ۱۳۳۷ مشغول به کار شد. از مهر ۱۳۴۰ نیز شروع به

تدریس در هنرکده هنرهای تزئینی تهران نمود. در اسفند همین سال بود که از کلیه مشاغل دولتی به کلی کناره‌گیری کرد. وفات سهراب سپهری در غروب ۱ اردیبهشت سال ۱۳۵۹ در بیمارستان پارس تهران به علت ابتلا به بیماری سرطان خون درگذشت. صحن امامزاده سلطان علی، روستای مشهد ارده‌ال واقع در اطراف کاشان میزبان ابدی سهراب گردید. آثار ادبی سهراب در آغاز کار شاعری تحت تأثیر شعرهای نیما بود و این تأثیر در «مرگ رنگ» به خوبی مشهود است. بعدها سبک او دستخوش تغییراتی می‌شود و شعرش با دیگر شاعران هم دوره خویش متمایز می‌گردد. از جمله مجموعه شعرهای دیگر سهراب سپهری می‌توان به این عنوان‌ها اشاره نمود: آوار آفتاب (۱۳۴۰)؛ شرق اندوه (۱۳۴۰)؛ حجم سبز (۱۳۴۶)؛ هشت کتاب (۱۳۵۶). برخی از اشعار وی در سال‌های ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ در فصلنامه آرش به چاپ رسید. نمایشگاه‌های نقاشی از جمله نمایشگاه‌های نقاشی که سهراب سپهری در آن‌ها حضور داشت، یا نمایشگاه انفرادی وی بودند، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: اولین دوسالانه تهران (فروردین ۱۳۳۷)؛ دوسالانه و نیز (خرداد ۱۳۳۷)؛ دو سالانه دوم تهران (فروردین ۱۳۳۹، برنده جایزه اول هنرهای زیبا)؛ نمایشگاه انفرادی در تالار عباسی تهران (اردیبهشت ۱۳۴۰)؛ نمایشگاه انفرادی در تالار فرهنگ تهران (خرداد ۱۳۴۱، دی ۱۳۴۱)؛ نمایشگاه گروهی در گالری گیل گمش (تهران، ۱۳۴۲)؛ نمایشگاه انفرادی در استودیو فیلم گلستان (تهران، تیر ۱۳۴۲)؛ دوسالانه سان پاولو (برزیل، ۱۳۴۲)؛ نمایشگاه گروهی هنرهای معاصر ایران (موزه بندر لوه‌ار، فرانسه، ۱۳۴۲)؛ نمایشگاه گروهی در گالری نیالا- (تهران، ۱۳۴۲)؛ نمایشگاه انفرادی در گالری صبا (تهران، ۱۳۴۲)؛ نمایشگاه گروهی در گالری بورگز (تهران، ۱۳۴۴)؛ نمایشگاه انفرادی در گالری مس تهران (۱۳۴۷)؛ نمایشگاه جشنواره روایان (فرانسه، ۱۳۴۷)؛ نمایشگاه هنر معاصر ایران در باغ موسسه گوته (تهران، خرداد ۱۳۴۷)؛ نمایشگاه دانشگاه شیراز (شهریور ۱۳۴۷)؛ جشنواره بین‌المللی نقاشی در فرانسه (اخذ امتیاز مخصوص، ۱۳۴۸)؛ نمایشگاه گروهی در بریج همپتن امریکا (۱۳۴۹)؛ نمایشگاه انفرادی در گالری بنسن نیویورک (۱۳۵۰)؛ نمایشگاه‌های انفرادی در گالری لیتو (تهران، ۱۳۵۰)؛ نمایشگاه انفرادی در گالری سیروس (پاریس، ۱۳۵۱)؛ نمایشگاه انفرادی در گالری سیحون تهران (۱۳۵۱)؛ اولین نمایشگاه هنری بین‌المللی تهران (دی ۱۳۵۳)؛ نمایشگاه انفرادی در گالری سیحون تهران (۱۳۵۴)؛ نمایشگاه هنر معاصر ایران در «بازار هنر» (بال، سوییس، خرداد ۱۳۵۵)؛ نمایشگاه انفرادی در گالری سیحون تهران (۱۳۵۷). سفرهای خارجی سفر به ایتالیا (وی از پاریس به ایتالیا می‌رود)؛ سفر به ژاپن (توکیو در مرداد ۱۳۳۹) برای آموختن فنون حکاکی روی چوب که موفق به بازدید از شهرها و مراکز هنری ژاپن نیز می‌شود؛ سفر به هندوستان (۱۳۴۰)؛ سفر مجدد به هندوستان (۱۳۴۲، بازدید از بمبئی، بنارس، دهلی، اگره، غارهای آجاتتا، کشمیر)؛ سفر به پاکستان (۱۳۴۲، تماشای لاهور و پیشاور)؛ سفر به افغانستان (۱۳۴۲، اقامت در کابل)؛ سفر به اروپا (۱۳۴۴، مونیخ و لندن)؛ سفر به اروپا (۱۳۴۵، فرانسه، اسپانیا، هلند، ایتالیا، اتریش)؛ سفر به امریکا و اقامت در لانگ آیلند (۱۳۴۹) و شرکت در یک نمایشگاه گروهی و سپس سفر به نیویورک)؛ سفر به پاریس و اقامت در «کوی بین‌المللی هنرها» (۱۳۵۲)؛ سفر به یونان و مصر (۱۳۵۳).

Sohrab Sepehri (Persian: transliteration: Suhrāb Sipihrī) (October ۷, ۱۹۲۸ – April ۲۱, ۱۹۸۰) was a notable modern Iranian poet and a painter. He was born in Kashan in Isfahan province. He frequently is considered as one of the five famous modern Iranian poets who have practised "New Poetry" (a kind of poetry that often has neither meter nor rhyme), the others being Nima Youshij, Ahmad Shamlou, Mehdi Akhavan-Sales, and Forough Farrokhzad all of them now dead. He died in Pars hospital in Tehran of leukemia. His poetry is full of humanity and concern for human values. He loved nature and refers to it frequently. His poetry has been translated to many languages including French, English,

Spanish, Italian, Swedish and Russian

دوریس لسینگ

Doris Lessing... تدوین: مهدی یاراحمدی خراسانی تدوین: مهدی یاراحمدی خراسانی اشاره: دوریس لسینگ ۸۸ ساله برنده نوبل ادبی (بریتانیایی، ایرانی الاصل): آکادمی سوئد جایزه نوبل ادبیات ۲۰۰۷ را به دوریس لسینگ نویسنده بریتانیایی اعطا کرد. این جایزه به دوریس لسینگ انگلیسی که به دلیل حرفه پدر خود در کرمانشاه ایران بدنیآ آمده است تعلق گرفت. پدر دوریس در جنگ جهانی اول دچار نقص عضو شده بود و در بانک شاهنشاهی ایران مشغول به کار بود. دوریس لسینگ در ۲۲ اکتبر ۱۹۱۹ برابر با ۳۰ مهر ۱۲۹۸ به دنیا آمد. وی آثاری چون پنچ، سبزه آواز می خواند، کودک مجموعه های خشن، ازدواج موفق، به خانه رفتن و.. را منتشر کرده است. جایزه نوبل ادبیات ۵۳/۱ میلیون دلار ارزش نقدی دارد. دوریس می تیلر (دوریس لسینگ) دوریس لسینگ، با نام اصلی "دوریس می تیلر" ۲۲ اکتبر ۱۹۱۹ در کرمانشاه ایران به دنیا آمد و در سال ۲۰۰۷ برنده جایزه نوبل ادبیات از آکادمی نوبل شده است. «دوریس لسینگ» که به قول «لوموند» نامش بیش از صد سال در لیست نهایی نوبل قرار داشت، موفق شد به خاطر سالها تلاش در عرصه ادبیات و به خصوص ادبیات زنان و مبارزه برای تحقق حقوق زنان این جایزه را از آن خود کند. لسینگ ۲۲ اکتبر سال ۱۹۱۹ در کرمانشاه ایران به دنیا آمده و سال ۱۹۲۵ همراه خانواده اش به زیمباوه مهاجرت کرده است. وی که به اجبار به مدرسه ای کاتولیک رفته بود، در سن پانزده سالگی مدرسه را نیمه رها و از آن به بعد خودآموزی کرد. اولین رمانش در سال ۱۹۴۹ به نام «چمن آواز می خواند» در لندن منتشر شد و بعد به اروپا رفت و ساکن انگلستان شد. «دوریس لسینگ» در سال ۲۰۰۱ جایزه پرنس استریاس اسپانیا را بخاطر دفاع از آزادی و جهان سوم از آن خود کرد، جایزه ای که تا به حال به نویسندگان مطرحی همچون گابریل گارسیا مارکز، ماریو بارگاس یوسا و پل آستر اهدا شده است. وی همچنین بخاطر نوشتن کتاب «زیر پوست من» جایزه «یادمان تیت بلک» را برده و یک بار هم جایزه ادبیات بریتانیای «دیوید کوهن» را از آن خود کرده است. نام «دوریس لسینگ» امسال نیز در کنار نام نویسندگانی همچون «کارلوس فونتس» و «چینوئا آچه به» در لیست نهایی جایزه بوکر قرار داشت، اما این جایزه در نهایت به «آچه به» پدر ادبیات مدرن آفریقا رسید. لسینگ به گفته «لوموند» سالها در لیست نهایی جایزه نوبل ادبیات بوده است. زندگی داستانی «دوریس لسینگ» را می توان به سه بخش عمده تقسیم کرد. بخش اول آن بین سالهای ۱۹۴۴ تا ۱۹۵۶ است، یعنی زمانی که «لسینگ» همچون بسیاری از نویسندگان دیگر جهان، درگیر کمونیسم شده بود و با تاثیر از نظریات کمونیستی داستان می نوشته است. تب کمونیسم در این برهه ای زمانی نویسندگان بیشمار را در جهان گریبان گیر خود کرد و کمتر نویسنده ای مهمی را می توان پیدا کرد که در این بازه ای زمانی مستقل عمل کرده باشد. دومین بخش زندگی داستانی «لسینگ» به سالهای ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۹ بر می گردد. در این دوره به موضوعات روانشناختی علاقه مند شد و انعکاس دغدغه های اجتماعی در آثارش به خوبی دیده می شود و پس از این دوره بخش سوم زندگی داستانی او شروع می شود، بخشی که بیشتر به جهان بینی صوفیست ها روی آورد و در عین حال به داستان های علمی و تخیلی هم علاقه مند شد. بخش زیادی از زندگی «دوریس لسینگ» به فعالیت در حوزه های فمینیستی مربوط می شود. «لسینگ» به اعتقاد بسیاری مهم ترین چهره ای ادبی فمینیستی بین نویسندگان معاصر است. کتاب «دفترچه ی طلایی» وی یکی از متون کلاسیک مکتب فمینیسم به حساب می آید. با این همه، «دوریس لسینگ» خود از اینکه نویسنده ای فمینیست به حساب بیاید، بیزار است و در همین رابطه در سال ۱۹۸۲ به «نیویورک تایمز» می گوید: «فمینیست ها از من می خواهند که مثل شاهد برایشان عمل کنم. آن ها انتظار دارند که من بیایم و بگویم، خواهرانم، من در این ستیز شانه به شانه ای شما تا به سوی فجر پیروزی ایستاده ام، تا جایی که این مردهای حیوان صفت نباشند. آیا واقعا آن ها انتظار چنین عبارتهای عوام فریبانه ای دارند؟ من با کمال تأسف باید بگویم که بله همین طور است.» «دوریس لسینگ» خواسته با

ناخواسته به‌عنوان یکی از پیشروان نهضت فمینیسم در ادبیات معاصر شناخته می‌شود و همین امر نام‌اش را سال‌های متمادی در لیست نامزدان جایزه‌ی نوبل ادبیات قرار داده است. «لوموند» در ابتدای گفت‌وگویی که این هفته با «لسینگ» انجام داده می‌نویسد: «لسینگ همیشه نگاه تیز و روشنی دارد، نگاهی که این توانایی را دارد تا در یک ثانیه کنایه آمیز و سرد بشود... چند سانتیمتری کوتاه‌تر شده اما دوریس لسینگ‌ای که سه هفته‌ی دیگر در ۲۲ اکتبر هشتاد و هشت ساله می‌شود، هیچ‌گاه پیر نشده و از هستی هم نمی‌ترسد. روحیه‌ی مبارزه‌جویانه‌اش هم هنوز سالم و سر حال است.» لوموند در ادامه به پنجاه عنوان کتابی اشاره می‌کند که لسینگ در طول این سالیان نوشته است و به این موضوع اشاره می‌کند که نام لسینگ سال‌ها در لیست نهایی نوبل ادبیات بوده است اما از آن جا که این جایزه کمی هم سیاسی عمل می‌کند، لسینگ تا به حال موفق نشده این جایزه را از آن خود کند. به اعتقاد لوموند لسینگ سیاست را با نگاهی طعنه‌آمیز می‌نگرد و آن را مسخره می‌کند. وی در این مصاحبه از تونی بلر به‌عنوان یک کوتوله نام می‌برد و درباره‌ی رئیس‌جمهور جدید فرانسه می‌گوید: «نمی‌دانم. اما شاید او هم کوتوله باشد.» لسینگ درباره‌ی بازه‌ی خاصی از زندگی خود به لوموند می‌گوید: «نمی‌توانم از سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ حرف بزنم، آدم‌هایی که من آن موقع می‌دیدم، همه هم‌عصران من هستند و هیچ وقت جرات نکردم آن‌ها را وارد داستان‌هایم کنم. من سال‌های شصت را در کتاب‌هایم نیآورده‌ام.» لسینگ همچنین نظرش را درباره‌ی کتاب‌های بیوگرافی به لوموند اینطور بیان می‌کند: «زندگی واقعی یک نویسنده نمی‌تواند توسط یک نویسنده‌ی دیگر فهمیده شود.»

را کلیک فرمائید { "title": "۱۳۳", "begin": "Doris Lessing Biography From the pamphlet: A Reader's Guide to The Golden Notebook & Under My Skin, Harper Perennial, ۱۹۹۵"} = برای مشاهده متن انگلیسی مرتبط به صورت کشویی اینجا

Doris Lessing was born Doris May Tayler in Persia (now Iran) on October ۲۲, ۱۹۱۹. Both of her parents were British: her father, who had been crippled in World War I, was a clerk in the Imperial Bank of Persia; her mother had been a nurse. In ۱۹۲۵, lured by the promise of getting rich through maize farming, the family moved to the British colony in Southern Rhodesia (now Zimbabwe). Doris's mother adapted to the rough life in the settlement, energetically trying to reproduce what was, in her view, a civilized, Edwardian life among savages; but her father did not, and the thousand-odd acres of bush he had bought failed to yield the promised wealth. Lessing has described her childhood as an uneven mix of some pleasure and much pain. The natural world, which she explored with her brother, Harry, was one retreat from an otherwise miserable existence. Her mother, obsessed with raising a proper daughter, enforced a rigid system of rules and hygiene at home, then installed Doris in a convent school, where nuns terrified their charges with stories of hell and damnation. Lessing was later sent to an all-girls high school in the capital of Salisbury, from which she soon dropped out. She was thirteen; and it was the end of her formal education. But like other women writers from southern African who did not graduate from high school (such as Olive Schreiner and Nadine Gordimer), Lessing made herself into a self-educated intellectual. She recently commented that unhappy childhoods seem to produce fiction writers. "Yes, I think that is true. Though it wasn't

apparent to me then. Of course, I wasn't thinking in terms of being a writer then – I was just thinking about how to escape, all the time." The parcels of books ordered from London fed her imagination, laying out other worlds to escape into. Lessing's early reading included Dickens, Scott, Stevenson, Kipling; later she discovered D.H. Lawrence, Stendhal, Tolstoy, Dostoevsky. Bedtime stories also nurtured her youth: her mother told them to the children and Doris herself kept her younger brother awake, spinning out tales. Doris's early years were also spent absorbing her father's bitter memories of World War I, taking them in as a kind of "poison." "We are all of us made by war," Lessing has written, "twisted and warped by war, but we seem to forget it." In flight from her mother, Lessing left home when she was fifteen and took a job as a nursemaid. Her employer gave her books on politics and sociology to read, while his brother-in-law crept into her bed at night and gave her inept kisses. During that time she was, Lessing has written, "in a fever of erotic longing." Frustrated by her backward suitor, she indulged in elaborate romantic fantasies. She was also writing stories, and sold two to magazines in South Africa. Lessing's life has been a challenge to her belief that people cannot resist the currents of their time, as she fought against the biological and cultural imperatives that fated her to sink without a murmur into marriage and motherhood. "There is a whole generation of women," she has said, speaking of her mother's era, "and it was as if their lives came to a stop when they had children. Most of them got pretty neurotic – because, I think, of the contrast between what they were taught at school they were capable of being and what actually happened to them." Lessing believes that she was freer than most people because she became a writer. For her, writing is a process of "setting at a distance," taking the "raw, the individual, the uncriticized, the unexamined, into the realm of the general." In ۱۹۳۷ she moved to Salisbury, where she worked as a telephone operator for a year. At nineteen, she married Frank Wisdom, and had two children. A few years later, feeling trapped in a persona that she feared would destroy her, she left her family, remaining in Salisbury. Soon she was drawn to the like-minded members of the Left Book Club, a group of Communists "who read everything, and who did not think it remarkable to read." Gottfried Lessing was a central member of the group; shortly after she joined, they married and had a son. During the postwar years, Lessing became increasingly disillusioned with the Communist movement, which she left altogether in ۱۹۵۴. By ۱۹۴۹, Lessing had moved to London with her young son. That year, she also published her first novel, *The Grass Is Singing*, and began her career as a professional writer.

Lessing's fiction is deeply autobiographical, much of it emerging out of her experiences in Africa. Drawing upon her childhood memories and her serious engagement with politics and social concerns, Lessing has written about the clash of cultures, the gross injustices of racial inequality, the struggle among opposing elements within an individual's own personality, and the conflict between the individual conscience and the collective good. Her stories and novellas set in Africa, published during the fifties and early sixties, decry the dispossession of black Africans by white colonials, and expose the sterility of the white culture in southern Africa. In ۱۹۵۶, in response to Lessing's courageous outspokenness, she was declared a prohibited alien in both Southern Rhodesia and South Africa. Over the years, Lessing has attempted to accommodate what she admires in the novels of the nineteenth century – their "climate of ethical judgement" – to the demands of twentieth-century ideas about consciousness and time. After writing the Children of Violence series (۱۹۵۱–۱۹۵۹), a formally conventional bildungsroman (novel of education) about the growth in consciousness of her heroine, Martha Quest, Lessing broke new ground with *The Golden Notebook* (۱۹۶۲), a daring narrative experiment, in which the multiple selves of a contemporary woman are rendered in astonishing depth and detail. Anna Wulf, like Lessing herself, strives for ruthless honesty as she aims to free herself from the chaos, emotional numbness, and hypocrisy afflicting her generation. Attacked for being "unfeminine" in her depiction of female anger and aggression, Lessing responded, "Apparently what many women were thinking, feeling, experiencing came as a great surprise." As at least one early critic noticed, Anna Wulf "tries to live with the freedom of a man" – a point Lessing seems to confirm: "These attitudes in male writers were taken for granted, accepted as sound philosophical bases, as quite normal, certainly not as woman-hating, aggressive, or neurotic." In the ۱۹۷۰s and ۱۹۸۰s, Lessing began to explore more fully the quasi-mystical insight Anna Wulf seems to reach by the end of *The Golden Notebook*. Her "inner-space fiction" deals with cosmic fantasies (*Briefing for a Descent into Hell*, ۱۹۷۱), dreamscapes and other dimensions (*Memoirs of a Survivor*, ۱۹۷۴), and science fiction probings of higher planes of existence (*Canopus in Argos: Archives*, ۱۹۷۹–۱۹۸۳). These reflect Lessing's interest, since the ۱۹۶۰s, in Idries Shah, whose writings on Sufi mysticism stress the evolution of consciousness and the belief that individual liberation can come about only if people understand the link between their own fates and the fate of society. Lessing's other novels include *The Good Terrorist* (۱۹۸۵) and *The Fifth Child* (۱۹۸۸); she also published two novels under the pseudonym Jane Somers (*The Diary*

of a Good Neighbour, ۱۹۸۳ and If the Old Could..., ۱۹۸۴). In addition, she has written several nonfiction works, including books about cats, a love since childhood. Under My Skin: Volume One of My Autobiography, to ۱۹۴۹ appeared in ۱۹۹۵ and received the James Tait Black Prize for best biography. Addenda (by Jan Hanford) In June ۱۹۹۵ she received an Honorary Degree from Harvard University. Also in ۱۹۹۵, she visited South Africa to see her daughter and grandchildren, and to promote her autobiography. It was her first visit since being forcibly removed in ۱۹۵۶ for her political views. Ironically, she is welcomed now as a writer acclaimed for the very topics for which she was banished ۴۰ years ago. She collaborated with illustrator Charlie Adlard to create the unique and unusual graphic novel, Playing the Game. After being out of print in the U.S. for more than ۳۰ years, Going Home and In Pursuit of the English were republished by HarperCollins in ۱۹۹۶. These two fascinating and important books give rare insight into Mrs. Lessing's personality, life and views. In ۱۹۹۶, her first novel in ۷ years, Love Again, was published by HarperCollins. She did not make any personal appearances to promote the book. In an interview she describes the frustration she felt during a ۱۴-week worldwide tour to promote her autobiography: "I told my publishers it would be far more useful for everyone if I stayed at home, writing another book. But they wouldn't listen. This time round I stamped my little foot and said I would not move from my house and would do only one interview." And the honors keep on coming: she was on the list of nominees for the Nobel Prize for Literature and Britain's Writer's Guild Award for Fiction in ۱۹۹۶. Late in the year, HarperCollins published Play with A Tiger and Other Plays, a compilation of ۳ of her plays: Play with a Tiger, The Singing Door and Each His Own Wilderness. In an unexplained move, HarperCollins only published this volume in the U.K. and it is not available in the U.S., to the disappointment of her North American readers. In ۱۹۹۷ she collaborated with Philip Glass for the second time, providing the libretto for the opera "The Marriages Between Zones Three, Four and Five" which premiered in Heidelberg, Germany in May. Walking in the Shade, the anxiously awaited second volume of her autobiography, was published in October and was nominated for the ۱۹۹۷ National Book Critics Circle Award in the biography/autobiography category. This volume documents her arrival in England in ۱۹۴۹ and takes us up to the publication of The Golden Notebook. This is the final volume of her autobiography, she will not be writing a third volume. Her new novel, titled "Mara and Dann", was been published in the U.S in January ۱۹۹۹ and in the U.K. in April ۱۹۹۹. In an interview in the London Daily Telegraph she said, "I adore writing it. I'll be so sad when it's

finished. It's freed my mind." ۱۹۹۹ also saw her first experience on-line, with a chat at Barnes & Noble (transcript). In May ۱۹۹۹ she will be presented with the XI Annual International Catalunya Award, an award by the government of Catalunya. December ۳۱ ۱۹۹۹: In the U.K.'s last Honours List before the new Millennium, Doris Lessing was appointed a Companion of Honour, an exclusive order for those who have done "conspicuous national service." She revealed she had turned down the offer of becoming a Dame of the British Empire because there is no British Empire. Being a Companion of Honour, she explained, means "you're not called anything – and it's not demanding. I like that". Being a Dame was "a bit pantomimey". The list was selected by the Labor Party government to honor people in all walks of life for their contributions to their professions and to charity. It was officially bestowed by Queen Elizabeth II. In January, ۲۰۰۰ the National Portrait Gallery in London unveiled Leonard McComb's portrait of Doris Lessing. Ben, in the World, the sequel to The Fifth Child was published in Spring ۲۰۰۰ (U.K.) and Summer ۲۰۰۰ (U.S.). In ۲۰۰۱ she was awarded the Prince of Asturias Prize in Literature, one of Spain's most important distinctions, for her brilliant literary works in defense of freedom and Third World causes. She also received the David Cohen British Literature Prize. In ۲۰۰۵ she was on the shortlist for the first Man Booker International Prize. In ۲۰۰۷ {she received the Nobel Prize for Literature. {endslide

منوچهر آتشی

Manoochehr Atashi... زندگینامه‌ی خودنوشت منوچهر آتشی دوم مهرماه ۱۳۱۰ در روستای به نام "دهرود" دشتستان جنوب متولد شدم. خانواده ما جزء عشایر زنگنه کرمانشاه بودند که در حدود ۴ نسل پیش به جنوب مهاجرت کرده بودند. نام خانوادگی من به دلیل اینکه نام جد من "آتش خان زنگنه" بود "آتشی" شد، پدرم فردی باسوادی بود و به دلیل علاقه ای که سرگرد اسفندیاری که در جنوب به رضاخان کوچک مشهور بود، پدرم را به بوشهر انتقال داد و پدرم کارمند اداره ثبت و احوال بوشهر شد. در سال ۱۳۱۸ به مکتب خانه رفتم در همان سال ها قرآن و گلستان سعدی را یاد گرفتم ولی به دلیل شورش‌ی که در آن شهر شد سال دوم را تمام نکرده بدم از کنگان به بوشهر رفتم و در مدرسه فردوسی بوشهر ثبت نام کردم و تا کلاس چهارم در این مدرسه بدم و در تمام این دوران شاگرد اول بدم و کلاس پنجم را به دلیل تغییر محل سکونت در مدرسه گلستان ثبت نام کردم. کلاس ششم را با موفقیت در دبستان گلستان به پایان رساندم، در این سال ها بود که هوایی شدم و دلم برای روستا تنگ شد و با مخالفت‌هایی که وجود داشت دست مادر دو برادر و خواهرم را گرفتم به روستا باز گشتیم و در چاهکوه بود که با عشق آشنا شدم و اولین شعرهایم نیز مربوط به همین دوران است. البته مساله علاقمندی من به شعر و شاعری به دوران کودکی ام باز می گردد خیلی کوچک بدم که به شعر علاقه مند شدم، اما اولین تجربه عشقی در چاهکوه اتفاق افتاد او نیز توجهی پاک و ساده دلانه به من داشت، آن دختر خیلی روی من تاثیر گذاشت و در واقع او بود که مرا شاعر کرد. شاعر مجموعه "آواز خاک" در ادامه با بیان این نکته که در آن سال ها ترانه های زیادی سرودم و به دلیل نرسیدن ما به هم و

ازدواج آن دختر با مرد دیگر و سرطانی که بعدها به آن دچار شد رد پای این عشق در تمام اشعار من به چشم می خورد. پس از آن به بوشهر بازگشتم و دوره متوسطه را در دبیرستان سعادت به پایان رساندم، در آن سال ها بود که اشعارم را روزنامه های دیواری که در این مدرسه درست کرده بودیم منتشر می کردم و حتی در این سال ها در چند تئاتر نیز نقش هایی ایفاء کردم. او در ادامه با بیان این نکته که پس از اتمام دوره دبیرستان به دانشرای عالی راه پیدا کرده است و به عنوان معلم مشغول به تدریس شده، گفت: در همین سال ها اولین شعرهایم را در مجله فردوسی منتشر کردم و این شعرها محصول سرگشتگی در کوه ها و دره هاست که به صورت ملموس در اشعار من بیان شده اند. آشنایی با حزب توده تاثیرات بسیار زیادی بر آثار من گذاشت و شعرهای زیادی برای این حزب با نام های مستعار در روزنامه های آن روزها منتشر کردم و حتی در ۲۹ مرداد پس از کودتا در ایجاد انگیزه به کارگران برای شورش نقش بسزایی داشتم، ولی با مسائلی که برای حزب به وجود آمد، از این حزب فاصله گرفتم و فعالیت جدی سیاسی من به نوعی پایان یافت. من تاکنون دوبار ازدواج کرده ام که هر دو بار که بی ثمر بوده است، همسر اولم با این که دو فرزند از او داشتم (البته پسرمانلی به دلیل بیماری که داشت فوت کرد) به دلیل اینکه من حاضر نشدم با او به آمریکا بروم از من جدا شد و دخترم شقایق نیز در حال حاضر در آلمان و کیل است. در سال ۱۳۶۱ ازدواج دیگری داشتم که آنهم به انجام نرسید و یک دختر نیز از این ازدواج دارم. فعالیت ام را با آموزش و پرورش آغاز کردم البته شغل های متعددی را تجربه کردم، مدتی با صدا و سیما همکاری داشتم، مسئول شعر مجله تماشا بودم، مشاور ادبی نشریات و انتشارات مختلف بوده ام و در حال حاضر نیز در نشریه کارنامه مشغول هستم. من با این سن ام هیچ کتابی نیست که در حوزه فعالیت ام ناخوانده مانده باشد، اگر کسانی که به شعر علاقه مند هستند و حس می کنند قریحه شعری دارند به سراغ شعر بروند و گرنه به دنبال شعر رفتن کاری عبث و بیهوده است.

غزل غزل های سورنا بیایی و خانه بوی تو بردارد بیایی و اینه روی تو بردارد بیایی و نمایی و بماند بو بیایی و نمایی و بماند رو بیایی و نمایی و من آبیار درختی ناپیدا شوم به گلستان نام ی هر روز کاسه ی غزلی بریزم پاش هر عصر قیچی بیتی بردارم و هرس بکنم حواشی آفتابی اش را بیایی و بارانی شود خانه از وزش تو بیایی و خانه توفانی شود از تپش من بیایی و مرز فصل ها بشکند و چار فصل یگانه شود در یک تبسم دندان نما و یک کرشمه گیسویت بیای و نمایی ، نمایی و بگریزی و انکار کنی همه چیز را به واژه ی یک نه با معنی معطر هزار آری بیایی و خانه بوی تو بردارد بیایی و اینه روی تو بردارد بیایی و پای نازکت آب بدهد آهوی نخ نمای قالی را تا از پس پنجاه سال تشنگیسیراب ، موی نو برآورد و چالک خیز بزند فراز چکاد و بایستد آن بالا شاخ در شاخ آفاق بامداد منوچهر آتشی قصه ی مرغ سبز یه مرغ سبز زیبا رو بون ما نشسته غریب و گیج و تنها چش توافق ها بسته بالش غبار گرفته کوچک و ریز و میزه و پا و نکش رنگ خونه مرغه چه قد تمیزه مٹ که می خواد بخونه نک می زنه به پایشپس چرا مانده سکت ؟ در نیما صدایش مرغ قشنگ خسته خار مگه رفته پایت ؟ دلت می خواد بخونی ؟ یادت رفته صدایت ؟ مرغه پرشو و کرده نک می زنه به بالش مٹ که تنش می خواره وه چه قشنگه خالش مرغ قشنگ غمگین و کن زبون لالت مٹ که دلت به جا نیسچه خبره تو خیالت ؟ مرغه سرشو بالا کرد تو باغ ما نیگا کرد مگه باغ ما چه توشه ؟ که سرتا پات گوشه ؟ مگه باغ ما چه کرده چشات چرا می گرده ؟ مرغه ! چته می لرزی نکنه از ما می ترسی ؟ ترست از ما به جا نیس غریبه میون ما نیس خونه ی ما نداره کینه همش باغه و چینه مرغه حالش خرابه همش تو پیچ و تابه مرغه ! اووی .. مرغه خوشگل نوک و پا سرخه مرغه عرق نشسته نوکش می شه واز و بسته مرغ کوچک تموم کرد حیونکی مرغ خسته لطفاً نظرات و پیشنهادات خود را با مدیریت سایت از طریق پست الکترونیکی ؛ Email)؛ :

(;document.write(addy_text۶۴۹۲۵

)";document.write

< n </script--//<

>--!

'<";document.write('<span style='\display: none

--//<

<script>/ آدرس ایمیل جهت جلوگیری از رباتهای هرزنامه محافظت شده اند، جهت مشاهده آنها شما نیاز به فعال ساختن جاوا

>اسکرپت دارید!<-->

>';document.write

'<";document.write('span

--//<

<p style="margin: .cm .cm .pt; line-height: ۲۰۰%;" dir="rtl" class="MsoTitle">/script>

p style="margin: .cm .cm .pt; line-height: ۲۰۰%;" dir="rtl" .>"align="center

<"class="MsoTitle" align="center

<div class="e">

اشک هایت را پاک کن

! محبوبم، اشک هایت را پاک کن! زیرا عشقی که چشمان ما را گشوده و ما را خادم خویش ساخته، موهبت صبوری و شکیبایی را نیز به ما ارزانی می دارد. اشک هایت را پاک کن و آرام بگیر، زیرا ما با عشق میثاق بسته ایم و برای آن عشق است که رنج نداری، تلخی بی نوایی و درد جدایی را تاب می آوریم. خلیل جبران، LOVE IS a sacred mystery DRY YOUR tears, my darling, for love that has opened our eyes and made us its servants will grant us the blessing of patience and forbearance. Dry your tears and be consoled, for we have made a covenant with love, and for that love shall we bear the torment of poverty and the bitterness of misfortune and the pain of separation. Khalil Gibra

درباره ی وحدت و جود

درباره ی وحدت و جود جبران خلیل جبران کافی است تا همچون شراب ناب، وجد و حال بیاورد و شور و سرمستی ایجاد کند. به نقل از کتاب مسیحا پیشگفتار اشو درباره ی وحدت و جود... محبوبم، مرا ببخش از اینکه تو را با لفظ دوم شخص خطاب می کنم. زیرا تو آن نیمه ی زیبای منی که از لحظه ی طلوعمان در دستان مقدس خداوند، همواره کم داشته ام. مرا ببخش، محبوبم! جبران خلیل جبران فال حافظ دروفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع شب نشین کوی سربازان ورندانم چو شمع کوه صبرم نرم شد چون موم در دست غمت تا در آب و آتش عشقت گدازانم چو شمع ON THE UNITY OF BEING FORGIVE ME, my Belov ed , for speaking to you in the second person. For you are my other, beautiful, half , which I have lacked ever since we emerged from the sacred hand of God. Forgive me, my Beloved! Khalil Jibran

لطفاً نظرات و پیشنهادات خود را با مدیریت سایت از طریق پست الکترونیکی؛

!";Email

```

(document.write(addy_text۳۴۴۵۲
);document.write
"<n </script--//\<
>--!
'\<';document.write('<span style=\display: none
--//<
<script>/
اسکرپت دارید!-->
);document.write
')>'<';document.write('span
--//<
script> <p style="margin: .cm .cm .pt; line-height: ۲۰۰%;" dir="rtl" class="MsoTitle">/
p style="margin: .cm .cm .pt; line-height: ۲۰۰%;" dir="rtl" .>در میان گذارید.<align="center
/ <class="MsoTitle" align="center"><br /><br
<div class="e>

```

اسم های اصیل فارسی

Girl & Boy: Persian names Persian names مشاهده اسامی اصیل پسرانه و دخترانه فارسی اسم های اصیل

Persian names نام های پسرانه (۱ آبتین (۲ آتش (۳ آذین (۴ آراد (۵ آرام (۶ آرتان (۷
آرش (۸ آرشام (۹ آرمان (۱۰ آرمین (۱۱ آریا (۱۲ آریامنش (۱۳ آریانا (۱۴ آریین (۱۵ آزاد (۱۶ آویژه (۱۷
اخگر (۱۸ اردشیر (۱۹ اردلان (۲۰ اردوان (۲۱ ارژنگ (۲۲ ارسلان (۲۳ ارشیا (۲۴ اسفندیار (۲۵ اشکان (۲۶ افشار
(۲۷ افشین (۲۸ امید (۲۹ امیر (۳۰ انوش (۳۱ انوشیروان (۳۲ اورنگ (۳۳ ایرج (۳۴ بابک (۳۵ باربد (۳۶ بامداد (۳۷
بامشاد (۳۸ بامین (۳۹ بردیا (۴۰ برسام (۴۱ برنا (۴۲ بروز (۴۳ برزن (۴۴ بزرگمهر (۴۵ به آئین (۴۶ بهبد (۴۷ بهراد
(۴۸ بهرام (۴۹ بهرنگ (۵۰ بهروز (۵۱ بهزاد (۵۲ بهمنش (۵۳ بهنام (۵۴ بهنود (۵۵ بیژن (۵۶ پاشا (۵۷ پرشان (۵۸
پرویز (۵۹ پرهام (۶۰ پژمان (۶۱ پوریا (۶۲ پویا (۶۳ پورژمان (۶۴ پولاد (۶۵ پهلبد (۶۶ پیام (۶۷ پیروز (۶۸ پیروزان
(۶۹ پیمان (۷۰ تورج (۷۱ تهماسب (۷۲ تهمورث (۷۳ تیرداد (۷۴ تیمور (۷۵ جاوید (۷۶ جمشید (۷۷ جهاندار (۷۸
جهانشاه (۷۹ جهانگیر (۸۰ حامی (۸۱ خداداد (۸۲ خسرو (۸۳ خشایار (۸۴ دادیه (۸۵ دارا (۸۶ داراب (۸۷ داریوش
(۸۸ دانش (۸۹ رامبد (۹۰ رامین (۹۱ رامتین (۹۲ رخشان (۹۳ رستان (۹۴ روزبه (۹۵ زال (۹۶ زامیاد (۹۷ زرتشت
(۹۸ زند (۹۹ ساسان (۱۰۰ سالار (۱۰۱ سام (۱۰۲ سامان (۱۰۳ سامی (۱۰۴ سپهر (۱۰۵
سروش (۱۰۶ سنجر (۱۰۷ سهراب (۱۰۸ سیامک (۱۰۹ سیاوش (۱۱۰ شاپور (۱۱۱ شاهرخ
(۱۱۲ شاهکام (۱۱۳ شاهین (۱۱۴ شایا (۱۱۵ شایان (۱۱۶ شروین (۱۱۷ شهاب
(۱۱۸ شهباز (۱۱۹ شهرام (۱۲۰ شهرداد (۱۲۱ شهروز (۱۲۲ شهریار (۱۲۳ شهیار
(۱۲۴ عماد (۱۲۵ فرامرز (۱۲۶ فرید (۱۲۷ فرجاد (۱۲۸ فرخ (۱۲۹ فرخزاد (۱۳۰

| | | | | | | |
|--------|----------------|------------------|-----------------|---------------|-----------------------------|--------------|
| فرزین | فرزان (۱۳۶) | فرزام (۱۳۵) | فرزاد (۱۳۴) | فردین (۱۳۳) | فردوس (۱۳۲) | فرداد (۱۳۱) |
| کامران | فرهاد (۱۴۳) | فروهر (۱۴۲) | فرود (۱۴۱) | فرناز (۱۴۰) | فرشید (۱۳۹) | فرشاد (۱۳۸) |
| کورش | فیروز (۱۴۹) | فریدون (۱۴۸) | فرید (۱۴۷) | فریبرز (۱۴۶) | فرهود (۱۴۵) | فرهنگ (۱۴۴) |
| کیباد | کاووس (۱۵۵) | کاو (۱۵۴) | کسرا (۱۵۳) | کامیار (۱۵۲) | کامشاد (۱۵۱) | کوشا (۱۵۰) |
| گیو | کیخسرو (۱۶۱) | کیانوش (۱۶۰) | کیان (۱۵۹) | کیا (۱۵۸) | کیوان (۱۶۳) | کیوان (۱۶۲) |
| مهرزاد | گودرز (۱۶۷) | گشتاسب (۱۶۶) | گباد (۱۶۵) | کیومرث (۱۶۴) | کیومرث (۱۶۴) | کیوان (۱۶۳) |
| نامور | مهرداد (۱۷۳) | مهران (۱۷۲) | مهراب (۱۷۱) | منوچهر (۱۷۰) | مانی (۱۶۹) | مانی (۱۶۹) |
| | نامدار (۱۷۹) | میلاذ (۱۷۸) | مهیار (۱۷۷) | مهرنگ (۱۷۶) | مهرک (۱۷۵) | مهرک (۱۷۵) |
| | نیوشا (۱۸۶) | نمیا (۱۸۵) | نوید (۱۸۴) | نوشزاد (۱۸۳) | نوری (۱۸۲) | نریمان (۱۸۱) |
| | هومن (۱۹۲) | هومان (۱۹۱) | هوشیار (۱۹۰) | هوشنگ (۱۸۹) | هوشمند (۱۸۸) | هوشمند (۱۸۸) |
| | آذرافروز (۱۹۷) | آتوسا (۱۹۶) | آبنوس (۱۹۵) | آبوس (۱۹۴) | ایشار نام‌های دخترانه (۱۹۴) | ایشار (۱۹۳) |
| | آزاده (۲۰۳) | آرا (۲۰۲) | آذرنوش (۲۰۱) | آذرگون (۲۰۰) | آذرخش (۱۹۹) | آذرخش (۱۹۹) |
| | آوا (۲۱۰) | آلاله (۲۰۹) | آفرین (۲۰۸) | آسا (۲۰۷) | آزین (۲۰۶) | آزین (۲۰۶) |
| | ارکیده (۲۱۷) | ارغوان (۲۱۶) | ارانوس (۲۱۵) | اختر (۲۱۴) | آهو (۲۱۳) | آویزه (۲۱۲) |
| | انوشه (۲۲۳) | افشان (۲۲۲) | افسون (۲۲۱) | افسانه (۲۲۰) | افسار (۲۱۹) | افسار (۲۱۹) |
| | بهناز (۲۳۰) | بهاره (۲۲۹) | بهارک (۲۲۸) | بهار (۲۲۷) | بویک (۲۲۶) | بنفشه (۲۲۵) |
| | پریچهر (۲۳۶) | پری رو (۲۳۵) | پری (۲۳۴) | پرستو (۲۳۳) | بیتا (۲۳۲) | بیتا (۲۳۲) |
| | پروین (۲۴۳) | پروانه (۲۴۲) | پرتو (۲۴۱) | پریوش (۲۴۰) | پریسا (۲۳۹) | پریزاد (۲۳۸) |
| | پیوند (۲۴۹) | پونه (۲۴۸) | پوران دخت (۲۴۷) | پوران (۲۴۶) | پوپک (۲۴۵) | پوپک (۲۴۵) |
| | خاطره (۲۵۶) | تینا (۲۵۵) | تهمینه (۲۵۴) | توکا (۲۵۳) | ترانه (۲۵۲) | تارا (۲۵۱) |
| | دلکش (۲۶۲) | دلبر (۲۶۱) | خورشید (۲۶۰) | خجسته (۲۵۹) | خندان (۲۵۸) | خندان (۲۵۸) |
| | روان (۲۶۹) | رکسانه (۲۶۸) | رسا (۲۶۷) | رامش (۲۶۶) | دنیا (۲۶۵) | دریا (۲۶۴) |
| | زهره (۲۷۵) | زرین (۲۷۴) | زری (۲۷۳) | رها (۲۷۲) | روشنک (۲۷۱) | روشنک (۲۷۱) |
| | سپیده (۲۸۲) | ساناز (۲۸۱) | ساغر (۲۸۰) | ژیلا (۲۷۹) | ژاله (۲۷۸) | زیبا (۲۷۷) |
| | سوری (۲۸۸) | سمیرا (۲۸۷) | سمن (۲۸۶) | سروناز (۲۸۵) | ستاره (۲۸۴) | ستاره (۲۸۴) |
| | سیمین (۲۹۵) | سیما (۲۹۴) | سپتا (۲۹۳) | سوگند (۲۹۲) | سوسن (۲۹۱) | سوزان (۲۹۰) |
| | شکوه (۳۰۱) | شعله (۳۰۰) | شراره (۲۹۹) | شبم (۲۹۸) | شاهین (۲۹۷) | شاهین (۲۹۷) |
| | شها (۳۰۷) | شهرناز (۳۰۶) | شهرزاد (۳۰۵) | شهربانو (۳۰۴) | شوکا (۳۰۳) | شوکا (۳۰۳) |
| | شیفته (۳۱۳) | شیرین بانو (۳۱۲) | شیده (۳۱۱) | شیدا (۳۱۰) | شهناز (۳۰۹) | شهناز (۳۰۹) |
| | طلا (۳۲۰) | طاهره (۳۱۹) | صها (۳۱۸) | صف (۳۱۷) | شیوا (۳۱۶) | شیما (۳۱۵) |
| | فرخنده (۳۲۶) | غنچه (۳۲۵) | غمزه (۳۲۴) | غزاله (۳۲۳) | غزال (۳۲۲) | غزال (۳۲۲) |
| | فروزنده (۳۳۲) | فرنکیس (۳۳۱) | فرناز (۳۳۰) | فرشته (۳۲۹) | فرزانه (۳۲۸) | فرزانه (۳۲۸) |
| | فیلا (۳۳۹) | فیروزه (۳۳۸) | فرین (۳۳۷) | فریده (۳۳۶) | فریبا (۳۳۵) | فروغ (۳۳۴) |

| | | | | | |
|--------------|-----------------|--------------|----------------|-----------------|--------------|
| قاصدک (۳۴۰) | قدسی (۳۴۱) | کیمیا (۳۴۲) | گردآفرید (۳۴۳) | گردیا (۳۴۴) | گلاره (۳۴۵) |
| گلبانو (۳۴۶) | گلبهار (۳۴۷) | گلپری (۳۴۸) | گلشن (۳۴۹) | گلنار (۳۵۰) | گلی (۳۵۱) |
| گیتی (۳۵۲) | گیتی (۳۵۳) | گیسو (۳۵۴) | لادن (۳۵۵) | لاله (۳۵۶) | لیدا (۳۵۷) |
| لیلی (۳۵۸) | لیلا (۳۵۹) | مانی (۳۶۰) | ماه‌دخت (۳۶۱) | ماهرخ (۳۶۲) | مرجان (۳۶۳) |
| مرمر (۳۶۴) | مژگان (۳۶۵) | ملکه (۳۶۶) | منیژه (۳۶۷) | مروارید (۳۶۸) | مریم (۳۶۹) |
| مژده (۳۷۰) | مژگان (۳۷۱) | مستانه (۳۷۲) | میشا (۳۷۳) | مونا (۳۷۴) | مهتا (۳۷۵) |
| مهرتاب (۳۷۶) | مهر انگیز (۳۷۷) | مهرناز (۳۷۸) | مهرنوش (۳۷۹) | مهری (۳۸۰) | مهسا (۳۸۱) |
| مهستی (۳۸۲) | مهناز (۳۸۳) | مهنوش (۳۸۴) | مهین (۳۸۵) | میترا (۳۸۷) | مینا (۳۸۸) |
| مینو (۳۸۹) | ناز آفرین (۳۹۰) | نازگل (۳۹۱) | نازنین (۳۹۲) | نازی (۳۹۳) | نازیلا (۳۹۴) |
| نازین (۳۹۵) | ناهید (۳۹۶) | ندا (۳۹۷) | نرگس (۳۹۸) | نسترن (۳۹۹) | نسرین (۴۰۰) |
| نغمه (۴۰۱) | نگار (۴۰۲) | نگاه (۴۰۳) | نوا (۴۰۴) | نوش آفرین (۴۰۶) | نوشین (۴۰۷) |
| نهاد (۴۰۸) | نیکو (۴۰۹) | نیکی (۴۱۰) | نیلوفر (۴۱۱) | نیوشا (۴۱۲) | وندا (۴۱۳) |
| ویدا (۴۱۴) | هدیه (۴۱۵) | هستی (۴۱۶) | هما (۴۱۷) | هنگامه (۴۱۸) | یاس (۴۱۹) |
| یاسمن (۴۱۷) | | | | | |

من در دل خدا هستم

I am in the heart of God When you love you should not say: "God is in my heart", but rather, "I am in the heart of God". (Jibran)

علی اکبر دهخدا

تدوین: مهدی یاراحمدی خراسانی مقدمه اظهار نظر درباره دهخدا شاعر شناخت دهخدا شاعر، از آن رو ضرورت دارد که نه تنها شعرهای استوار و پر جان و جوهری ساخته که گاه با آثار اساتید فن پهلو می زند، بلکه هم از آن روی که دهخدا یکی از معدود کسانی است که پیش از نیما آغاز به نوآوری در شعر فارسی کردند. البته این نوآوری در نخستین نگاه، بیشتر جنبه نوآوری فکری دارد تا قالب تازه. و فکر نیز بنا به اقتضای زمان یا از سیاست و جامعه و انقلاب است یا یورش به خرافه و قشریگری و درماندگی از مدنیت و تکام علوم صنعتی، بهداشتی و کلا انسانی؛ نشانه نوگرایی او در شعر، یا در واقع احساس نیاز به نوگرایی (بیشتر فکری گهگاه زبانی را) می توان از شیوه آغاز شاعری او دریافت. پژوهشگران، با بینشی دقیق، خط سیر زندگی، آثار ادب و شعر دهخدا را دنبال می کنند، دوره های مختلف فعالیت شعریش را به موازات یا همزمان با سایر فعالیتهاش تصویر می نمایند و خواننده را با روح و کالبد شعردهخدا آشنا می سازند. به طوری که دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی (م.سرشک) برای او می سراید: در آن سپیده ناپایدار تو مثل کرگدن از بیشه پا برون هستی و آسمانه شب را چو آسمان سحر شکافتی و شکفتی بسوی بی سویی در آن سپیده ناپایدار مرغی را به همسرایی خود خواندی و مرغ هیچ نگفت و خون زشاخه فرو ریخت و مرغ پر زد و از ریسمان باد آویخت. در آن سپیده ناپایدار، مردانی زدور می خواندند هنوز نغش صدایشان بر آبها جاری ست. شعرهایی که از شادروان دهخدا طی چند سال اخیر به تفریق اینجا و آنجا بدست آمده در مجموعه ای با عنوان «تکلمه» درج گردیده است. شعرهای عامیانه در روزنامه جنگل، دو رباعی و یک قطعه و یک مصرع، درامثال و حکم، تعدادی شعر به خط دهخدا و قطعه ای نیز در

مجله آینده از وی باقی مانده است. که قطعه دهخدا قبلا- در فرهنگ فارسی معین به عنوان شاهدی برای واژه «منش گردا» با تغییراتی درج گردیده و ذیل آن توضیح داده اند که این قطعه از دهخدا است که در چاپ اول «مجموعه اشعار» نیامده است. از مجموع آنچه گذشت بر می آید که سروده های دهخدا خیلی بیش از اینها است که تاکنون طبع و نشر گردیده و باقی مانده ی آن سر و سرودها بی گمان نزد ورثه ی مرحوم دکتر معین؛ بازماندگان، شاگردان، معتقدان دهخدا و نویسندگان لغت نامه است. امیداریم روزی این آثار منتشر شود و در دسترس دوستداران آثار دهخدا قرار گیرد. زندگی نامه دهخدا شادروان علامه علی اکبر دهخدا در حدود سال ۱۲۹۷ هجری قمری برابر ۱۲۵۷ هجری خورشیدی و ۱۸۷۹ میلادی در تهران به دنیا آمد. پدر دهخدا مرحوم خانباخان از ملاکان متوسط قزوین بود که پیش از تولد دهخدا به تهران آمد و در این شهر اقامت گزید. بیشتر از ده سال نداشت که پدرش از دنیا رفت و علی اکبر با سرپرستی مادر به فرا گرفتن دانش همت گماشت. دهخدا زبان عربی و معارف اسلامی را در محضر دو تن از استادان وقت - شیخ غلام حسین بروجردی و حاج شیخ هادی نجم آبادی - آموخت و پس از افتتاح مدرسه ی سیاسی در تهران در آن مدرسه به تحصیل پرداخت و زبان فرانسوی و سایر علوم و فنون را که در آن مدرسه وارد خدمت وزارت امور خارجه می شدند و بسا به مأموریت های سیاسی در خارجه یعنی عضویت سفارتخانه ها و قونسولگریهای ایران منصوب می شدند. میرزا علی اکبر خان دهخدای ماهم در معیت مرحوم معاون الدوله غفاری که مأمور سفارت ایران در بالکان شده بود به عضویت در همان سفارت و مأمور شده و با ایشان عازم بوخارست شد. دهخدا دو سال در اروپا و بیشتر در وین پایتخت اتریش اقامت داشت و در آنجا زبان فرانسوی را تکمیل کرد و دانش های جدید را آموخت. «روزنامه ی هفتگی صوراسرافیل نه ماه پس از آنکه کشور ایران در عداد دول مشروطه قرار گرفت در تهران منتشر شد. شماره یکم آن در تاریخ پنجشنبه ۱۷ ربیع الاخر ۱۳۲۵ ه.ق و شماره ۳۲ که آخرین شماره دوره ی اول روزنامه بود روز شنبه ۲۰ جمادی الاول ۱۳۲۶ ه.ق سه روز پیش از بمباران مجلس و چهار روز قبل از اعدام جهانگیرخان مظلوم منتشر شد.» دهخدا با میرزا جهانگیرخان شیرازی و میرزا قاسم خان تبریزی در اداره و روزنامه های مهم صدر مشروطیت بود که در بیداری مردم و مبارزه علیه دشمنان نهضت مشروطیت ایران نقشی سازنده داشت. اهمیت صوراسرافیل بیشتر بواسطه ی مقاله های کوتاه «چرند و پرند» بود. این سلسله مقاله ها به امضای دخو، خرمگس، سگ حسن دله، غلام گدا، اسیرالجوال، دخوعلیشاه، روزنومهچی، خادمالفقراء، دخوغلی و نخود همه اش به چاپ می رسید. باری، دهخدا در کنار روزنامه نویسی به قدم نیز به یاری مردم ستمدیده یوطنش شتافت. چنانکه می دانیم مظفرالالدین شاه پس از صدور فرمان مشروطیت در ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ هجری قمری خود در ۱۴ ذیقعد ی همان سال جهان را به درود گفت و آنگاه فرزند وی محمدعلی میرزای قاجار به تخت سلطنت جلوس کرد و از همان ابتدا، مخالفت با مشروطه و مشروطه خواهانرا آغاز کرد، برای این کار میرزا علی اصغرخان امین السلطان (اتابک اعظم) را از فرنگستان فرا خواند و به همدستی وی، به ویران کردن اساس مشروطیت کمر بست. چون سران آزادیخواهان روزگار را تیره و تار دیدند و خطرهایی که مشروطه را تهدید می کرد مشاهده نمودند، چاره را در دست گرفتن زمام انقلاب و بوجود آوردن یک قدرت ملی و تهییج افکار عمومی و قیام اجتماعی دانسته و برای رهبری انقلاب یک کمیته ی سری بنام «کمیته ی انقلاب» از مهمترین و فداکارترین افراد آزادیخواه تأسیس نمودند و به کارهایی دست زدند و حوادث و وقایعی ایجاد کردند. که یکی از اعضای این کمیته «میرزا علی خان دهخدا» بود. جلسات کمیته هر نیمه شب در خانه ی حکیم الملک واقع در خیابان پستخانه تشکیل می شد و قبل از طلوع آفتاب اعضای آن متفرق می شدند. آنان درباره ی موضوعات مربوط به تقویت مجلس شورا و مشروطیت صحبت می کردند و اگر اطلاعی از اخلال در کار مجلس پیدا می کردند برای دفع و جلوگیری از آن بوسیله ی کوشش در بین مردم اقدام می کردند و این حوزه را مخصوصاً طوری برگزیده بودند که از نویسندگی درجه ی اول تهران یعنی میرزا علی اکبر خان دهخدا تشکیل می شد. در این جلسات سری بود که نقشه های مبارزه با مستبدین طرح می گردید و بالاخره همین جلسه بود که پس از مدتی تبدیل به هسته ی اصلی حزب دموکرات ایران گردید. به تصمیم

و رأی همین کمیته‌ها بود که عباس آقای تبریزی جلو در ورودی مجلس شورای ملی میرزا علی اصغر خان امین السلطان را به گلوله بست و حیدر خان عموغلی و دیگر یارانش به طرف کالسکه‌ی محمدعلی شاه نارنجک پرتاب کردند. باری، سرانجام در کودتای جمادی الاول ۱۳۲۶ ه. ق روزنامه صوراسرافیل تعطیل شد. روزنامه‌ی صوراسرافیل تا نزدیکی بر انداخته شدن مشروطیت و مجلس ملی یعنی تا سه روز قبل از توپ بستن مجلس دایر بود. ولی به نهایت شدت مورد بغض و خصومت دربار و مستبدین شده بود، تا جایی که از ۷-۸ نفری که محمد علی شاه در اوایل جمادی الاولی سال مزبور تسلیم یا تبعید آنها را خواست یکی میرزا علی اکبر خان دهخدا بود. شب قبل از به توپ بستن مجلس، دهخدا و سایر دوستانش که مورد غضب شاه قرار گرفته بودند، در صحن عقبی مجلس در یک اتاق مخفی شدند و بعد از گذشت دو و سه ساعت از شب دهخدا به منزل یکی از دوستانش رفت. روز تخریب مجلس، دهخدا از در عقبی منزل دوستش به خانه‌ی میرزا علی روحانی پناه برد و تا شب آنجا ماند و اوایل شب به زحمت به سفارتخانه‌ی انگلیس (که خالی از اعضای سفارت بود زیرا که در قلعه‌ک بودند) رفت و ۲۵ روز در آنجا بود و بعداً او را از ایران تبعید کردند. دهخدا در پاریس با مرحوم علامه‌ی قزوینی معاشر بود آنگاه به سویس رفت و در ایوردن سویس نیز سه شماره از صور اسرافیل را منتشر کرد، سپس به استامبول رفته و با یاری گروهی از ایرانیان که در ترکیه بودند روزنامه‌ی سرورش را به زبان فارسی انتشار داد که در حدود پانزده شماره انتشار یافت. پس از آنکه مجاهدان تهران را فتح کردند و محمد علی میرزا خلع گردید. دهخدا از تهران و کرمان به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد و به استدعای آزادگان و سران مشروطیت از ترکیه به ایران باز آمده و به مجلس شورای ملی رفت. با آغاز جنگ جهانی اول قشون روسیه از قزوین به طرف تهران حرکت کرد و تا کرج پیش آمد. ملیون ایران از بیم قشون روس به قم مهاجرت کردند و چون همه جا قشون روس را در تعقیب خود دیدند از قم به اصفهان و از اصفهان به کرمانشاه رفتند و از آنجا نیز از بیم قوای روس گروهی به خارج ایران و جمعی به ایل بختیاری پناه بردند. دهخدا جزو گروه اخیر بود که تا پایان جنگ در میان بختیاری‌ها ماند. پس از جنگ، دهخدا، به تهران بازگشت و از کارهای سیاسی کناره گرفت و به کارهای علمی و ادبی و فرهنگی پرداخت و مدتی ریاست دفتر وزارت آموزش و پرورش و ریاست تفتیش وزارت دادگستری و ریاست مدرسه‌ی علوم سیاسی و سپس ریاست مدرسه‌ی عالی حقوق و علوم سیاسی تهران را پذیرفت و از آن پس به مطالعه و تحقیق و تحریر تألیفات و مصنفات اجمند خود پرداخت. با آغاز دولت ملی دکتر مصدق دهخدا دوباره به صحنه‌ی مبارزات سیاسی کشیده می‌شود. در دفاع از وی مقاله‌ی نویسد، مصاحبه می‌کند و از وی به عنوان نابغه‌ی شرق سخن می‌گوید. اما پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در جستجوی شهید حسین فاطمی به خانه‌اش می‌ریزند، زندگیش را بهم می‌زنند، بخاطر ستایش از شخصیت دکتر مصدق، نان «بخور و نمیرش» را قطع می‌کنند، به محاکمه‌اش می‌کشند، زجر و آزارش می‌دهند. در دفتر دادستانی ارتش، شبانگاه ۲۵ مهرماه ۳۲ بر اثر پرخاش و رفتار دور از ادب دادستان به حال اغماء می‌افتد، جسد نیمه‌جان دهخدا را نیمه‌های شب می‌آورند و در دالان خانه‌اش رها می‌کنند و می‌روند. خدمتگذار خانه که برای تجدید وضو وادای فریضه‌ی سحرگاهی از اطاقش بیرون می‌آید پیکر نیمه‌جان دهخدا را می‌بیند، سراسیمه اهل خانه را خبر می‌کند، پیرمرد را می‌برند و در بسترش می‌خوابانند. بر اثر این رفتار دژخیمانه به سختی صدمه می‌بیند. بیماری «تنگ نفس» وی دوباره باز می‌گردد، پیرمرد که فرسوده رنج و کار و مبارزه‌ی سالیان می‌بود، در زیر ضربات مداوم بکلی از پای درمی‌آید، در یک کلمه، با کودتای ۲۸ مرداد «دق مرگ» می‌شود. آخر الامر از پس ۷۷ بهار و خزان که بر وی می‌گذرد، عمر پربار و برکتش به پایان می‌رسد، هزار دستان ادب فارسی، بعد از ظهر روز دوشنبه هفتم اسفند ماه ۱۳۳۴ روی در نقاب خاک و خاموشی می‌کشد و به ابدیت می‌پیوندد. جنازه‌ی دهخدا را در بامداد چهارشنبه به شهر ری مشایعت می‌کنند و در این بابویه در مقبره‌ی خانوادگی به خاک می‌سپارند. صبح وقتی دانشجویان استاد به دانشکده‌ی ادبیات رفتند فراش دانشکده به آنها می‌گوید: بروید با دمتان گردو بشکنید امروز آقای دکتر معین نمی‌آید. وقتی علت آن را می‌پرسند به سادگی مثل اینکه هیچ اتفاقی نیفتاده است؛ می

گوید: آخر دیشب آقای دهخدا مرحوم شده. دانشجویان استاد بهت زده شدند و نمی توانستند غم بزرگ مردی که دیگر نبود و شادی کوچک کلاسی که آن روز تشکیل نمی شد را تحمل کنند. زمزه مرگ او بسی زود در همه جا پیچید. صبح، باران ریز پر دامنه ای آغاز شد بچه ها تک تک جمع شدند، جلو خانه وهشتی خانه ی پیرمرد پر شد، پر از بچه ها، پر از دانشجویان آن روز دانشگاه. و در میان همه هیچ چهره ی آشنایی از رجال آن روز و استادان عالی مقام دانشکده ی ادبیات دیده نمی شد. شاید لزومی نداشت که مقامات، روز خود را برای تشییع جنازه ی یک مرد پر از حماسه و سربلندی، به دردسرهای بزرگ بیندازند. از میان استادان دانشکده فقط مدرس رضوی و دکتر صدیقی را بخاطر دارم که به خانه ی دهخدا آمده بودند. نزدیک ساعت ده بود که جنازه را حرکت دادند، تابوت کوچکی جسم فرسوده و خاموش مردی را در خود گرفته بود و به دنبال تابوت چشمهای پر از اشک و سرخ دکتر معین دیده می شد و باران ریز و سخت همچنان بارید تا نزدیک لاله زار نو جنازه روی دوش دانشجویان حمل شد و هیچ یک از رجال با اتومبیل های بزرگ و کوچکشان به دنبال جنازه نیامده بودند و بچه ها هر کدام بوسیله ای خودشان را به آرامگاه رسانیدند. آرزوی او برآورده شده بود. درخت های جوان به دنبال درخت پیری که دیگر نبود حرکت می کردند او هم همین را می خواست. نماز میت را در زیر باران تندی برگزار کردند. مردی خفته بود کوچک اندام و در هم فشرده در واپسین جامه ی خویش، جامه ای سفید بمانند قلبش. و آسمان آهسته آهسته می گریست. گورکن لحد می ساخت و قاریان گرسنه، کلمات نامفهومی را از قرآن زیر لب زمزمه می کردند و اندوه، قلبها را می فشرد و نزدیک ساعت یک بعد از ظهر همه چیز برای جسم خاکی او تمام شد. یک سطل آب، چندین دست که روی خاک نمناک دراز شد و حمد و سوره هایی که برای آسایش او بر لبها جاری بود و همه چیز از همان روز آغاز شد برای روح او و کار بزرگی که او کرد و یادگاری گرانبها که برای مردم وطنش بجای گذاشت. سبک اشعار و نوشته های دهخدا دهخدا ی آزاده، شاعر، نویسنده، مجاهد، روشنفکر، استاد دانشگاه، زبان شناس، محقق، مترجم، مرد سیاست و ادب، انسانی است چند بعدی، عمیق و متواضع و کوشا که ما تنها به تصویر چهره ی شاعری او می پردازیم. اشعار دهخدا را می توان به سه قسم تقسیم کرد: ۱- اشعاری که به سبک متقدمان سروده. بعضی از این نوع دارای چنان جزامت و استحکامی است که تشخیص آنها از گفته های شعرای قدیم دشوار می نماید. ۲- اشعاری که در آنها تجدد ادبی بکار رفته است و شاید مسمط «ای مرغ سحر! چو این شب تار..» او را بتوان نخستین نمونه ی شعر نو بشمار آورد. ۳- اشعار فکاهی که تماماً به زبان عامیانه پرداخته است. استاد غالباً اظهار می دارد: «من گاهی تفنن را شعری ساخته و برای دوستان خوانده ام. دوستان من از نظر حجب یا به ملاحظات نمی خواسته اند درباره کیفیت این اشعار اظهار نظر کنند. من خود نمی دانم که این گفته ها شعر است یا نظم، قضاوت این امر با خوانندگان است.» قضاوت دهخدا نسبت به شعرش، قضاوت شاعر و هنرمندی راستین است. این سیره ی دانشمند و هنرمندی حقیقی است که برخلاف مدعیان که همواره درباره ی خود هیاهو می کنند این چنین شکسته نفسی می کند و به تواضع سخن می گوید. به داوری نشستن درباره ی شعر دهخدا به اسناد حرف و سخن وی کاری که بسیاری از معاصران ما می کنند ایجاب می کند که نقیض آن را نیز باور بداریم؛ یعنی اگر کسی خود را شاعری بزرگ خواند، سخن وی را بر مبنای ادعای او بپذیریم و البته، این کاری است که عقل سلیم از پذیرفتن آن سرباز می زند. دهخدا، شاعری را با سرودن شعرهای عامیانه آغاز می کند، اما بعد از کودتای ۱۲۹۹ هجری خورشیدی که به علت تغییر جو سیاسی، شعر دوران مشروطیت، از سادگی و صراحت برکنار می ماند و اندک اندک و به سال هارمزگرا می شود، شعر دهخدا نیز، بالطبع متغییر و متحول می گردد و از آن پس دیگر، دهخدا، شعرهایی صریح، به گونه ی «خاک بسرم بچه بهوش آمده» «مردود خدا رانده ی هر بنده آکبلائی» و «وصف الحال لوطیانه» نمی سراید. شعر دهخدا به قلمرو صورخیال رخت می بندد و جابخوش می کند و آرام آرام به دگر دیسی تن در می دهد و تبدیل به شعر ادیبانه می شود. در دیوان دهخدا، سه نمونه شعر عامیانه - یک مسمط دو مثنوی - وجود دارد. دهخدا شاعری است صادق و صمیمی. او در تصویر آدمیان و آفریدن فضای کلی شعر و القای معنی و مفهوم آن چیره دست و استاد است.

تازگی هایی که در شعرهای عامیانه دهخدا به چشم می خورد عبارت است از: نخست - در نحوه ی ارائه معنی است، در برداشت و در آمد سخن و غیره که کم و بیش جدید است. دوم - خود معنی و اغراض شعر او است در آنگونه شعرهایش. سوم - زبان و جنبه ی لفظی کار او است که تازگی بیشتر دارد و در عین حال با جرأت بیشتر از بعضی پیشینیان خود، مثل قائم مقام و یغمای جندقی و معاصران مثل ایرج کار کرده. چهارم - جوازی است که او به عنوان یک استاد مسلم و بی معارض شعر ما داده است در امر هجاها و تکیه هایی که هر کلمه دارد در تلفظ عامیانه و تلفظ ادبی، هنگامی که به وزن در می آید که در این خصوص کارش از حیث وزن، آمیخته و آلیاژی است از عروض و اوزان ترانه های عامیانه. نمونه تلفظ «خاک» و «بخواب» و می آید و غیره در این دو بیت: خاک بسرم بچه بهوش آمده بخواب ننه، یکسر دو گوش آمده گربه نکن لولو می آد می خوره گربه می یاد بزیزی رُمی بره که در این جا کلمات، تمامت و هنجار تلفظ ادبی و تکیه های هجایی شانرا ندارند و مصمت ها از اندازه و مدار کشش و قوّت معهودشان منحرف شده اند. پنجم - به قلمرو هنر جدی وارد کردن تفننات سابقان است در این موارد. اشعار عامیانه، شکایتی لطیف و انتقادی تند از بیدادیهان و ناروائی های جامعه است. دهخدا شاعری است هوشیار، دلیر، مجاهد و خستگی شناس و آشتی ناپذیر. شاعری که با ظلم و زور، با خرافات مذهبی و اجتماعی، با عقب ماندگی و انحطاط و بی فرهنگی طبقات حاکم زمان خود، با فقر اقتصادی و استبداد سیاسی و مذهبی، با استثمار خانم ها و فتودال ها می جنگند و از هیچ کس و هیچ چیز نمی هراسد و تا پای جان مبارزه می کند. قلم در دست او سلاحی است که با آن به جنگ سیاهی ها می رود. دهخدای شاعر، یک دنده و انعطاف ناپذیر، جزو معدود شاعران دوره ی مشروطیت ایران است که جهان بینی و جهان نگری روشنی دارد. روشن فکری راستین است؛ جناح ها را خوب می شناسد و درست جبهه گیری می کند و هرگز دچار احساسات نمی شود و شعار نمی دهد. دهخدا دردشناسی حقیقی است. ریشه های درد را در می یابد و به درستی نشان می دهد، هرگز فریب نمی خورد و اشتباه نمی کند. قالب های شعر دهخدا قالب های شعری دهخدا همان قالب های شناخته شده و معهود شعر فارسی است. دهخدا شعر هایش را در قالب های مثنوی، غزل، مسمط، قطعه، دوبیتی و رباعی سروده است. نهایت اینکه به اعتقاد ما در مصنوعی و قطعه و مسمط ورزیده تر و موفق تر است. دهخدا در شعرهای ادیبانه اش بیشتر از تمثیل و مثل، قصه های عامیانه، کلمات قصار بزرگان، آیات قرآن و روایات و احادیث اسلامی سود جسته و از این رهگذر است که شعرش سنگین و گرانبار و بیشتر کلامش برای مردم کوچه و بازار مشکل و نامفهوم شده است. دهخدای شاعر هیچ اشاره ی مستقیم به وقایع و حوادث زمان زندگی خود نکرده بلکه مفاهیم ذهنی خود را به طور غیرمستقیم بیان و تصویر کرده و این کار بر تأثیر و گیرایی شعرش افزوده است. مضامین شعر دهخدا، همان مضامین کلی شعر دوره ی مشروطیت ایران است؛ وطن پرستی، داد خواهی، مبارزه علیه خائنان وطن، آزادی خواهی و مردم دوستی، رسوا کردن ظالمان و جباران و حاکمان نالایق، تهییج و بیداری و هوشیاری مردم، حمله به تعصبات عامه، مبارزه با زاهد نمایی و زهد فروشی و ریا و دورویی و مضامینی از این دست. دهخدا علاوه بر شعرهایی که در آنها به طرح مسائل زمان خود پرداخته، شعرهایی نیز سروده که حاصل تأملات و تفکرات اوست. یکی از ارکان اصلی شعر دهخدا و بارزترین ویژگی هنر وی، طنز تلخ و گزنده ی او است که در مثنوی های «ان شاء الله گربه است»، «در چنگ دزدان»، «دانم! دانم!»، «آب دندان بک»، «خیز و خرخر کشد بچشم ببین!» و در قطعه «بهترین کار خواجه» چهره می نماید. گذشته از طنز، هزل، هجو و شوخی (یا فکاهی) هم در اشعار دهخدا به چشم می خورد. که در هر کدام به ترتیب به موارد زیر اشاره می کرد: طنز: انتقاد اجتماعی، در جامه ی رمز و کنایه، با رعایت و حفظ جنبه های هنری و زیبایی شناسی. هزل: انتقاد از پدیده های گوناگون اجتماعی در جامه ی شوخی و مسخرگی، همراه با نیش قلم و زخم زبان، با وضوح و صراحت بیشتر، آمیخته با ذوق و استعدادی که آن را از هجو و دشنام متمایز می کند. هجو: بدگویی از کسی و دشنام دادن و مسخره کردن او به سبب انگیزه ها کم و بیش خصوصی بدون رعایت هیچ هنری و احتمالاً ذوقی. فکاهی: شوخی و خوشمزگی، آنچه مردم را به خنده بیندازد. از مسمط

های شیوای زبان فارسی، مسمطی است که دهخدا در رثای دوست و همفکر آزاده‌ی خود میرزا جهانگیر خان شیرازی معروف به «صوراسرافیل» سروده است. این شعر در حقیقت وصیت‌نامه دهخدا است به نسل‌هایی که بعد از او به دنیا می‌آیند. نسل‌هایی که به قول دهخدا کودکان دوره‌ی طلایی خواهند بود. در اینجا به دو سه قطعه از این مسمط اشاره می‌کنیم: ای مرغ سحر! چو این شب تار بگذاشت ز سر سیاهکاری وز نفعه‌ی روح بخش اسحار رفت از سر خفتگان خماری بگشود گره ز زلف زرتار محبوبه نیلگون عماری یزدان به کمال شد پدیدار و اهریمن زشتخو حصاری یاد آر زشمع مرده، یاد آر! *** ای مونس یوسف اندرین بند! تعبیر عیان چو شد ترا خواب دل پر زشعف، لب از شکر خند محسود عدو، به کام اصحاب رفتی بر یار و خویش و پیوند آزاده تر از نسیم و مهتاب زان کو همه شام با تو یک چند در آرزوی وصال احباب اختر به سحر شمرده، یاد آر! *** ای هم ره تیه پور عمران بگذشت چو این سنین معدود وان شاهد نغز بزم عرفان بنمود چو وعد خویش مشهود وز مذبح زر چو شد به کیوان هر صبح شمیم عبر و عود زان کو به گناه قوم نادان در حسرت روی ارض موعود بر بادیه، جان سپرده، یاد آر! *** چون گشت ز نو زمانه آزاد ای کودک دوره طلایی! وز طاعت بندگان خود شاد بگرفت ز سر خدا، خدایی نه رسم ارم، نه رسم شداد گل بست زبان ژاژ خایی زان کس که ز نوک تیغ جلاد مأخوذ به جرم حق ستایی تسنیم وصال خورده، یاد آر! *** اگر بخواهیم این شعر گویارا از لحاظ قالب بررسی کنیم، نخستین شعر فارسی است که آثار مشخص اشعار اروپایی را دارد و نه تنها صورت جدیدی در ادبیات منظوم ایران بوجود آورده، بلکه از جهت سمبولیسم عمیق و لحن استوار خود شایان توجه است؛ این مسمط حزن انگیز که درد و رنج حس نفرت و انزجار شاعر را در حق قاتلان دوست دیرین خود نمودار می‌سازد، چنانکه گفتیم از حیث سبک و قالب و قافیه بندی، در ادبیات ایران بدعت تازه‌ای گذاشت و پای از چهار دیوار افکار و انواع مرسوم شعر قدیم بیرون نهاد. چون قطعه مسمط دهخدا هم از حیث شکل و هم از حیث مضمون و طرز بیان در ادبیات ایران بی سابقه بود در آن هنگام بسیار پسندیده افتاد و بعد ها نظایر زیاد بر آن ساختند؛ از این جهت دهخدا را هم باید در تحول نثر فارسی و هم در پیدایش شیوه‌های نو در شعر ایران از پیشوایان دانست. در اشعار غزل گونه، دهخدا، مردم و وطنش را به رستاخیز و مبارزه علیه وطن فروشان و بی وطنان تهییج می‌کند. به آنان درس آزادی می‌دهد و یادآورشان می‌شود که زمانی چه بوده اند و امروز در کجا هستند. غزل او با آرزوی وصال دلدار آغاز میشود اما بعد از آن سخن را به مسائل اجتماعی و سیاسی می‌کشاند. اشعار غزل واره او، وحشت و نفرت شاعر را از جنگ و جنگ افروزان به آسانی می‌توان دریافت. آثار دهخدا: ترجمه ۱- ترجمه‌ی عظمت و انحطاط رومیان. تألیف منتسکیو. ۲- ترجمه‌ی روح القوانین. اثر منتسکیو. این دو اثر تاکنون چاپ و منتشر نشده است. فرهنگ ۱- فرهنگ فرانسه به فارسی: شامل لغات علمی، ادبی، تاریخی، جغرافیایی و طبی زبان فرانسه با معادل آنها در زبان‌های فارسی و عربی. ۲- لغت نامه: فرهنگی است بزرگ و یا بزرگترین فرهنگ فارسی که تا امروز تألیف و منتشر شده است. دهخدا در حدود چهل سال از عمر خود را صرف تهیه یادداشت‌های این کتاب کرد و خود در تنظیم، تألیف و نظارت بر چاپ قسمتی از مطالب آن دخالت داشت. دقت در فرهنگ‌های فارسی، دهخدا را متوجه ساخت خطاهای موجود در فرهنگ‌های فارسی از فرهنگی به فرهنگ دیگر منتقل شده و غلط خوانی و غلط نویسی کاتبان نیز مقداری بر غلط‌ها افزوده است. دهخدا برای اینکه کار خود را بر پایه‌ی دقیق علمی استوار سازد، نخست به خواندن متنهای نظم و نثر پرداخت و لغت‌ها و ترکیبها را علامت گذاری کرد. در ابتدا خود او و سپس عده‌ای دستیار به راهنمایی او این کلمات را روی برگه‌های کوچک نوشتند. این یادداشت‌های انبوه که در دوران زندگی وی به صورت «الفبایی» و شمار آن از سه میلیون بیشتر است، ماده‌ی نخستین لغت نامه را تشکیل می‌دهد. لغت نامه‌ی دهخدا در حدود دویست هزار (عنوان) لغت را دربردارد، بیشتر این لغت‌ها مستند به شاهد‌های متعدد است، از آوردن این شاهد‌ها، علاوه بر روشن ساختن معنی لغت، دو نکته‌ی دیگر نیز در نظر بوده است، یکی آنکه سیر تاریخی کلمه نشان داده شود، دیگر آنکه تحول معنی آن

در طول تاریخ زبان دری روشن گردد. علاوه بر لغات در حدود دویست هزار اعلام جغرافیایی و تاریخی نیز در این کتاب آمده است. پس لغت نامه بدون احتساب ترکیباتی که در ذیل بسیاری از لغات آمده، حاوی چهارصد هزار عنوان است. چاپ این مجموعه ی بزرگ در بیست و پنج هزار صفحه ی سه ستونی با حروف ریز و قطع و ریزی کامل خواهد شد. ترجمه ی احوال شرح حال ابوریحان محمد بن احمد خوارزمی بیرونی که مقارن هزاره ی تولد بیرونی تألیف و بجای پنج شماره ی مجله ی آموزش و پرورش از انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ در مهر ماه ۱۳۲۴ منتشر گردیده سپس عین آن در لغت نامه تجدید طبع شده است.

تصحیح و تحشیه ۱- دیوان ناصر خسرو: یادداشت های دهخدا در تصحیح اشعار و بعض نکات با مقدمه ای دلکش از صفحه ۶۱۹ دیوان ناصر خسرو چاپ شده است. ۲- دیوان سید حسن غزنوی: تصحیحات دهخدا در صفحات ۳۶۱-۳۷۶ کتاب مزبور چاپ آقای مدرس رضوی مندرج است. ۳- دیوان حافظ: مرحوم دهخدا یک بار دیوان حافظ چاپ خلخالی را پس از طبع و انتشار تصحیح کردند. بار دیگر دیوان خواجه مصحح علامه محمد قزوینی را پس از انتشار تصحیح نمودند. یادداشت های دهخدا بر چاپ قزوینی به همت دکتر معین در مجله دانش سال دوم شماره هشتم به طبع رسیده است. ۴- دیوان منوچهری: دیوان منوچهری را دهخدا از روی قریب بیست نسخه خطی و چاپی تصحیح کرده اند. این یادداشت های متعدد و متفرق هنوز جمع آوری و چاپ و منتشر نشده است. ۵- دیوان فرخی سیستانی: دیوان فرخی را استاد علامه از روی نسخ متعدد خطی و چاپی تصحیح کرده اند. این یادداشت ها نیز چاپ و منتشر نشده است. ۶- دیوان مسعود سعد: قسمتی از دیوان مسعود سعد سلطانی را نیز دهخدا تصحیح کرده اند که تاکنون به چاپ نرسیده است. ۷- لغت فرس اسدی: تصحیحات لغت فرس اسدی به قلم استاد دهخدا در طی سال های متمادی در حواشی دونسخه چاپ پاول هرن و چاپ مرحوم عباس اقبال یادداشت شده .. قسمتی از این تصحیحات در مجله یغما و مجله دانش به طبع رسیده است. ۸- دیوان سوزنی سمرقندی: در کتابخانه استاد (که اکنون متعلق به سازمان لغت نامه است) نسخه ای از دیوان سوزنی سمرقندی است که تمام آن را تصحیح کرده اند. ۹- صحاح الفرس: آقای عبدالعلی طاعتی یادداشت های علامه دهخدا را طی کتاب خود با ذکر مأخذ وارد کرده اند. ۱۰- دیوان ابن یمین: نسخه مصحح استاد دهخدا اکنون در کتابخانه مجلس شورای ملی است و مرحوم رشید یاسمی در ترجمه احوال ابن یمین از این کتاب استفاده کرده است. ۱۱- یوسف وزلیخا: استاد دهخدا یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی را تماماً تصحیح و تشحیه کرده اند. این کتاب هنوز چاپ و منتشر نشده است. مجموعه ی مقالات مقالات اجتماعی و سیاسی علامه بنام چرندپرند و همه ی سر مقاله های روزنامه ی صور اسرافیل چاپ تهران، جمعاً سی و دو نمره و صور اسرافیل چاپ ایوردن سویس جمعاً سه نمره و روزنامه سروش طبع استانبول جمعاً چهارده نمره و ایران کنونی چاپ تهران (مقالات فکاهی) و آفتاب و چند مقاله در روزنامه شوری چاپ تهران طبع شده است. بخشی از این مقالات، بویژه «چرندپرند» به همت استاد دکتر دبیرسیاقتی به تازگی چاپ و منتشر شده است. امثال و حکم مرحوم اعتماد الدوله قراقرلو وزیر معاونت وقت از استاد دهخدا درخواست کرد امثال و حکم را از یادداشت های لغت نامه مجزا کند و جداگانه منتشر سازد. استاد نیز موافقت کرد و از میان یادداشت های خود آنچه مثل، حکمت، اصطلاح و حتی اخبار و احادیث بود بیرون کشید و مجموع را بنام «امثال و حکم» در چهارده مجلد در تهران به طبع نرسیده است. پندها و کلمات قصار استاد دهخدا مجموعه ای دارد شامل جمله های کوتاه و حاوی مطالب فلسفی و اخلاقی نغز به سبک پندهای لاروشفوکو. این مجموعه تاکنون به طبع نرسیده است. دیوان دهخدا یکی دیگر از آثار مهم دهخدا دیوان اوست. به امیدی روزی که مجموعه ی پژوهشهای استاد دهخدا منتشر شود و دوستان فرهنگ و ادب ایران از سرچشمه ی دانش والای وی سیراب گردند. گذری بر «چرندپرند» دهخدا «چرندپرند» دهخدا آیینی تمام نمای اجتماع آن روز ایران است. خواننده با خواندن «چرندپرند» باور می کند که تاریخ راستین هر ملت ادبیات اوست. نشر «چرندپرند» ساده، صمیمی، نرم و آشنا و پر خون و پرتحرک است. دهخدا در «چرندپرند» از آنجا که مخاطبانش عامه و انبوه مردم اند، به زبان ایشان سخن می گوید. از اصطلاحات، تشبیهات، استعارات، کنایات، مثل ها، متلک ها، دشنام ها، باورها، تکیه کلام ها

و شعرهای آنان مدد می‌گیرد و نثر رنگین و متموج خود را می‌آفریند، کلمات و اصطلاحاتی که تا زمان دهخدا راهی به قلمرو و نثر فارسی نداشتند و از این رو دهخدا را از جمله‌ی پیشگامان و پیشاهنگان نهضت گرد آوری و عنایت به فولکلور یا فرهنگ مردم دانست و کوشش او را در پاسداری از گنجینه‌ی غنی و متنوع فرهنگ عوام پاس بسیار داشت. دهخدا در «چرندپرند» با هوشیاری و دلیری و صمیمیت و صداقتی شگفت‌انگیز با سلاح طنز و تمسخر به جنگ مفساد و نابسامانی‌های اجتماع زمان خود می‌رود و از غارت و چپاول خان‌ها و فئودال‌ها، از شوربختی کشاورزان ایرانی، بیداد و تجاوز و قتل و غارت مردم بی‌دفاع بوسیله عمال حکومت استبدادی، به آتش کشیده شدن کشتزارها و روستاها و ویران شدن قنات‌ها و کاریزها بوسیله یاغیان و سرکشان، به اسارت رفتن زنان و دختران ایلات و عشایر، گرسنگی، بیماری، فقر و بی‌سوادی و بی‌بهداشتی و بی‌فرهنگی عمومی، سیل و وبا و گرانی و قحطی و خشکسالی و بیماری‌های قرون وسطایی، مثل سرخک و آبله مرغان و تراخم، افیون زدگی توده‌های بی‌خبر مردم، احتکار گندم و ارزاق عمومی، ریا و دورویی روحانی نمایان، بیکارگی و متخواری و سربار بودن بعضی قشرهای اجتماعی، وطن‌فروشی و بیگانه‌پرستی برخی از رجال دولت، بیکاری مردم شهرنشین، عدم امنیت اجتماعی، نادانی و اسارت زن ایرانی، خرابی جاده‌ها و راه‌های مملکت، رشوه‌خواری، جهل و تعصب عامه مردم، نفوذ و مداخله بیگانگان در امور کشور و ضعف حکومت مرکزی جهل و ناآگاهی زمامداران وقت از اوضاع دنیا و مسائلی از این دست سخن می‌گوید و انتقاد می‌کند. دهخدا مسائل را از جزئیات آغاز می‌کند تا به اصل مطلب می‌رسد آنگاه با دقت و موشکافی به تجزیه و تحلیل آن می‌پردازد و ریشه‌های درد را به درستی نشان می‌دهد. داریوش آشوری می‌نویسد: «چرندپرند عالی‌ترین سلسله‌مقاله‌های طنزآمیز سیاسی عصر انقلاب مشروطیت، هنوز هم بهترین نوشته‌های طنزآمیز سیاسی زبان فارسی است و در نوع خود در سراسر ادبیات فارسی بی‌نظری». دکتر عبدالرحیم احمدی (ا. امید) می‌نویسد: «چرندپرند دهخدا نمونه تازه‌ای در نثر انتقادی و هجایی فارسی است. نمونه‌ای که در آغاز خود از کمال و پختگی برخوردار است. سلاحی است مؤثر در دست نویسنده‌ای که از روی اعتقاد با استبداد عصر خویش می‌جنگد. عصر و دوره‌ای که به قول خودش، آدم «تا یک فراش قرمز پوش می‌بیند دلش می‌تپد.» در طنز دهخدا هیچ انگیزه‌ی خصوصی به چشم نمی‌خورد. انتقاد هجایی درست‌ترین مفهوم خود را به دست می‌آورد. (تا حد زیادی به کمک همین شیوه‌است که دهخدا فرصت می‌یابد با جرأتی در خور ستایش، زبان مردم را با همه حرکت و زندگی‌اش وارد ادبیات کند.) ریشخند و طنز ظریف ۲۲ دهخدا راه را بر هر زشتی بیان و رکاکتی می‌بندد. هجای دهخدا در برابر زورگویان، صاحب‌قدرتان و انگل‌های جامعه، بیرحم و رسواکننده و جان‌شکاف است. اما طنز او در برابر مردم، ستم‌دیده‌ها و دربه‌درها، سرشار از روح همدردی و مهربانی است. به روشنی می‌شود دید که او فقط انتقام نمی‌کشد بلکه آگاهانه در کار نبردی است و بیشتر می‌کوشد روشن بینی و پایداری را بر انگیزد. عمران صلاحی می‌نویسد: «چرندپرند دخو، به معنی دقیق کلمه طنز است. یعنی هم جهت فکری و سیاسی دارد هم از مسخره‌بازی به دور است و هم در زیر خنده‌ی ظاهریش خشمی سازنده به چشم می‌آید. به علاوه از ظرافتی شاعرانه نیز برخوردار است. از همه اینها مهمتر موقیت زمانی و مکانی چرندپرند است. مقالات سیاسی و انتقادی دهخدا نه تنها نقطه آغاز نثر امروز ایران است بلکه آغازگر طنز گزنده و جهت‌دار امروز ایران نیز هست. چرندپرند، اثری است واقع‌گرا که با آزادی، زندگی، راستی، مبارزه جویی و زبان و فرهنگ مردم پیوندی عمیق و استوار دارد. طنز دهخدا، تیری در تاریکی نبود، هدف داشت و مستقیماً بر هدف نشست.» در اینجا به نمونه‌ای از مقاله‌ی دهخدا در مجموعه‌ی «چرندپرند» اشاره می‌کنیم: سکتوب یکی از مخدرات آی کبلادخو! خدا بیچه‌های همه‌ی مسلمانان را از چشم بد محافظت کند. خدا این یکدانه‌ی مراهم به من زیاد نبیند.

آی کبلای! بعد از بیست تا بیچه که گور کرده‌ام اول و آخر همین یکی را دارم آن را هم باباقوری شده‌ها چشم حسودشان بر نمی‌دارد ببینند. دیروز بچم ساق و سلامت توی کوچه ورجه و ورجه می‌کرد، پشت کالسکه سوار می‌شد، برای فرنگی‌ها شعر و غزل می‌خواند. یکی از قوم و خویش‌های باباش که، الهی چشم‌های حسودش در آد، دیشب خانه ما مهمان بود، صبح یکی به دو

چشم های بچم رو هم افتاد. یک چیزی هم پای چشمش درآمد خالش می گوید چه می دونم بی ادبیست «.. سلام» در آورده.

هی به من سرزنش می کنند که چرا سروپای برهنه توی این آفتاب های گرم بچه را ول می کنی توی خیابان ها. آخر چه کنم، الهی هیچ سفره ای یکنانه نباشد چه کارش کنم. یکی یکدانه اسمش با خودش است که خل و دیوانه است. در هر صورت الان چهار روز آزار است که نه شب دارد نه روز. همه ی هم بازی هایش صبح وشام سنگ به درشکه ها می پرانند، تیغ، بی ادبی می شود، گلاب بروتانزیر دم خرها می گذارند، سنگ روی خط واگون می چینند، خاک به سر رهگذر می پاشند. حسن من توی خانه وردلم افتاده، هر چه دوا و درمان از دستم آمده کردم، روز به روز بدتر می شود که نمی شود. می گویند ببر پیش این دکترمکترها من می گم مرده شور خودشان را ببرد با دواهاشان. این گرت مرتها چه دانم چه خاک و خلی است که به بچم بدهم. من این چیزها را بلد نیستم. من بچم را از تو می خواهم. امروز اینجا فردا قیامت. خدا کوروکچل های ترا هم از چشم بد محافظت کند. خدا یکیت را هزار تا کند. الهی این سر پیری داغشان را نبینی. دعا دوا هر چه می دانی باید بچم را دوروزه چاق کنی. اگرچه دست وبال هاتنگ است اما کله قند تراکتور می شوم روی چشمم می گذارم می آرم. خدا شما پیرمردها را از ما نگیرد. تکلمه... در سال ۱۳۵۳ خورشیدی یعنی دو سال پیش به تصادف از یک عشق پاک و افلاطونی استاد گرامی خودمان مرحوم دهخدا آگاه شدم که هنوز هم پر شکوه به نظر می آید. این عشق نشان دهنده روح لطیف و شاعرانه و در عین حال زنده دلی یک شاعر پیر و فرسوده است. پیش از اینکه داستان این عشق را بازگویم، اجازه بدهید خیلی گذرا از سن و سال آن مرحوم حرف بزنیم تا ظرافت و شگفتی ماجرا تا حدودی روشن شود. علی اکبر خان فرزند «خان بابا» در سال ۱۲۹۷ ه.ق متولد شد و در سال ۱۳۳۴ خورشیدی مطابق با ۱۳۷۵ هجری قمری وفات یافت. در سال ۶۸ سالگی است که استاد «عاشق» می شود و این عشق تا سال ۱۳۳۱ ادامه می یابد :

خانم ... که دوره پزشکیاری را گذرانده بود به خواست دکتر سرپرست بخش که برای دهخدا احترام فراوانی قائل بود، تزریقات روزانه استاد را به عهده می گیرد. مهربانی و بیمارداری این دوشیزه که دختر ۱۸-۱۹ ساله بود کم کم سبب می شود که استاد بزرگوار دلباخته می شود و محبتی پاک و انسانی و دور از هر نوع شائبه و هوسهای جسمی و زمینی بینشان ایجاد می شود که آن دختر نیز با فداکاری و خدمتگاری بیشتر نسبت به استاد، این عشق مقدس را به مرحله اعلا می رساند... این دوشیزه که بعد از چند سال که شنونده و علاقه مند برنامه های رادیویی مرکز فرهنگ مردم بوده، بالاخره در ردیف همکاران این مرکز درآمد. در اسفند ماه ۱۳۵۳ این دوشیزه و این همکار عزیز فرهنگ مردم، پرده از این راز برداشت که در آن موقع البته به خانه شوهر رفته بود و چند فرزند داشت و حالا هم دارد. این دوشیزه در اولین روزی که به مرکز فرهنگ مردم آمد ضمن بازگویی این راز چند قطعه شعر هم به من داد که همگی به خط استاد دهخدا است و خواست که اصل آنها برای همیشه در گنجینه مرکز فرهنگ مردم حفظ و نگهداری بشود. این چند قطعه شعر همچنان که از ما خواسته شده در حال حاضر در مرکز فرهنگ مردم نگهداری می شود و از شمار ذخایر با ارزش گنجینه این مرکز به حساب می آید. گفتنی است که دو قطعه از این اشعار بر روی کاغذهایی نوشته شده که نوع و قطع کاغذ فیشهای لغت نامه نیز از همان نوع است، یعنی می خواهیم بگوییم، استاد در آن ایام هم به دور از کار و فعالیت و یا فکر لغت نامه نبوده است. یکی از این شعرها، غزل واره ای است که این چنین شروع می شود :

چه بودی گر بُدی چون روی ... همان طور که ملاحظه می شود، استاد دهخدا به هنگام نوشتن این شعر، خواسته و دقت داشته که نام «محبوب» را در شعر ذکر نکند، طوری که در حال حاضر شعر به صورت نوشته شده اش کامل نیست. البته این اشعار و نامه ها تا به امروز نه در دیوان دهخدا و نه در هیچ جای دیگر چاپ و منتشر نشده است. استاد دهخدا بیت ذیل را هم بعد از امضای خود افزوده است :

سود عاشق قطره خون در سویدای دل است کانهم آخر ریخت خواهد در سر سودای ما

! God's Patience عجب صبری خدا دارد! اگر من جای او بودم؛ که در همسایه‌ی صدها گرسنه، چند بز می گرم عیش و نوش می دیدم، نخستین نعره‌ی مستانه را خاموش آندم، بر لب پیمانه می کردم. عجب صبری خدا دارد! اگر من جای او بودم؛ که می دیدم یکی عریان و لرزان؛ دیگری پوشیده از صد جامه‌ی رنگین؛ زمین و آسمان را، واژگون، مستانه می کردم. عجب صبری خدا دارد! اگر من جای او بودم؛ برای خاطر تنها یکی مجنون صحراگرد بی سامان، هزاران لیلی ناز آفرین را کو به کو، آواره و دیوانه می کردم. عجب صبری خدا دارد! اگر من جای او بودم؛ به گرد شمع سوزان دل عشاق سرگردان، سراپای وجود بی وفا معشوق را، پروانه می کردم. عجب صبری خدا دارد! چرا من جای او باشم؛ همین بهتر که او خود جای خود بنشسته و تاب تماشای تمام زشتکاری های این مخلوق را دارد! و گرنه من به جای او چو بودم، یک نفس کی عادلانه سازی، با جاهل فرزانه می کردم؛ عجب صبری خدا دارد! عجب صبری خدا دارد! لطفاً نظرات و پیشنهادات خود را با مدیریت سایت از طریق پست الکترونیکی؛ Email؛!:

(;document.write(addy_text۱۹۸۲۵

)";document.write

< n </script--//\<

>--!

'<\';;document.write('<span style=\display: none

--//<

<script>/ آدرس ایمیل جهت جلوگیری از رباتهای هرزنامه محافظت شده اند، جهت مشاهده آنها شما نیاز به فعال ساختن جاوا

اسکرپت دارید!>--

'<(;document.write('span

--//<

script> <p style="margin: .cm .cm .pt; line-height: ۲۰۰%;" dir="rtl" class="MsoTitle">/

p style="margin: .cm .cm .pt; direction: rtl; unicode-bidi: .>در میان گذارید.<"align="center

/ <embed; text-align: center" dir="rtl" class="MsoNormal" align="center"><br

<div class="e>

برای خاطر عشق

For love's sake... برای خاطر عشق به من بگو، آن شعله چه نام دارد که در دلم زبانه می کشد، نیرویم را می بلعد و اراده

am ra zائل می کند؟ جبران TELL me, for Love's sake, what is that flame which burns in my heart

and devours my strength and dissolves my will?.jbran

بهار؛ اشتیاق وصف ناپذیر زندگی

مهدی یاراحمدی خراسانی

آدرس ایمیل جهت جلوگیری از رباتهای هرزنامه محافظت شده اند، جهت مشاهده آنها شما نیاز به فعال ساختن جاوا اسکرپت

دارید

آدرس ایمیل جهت جلوگیری از رباتهای هرزنامه محافظت شده اند، جهت مشاهده آنها شما نیاز به فعال ساختن جاوا اسکریپت دارید هرپدیده وهرتجلی خود به نحوی هدایت گر انسان به اصل است و آن رانمی توان بی معنی دانست. بهار پدیده زیبایی است که باید آثار لطف و جمال و جلال خداوند گردون سپهر را در آن جستجو کرد. بهار فصلی است که هر انسانی را به تفکر و تأمل در زیباییهای طبیعت وا می‌دارد. از آنجا که به قول شیخ اجل سعدی شیرازی برگ سبز درختان در نظر هوشیاران و حقیقت جویان هر ورقش دفتری از معرفت کردگار می باشد باید بهار را موسم حقیقت طلبی و خدا شناسی دانست. یکی از خصوصیات تدبر و تعمق رویاندن اندیشه احساس درد و روان آدمی است از این رو بهار تنها " دگرگونی در طبیعت " نیست، بلکه هنگامه ی "تحولی عمیق و هدفمند در روح و قلب آدمی " نیز می باشد. بدین صورت باید گفت: آمد و رفت بهار، تکرار درس های معلم طبیعت است که همواره در گوش انسان زمزمه گر این واقعیت است که ؛ رستاخیز آمدنی و بلاشک است و خداوند تمامی کسانی را که در قبرها آرمیده اند زنده می گرداند که این حقیقت در واقع بیانگر حیات مجدد و شور انگیز پس از مرگ می باشد.

نرم نرمک صدای پای بهار به گوش می رسد. و نسیم دل انگیز بهاری پیام طراوت و شادابی، امید و سرزندگی و شور و نشاط را به گوش همگان می رساند.

زمستان، امسال بیش از همیشه ادعای ماندگاری داشت. سردی، جمود و تاریکی چنان همه جا را فرا گرفته بود که گویی زمستان سیطره ای دائمی بر طبیعت و زمین دارد. ولی این بهار است که با دست و پنجه نرم کردن با آن بار دیگر پیروزمندانه و طرب انگیز شور زندگی را بر جمود و سردی مستولی می گرداند.

زمستان رفت. چون مانند همه ی امور دنیوی محکوم به رفتن بود. اما با رفتن آن دو چیز به جا ماند: یکی پاداش بهار برای صابران، و دیگری رو سیاهی برای ذغال. حیات دوباره طبیعت در واقع یکی از نمایش های خداوند مهربان در جهان است، طبیعتی که در فصل زمستان می میرد و سبزی و شادابی خود را از دست می دهد، اما در فصل بهار دوباره زنده شده و جانی تازه می گیرد. طبق تعبیر قرآن، خداوند بادها را می فرستد که ابرها را برانگیزد، آنگاه آن را به سوی سرزمین مرده می راند تا زمین را پس از مرگش دوباره زنده کند. توصیف طبیعت و حیات دوباره آن یک نمونه از شگفتی های طبیعت در قرآن است، اما جالب است بدانیم هدف این توصیف، نشان دادن طبیعی حیات انسان پس از مرگ است. به عبارت دیگر برای آن است که بدانیم چگونه پس از آنکه تمام جسم پوسید و متلاشی شد، دوباره زنده می شود، همان گونه که طبیعت زمین پس از پژمردگی و خزان و مرگ حیاتی مجدد پیدا می کند. دستی در سراپرده طبیعت، نعمت بهار را برای انسان و تمامی جانداران تدبیر می کند و این نعمت در جهت آسایش و رفاه همراه با (ابر و باد و مه و خورشید و فلک) در کار است. بهار رستاخیز کوچک و سمبلی از رستاخیز بزرگ است بهار فصل رویش، شادی و زندگی می باشد. و از منظر قرآن آیه و نشانه ای است که باید مورد توجه اهل بصیرت قرار گیرد. خداوند متعال بارها در قرآن به فصل بهار و رویش گیاهان اشاره کرده و کلماتی مانند « نبت » و « انبات » بسیار در قرآن ذکر شده که هدف اصلی آن از بحث زندگی و احیاء مجدد طبیعت، تبیین و تمثیل واقعی از معاد و رستاخیز بوده است در قرآن کریم نیز بهار به رستاخیز طبیعت تعبیر شده و این امر را می توان از آیه پنج سوره مبارکه « حج » نیز استنباط کرد. هدف اصلی قرآن از بحث زندگی و احیاء مجدد طبیعت تبیین و تمثیل واقعی از معاد و رستاخیز بوده است.

در واقع تجدید حیات طبیعت به خاطر آنست که خدای هستی بخش انسان را متوجه اعتقاد و یاحقانیت زنده شدن بعد از مرگ گردانیده و او را برضمیر خویش راسخ تر می سازد. به بیان دیگر؛ بهار با خود پیام دارد. پیام زندگی، پیام دوباره زیستن و پیام دوباره نگریستن. بهار همراه با رویش، زیبایی و انبساط است و همین امر را باید مدنظر قرار داده و با تجدیدنظر در اعمال و رفتار به گونه ای عمل کنیم که زیبایی، زندگی و شادی آفرینی را برای خود و دیگران به ارمغان بیاوریم. مانند بیشتر عناصر طبیعت بهار نیز

درس‌هایی آموزنده و زندگی‌ساز دارد که حیات بخش و تأمل‌انگیز است. تنوع، شادابی، تبادل، تحول و حیات‌آفرینی مهم‌ترین آموزه‌های بهار می‌باشد. تنوع؛ در بهار، تنوع خاصی در رنگها و جلوه‌های طبیعت، درختان، گیاهان و گلها مشاهده می‌شود. زندگی متعادل نیز باید برخوردار از تنوع ویژه‌ای باشد. کار، استراحت، اوقات فراغت، مطالعه، ورزش، ارتباط با خدا و ... همگی عناصری از یک زندگی متنوع بوده و در جای خود، مهم و با ارزش تلقی می‌شوند.

- شادابی؛ بهار، آکنده از شادابی و طراوت است، به گونه‌ای که معرّف تحول و دگرگونی در تمامی طبیعت می‌باشد. زندگی متعادل نیز برخوردار از شادابی و سرزندگی است. باید در زندگی مشوّق روح شادمانی و مسرت باطنی باشیم و هر یک بر دیگری در این امر، سبقت بجوئیم.

- تبادل؛ از زیبایی‌های بهار، تعادل در هواست؛ نه آن چنان سرد است که گزنده باشد و نه آن اندازه گرم است که سوزنده باشد. هوای ملایم و نسیم فرحبخش بهار، جان‌ها را گرمی می‌بخشد. باید در زندگی متعادل، با الهام از مکتب بهار، در روابط متقابل خویش به دور از هر گونه افراط و تفریط، مناسباتی گرم و ثمربخش را پی‌ریزی کرد. روابط نه افراطی است که به وابستگی و اتکای بیش از حد بینجامد و نه سرد و قهر آمیز است که بذرهاى محبت و عاطفه را از قلوب برکند.

تحول؛ طبیعت پس از دوره افسردگی و خمودی‌خزان، در طراوت بهار به وجد می‌آید و دگرگونی‌هایی را در خود پذیرا می‌شود. اندام خشکیده گیاهان و درختان در گذر از رکود و رخوت زمستان به شور و جذب به بهار، جوانه‌های حیات را بر خود ظاهر می‌سازد. چنین تغییر و تحولی در طبیعت، این پیام را برای هر فردی در بردارد: "حالی که طبیعت متحول شد، تنها انسان‌ها که برتر از طبیعت اند و اشرف مخلوقات، باید در این دگرگونی‌ها بر طبیعت، سبقت جویند." هر فردی باید نیک‌بیندیشند که نسبت به از دست دادن سرمایه عمر و سپری نمودن بهترین سال‌های زندگی، چه حاصلی اندوخته؟ و با چنین سرمایه‌ای، دست به چه معامله‌ای زده است؟ چنین اندیشه‌ای، بارور و زاینده است و انسان را فراتر از پوچی و ابتدال، به رشد و تعالی می‌خواند. امام سجاد علیه السلام در دعای مکارم الاخلاق می‌فرماید: "خدایا به من عمر طولانی عطا فرما تا زمانی که عمرم در راه اطاعت و بندگی ات صرف شود و اگر روزی برسد که سال‌های زندگی ام چراگاه شیطان گردد، مرا فرصت مده."

- حیات‌آفرینی؛ بهار حیات است و حیات‌آفرین، آن گونه که نسیم بهاری بر روح‌ها و جان‌ها می‌وزد، حیاتی دوباره در کالبدها می‌دمد و به عبارتی، بهار علاوه بر سرزندگی، زندگی‌ساز نیز هست.

بهار یعنی؛ آغازی دوباره بر پایان شیرین سختی‌ها، یعنی امیدواری به شکفتن مجدد، یعنی رستاخیز طبیعت، یعنی حیات بعد از ممات و یعنی اشتیاق وصف‌ناپذیر زندگی. خردمندان بر این موضوع وقوف کامل دارند که به دنبال هر سپیده دم، شب سیاهی نیز می‌باشد و در پی هر بهار دل‌انگیزی فصل دگرگون‌گری است به نام برگ‌ریزان و زمستان! پس عقل سلیم حکم می‌کند به دنبال هر سرور و شادمانی، فرا رسیدن غمی بیکران را از یاد نبرد و لازمه همه اینها ابراز امتنان است و ادای شکر به بارگاه خدای مَنان. اکنون که با عنایت قادر متعال توفیق درک بهار دیگری حاصل گردیده است مستانه و شورانگیز از این نعمت بزرگ، به هنگامه‌ی "اذا رأیتم الربیع" مشتاقانه ذاکر و شاکر نعمت‌های بیکران ایزد مَنان خواهیم بود پس "فاذکرو ذکر النشور."

والسلام- مهدی یاراحمدی خراسانی

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید

بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۰۵۲۳۵)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

